قطعهٔ تاریخ طبع سابق از شاعر شیرین مقال منشی بهگوان دیال صاحب متخلص به عاقل

هست اکبرنامه تاریخی عجب مرغوب دل	شد هجوم مشتری چون جلد اولی طبع گشت
در سنِ هجری نوشتم عاقلا خوش مصرعه	حصهٔ اولی ز اکبرنامه زیبا طبع گشت ۱۲۹۸ھ

قطعهٔ تاریخ طبع حال از جناب مولوی حکیم محمد حنیف علی صاحب انصاری شاه آبادی متخلص به رغبت

بارک الله نامهٔ اکبر که چون آمد بطبع	طبع اهلِ ذوق را شد مایهٔ دستان زنی
حبذا مطبع که از طبعِ چنین نادر کتاب	کرد اهلِ فضل را مشغول مدحت کردنی
کلکِ رغبت خوشنوا تاریخ هجری زد رقم	دفتر اول ز اکبرنامه با طرز بهی ۱۳۳۱ھ

خاتمة الطبع

ایزدِ جهان آفرین احکم الحاکمین را سپاس که این صحیفهٔ دانش آگین که از اکبرنامه دفتر اولین ست و یادگار از علامهٔ فهامهٔ ابوالفضل بتازه تهذیب و اسلوب عجیب که پیش ازین این شاهد دلفریب با همه دلکشی و دلستانی بچنین پیرایهٔ گرانمایه جلوه افروز منصهٔ شهود نگردیده بود چون بحسن قبول لجنهٔ علمیه یونیورسٹی برائے روان خوانی زبان پارسی در امتحان طلبهٔ بی۔اے بسنه ۱۹۱۴ع و سنه ۱۹۱۵ع چهره افروز امتحان گشته بعد تصحیح و تحشیهٔ حل لغات مشکله از غازهٔ فیض گرامی جناب سامی خطاب میدگاه فضل و هنر دانش پناه کرم گستر ناشر العلم بذل الخزائن رائے بهادر منشی پراگ نرائن لازال محفوظاً من عین کل عائن مالک مطبع در مطبع نامی منشی نول کشور واقع بلدهٔ لکهنؤ بماه ربیع الاول ۱۳۳۱ھ مطابق ماه مارچ ۱۹۱۳ع مطبوع طبائع گشت

که اگر آن حقائق و اسرار حقیقت از اصل سوانح متمیز سازند کتابی گردد انتخابی لباب از مغز دانش ست
جام می ساختم از خون خویش ؛؛ نی خم سر که کند سینه ریش ؛؛ هست بهر نکته دقائق بسی ؛؛ تا ش نسنجد نشناسد کسی ؛؛
اگرچه بنظر بخاطبان رسمی انچه تا حال از سرگذشت بزرگان گزارش یافت طفیلی و امانده سخن سرا بودم اما حقیقت شناسان
انجمن تقدس نیکو دانند که درین محمدت نامهٔ ایزدی از آغازه تا انجام که هرگز چشم مرساد یک حرف طفیل نیاورده ام
بیان پردهٔ چندکه نقاب جمال مقدس شاهنشاهی اند کرده در هر پرده پردگی وجه همت بوده است حاشا کدام پرده
وچه پردگی یک حسن ست که چندین تنوع ظهور دارد و باطن یکتا همت در گرو آن حسن جهان افروز روشنی پذیر ست
شعر داند از انجا که سخندانی ست ؛؛ کین چه نمودار سخن رانی ست ؛؛ مرا که دل یکجا گردست کجا خاطر
بکونین گراید تا بتالیف تاریخ چه رسد چنانچه دو شمشیر در یک میان نه در آید دو مقصود بیکدل نگنجد
پراگنده خاطران هرجائی را قیاس مکن که این بیدلان خاک سرشت را دل کجاست تا قیاس را سر ره
لیکن من مسبّب بین را از فراخی حوصله در مظهر مقدس حضرت شاهنشاهی حق را جلوهٔ خاص نمودند و
این رمیدهٔ ملک اسباب را بکمند ارادت در آوردند و از ژرف نگاهی و دولت منشی مبدعان قضا را که
ابواب سعادت را از نیک ذاتی این کس سرانجام میدادند جمال جهان آرای شهنشاهی را در مظاهر این
سلسلهٔ علیه نمودار گردانیدند تا عشق حقیقی آن یگانه درگاه الٰهی بنگاشتن این داستان درباره سرگرم ساخت
هم هنگام سخنوری گرم شد و هم گلشن نکته پیرائی شاداب گشت و هم فتوری در یکتادلی این بادیه پیماے
حقیقت نرفت هم مراتب جمال معشوق حقیقی پایهٔ ظهور گرفت و هم مدارج فنون عشق کمال عروج یافت
اکنون انچه آن را مجاز بیان رسمی استطرادی میداشتند سپری شد و نوبت سخن بر انچه هر دو طائفه
مقصود حقیقی شناسند در رسید امید که درین کار شگرف کامیاب آرزو گردم ؛؛ **نظم**

تمت

کلکم که سرزبان غیب ست
زانکس که نگه کند به تمکین

گنجینه کشای کان غیب ست
انصاف طلب کنم به تحسین

بالخیر

حقائق - جمع حقیقت - اسرار - جمع سر - بھید - سوانح - جمع سانحه - واقعه - حال - کتابے بیاے مجهول - انتخابے بیاے معروف - چھٹی ہوئی - محمدت - تعریف - چشم مرساد - چشم بد سے محفوظ رہے - حاشا - ہرگز نہیں - تنوع - قسم قسم ہونا - یکتا ہمت - جسکی ہمت یکتا ہو - گرو - رہن - ژرف - گہرا - مدارج - جمع مدرج و مدرجه - راہ - درجه - عروج - اوپر چڑھنا - استطرادی - مطلب سے زائد - تابع - سپری - ختم - شگرف - زیبا - عجیب - کامیاب آرزو - آرزو پوری ہونے والا - سرزبان - یعنی زبان غیبی کا سرا ہے -

بی الف نویسند و مولانا قاسم کاهی این تاریخ را در رشتهٔ نظم کشید ع همایون پادشاه از بام افتاد ؛ این تاریخ یک سال کم ست و تفاوت یکسال و دو سال در عبارات تجویز توان کرد و نه در وفیات و جمعی این مصراع تاریخ یافتند ع وارث ملک جلال الدین باد ؛ کمالات صوری و معنوی و مآثر عقل و دانش این یگانهٔ روزگار بیش از انست که تحریر آید از اقسام علوم عقلی و نقلی آگاهی تمام داشتند علی الخصوص در اقسام علوم ریاضی آنحضرت را پایهٔ بلند بود و همواره بارباب حکمت صحبت میداشتند و ممتازان علم ریاضی در پایهٔ سریر والا کامیاب سعادت بودند و آنحضرت را اراده بستن رصد مصمم بود و بسیاری از آلات رصدی ترتیب داده بودند و چند جا محل رصد خیال فرموده بودند توجه عالی بشعر و شعرا نیز داشتند و از انجا که طبع موزون از خصائص فطرت سلیم ست در خلال اوقات واردات قدسی را چه از حقیقت و چه از مجاز در سلک نظم میکشیدند و دیوان شعر آنحضرت در کتاب خانهٔ عالی موجود ست و این چند رباعی از ان دیباچهٔ کرامت مرقوم می گردد **رباعیات** اے دل مکن اضطراب در پیش رقیب ؛ حالِ دلِ خود مگوے با هیچ طبیب ؛ کاریکه ترا با آن جفا کار افتاد ؛ بس قصهٔ مشکل ست و بس امر غریب ؛ ایدل ز حضور یار فیروزی کن ؛ در خدمت او بصدق دلسوزی کن ؛ هر شب بخیال دوست بنشین عہ ؛ هر روز بوصل یار نوروزی کن ؛ آسے آنکه جفای تو بعالم علم ست ما را روزیکه ستم نه بینم از تو ستم ست ؛ هر غم که رسد از ستم چرخ بدل ؛ ما را چو غمِ عشق تو باشد چه غم ست ؛ الْمِنّة لله که ذکر این سلسلهٔ رفیعه که چون سلسلهٔ سموات تائید الٰهی و اعتصام قدسی دارد و یک سر این سلسله پیوسته است بصبح ایجاد آدم صفی و سر دیگر بطلوع نیر وجود شاهنشاهی بآئین تنقیح و طرز اختصاص بعبارات تازه که خامه آلود بسبجیان قالب انشا نشده انتظام یافت و بنگارش این فهرست رفعت و عنوان دولت ذرهٔ هوا سرشت ابو الفضل سعادت پذیر شد و بسا از رموز و نکات حکمت جا بجا بمقتضای تقریب اندراج پذیرفت

عہ چیزے ازین مصراع افتاده است چون شاغل بنشین یا بنشین تاروز و مانند آن ۱۲

وفیات - جمع وفیہ - وفات - مآثر - جمع ماثر - کار پسندیدہ - رصد - بلند مکان جہان سے گردش افلاک کا حال معلوم کرتے ہیں - خصائص - جمع خصیصہ - عادت - اثر - فطرت - پیدائش - خلال اوقات - یعنی اوقات متفرقہ - بنشین - مصرع کم ہے مثلاً تاروز یا شاغل بنشین - علَم - ظاہر - جھنڈا - نشان - سمٰوات - جمع سماء - آسمان - اعتصام - چنگل مارنا - نیر - زیادہ روشن آفتاب - تنقیح - پاک وصاف کرنا - عیوب سے خالص کرنا - بسبجیان - سونے چاندی کے ورق سے کپڑے پر نقش کرنا - نکات - جمع نکتہ - باریکی -

از قضیۂ افتادن حضرت جهانبانی خبر کرد بیرام خان پیشتر رفتن را صلاح ندیده موکب عالی را متوجه کلانور ساخت که
روزی چند دران خطۂ دلکشا اقامت واقع شود در نزدیکی کلانور نظر شیخ جولی رسید و فرمان عالی آورد و مقارن
این حال خبر قضیۂ ناگزیر بمسامع اجلال رسید از استماع این قضیۂ جانکاه گریه و زاری که لازم عالم محبت
دوستدارانست از آنحضرت بظهور آمد و آن قدر آشفتگی خاطر و برهم زدگی باطن آن مقدس نهاد را روی داد که
از حیطۂ خیال بشری بیرون باشد و بیرام خان و انگه خان و ماهم انگه و لآدیز تسلی میدادند چون از فرط محبت بود
آنچه آنها سرمایۂ تسلی میدانستند باعث مزید اندوه میشد و این برگزیدۂ معبود حقیقی برای آحاد الناس آنقدر
دل نگرانی و توجه مبذول میدارد و از فوت هرکسیکه رایحۂ از اخلاص و عقیده و بهرمندی دارد چگونه متاسف و متالم میشود
جای آنست که درین باب که در زمان سالف موجب خرسندی و خوشحالی اهل غفلت باشد بر ذات مقدس
چنین حالت رود تا اهل عالم که نظر ایشان جز بر محسوس نباشد بر حقیقت بزرگی این بزرگ جهان اعتراف
نمایند و این اعتراف وسیلۂ اهتدای جمهور انام شود و این اهتدا ذریعۂ شمول نورانیت و عموم حقانیت گردد و اگرنه
این معنی بودی در وسعت آباد دانش و خداشناسی و حق پرستی این نوربرورد اقبال کجا راه داشتی که در تقادیر
ایزدی چنین شکایت در ابروی عبودیت بهم ساندی آخر بتائید عقل دوراندیش خود بمامن صبر خرامیده
در تصدقات و تبرعات که بمسافران عالم بقا سودمند آید اهتمام فرمودند اصحاب نظم و ارباب فخیم مرثیها و تاریخها
گفتند از آنجمله خواجه حسین مروی ترکیب بندی در مرثیۂ آن غفران قیاب ترتیب داد و این چند بیت از آنست اشعار
ای دل صدای مرگ تراهم شنیدنی ست ✤ صبح اجل بمطلع عمرت دمیدنی ست ✤ چون کل نفس ذائقة الموت حکم شد ✤
میدان یقین که شربت مرگت چشیدنی ست ✤ این نام زندگی که نهادند مر ترا ✤ نام ترا بطرف مماتت کشیدنی ست ✤
غره مشو که این گل و بستان زندگی ست ✤ باد خزان درین گل و بستان وزیدنی ست ✤ از گوش خویشتن شنوی کان فلان نماند ✤
در گوش دیگران خبرت هم رسیدنی ست ✤ و میر عبدالحی این تاریخ یافت مصرعه ای وای بادشاه من از بام افتاد ✤
مولانا مسعود حصاری این را در سلک نظم آورده ع واصل حق شد همایون پادشه ✤ اما برهم خطی که نام اقدس را

قضیہ - واقعہ۔ مسامع - جمع مسمع - کان - استماع - سننا - رائحہ - خوشبو - متاسف - اندوہگین -
متالم - دردمند - سالف - سابق - اعتراف - قبول کرنا - اہتدا - ہدایت پانا - جمہور - عام گروہ -
انام - لوگ - مامن - امن کی جگہ - تصدقات - صدقے - تبرعات - احسانات - بخشش
فخیم - بزرگ قدر - فخم - بزرگی -
اجل - موت - وقت - ممات - مرنا -

اقبال بصوب پنجاب معطوف داشته توجه فرمودند در اثنای راه تکه خان و سائر ملازمان عتبهٔ دولت از حصار فیروزه آمده شرف رکاب بوس دریافتند چنانچه ایمائی بآن رفت. و چون موکب اقبال بسهرند رسید جمعی از ملازمان بادشاهی که بکمک شاه ابوالمعالی تعین شده بودند مثل محمد قلی خان برلاس و مصاحب بیگ و خواجهٔ جلال الدین محمود و فرحت خان و خواجهٔ طاهر محمد ولد میر خرد و مهتر تیمور شیربچی چون از صحبت بدمستانه ناهموار این جوان بی اعتدال بتنگ آمده بودند نوید مقدم گرامی حضرت شاهنشاهی را شنیده بی رخصت خود را رسانیدند و بسعادت ملازمت شتافته کامیاب عنایت گشتند پیش از نزول عساکر منصور سکندر که از کوه بر آمده بود از شکوه آراسئے موکب شاهنشاهی خود را باز بکوه کشید و میر بدمست که از لاهور بجهت دفع او بر آمده بود مراجعت نموده بلاهور شتافت و چون تحقیق پیوست که این ولایت بحضرت شاهنشاهی عنایت شده و آنحضرت متوجه این ممالک اند بی اختیار با جمعیت خود در کنار آب سلطانپور رسیده ادراک ملازمت نموده آن حضرت از روی عطوفت و منظور داشتن الطاف حضرت جهانبانی در مجلس عالی اشارت به نشستن فرمودند و میر مشمول انواع مراحم و مکارم گشت و از انجا که میر تنک شراب مست جرعهٔ دنیا شده بود بعد از آن که رخصت یافته بمنزل خود رفت پیغام فرستاد که نسبت من بحضرت جهانبانی معلوم همگنان ست علی الخصوص بخاطر گرامی باشد که در قمرغه جوی شاهی بحضرت جهانبانی در یکجا در یکظرف خورده نی خورده ایم و شما حاضر بودید بشما الوش دادند پس نظر باین نسبت چون بخانه شما آمدم نمد برای من جدا انداختند و دستار خوان برای چه علیحده برای من ترتیب داده شد آن حضرت که معدن دانش و مروت بودند به بیخردی او تبسم فرموده بحاجی محمد سیستانی که پیغام آورده بود فرمودند که بگو توره سلطنت دیگرست و قانون عشق دیگر آن نسبتی که حضرت جهانبانی را بشما بود مرا هست عجب که درمیان این دو نسبت تفرقه نکرده گله کرده اید میر انفعال عظیم کشید و آنحضرت متوجه کوه شدند تا استیصال سکندر که در مانکوٹ و آن حدود می بود نمایند چون بنواحی هریانه موکب اقبال نزول فرمود قاصدی تیزرو رسید و بیرام خان را

عتبہ۔ دہلیز۔ ایما۔ اشارہ۔ موکب۔ فوج شاہی۔ نزول۔ اترنا۔ عساکر۔ جمع عسکر۔ لشکر۔
مراحم۔ جمع مرحمت۔ مہربانی۔ مکارم۔ جمع مکرمت۔ بزرگی۔ جُرعہ۔ گھونٹ۔
قمرغہ۔ شکارگاہ۔ سپاہی بہت دور سے جانوروں کو گھیرتے ہیں اور نزدیک آتے جاتے ہیں یہانتک کہ ہاتھ سے ہاتھ ملکر حلقہ ہو جاوے۔
الوش۔ امیرون کے آگے کا بچا ہوا کھانا۔ تورہ۔ قاعدہ۔ انفعال۔ شرمندگی۔
استیصال۔ جڑ سے اکھاڑنا۔

دوربین می گنجید که چنین زود ازین جهان گذران سفر اختیار فرماید اما چون وقت آن رسد که جهان آفرین عالم کهن را از سر نو طراوت بخشد و عالمیان را چنان بتازگی ترتیب دهد که در بسیاری از قرون سابقه نبوده لاجرم قصد اظهار کامل عیاری و بزرگ نهادی که اکمل افراد جهان باشد نماید و لهذا وقوع این قضیهٔ ناگزیر اگر چه در چشم ظاهر بینان دست آویز سوگواری و ماتم داری ست اما در نظر بالغ نظران کارشناس گنجینهٔ سور و سرور تواند بود چه از وجود با جود این گوهر والای سلطنت تجدید عالم ظاهر و باطن رونق پذیرفت و چارسوی دولت صوری و معنوی رواج یافت و چون عقل والای این خدیو زمان بنقطهٔ کمال رسید و اسباب فرمانروائی این بزرگ منش سرانجام یافت قرعهٔ دولت عظمیٰ بنام این خداوند جهان آمد با وجود ابوالآبائی معنوی چون طراز فرزندی داشت اگر فرمانروائی زمان را بواسطهٔ درستبینی و نیک طویتے در قید حیات صوری داشتندی بواسطهٔ تبعیت اشرف که در آئین خردمندی لازم ست هر آینه این بزرگ زمانه را تبعیت این نورپرور دفرض عین بودی و چون خلعت پدری خلعتی ست گرامی از ایزد بیچون که تابعیت اینان ناشایسته نیست و برخورداری فرزندان جز در بندگی آباد فرمانبرداری با ایشان سر نوشت قلم تحریر نشده ناچار مقدمهٔ این جشن اقبال آن بود که فرمانده گیتی این جهان را پدرود نماید و بالجمله بعد از لوازم تعزیت و مراسم تهنیت اولیای دولت که در دار السلطنة دہلی مجتمع شده بودند بجهت جمعیت دلهای پریشان متفرق شده هرکدام بجائی و مقام خود شتافتند و تردی بیگ خان که باتفاق این مردم بجهت سرانجام مهام این بلاد در دہلی اقامت داشت اسباب و ادوات سلطنت و دارای مصحوب غلام علی ششم انگشت و جمعی دیگر از مردم اعتمادی بدرگاه جهان پناه فرستاده اظهار اطاعت و عبودیت کرد و میرزا ابوالقاسم پسر میرزا کامران نیز روانهٔ ملازمت ساخت

سوانح دولت افزای حضرت شاهنشاهی از هنگام توجه بصوب پنجاب تا وقت جلوس

مجملی از احوال دولت اشتمال حضرت شاهنشاهی از زمان رخصت بصوب پنجاب تا زمان جلوس اشرف آنست که چون رایت

قرون ۔ جمع قرن ۔ محدود زمانہ ۔ کامل عیار ۔ جوہر کامل ۔ اکمل ۔ سب سے زیادہ کامل سور ۔ جشن شادی عروسی ۔

خدیو ۔ خداوند ۔ بادشاہ ۔ منش ۔ طبیعت ۔ عظمیٰ ۔ زیادہ بزرگ ۔

طویّت ۔ نیت ۔

مہام ۔ جمع مہم ۔ بڑا کام ۔ دشوار کام ۔

ادوات ۔ جمع ادات ۔ ہتھیار ہنر سیکھنے کا ۔ سوانح ۔ جمع سانحہ ۔ واقعہ ۔ اشتمال ۔ شامل ہونا ۔ صوب ۔ طرف ۔

یافته بود مشی آن روز تا هفده روز بوفور عقل این واقعهٔ جانگداز را از عوام پوشیده داشتند حاضران درگاه
و مدبران عقیدت اندیش خواجه خان و علی قلیخان لطف و میرزا خضر خان هزاره و قوندوق حسنان
و تنبه علی بیگ و اشرف خان و افضل خان که در سلک وزرای کفایت پیشه انتظام داشت خواجه حسین مروی
میر عبدالحی پیشه زمان و مهتر خان و بعد از چند روز تردی بیگ خان که نقش امیرالامرائی بر لوح خاطر
می نگاشت و سایر امرا جمع شده بتاریخ بیست و هشتم شهر مذکور خطبه بنام نامی و القاب گرامی خدیو زمان
خوانده رونق کار در هم خورده را تدارک و تلافی نمودند و بعالم و عالمیان پیغام جمعیت جاوید رسانیدند
هم کارفرمایان عالم قدس که در انتظار این بودند کام روا شدند و هم کارگزاران عالم عنصر بمراد خود رسیدند
میر عبدالحی صدر این بیت خوانده اند **بیت** اگر نوروز عالم رفت برباد ٭ گل صد برگ سوری را بقا باد ٭
و بعضی این بیت را نقش بسته بودند و شهرت یافته بود و نقل مجلسها گشته و از غرائب آنکه در همان هنگام یکی از
فضلا مصراع ثانی را تاریخ جلوس خدیو زمان یافته بود لیکن اگر گلی را بیا نوشته شود اگرچه بیک طریق رسم خط
مساعدت آن نمی نماید و در ایام اخفای این امر بیانکاه یکبار ملا بیکسی را لباس آن غفران قباب پوشانده
بر بالای ایوانی که نشیمن آنحضرت بود بر آورده رو بجانب دریا بروم نمودند و طوائف انام کورنش کرده از اضطراب
و قلقی که داشتند بقدر اطمینان یافتند و چون این غائلهٔ مصیبت ظهور یافت شورشی عظیم و آشوبی قوی که لازمهٔ
این هنگام ست برخاست اولیای دولت ابد پیوند بمقتضای دانش سلطنت اساس در تسکین خواطر و
اطمینان بواطن کمر سعی بر میان بستند و آنچه درین وقت تفرقه افزای بدوست و دشمن باید کردند و
در جبر این انکسار و منع این اغراض آنچه مقدور وقت بود بجای آوردند و عقد دولت ابد قرین این
دودمان عالی چون انتظام و التیام یابد که فروغ جهان آرای وجود اقدس حضرت شاهنشاهی
خلعت صدق سلطنت شرف معبود خلافت عالم و عالمیان را فروگرفته بود سبحان الله اینچنین
ذات بدیع الکمال رفیع الاقبال که هم نظام بخش صورت و هم کامیاب معنی بود کجا در دائرهٔ وهم و عقل

بوفور - زیادتی - مدبران - تدبیر کرنے والے - خدیو - خداوند - بادشاہ - تدارک و تلافی - نقص پورا کرنا -
صد برگ - گیندا جس میں سو پنکھڑیاں ہوں - سوری - سرخ رنگ کا پھول مساعدت - مدد کرنا طوائف - جمع طائفہ
انام - مخلوق - غائلہ - آفت - ناگہانی - تفرقہ افزا - پھوٹ بڑھانے والا -
جبر انکسار - ٹوٹی جوڑنا - چون انتظام - یعنے کیونکر انتظام نہ پاوے -
التیام - ملنا - بدیع - نادر -

و در قرب انتقال افیون کم میکردند تا آنکه بجمعی از محرمان درگاه فرمودند که ملاحظه کنیم تا چند روز دیگر چنان شود که بدو سه حبه رسد خوراک هفت روز جدائی فرمودند در کاغذی پیچیده به بندهای خاص نمودند و بر زبان اقدس گذشت که افیون خوردن ما همین ست و در روزیکه اول منزل سفر ملک تقدس و تجرد بود چار حبه مانده بود که طلب داشته بگلاب حل فرمودند آخر روز جمعه ربیع الاول نهصد و شصت و سه شاه بداغ و علم شاه و بیک ملوک و جمعی دیگر از سفر حجاز آمده بودند و حقیقی خان و بعضی مردم از گجرات بخدمت رسیده عرض سرگذشت میکردند و پهلوان دوست میر برو مولانا اسد با عرائض منعم خان از کابل رسیده بودند آخرهای روز سر بالای بام کتاب خانه که درین نزدیکی ترتیب یافته بود بر آمده مردم را که در مسجد جامع مجتمع بودند بسعادت کورنش مشرف ساختند و تا خیلی وقت از احوال مکهٔ معظمه و گجرات و کابل می پرسیدند و بعد از ان جمعی از ریاضی دانان را طلب فرمودند و آن شب مظنهٔ طلوع زهره بود میخواستند که ملاحظه فرمایند و نیت حق طویت آن بود که چون زهره طالع شود و ساعت مسعود گردد مجلس عالی داشته جمعی را مناصب علیه امتیاز بخشند اوائل شام آنروز خواستند که بسعادت فرود آیند چون بزینهٔ دوم رسیده اند مقری مسکین نام اذان بی هنگام بنیاد کرده حضرت بمقتضای ادب تعظیم اذان همانجا اراده نشستن فرموده اند چون درجات زینه تیز بود و سنگهای لغزنده داشت در حین نشستن پای مبارک در دامن پوستین پیچید و عصای اشرف لغزید و از پای در آمده بسر آمدند و شقیقهٔ یمنی آزردگی تمام یافت چنانچه قطره چند خون از گوش راست بر آمد از انجا که ضمیر غیبدان داشتند بجهت تسلی و نظام عالم در ساعت منشور عاطفت مشتمل بر خیر و عافیت مزاج مصحوب نظر شیخ چولی پیش آن نور پیرور داقبال فرستادند و از غرایب اشراقات ضمیر آنکه در اواسط همین روز ببعضے از باریافتهای دولت حضور میفرمودند که درین روز نسبت بیکی از بزرگان زمان آسیبی عظیم میرسد همانا که ازین جهان درگذرد و دولتخواهان که در حضور اقدس بودند در اخفای این واقعهٔ هائله کوشیده در فرستادن خبر بجانشین مسند خلافت و جمع ساختن امرای عظام که باطراف ممالک محروسه رخصت

محرم - رازدار - عرائض - جمع عریضه - مظنه - گمان کی جگه - طویت - پیچیدگی مناصب - جمع منصب - مرتبه
مقری - قرآن پڑھانے والا - مراد مؤذن - شقیقه - کنپٹی - یمنی - دہنی - منشور - شاہی فرمان -
غرائب - جمع غریب - نادر - اشراق - چمکنا - روشن ہونا -
هائله - خوفناک - عظام - جمع عظیم - بزرگ -
محروسه - محفوظه -

بر ضمائر خبرت گزین پوشیده نماند که دران نزدیکی که حضرت شاهنشاهی نونهال چمن آگاهی بجانب پنجاب رخصت یافتند اکثر اوقات بر زبان اقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی ذکر سفر ملک مقدس میگذشت و برخلاف عادت پسندیدهٔ خویش این معنی را که منافی عالم انتظام ست مکروه داشته مذکور مجلس عالی نمیشد و رینولا بذکر آن خوشوقت می گشتند همانا که بپیشگاه باطن غیب دان نقش آن پرتو انداخته بود از انجمله روزی تصدیق و تحسین کلام حقیقت انجام گیتی ستانی فردوس مکانی میفرمودند که حضرت فردوس مکانی در محفل انس خود مذکور میفرمودند که فلان ملازم من می گفت که هرگاه خوابستان گورستان غزنین بنظر می درآید مرا میل مردن میشود و در تلو آن میفرمودند که ما چون دهلی و مزارات آن را مشاهده میکنیم سخن او بیاد مے آید که چه خوش میگفت، و در همان نزدیکی که متوجه ملک بقا میشوند بعضی از مستعدان خطاب میفرمودند که امروز بعد از فراغ عبادات سحری غیبتی دست داده بود و ملهم غیبی این رباعی بر زبان داد رباعی

یارب بکمال لطف خاصم گردان :: واقف بحقائق خواصم گردان :: از عقل جفا کار دل افگار شدم :: دیوانهٔ خود خوان وخلاصم گردان :: و هنگام خواندن اشک از چشم حقیقت بین می ریخت و تغیر تمام در پیشانی نورانی آنحضرت مشاهده میشد و دران نزدیکی که دهلی مخیم سرادقات جلال بود آن فروغ افزای چشم خلافت یعنی حضرت شاهنشاهی شبی بخواب دیدکه شخصی کاکل مشکین مقدس ایشان را بر میدارد چون بیدار میشوند واقعه را بماهم انکه والدهٔ ادهم خان در میان می آرند ایشان جمعی از معبران کاروان را طلب داشته استفسار تعبیر مینمایند و چون از حضرت جهانبانی می پرسند جواب میدهند که بلائی از سر ایشان دور خواهد شد و بعد ازان باهستگی از قضیهٔ ناگزیر خبر داده تسلی میدهند و همواره دران ایام سخنان می فرمودند که بوی انتقال ازین عالم فانی که همه رائحهٔ اشتغنی ست بمشام و در بنیان آستانهٔ عزت میرسید و جان مخلصان ازین شرحه شرحه میگشت، از انجمله در طاق رواقی که آنحضرت می بودند بخط خویش مطلع شیخ آذری را نوشته بودند مشهور شنیده ام که برین طارم زر اندود ست :: خطے که عاقبت کار جمله محمود ست ::

ضمائر۔ جمع ضمیر۔ دل۔ منافی۔ مخالف۔ تلو۔ پیچھے متصل۔ غیبت۔ اصطلاح میں ایک قسم کی حالت کہ آدمی اپنے حواس سے غائب ہو جاتا ہے بدون خواب کے۔ ملہم۔ الہام کرنے والا۔ حقائق۔ جمع حقیقت۔ مخیم۔ خیمہ کی جگہ۔ سرادقات۔ جمع سرادق۔ سراپردہ۔ جلال۔ بزرگی۔ مشام۔ دماغ۔ شرحہ شرحہ۔ پارہ پارہ۔ رواق۔ وہ محل جو عمارت کے دوسرے مرتبہ میں بناتے ہیں طاق محراب۔ محمود۔ نیک۔

طارم۔ اونچا مکان۔ لکڑی کا مکان۔ چھت۔

پس کرهٔ خاک و آب انتظام گرفته و تقسیم ربع مسکون باقالیم سبعه وقوع یافته بود خود بنفس نفیس دائرهٔ زرین را اختیار می فرمودند و آنجا سریر آرای خلافت می شدند و هر طائفه از منسوبات کواکب سبعهٔ سیاره را در دائره که بازای آن وضع کرده شده به نشستن حکم میفرمودند مثلاً امرای هندی را در دائرهٔ زحل و سادات و علما را در دائرهٔ مشتری و مردمی که در دائره می نشستند بانداختن قرعه که در هر جانبش صورت شخصی بر وضعی غیر مکرر مصور بود مامور میگشتند و از دست هر کس هر صورت بر می آمد بهمان صورت دران دائره متمثل میگشت مثلاً اگر صورت شخصی ایستاده می برآمدی ایستادی و اگر نشسته می برآمدی نشست و اگر مضطجع می برآمد تکیه میکرد و باعث مزید انبساط می شد و از اشرف اختراعات آنحضرت پوشیدن لباس هر روز بود موافق رنگی که منسوب بکوکب آن روزست که مربی اوست چنانچه در روز یکشنبه خلعت زردی می پوشیدند که منسوب نیر اعظم ست و در روز دوشنبه لباس سبز که منسوب بقمر ست و برین قیاس و از مخترعات آنحضرت طبل عدل بود که اگر دادخواهی را با کسی مخاصمت میشد یکنوبت چوب بر طبل میزد و اگر تظلم او از عدم وصول علوفه بود دو نوبت آن کار میکرد و اگر مال و جهات او را ظالمی غصب کرده بود یا دزد برده سه نوبت طبل را بفغان آوردی و اگر با کسی دعوی خون داشتی چهار نوبت صدای طبل را بلند گردانیدی آثار طبع مخترع این خدیو قدسی نشان بدائع آفرین بسیارست و هوشمندان آگاه دل را بجهت دریافت جواهر گرانمایهٔ آنحضرت همین قدر که ذکر شد بسند اکنون همان بهتر که سخن کوتاه ساخته بشرح مقصود در آید

پرتو انداختن سفر عالم تقدس بر مرآت باطن حضرت جهانبانی جنت آشیانی و مسافر شدن بآن عالم

ربع مسکون- مراد زمین- اقالیم سبعه- هفت اقلیم- سریر- تخت- کواکب سبعه سیاره- چلنے والے سات ستارے- مضطجع- لیٹا ہوا- نیر اعظم- مراد آفتاب- مخترعه- نو ایجاد چیز- تظلم- فریاد کرنا-
علوفه- روزینه- جهات- جمع جهت- مراد اسباب واملاک- خدیو- خداوند- بادشاه-
بدائع آفرین- نادرات نکالنے والا- بسند- بس- کافی-
مرآت- آئینه-

هر متاعی که میخواست دران بازار مییافت وبرین قیاس باغبانان پادشاهی بموجب فرمان باغی بر روی آب ترتیب داده بودند وآز مخترعات آنحضرت جسری روان بود وآز جمله بدائع مخترعه آنحضرت قصری دنشست وآن قصری بود مشتمل بر سه طبقه که از چوب تراشیده بودند واستادان نجار اجزای آنرا بروجهی بریکدیگر وصل کرده بودند که هر کرا چشم بران افتادی می پنداشت که تمامی او یکپاره است وحال آنکه هرگاه میخواستند آن را از هم میکشادند وبهر کشوری که میخواستند نقل میکردند ونردبان طبقهٔ اعلی آنرا بنوعی تراشیده بودند که هرگاه قصد میکردند منبسط میشد وهرگاه اراده مینمودند منقبض میگشت وآز جمله مخترعات عالیهٔ آن قدسی فطرت تاجی بود در رفعت ولطافت برحد اعتدال گویا گلی بود بر تارک وحاشیه که برگرد تاج میگردانند مشتمل بود بر دو فرجه نمایان هر فرجه بصورت رقم هفت وبلاحظه آنکه رقم دو هفت هفتاد و هفت ست موافق لفظ عز آنرا تاج عزت لقب نهاده بودند وآن در بدخشان اختراع یافته بود وچون بدار الخلافه آگره نزول فرمودند وبنظر اقدس حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی درآوردند آنحضرت بغایت پسندیدند وآز جمله مخترعات شریفهٔ آنحضرت خرگاهی بود که بعدد بروج سپهر مشتمل بر دوازده قسمت بوده هر برج مشتمل بر پنجره ها که انوار کواکب دولت از ثقبهای آن تابان بود وخرگاهی مانند فلک الافلاک که محیط فلک ثوابت ست جمیع جوانب این خرگاه را احاطه نموده بودند چنانچه فلک اطلس از نقوش مبراست این خرگاه نیز از پنجره معرا بود واز مخترعات عشرت افزای آنحضرت بساط نشاط بوده وآن بساطیست مستدیره مشتمل بر دوائر افلاک وکرات عناصر دائرهٔ اول منسوب بود بفلک اطلس سفید رنگ واقع شده بود ودوم کبود وسوم بمناسبت زحل سیاه وچهارم که محل برجیس ست صندلی وپنجم که متعلق بهرام ست لعل وششم که خانهٔ نیر اعظم است زرین وهفتم که منزل ناهید ست سبز روشن وهشتم که جای عطارد ست سوسنی زیراکه مزاج عطارد ممتزج ست وچون رنگ کبود را با گلگون امتزاج دهند سوسنی گردد وسبب اختیار رنگ سوسنی بر سائر الوان آنکه بعضی حکما رنگ عطارد را کحلی گفته اند ورنگ سوسنی از دیگر الوان ممتزجه بکحلی نزدیکتر ست ودائرهٔ نهم که منزل قمر ست سفید ست وبعد دائرهٔ قمر کرهٔ نار وهوا بترتیب مرتب گشته

مخترعات ـ نئی ایجادین ـ جسر ـ پل ـ بدائع ـ جمیع بدیع ـ نادر ـ قصر ـ محل ـ نردبان ـ سیڑھی ـ منبسط ـ پھیلنے والا ـ منقبض ـ سمٹنے والا ـ تارک ـ سر ـ خرگاہ ـ خیمۂ کلان ـ فلک الافلاک وا طلس ـ سب سے اوپر کا آسمان جو سب کو محیط ہے ـ فلک ثوابت ـ فلک بروج ـ آٹھواں آسمان ـ مستدیرہ ـ گول ـ کرات ـ جمع کرہ ـ گول جسم ـ
برجیس ـ نام ستارۂ مشتری ـ بہرام ـ نام مریخ ـ ناہید ـ نام زہرہ ـ ممتزج ـ مخلوط ـ ملا ہوا ـ
الوان ـ جمع لون ـ رنگ ـ کحل ـ سرمہ ـ

متعلق بسادات ومشائخ وعلما و تیر نہم متعلق بامرای عظام تیر ہشتم بزمرۀ از مقربان وانجگیان صاحب منصب تیر ہفتم را بسائر انجگیان تیر ششم متعلق بسرخیلان قبائل و تیر پنجم بیکه جوانان بہادر تیر چہارم بتحویلداران تیر سوم بجوانان جرگه تیر دوم بنام شاگرد پیشگان تیر اول بدربانان و پاسبانان وامثال این مردم و از مخترعات آنحضرت آنکه مہمات سرکار سلطنت را بعدد عناصر اربعه چہار بخش ساخته بودند آتشی و ہوائی و آبی و خاکی و جہت تمشیت مہمات ہر یک ازین چہار سرکار وزیری مقرر فرموده بودند مہمات توپخانه و ترتیب اسلحه و آلات حرب وسائر امور یکه افروختن آتش را دران دخل باشد سرکار آتشی میگفتند و بوزارت آن سرکار خواجه عمید الملک قرار یافته بود و مہمات کیراق خانه و بادرچیخانه و اصطبل و سرانجام ضروریات استرخانه و شترخانه را سرکار ہوائی می نامیدند و زمام اختیار آن سرکار بخواجه لطف الله داده بودند و سامان شربت خانه و توشکخانه و جریان انہار و مہماتی که باب منسوب باشد سرکار آبی می خواندند و بوزارت آن سرکار خواجه حسن تعین یافته بود و مہمات زراعات و عمارات و ضبط خالصات و بعضی از بیوتات بسرکار خاکی موسوم گردانیده بودند وزارت این سرکار بخواجه جلال الدین میرزا بیگ منسوب بود و در ہر یکی از سرکارہای مذکوره یکی از امرای را دخل داده بودند مثلاً امیر ناصر قلی میر سرکار آتشی بود و ہمواره جامۀ سرخ می پوشیدی و از جمله اختراعاتی که در آن زمان ترتیب یافت یکی آن بود که استادان نجار چہار کشتی بزرگ در میان آب جون مرتب ساخته ند ہر یکی از آن کشتیہا چہار طاقی مشتمل دو طبقه درغایت خوبی مرتفع گردانیدند و آن کشتیہا را بنوعی بیکدیگر وصل کردند که آن چہار طاقہا در محاذی یکدیگر وقوع یافت و در میان ہر دو کشتی از ان چہار کشتی طاقی دیگر از حیز قوت بفعل آمد چنانچه در میان کشتیہا حوض مثمن نموداره شد و از اختراعات شریفه ترتیب دکانہا و آرایش بازار در کشتیہا شده بود که حیرت فزای عقل نادره کاران بود و در سال نہصد و سی و نه که حضرت از فیروز آباد دہلی با کثر امرا و ارکان دولت و تمامی انجگیان و اعیان در کشتیہا نشسته از راه دریا متوجه دار الخلافه آگره گشتند ہم چنین بازاری آراسته بر روی آب جون روان بود ہر کسے

عظام - جمع عظیم - بزرگ - انجگیان - شاہی خواص - سرخیل - سردار گروه - قبائل - جمع قبیله - خاندان - تمشیت - جاری کرنا - اسلحه - جمع سلاح - ہتھیار - حرب - لڑائی - کیراق خانه - توشک خانه -
جریان - جاری ہونا - انہار - جمع نہر -
مرتفع - بلند - محاذی - مقابل -
مثمن - ہشت پہلو -

درآن روز کیراقچیان چند دست خلعت وخزانچیان چند بدرۂ زر نزدیک بارگاه می آوردند تا در بخشش و
کام روائی خلق تاخیری نرود وچند کس از ملازمان شجاعت پیشه جوشن در بر افگنده مسلح بنزدیک بارگاه می ایستادند
ودیگر از جمله مخترعات آنحضرت آنکه سه تیر زرین مُطلّا که کنایه است از سهم السعادة وسهم الدولة وسهم المراد
ساخته بودند که بهر یکی از ارکان دولت وغیر آن که تعلق میگرفت مهمات آن سرکار بحسن اهتمام او سرانجام
می پذیرفت مقرر آنکه مادام که صاحب هر یک از ان سهام در تمشیت اموریکه متعلق آن سهم ست بر وجهی کوشش
نماید که مستلزم رضای الهی ومستوجب دولتخواهی باشد منظور عنایت بوده بر مسند اختیار ثابت وپایدار مانده
هرگاه از شراب جاه بدمست شده جادۂ اعتدال گذارد یا بواسطهٔ غرضی نظر از دولتخواهی پوشیده همت بر جمع
مال مقصود سازد تیر تدبیر او بهدف مراد نارسیده رقم عزل بر صحیفه حال او کشیده بجزای لائق رسانیده آید
و میر آخوند میر مورخ در قانون همایونی تصریح کرده که در زمان ملازمت من سهم السعادت من حیث الاستقلال
بعهدۂ اصحاب فضل وکمال مولانا محمد فرغلی تعلق گرفته بود وحل وعقد وقبض وبسط مهمات سادات ومشائخ
وعلما وقضات وارباب درس وعلم وتحقیق استحقاق ارباب عمائم وعزل ونصب متکفلان امور دین
وتعیین وظائف وسیورغالات بجانب وسمت اختصاص پذیرفته بود وسهم الدولة بعهدة السلطنة
امیر هندو بیگ تعلق داشت ورتق وفتق وبست وکشاد مهام اعاظم امرا واکابر وزرا وتمامے
متصدیان اعمال سلطانی ومتکفلان امور دیوانی وقرار مواجب عساکر وتعین مراتب ملازمان
درگاه مفوض باو بود وسهم مراد وامور بیوتات بامیر ویسی استقرار داشت واو چنانچه باید تمشیت
مهمات بیوتات وترتیب اسباب تجمل وحشمت وتکمیل موجبات تفاخر وعظمت میپرداخت واز جمله
مخترعات آنحضرت تقسیم تیرهاست بدوازده قسم وهر کدام از طبقات انام را بیکی از تیر معین ساختن واندازۂ
مراتب طوائف خلائق به ظهور آوردن بدین تفصیل تیر دوازدهم که موافق نهایت عیار طلاست مخصوص ترکش
اقبال بادشاهی بود تیر یازدهم منسوب باقرباواخوان وزمرۂ از سلاطین نژادان که ملازم عتبۂ دولت بودند تیر دهم

کیراقچیان ۔ جمع کیراقچی ۔ داروغہ توشک خانہ ۔ چند دست خلعت ۔ چند جوڑے خلعت کے ۔ بدرۂ زر ۔ اشرفی کا توڑا ۔
جوشن ۔ زرہ کلان ۔ سہم ۔ تیر ۔ حصہ ۔ سہام جمع ۔ مہمات ۔ جمع مہم ۔ کار بزرگ ۔ تمشیت ۔ جاری کرنا ۔
جادہ ۔ سیدھی راہ پگ ڈنڈی ۔ حل ۔ کھولنا ۔ عقد ۔ باندھنا ۔ قبض ۔ سمیٹنا ۔ بسط ۔ پھیلانا ۔ قضات ۔ جمع قاضی ۔
عمائم ۔ جمع عمامہ ۔ نصب ۔ مقرر کرنا ۔ متکفل ۔ کارگزار ۔ ضامن ۔ سیورغال ۔ جاگیر ۔ سمت ۔ اچھا چلن ۔ رتق فتق ۔ یعنی
بست وکشاد ۔ یعنے ۔ جوڑ توڑ مراد بندوبست ۔ اعاظم واکابر ۔ جمع اعظم واکبر ۔ بہت بزرگ ۔ مواجب ۔ جمع موجب ۔ تنخواہ ۔ نژاد ۔ پیدائش ۔

کامیاب دولت خواهد شد و چون این فرقهٔ غیبی از قوت بفعل آمد و گلشن امید از جویبار معدلت سرسبز و تازه گشت اساس انتظام مهام دین و دنیی بر مراد و دولت و سعادت نهادند و جمیع ملازمان عتبهٔ اقبال بلکه تمام متوطنان ممالک محروسه را بسه قسم منقسم ساختند اخوان و اقربا و امرا و وزرا و کافهٔ سپاهیان را اهل دولت گفتند چه پیداست که بمساعدت این طائفه عروج بر معارج دولت و اقبال میسر نیست و حکما و علما و صدور و سادات و مشائخ و قضات و شعرا و سائر فضلا و موالی و اشراف و اهالی را اهل سعادت خواندند زیرا که اکرام این سعادتمندان و مصاحبت با این فرقهٔ شریفه سبب استسعاد بسعادت ابدیست و ارباب بیوتات و اصحاب حسن صوری و اهل نغمه و سازنده را اهل مراد نام نهادند که این مراد جمهور عالمیانست و همچنین بقسمت ایام هفته پرداخته بهر یکی از اهالی دولت و سعادت و مراد منسوب ساختند برین موجب که روز شنبه و پنجشنبه باهل سعادت تعلق گرفت و درین روز توجه عالی بانتظام مناظم علم و عبادات متعلق شد و جهت اختصاص این دو روز باهل سعادت آنکه شنبه منسوبست بزحل که مربی مشایخ و خاندانهای قدیمست و پنجشنبه بمشتری و آن کوکب علما و سائر طبقات اشرافست و روز یکشنبه و سه شنبه باهل دولت و سرانجام مهام بادشاهی و انتظام امور جهانبانی اختصاص گرفت و حکمت در تعیین این دو روز آنکه روز یکشنبه تعلق به نیر اعظم دارد که سلطنت و فرمانروائی از پرتو تربیت او سرست و سه شنبه سبز است تعلق بمریخ دارد و مربی سپاهیست و روز دوشنبه و چهارشنبه را روز مراد گرفتند و دران دو روز بعضی از ندمای و خواص و جمعی دیگر از اهل مراد بعنایات خاص مخصوص میشدند و نکته در خصوصیت این دو روز آنکه دوشنبه تعلق بقمر دارد و چهارشنبه بعطارد و بهره وران این دو بیوتات مناسبتی خاص ست و روز جمعه بر طبق نام خویش جامع مراتب مذکور گشته طبقات انام از فیض عام بادشاهی بهره ور می گشتند و از مخترعاتیکه در روزهای دیوان مخصوص بود یکی آنکه چون سریر خلافت مقر سلطنت میشد آنحضرت سریرآرای فرماندهی گشته بزم دیوانی می آراستند باواز نقاره طوائف مردم را آگاهی می بخشیدند و هرگاه از دیوان برمیخاستند توپچیان بصدای بندوق خلائق را آگاه میگردانیدند

عتبہ- دہلیز- محروسہ- محفوظہ- کافہ- سب- مساعدت- مدد کرنا- موافقت کرنا- عروج- چڑھنا- معارج- جمع معراج- سیڑھی- صدور- جمع صدر- سردار و ایک منصب- قضات جمع قاضی- فضلا- جمع فاضل- بزرگ- استسعاد- نیک بختی حاصل کرنا- جمہور- عام گروہ- مناظم- جمع منظم- نظم و ترتیب کی جگہ- نیر اعظم- آفتاب- ندمای- جمع ندیم- مصاحب- انام- مخلوق- مخترعات- نئی ایجادیں- مقر- قرارگاہ- طوائف- جمع طائفہ گروہ-

ومندو ولاهور وقنوج وبعضی محال دیگر که صلاح انند و هرجا لشکری بسرداری یکی از هوشمندان دوربین رعیت پرور عدالت گستر مقرر میسازیم که آن نواحی محتاج کمک لشکر دیگر نباشد وزیاده از دوازده هزار سوار در رکاب معلی نگاه نمیداریم ومیفرمودند که صندلیهای مرصع از طلا و نقره میفرمائیم که بسازند که در بار عام شاهزادهای کامگار و مردمیکه در بساط قرب بمزید عنایت سرفرازند بموجب حکم عالی نشسته شرف امتیاز یابند که غالب چنانست که دلهای بزرگان عالی فطرت دنیا که بدولتسرای اخلاص نرسیده در بازار سوداگری درمانده سود وزیان بدادن مال تنها صید نشود تا درجاه واعتبار ایشان نیفزایند تسخیر دلهای این طبقه صورت نپذیرد و خاطر فیض مآثر آنحضرت از مبادی احوال تا حال بر اختراع امور بدیعه و اظهار حقائق منیعه توجه داشتی از آنجمله در آن وقت که حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی از کابل و قندهار توجه فرموده حضرت جهانبانی را بجهت تمشیت مهمات در کابل گذاشته بودند روزی آنحضرت سوار شده در اطراف شهر سیر دشت و مرغزار میکردند در اثنای راه مولانا روح الله که بشرف آخوندی آنحضرت اختصاص داشت مخاطب ساخته فرمودند که در خاطر چنان پرتو می اندازد که از سه کس که درین راه پیش آیند بنامهای ایشان فال گیریم و بنای اساس دولت بر آن نهیم مولانا بعرض رسانید که بنام یک کس هم اکتفا میتوان کرد فرمودند ملهم غیبی در دل چنین القا میکند بعد از طی اندک مسافتی مردی در سن کهولت پیدا شد چون از وی پرسیدند که چه نام داری جواب داد که مراد خواجه و متعاقب آن دیگری دراز گوشی هیزم بار کرده بطرفی میبرد پیش آمد چون اسمش سوال کردند گفت دولت خواجه آنگاه بر زبان الهام بیان جاری گشت که اگر نام شخصی دیگر که پیش آید سعادت خواجه باشد از غرائب اتفاقات حسنه خواهد بود و کوکب مراد از افق سعادت طالع خواهد کرد و همان ساعت مردی گاوی چند می چرانید در نظر آمد چون پرسیدند که نام تو چیست گفت سعادت خواجه ملازمان رکاب سعادت از آن کرامت علیا در تعجب و تحیر افتادند ونزد همگنان به تحقیق انجامید که این سعادت اقبال سعادت فال بمساعدت ازلی بمراتب ارجمند

صندلی- کرسی- چوکی- مرصع- جڑاؤ- مآثر- پسندیده کام- جمع مأثر بالمد- بدیعه- نادر-
حقائق- جمع حقیقت- منیعه- مضبوط- تمشیت- جاری کرنا- مهمات- جمع مهم- دشوار کام- بڑا کام-
ملهم- الہام کرنے والا- کہولت- ادھیڑ ہونا- متعاقب- پیچھے آنے والا-
مساعدت- مدد کرنا- موافقت کرنا-
ارجمند- صاحب قیمت- صاحب رتبه-

از ینجا شد و در اندک فرصتی چنانچه در هر فن و هر صنف استاد یک فنه اند استاد این فن بدیع نیز گشتند
و کارنامهای غریب که دفترها متضمن بیان آن تواند شد درین روش چون سائر پیشها ازان مظهر کمالات
بظهور آمد و از جامعیت این ذات قدسی منش چه گویم و چه نویسم که بے شائبه تکلف هر شخصی که در هر فنون
اقسام دانشوری چه از حکمت پروران بالغ نظر و چه از صنائع پردازان صاحب هنر چه در امور کلی و چه
در اشیای جزوی که سالها سال پیش استادان دانا ورزش آن روش کرده باشد چون بشرف
ملازمت این دقیقه یاب نکته دان همه رس میرسد خود را از دیدن فزونی دانش گم کرده در مقام حیرت
می آید و بخاطرش میگذرد که همانا اوقات آنحضرت بغیر این کار صرف نشده است و باز میگوید که چنین
مهارت عظمی کسی را نتواند بود موهبتی ست خداداد و از بدایع آنکه در مشارب مختلفه و مدارج متنوعه
در یک مجلس سیر میفرمایند که بر طبع جهان آرا دشوار نمی آید حکما و فضلا و صنعتگران دیگر را کجا حوصله وفا میکند
که بغیر روش خود زبا یکی صحبت دارند این دریافت بلند این حوصله فراخ در قوت بشری نگنجد بلکه طاقت ملکی بایکی
بر نتابد ایزد تعالی این گوهر والا را بجهت انتظام عالمیان نگاه داراد

ذکر تتمهٔ احوال سعادت منوال حضرت جهانبانی جنت آشیانی و شرح بعضی از جلائل مخترعات و قوانین آنحضرت

چون انتظام مهمات پنجاب بنهضت موکب جهانگشای حضرت شاهنشاهی صورت دلپذیر یافت
حضرت جهانبانی در دار الملک دهلی عشرت آرای باطن اقدس بوده در نظم مهام ملکی اشتغال
میفرمودند و در تعمیر ممالک و استیصال اعدا و تسخیر اقالیم دیگر توجه عالی داشتند و مکرراً میفرمودند
که چند جای پای تخت ساخته در نظام هندوستان کوشش میفرمائیم دهلی و آگره و جونپور

صنف - قسم - یک فنه - پورا استاد گویا یہی ایک فن سیکھکر کمال پایا ہے - متضمن - شامل - منش - طبیعت - موہبت - بخشش -
مشارب - جمع مشرب - مذہب - طریقہ - مدارج - جمع مدرج - و مدرجہ - راہ - درجہ - متنوعہ - طرح طرح کے انواع - حکما - جمع حکیم - دانا -
فضلا - جمع فاضل - بزرگ - منوال - طور طریقہ - جلائل - جمع جلیلہ - بزرگ - مخترعات - ایجاد کردہ چیزیں -
نہضت - اٹھنا - مہام - جمع مہم - دشوار کام - استیصال - جڑ سے اکھاڑنا - اعدا - جمع عدو - دشمن -
تسخیر - تابع کرنا - اقالیم - جمع اقلیم - ملک -

درین اثنا که خاطر جهانکشاهی حضرت جهانبانی بداد و دهش نظام آرای ممالک هندوستان بود خبرهای ناخوش از شاه ابوالمعالی رسیدن گرفت که از بادهٔ ناگوار دنیا هستی کرده در آزار خلائق میکوشد و بر مسالک خلاف حکم بادشاهی سلوک می نماید چون حضرت جهانبانی را باو توجهی خاص بود امثال این اخبار را خلاف واقع انگاشته بر اختراع اهل حسد و افترای ناتوان بینان فرود می آوردند تا آنکه خبر بر آمدن اسکندر از کوه در اردوی معلی شیوع یافت و نیز بیقین پیوست که این سیدزاده بدست فرحت خان حاکم لاهور را بی حکم تغیر داده کس خود را بجای او مقرر ساخته است و در خزینهٔ بادشاهی دست درازی میکند بخاطر اقدس حضرت جهانبانی که آینهٔ صواب نمای ملک و ملکوت بود بالهام ربانی مصمم شد که پنجاب که از اعظم صوبهای هندوستانست بمیامن حراست و حکومت حضرت شاهنشاهی و برکات رافت و عدالت آن نور پرورد اقبال رونق پذیرد و شاه ابوالمعالی را اگر مصلحت باشد حصار و آنجدود مرحمت شود و چون درین نزدیکی مخدرات تتق عصمت را از کابل طلب میفرمائیم پنجاب در تصرف ملازمان حضرت شاهنشاهی بودن مناسب دولت است هر چند لشکر اقبال آن مقدار بود که دفع سکندر نمایند لیکن بجهت مصالح ملکی و طبیعی تام کمک مذکور ساخته اوائل سال نه صد و شصت و سه در ساعت مسعود که جلوس اورنگ هفت اقلیم از پدر سلطنت ابد پیوند بآن افتخار نماید حضرت شاهنشاهی اقبال پرورد آلهی را بآئین سلطنت و شکوه اقبال تعین فرمودند و بیرام خان را بصورت اتالیغ آنحضرت ساختند و بمعنی تربیت آن اعتضاد دولت بمیامن توجهات حضرت شاهنشاهی حواله شد و جمعی کثیر از ارباب عقیدت و اخلاص در رکاب نصرت اعتصام آنحضرت اختصاص گرفته رخصت یافتند چون موکب قدسی آن نور پرورد آلهی بسهرند رسید ملازمان عتبهٔ اقبال که در حصار فیروزه بودند سعادت ملازمت دریافته مسرت پیرای خاطر شدند و دران منزل سعادت ورود استا عزیز سیستانی که بوسیلهٔ حسن خدمت و لطف عقیدت بجناب رومی خانی شریف اختصاص یافته بود و در فنون آتشباری و بندوق اندازی قرینه نداشت دولت ملازمت حضرت شاهنشاهی دریافت و آغاز بندوق اندازی آنحضرت

بادهٔ دنیا - یعنی دنیا حاصل ہوکر بدمست ہو گیا - مسالک - جمع مسلک - راہ - سلوک - چلنا - اختراع - بنانا - یعنے ساختہ حاسدہے - ناتوان بین - حاسد - کم ظرف - اردوی - لشکر - شیوع - ظہور - ملکوت - عالم فرشتگان - الہام - دل میں نیک بات پیدا ہونا - مصمم - مضبوط - پختہ - میامن - جمع میمنت - برکت - رافت - مہربانی - مخدرات - پردہ نشین عورتیں - تتق - سرا پردہ - مسعود - نیک - اعتضاد - مدد کرنا - اعتضاد دولت - سلطنت کا قوت بازو - اعتصام - چنگل مارنا - موکب - فوج شاہی - عتبہ - دہلیز - استا - استاد کا مخفف ہے - قرینہ - ہمسر -

که این مرد را به بیند اگر از سواد پیشانی او نشان حقیقت و درستی خوانده شود او را نوازش فرموده تربیت عظیم فرمایم و آنه سوانحی که درینولا بظهور آمد ناسپاسی میرزا سلیمان ست و شرح این بطرز اجمال آنست که چون رایات جهانگشای بتسخیر هندوستان متوجه شد تردی بیگ خان که اندراب و اشکمش در جاگیر او بود بحکم عالی سعادت همراهی یافت و مقیم خان از جانب او برای انتظام جاگیر ماند میرزا سلیمان فرصت را غنیمت دانسته قصد این محال که بجاگیر تردی بیگ خان بود نمود اولاً از راه گربزت درآمد که به نیرنگ پردازی مقیم خان را بخود درکشد چون آن صورت نه بست میرزا پردهٔ آزرم برداشته بمحاصرهٔ اندراب قیام نمود مقیم خان ناگزیر اهل و عیال خود را همراه گرفته برآمد و جنگ کنان خود را ازان مهلکه برآورده بکابل آمد و از واقعاتی که دران ایام پدید آمد کشتن حیدر محمد خان آخته بیگی بود غازیخان پدر ابراهیم مدا که سرسروری میخارید و شرح این ماجرای آنست که چون حیدر محمد خان را به بیانه فرستادند غازیخان که حاکم آن حدود بود تاب مقاومت نیاورده در حصار بیانه متحصن شد و بعهود و ایمانی که از حیدر محمد ظهور یافت اعتماد نموده از قلعه بیرون آمد حیدر محمد چشم بر اموال و اسباب او دوخته نقض عهد نمود و بشمشیر بی اعتدالی او را بقتل رسانید چون این خبر بمسامع قدسیهٔ حضرت جهانبانی رسید مستحسن خاطر عدالت پیوند نیفتاد و چون دو دست بود و اوائل درآمد هندوستان سیاست ظاهری او موقوف ساخته فرمودند که او دیگر کمر نخواهد بست والحق تا سپری شدن او این جهان را همان طور که بزبان قضا ترجمان گذشته بود بظهور آمد و شهاب الدین احمد خان را که میر بیوتات بود بجهت تحقیق این معامله و تشخیص اموال او فرستادند و خود بدولت و اقبال همواره در رعایت رعیت و تعمیر جهان و رفاهیت مردم بوده اوقات گرامی را صرف رضای الٰهی میفرمودند

نهضت رایات جهانتاب حضرت شاهنشاهی بصوب پنجاب بموجب امر عالی حضرت جهانبانی جنت آشیانی

سوانح - جمع سانحه - جو اچھی بات ظاہر ہو - واقعۂ خیر - رایات - جمع رایت - جھنڈا - محال - جمع محل - پرگنہ - گربزت - مکر - فریب - آزرم - حیا - مہربانی - عزت - مہلکہ - ہلاکت کی جگہ -
مقاومت - مقابلہ کرنا - ایمان - جمع یمین - قسم - عہد - چشم بر اموال دوختہ - اُسکے اموال کی حرص کر کے -
نقض - توڑنا - مستحسن - پسندیدہ - اوائل - جمع اول - یعنی ابتدائی آمد کا معاملہ تھا -
تا سپری شدن - ختم ہونے مرنے تک - تشخیص - علیحدہ علیحدہ معین کرنا - تعمیر - آباد کرنا -

دران حدود بارکن خان که از رؤسای افغانان بود جنگ بی تزکانه کرده شکست یافت وازآنجا به بداؤن آمد وهرچند که این دیوانه عاقل پیوسته عرائض فرستادی واظهار بندگی ونیکو خدمتی کردے اما فعل او با قول او موافقتی نداشت، پا از اندازه گلیم درازکرده مردم را از منصب خانی وسلطانی دادی وعلم و نقاره بخشیدی تنها مستی دنیا نداشت سودای جنون نیز ضمیمه حالت او بود بارها از دیوانگی یاد دیوانه ساختگی وابله طرازی خانه خود را بتاراج داده بود وهمواره از وحرکات ناشستم که شرکت بمجانین داشته باشد بظهور آمدی چون مکرر این معنی بمسامع عز وجلال رسید فرمان قضاجریان بعلی قلیخان شیبانی صادر شد که او را بدرگاه معلی فرستد واگر سر از طاعت بپیچد تنبیه نماید درهمین اثنا که دیوانه از رکن خان شکست یافت بیداؤن آمده بود علی قلی خان از مهمات میرٹ فارغ شده به سنبل رفت از فراغ مهمات آنجا ببداؤن آمد هرچند علی قلی خان کس بطلب او فرستاد پیش او نرفت وگفت چنانچه تو بنده پادشاهی من هم از غاشیه داران این موکبم واین ولایت بزور شمشیر گرفته ام آخر الامر علی قلی خان بجنگ آمد چون او دران نزدیکی شکست یافته بود در قلعه بداؤن متحصن شد وعریضه بدرگاه معلی فرستاد چون احوال او بعرض مقدس سید آنحضرت قاسم مخلص را فرستادند که او را استمال عنایات پادشاهی ساخته بآستانبوس سرفراز سازد پیشتر از آنکه قاسم ببداؤن آید واین مژده نجات رساند علی قلیخان او را کشته بود وتحلی از ان سرگذشت آنکه چون قنبر قلعه را مستحکم کرده ومحاصره امتداد یافت وکاری نمی کشود علی قلیخان محمدی بیگ ترکمان وملا غیاث الدین را پیش او فرستاد واین فرستادها را مقید ساخت ایشان جمعی کثیر را بنهانی باخود متفق ساخته وبفریب وفسون مردم درون قلعه را بدست آورده دیوانه را اسیر کردند علی قلی خان سر او را بدرگاه معلی فرستاد ووقوع این واقعه بر باطن عدالت مآثر پادشاهی گران آمد وفرمان عتاب آمیز بعلی قلی خان صادر شد که چون اظهار اطاعت میکرده ومیخواسته که بملازمت آید کار را چرا بجنگ رسانید وبعد از انکه بدست آمد چرا بی حکم کشت وآنحضرت مکرراً بمقربان بساط عزت میفرمودند که خاطر میخواست

بے تزکانہ - بے انتظامی - عرائض - جمع عریضہ - پای از اندازہ گلیم دراز - اپنی حیثیت سے زیادہ پاؤں پھیلانا - ابلہ طرازی - احمق کو بھانٹ کی زینت - تاراج - لوٹ - مسامع - جمع مسمع کان - عز وجلال - بزرگی - مجانین - جمع مجنون - مہمات - جمع مہم - دشوار کام - غاشیہ - گھوڑے کا زین پوش - موکب - فوج شاہی متحصن - قلعہ بند - مستمال - مائل کیا گیا - تسلی دیا گیا - مستحکم - مضبوط - مآثر - جمع ماثر - نشان نیک - پسندیدہ کام -

وجمعی از ملازمان بارگاه دولت متوجه حصار شدند روز خرداد بست و ششم شهریور ماه موافق چهارشنبه
بیست و پنجم رمضان در دو گروهی حصار نزول سعادت نمودند رستم خان و تاتار خان و احمد خان
و پیر محمد رهتکی و بجلی خان و شهاب خان و تاج خان و آدم خان قیام خانی با جمعی از افغانان از حصار
بر آمده عرصهٔ پیکار را آراستند و با وجود آنکه افغانان قریب دو هزار کس بودند با اولیای دولت
قریب چهار صد کس جنگ عظیم در پیوست و بتائید آلهی فتح روی داد و تا هفتاد کس از مخالفان در میدان
بقتل رسید و رستم خان گریخته قلعه حصار را مضبوط کرد و مجاهدان اقبال بیست و سه روز بمحاصرهٔ آن
پرداختند چون کار بر او دشوار شد قول طلبیده دید رستم خان را با نامبرده با قریب هفت صد کس
مصحوب میر لطف و خواجه قاسم مخلص بدرگاه والا فرستادند و او با جمعی کثیر آمده بدولت آستانبوس
سر بلند شد و بعد از چندگاه حکم معلی شرف نفاذ یافت که او را جاگیر مناسب نمایند اما بشرائط آنکه
یکی از فرزندان خود را در بکرام نگاهدارد تا هم مسلک مرحمت مسلوک شده باشد و هم راه حزم و احتیاط
از دست نرفته آن ساده مرد کوته اندیش این شرط دولت که سرمایهٔ استحکام سلسلهٔ عبودیت بود ابا نموده
در مقام گریختن شد چون این معنی بر پیشگاه خاطر مقدس پادشاهی پرتو انداخت او را مقید ساخته
به پیک محمد ایشک آقا سپردند و از وقائعی که در آن نزدیکی بظهور آمده قضیهٔ تنبیه قنبر دیوانه است و اندکی از گفتگوی
بسیار او آنست که او از آحاد الناس بلکه از مجاهیل اردوی اقبال بود وقتیکه رایات نصرت بعد از فتح سهرند
بجانب دهلی نهضت فرمود این قنبر جمعی از اوباش را گرد خود فراهم آورده دست تاخت و تاراج دراز کرد
و پیوسته غنائم بدست آوردی و بمردم دادی و بدین روی گرفت پیوسته عرائض نیاز بدرگاه نوشتی
و از نواحی سهرند تاخته تاخته سنبل را در تصرف در آورده خود در سنبل نشست پسر خواندهٔ خود را
که عارف الله نام نهاده بود بعد از آن فرستاده در آن حدود رای حسین جلوانی که از اعاظم امرای
افغانان بود در جنگ ویران شد و قنبر از آنجا خود را بجانب کوله رسانیده و آن نواحی را نهب و غارت کرد

خرداد و شهریور - فارسی مہینے ہین - بکرام - شاید مراد یہ کہ بطور گرو کے ہماری پرورش مین چھوڑ دے -
مسلوک - آمد و رفت کیا ہوا - حزم - ہوشیاری - استحکام مضبوطی - عبودیت - بندگی -
آحاد - جمع احد - ایک -
مجاہیل - جمع مجہول - نامعلوم - جسکو پہچانتے بھی نہون -
نُہضت - اُٹھنا -

تا رسیدن بدهلی و فتح هندوستان ترک تناول حیوانی فرموده بتوجهات روحانی استفتاح می نمودند امروز بکمال انبساط بجای آورده حکم شد که از گوشت آن نیله گاو پاره را خشک کرده نگاهدارند که چون بعد از رمضان بحیوانی میل فرمایم اول ازین گوشت تناول خواهیم فرمود و سجده های شکر بجای آوردند و جمیع ملازمان عتبهٔ خلافت بمناصب علی و جایگیرهای لائق ضریف امتیاز یافتند سرکار حصار و آن نواحی بجایگیر ملازمان حضرت شاهنشاهی مقرر شد و تفاول گیران کار آگاه این را حصار حوادث روزگار دانسته مجدداً بدولت روزافزون آنحضرت فال گرفتند بیرام خان را سرکار سهرند دیگر پرگنهای متفرقه عنایت شد تردی بیگ خان را بمیوات فرستادند و سکندر خان را باگره و علی قلی خان بسنبل و حیدر محمد خان آخته بیگی را بجانب بیانه که نزدیک بدار الخلافهٔ آگره واقع است تعیین فرمودند بیامن قدوم بادشاهی و برکات انتظام آن خدیو صورت و معنی هندوستان بوستان دولت و سعادت گشت و طبقات عالمیان و طوائف خلائق کامیاب اقبال گشتند و آنحضرت در قلعهٔ دهلی بوده همیشه بمرضیات الهی بسر میبردند و گلشن سلطنت را بجویبار داد و دهش آب میدادند و همواره فرمانبرداری خالق و کاربرداری مخلوق پیش نهاد همت والا ساخته سریرآرای خلافت بودند و از سوانحی که درین ایام موجب مزید سرور باطن اقدس شد آمدن شاه ولی اتکه بود از دار الاقبال کابل که خبر سلامتی مخدرات تتق عصمت آورد و خصوصیات احوال بعرض اقدس معروض داشت و مژدهٔ مسرت بخش رسانید که از خدر مطهر ماه چوچک بیگم ایزد هستی بخش فرزند گرامی کرامت فرموده است آنحضرت ازین بشارت دلکشا و نوید روح پرور سپاسگزاری ایزدی بجای آوردند و جشن شادمانی ترتیب داده نقد مراد در دامن اهل روزگار ریختند و نام آن گلبن اقبال را فرخ فال نهادند و شاه ولی را بشرف گامی این عطیهٔ غیبی خطاب سلطانی کرامت فرموده با تحف و هدایا روانهٔ کابل ساختند و بمناشیر توجه و التفات سعادت اختصاص دادند و از وقایعی که درین ایام روی داد آمدن رستم خان بود که در سلک امرای معتبر افغانان انتظام داشت و مجملی ازین قضیه آنست که چون اتگه خان

استفتاح- فتح چاہنا- عتبہ- دہلیز- مناصب- جمع منصب- رتبہ- تفاول- نیک فال- نیک شگون لینا- میامن- جمع میمنت- برکت- مخدرات- پردہ نشین عورتیں- تتق- سراپردہ- خدر- پردہ- مراد بی بی- مطہر- پاک کردہ شدہ- تحف- جمع تحفہ- ہدایا- جمع ہدیہ- مناشیر- جمع منشور- فرمان شاہی-
وقائع- جمع واقعہ- سلک- لڑی-

لمعۂ ظہیر بخشید نیز از سخن سرائی این مردم حیرت افزا بودند تا آنکه حضرت جهانبانی از روی الهام ربانی بر حقیقت کار آگاه شده منشور این فتح بزرگ را بنام نامی حضرت شاهنشاهی فرموده مسرت پیرای خواطر مخلصان دور و نزدیک شدند و از وقائع عجیبه که دران ایام سعادت فرجام سانح شد گرفتن خواجه معظم ست و مجملی ازین سرگذشت آنکه نوشته چند بخط خواجه بر آمد که از کوتاه اندیشی و تباه خردی بسکندر سخنان نالائق نوشته اظهار دولت خواهی او کرده بود آنحضرت را بغایت بدیع نمود از خواجه استکشاف فرمودند چون روی انکار نداشت در جواب گفت من این دولت خواهی بادشاهی اندیشیده بودم و بقصد آنچنان کردم که این نوشتها بنظر اقدس در آید تا بمن التفات بیشتر مبذول داشته مرا سر براه خدمت شایسته گردانند حضرت او را مقید فرموده بمیر قالی سپردند و بعد از سامان دهی انجام مهمات سهرند از راه سامانه بدار الخلافه دهلی متوجه شدند چون رایات نصرت بسامانه رسید شاه ابو المعالی را با جمعی از ملازمان درگاه مثل محمد قلیخان برلاس و اسمعیل بیگ ولدی و مصاحب بیگ و ابراهیم خان اوزبک و جمعی کثیر بلاهور تعین فرمودند که اگر سکندر از کوهستان بر آمده درمیان ولایت دست انداز کند تدارک آن بوجه لائق نموده آید و سرانجام مهمات صوبۂ پنجاب بمشار الیه تفویض یافت و بجهت خوبی هوای سامانه و طغیان باران بخاطر اشرف رسید که روزی چند دران سرزمین دلکش اقامت فرمایند درین اثنا عرضه داشت سکندر خان اوزبک رسید که بتوفیق سبحانی بدار السلطنه دهلی در آمدیم و مخالفان تاب مقاومت نیاورده فرار نمودند مصلحت آنست که بزودی پای تخت هندوستان بمسند نشینی آن خدیو زمان سر بلند گردد باستماع این نوید از سامانه نهضت عالی فرموده روز پنجشنبه غرۂ رمضان سال مذکور در سلیم گڈھ که بر سمت دار الملک دهلی بر کنار آب جون واقعشده نزول اجلال فرمودند و در چهارم این ماه درون شهر مستقر اورنگ خلافت شد و درین روز در اثنای راه حضرت شاهنشاهی نورپرور داقبال فروغ باصرۂ خلافت نیله گاوی را بشمشیر زده شکار فرمودند چنانچه حیرت فزای اهل شکار شد و اصحاب دریافت بر شکار مقصود اعلی نشان یافته کامیاب مسرت گشتند و حضرت جهانبانی که از ابتدای این سفر مبارک

لمعہ ۔ روشنی ۔ الہام ۔ نیک بات دل مین آجانا ۔ منشور ۔ فرمان شاہی ۔ وقائع ۔ جمع واقعہ ۔
فرجام ۔ انجام ۔ سانح ۔ ظاہر ۔ بدیع ۔ نادر ۔ استکشاف ۔ دریافت کرنا ۔ مہمات ۔ جمع مہم ۔
دشوار کام ۔ تفویض ۔ سپرد کرنا ۔ اقامت ۔ ٹھہرنا ۔
مقاومت ۔ برابری کرنا ۔ خدیو ۔ خداوند ۔ بادشاہ ۔
باصرہ ۔ قوت بینائی ۔

بر مراد میسازد و اولاً نیت درست بهم میرسد ثانیاً کوشش در کار قرین حال او میشود ثالثاً با وجود ظهور کارهای شایسته نسبت آنرا بخود نداند امیدار دو کارگر را جزا داد او گر نمیشناسد و خلاصه مقال آنکه آنحضرت برای تعلیم نیازمندی ارباب صورت و احراز مراتب سپاسداری بر شکر معنوی اکتفا نفرموده به سپاس ظاهری پرداخته سجدات نیاز ایزدی بجای آوردند اگرچه درین مراتب گذشته که فتح هندوستان شد فتح حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی کارنامه بود چنانچه سابقاً سمت گزارش یافت اما هوشمند لبیب داند که مثل این نادره کار نبود فی الواقع از نیرنگ فتح که باندک کسی با چنین غنیمی بخششی بود والا از درگاه کبریای الهی که چنان در زمان باستانی کمتر نشان داده اند مقارن این فتح باد و باران از اندازه بیرون شد ازین جهت که باعث هلاکت گروهی انبوه از ستم پیشهای کافر نعمت بود از مقدمات اقبال اولیای دولت توان دریافت و از آیات ادبار ارباب خلاف توان دانست آثار آن جهت که تعاقب این فرار نموده بارا مانع آمد تا بهزار جان کندن خود را از مهلکه نجات توانستند داد از قسم اهمال و امهال آن گروه بخت برگشته توان شمرد و چون بتائید ایزدی اینچنین موهبتی کبری بظهور آمد آنحضرت بر مسند داد و دهش نشسته اندازهٔ کار مخلصان جانسپار و خدمت هر کدام از فدائیان جان نثار امتیاز فرموده برای ظهور جوهر مخلصان از خزف ریزه خدمت فروشان سخن در میان آوردند که این فتحنامه بنام که نوشته شود و حکم شد که هر کدام مبلغ دریافت خود را بموقف عرض مقدس رسانند شاه ابوالمعالی که سرمست بادهٔ غفلت بود از بیفکری ارادهٔ آن کرد که منشور این فتح شگرف بنام او شود بیرام خان که در آمدن بهندوستان را بسعی خود میدانست و تا زمان فتح برخلاف جمهور مردم موافقت رای جهان آرای حضرت جهانبانی نموده در تسخیر این ممالک و استیصال مخالفان اهتمام میکرد جدا خارخار این آرزو داشت که فتحنامه باسم او طراز امتیاز یابد و دوربینان کار آگاه معنی که فتح را از میمنت و اقبال حضرت شاهنشاهی نورپرور الهی میدانستند گوش هوش و چشم نظارگی باز داشته تماشای سخنوران میکردند و معامله فهمان انصاف گزین این فتح بزرگ را که در روز نوبت منسوبان این نور حدقهٔ خلافت

قرین - قریب - مقال - کلام - احراز - جمع کرنا - سمت - نقش - لبیب - عقلمند - مقارن - متصل -
آیات - جمع آیہ - نشانی - ادبار - بدبختی - اہمال - چھوڑنا - امہال - مہلت دینا -
خزف - ٹھیکری - منشور - فرمان شاہی - شگرف - عجیب - جمہور - گروہ -
تسخیر - تابع کرنا - استیصال - جڑسے کھودنا -
خارخار آرزو - یعنے امید کے کانٹے اسکے دل میں کھٹکتے تھے - طراز - نقش -

خوشامد دانسته الهامی می فهمند وامروز که حال پیشوای اهل ظاهر و باطن بقلم میرود من پی برده مزاج زمانه را
بار نافهمیدگی مردم بر دوش خاطر بار کشیدم اما چون نظر من اول بران افتاد که اندکی از بسیار از شکر لازمم
بجای آرم ازین با مردم آزار آزرده خاطر نیستم و چرا باشم و حال آنکه به نیت درست خود کامروا شده
مشعله دار شبگیر گرم روان گشته ام و جمعی کثیر پذیرای حق شده شاهراه صدق پیش گرفته اند اکنون ازین ماجرا
که آخر شدنی نیست باز آمده بسر سخن که بودم سیوم محرم قریب چهل روز حضرت جهانبانی کارفرمای محاربه را
چنانچه آئین اقبال باشد بتقدیم میرسانیدند و لوازم اهتمام بجای آورده بآرایش معرکه نبرد دلهای مخلصان را
اعتضاد می بخشیدند تا آنکه بتاریخ دویم شهر شعبان سال مذکور که نوبت تردد ملازمان حضرت شاهنشاهی بود
خواجه معظم و اتکه خان و جمعی کثیر رفته کارزار کردند و از ان طرف کالا پهاڑ برادر اسکندر برآمده محاربه بجای آورد
هرچند دران روز مقرر نبود که جنگ بزرگ سرانجام یابد اما چون امری از پرده تقدیر بظهور آمدنی بود
رفته رفته نائره نبرد در اشتعال افزود و آتش پیکار بلندی گرفت افواج نصرت قرین از اطراف
درآمده بعد از سنجیدن شرائط حزم مردانه ایستادند و نقش مصاف دلخواه نشست شعر چو کوه آهنین از جای جنبید *
زمین گفتی ز سم پای جنبید * دو لشکر رو برو خنجر کشیدند * جناح و قلب را صف برکشیدند * تراک تیر و چاکا چاک شمشیر *
دریده مغز پیل و زهره شیر * و بیمن اقبال ابد اتصال حضرت شاهنشاهی فتحی عظیم روی داد و اوبجای
فراوان بدست اولیای دولت درآمد و جمعی کثیر از مخالفان مدبر بعالم نیستی شتافتند سکندر با جمعی خود را
بدامنه کوه پنجاب کشید یکی از دلاوران خواجه مسافر خود را از راه بسکندر رسانید سکندر چون دید مسافر
که شخصی قصد او دارد برگشت هرچند دست بشمشیر کرد شمشیر بدست نیفتاد و بعد از سعی بسیار او را از خود دور
ساخته خود را از مهلکه جان گزا بیرون برد آری کار بدمستان دنیا و مغروران جاه جز این چه باشد و حضرت جهانبانی
درچنین کامیابی دنیا که باده مردافگن است هوشمند بوده نیازمند درگاه ایزدی بودند و با طبقات زمانه از
کمال دانش و بینش سلوک میفرمودند اگر چنین کامیاب شوند چه دور باشد فرمانبرداری سلطان خردکار

پیشوای اہل زمانہ - بادشاہ اکبر - بار نافہمیدگی - لوگوں کی نادانی کا بوجھ - شبگیر - پچھلی رات سفر کرنا -
گرم روان - تیز چلنے والے - یعنے بہ کثرت مشغول ہیں گرم روان شبگیر کے لیے - جنگ بزرگ - جنگ سلطانی یعنے فوج کی لڑائی -
اعتضاد - مدد کرنا - نائرہ - شعلہ - حزم - ہوشیاری - مصاف - جمع مصف جای جنگ - جناح - بازو -
تراک - آواز تیر - چاکا چاک - آواز تلوار - زہرہ - پتہ - اوبجہ - نقد و جنس و اسباب غنیمت - مدبر - بدنصیب -
مہلکہ - جاے ہلاکت - جان گزا - جان کاٹ لینے والا - مردافگن - پچھاڑنے والی -

واهل هند را بیش آن یگانه روزگار آرایش میداد چون طالع اهل هند درجهٔ قوت یافته ظهور سعادت داشت طرز این مردم در مزاج اقدس خوش می آمد و اول بار که آنحضرت را بشکار چیته میلی شد و چیته شکاری در نظر اقدس درآمد در ینجا بود که دلی بیگ پدر خان جهان چیته که در جنگ باجیواره از افغانان بدست آورده بود و فتح باز نام داشت پیشکش آن شیر شکار صیدگاه اقبال کرد و دوربینان کاردان که نزدیک بساط عزت بودند ازین پیکر بدیع عجیب بر فتوحات بی اندازه پی بردند و نگاهبان آن چیته ننّد و نام شخصی بود که از میمنت قدوم و فرط اخلاص بخطاب فتح خان نامور شد و امروز که این شگرفنامه بجاره غلامی شمائم ذرهٔ هواخواه ابوالفضل رقم پذیر میگردد فتح خان در ملازمت حضرت درمیان قراولان خاصه سعادت امتیاز دارد و آنحضرت که پیوسته خود را در ملابس ظاهر داشته از غیر بپوشیدند و جمال شوکت را در نقابهای گوناگون مختفی میساختند از توجه این جانور بدیع پردهٔ دیگر نقاب جمال خود گردانیدند اما لوامع خورشیدی و شمائم مشکی را در حجاب نتوان داشت آن روز که بخت مرا بدانش آموزی و دولتمندی می کشید و بسعادت ملازمت برده روشناس بکمالات این برگزیدهٔ الهی میساخت چه سجدهای شکر بجا آوردم و ازین دولت ملازمت چه کامیابیها داشتم تا بمراتب صوری و معنوی سربلند گشتم و خلوتسرای قدس دل را از خواهش فضول پاک ساختم اکنون که نوبت شکرگزاری رسیده و میخواهم که فهمیدگیهای خود را در بیان آورم تا هم شکر بجای آورده باشم و هم چراغ بینش در راه تاریک روان نهاده آید بی تکلف ازین که در بند تمدّن و معامله داد و ستد درمیان نیست آزرده ام کاشکی آشنای صوری نبودمی و در سلک ملازمان منسلک نگشتمی تا هرچه گفتمی و نوشتمی ظاهر بینان کوتاه باطن این کس را از گروه خوشامدگویان ندانستندی و از محرومی صوری ظاهر من جهانیان پی بمقصود برده کامروا گشتندی سبحان الله سپاسنامهای باستانی که در باب ارباب تجرد که عشر عشیر کمالات این خدیو زمان ندارند بلکه بسا مردم باشند که جز ظاهر آراسته چیزی نداشته باشند رقم پذیرفته است جهانیان معامله نافهم بواسطهٔ آنکه درمیان داد و ستدی نیست مدح نامهای مذکور را از قسم

طالع - نصیبہ - پیکر - صورت - پی بردند - پتہ لگا لیا میمنت - برکت - نیک بختی - فرط - زیادہ - قراول - وہ شخص جو بندوق سے شکار کرے - اور جو فوج دشمن سے آگاہی کے لیے آگے ہو - ملابس - جمع ملبس - پوشاک - پردۂ دیگر - یعنے ایک نیا پردہ بنا لیا - لوامع - جمع لامعہ - روشن - چمکنے والا - شمائم - جمع شمیمہ - خوشبو کی چیز - سلک - لڑی - باستانی - گذرے لوگوں کی -

ارباب تجرد - صاحبان زہد - عشر عشیر - دسوان حصہ -

می سپردند و کوته بینان اسباب بین کثرت مخالفان و قلت لشکر پادشاهی را دیده باندیشهای ناصواب خودک دلهای ساده می شدند و دوربینان مُسَبِّب دان نقوش فتح و نصرت از پیشانی احوال اولیای دولت خوانده روز بروز همت افزوده باعث مزید ثبات پای خلائق گشتند علی الخصوص فات مقدس حضرت جهانبانی که جهان تمکین و اطمینان بودند هر کدام را بطرز مناسب ال سیدا و نده جان می بخشیدند

ظهور کرامت علیا و بشارت عظمی از حضرت شاهنشاهی و دیگر سوانح اقبال

هر چند حضرت شاهنشاهی صغر سن را نقاب خود دانسته پرده آرای می بودند اما ایزد جهان آرا چون می خواهد که حال معنوی این بزرگ زمان ظاهر گردد بی اختیار امور بدیعه که هر یک شاهد بست عدل بر علو استعداد و سمو فطرت بعالم ظهور می شتابد و از جمله خوارق عادات که دران ایام از حضرت شاهنشاهی که باطن فیض مواطنش مظهر اسرار الٰهی و ظاهر قدسی مظاهرش مصدر انوار نامتناهی ست بظهور آمد آنست که آنحضرت بر بالای بامی از شهر برآمده نظر اقلیم کشای خود را بر لشکر مخالف انداخته تماشای فرمودند لشکری با آن عظمت که شکست آن در اندیشهٔ کسی نگذرد تشخیص نمودند که در چند مدت این را مردم تاراج خواهند کرد حاشیه نشینان بساط عزت که بدوربینی و پیش بینی امتیاز داشتند و بارها ازان نور پیر دادالٰهی خوارق عادات و بدائع کرامات مشاهده کرده بودند ازین نوید مسرت فرجام خوشوقت شده زبان بشکر ایزدی کشادند آری امثال این امور برعادت پرستان عالم صورت بعیدی نماید اما حق پرستان معنی بین که سواد پیشانی روزگار را روشن دارند این معنی و صد مثل این از چنین بزرگ صورت و معنی دور نمی انگارند و درین ایام خواجه عنبر ناظر که از خدمتگاران قدیم بود از کابل آمده استسعاد ملازمت نمود و حضرت جهانبانی آن دولتمند را در خدمت آن نور پرور دایزدی سپردند تا پیوسته در ملازمت بوده اوضاع و اطوار هندوستان بموقف عرض میرسانید

خودک ۔ غلطان دل ۔ مُسَبِّب دان ۔ خداشناس ۔ جهانِ تمکین ۔ برقراری کی دنیا ۔ سوانح ۔ جمع سانحہ ۔ واقعۂ نیک ۔
بدایعہ ۔ نادر ۔ علو و سمو ۔ بلند ۔ فطرت ۔ پیدائش ۔ خوارق ۔ افعال اور خصلتین جو خلاف عادت ہون ۔
مواطن ۔ جمع موطن ۔ مقام وطن ۔ نامتناہی ۔ جسکی انتہا نہ ہو ۔ تاراج ۔ لوٹ ۔ حاشیہ ۔ کنارہ ۔
بساط ۔ فرش ۔ بدائع ۔ جمع بدیعہ ۔ نادر ۔ فرجام ۔ انجام ۔
اوضاع ۔ جمع وضع ۔ طور ۔ طریقہ ۔

پیشروان موکب عالی مسئلت فرمودند چندروز ازین واقعه نگذشته بود که فتحنامه رسید وغنائم فراوان بدرگاه آوردند چون احصاء رفت روز دعا همان روز فتح بود سجدات شکر فتاح غیبی بجای آورده دست داد و دهش برجهانیان کشادند چون سکندر بر سرگذشت آگاه شد با هشتاد هزار سوار با ستعداد تمام متوجه موکب عالی گشت بیرامخان از وفور عقل وشجاعت در سهرند پای ثبات ورزیده لوازم قلعه داری وضوابط هوشیاری بتقدیم رسانید وعرائض متوالی بدرگاه والا ارسال داشته استدعای توجه نمود چون دران هنگام عنصر مقدس آن یگانهٔ آفاق از عارضهٔ قولنج آزرده بود بجاے خود چمن آرای خلافت یعنی حضرت شاهنشاهی را که همواره فتح واقبال در رکاب دولت اوست تعین فرمودند هنوز موکب اقبال این خدیو جهان از حوالی لاهور دور نرفته بود که حضرت جهانبانی راصحت کامل روی داد وآنحضرت بدولت واقبال هم از جهت صعوبت جدائی وهم ازروی احتیاط همعنان ظفر ونصرت سوار دولت شدند وبرای صواب اندیش که انتظام بخش زمان وزمین بود مقرر فرمودند که فرحت خان شقدار لاهور وبابوس بیگ فوجدار پنجاب ومیرزا شاه سلطان امین ومهتر جوهر خزینه دار این صوبه باشند وشب هفتم رجب سال مذکور بود که سواد عرصهٔ سهرند بموکب بادشاهی نور پذیر شد وامرای اخلاص پیشه بسعادت ملازمت افتخار یافته کوس شادمانی زدند پانزده روز امرای شجاعت آئین در مقابلهٔ چنین لشکر گران نشسته قلعه داری میکردند که طلوع رایات جهانتاب شده در باغی که در شهر بود سراپردهٔ اقبال زدند وآداب نبرد بروجهیکه سزا باشد قرار داده عساکر منصور را چهار قسم فرمودند یکی بنام گرامی حضرت جهانبانی اختصاص یافت ودیگری باسم والای حضرت شاهنشاهی سعادت پذیر ودیگری را بشاه ابوالمعالی ودیگری را به بیرام خان تعین ساختند وهر کدام از صفوف لشکر اقبال پیوند کمر اجتهاد بمیان جان بسته مساعی جمیله بجای مے آوردند وبهادران جان نثار جانفشانیهامی نمودند وهمواره از طرفین مردان نبرد آزمای بجام تیغ شربت واپسین مے کشیدند واز جانبین از راه مردی ومردمی معمول شده بود که فدائیان جانسپار را با حترام وتعظیم بمردم ایشان برده

پیشرو موکب۔ شاہی لشکر سے جو لوگ آگے بڑھ گئے ہیں مسئلت۔ سوال کرنا۔ احصاء۔ شمار کرنا۔ وفور۔ زیادتی۔ ضوابط۔ جمع ضابطہ۔ قاعدہ۔ عرائض۔ جمع عریضہ۔ متوالی۔ پے درپے۔ آفاق۔ جمع افق۔ کنارہ آسمان مراد دنیا ہے۔ قولنج۔ ایک درد ہے جو آنتوں میں ریح کی وجہ سے پیدا ہوتا ہے۔ صعوبت۔ سختی۔ شقدار۔ حاکم پرگنہ یا صوبہ۔ اقبال پیوند۔ جسکے ساتھ اقبال کا جوڑ ملا ہے۔ مساعی۔ جمع مسعاۃ۔ تیز دوڑنا۔ سعی کرنا۔ معمول شدہ۔ یعنے مروت ومردانگی سے یہ دستور ہوگیا تھا کہ جدھر کا بہادر مارا جاوے لاش احترام سے اُسکے یہاں بھجوادیں۔

هزاره مقرر شد و بزرگی جرانغار بهردی بیگ خان قرار گرفت و سکندر خان با جمعی از تیز دستان جان نثار
بهراولی معین شد از انجا که نیت شهریار جهان برآئین عدالت و سائر مرضیات الٰهی مقصور بود کار منتسبان درگاه والا
روز بروز در فتح و نصرت افزونی گرفت افغانان کمی لشکر منصور و گذشتن ایشان از آب شنیده با لشکری
فراوان از راه مسارعت رسیده آمدند و نزدیک شام فریقین بهم پیوسته داد مردانگی دادند و جنگ عظیم قائم شد
و آتش پیشهای دوربین لشکر فتح نزدیک بجهری جای جنگ را نجود قرار داده پای ثبات استحکام کرده بودند و همه
بهتهای کارکشا درین نبرد مرد آزمای کارنامهای بها کردند تا آنکه شب در آمد بهادران رستم حمله هنوز از اطراف رفته
تیر میزدند و از اتفاقات حسنه که مقدمهٔ فتح شد این بود که دران نواحی دهی واقع بود بغایت بزرگ از مشعل تائید ایزدی
آتش دران ده که خانهایش از خس و خاشاک بود افتاد و در معنی هزاران چراغ در رهگذر دولت افروخته شد
و تحقیق پیوسته که این تائید الٰهی بوسیلهٔ سعی اهل خلافت شد و هرگاه لمعهٔ اقبال درخشید انچه اصحاب نزاع
بهبود خود دانسته بعمل آوردند سرمایهٔ زیان آن گروه گردد القصه ازین روشنائی که طلیعهٔ نصرت بود
دلاوران نصرت پیشه بر احوال مخالفان بواقعی اطلاع یافت بخدنگهای دلدوز جان ستان بودند
و مخالفان از حال عساکر فیروزمند غافل بوده مشت در تاریکی می انداختند تا آنکه قریب سه پاس از شست
شب گذشته بود که لشکر مخالف تاب مقاومت نیاورده سراسیمه فرار اختیار کرد و فتح عظیم روی نمود
فیل و اسباب فراوان بدست اولیای دولت افتاد و نفایس غنائم با عرائض اخلاص روانهٔ درگاه والا
نموده روز دیگر متوجه پیش شدند و بفتح و نصرت در سهرند رفته طرح اقامت انداختند و علی قلی شیبانی را
که از عقب آمده ملحق شده بود پیشتر با جمعی فرستادند و از عجائب آنکه چون خبر رسیدن تاتار خان با لشکر گران
و استعداد تمام بحدود ماچیواره بمسامع جلال رسید با جمعی از مستعدان خطاب فرمودند که مسافت
بسیار است تا رسیدن ما بران لشکر هرچه ارادهٔ ازلی رفته باشد بظهور می آید پس همان بهتر که پناه
بعتبهٔ کبریا برده بدریوزهٔ فتح و نصرت از عطاخانهٔ الٰهی امداد فرمائیم در همان هنگام دست دعا بلند کرده کامیابی

جرانغار - بائیں جانب کا لشکر - مرضیات - جمع مرضیہ - پسندیدہ - مقصور - کوتاہ - بس - منصور - فتحمند -
مسارعت - جلدی کرنا - جہر - پہاڑی نالہ - استحکام - مضبوط - مرد آزمای - مردانگی آزمانے والے - آتش افتاد - آگ لگی -
لمعہ - چمک - طلیعہ - وہ فوج جو لشکر کی حفاظت کرے - جان ستان - جان لینے والے - مقاومت - مقابلہ کرنا -
نفائس - جمع نفیسہ - عمدہ - غنائم - جمع غنیمت - لوٹ کا مال - عرائض - جمع عریضہ - طرح - بنیاد - اقامت - قیام کرنا -
از عقب - پیچھے سے - عتبہ - دہلیز - دریوزہ بھیک - یعنے جناب کبریائی کی درگاہ سے فتح کی بھیک مانگ کر انکو مدد پہونچا دینا

ازان سرگذشت آنست که تردی بیگ خان می خواست که پیشتر رفته با افغانان گریخته خود را برساند بیرام خان صلاح دران ندید و رخصت نمیداد تردی بیگ خان بجهت اینمعنی بالتوخان را پیش بیرامخان فرستاد بهر نوعی که باشد رخصت حاصل کند بالتوخان آمده پیغام گزاری نمود خواجه معظم سلطان درشت پیش آمده دشنامی چند داد بالتوخان نیز جوابهای سخت گفت خواجه شمشیری انداخت که بدست بالتوخان رسید چون این خبر بمسامع علیه رسید منشور نصیحت نگارش فرموده تمامی سخن را بافضل خان حواله نمودند او در نهفته شر انفت کلمات و نصائح هوش افزای بادشاهی بامرا رسانید و انجمن صلح و صلاح فراهم آورده و بیرامخان در جلندر طرح اقامت انداخت و هر کدام را پرگنهای نواحی جدا ساخته جابجا تعین نمود سکندر خان چون بماچیواره نامزد گشت آنجا رفته قابو خیال کرده پیشتر روانه شد و سهرند را بتصرف خود درآورده اموال و اسباب فراوان بدست او افتاد درین اثنا تاتار خان و حبیب خان و نصیب خان و مبارک خان و جمعی کثیر از لشکر افغانان از دهلی رسیده آمدند سکندر خان در سهرند بودن خود اصلاح حال ندانسته بجالندر آمد بیرامخان این معنی را مناسب دولت خیال نکرده برآشفت که بایستی پای ثبات و مردانگی را محکم ساخته در حراست سهرند اهتمام می نمود و بار دیگر نه و بعد از گفت و گوی بسیار امرای عظام اعتصام بفتراک اقبال ابد پیوند بادشاهی نموده از جلندر پیشتر روان شدند چون بحدود ماچیواره اتفاق نزول افتاد تردی محمد خان و اکثر مردم صلاح در گذشتن آب ستلج نمیدیدند چون موسم باران نزدیک رسیده لائق دولت آنست گذرها را استحکام داده توقف نمائیم چون شدت باران سپری شود و هوا رو باعتدال نهد از آب بگذریم بیرامخان و جمعی از دوربینان عرصهٔ اقبال گذشتن را مصلحت دانسته مقدمات ناپسندیده از انتخاب گفتند آخر بسعی ملا پیر محمد و محمد قاسم خان نیشاپوری و ولی بیگ و حیدر قلی بیگ شاملو بیرام خان از آب عبور نمود تردی بیگ خان و سائر امرا ناگزیر از آب گذشتند و عساکر اقبال بچهار فوج منقسم شد قول از شجاعت و اخلاص بیرامخان اساس یافت و سرداری برانغار بخضر خان

مسامع ۔ جمع مسمع ۔ کان ۔ علیہ ۔ بلند ۔ منشور ۔ فرمان شاہی ۔ نواحی ۔ جمع ناحیہ ۔ طرف ۔ محکم ۔ مضبوط ۔

عظام ۔ جمع عظیم ۔ بزرگ ۔ اعتصام ۔ چنگل مارنا ۔ فتراک ۔ شکار بند ۔ استحکام ۔ مضبوطی ۔ سپری ۔ ختم ۔

عبور ۔ پار ہونا ۔ عساکر ۔ جمع عسکر ۔ لشکر ۔

قول ۔ فوج درمیان کی فوج ۔ اساس ۔ بنیاد ۔

برانغار ۔ داہنے طرف کا لشکر ۔

بقدوم اقدس بادشاہی فروغ آسمانی یافت وطبقات انام واصناف خلائق از حوادث روزگار نجات ابدی یافته بمقاصد خود که عمری برشاہراہ امید انتظار آن داشتند رسیدند ودر اواخر این ماہ خبر آمد که شاہباز خان نام افغانی جمعی انبوہ از افغانان متفق ساخته در دیپال پور اندیشهای تباہ فاسد بخود راہ میدہد حضرت جہانبانی شاہ ابوالمعالی وعلی قلیخان شیبانی وعلیخان اندرابی ومحمد خان جلائر وجمعی دیگر از یکهای کارطلب را بآن صوب فرستادند لشکر اقبال بمخالفان رسیدہ معرکۂ محاربہ راگرم ساخت واز طرفین بہادران جان نثار لوازم نبرد بتقدیم رسانیدند وکار برسید زادہ ابوالمعالی که بمستی دنیا وغرور حسن مستعار واشت تنگ شدہ بود که علی خان ویکهای صف شکن تکیه براقبال روزافزون نمودہ در دلاوری وجانفشانی کارنامها بتقدیم رسانیدند وگروہ متغلبه راشکست دادند وبسیاری را از مجمع ادبار بخاک نیستی برابر ساختند واولیای دولت بفتح وفیروزی مراجعت نمودہ کامیاب آفرین شدند سامان سخن آن می خواہد که مقصود درینجا گذاشته مجملی از احوال نصرت قرین عساکر اقبال که بباسلیقی بیرام خان تعین یافته بود نوشته قلم وقائع نگار گردد بر متفحصان سوانح تقدیر مختفی نماند که چون بیرامخان نزدیک پرگنۂ ہریانہ رسید نصیب خان افغان اندک جنگی درخور حوصلۂ خود کردہ فرار اختیار نمود وغنیمت فراوان از نقد وجنس بدست بہادران نبرد افتاد وعیال آنہا بتمام گرفتار شدند بیرامخان بواسطه نذری که از حضرت جہانبانی شنیدہ بود که چون بتائید الہی فتح ہندوستان میسر گردد بندوا قع نشود وبندہای خدا بزور در قید اسیری مردم نمانند خود سوار شدہ عیال افغانان را بتمام جمع کردہ مصحوب معتمد پیش نصیب خان فرستاد واز حصول این چنین فتحی که مقدمۂ فتوحات بی اندازہ تواند بود تحف وہدایا از فیلان نامی وسائر نفائس غنائم مصحوب خدمت خود بدرگاہ جہان پناہ حضرت جہانبانی فرستاد وشکرانۂ این نعمت گوارا بجای آوردہ از آنجا روانہ پیش شد چون بنواحی جلندر رسید افغانان گریختن را صلاح وقت خود دانستند وبواسطۂ منازعتی که درمیان لشکر نصرت پیوند پدید آمد اسباب واموال نفیس خود را با نقد جان ہمراہ بدر بردند واندکی

انام ـ مخلوقات ـ اصناف ـ جمع صنف ـ قسم ـ اواخر ـ جمع آخر ـ معرکہ ـ لڑائی کی جگہ ـ محاربہ ـ باہم جنگ کرنا ـ نبرد ـ لڑائی ـ متغلبہ ـ پورا قابو اور غلبہ پانے والا ـ باسلیقی ـ سرداری ـ متفحص ـ جستجو کرنے والا ـ درخور ـ لائق ـ نفائس غنائم ـ عمدہ چیزیں لوٹ کی ـ مصحوب ـ ہمدست ـ نواحی ـ جمع ناحیہ ـ اطراف ـ
منازعت ـ جھگڑا ـ نصرت ـ فتح ـ

سیستانی

علی قلی خان

ہریانہ

وچون سخن باینجار رسید بیشتر از سوانح اسامی بعضی همراهان همرکاب نصرت اعتصام که بقرب منزلت وعلو مرتبت
اتصاف داشتند نوشته میشود: بیرامخان: شاه ابوالمعالی: خواجه خضر خان: تردی بیگ:
سکندر خان: خضر خان هزاره: عبدالله خان اوزبک: میرزا عبدالله: مصاحب بیگ: علی قلی خان
بیستانی
شیبانی: محمد قلیخان برلاس: خواجه معظم: علی قلی خان اندرابی: حیدر محمد آخته بیگی: بابوس بیگ:
میر نجات
اسمعیل بیگ دولدی: میرزا حسن خان نخ میر نجات: محمد خان جلائر: سلطان حسین خان: قندوق سلطان:
محمد امین دیوانه: شاه قلی نارنجی: تولکخان نخ کاکر علیخان: باقی بیگ یاتش بیگی: لعل خان:
بدخشی بیگ: محمد آخته بیگی: خواجه بادشاه مریض: کیچک خواجه: خواجه عبدالباری: خواجه عبدالله میر معین:
میر غنی: شاه فخر الدین: میر حسن داعی: خواجه حسین مروی: میر عبدالحی: میر عبدالله قانونی:
خنجر بیگ: عارف بیگ: خواجه عبدالصمد: میر سید علی: ملا عبدالقادر: ملا الیاس اردبیلی:
شیخ ابوالقاسم جرجانی: مولانا عبدالباقی: افضل خان: میر بخشی: خواجه عبدالمجید دیوان: اشرف خان:
میر منشی: قاسم مخلص: خواجه عطاء الله دیوان بیوتات: خواجه ابوالقاسم: شهاب الدین احمد خان:
معین خان فرنخودی: خواجه امین الدین محمود: ملک مختار: وچون موکب جهان آرامی بحدود قصبه
سعادت پیوند کلانور رسید شهاب الدین احمد خان واشرف خان وفرحت خان را بلاهور فرستادند که
رؤس منابر ووجوه دنانیر را بنام والا فروغ بخشند ومتوطنان آن شهر معظم را از آشوب ارباب فتنه وفساد
منشور نجات جاودانی کرامت نمایند وبیرامخان وتردی بیگ خان واسکندر خان وخضر خان هزاره
هرپانه
واسمعیل بیگ دولدی وجمعی کثیر را بر سر نصیب خان وبنج بهیه که در قصبه هریانه اقامت داشت رخصت
فرمودند وخود بتائید اقبال متوجه لاهور شدند واعیان آن دیار بشرف استقبال استسعاد یافته
زبان بشکر این نعمت جلیل وموهبت عظیم برگشودند وضیع وشریف فراخور رتبه وحالت بمراحم بادشاهی
شرف اختصاص یافتند دوم ربیع الثانی این سال بلدهٔ فاخرهٔ لاهور که در معنی سواد اعظم هندوستانست

آخته بیگی - داروغه اصطبل خاصه - یاتش بیگی - داروغه چوکی پهره - رؤس - جمع راس - سر
منابر - جمع منبر - وجوه - جمع وجه - منھ - متوطنان - رہنے والے - منشور - فرمان -
استسعاد - سعادت حاصل کرنا - جلیل - بزرگ - موہبت - بخشش -
وضیع - کمینہ - فراخور - لایق -
فاخرہ - سب سے عمدہ -

آگرہ میان سکندر و ابراہیم جنگ در پیوست ابراہیم شکست یافتہ بگوشہ بدر رفت و پدر او غازی خان سور کہ بر ولایت بیانہ تسلط داشت بقلعہ رفتہ متحصن شد و کار سکندر بصورت بلند شد و از سند تا دریای گنگ تصرف او در آمد لشکر فراوان فراہم آورد و متوجہ است کہ شرق دیہ رفتہ و مدعیان حکومت را از میان بردا شتہ دعوی انفراد نماید درین ہنگام طنطنہ توجہ رایات جہانکشای حضرت جہانبانی جنت آشیانی بتسخیر ہندوستان بلند آوازہ شد تاتار خان و حبیب خان و جمعی کثیر را بجراست پنجاب تعین نمود و محمد خان حاکم بنگالہ قصد دفع مبارز خان و سائر مخالفان خود پیش گرفت با مبارز خان و ہیمو در حدود چپر کتہ بعد از چندین سرگذشت محاربہ عظیم روی نمود و قضارا محمد خان در گذشت و خزائن شیر خان و سلیم خان بدست ہیمو افتاد او در تمتعات جسمانی و مستلذات نفسانی فرو رفت و کارش از روی ظاہر بالا گرفت و درین میان او را با ابراہیم مذکور و سائر مخالفان محاربات روی داد و ہمہ جا غالب آمد و با وجود آنکہ سواری اسپ نمیدانست و ہموارہ او را بر صندوق فیل بار کردہ می بردند بوسیلہ جرأت و جسارتیکہ داشت زرہای مفت بدست افتادہ را صرف میکرد و کارہای شگرف کہ در اندیشہ اہل روزگار نگذرد از پیش میبرد چون در حوالی آگرہ سکندر استقلال یافت او بجانب بہار و بنگالہ روان شد خضر خان ولد محمد خان بجای پدر نشستہ نام بزرگی بر خود بست و خود را بسلطان جلال الدین ملقب ہیمی ساختہ در انتظام بنگالہ ہمت گماشت و مبارز خان و ہیمو قصد بنگالہ داشتہ شطری از اوقات بدفع مخالفان خود اشتغال نمودند و تفاصیل این سوانح کہ ای گفتن نکند در نہانخانۂ اہمال گذاشتہ بمقصود اصلی میرود

یورش جہانکشای حضرت جہانبانی جنت آشیانی بتسخیر ہندوستان و فتح آن بمیامن دولت روز افزون شاہنشاہی

بر منتظران بدائع آثار و مستمعان جلائل اخبار پوشیدہ نماند کہ چون حقیقت ہرج و مرج ہندوستان

متحصن - قلعہ بند - لشکر فراوان - بکثرت - انفراد - اکیلا - تنہا ہونا - طنطنہ - آوازہ تمتعات - نفع اٹھانیکی چیزیں
مستلذات - لذت حاصل کرنے کی چیزیں - جسارت - دلیری - شطر - ایک حصہ - بعض کسی قدر -
تفاصیل - جمع تفصیل -
اہمال چھوڑنا -
ہرج و مرج - خونریزی و بد انتظامی - فتنہ و فساد -

واز تہی مغزی وکوتہ حوصلگی نام بزرگان برخود بست واز دوراندیشی نام سلطنت بر عدلی ابقا نمود با مخالفان او محاربات عظیم کرد واز جرأت وجسارتی که داشت فیروزجنگ آمد وکارنامہای شگرف در مراسم پیکار او بظہور پیوست و بشجاعت وکار سرگرزن زبان زد مردم شد تا آنکہ رفتہ رفتہ کار او بجائی کشید کہ روی جرأت وجلادت بجانب موکب عالی حضرت شاہنشاہی آورد وچون ذات مقدس معیار جمیع نیک ذاتان و بدنہادانست عیار این قلب گرفتہ آمد وبانوار عدل جہان افروز ظلمت وجود او فرو نشست چنانچہ خود گزارش خواہد یافت وچون ازین یکی از احوال خسران مآل ہیمون گفتہ آمد اکنون بشرح تتمۂ احوال ہند می پردازد کہ چون مہمات خلق بمبارزخان مذکور قرار یافت کار ہندوستان از انچہ بود بیشتر مختل شد الحق این پدر و پسر در انتظام اسباب روزگار سلیقہ موافق داشتند حیف کہ در حرام نمکی وکافر نعمتی زندگانی خود را پدرود کردند اگر این دوکس از ملازمان عتبۂ علیۂ اقبال حضرت شاہی بودہ خدمت بارگاہ معلی بہ پدر مفوض میشد واہتمام سرحدہا بہ پسر او نامزد بود ہر آینہ مشمول مراحم خسروانی گشتہ بوسیلۂ خدمات شایستہ زندگانی کہ بزرگان دانش آن را حیات شمارند یافتندی آنچنان کارکنان را اینچنین کار فرمایستی و ریاست عامہ کہ بچنین حرام نمکی بدست آید دانایان کارشناس زیستن چنان را بمراتب کمتر از مردن دانستہ جہان جہان نفرین نثار می نمایند وبالجملہ چون سلیم خان بعدم خانہ شتافت مبارزخان آنچنان ظہور کرد کہ کس مکنا د احمد خان سور بزنہ سلیم خان کہ ریاست پنجاب باہتمام او بود مدعی فرمانروائی شد وخویشتن را سکندر نام نہاد ومحمد خان کہ قرابت قریب بشیرخان داشت وحاکم بنگالہ بود سر بر یاست عامہ برافراخت وابراہیم خان سور ہم بسبب قرابت ایالت ہندوستان را در تلاش شد وشجاعت خان کہ بسجاول خان در السنۂ عوام اشتہار داشت در مالوہ سر خودسری بلند کرد واوباش افاغنہ باہم افتادہ در شورش وآشوب کشادند سکندر با لشکر پنجاب وسائر اوباشان فراہم آمدہ قصد دار الخلافہ آگرہ کرد ومبارزخان وابراہیم نیز بہ ہمین ارادہ بر آمدند آخر بروباہ بازی ہیمو مبارزخان شرق رویہ شتافت ونزدیک

ابقا۔ باقی رکھنا۔ جسارت۔ دلیری۔ کارنامہ۔ دستور العمل۔ قابل ذکر۔ کام کا تذکرہ۔ شگرف۔ زیبا۔
جلادت۔ دلیری۔ چالاکی۔ معیار۔ کسوٹی۔ عیار۔ جوہر۔ پرکھ۔ قلب۔ کھوٹا۔ خسران۔ خسارہ۔ ٹوٹا۔
مختل۔ خلل پذیر۔ الحق۔ سچ یہ ہے۔ این پدر و پسر۔ یعنے شیرخان وسلیم خان۔ حرام نمکی۔۔ یعنے
بادشاہ ہمایون سے منحرف ہوئے۔ پدرود۔ رخصت کرنا۔ عتبہ۔ چوکھٹ۔ علیہ۔ بلند۔ مفوض۔ سپرد۔
بزنہ۔ بہنوئی۔ باہم افتادہ باہم لڑ پڑے۔ روبہ بازی۔ مکاری۔

بقالان ہندوستان اند انتظام داشت در پس کوچہا بہزاران بی نمکی نمک شور فروختی تا آنکہ بلطائف الحیل
خود را در سلک بقالان سرکار سلیم خان کہ اندکی از احوال او گزارش یافتہ درآورد و بکارنامہاے
گربزیت رفتہ بسلیم خان خود را بہ بدگوئی و کاردانی روشناس گردانیدہ داخل ملازمان گشت
پیوستہ مردم را در بلا انداختی بظاہر وا نمودی کہ بصاحب خود دولت خواہی میکنم و بباطن برای
خود بازار اخذ و جر گرم میداشت و خانہ خود را از مال مظالم بصورت می آراست حاشا حاشا برای
آقاے خود اسباب وبال سرانجام میداد و بدست خود تیشہ بر پای خود میزد اینجا بزرگان دینی را بسیار
خطا می افتد چہ آن گروہ فراوان مشغلہ چون جویای احوال مردم اند بدذاتان سخن چین را چہ برای
دانستن احوال مخفیہ مردم و چہ برای سزای بدکاران دیگر در پیش خود جای میدہند اگرچہ عہدے
در باطن خود میکنند کہ بوسیلۂ سخنان اینہا قصد عرض و ناموس مردم نیک اندیش و دولتخواہ نشود
اما این طائفہ ظاہر آرائے خراب باطن آن را دریافتہ برای فائدۂ خود بچرب زبانی قصد دولتخواہان
می نمایند و این طبقۂ علیہ احیاناً بواسطۂ افزونی مشاغل از آن عہد غافل شدہ بگفت وگوے این
بدنہادان بدولت خواہان بدگمان شدہ در انہدام اساس دولت خود میکوشند و بالجملہ این بدنہاد
باندک فرصتی از کمال غلط نمائی در خاطر سلیم خان جای گرفت و در اکثر مہمات ملکی و مالی دخل پیدا کرد
و چون پیمانۂ عمر سلیم خان پر شد و نوبت ریاست تبہ کاران ہندوستان بمبارز خان مذکور کہ پسر عم سلیم خان بود
قرار گرفت این مرد را بیخبر از کار جہان یافتہ جمیع کارخانۂ حکومت در پیش خود گرفتہ بامارت عظمی رسید و از
مبارز خان کہ در افواہ والسنہ بعدلی اشتہار دارد جز نامی نماند نصب و عزل و داد و ستد از پیش خود گرفت
و از دوربینی ہا کہ داشت خزائن شیر خان و سلیم خان و فیلخانہ اینہا را بدست آوردہ در پراگندہ ساختن اندوختہای
آنہا دست دراز کرد و زربندہای پست فطرت معاملہ نافہم او را پرستش نمودہ در رواج کار او سعی میکردند
روزی چند بخطاب بسنت رائی سر نخوت برافراخت و بختی اسم راجگی بر خود بستہ بہنامی راجہ بکرماجیت کلاہ کج نہاد

بے نمکی ۔ بے لطفی ۔ لطائف الحیل ۔ باریک حیلے ۔ گربزیت ۔ مکاری و حیلہ گری ۔ جر ۔ کھینچنا ۔ حاشا حاشا نہیں نہیں بلکہ
وبال ۔ عذاب ۔ سخن چین ۔ چغلخور ۔ عرض ۔ آبرو ۔ ناموس ۔ حرمت ۔ احیاناً ۔ بعض اوقات ۔
مشاغل ۔ جمع مشغلہ ۔ جو کام کہ دوسرے کاموں سے روک دے ۔ انہدام ۔ گرجانا ۔ افواہ ۔ جمع فوہ ۔ منھ ۔
السنہ ۔ جمع لسان زبان ۔ نصب و عزل ۔ تقرری اور موقوفی ۔
خزائن ۔ جمع خزینہ ۔ زربندہ ۔ روپیہ کا غلام ۔

نبودند و بیزدهم از دولت خواهی این دودمان مقدس میزدند کاری نساخت و دستی برایشان نیافت وبنای قلعهٔ رهتاس که اساس آن شیرخان نهاده بود باتمام رساند و درمیان جبال سوالک فال بد بخود زده مامنی و پناهی بخود انگاشته قلعهٔ مانکوت بنیاد نهاد و زمانی دراز از او باش افاغنه و بدمعاشی خود متوهم شده در قلعهٔ گوالیار بسر میبرد اگرچه با رعیت سلوک بهنجار میکرد اما سپاهی را بغایت آزرده میداشت وبتاریخ بیستم و دوم ذیقعده نهصد و شصت بسبب سمیت قرحه که در یکی از اعضای سفلی از انصباب مادهٔ حادهٔ ردیه بود رخت هستی بربست بوصیت او فیروزخان نامی پسر او که خردسال بود جانشین شد و بعد از چند روز مبارزخان که خالوی این فیروزخان بود این بیگناه را بزاویهٔ عدم فرستاده خود دم حکومت زد و نام خود محمد عادل نهاد او پسر نظام خان که برادر خرد شیرخان مذکور ست بود از غرائب آنکه این نظام را یک پسر و سه دختر بود پسر بحکومت رسید و شوهران آن سه دختر بپایهٔ ایالت رسیده اعتلا یافتند یکی سلیم خان مذکور بود و دیگری سکندر سور و دیگر ابراهیم سور که احوال این دو برسم اجمال مذکور خواهد شد و هیمو که از بدگوئی و بداندیشی و سعایت که در مزاج رؤسای جهال که متفحص احوال جهانیان بباشند خوش می آید بمرتبهٔ که آن خوش آمدن عیوب بدنهادی و شرارت ذاتی را از نظر دوربین شان بپوشد از پایهٔ ادنی بمدارج علیا رسیده بود و کالت این ستم پیشه را که پیوسته بلهو و لعب و تمتعات نفسانی پرداخته از احوال عالمیان غافل بود پیش گرفت و شورشی در جهان پدید آمد و سخن بانجا گذاشته مجملی از احوال هیموی مذکور بیان راشاداب کردن مناسب می نماید آری جویای بدائع قدرت الٰهی نظری دوراندازد و عبرتی از احوال هیمو برگیرد بظاهر نه حسب داشت نه نسب نه از صورت بهره و نه از سیرت نصیبه همانا که ایزد بیچون او را بجهت کمال معنوی که از دیده وری بالغ نظران روزگار پوشیده بود بپایهٔ بلند یا بواسطهٔ سزا دادن بدکاران روزگار بدکارتری را گماشت باری آن بدقیافه کوتاه قد درسازاندیشه درریواڑی که از قصبات میوات ست در زمرهٔ بقالان فرومایه منسلک بود و از روی نسب در جماعهٔ دهوسٹر که فروترین طائفهٔ

دست نیافت - قابو نپایا - افاغنه - جمع افغان - هنجار - باقاعده - راه راست - سمیت - زہریلاپن - قرحه - زخم - سفلی - زیرین - انصباب - گرنا - حاده - تیز - ردیه - خراب - رخت - اسباب - ایالت - حکومت - سرداری - اعتلا - بلند ہونا - سعایت - چغلخوری - متفحص - دریافت کرنے والا - مدارج - جمع مدرجه - درجه - تمتعات - نفع اٹھانا -
بدائع - جمع بدیع - نادر - کمیاب -

این امور در دیدهٔ ظاهربین بدیع نماید اما آنان را که با بخت بیدار بدیدهٔ معنی تماشای اسرار معنوی این خدیو عالم می نمایند از دید امثال این امور چه تعجب آنکه معدن بو العجبیهای معنی باشد از وظهور عجائب صوری چه قدر کار باشد و تیر امتحان در باب قبق اندازی حضرت شاهنشاهی قصیدهٔ مطبوع ترتیب داده در جشن عالی بعرض اقدس رسانید و این مطلع از ان قصیده است شعر عقد قبق ربود خدنگ تو از کجک کرد از هلال صورت پروین شهاب حک بود در همین ایام انبساط که اندیشه تسخیر هندوستان در خواطر اولیای دولت جلوه میداد عرائض ارباب اخلاص از هندوستان آمد و خبر گذشتن سلیم خان و سائر هرج و مرج آن ممالک بمسامع عز و جلال رسید

مجملی از سوانح و حوادث هندوستان که در ایام هرج و مرج روی نمود

چون رشتهٔ کلام بدینجا کشید ناگزیر همت واقعه نویس آنست که برسم اجمال احوال هندوستان گزارش یابد تا سخن رسان انجمن معنی را حالت منتظره در پیش نیاید مجملی از احوال هندوستان آنکه چون بتاریخ یازدهم ربیع الاول نهصد و پنجاه و دو شیر خان پنجسال و دو ماه و سیزده روز بتغلب و تسلط حکومت باستقلال کرده بعدم خانه شتافت پسر خرد او سلیم خان بعد از هشت روز باتفاق امرا بجای پدر نشست هشت سال و دو ماه و هشت روز لگاپوی ریاست می نمود بختی اوقات در جنگ عادل خان برادر کلان و خواص خان پرداخت او از غلامان شیر خان بود و با بله طرازی و گربزیت و تصرف کردن اموال مردم و اندوختهای عالم را با دانی و اسافل دادن در خواطر گروه عوام بولایت خود را مشهور ساخته بود و چون مخالفت با آغای خود هر چند او باطل باشد میمنت ندارد ارباب خلاف را کار بجائی نرسید و زانی با طبقه نیازیان که ایالت پنجاب داشتند و سرکردهٔ آن مردم هیبت خان بود زد و گیر داشت و این مردم مغلوب شده در شعاب جبال کشمیر در گو هلاک فرو رفتند و شطری اوقات بنزاع گکران مشغول بود و چون این طایفه از ملانان این طبقه متغلبه

بدیع - نادر - کمیاب - خدیو - مالک - خداوند - معدن - کان - قبق اندازی - نشانه بازی - مطبوع - پسندیده کجک - ایک چیز ہوتی ہے جسمین طاس قبق کو لٹکاتے ہین - گذشتن - یعنے مر جانا - ہرج و مرج - فتنہ و فساد - اصل مین ہرج بمعنی خونریزی ہے و مرج انتظام درہم برہم ہو جانا - تغلب - زبردستی غلبہ کرنا - تسلط - زبردستی غالب ہو بیٹھنا - ابله طرازی - بیوقوفون کے پھانسنے کو زینت کرنا - گربزیت - مکاری و حیلہ گری - ادانی - جمع ادنی کمتر - اسافل جمع اسفل سب سے نیچا - میمنت - برکت - ایالت - سرداری - زد و گیر - مار دھاڑ - شعاب - جمع شعب - گھاٹی - گو ہلاک - غار ہلاکت - شطر - بعض کسیقدر

دولت پیش آن مظہر عقل کل فرستادند و منعم خان آداب شکر این عطیهٔ عظمیٰ بجای آورده جشنی دلکش آراسته کرد و پیشکشهای لایق بنظر در آورده اسباب تفاخر و اعتبار خود را سرانجام داد و درین سال الغ بیگ پسر بلبل سلطان از جانب فرمانروای ایران رسید و تحف و ہدایا بنظر اشرف گذرانده باعث انبساط شد و آنحضرت پیوسته بلوازم داد و دہش پرداخته در سرانجام یورش ہندوستان بودند در اثنای این اندیشهٔ جهانگشا یکی از درویشان که بولایت اشتهار داشت جفت موزه بطریق تحفه فرستاده بود حضرت جهانبانی فرمودند که ما ازین موزه بفتح ہندوستان تفاؤل گرفتیم چه زبان زد عوام شده که ترکستان سر و خراسان سینه و ہندوستان پای است و فرمودند که این تفاؤل مثل آن تفاؤلیست که حضرت صاحبقرانی فرموده بودند و آن چنین است که دران سال که از ماوراءالنهر بفتح خراسان متوجه شده بودند چون موکب منصور باندخود رسید سنگی اتانام درویشی دران قصبه بصفای ضمیر و خرق عادت اشتهار داشت حضرت صاحبقرانی بدیدن او توجه فرمودند درویش سینهٔ گوسفند را برسم ماحضر آورده پیش آنحضرت گذاشته است آن حضرت بمقربان بساط عزت فرموده اند که ما ازین سینه بفتح خراسان تفاؤل گرفتیم چه خراسان را سینهٔ روی زمین گفته اند و دوم عید رمضان بود که بیرام خان بشرف ملازمت استسعاد یافت و آنحضرت بجهت مزید انبساط و فرط عنایتی که باو داشتند مراسم عید را اعاده فرموده جشنی دلکش تر از عید ترتیب فرمودند و درین روز بهجت افروز که عیار چابک سواران بادپیما و تیراندازان موشگاف می گرفتند آن شهسوار میدان اقبال نونهال بهارستان جاه و جلال یعنی حضرت شاهنشاهی را میل آن شد که زمانی از نشاط آباد خود را لقبق انداختن مشغول دارند و تیزدستی و تیراندازی خود را بر ظاهر بینان هویدا ساخته صورت پرستان عالم جسمانی را بشاهراه عقیدت خوانند دفعهٔ اول قبق را که کاردانان تجربه کار در زدن آن عاجز بودند نشانه تیر توجه ساخته عقد گوی زرین را بخدنگ موشگاف دو ختند از وقوع این امر غریو از حاضران بارگاه عزت برآمد امثال

مظہر۔ ظاہر ہونیکی جگہ۔ عقل کُل۔ پورا عقل اور حکما اول موجودات کو بولتے ہیں۔ عطیۂ عظمیٰ۔ بخشش بزرگ۔ تفاخر۔ فخر کرنا۔ تحف۔ جمع تحفہ۔ ہدایا۔ جمع ہدیہ۔ خرق عادت۔ عادت کے خلاف جیسے کرامت۔ ماحضر۔ تھوڑا کھانا بے تکلف جو موجود ہو۔ تفاؤل۔ نیک شگون لینا۔ استسعاد۔ سعادت حاصل کرنا۔ فرط۔ زیادتی۔ اعادہ۔ دوہرانا۔ بہجت۔ خوشی۔ عیار۔ جوہر جو کسوٹی پر لیتے ہیں۔ بانگی لینا۔ قبق انداختن۔ قبق اندازی۔ کدو وغیرہ لٹکا کر نشانہ لگانا۔ خدنگ۔ تیر سخت۔ غریو۔ شور۔

وجملی ازین سانحہ آنکہ دران نزدیکی شیرعلی بیگ پدر پیقرا بیگ میرشکار بہ رخصت از والی ایران شاہ طہماسپ آمدہ ملازمت کردہ بود و شاہ ابوالمعالی بدمست بادۂ تقرب و مدہوش جام عزت وشجاعت خود شدہ و پای از دائرۂ اعتدال بیرون نہادہ بدمستیہا کردی وازانجاکہ تعصب خنک اہل خروج دماغ عقیدت او را پریشان ساختہ بود مکرراً در مجلس حضرت جہانبانی بر علانیہ میگفت کہ من این رافضیک را خواہم کشت وآنحضرت از توجہی کہ داشتند این را مطایبہ پنداشتہ التفات بآن نمیفرمودند تا آنکہ شبی آن بدمست بادۂ تعصب قصد آن بیگناہ کرد وخون آن نامراد بخاک ریخت آنحضرت را بسیار ناخوش آمد لیکن علاقۂ خاص مجازی کہ ساتر عیوب ست آن حضرت را از مجازات آن تباہ کردار متقاعد ساخت و چون حسن اخلاص بیرام خان بوضوح پیوست و بر جہانبان روشن شد کہ بر جادۂ اطاعت و نیکوخدمتی ثابت قدم ست قندہار را کہ مکنون ضمیر انتظام بخش آن بود کہ بہ منعم خان مرحمت شود ازان اندیشہ عنان گردانیدہ بہ بیرام خان مستقیم داشتند وزمین داور را از خواجہ معظم تغییر فرمودہ بہ بہادر خان برادر علی قلی خان عنایت فرمودند و چون خاطر جہانکشای از انتظام مہمات ملکی فراغ یافت بہ نیت تسخیر ہندوستان بدارالملک کابل نہضت عالی فرمودند بیرام خان رخصت یافت کہ سرانجام این یورش نمودہ بزودترین وقتی خود را بموکب والا رساند و ولی بیگ وحاجی محمد سیستانی را کہ ہموارہ مردم از ایشان سخنان نقل کردہ اسباب شورش فراہم می آوردند قرین رکاب دولت ساختند و نزدیک بعرصۂ غزنین حضرت شاہنشاہی نور پرور سپہر آگاہی بدولت واقبال استقبال فرمودند و نمودار قران السعدین انتظام یافت ومحمد قلیخان برلاس واتکہ خان وجمعی دیگر بشرف کورنش استسعاد یافتند و در اواخر سال نہصد وشصت ویک فضای دولت فزای کابل بقدوم والای آن فرمانروای زمان وسعادت بخش زمین فر آسمانی گرفت دران ایام منعم خان را باتالیقی حضرت شاہنشاہی پایۂ امتیاز بلند ساختند اگرچہ نظر برسم و عادت این نام بران پیر نہادند اما در معنی آن پیر را بدانش آموزی

سانحہ - جو خبر یا شر کسی کو پیش آئے مگر خیر میں استعمال ہو گیا خنک - سرد - یعنے بے لطف - علانیہ - صاف
رافضیک - کاف تصغیر - چھوٹا رافضی - مطائبہ - خوش طبعی - دل لگی -
ساتر - پوشیدہ کرنے والا - مجازات - بدلا دینا -
متقاعد - بیٹھ رہنے والا - باز رہنے والا -
جادہ - پگڈنڈی -
قران السعدین - دو نیکیون کا (باپ بیٹا) جمع ہونا -

بموضع شوراندام بشرف زمین بوس سربلندی یافت و بیقین آنحضرت شد که در حق او انچه گفته اند از صدق پرتوی نداشته و در ساعت مسعود قندهار از فر موکب عالی رونق گرفت جشنهای رنگین و بزمهای دلکشا ترتیب یافت و از مشاهیر ملازمان رکاب دولت شاه ابوالمعالی و منعم خان و خضر خواجه خان و محب علیخان میر خلیفه و اسمعیل دولدی و حیدر محمد آخته بیگی و جمعی دیگر بودند و از اهل سعادت خواجه حسین مروی و مولانا عبدالباقی صدر و بعضی دیگر سعادت حضور داشتند بیرامخان در آداب خدمتگاری و لوازم نیازمندی دقیقهٔ فرو نگذاشت و تمام زمستان در قندهار بعیش و عشرت گذشت و در مدت انچه بجهت سرکار خاصهٔ بادشاهی درکار بود همه را بیرامخان سرانجام نموده منت بر جان خود میداشت و جمیع ملازمان درگاه را در منازل نوکران خود فرود آورده لوازم مهمانی ایشان بصاحبان منازل مفوض ساخته بود و همیشه حضرت جهانبانی دران چندگاه در تنزهات حسی و عقلی و ترفهات صوری و معنوی بوده التذاذ میگرفتند و همواره بزم آرای خاطر بیغش و عشرت پیرای مواضع دلکش بوده زاویهای درویشان و کلبهای صفاکیشان را باقدام عقیدت می پیمودند و فراخور حالات و مقامات افاضات و استفاضات میفرمودند از انجمله مکرر بصحبت ملا زین الدین محمود کمانگر که از مبارزان سرشکن نفس اماره بود میرسیدند و کلمات قدسیه از طرفین مذکور میشد و اشارات و بشارات بر حصول مهمات و مرادات عاجله و آجله فرا میگرفتند و خواجه غازی که برسالت ایران رفته بود و بیشتر از قدوم موکب عالی با تحف و هدایا بقندهار آمده بود و بشرف ملازمت سربلند گشت و از نیکو خدمتی بمنصب اشراف دیوان امتیاز یافت و درینهنگام نزدیکی معظم سلطان از زمین داور آمده بخدمت عالی مشرف شد و مهتر قراکه از معتمدان محمد خان حاکم هرات بود نیز با پیشکشهای گرامی ادراک ملازمت نموده عریضهٔ عقیدت بنظر اقدس درآورده مشمول جلائل التفات شد و از برای مصلحت ملکی و نشاط خاطر در نواحی شوراندام طرح شکار قمرغه افگندند و آن شکار دلخواه اولیای دولت آمد و تفاول بصید مرادات گرفتند و از قضایای ناملائم که در قندهار واقع شد کشته شدن شیر علی بیگ بود بدست شاه ابوالمعالی

مفوض ـ سپرد. تنزه ـ خوشی و بے غمی ـ سبزہ زار کی سیر کرنا ـ ترفہ ـ آسودگی ـ دولتمندی ـ التذاذ ـ لذت حاصل کرنا ـ بے غش ـ صاف ـ بے کھوٹ ـ زاویہا ـ جمع زاویہ ـ گوشہ ـ کلبہا ـ جمع کلبہ ـ جھونپڑا ـ فراخور ـ لایق ـ افاضات ـ جمع افاضہ ـ فیض پہونچانا ـ استفاضات ـ جمع استفاضہ ـ فیض حاصل کرنا ـ عاجلہ ـ بعجلت آنیوالے ـ مراد فی الحال ـ آجلہ ـ آیندہ تاخیر سے آنے والے ـ مشرفی ـ داروغگی ـ قمرغہ ـ چہار طرف سے جنگل کو گھیر کر درمیان میں شکار کرنا ـ

که بدست خود قصد چشم خود کرده ایم و با ولیای دولت مناشیر عطوفت شرف صدور یافت. و به عبدالرشید خان حاکم کاشغر که پیوسته مذکر قرب قرابت بود در مراسم یکجهتی اهتمام داشت سوانح احوال نوشته مصحوب کاروانان روان ساختند و درهمین ایام که آنحضرت در مهمات مالی وملکی اشتغال بلطف و قهر کار ظالم و مظلوم ساخته در گرد آوری رضای ایزدی اهتمام داشتند شب چهارشنبه پانزدهم جمادی الاولی این سال بعد از گذشتن ده دانگ بطالع قوس از ستر معلی ماه جوجک بیگم فرزند گرامی متولد شد آنحضرت نام او را محمد حکیم نهادند و چون بعضی تاریخ این مولود را ابوالمفاخر و بعضی ابوالفضائل یافته بودند هردو کنیت آن فرزند مقرر شد و ابواب شادمانی و مسرت کشاده مراسم شکر ایزدی بجای آوردند و در همان نزدیکی از مقدسه دودمان عصمت خانش صبیه جوجوق میرزای خوارزمی فرزندی بوجود آمد نام او سلطان ابراهیم نهادند و بزودی آهنگ عالم قدس نمود شعر

بود برقی ز آسمان کرم ٭ زادن و مردنش بهم نزدیک.

توجه موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی بقندهار و مراجعت بدولت و اقبال

در عنفوان زمستان این سال بجهت آنکه جمعی از فتنه اندوزان از جانب بیرام خان سخنان غیرواقع بموقف عرض حضرت جهانبانی رسانیده بودند رفتن قندهار را بر فتح هندوستان تقدیم فرموده متوجه قندهار شدند و حکومت کابل را بعلی قلیخان اندرابی تفویض فرمودند و نوربپرور دایزدی قرة العین خلافت قوة الظهر جلالت حضرت شاهنشاهی تا غزنین بمشایعت تشریف سعادت ارزانی داشتند و وکلای آنحضرت که منتظم مهمات غزنین بودند بلوازم مهمانداری سرگرم خدمت شدند و چون رایات جلال از غزنین پیشتر نهضت فرمودند آن تازه نهال حدیقهٔ اقبال مراجعت فرموده کابل را به قدوم میمنت بخش عشرت آباد دولت ساختند بیرام خان که خلعت سعادتش طراز ارادت داشت موکب گرامی پادشاهی را از نعمتهای عظمی دانسته آداب شکر بجای آورده با دلی مملو از اخلاص بپا از سر ساخته بدو فرسخی قندهار

مناشیر۔ جمع منشور۔ فرمان شاہی۔ یکجہتی۔ یگانگی۔ مصحوب۔ ہمراہ۔ مہمات۔ جمع مہم۔ مشکل کام۔ ستر معلی۔ بزرگ بیوی۔ دودمان۔ خاندان۔ صبیہ۔ لڑکی۔ آہنگ۔ ارادہ۔ موکب۔ لشکر۔ مواکب جمع۔ عنفوان۔ شروع ہر چیز۔ تفویض۔ سپرد کرنا۔ قرة العین۔ آنکھ کی ٹھنڈک۔ جلالت۔ بزرگی۔ مشایعت۔ رخصت کے وقت تھوڑی دور مسافر کو پہونچانا۔ حدیقہ۔ باغ۔ حدائق جمع۔ میمنت۔ برکت۔ میامن جمع۔ مملو۔ بھرا ہوا۔

فرسخ۔ کوس۔

خسروانی بود حضرت جهانبانی فرمودند که جلیمه کوکه همراه میرزا میروی یا پیش ما میباشی با وجود سبق خدمت درگاه و فرط عنایت بادشاه طریق وفاداری بر لذات صوری مقدم شناخته بعرض رسانند که لائق بحال خود چنان می بینم که درین تاریک روزهای بینوائی و تیره شبهای تنهائی در خدمت میرزا باشم آنحضرت که محک آدم شناسی و میزان حقیقت سنجی بودند حرف وفاداری او را بغایت پسندیدند و با وجود آنکه خدمت حضور او پسندیده بود رخصت دادند و آنچه از نقد و جنس برای اخراجات سفر میرزا قرار یافته بود حواله او فرموده پیش میرزا فرستادند بیک ملوک با آن نسبتی که داشت از چند منزل برگشته بملازمت رسید و برخاطر نکته دان بغایت ناپسندیده آمد و با قبول صورتیکه داشت مردود نظر باشد و میرزا از راه دریای سند به تته رفت و از آنجا بمقصد شتافت و سه حج دریافت و در پانزدهم ماه ذی الحجه در سنه سال نهصد و شصت و چهار لبیک گویان اجابت دعوة حق نموده محمل عدم بست چون سلسلهٔ سخن میرزا کامران در هم نوردیده آمد اکنون بسر مقصود شتافته تحریر میرود که چون موکب کرام که به پشاور شهرت دارد مورد خیام نصرت شد قلعهٔ آنجا را افغانان بدنهاد ویران ساخته بودند مقرر شد که قلعه را تعمیر نموده و جمعی از دولتخواهان را گذاشته بجانب کابل نهضت فرمایند که سرانجام این قلعه مقدم فتح هندوستان است و امرا که مشتاق کابل بودند نمیخواستند که بهیچ وجه درینجا توقفی واقع شود حضرت جهانبانی توجهات بادشاهانه برین کار گماشته در اندک فرصتی آن قلعهٔ سعادت اساس را تعمیر فرمودند پهلوان دوست میر برحکم عالی مرحلها را بجمیع امرا قسمت نمود و بزودتی صورت اتمام پذیرفت و سکندرخان اوزبک را بحراست آن گذاشته خود بدولت و اقبال متوجه کابل شدند و بعد از ان افغانان هجوم عظیم بران قلعه در آوردند سکندرخان داد مردانگی و قلعه داری داد و افغانان بی بهره پریشان گشتند و چون اوائل سال نهصد و شصت و یک کابل بفر قدوم بادشاهی رونق تازه یافت و مخدرات تتق عصمت بشرف ملازمت امتیاز یافته مبارکبادیها فرمودند آنحضرت بر زبان اقدس راندند که مبارکبادی آمدن و دیدن یکدیگر بجای خود است اما قضیهٔ میرزا کامران مبارکباد ندارد

فرط - زیادتی - صوری - ظاہری - محک - کسوٹی - لبیک - مین تیری خدمت مین حاضر ہون - اجابت - قبول کرنا - دعوت - بلانا - محمل - کجاوہ - مورد - اُترنے کی جگہ - خیام - جمع خیمہ - تنبو - افغانان - یعنے سلیم شاہی - بدنہاد - بدذات - نہضت - کوچ کرنا - اساس - بنیاد - اسس جمع - مرحلہا - جمع مرحل - مورچہ - بے بہرہ - بے نصیب - قسمت - دبدبہ - مخدرات - جمع مخدرہ - پردہ نشین عورت - تتق - پردہ - عصمت - پارسائی -

آنرا پیش میرزا کامران فرستادند میرزا چون نامهٔ اعمال و محضر مکافات احوال خود را مطالعه نمود گفته فرستاد که همین مردم که امروز بر قتل من مهر کرده اند هم ایشان مرا باین روز نشانده اند حضرت را عرق مهربانی بحرکت آمده نگذاشت که باهجوم عام و جمهور چندین بواعث و دواعی حکم بخونریزی او فرمایند بدین بهانه مدیدی گریبان تامل و تفکر داشتند عاقبت الامر بجهت مصلحت جمهور انام در حق او حکم خاص واقع شد داورا از نظر انداختند بجهت اینکار علی دوست باربیگی و سید محمد پکنه و غلام علی شش انگشت مامور شدند اینها بخیمهٔ میرزا در آمدند میرزا تصور کرد که بقصد کشتن من می آیند در ساعت مشت کشیده دوید علی دوست گفت میرزا آهسته باشید حکم بر قتل نشده اضطراب از برای چیست بر مقتضای عدالت که شما پیش ازین سید علی و جمعی دیگر را بیگناه نابینا ساخته بود ید بچشم خود آن مکافات را به بینید میرزا که این سخن شنید حکم آن حضرت را بدیده قبول کرد و دراز کشید تا آنکه میل کشیدند و مردم چشم میرزا را که دیدبان دل فتنه سرشت او بودند از بینش معزول ساختند و این مخلصان فرمان بر جهت احتیاط نیشتر هم بیشتر زدند میرزا بشکرانه جانبخشی دم نزد و آنحضرت از عطوفت ذاتی رقتها فرموده پیشتر روان شدند و لبها سخنان بلند مهرافزای برزبان حقیقت ترجمان گذرانند و این قضیه در اواخر نهصد و شصت بوقوع آمد خواجهٔ محمد مومن فرنخودی تاریخ این قضیه را نیشتر یافته بود و میرزا همان روز کس پیش منعم خان فرستاد که میخواهم که بهرزه بانیکه دانی و بهر روشی که توانی بیک ملوک را برای خدمت من از حضرت التماس کنی آنحضرت همان لحظه التماس میرزا را مبذول داشته اورا روانه خدمتش ساختند و میرزا کمال نوبتی که بادداشت دستهای اورا گرفته بر چشم نابینای خود نهاده و این بیت خواند بیت هرچند که چشم برخت پرده کشیده است ؛ بیناست بچشمی که ببیند روی تو دیده است ؛ و حضرت جهانبانی بعد ازین سانحه توجه اقدس را به تنبیه زمرهٔ بیراه جانوهه که سنکر کرده بودند مصروف داشتند و آن بی سعادتان گردن گرد نکشش گردن ارادت از قلادهٔ اطاعت عاطل داشته با بهادران نصرت پیشه کارزار کرده بویرانهٔ عدم آواره گشتند و از عساکر اقبال خواجه مهدی قاسم و جمعی دیگر بپایهٔ شهادت سر بلندی یافتند و چون خاطر ازین حدود جمع شد یورش کشمیر که سالها مکنون ضمیر اشراق تنویر بود مصمم گشت

محضر - جسپر لوگون کے دستخط ہون - مکافات - بدلا - عِرق - بالکسر رگ - دواعی - جمع داعیہ یعنی باعث جمہور - عام لوگون کا گروہ - انام - لوگ - مشت کشیده - گھونسہ تانکر - اضطراب - بیقراری بچشم خود یعنی اپنی آنکھ سے اسکا عوض دیکھو تمہاری آنکھ بھی اندھی کیجاوے - میل - سلائی مردم چشم - آنکھون کی پتلی - معزول - بیکار - نیشتر - یعنے پہلے نشتر بھی لگا دیا کہ ایسا نہو روشنی باقی رہجاوے - رقتها - یعنے روتے رہے - مبذول - بخشش کیا ہوا - سانحہ - واقعہ - خبر - زمرہ - گروہ - جانوہہ - نام - سنکر - مورچہ نکا انبار کرکے راہ بند کرنا - قلادہ - ہیکل - عاطل - بیکار - یورش - چڑھائی - مکنون ضمیر - پوشیدهٔ دل - اشراق - روشنی - روشن کرنا - تنویر - کسی چیز کو روشنی دینا -

عظمی تواند بود شمول التفاتات انواع شاد جمیع امرای دولت خواه و دانشوران خیراندیش بموقف عرض رسانیدند که اگرچه رافت
و عاطفت حضرت جهانبانی و فطرت عالی و عطوفت دالاهین تقاضا میکنند که گناهان بزرگ در درگاه علی طیلسان عفو
پوشند اما عاقبت اندیشی و کار فرمودن حزم مقتضی آنست که ستیزه کار مردم آزار را بسزای اعمال رسانند تا گرد شرارت
او از چهرهٔ سلامت عالمیان برفع شود و شایسته دوراندیشی و دوربینی آنست که آسایش ظاهری یکی را که بدخواه باشد
بر آسایش چندین خلائق که بشرف دولت خواهی اختصاص داشته باشند نگزینند اگر جهت جبر خاطر شکسته دلان و
اندمال جراحت سینه ریشان نقش فاسد ظالمی از نگارخانهٔ عالم محو سازند دیوار معدلت را چه اختلال خصوصاً در ضمن آن
صلاح هزاران کار مندرج باشد هر آئینه محو ساختن این صورت بطلان مطابق رضای ایزدی و موافق نظام کل خواهد بود
آنقدر کفران نعمت و طغیان فتنه نشده است که بامید بهبود باز بحال او پرداخته کرده را ناکرده انگارند کار از اندازهٔ
گذشته نطاقها طاق شده لائق بحال خلائق آنست که او را مسافر ملک عدم باید ساخت تا خلق خدا از هزار گونه بلا نجات یابند نامهٔ اعمال
او سیاه‌تر نگردد چه مدتی مدید میگذرد که از آشوب این شریر نفس فتنه سرشت اموال خلائق بمعرض نهب و غارت حادثات آمده عرض
ناموس عالمیان بباد فتنه رفته و جان چندین مردم خاک ها گشته و جوهر اخلاص که زیور اعناق زمرهٔ خواص ست در غبار
آشوب ناپدید شد اکنون صلاح وقت ست که اینچنین کسی را از چنگال وبال این عقوبات خلاصی نه بخشیده خلائق را
در ظل معدلت آسایش بخشند حضرت جهانبانی نظر بر حکمت و مصلحت مسبب الاسباب انداخته درین امر اقدام نمیفرمودند که
آن مبدع جهان آرای با وجود قدرت کامله چون چنین شریری را ابقا نماید البته مبنی بر غرضی و مصلحتی ست و با این همه باریک بینی
نصائح حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی منظور نظر حقیقت بین بوده قرار بر ارتکاب این معنی نمیدادند امرا باز از آنجا که انواع
خونریزی و فتنه انگیزی از آن سفاک بیباک دیده بودند مکرر در ملتمس خود اهتمام و اجتهاد نمودند و درین باب استفتا کرده سجلات
مفتیان مسجل و محضرها بخط اکابر دین و دولت و اعاظم ملک و ملت مرتب ساخته بنظر اقدس در آوردند حضرت جهانبانی

رافت - نرم دلی - فطرت - پیدائش طیلسان - چادر - حزم - احتیاط - ستیزہ کار - لڑاکا - دشمن - جبر - ٹوٹی چیز
باندھنا - اندمال - زخم کا بھرنا - ریش - زخم - اختلال - خلل پانا - ہر آئینہ - البتہ - صورت بطلان - نقش باطل یعنی
کامران طغیان - ظلم - نطاقہا - طاق یعنے پٹکے کر کے سب ڈھیلے ہو چکے اب کامران کا ظلم اُٹھانے کی طاقت نہین رہی -
نہیب - لوٹ - غارت - عرض ناموس - آبرو - اعناق - جمع عنق - گردن - زمرہ - گروہ - ظل - سایہ -
مبدع - بے نمونہ بنانے والا - ارتکاب - عمل مین لانا - سفاک - خونریز - اجتہاد - کوشش کرنا -
استفتا - فتوی طلب کرنا - سجلات جمع سجل - مُہر - مفتی - فتوے دینے والا - مسجل - مُہر کیا ہوا -
ملت - مذہب - طریقہ -

عرضہ داشتی ارسال داشت و ہرچند میرزا تدبیرہا انگیخت کہ شاید لگران را در فتنہ اندازی با خود متفق سازد صورت نہ بست و از بدر رفتن خاطرش آرمیدہ بود کہ مفری نداشت و نیز از حراست این قوم و از واماندگی خویش بدر رفتن را دشوار میدانست ناچار ہمت در ہمراہی این گروہ بستہ روزگار میگذرانید و پیداست کہ دولتی را کہ تائید ایزدی آرایش دہد و حمایت الٰہی نگاہبانی نماید بدخواہ تیرہ رای ہراندیشہ کہ در حق او نماید خاسر و خائب گشتہ در نکال ابد فرو ماند و ہرچہ از سود خود اندیشد زیان بیند و مصداق اینحال احوال میرزا کامران ست چنانچہ مجملے گزارش یافت و چون ایلچی سلطان آدم حقیقت حال را بموقف عرض رسانید یورش ہندوستان تا ولایت گکران مصمم شد و خواجہ جلال الدین محمود را بجراست و حکومت ولایت کابل فرستادہ خود بدولت و اقبال نہضت فرمودند و حضرت شاہنشاہی را برای تمشیت مہمات صوری و معنوی و میمنت دینی و دنیوی ہمراہ موکب والا گرفتند و کمر عزیمت بر میان ہمت بستند کہ کار میرزا کامران را بانجام رسانند و عالم را از شور و شر او امین سازند و چون اعلام نصرت اعتصام بحدود سند رسید قاضی حامد را کہ قاضی اردوی ظفر قرین بود پیش سلطان آدم فرستادند کہ پایۂ قدر او را با دراک بساط بوس سربلند گردانند و بمیرزا نیز نصائح و مواعظ ہوشمندانہ کہ زنگ خلاف و شقاق از آئینہ دل او بزداید خاطر نشان سازد و بعد از آنکہ رایات اقبال از آب سند عبور فرمود اثرے از سلطان آدم بظہور نیامد ہمانا کہ اندیشہای زمینداران ناصواب پیرامون خاطر او میگشت آن حضرت منعم خان را پیش او فرستادند کہ بسخنان دلآویز دلاسا نمودہ پیشتر بملازمت آورد و بمیرزا نیز سخنی چند کہ راہبر سعادت او بود رسانند و مکنونات ضمائر ایشان را از چہرۂ حال تفرس نمودہ و حقیقت خبیات سرائر را معروض دارد منعم خان رفتہ کارنامۂ دانش خود بظہور آورد و بدانہ افسون و افسانہ سلطان آدم میرزا را ہمراہ خود در نواحی پرہالہ بدولت زمین بوس شرف امتیاز یافت و آنحضرت شب را نزدہ داشتہ انجمن آرای عشرت شدند و میرزا کامران با وجود چندین جرائم کہ ہر یکی مستوجب عقوبت

مفر - جائے پناہ - بدر رفتن - یعنے بھاگنے سے بیٹھ چکا تھا - حراست - نگہبانی - واماندگی - عاجزی - پیداست یہ ظاہر ہے
تائید - مدد کرنا - تیرہ رائے سیاہ دل خاسر خائب خوار و بے نصیب - نکال آید ہمیشہ کا عذاب - یورش چڑہائی
تمشیت - جاری کرنا - مہمات - جمع مہم یعنی مشکل کام اعلام - جمع - جھنڈا جیسے رایت - نصرت اعتصام فتحمندی کو مضبوط
پکڑنے والا مواعظ - جمع موعظت نصیحت - شقاق - مخالفت ہمانا - تحقیق - پیرامون - آس پاس -
مکنون بھید - تفرس بھانپ لینا -
خبیات - جمع خبیہ - پوشیدہ -
سرائر - جمع سریرہ - باطن -

وغالب خان وابدال کوکہ وجمعی دیگر از ادبار یافتہاے روزگار کہ نامہای اینہا نابردہ بہ ازچون کردار حق ناشناسان
واندیشۂ کافرنعمتان برصواب نیست وعاقبت وخیم دارد وہر چہ این گروہ راپیش آمد نتیجۂ اعمال ایشان بود میرزا از
بدسلوکے این گروہ بیدانش آزردہ بود وہموارہ درخلوت شاہ بداغ راکہ تحریص وترغیب درآمدن کردہ بود سرزنش
کردی وچون سلیم خان خاطراز مہمات پنجاب جمع کردہ بجانب دہلی روان شد میرزا راکہ بچشم نگاہ میداشتند وپیوستہ التماس
رخصت میکرد وصورت نمی بست بمواعید نادرست ہمراہ گرفتہ روان شد باندیشہ آنکہ دریکے از قلاع حصینہ ہندوستان
مقید سازد میرزا از کمک مایوس واز رخصت ناامید چون دانست کہ حال چیست اندیشۂ گریختن بخود قرار داد و
جوگی خان راکہ از معتمدان میرزا بود پیش راجہ بکھو کہ دردوازہ کروہی ماچیوارہ بود فرستادہ در استخلاص واستعانت زد
واو فرستادہ را بشایستگی پیش آمد وپناہے بمیرزا قرار داد روزیکہ سلیم از آب ماچیوارہ گذشت میرزا در جامۂ
خواب خود یوسف آفتابچی را گذاشتہ بباباسعید قرار داد کہ تا زمان دراز چیزے میخواندہ باشی تا مردم میدانند کہ
میرزا درخوابست وخود تغیر لباس دادہ وبرقع بر روی افگندہ از طرف سراپردہ بدر رفتہ بمامن قرار داد شتافت
وراجہ اورا بآئین لائق دید وچون خبر آمدن لشکر بہ تفحص میرزا شنید پیش راجہ کلور کہ دران نواحی محکم ترین محال بود
فرستاد واو نیز بواسطۂ ہراس از دشمنان خود میرزا را بدرقہ دادہ بجانب جمو روان ساخت وراجہ جمو از دوراندیشہای
زمیندارانہ میرزا را نگذاشت کہ بولایت او درآید میرزا سراسیمہ وسرگردان متوجہ ولایت مانکوٹ شد ونزدیک بود
کہ آنجا گرفتار گردد بازتغیر وضع کردہ در لباس زنان بہ ہمراہی افغانی کہ اسپ جلاب بود بجانب کابل روان شد و
باندیشہای ناصواب سلطان آدم گکر را دید کہ شاید این جماعہ را بخود متفق ساختہ کار ناساختنی از پیش برد واو
دولتخواہی درگاہ را منظور داشتہ بلطائف الحیل میرزا را پیش خود نگاہداشت وعرضہ داشت بدرگاہ معلی فرستاد
ومیرزا نیز چون علامات نومیدی از چہرۂ احوال این الوس مشاہدہ نمود ناگزیر براہ گریزت شتافتہ از راہ احتیاط

کردار - حرکت - کام - وخیم - خراب - تحریص - آمادہ کرنا - سرزنش - ملامت - بچشم نگاہ - یعنی قید کیا مگر دیکھے رہتے تھے
قلاع حصینہ - قلعجات مضبوط - درزدن - دروازہ بجانا - کنڈی ہلانا - استخلاص - چھوڑانا - استعانت - مدد چاہنا
مامن - امن کی جگہ - تفحص - تلاش کرنا - خود بدرقہ دادہ - آپ ہمراہ ہوکر - سراسیمہ - پریشان -
اسپ جلاب گھوڑے لانے والا - لطائف الحیل - باریک حیلے - عرضہ داشت - عرضی -
معلی - بزرگ -
الوس - قوم جو ایک نسل ہوں -
گریزت - مکاری - چالاکی -

که امثال این امور دران اندراج یابد امابرای سر انجام سخن در نشیب وفراز آن شدن ناگزیر سخن آرائی است بر مسامع
مستمعان این سوانح غیبی که بهریکی ازان واعظ منابر قدس است پوشیده نماند که چون میرزا کامران دران سحرگاه
که در پیش بداغ شکست یافته بهزاران تگ وپوی خود را از تیغ گزاران صف شکن خلاص ساخته بدر رفت دیگر
بخود قرار بودن نداد واز تباهی خرد که نتیجه حق ناشناسی است باوجود چندین ادبارات که بهریکی هادی شاهراه سعادت
تواند بود خود را بملازمت اینچنین خدیو مهربان بسیار بخش نرسانید ودرین هنگام که بایستی گرد ندامت وپشیمانی
بر چهرهٔ حال او نه نشست وبوسیلهٔ عجز خجالت خود را باستان بوس مشرف نساخته تدارک تقصیرات ننمود از بخت واژگون
متوجه هندوستان شد که پیش سلیم خان پسر شیر خان که بکفران نعمت ذاتی از بادهٔ غفلت وسرجوش غرور آشفته دماغ بود رفته کمک
ادبار خود آورد سبحان الله چه غفلتست اینکه بدشمن جانی خود رجوع کرده چنین دوست بزرگوار تباه سازد وخواریها بخود
قرار داده پیش آورده وخواهد که بمددگاری او باولی نعمت خود ستیزه کاری نماید کوتاهی سخن آنکه اندیشهای نادرست
میرزا را برین آورد و بامعدودی راه هندوستان گرفت واز نواحی خیبر شاه بداغ خان را پیش سلیم خان
فرستاد واو در نواحی قصبهٔ بن از قصبات پنجاب بود فرستاده آنجا رسید واداے رسالت نمود سلیم خان
انجاح مرام میرزا از حوصلهٔ خویش افزون دانسته مدارای پیش گرفت وجزوی خرج مصحوب او روان ساخت
وقرار داد که در همان حدود بوده انتظار برند که کمک از دنبال میفرستم وخزینه تعین میکنم هنوز فرستاده نرسیده بود که
علی محمد اسپ را نیز پیش سلیم خان روانه کرد بعد از درازی سخن که کوتهی ازان لائق چون میرزا بچار کروهی بن رسید
پسر خود آواز خان ومولانا عبدالله سلطانپوری وجمعی از امرا را باستقبال فرستاد وبرهوشی که لائق دشمنان وسگان
درگاه نباشد میرزای ناعاقبت اندیش بآن وضع آن سرگروه افغانان را دریافت همراهان میرزا باباکوچک بود
وملا شفائی وبابا سعید قبچاق وشاه بداغ وعالم شاه ورحمان قلی خان وصالح دیوانه وحاجی یوسف وعلی محمد اسپ وقمر تکین

اندراج - درج ہونا - ناگزیر سخن آرائی - بات کی درستی کے لیے ضروری ہے - مستمع - سننے والا - منابر - جمع منبر -
تگ وپو - دوڑ دھوپ - تیغ گزار - تلوار مارنے والا - خلاص - چھٹکارہ - ادبار - بدبختی - ہادی - رہنما -
خدیو - بادشاہ - واژگون - اوندھا - کفران نعمت - احسان فراموشی - سرجوش - ابال - انجاح حاجت روا
کرنا - مرام - مقصد - مدارائی - ظاہر میں تسلی وتشفی وصلح کیونکہ سلیم خان خدا سے چاہتا تھا کہ یہ اپنے بھائی ہمایون کا
دشمن جان رہے برہوشی کہ لائق بننے کامران کو کتون ودشمنون سے بدتر طریقہ سے بادشاہ سے ملایا -
مصحوب - ہمراہ -
دنبال - پیچھے -

موکب عالی بودند دوچار شده جمیع اموال واسباب او نصیبهٔ این دولتمندان گشت وخود زخمی گریخت ودر اثنای زد وگیر وتاخت وتاراج وکلای سلطان آدم گکر که سردسردار گروه گکران بوده عرضه داشت ورا آورده شرف بارعزت یافتند مضمون آنکه میرزا کامران پریشان وسرگردان باین حدود آمده است ومرا که هوای دولتخواهی درست نمی خواهم که میرزا در آوارگی اوقات بسر برد اگر اینجد ودخیم سر اوقات اقبال گردد اورا بشرف بساط بوس مشرف ساخته جهت تدارک جرائم گذشته ملازم عتبهٔ دولت گردانم وخود نیز لوازم بندگی بجای آرم پوشیده نماند که گکران را طوائف بسیار است ودر مابین آب بهت وسند توطن دارند در زمان سلطان زین العابدین کشمیری ملک کد نام از امرای غزنین که بحاکم کابل نسبتی داشت آمده بزور این جا را از تصرف کشمیریان گرفت وبعد از و ملک کلان پسر او جای پدر شد وبعد از و پسر او بیر نام کلانی او لوس خود یافت وبعد از و تتار ناظم قبیلهٔ خود شد واو را بشیرخان افغان وسلیم خان پسرش منازعت عظیم روی نمود واو خود را از منتسبان این دودمان میداند‌ نسبت چه در زمانیکه حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی تسخیر هندوستان فرموده بودند در ملازمت حضرت آمده وخدمات شایسته تبقدیم رسانیده بود علی الخصوص در جنگ رانا ساکا جانفشانی نموده واورا دو پسر بود سلطان سارنگ وسلطان آدم وبعد از سارنگ کلانی آن گروه بسلطان آدم رسید وپسران سارنگ کمال خان وسعید خان گکر متابعت بنفاق میکردند القصه مقارن ایلچی سلطان آدم گکر جرکی خان که از خدمتگاران میرزا کامران بود زمین بوس نموده عرضه داشت میرزا مشتمل بر چرب زبانیهای بی ته گذرانید محرر این مجموعهٔ هوشمندی ابو الفضل که مباشر تسوید واقعات این دودمان گرامی ست جوهر همت در شرح احوال ونشر اخبار دولت پیرای حضرت شاهنشاهی بسته واز جهت سیرابی تشنه لبان این داستان گرامی از آدم تا اینندم که عهد ولیعهد عالم است از سلسلهٔ علیهٔ این دودمان خلافت بطفیل می آرد مجملی از ناکامی میرزا کامران ونزول مکافات یافتن او از کردار خودش ناگزیر است اگرچه این شگرفنامه را پایه بلند تر است

دوچار شدن - سامنے پڑ جانا۔ زد وگیر - مار پیٹ پکڑ دھکڑ۔ تاخت وتاراج - لوٹ مار۔ بار - حضوری تدارک - تلافی
جرائم - جمع جریمه - گناه - عتبه - چوکھٹ - بهت - دریاے سندھ کی شاخ ہے - جاے پدر - یعنی بجاے پدر -
منازعت - لڑائی جھگڑا کرنا۔ منتسب - نسبت کیا گیا - دودمان - خاندان - کلانی - سرداری -
نفاق - دورنگی - بے ته - بے اصل - مباشر - کارکن - تسوید - لکھنا۔ نشر - ظاہر کرنا۔ پھیلانا۔ مکافات - بدلا -
کردار - کام - حرکت -
ناگزیر - لاچاری -
شگرفنامه - عمده کتاب -

بحدود نه که موضعیست از مواضع دلکشای کابل برسم شکار سوار شده بودند بحسب تقدیر از اسپ جدا شدند عنصر مقدس آنحضرت آزردگی تمام دریافت ازانجا که هوشمندی قرین دولت وارجمندیست از روی حزم دعاقبت اندیشی منشور طلب حضرت شاهنشاهی عز اصدار فرمودند و بقدوم میمنت آثار آن قدسی نژاد که جمیع سعادات در قدمش تعبیه نموده اند عنصر قدسی آنحضرت راکمال صحت عافیت کرامت شد

نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی به بنگش و تادیب گردنکشان ولوای عزیمت افراختن بهندوستان و بدست آوردن میرزا کامران و مراجعت بکابل و دیگر سوانح

در زمستان اواخر سال نهصد و پنجاه و نه حضرت جهانبانی را عزیمت بنگش رو به مصمم گشت که آن حدود به نسبت کابل قشلاغ گرم سیرست و در ضمن این تنبیه سرکشان آن دیار و تقویت لشکر فیروزی اثر نیز مطوی ضمیر جهانکشای بوده بجهت خجستگی و فرخندگی مورد فتوحات غیبی مظهر کمالات ازلی شاهنشاهی را درین یورش دولت افزاے چون اقبال قرین خود ساخته بجانب گردیز و بنگش نهضت فرمودند و طوائف افغانان متمرد تنبیه و تادیب شایسته یافتند و اموال و اسباب بدست سپاه نصرت اقتران افتاد و اول قبیله که بتاخت رفت قبیله افغانان عبدالرحمانی و آخر افغانان برمزیدی بود در فتح شاه افغان که از حمق و نادانی گمان دانائی برخود کرده در اضلال گمراهان بود و از صدمات افواج قاهره پادشاهی فرار نموده با جمعیت خود بدر رمیر فت منعم خان و جمعی کثیر که از جلال آباد متوجه

عنصر - یعنی جسم - ارجمند - قیمتی - حزم - احتیاط - منشور - فرمان شاهی - اصدار - صادر کرنا - نژاد - نسل - تعبیه پوشیده کرنا - تادیب سزا دینا - لوا - جھنڈا - عزیمت - اراده - سوانح - جمع سانحه - واقعه - اچھا - مصمم - مضبوط - قشلاغ و قشلاق - گرم جگه - مطوی - طے کیا ہوا یعنے لپیٹا ہوا - مورد فتوحات - یعنے جہاں غیب سے فتوح اُترتی ہیں - یورش - چڑھائی - طوائف - جمع طائفه - گروه -

متمرد - سرکش - قبیله - خاندان -

بتاخت رفت - لٹ گیا - بزنا تاراج رفت عمده تھا -

اضلال - گمراه کرنا - صدمه - تھپیڑ ٹکر کھانا -

نصفت ومعدلت بسپرد و باتصال معنوی اکتفا فرموده از دوری صوری ملول خاطر نباشد هرآئینه آن ذات بدیع
گوهر یکتاے خلافت تواند بود و چون جلائل صفات مذکور از لوحۂ پیشانی مظنون بل متیقن بود در اوائل سال
نه صد و پنجاه و نه هلالی حضرت شاهنشاهی را بدولت وسعادت بغزنین فرستادند آتکه خان وخواجه جلال الدین
محمود وتمام ملازمان میرزا هندال درین یورش مسعود ملتزم رکاب دولت اعتصام بودند سررشته سرانجام جمیع مهمات
صوری برای رزین خواجه مفوض بود مدت ششماه بآگاهی وشادمانی گذرانیدند وچون پیشوائی صورت
ومعنی از ناصیۂ اقبال ظاهر ولائح بود همواره اعمال پسندیده وخصال ستوده که در سن بزرگی از سال خوردان جهاندیده
پدید نیاید ازان جوان بخت فرخنده طالع بظهور مے آمد وپیوسته به نیت درست از حق پرستی گرد دلها می گشتند
وهمواره در گردآوری پراگنده دلان بسلسلۂ صورت توجه عالی می گماشتند وپیوسته در استرضای طائفه که در شهرستان
تجرید تصرف عظیم داشته در تهذیب اخلاق وشناخت ایزد کمر اجتهاد بربسته راه فقر وفنا پیش گرفته اند واز رنج آ جنت
والم ومدح وذم اهل عالم یکسو شده معامله خود را بایکتای بے همتا درست کرده اند آهنگ میفرمودند درغزنین زآنزمان
بابابلاس از مجذوبان حق شناس مستغرق بحر شهود ودام محو استغراق بوده در کنج عزلت وزاویۂ خمول بسر میبرد
مگر بدیدن او توجه میفرمودند وآن راست بین کارخانۂ تقدیس پیشوای صورت ومعنی از سواطع پیشانی مطالعه
نموده بپادشاهی ظاهر وباطن تهنیتهامی فرمودند وبشارتهای طول بقا ومژده های علو مراتب میداد وچون خاطر
اقدس از سیر وتنزهات بوقلمون ونضارت های گوناگون بکمال انبساط ونشاط شکار غزنین نزدیک بود که فراغ یابد بموجب
اشارت حضرت جهانبانی جنت آشیانی بمستقر جاه وجلال بدولت وسعادت مراجعت فرمودند وسبب طلب آنکه حضرت جهانبانی
پیوسته در کابل انتظام بخش مهمات بودند واوقات گرامی تقسیم وتوزیع فرموده لمحه از روز وشب به بطالت وتعطیل مصروف نمیساختند
وباوجود دادبخشی ودلجوئی شکسته دلان وسائر کاروبار سلطنت بملاحظه مزید شوق وانبساط بسیر وشکار نیز توجه میداشتند روزے

نصفت ومعدلت ۔ انصاف ۔ طریق بسپرد ۔ راہ طے کرے ۔ اتصال معنوی ۔ باطنی میل ۔ یکتا ۔ اکیلا ۔ ایک عدد ۔ یون ہی
دوتا وسہ تا وہفتادتا جیسے آدمی یک نفر وگھوڑا یکراس ۔ جلائل ۔ جمع جلیلہ ۔ بزرگی ۔ مظنون ۔ گمان کیا ہوا ۔ متیقن ۔ یقین کیا گیا
ملتزم ۔ ساتھی ۔ رزین ۔ مضبوط ۔ مفوض ۔ سپردہ ۔ لائح ۔ ظاہر گرد دل گشتن ۔ دل خوش کرنا ۔ تجرید ۔ تنہائی لینا
تہذیب ۔ پاک کرنا ۔ الم ۔ دکھ ۔ مدح ۔ تعریف ۔ ذم ۔ برائی ۔ ہمتا ۔ یکسان مثل ۔ آہنگ ارادہ ۔ مجذوب ۔ جو عالم بالا کی طرف جذب
ہوگیا ۔ مستغرق بحر شہود ۔ دیدار کے دریا میں ڈوبا ہوا ۔ محو ۔ مٹا ہوا ۔ خمول ۔ گمنامی ۔ سواطع ۔ جمع ساطعہ ۔ بلند ۔
بوقلمون ۔ دھوپ چھاؤن رنگ برنگ ۔ نضارت ۔ تازگی ۔ توزیع ۔ بانٹنا ۔
بطالت ۔ بیکاری بے راگان ۔

فتحی غریب کہ مقدمۂ فتوحات تواند شد میسر آمد ازین سرزمین ظفر آئین دوست کام مراجعت نمودہ بمنزل بہبود ورود اقبال فرمودند و چون بیقین پیوست کہ میرزا بجالیکہ سزاوار ناسپاسان حق ناشناس تواند بود برآمدہ متوجہ ہندوستان شدہ است حضرت جہانبانی ازان منزل بسعادت کوچ فرمودہ بباغ صفا کہ بہار چمن آرائش طرب افزای خواطر و صفابخش نگارستان بواطن توان گفت بزم افروز مجلس جاہ و جلال گشتند چون ایام شگوفہ بود و آغاز کوکبۂ بہار و طراوت خیابان و لطائف جویبار گرہ کشای ضمائر جمعی از مخصوصان را بسر کردگی علی قلی اندرابی بدار الملک کابل فرستادند کہ آن شگوفۂ بہارستان اقبال یعنی حضرت شاہنشاہی را باتفاق مخدرات تتق عصمت و مطہرات سرادقات عفت بحضور اقدس آورند تا بوسیلہ مشاہدۂ بدائع نوبہار و مطالعہ صحائف گلزار لبسر ابردۂ شناخت نقشبند ازلی محرم گشتہ اساس شکر تمہید دہند در اندک فرصتی حضرات رفیع الدرجات محفوف حضور و سرور ورود سعادت فرمودند و آنحضرت شکر مواہب نامتناہی کہ مستجلب مزید نعم منعم حقیقی ست بجای آوردند و بعد از بسط بساط انبساط و افراط شوق عنان توجہ منعطف داشتہ بمسعود ترین ساعتی بدار الملک کابل نزول اجلال فرمودند

توجہ حضرت شاہنشاہی بغزنین و آن سرزمین را بنزول اجلال ارتفاع آسمانی بخشیدن

چون حضرت جہانبانی روز بروز لائحہ رشد و کاردانی از ناصیۂ اقبال حضرت شاہنشاہی در افزونی می یافتند درین ولا کہ زمان آسایش روزگار بود رای جہان آرای بموجب الہام ربانی این تقاضا فرمود کہ آن نوبادۂ چمن خلافت را بظاہر روزی چند از خود جدائی تجویز فرمایند تا ہم عیار بزرگی این گوہر والا گرفتہ آید و ہم فراخی حوصلہ سپہر وسعت معلوم ہمگنان شود و ہم در آداب فرمانروائی ورزش بہم رسد چہ در ہنگام صغر سن و آنگاہ در ایام جدائی ہر کہ ہوشمندی را پیشرو خود ساختہ در جمیع اطوار سلوک بزرگانہ نماید و بزرگی خود را منظور داشتہ سنجیدان و مسکینانہ طریق

دوست کام - مراد کے موافق جو دوست چاہتے ہین - طرب - خوشی - بواطن جمع باطن - دل - ایام شگوفہ - فصل بہار - کوکبہ - نشان سواری بادشاہ - خیابان - کیاری - جویبار - نہر - ضمائر - جمع ضمیر - دل - مخدرات - جمع مخدرہ پردہ نشین عورت - تتق و سرادق - سراپردہ - عصمت و عفت - پرہیزگاری - مطہرات - جمع مطہرہ - پاکیزہ عورتیں مشاہدہ و مطالعہ - دیکھنا - بدائع - جمع بدیع - کمیاب چیز - صحائف - جمع صحیفہ کتاب - محفوف - سب طرف سے احاطہ کیے ہوے - مستجلب - کھینچ لانے والا -

لائحہ - روشنی -

نوبادہ - تازہ میوہ - عیار - جوہر جو کسوٹی پر لیا جاتا ہے -

که درین طائفه پنهان میگردد و اسباب تفرقه را آماده میسازد بدست می افتد و هم بیخ آشوب منافقان دیگر برکنده می آید حضرت جهانبانی را این رای قدر تیر نمود و این شق را بر مراجعت رجحان داده ببدرقه فتح و نصرت سوار سمند دولت و اقبال شدند که ناگهانی بر سر قبائل ارباب ضلال ریخته غبار ادبار بر مفارق اعدا افشانند جمعی از بهادران متهور و تیغ گزاران جرار مثل محمد خان جلائر و سلطان محمد فراق و شیخ بهلول و شاه قلی نارنجی را با باشلیقی سلطان حسین خان مقرر فرمودند که پیشتر گردند و دران شب هوا بقدری سردی داشت و راه دور بود بجهت آسایش خدم و حشم در میان راه فرود آمدند و سحرگاه بدولت سوار شده متوجه گشتند چون قبائل جابجا پراگنده فرود آمده بود معلوم نمیشد که میرزا در کدام قبیله باشد در اثنای این تردد ماهم علی قلی خان و بابا خزاری که از جانب میرزا کامران پیش ملک محمد مندراوی میرفتند بدست اولیای دولت افتادند از احوال میرزا استفسار نمودند که در کدام قبیله است ماهم علی سائلان را در غلط انداخته غیر قبیله که میرزا در انجا بود نشان داد بابا گفت او ترسیده است نمیداند که چه میگوید میرزا در فلان قبیله است و من سرگروه میرم در اول صبح صادق پیش روان موکب دولت بنواحی آن قبیله رسیده بتاخت و تاراج پرداختند و جمعی کثیر را بوحشت آباد عدم فرستادند زن و فرزندان آن قوم فتنه نهاد را بند کردند و در خیمه که میرزا انجا رفته بود چندی از بهادران در آمدند و شاه قلیخان نارنجی از مدعیان این معنی ست که در آینده آن خیمه من بودم و دو کس دران خیمه بوده اند یکی بدست افتاد و دیگر بصد اهتمام خود را بیرون انداخت چون پرتو صبح در پرده دریدن آمد ظاهر شد که بدست افتاده بیک ملوکست که میرزا را باو رابطه نظری بود و چندی از افغانان اوباش مثل شیخ یوسف کرانی و ملک سنگی و چندین دیگر بجنگ ایستادند و خاک رسوائی بر روزگار خود کرده رو بگریز نهادند و اسباب و اموال بدست اولیای دولت افتاد و پیشتر ازانکه رایات اقبال بر سد فتحی چنین روی داد و میرزا انجود بودن آن حدود نداده متوجه هندوستان شد و چون خاطر اشرف از تادیب اهل تمرد و تنبیه ارباب عصیان فراغ یافت و بعنایت ایزدی

طائفہ - گروہ - تفرقہ پراگندگی - منافق - دل میں دشمنی اور ظاہر میں دوستی رکھنے والا - بدرقہ - ہمراہ - سمند - تیز گھوڑا -
ارباب ضلال - گمراہ لوگ - ادبار - بدبختی مفارق جمع مفرق - سر - متہور - بہت بہادر - باشلیقی - سرداری -
خدم و حشم - لشکر و نوکر چاکر - استفسار - پوچھنا - سائل - پوچھنے والا - پیش روان موکب - لشکر کے ہر دل و مقدمہ
نواحی - جمع ناحیہ - رابطہ نظری - تعلق عاشقی -
اوباش - جمع بوش - بدمعاش
تادیب - سزا دینا -
تمرد - سرکشی -

چگونه راستی خواهد نمود بنازم خرد والا وطینت پاک و نیت درست این بزرگ صوریت و معنی را و بالجمله بزرگی و بختیاری
از طرز ماند و بود و نشست و خاست آنحضرت میدرخشید آنچه بزرگان تجربه آموز بسعی فکر و نظر دریابند و بدست آرند
این پرورش یافته نظر ایزدی را بادنی توجه در بدیهه میسر بود و هر دانش و حکمتی که آموختگان و ورزش کنندگان
را بدشواری فراهم رسد این مظهر غرائب قدرت ربانی تامل و تفکر دست میداد حکمت بالغه
ازین نور باصره خلافت چشم امید روزگار را روشن میساخت در استقامت طبع و متانت دانش این
نور پرورد الٰہی ثناخوان بود تا هنگام ظهور خلافت در مظاهر و مکامن متنوعه محتجب و مختفی بود و همواره درین حصن
حصین ایزدی و حرز الٰہی از وصمت مکر و کید بدخواهان امین زیست می کردند

عزیمت حضرت جهانبانی جنت آشیانی از بهسود بر سر قبائل افغانان که کمینگاه فتنه میرزا کامران بود و فرار او به هندوستان ۱۰

چون در موضع بهسود موسم زمستان بآخر رسید و صولت سرما بانتها پیوست و معلوم شد که میرزا کامران با معدودی ۱۰
در قبائل افغانان بسر میبرد اکثر امرا برین شدند که اکنون میرزا را قوت مقاومت و قدرت منازعت نمانده مناسب
دولت آنست که جمعی از مخلصان درگاه و جانسپاران کاردان را گذاشته عنان مراجعت بصوب کابل معطوف
سازند و فرقه از دوربینان بساط قرب معروض میداشتند که چون هوا رو باعتدال نهاده اگر رایات نصرت
ارتفاع نهضت یابد و قبائل افغانان بتاخت و تاراج روند هر آئینه مصلحت وقت خواهد بود و تا این گروه بداندیش
که سرمایهٔ فتنه و فساد اند تنبیه بر اصل نیابند بصوب کابل توجه فرمودن از صلاح اقبال دور است هم میرزا کامران

طینت - سرشت - ماند و بود - رہنا سہنا - بدیہہ - بے غور و فکر - مظہر - جائے ظہور - غرائب - جمع غریب - عجیب -
حکمت بالغہ - پوری حکمت - استقامت - سیدھا ہونا - متانت - مضبوطی - مظاہر - جمع مظہر - مکامن - جمع مکمن - چھپنے کی جگہ
جائے پوشیدگی - متنوعہ - طرح طرح - محتجب و مختفی - پوشیدہ - حصن - قلعہ - حرز - پناہ - وصمت - عیب -
قبائل - جمع قبیلہ - کنبہ - کمینگاہ - گھات کی جگہ - صولت - حملہ و ہیبت -
مقاومت - مقابلہ -
منازعت - لڑائی -
تاخت تاراج کردن - دوڑ مار کر لوٹ لینا -

چون بحقیقت معامله آگاهی شد سلطنت معنوی در جوش آمد و حکم فرمودند که گردن آنها را چون سگان بسته در تمام لشکر بگردانند و چنان بر مسند قهر نشستند که کهن سالان کار دیده متنبه شده انگشت حیرت در دهان ماندند چون این واقعه بسمع اقدس حضرت جهانبانی رسید خاطر اشرف انبساط عظیم یافت و فرمودند که عنقریب بسلطنت عظمیٰ رسیده کامیاب دولت جاودانی می شود و شاهم خان جلائر میگفت که روزی حضرت جهانبانی به بنده حکم فرمودند که رفته خبر بیار که آن نونهال بهارستان اقبال چه میکنند و در چه کارند چون رفتم دیدم که بر بستر استراحت آسوده اند و انوار رخ آنحضرت (یعنی جلال الدین اکبر ۱۲) بغایت شگفته است و بظاهر چنان می نماید که بخواب رفته اند و در باطن با مقدسان ملا اعلی در گفت و شنود اند و دست مبارک ایشان گاه گاه بجنبش می در آید چنانچه از ارباب شهود در حالت مواجید بظهور میرسد و گاهی در همان حال کلمه [illegible] از بسیار گفته آمد از زبان گوهر افشان بظهور می آمد که انشاءالله سبحانه خلاصهٔ معمورهٔ عالم را در حیطهٔ تسخیر در آرم و حاجت مستمندان هفت اقلیم بر آرم خان مذکور میگفت که چون این حالت مشاهده افتاد و این سخن بگوش هوش رسید فرو رفتهٔ حیرت شدم و هیبتی عظیم در من کار کرد و آنجا نتوانستم استاد گوشهٔ رفته متحیر بودم چند مرتبه بدستور مذکور حرف سرائی میفرمودند و دران ایام وضع پسندیدهٔ آنحضرت از کمال دوربینی و بلند فطرت چنان بود که هرگاه کسی از خوشامدگویان تیره رای که جز سود و زیان خود نشناسد بلکه وجود را در زبان خود داند اظهار کردی که عنقریب بادشاه هفت اقلیم شوند یا فرمانروای زمان گردند بغایت ناخوش می آمد و میفرمودند که اینها بعقل ناقص خود خود را دولت خواه می نمایند حاشا که از دولت خانهٔ دولت خواهی خبری داشته باشند بشنقار شدن حضرت جهانبانی بد من تهی اندیشند و سود دنیاوی مراد زیان دین می اندوزند بلکه آشوب در ملک عافیت انداخته شهر شور افزائی دارند چه سعادت دینی و دنیوی فرزندان آنست که همیشه نیت و خواهش و اعمال شان در آسودگی پدر بزرگوار مصروف باشد و درازی عمر گرامیش خواهند که هرکس با خدای مجازی درست معامله نباشد در حقیقت با خدای حقیقی

انگشت بدندان گرفتن - تعجب و حیرت مین آنا - انبساط - کشادگی جو خوشی سے ہو - جاودانی ہمیشہ - استراحت - آرام لینا
غایت - نہایت - مقدسان ملا اعلی پاکان مجمع بالا یعنے فرشتے - ارباب شہود - جو عالم بالا کے اسرار کو روحانی نظر سے دیکھتے ہین - مواجید - جمع موجدہ - جس سے کیفیت وجد ہو - خلاصہ معمورہ عالم آبادی عالم مین سے چنا ہوا حصہ یعنے ہندوستان
تسخیر - فرمانبردار کرنا - مستمند - غمگین - غریب - ہیبت - خوف - گوشہ رفتہ یعنے بگوشہ رفتہ - وجود را یعنے گویا - جو زبان سے کہہ دی ہو جاتا ہے - شنقار شدن - شاہان جغتائی کا مرنا یعنے یہ بدبخت میرے باپ کا مرنا چاہتے ہین -
اعمال - جمع عمل - کام - گرامی - بزرگ -
خدای مجازی - باپ -

بلند ست نقاب کمال خود را از امور عظیمه ظاهری میساختند و دل در کاری می بستند که اگر پیش اهل ظاهر حسن آن هویدا نمی بود اما با اهل معنی از ان حکمتها می دریافتند از انجمله پیوسته بر خلقت شتر عجیب فطرت نظر گماشته تفرج گری عجائب قدرت میکردند و در شکل و شمائل اعجوبه شتر که بزرگترین جانوران آن سرزمین است نظارگی و تماشائی بودند و در اطوار سلوک درویش نهاد آن و بارکشی و بردباری و فرط رضا و تسلیم و کمال اطاعت و انقیاد اگرچه مهارش بدست کودکی باشد و قناعت بر خار خوردن و صبر کردن بر بی آبی اندیشهای معنوی در صورت بازی و پرده مجازی می فرموده اند و همچنین خیل خیال بر عشرت اسپ تازی که اعظم اسباب ریاست و سرفرازیست می گماشتند و گوی کمالات و هنر پردازیهای صوری و معنوی را بچوگان امداد قدسی و تربیت ازلی می ربودند و گاه از بال کشائیهای همت در فضای حق شناسی هوس کبوتر بازی بخاطر ملکوت مناظر آورده جهت دلربائی دلهای رمیده دانه می افشاندند و از شوق و وجد ظاهری این مشتی بال و پر مواجید ذوقی شهودی ارباب کمال بی پرده شوق پرداز عالم معنی می بودند و از طیران این طائران اوج علو دل بر بلند پروازیهای تیز پران سمای مقدس داشته در لباس بازی کار عبادت سامان میفرمودند و گاه بسگ دوانی میل فرموده بکار نفس می پرداختند بصورت سگبازی بود و بمعنی نفس آرائی بظاهر دل بسگ بسته بودند و بباطن در اخلاق ملکی او حاضران بساط را راهبر میگشتند و هرچند در پرده بیگانگی تکاپوی میفرمودند خود را بلباس ارباب میداشتند اما خوشبوئی درویشانی را نتوان پوشید پیوسته فر ایزدی از ناصیهٔ سعادت پیرای آنحضرت پیدا و شمائل پیشوای صورت و معنی از چهرهٔ نورانی آن برگزیدهٔ حق هویدا بود روزی بدامن کوه سفید سنگ بشکار تشریف اقبال داشته بدست هر یکی از خدمتگاران نزدیک سگان شکاری سپرده بودند که تسقاول باشند و چندی را بالای کوه تعین فرموده بودند که آهوان را رانده به پایان آرند و چون آهو به تسقاولان رسید جمعی که بسگ نفس شوم گرفتار بودند از کوتهی دریافت صغر سن صوری را بیش نظر داشته بخوردی مشغول شدند و سگان را بوقت نگذاشتند

نادانی ۱۲

هویدا - ظاهر - فطرت - پیدایش - تفرج - سیر کرنا - شمایل - جمع شمیله - خصلت - اعجوبه - جس سے سراسر تعجب ہو - نظارگی - غور سے نظر کرنا - انقیاد - مطیع ہونا - مهار - نکیل - خیل - گروہ - گوے - گیند گوی ربودن - جیت لینا - بال - بازو - فضا - کشادہ میدان - ملکوت مناظر - جسکی نظر عالم بالا پر ہو -

از شوق و وجد الخ یعنے ان کبوتروں کی بازی اور وجد کو دیکھکر پتا لگائے کہ ارباب کمال اسی طرح شوق دیدار میں وجد و حال رکھتے ہیں -

طیران - اوڑنا -

ناصیه - پیشانی -

تسقاول - جو شکاری گھات میں لگا ہوا نشیب میں چھپا ہو -

که مدلول آن محض رافت و عاطفت منصب ابوت باشد نه بر وجه تنبیه و احتیاط رقم زدهٔ کلک عنایت فرمودند چه تربیت یافته دبستان ایزدی را به نصیحت جهانیان چه احتیاج و خدایر ورد را بامثال این پند نامها چه رجوع و دران منشور عطوفت این بیت شیخ نظامی مسطور بود شعر غافل منشین نه وقت بازیست * وقت هنرست و کارسازیست * اول پیش ملا عصام الدین درس می خواندند اخوند چون العشق کبوتر مشغوف خاطر بود ملازمان عتبهٔ حضرت شاهنشاهی ازین اخوند شکایت کردند آنحضرت او را معزول فرموده خدمت تعلیم صوری را بمولانا بایزید فرمودند و او باین خدمت اهتمام داشت لیکن چون ایزد جهان آرا این ادب پرور خاص خود را آنچنان خواسته است که بعلم صوری رسمی آلوده گرد خاطر او را ازین داعیه پرداخته متوجه کار نمیساخت و ظاهر بینان تقصیر ارباب التعلیم فهمیدند و ازین طبقه شکایت داشتند و آن مردم خیراندیشان نیکذات بودند سخن شکوه بدرجهٔ قبول نمیرسید تا آنکه درینولا از پرتو اشراقات الهام ربانی چنان بخاطر رسید که بجهت تعلیم آن ادب آموز مکتب ربانی قرعه در میانه ملا عبدالقادر و ملازاده ملا عصام الدین و مولانا بایزید اندازند بنام هرکه برآید او در اخوندی متفرد بوده بسعادت این خدمت سربلندی یابد قضارا قرعهٔ سعادت بنام عبدالقادر افتاد و فرمان مطاع بر عزل مولانا بایزید و نصب مولانا عبدالقادر برین خدمت شرف ارتفاع یافت بر خردمندان دقیقه شناس پوشیده نیست که تعیین معلم درینجا از باب رسوم و عادات است نه از قسم اکتساب کمالات و اگرنه دانش پرور دانای ایزدی را بتعلیم از مخلوق و توجه بسبق چه نیاز و لهذا هرگز خاطر اقدس و باطن مقدس متوجه تعلیم صوری نبود و عمده حکم و مصالح بی میلی آنحضرت بحرف آموزی رسمی آنکه در زمان ظهور انوار فیوضات غیبی بر جهانیان ظاهر شود که دریافت بلند این خدیو زمان آموختگی و ساختگی نیست داد آلهی ست که تگاپوی بشری را دران مدخل نبوده و آنحضرت در ازمان تجدی ظاهری نفراوانی دولت صوری اختصاص داشته از اظهار کمالات معنوی خود تجاهل عارف نموده اکثر اوقات ببازی می پرداختند در نقاب خفا کار هوشمندی میکردند بطوریکه دوربینان روزگار را بران نظر نمی افتاد و ازانجا که همت

مدلول - معنی - رافت - مهربانی - ابوت - پدری - دبستان - مکتب - عطوفت - مهربانی - اخوند - اُستاد - مشغوف - دل سے عاشق - تعلیم صوری - ظاہری پڑھنا لکھنا جو رسم ہے - ازین داعیه پرداخت - اس خواہش سے خالی کردیا - اُچاٹ کیا - ببازی پرداخت کھیل مین مشغول کیا لگا دیا -

اشراقات - جمع اشراق - روشنی دینا - قرعه - پانسہ -

ارتفاع - بلندی - اکتساب حاصل کرنا - حکم جمع حکمت بمصالح جمع مصلحت -

خدیو - بادشاہ - تگاپو - دوڑ دھوپ -

تجاہل عارفانہ - جان بوجھکر انجان بننا - خفا - پوشیدگی -

بوده در سلک پیش قدمان راه اخلاص منتظم گشتند اسامی گرامی ایشان بدین تفصیل است محب علی خان ناصر قلی
خواجه ابراهیم مولانا عبدالله آدینه تقبائی سمانچی قرغوچی جان محمد تقبائی و تاج الدین محمود بابکی و تیمور تاش و مولانا
که ثانی الحال بخطاب ثانی خانی سرافراز گشته بوده و مولانا بابا دوست صدر که میرزا با و تمام توجه داشتند و میر جلال که این
نیز از نظر کرده های میرزا بود و دیگر خالدین و دوست سماری با آدوست هم از ملازمان میرزا بود لیکن چون در قانون
تربیت هیچ چیز بدتر از صحبت بد نداشته اند او را از خبث طینت همراه نساختند و محمد طاهر خان اگرچه از قدیم در سلک
ملازمان میرزا بود اما بواسطه آنکه قندوز را نتوانست نگاه داشت مردود نظر حقیقت بین شد و درین یورش سعادت
همراهی نیافت و چون درگاه این فروغ بخش گیتی عیار جوهر انسانیت است ازین مردم هرکه نیک سیرت پاک طینت
خیر نهاد بود کارش روز بروز بهتر شد و بمقاصد علیه خود رسید و امید چنانست که دران نشاة نیز فرخنده عاقبت
و نیک سرانجام باشد و هرکه بدگوهر بود پرده از کار بر داشته شد و کارش بجائی رسید که موجب عبرت جمیع بدمستان غفلت
گشت و چون موضع بهبود مخیم سرادقات اقبال شد قلعه مستحکم اساس نهاده اقامت فرمودند و حضرت شاهنشاهی را
برای استحکام مبانی دارالملک کابل رخصت فرمودند که دران عشرت سرا بوده ورزش آداب سلطنت صوری
و معنوی نمایند و خود بدولت و اقبال پیوسته دران حدود کامیاب نصرت ایزدی بوده از احوال میرزا کامران متفحص
گشتند و قریب پنج شش ماه آن سرزمین جلوه گاه موکب عالی بود و میرزا از بی استطاعتی هر روز میهمان قبیله میشد و شب هر
زمینداری پناه میگرفت و از منقصت فطری در حجاب پندار مانده از سعادت ملازمت و موافقت چنین ولی النعمتی
محروم مانده همواره اندیشهای فاسد و خیالات محال بخود راه میداد و درینولا طائفه ظاهر بینان که در ملازمت و خدمت
حضرت شاهنشاهی بودند از دانش آباد باطن غافل بوده گله حضرت شاهنشاهی بحضرت جهانبانی نوشتند و آنحضرت
با وجود آگاهی دریافت نور باطن حضرت شاهنشاهی نظر بر نشاة ظاهر انداخته منشور عنایت فرستادند و نصائح و مواعظ

سلک۔ لڑی۔ بارہ بیگی۔ دربار میں پیش کرنے کی خدمت۔ تربیت۔ پرورش۔ تعلیم۔ خبث۔ برائی۔ طینت۔ عادت۔
یورش۔ چڑھائی۔ عیار۔ جوہر۔ عبرت۔ نصیحت
مستحکم۔ مضبوط۔ اساس۔ بنیاد۔ اسس جمع
صوری۔ ظاہر۔ معنوی۔ پوشیدہ۔
متفحص۔ ڈھونڈنے والا۔ موکب۔ لشکر۔ مواکب جمع۔
حجاب۔ پردہ۔ پندار۔ غرور۔
منشور۔ شاہی فرمان۔ مواعظ۔ جمع موعظت۔ نصیحت۔

اختصاص ولایت غزنین بحضرت شاهنشاهی و ارتفاع منزلت بعضے مستعدان دولت بخدمت والا

چون آثار بزرگی و فرمانروائی از پیشانی نورانی آن نوبادهٔ شجرهٔ سلطنت و اجلال و گلدستهٔ حدیقهٔ خلافت و اقبال یعنی حضرت شاهنشاهی از صغر سن و ریعان حال ظاهر بود درین زمان که از عمر ابد پیوند آنحضرت سال دهم بود جمع ملازمان میرزا هندال را باهتمام محال جاگیر میرزا را از غزنین و غیر آن نامزد حضرت شاهنشاهی فرمودند تا ورزش فرمانروائی نموده در ضبط و ربط مردم آثار لطف و قهر ظاهر ساخته در تنسیق و التیام این مشاغل جزوی استعداد آرای کل باشند و از غرائب قضایا آنکه پیش از ین بچند روز در تنگنای ازدحامی که در ملازمت حضرت جهانبانی سوار دولت میرفتند دستار آن نور دیدهٔ دولت که افسر تارک سعادت کونین تواند شد جای خود گذاشته بود میرزا هندال حاضر شده و از کمال اعزاز تاج بختیاری خود را دران ازدحام عام از سر خود گرفته بر فرق فرقدان شای آنحضرت نهاده بود و دوربینان بارگاه جلالت ازین سانحه تفاول جسته ایام تاجداری و فرماندهی شاهنشاهی را نزدیک شمرده مسرت پیرای خاطر بودند حق جل و علی ازین این خجسته عمل میرزای فرخنده مآل را بدرجهٔ شهادت که عمر باقی و عیش ابد عبارت از انست سربلند گردانید و حضرت شاهنشاهی که نورپرور دآلهی اند در گرداوری دلهای مردم چنان آثار بزرگی و مهربانی و قدردانی و آدم شناسی بظهور آوردند که آن مردم را غم میرزا هندال از خاطر برآمد و بمسرت جاوید کامیاب شدند شعر الٰهی تا جهان را آب و رنگست ٭ فلک را دور و گیتی را درنگست ٭ ممتع دارش از عمر و جوانی ٭ ز هر چیزش فزون ده زندگانی ٭ و عمدهٔ ملازمان میرزای مغفور که در ملازمت حضرت شاهنشاهی

ارتفاع - بلندی - بلند ہونا - **مستعدان** - جمع مستعد - لیاقت والا - **نوبادہ** - تازہ میوہ - **اجلال** - بزرگی - **حدیقہ** - باغ - حدائق جمع - **ریعان** - شروع جوانی وغیرہ - **ابد پیوند** - جس کا جوڑ ابد سے ہو - **تنسیق** - ترتیب کرنا - **التیام** - ملانا - **مشاغل** جمع مشغلہ - **غرائب** - جمع غریب عجیب نادر - **قضایا** - جمع قضیہ - واقعہ امر -

افسر - تاج -

تفاول - شگون حاصل کرنا -

یمن - برکت -

ممتع - نفع اٹھانیوالا -

شست آویزی کہ شستہای خاصہ میرزا در انجا بودند گرفتہ پیش میرزا کامران بردوند النست کہ باکہ نرد بید و[a] باختہ است و تقریر واقعہ نمود میرزا را کہ نظر بران شست آویز افتاد دانست کہ قضیہ چیست دستار برزمین زد کہ میرزا ہندال بشہادت رسیدہ است القصہ روح میرزا دران تاریکی شب بنا دانستگی بعدم آباد شبگیر بلند کرد و ہمان طور قالبش افتادہ بود درین وقت بعضی از نوکران میرزای مرحوم برگشتہ می آمدند کہ خواجہ ابراہیم بدخشی را بنظر در آمد کہ افتادہ قلماقی سیاہ در بر دارد چون شب تاریک بود و شورش باقی چنانچہ باید متوجہ نشد باز بخاطرش رسید کہ میرزا ہندال جبۂ سیاہ پوشیدہ بودند برمیگردد و ملاحظہ میکند میرزا را می شناسد از روی صبر و آہستگی کہ شعار خردمند انست میرزا را برداشتہ بخرگاہ ایشان آورد و در آنرا بدربان سپرد و از حسن تدبیر در اخفای این واقعہ جانکاہ کوشید تا درین شورش و آشوب اعدا خوشوقت و چیرہ دست نشوند و اولیای دولت بیدل و خاطر شکستہ نگردند و اظہار کرد کہ میرزا ترو دبسیار کردہ اند و ضعف دارند و بقدر زخمی رسیدہ کسی درین نواحی شور و غوغا نکند و خود بر بلندی برآمدہ از جانب میرزا مبارکبادی فتح میرساند و بر خاطر اشراق پذیر حضرت جہانبانی پرتوی ازین معنی تافت القصہ تابوت میرزا در جوسے شاہی بامانت سپردہ بعد از چندگاہ بکابل بردند و در گذرگاہ نزدیک بمرقد مقدس حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بپایان پای آنحضرت مدفون ساختند و ملا خرد زرگر کہ از منتسبان میرزا بود مرثیہ گفتہ مطلعش اینست شعر

شبی خون جگر بر مردم چشم شبخون زد ؛ سیاہ دیدہ از آمد شد خون خیمہ بیرون زد ؛ ع ہندال محمد شہ فرخندہ لقب ؛ ناگہ ز قضا شہید شد در دل شب ؛ شبخون بشہادتش چو گردید سبب ؛ تاریخ شہادتش ز شبخون بطلب ؛ و میر امانی منجہ بطریق تعمیہ این تاریخ گفتہ کہ ع سروی از بوستان دولت رفت ؛ ولادت میرزا در نہصد و بیست و چہار بود و درین باب گفتہ اند مصرعہ کوکب برج شہنشاہی بود تاریخ سال ؛ و حضرت جہانبانی روز دیگر از انجا بہبود نزول اقبال فرمودند کہ خاطر جہان پیرای یکبارگی از شورش فتنہ سازان فارغ ساختہ دار الملک کابل را بفر موکب عالی مہبط امن و امان سازند

تاریخ شہادت میرزا ہندال ۹۵۸

شست آویز جس پر شست لٹکاتے ہیں شاید مچھلی کی ہو۔ نرد۔ چوسر۔ قالب۔ جسم مردہ۔ قلماق۔ ٹوپی۔ قبا۔ خرگاہ۔ بڑا خیمہ۔ اخفا۔ پوشیدہ کرنا۔ اعدا۔ جمع عدو۔ دشمن۔ چیرہ دست۔ غالب۔ ترود۔ دوڑ دھوپ۔ اشراق۔ روشن کرنا۔ دھونا۔ مرقد۔ قبر۔ منتسبان۔ جمع منتسب یعنی نوکر۔

مطلع۔ اول شعر قصیدہ و غزل۔

دل شب۔ آدھی رات۔

فر۔ دبدبہ۔

مہبط۔ اوترنے کی جگہ۔

[a] لے

از مطلع اقبال سر برکرده روی زمین را پرتو شعشعهٔ جهانتاب روشن ساخت نور فتح و نصرت از ناصیهٔ دولت درخشیدن
گرفت و سپاه خصم هزیمت را غنیمت شمرده هرکدام پریشان و پشیمان به گوشه و کنار بدر رفت و اولیای دولت
کامیاب و کامگار گشتند لوای جمعیت برافراختند خواطر همگنان باطمینان همنشین گشته بود که ناگاه خبر ناخوش
پدرود کردن میرزا هندال خراب آباد جهان را بمسامع عز و جلال رسید عیش باطن تلخ شد و سرور خاطر بحزن مفرط
مبدل گشت آری رسم اینجهان فانی همین است که اگر نفسی بشادی برآید زمانی دیگر دود اندوه از سینهٔ سوختگان
علم برآرد شعر فلک چشم از صبح روشن نکرد ٭ که شام از شفق خون بدامن نکرد ٭ نه شادی را دران محال مکثی و
نه اندوه را دران رخصت اقامتی میرزا ازین جهان بی ثبات گذاشتنی و ازین سرای بی بقای گذشتنی
درگذشت اما سعادت شهادت دریافته هم نیکنام ملک صورت شد و هم در عالم معنی بلند پایه گشت زهی اندک
پذیر بسیار بخش که برفتن جان مستعار چنین دولت های پایدار بخشد آنحضرت که معدن حق شناسی بودند از فوت
چنین برادری ارجمند آن مقدار متحسر و متاثر شدند که بعبارت و اشارت درنیاید و ازانجا که خرد دوربین قرین نزدیکان
آنحضرت بود از جزع و فزع بصبر و تحمل گرائیده نزهت سرای رضا و تسلیم چاره گر خود آمدند و شرح این سانحهٔ
جانکاه آنکه میرزا هندال از استماع خبر شبخون اهتمام مرحلها کرده سر بر بستر استراحت نهاده بود که غوغای افغانان
برخاست و در هر مرحلی چندان افغان پیاده هجوم آورده بود که بگفت در نگنجد جمعی کثیر از افغانان درون مرحل
میرزا در می آمدند شب تاریک بود میرزا بدفع این گروه سیه روزگار اهتمام نمود مردم سراسیمه بخبر داری
اسپان خود شتافتند درین اثنا میرزا خود رو بروی افغانی شد و لوزم کوکه و چندی دیگر شرمندهٔ
نامردانگی و خجلت زدهٔ شرمندگی گشتند و کار از تیر و کمان گذرانده بیکی بنفس نفیس آویخت و بزور بازوی بدخدمتی
همت آن ازنادم مدبر را انداخت و برادر آن تیره بخت جرنده نام افغانی از قبیلهٔ مهمند به پیکان زهرآلود
ازنادر بزبان گرج سپه سالار نامی بهادر ۱۲
میرزا را مسافر ملک تقدس ساخت بعضی از همراهان میرزا کامران نقل میکردند که آن افغان بدگوهر

شعشعہ - روشنی کی کرنیں جگمگاہٹ - خصم - دشمن - ہزیمت شکست - لوا جھنڈا - پدرود - رخصت - خراب آباد - مراد دنیا
حزن - غم - مفرط - زیادہ - آری - ہان - نفس - سانس - علم برآرد - جھنڈا اُٹھاتا ہے - محال - جمع محل مقام - محلِ اُترنیکا مقام
اقامتے - یعنے اندوہ بھی ٹھہرنے نہیں پاتا - مستعار - مانگی ہوئی چیز - معدن - کان - فوت - مٹجانا - ارجمند صاحب مرتبہ
متحسر حسرت کھانیوالا - جزع و فزع - گریہ و زاری - نزہت - تازگی - ازنادر مدبر یعنے مان سے بدبخت پیدا ہوا تھا
۱ شاید ازنادر ایک لفظ ہے جو گرجی زبان میں لشکر کا افسر ہو و بمعنی دلیر - مدبر - بدبخت -
پیکان - تیر کی نوک -

جوی شاهی سر فتنه برداشته است آن حضرت میرزا هندال را از غزنین طلب فرمودند و جاگیرداران نزدیک را حکم یورش شد و در اندک فرصتی میرزا هندال بعز بساط بوس سرفراز گشت و فدائیان حق شناس و نعمت شناسان لشکر پیرای گرد آمدند و حضرت بعزیمت اطفای فتنه نهضت اعلام والا فرمودند از استماع توجه موکب عالی میرزا کامران بنا کامی خود را بگوشهٔ می کشید و در زمانیکه رایت اقبال نزدیک بسرخاب رسید حیدر محمد آخته بیگی با اکثرے از یکهای اخلاص پیشه بمنصب هراولی اختصاص یافته بیشتر از اُردوی معلی در کنار سیاه آب که در میان سرخاب وگندمک واقع است فرود آمده بود میرزا کامران که در خود مقاومت جنگ صف ندید بر وی شبخون آورد حیدر محمد از روی هنربری خود داد دلاوری و مردانگی داده کارزار مردانه نمود و زخمهاے نمایان که طغراے سرخروئی صوری و معنوی باشد باو رسید و ثبات پای نموده جای خود را نگذاشت اگرچه بسیاری از اسباب بتاراج رفت میرزا کاری نساخته سراسیمه باز گشت و بعد از چند روز که موضع جپریار که از تومن نیک نهار سمت مضرب خیام دولت شد از انجا که حزم و احتیاط از لوازم آگاهیست مورچالها قسمت شد و خندق و دیوار بستی سرانجام یافته بود و آخر هاے روز دو افغان خبر آوردند که امشب میرزا قصد شبخون دارد حضرت جهانبانی آئین آگاهی بجا آورده هرجا مردم تعین فرمودند شب یکشنبه بیست و یکم ذیقعده نه صد و پنجاه و هشت ربعی از شب گذشته بود که میرزا کامران با بسیاری از افغانان بر اُردوی ظفر قرین ریخت حضرت جهانبانی بر بلندی که عقب دولتخانه بود سوار دولت شده ایستادند و غرهٔ جبههٔ عظمت و درهٔ افسر خلافت یعنی حضرت شاهنشاهی را پیش خود طلبیدند ملازمان عتبهٔ علیه هرکدام در مرحل خود قواعد حراست و مراسم شجاعت بتقدیم رسانیدند و پای تمکین مستقیم داشته دست اهتمام کشادند و آتش محاربه و قتال اشتعال داشت و در اثنای این غوغا و آشوب عبدالوهاب یساول که در بلچیاق گشته اهتمام میکرد تیری باو رسیده شهید گشت و همچنین بازار محاربه گرم بود تا آنکه ماه منیر که آئینه دار عالم ست

جوی شاهی - جلال آباد - یورش - چڑھائی - عزیمت - اراده - اطفا - بجھانا —— اَعلام - جمع علم جھنڈا - آختہ بیگی - داروغہ اصطبل - ہراول - فوج پیش رو - مقاومت - برابری کرنا - شبخون - رات کو چھاپا مارنا - ہنربری - شیر مردی - طغرا - یعنے تمغہ - صوری و معنوی - ظاہری و باطنی - تاراج - لوٹ - سراسیمہ - پریشان - مضرب خیام خیمہ گاہ حزم - دور اندیشی - دیوار بست خندق کی مٹی سے چھوٹی دیوار بنا دیتے ہین -

غرہ - سفیدی پیشانی -

درہ - بڑا موتی -

یساول - چوبدار -

در آمدند وگرد فتنه و آشوب میرزا فرو نشست حضرت جهانبانی از راه بادرنج بآب باران نزول سعادت فرمودند و دران شب که موکب عالی بنواحی بادرنج بود برف و باران عظیم شد و جمعی را آسیب رسید و بعد از استیفاے سیر و شکار دار الملک کابل مستقر دولت شد بیرامخان بانتظام مهمات قندهار رخصت یافت و خواجه غازی جهت رسالت والی عراق باتحف و هدایا بهمراهی بیرامخان مرخص شد و ولایت غزنین و گردیز و بنگش و طومان ولهوکر بمیرزا هندال مکرمت فرمودند و قندوز که میرزا داشت بمیر برکه رسید و میرزا حسن قرار گرفت و جوی شاهی و آن حدود بخضر خواجه خان قرار یافت پیشتر از انکه میر برکه بآنجا رسد میرزا ابراهیم قندوز را از محمد طاهرخان به فسون و فسانه گرفته بود میر برکه برگشته بکابل آمد و حضرت جهانبانی خدمات پسندیده میرزا را شفیع معامله او ساخته آن محال را باو گذاشتند و درین ایام بوسیلهٔ خواجه عبد السمیع شاه ابو المعالی در مجلس علائی بادشاهی راه یافته بخدمت سرافراز شد شاه ابو المعالی خود را بسادات ترمذ انتساب میداد و حسن صورت نیک سیرتان خیر اندیش را در اشتباه نیک ذاتی می انداخت و بیباکی او بر شجاعت او محمول میشد و لهذا منظور نظر تربیت و عنایت حضرت جهانبانی گشت چنانچه مجملی از بدستیهای و سر بدر رفتگیهاے او در جاے خود گزارش خواهد یافت

نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی به تسکین شورش میرزا کامران بار دیگر و شهادت میرزا هندال

میرزا کامران روزی چند در زاویهٔ خمول و گمنامی بسر میبرد تا آنکه در نیلاب از خواطر آرمیده از خبر شور انگیزی او برهم خوردگی پیدا کرد و از صادر و وارد بمسامع علیه رسید که باز از حدود نیلاب مراجعت نموده باتفاق طائفه از اوباش در حدود

آب باران - نام مقام - استیفا - پورے طور سے حاصل کرنا - مستقر - جاے قرار - رسالت - قاصدی - تحف - جمع تحفہ ہدایا جمع ہدیہ - سوغات - فسون وفسانہ - مکر و فریب - شفیع - سفارشی - معلی - بزرگ - محمول - بار کردہ یعنے نیک لوگ اُسکی نیک صورت کو دیکھکر نیک سیرت بھی سمجھتے اور اُسکی گستاخیون کو شجاعت کی دلیری پر ڈالتے حالانکہ فی الواقع اچھا نہ تھا - تربیت - پرورش کرنا - نہضت - کوچ کرنا - زاویہ - گوشہ - خمول گمنامی - خواطر آرمیدہ - دلہاے آسودہ - برہم خوردگی پراگندگی - صادر و وارد - جانے والا مسافر -
نیلاب - دریاے اٹک یا اُسکی شاخ -
اوباش - جمع بوش - بدمعاش - بدچلن -

دو برادر حق ناشناس که در خدمات جز بر مال و اعتبار نظر نداشته و در حرص و آز طریق ناسپاسی سپرده در عوض کالای فاسد خود بهای فراوان چشم داشته کفران نعمت می‌نمودند گرفتار ادبار خود آمدند آنحضرت بمقتضای فرط عدالت فرمودند که این خدمت فروشان پست فطرت در مدت ملازمت بطوع یا اکراه خدمتی که کرده باشند در طومار بقلم آمده و یکی از حقیقت شناسان بساط ملازمت جرائم و گناهان ایشان را در کتابت آرد تا بمیزان عدالت حقیقت احوال این دو بدسرشت بر عالمیان هویدا گردد نامهٔ اعمال حسنهٔ ایشان نانوشته ماند و از سیئات آنچه در محضر تحریر آمد صد و دو گناه بزرگ بود که هر یک از آن باستقلال سبب بستن و کشتن و بی ناموس کردن میشد سبحان الله یک آدمیست که از نیکو خدمتی سر افگنده و لرزان میباشد که مبادا در راه خدمت نظرش بر کار افتد تا ساده لوحی را مظنه خدمت فروشی یا بدمستی در حق او استوار گردد و هر چند شایستگی خدمت افزونتر اندیشه این کار فراوان تر و یک آدمیست که ناکرده را بهای کرده میشمرد و بدکرداری را نیکوکاری آرایش داده و از ابله طرازی چشم بر احسان داشته در مقام خودرائی درآید چون باین محاسبهٔ حقیقت نفس الامر بر عالمیان ظاهر شد که این بیدولتان سزاوار بادافره بدیهای خویش اند وقتست که از خبث وجود ایشان دامن روزگار پاک شود نفس بهیمی و سبعی را که در شیشهٔ هیولانی انسانی ایشان سر پایان داشت به بند کمند از هیکل آدمی صورت انسلاخ داده بمحل لائق دادند و ایشان را بلکه عالمی را از خبث طبیعت خلاصی بخشیدند و غزنین بهادر خان قرار یافت و تتمه جاگیر او بر بعضی از ملازمان درگاه قسمت یافت و آن زمستان دران حدود بسیر و شکار اشتغال نموده بزم آرای تربیت و تربیت افزای اهل عقیدت و اخلاص بودند و در اوائل موسم بهار که هنگام اعتدال امتزاج عناصر بود افغانان بی اعتدال که همواره دران حدود تمرد سر برداشته فتنه انگیزی و فساد اندوزی میکردند جمعی بدر آ دولت ملازمت و احراز سعادت آستانبوس سرفراز گشتند و گروهی بوسیلهٔ عرائض و پیشکشهای لائق در زمرهٔ اهل اطاعت

آز - حرص - لالچ - کالای - اسباب - سامان - ادبار - بدبختی - طوع - خوشی - اکراه - جبر - جرائم - جمع جریمہ - گناہ - میزان - ترازو - موازین - جمع حسنہ - نیک - نیکی - سیئات - جمع سیئہ - برائی - یک آدمیست - یعنے کوئی نیکوکار اپنی خدمت پر نظر کرنے سے ڈرتا ہے اور کوئی ہے کہ اپنے فعل کے مقابلہ میں انعام ہیچ بلکہ بدی کو خوبی سمجھتا ہو -

بادافرہ - گناہ کا بدلا - خبث - برائی - بہیمی - بہیمہ کی طرف منسوب چوپایہ - سبعی - سبع کی طرف منسوب - درندہ - سر پایان - گھسنا - بند کمند - کمند کے بندے سے ہلاک کیا - انسلاخ - کسی چیز کا باہر ہونا - زمستان موسم سرما -

اوائل - جمع اول - احراز - جمع کرنا - حاصل کرنا -

عرائض - جمع عریضہ - درخواست -

بکابل در آید خواجه جلال الدین محمود که حکومت کابل بار مفوض بود نگذاشت که درون قلعه درآید و لسخنان درشت پیغام داد و آن خیره روی تیره رای را وہم غلبه کرد و بجانب قراباغ روان شد و از کوتل منار گذشته خود را بباباقوچ قار رسانید و از دامن کوه بهزنی و للندر بطریق ایلغار بغزنین شتافت مقارن اینحال رایات نصرت اعتصام حضرت جهانبانی که بدفع طغیان میرزا کامران متوجه کابل شده بود و در سیاه سنگ نزول اجلال فرموده بیرامخان بعز بساطبوس سربلندی یافت حضرت جهانبانی حکم فرمودند که بشهر کسی در نیاید که تعاقب میرزا نمائیم تا یکبارگی خلق از تفرقه بهره و ر نجات یابند لیکن چون خاطر از حاجی محمد جمع نبود اتفاق اولیای دولت برین شد که از حاجی محمد خاطر جمع نموده بدنبال کار میرزا باید شد آنحضرت بشهر نزول ارزانی داشته بیرامخان را بحاجی محمد تعیین فرمودند و چنان ظاهر ساختند که تا بطریق مدارا کار ساخته شود پرده از روی کار برنگیرد و بهر رنگی که بیاید حاجی محمد را بیاورد بیرامخان بتدبیر شایسته او را بجو در رام ساخت و بعد از عهد و سوگند حاجی محمد در موضع گلکار آمده خانخانان را دریافت و خانخانان او را همراه گرفته بملازمت آن فرمانروا جرم بخش عذرخواه آورده استعفای جرائم او نمود و بعد از ان بچهار و پنج روز بجانب لمغانات که گریزگاه میرزا بود نهضت عالی اتفاق افتاد با وجود آنکه بتازگی چندین تقصیرات حاجی محمد بخشیده بودند آن قبائح خود را نا کرده شمرده باز در فکرهای تباه گام جرأت نهاد و حرکات شنیعه بظهور آوردن گرفت و خاطر مقدس را آزرده ساخت و آن حضرت بخلق عظیم و فیض عمیم در گذرانیدند و چون رایت اقبال بجلال آباد رسید میرزا به تنگیهای کنوز فور کل گریخت و بهرام از متمردان فتنه اندوز بگوشه خزید خانخانان را با جمعی کثیر بسر میرزا تعیین فرمودند میرزا کامران بودن در حدود کنوز کل بخود قرار نداد و بجانب نیلاب شتافت و خانخانان مراجعت نموده درد که بزمین بوس کامیاب شد و درینوقت نظر بر مصلحت کل و فراغت عام و حصول امن انداخته حاجی محمد و برادرش شاه محمد که در بدآموزی و بی اندامی استاد حاجی محمد تواند شد حکم گرفتن فرمودند و این

مفوض - سپرد - خیره - شوخ - باباقوچ قار - ایک ضلع سرو پہاڑون سے گھرا ہے -

ایلغار - روارد - مقارن - قریب - رایات - جمع رایۃ - جھنڈا -

اعتصام - چنگل مارنا - تعاقب - پیچھا کرنا - تفرقہ - پریشانی -

مدارا - رعایت - آشتی - جرائم - جمع جریمہ - گناہ -

قبائح برائیان - شنیعہ - بُری - رایت - جھنڈا -

متمردان - سرکشان - بے اندام - بے کینڈا امجاذاً - شریر - بدچلن -

و تاراج درآمد و حضرت جهانبانی که آرام‌بخش زمین و زمان بودند فرونشاندن این شورش را از عبادات دانسته
عزیمت توبه بر اصل قرار دادند خواجه اختیار و میر عبدالحی را که از مقربان بساط عزت بودند بغزنین فرستادند که
منشور عاطفت رسانده حاجی محمد را از ظلمت بداندیشی بنور حق‌شناسی هدایت بخشند و تا متوجه شدن قدم
در رکاب عزیمت آوردن بمسامع عز و جلال رسید که میرزا کامران با چندی از اوباش بی‌سروپا قلعه را که
نزدیک چهارباغ در حوالی جلال‌آباد است محاصره نمود و آنحضرت بآمدن حاجی محمد خان مقید ناشده بسرعت تمام
بصوب جلال‌آباد توجه فرمودند میرزا کامران باستماع این خبر از روی سراسیمگی فرار نموده باز خود را بسر دره‌های کوه کشید
و از آنجا براه بنگش و گردیز شتافت که شاید خود را بحاجی محمد تواند رسانید که آن بخت برگشته بمیرزا سخن یکی داشت و
سرگذشت حاجی محمد آنکه چون ایام ادبارش قریب رسید اندیشه‌های فاسد از باطن خبیث او بتقریب بظهور آمدن گرفت و
فرستاده‌های پادشاهی را بحرف و حکایت نادرست و وعدهٔ آمدن درگاه رخصت داد و قاصدی بمیرزا کامران
فرستاد که تا چند در کوه و دشت سرگردان باشید زود خود را بغزنین رسانید تا باتفاق کاری ساخته آید قضارا
بیرام‌خان که از قندهار بقصد ملازمت روان شده بود بغزنین رسید حاجی محمد که با خان مذکور توقان بود باستقبال فتح
گریزانه اظهار محبتی نمود که بهانهٔ ضیافت درون قلعه برده قلعه‌بند نماید و خان متوجه قلعه بود میر تیمش که همراه حاجی محمد خان
بود اشارتی بخان کرد که خان از آن اشارت بر عذر و کید او مطلع شده عذری در پیش آورد و فسخ نیت قلعه نموده
بیرون شهر بر سر چشمه فرود آمد و حاجی محمد را بلطائف حیل مطمئن ساخته همراه خود بکابل برد و عرضه‌داشت مشعر
برآمدن خود و آوردن حاجی محمد ارسال داشت و حضرت جهانبانی چون بدولت شنیدند که میرزا کامران خود را
بحدود کابل کشیده است بسرعت تمام متوجه کابل شدند میرزا کامران پیش از رسیدن کابل رسیده بود رسیدن آنحضرت
و آوردن حاجی محمد خان شنیده باز سراسیمه خود را بجانب ملتان کشید و حاجی محمد خواست که از دروازهٔ غزنین

منشور - فرمان مسامع - جمع مسمع - کان -

مقید ناشده - پابند نہ ہو کر - استماع - سننا -

ادبار - بدبختی - قضارا - اتفاقاً -

توقان - عربی میں شدت خواہش ہے - ترکی توقغ والا یعنی برابر یا [illegible]

گریز - مکار - گریزانه بطور مکاری کے - کید - مکر -

فسخ - ارادہ سے باز رہنا - لطائف حیل - بار یک حیلے -

[illegible] - [illegible] کا نام ہے -

آورد و پریشان روزگارے چند کہ بر وگرد آمدہ بودند باز ازہم پاشیدند و افواج قاہرہ از موضع غرہ و شہیدان بفتح و نصرت مراجعت نمود و چون خاطر اقدس فی الجملہ از شرارت میرزا قرار یافت بجہت مزید اشتیاق میرزا سلیمان از دیاد عواطف خسروانی نسبتے بخاطر اشرف راہ یافت خواجہ جلال الدین محمود و عفت مآب بی بی فاطمہ را بجہت خواستگاری خانم صبیہ میرزا سلیمان بصوب بدخشان فرستادند کہ چون این نسبت بحضرت جہانبانی قرار یابد خاطر از مہم بدخشان مطمئن می شود و میرزا سلیمان از اتفاق و التیام تازگی استحکام یابد و میرزا عسکری را باو سپردند کہ بمیرزا سلیمان رسانند و بمیرزا سلیمان حکم عالی شد کہ میرزا عسکری را از راہ بلخ محمل سفر حجاز بندد میرزا سلیمان مقدم فرستادہ ہار اگرامی داشتہ در مراسم تعظیم دقیقہ فرو نگذاشت و امتثال امر اعلیٰ نمودہ میرزا عسکری را بجانب بلخ روان ساخت میرزا از ندامت و خجالت بودن این دیار بخود قرار نتوانست داد و بزادورا حلہ ناشکیبائی قدم در مرحلۂ این سفر دور و دراز نہادہ در سال نہ صد و شصت و پنج در میان شام و مکہ پیمانۂ عمر او پر شد و مسافت زندگانیش آنجا سپری گشت و میرزا سلیمان این نسبت حضرت جہانبانی را آمدن مقدسات بیگیات در رسیدن ارکان دولت و کلانسال شدن آن عفت قباب قرار دادہ باعرضہ داشتی مشتمل بر عجز و انکسار آیندہ ہارا با حترام باز گردانید

توجہ موکب مقدس حضرت جہانبانی جنت آشیانی باطفای نائرۂ فتنہ میرزا کامران بار دیگر

ازانجا کہ عادت را طبیعت خامسہ گفتہ اند ہر کہ بعادت بد معتاد شد مثل کژدم از نیش زدن بی اختیار ست فکیف جمعیکہ در نہاد خود بد اندیش شرارت انگیز واقع شدہ باشد و در مزاج ایشان با طبیعت عادت نمودہ باشد بنا بر این مقدمہ حق اساس میرزا کامران باز بہ طبیعت و عادت خود مائل گشتہ حرکات ناخوش خود را وسیلہ سزائے خویش گردانید و جمعی از افغانان خلیل و مہمند و طائفہ از اوباش کہ نیک از بد جدا نتوانند کرد بخود ہمراہ ساختہ در مقام تاخت

ازہم پاشیدند - بکھر گئے - متفرق ہوئے - قاہرہ - غالب - عفت مآب - پارسائی کا مرکز گویا اُسی کے پاس سے پارسائی تقسیم ہوتی ہے - صبیہ - لڑکی - مہم - جو کام فکر و غور مین پڑنے کے لائق ہو - التیام - میل - سپری - ختم -

عفت قباب - جسپر عفت کے چھتر سایہ کئے ہون - اطفاے - بجھانا -

نائرہ - شعلہ - خامسہ - پانچوین -

فکیف - کیونکر - پھر ایسے مرد کی کیا کیفیت ہوگی جس کے پیدائش شریر ہو اور عادت بھی بدکاری کی پڑی ہو -

اساس - بنیاد - اُسس جمع - اوباش - لچے - لنگارے -

جنون خود میساخت وآن حضرت ہموارہ اغماض فرمودہ مشمول عنایت والتفات میداشتند وبالجملہ دران ایام سعادت فرجام پیوستہ ابواب داد ودہش واسباب لطف وقہر کہ سررشتہ نظام عالم وعالمیان بآن مربوط ومنوط است گشادہ وجمعیت بخش پراگندگیہاے زمانہ بودہ سریرآرلے فرماندہی وفرمانروائی بودند میرزا کامران بعد از شکست از مواضع اشترگرام ببدترین حالیکہ از نتائج ناحق شناسی توان شمرد واز ثمرات کافرنعمتی توان داشت با ہشت نفر کہ آق سلطان برادر خضر خواجہ خان وباباسعید قبچاق وتمرتاش اتکہ وقتلق قدم وعلی محمد وجوکی خان وابدال ومقصود قورچی باشند از جانب دہ سبز خود را سراسیمہ درمیان افغانان کشید ومیرزا ہندال وحاجی محمد خان وخضر خواجہ خان وجمعی کہ بتعاقب آنہا شتافتہ بودند اہتمام لائق درگرفتن میرزا ناکردہ مراجعت نمودند افغانان سر راہ بر میرزا گرفتہ ہمہ را تاراج کردند ومیرزا باندیشہ آنکہ مبادا کسے بشناسد چارضرب زدہ بلباس قلندری خود را بملک محمد مندراوی کہ از ارباب معتبر لمغانات است رسانید واو حقوق سابق میرزا را منظور داشتہ در مراعات احوال میرزا شد ومیرزا ازین حوادث کہ ہر یکے نزد ہوشمند تازیانہ ایست قوی از بہر عبرت گرفتن واز خواب غفلت بیدار گشتن اصلا متنبہ نشد وباز بر سر غفلت خود شتافت وطائفہ از سپاہیان آدم صورت کہ نہ دل حق شناس داشتند ونہ چشم حیا سررشت دہشت کار ایشان فتنہ سازی وحیلہ اندوزی بود از راہہاے ادبار گرد میرزا فراہم آمدند چون این خبر در اُردوی معلی رسید اہل نفاق را بازار گرم واربابِ اخلاص را جگر خون شد درچنین وقتی کہ آتش آشوب فتنہ زبانہ آورہ بود حاجی محمد خان بی رخصت برخاستہ بغزنین رفت حضرت جہانبانی بمقتضاے زمانہ سازی وکمال قدردانی اینچنین حرکت شنیع را نازخنک انگاشتہ التفات نہ فرمودند وبجہت دفع ورفع میرزا کامران جمعی از ملازمان عتبہ علیہ مثل بہادر خان ومحمد قلی برلاس ونفید وقق سلطان وجمعے کثیر از بہادران جانسپار تعین نمودند چون عسکر اقبال نزدیک بمیرزا رسید میرزا خود را بسر درہاے علیکارہ وعلیسنگ کشید امرا بتعاقب افتادند میرزا آن حدود را گذاشتہ بجانب افغانان خلیل ومہمند پناہ

اغماض چشم پوشی کرنا - مربوط بندھا ہوا - منوط - لٹکا ہوا - ثمرات - جمع ثمرہ - پھل - سراسیمہ - سرگردان - پریشان

تعاقب - پیچھا کرنا - چارضرب زدن - فقرا کیطرح لغرے لگانا - شاید چارابرو کی صفائی مراد ہو -

لمغانات - پہاڑ کے سایہ مین جو اضلاع ہین ہر ایک لمغان کہلاتا ہے - حوادث - جمع حادثہ

عبرت - اپنے یا غیر کے حالات سے نصیحت لینا متنبہ - خبردار -

شنیع - بدتر - نازخنک - ٹھنڈا ناز کرنا جو ناپسند ہے -

علیکارہ - پہاڑ کا نام ہے -

علیسنگ - پہاڑ کا نام ہے -

شرائف عنایات ساختہ رخصت بدخشان فرمودند و میرزا ابراہیم را بجہت عنایت خاص چندے روزنگاہداشتہ بعد از تمہید بساط بہرافزای مقدمات مواصلت اختصاص بخشیدہ بہ بدخشان فرستادند و مقرر شد کہ در زمان مسعود بائین شایستہ عفت قباب بخشی بانو بیگم را کہ صبیہ قدسیہ خاندان خلافت است لوازم انعقاد و ازدواج بظہور آید و ضمیر جہان آرائے تمشیت انتظام مہام حال و مآل داشتہ ہر کدام از ملازمان عتبہ خلافت را بفنون مہربانی شرف اختصاص بخشیدند

اختصاص یافتن موضع چرخ بحضرت شاہنشاہی و تفاول نمودن دوربینان ببساط آگاہی

دریں ولا کہ بتائیدات الٰہی دارالملک کابل مقرر اریکہ سلطنت و مہبط انوار خلافت شد بجہت انبساط خاطر موضع چرخ را کہ از تومن لہوکر است نامزد حضرت شاہنشاہی ساختہ بآن نونہال بہارستان اقبال عنایت فرمودند کارشناسان آگاہ دل ازیں عطیہ غیبی بلفرمانبرداری چرخ فال زدہ کوس شادمانی بر چرخ نہم آوازہ بلند کردند و وکالت در خانہ کہ اعظم نوبتہا و اشرف خدمات است بحاجی محمد خان مقرر فرمودہ اصلاح مزاج او فرمودند اما از انجا کہ او از تنگ حوصلگی بدمست شجاعت و مغرور اعتبار شدہ بود اندیشہای نادرست او را ہموارہ در زندان غم میداشت و پیوستہ ناسپاسی کردہ خواہشہائے دور از کار کہ کارمستان نست بظہور می آورد و حضرت جہانبانی از علوہمت و فراخی حوصلہ کہ جہان بیکران بود میگذرانیدند چہ نیت خیر آن فرماندہ کامگار آن بود کہ نہال جود انسان را کہ دست پروردہ صنع یزدانی و نہال برومند چارچمن تقدیر ست بہر لغزشی از پائے نتوان افگند علی الخصوص کسیکہ درمیان اقران بہ فزونی عقل یا فراوانی شجاعت یا اعتباری دیگر از صفات و کمال و صنائع شریفہ امتیاز داشتہ باشد اما آن گوہر بد ولت از تیرہ بختی و بیخردی این راز بولی انگاشتہ از اسباب مزید

شرائف - جمع شریفہ - بزرگ - تمہید - بچھانا -

مواصلت - باہم ملانا - یعنے داماد بنانا - قباب - جمع قبہ - کلس -

تمشیت - جاری کرنا - مہام - جمع مہم - بڑا کام کرنا -

مآل - انجام مقر - قرارگاہ -

اریکہ - جمع اریکہ تخت - مہبط - نزول کی جگہ -

تومن - دس ہزار - نقدمیں ہیں روپیہ نوبتی - خدمتی -

صنائع - جمع صنعت - کاریگری - زبونی - عاجزی -

واقبال دانسته بر سلامت حال و حصول آمال سجدات شکر بجای آوردند و از غایت شوق بی اختیار آن نور پرورد الٰهی را در بر گرفتند و بعد از ادای آداب شکر گزاری بصدقات و خیرات که شکر عملی ست اقدام فرمودند و دلهای غربا و فقرا و ارامل و ایتام را بفیض احسان و انعام بدست آوردند و هر یک از بندهای جانسپار را چه از رهگذار کامیابی دیدار آن قرة العین خلافت و چه بعنوان جلدوی نیکوخدمتی به تفقدات خسروانه پایهٔ امتیاز بلند ساختند و بزبان مقدس حضرت جهانبانی گذشت که بعد ازین در هیچ یورش ازین نوبادهٔ چمن خلافت جدائی نگزینیم که در قدم سعادت اثر او هزاران دولت و میمنت مطویست و درین یورش این فتح ارجمند از میامن قدوم گوهر والا میدانیم و مقارن این حال مسرت طراز دو شتر صندوق بار بی ساربان در جنگ گاه پدید آمد حضرت فرمودند که هر کس انچه میگیرد الجه ماهمین دو شتر باشد پس خود بدولت متوجه شده مهار را گرفته فرمودند که شتر ان را بنشانید و ببینید که درین صندوقها چیست اتفاقات حسنه آنکه کتب خاصهٔ بادشاهی که در جنگ قبچاق از دست رفته بود بتمام و کمال درین چند صندوق بود دیباچهٔ هزاران شادمانی شد و خواجه قاسم میر بیوتات که افروزندهٔ آتش فتنه بود در اشتعال نائرهٔ این قتال بآتش اعمال سوخته تسکین سورت شور و شر گردید و دران روز بفتح و فیروزی در باغ جاریکاران مجلس آرای عیش و عشرت بودند چون بمیامن توفیقات ایزدی ابواب نصرت کشوده گشت و شور انگیزان فتنه اندوز سزا یافتند بساعت خجسته روز دیگر کابل مهبط برکات قدوم گرامی و مورد سعادت جاودانی شد اول در ارک کابل نزول سعادت اتفاق افتاد مخدرات تتق عصمت سعادت حضور دریافته شادکامی ها بظهور رسانیدند و بعد ازان بطریق معتاد آرته باغ را به قدوم میمنت بخش طراوت بخشیده در آنجا بسرانجام ولایت و رعایت رعیت و مراعات نیکوخدمتان یکدل و بر انداختن منافقان دیده دیه اهتمام فرمودند دینداربیگ و حیدر دوست و مغل قانچی و مست علی قورچی را که بکرات از آنها حرامنمکی ظاهر شده بود و صلاح حال آنها و مردم منظور داشته بیاسا رسانیدند و همت والا بداد و دهش گماشته معدلت پیرا گشتند و میرزا سلیمان را مشمول

ارامل - جمع ارملہ - بیوہ ۔ ایتام - جمع یتیم بچۂ بے پدر ۔ قرة العین آنکھ کی ٹھنڈک ۔ تفقد ۔ مہربانی ۔ مطوی ۔ لپیٹا ہوا۔

الجہ ۔ لوٹ کا مال و اسباب ۔ نائرہ شعلہ سورت ۔ تیزی ۔

مہبط اترنے کی جگہ ۔ ارک ۔ قلعہ ۔ مخدرات ۔ پردہ نشین عورتیں ۔

تتق ۔ سراپردہ ۔

قورچی ۔ داروغۂ دربار شاہی ۔

بودند جلوریز یکسر رانده داخل لشکر ظفر انتظام شدند و نزدیک جوی موری اول میرزا ابراہیم از فرط دلاوری پیشدستی نمود بعد از ان سائر افواج قاہرہ متعاقب درآمدند و سپاہیان جانسپار از جانبین درآویختہ بجلاہاے مردآزمائی سرگرم کارزار شدند درین اثنا سر قراجہ قرابخت بریدہ پیش رخش جہان نورد آوردند و ہمگنان را از شرارت آن منافق فتنہ انگیز نجات بخشیدند حکم عالی شد کہ سر شوریدۂ این حرام نمک را از دروازہ آہنین کابل بیاویزند کہ موجب عبرت خودسران نفاق پیشہ گردد و آنچہ او بزبان خود فال زدہ بود کہ سر ماست و کابل این قول بفعل آید و از ثقات چنین مسموع شدہ کہ مخذولی از مخاذیل میرزائی این فتنہ اندوز را گرفتہ میخواست کہ جہت عذر تقصیرات پیش حضرت جہانبانی آورد کہ قنبر علی سہاری کہ از ملازمان میرزا ہندال بود و در قندھار قراجہ برادر او را کشتہ بود از عقب میرسد و طائفہ او را برداشتہ شمشیر بر فرق او میزند و می شگافد و سر او را بریدہ بملازمت می آورد درین عرصۂ دار و گیر و مصاف زد و برد کہ اولیاے دولت آخرین کار دانستہ بجانبازی کمر ہمت بستہ بودند میرزا کامران تاب مقاومت نیاوردہ رو بفرار نہاد و از کوتل تادیح بجانب افغانستان آوارہ شد لشکر نصرت قرین دست بتاراج نہادہ اموال و اسباب فراوان بدست آوردہ و اعداے دولت اسیر کمند سطوت و قتیل تیغ قہرمان گشتند و جمعی نقاب عرق خجالت بر روے فرو ہشتہ و اشک ندامت را شفیع خود ساختہ بہزاران ملامت در زمرۂ اولیاے دولت انسلاک یافتند و میرزا عسکری بدست بہادران عسکر اقبال افتاد چنین فتحی کہ مقدمۂ فتوحات بی اندازہ تواند شد بتائید کارساز از پردۂ غیب روے نمود و سرمایۂ ہزارگونہ شادمانی شد اما خاطر قدسی مناظر از رہگذر آن گوہر تاج شہریاری و اکلیل تارک تاجداری یعنی حضرت شاہنشاہی بغایت نگران بود کہ بسمع اقدس رسانیدہ بودند کہ این نوبت میرزا کامران آن والا قدر عالی شکوہ را ہمراہ آوردہ است و باطن اقدس از توزع و تفرق بہیچگونہ تسلی نمیشد تا آنکہ حسن آخر آن گلبن گلشن اقبال و سرو چمن سلطنت را بنظر اقدس درآورد مقدم آن نور دیدہ را مقدمۂ سعادت

جلوریز ۔ پوری دوڑاتے ہوے ۔ قاہرہ ۔ زبردست ۔ متعاقب پیچھا کرنے والا ۔ ثقات ۔ جمع ثقہ ۔ معتبر ۔ مخذول ۔ خوار مخاذیل جمع ۔ طائفہ او را برداشتہ ۔ جو لوگ قراجہ کے گرد تھے انکو بھگا کر ۔ مصاف ۔ جمع مصف ۔ مقام جنگ ۔ مقاومت ۔ مقابلہ برابری ۔ قرین ۔ ساتھی ۔ تاراج ۔ لوٹ ۔ سطوت ۔ قہر ۔

قہرمان ۔ کارفرما ۔ حکم باقہر ۔ نقاب عرق یعنے شرمندگی کے پسینہ کی نقاب ۔

شفیع ۔ سفارشی ۔ انسلاک ۔ گہندھنا ۔

اکلیل ۔ سربند ۔ توزع ۔ پراگندہ ہونا ۔

آہنگ مصمم ست ومیخواہی کہ از راہ یکجہتی نگرہ دی صبیۂ رضیۂ خود را در حبالۂ ازدواج گوہر یکتاے خلافت یعنی حضرت شاہنشاہی در آر تا کابل را بانہا عنایت فرمائیم، ما و تو از روی وفاق و اتفاق ظلمت زدای سواد اعظم ہندوستان شویم و آن ممالک را کہ محل شرور و آفات شدہ مقام امن و امان سازیم ہم کابل در معنی از ما و تو باشد وہم ہندوستان میرزا میخواست کہ پذیرای نصائح ہوش افزاے گشتہ مواعظ دولت افزاے بادشاہی را بگوش جان جاے دہد لیکن قراچہ قرابخت کہ مدار کار و بار میرزا بود قبول نکرد و گفت سر ما و کابل القصہ درین روز چون شکر یکدوز مقابل میرزا بود کہ بتجارب دانایان اختر شناس بمواجہۂ این جنگ کردن خود را بدست خود شکست دادنست میرزا بلطائف الحیل جنگ را بروز دیگر می انداخت و لشکر فیروزمند خواہان جنگ بود لیکن حاجی محمد خان نمیخو است حضرت جہانبانی مراعات خاطر او نمودہ در جنگ توقف داشتند و دولت خواہان حسابدان ہمت در نصرت بستہ عرصۂ آرائی نبرد را سعی می نمودند کہ درین اثنا خواجہ عبد الصمد و جمعی دیگر کہ در جنگ قبچاق از ملازمت دور افتادہ بودند فرصت غنیمت دانستہ بشرف ملازمت پیوستند و تذبذب و برہم خوردگی لشکر مخالف را بموقف عرض رسانیدند نیمی از روز گذشتہ بود کہ قدم وثوق در رکاب عزیمت آوردہ بہ تسویۂ صفوف و ترتیب آداب جنگ از میمنہ و میسرہ و قلب و مقدمہ توجہ نمودہ سامان شایستہ فرمودند قول عساکر والا بوجود مقدس بادشاہی مجد و جلال یافت و برانغار باہتمام میرزا سلیمان رونق پذیرفت و جرانغار بحسن اتفاق میرزا ہندال صورت گرفت و ہراول بشجاعت و دلاوری میرزا ابراہیم منتظم شد و التمش بتردد حاجی محمد خان و جمعی دیگر از بہادران کار آزماے مستحکم گشت و از آنجانب قلب میرزا کامران بود و میمنہ میرزا عسکری و میسرہ آق سلطان و ہراول قراچہ خان افواج طرفین مثال دو کوہ آہنین در جنبش آمدہ نزدیک ہم شدند مہتر سہبا کہ و جمعی از ملازمان اخلاص انتساب کہ بضرورت بعد از قضیہ قبچاق ہمراہی میرزا اختیار کردہ

مصمم - پختہ ۔ صبیہ ۔ لڑکی ۔ حبالہ - رسی ۔ ازدواج ۔ نکاح کرنا ۔ وفاق ۔ موافقت کرنا ۔ ظلمت زداے ۔ تاریکی دور کرنیوالے ممالک ۔ جمع مملکت ۔ سلطنت ۔ شرور ۔ جمع شر ۔ مواعظ ۔ جمع موعظۃ نصیحت ۔ قرابخت ۔ بدبخت ۔ مدار ۔ جس پر مرجع ہو جیسے مرکز پر چکر لگایا جاتا ہے ۔ سر ما و کابل ۔ ہمارا سر ہے اور کابل ہے ۔ شکر یکدوز ۔ نام ستارہ ۔ تجارب ۔ جمع تجربہ ۔ مواجہہ ۔ آمنے سامنے ۔ لطائف الحیل ۔ باریک حیلے تذبذب ۔ تردد ۔ بیقرار ۔ برہم خوردگی ۔ پراگندگی ۔ تسویہ ۔ برابر کرنا ۔ صفوف ۔ جمع صف ۔ میمنہ ۔ دائیں فوج جیسے برانغار میسرہ ۔ بائیں فوج جیسے جرانغار ۔ قلب یا قول درمیان لشکر ۔ مقدمہ یا ہراول ۔ فوج کا وہ حصہ جو آگے ہو ۔ عساکر جمع عسکر لشکر مجد ۔ بزرگی ۔ جلال ۔ بزرگی ۔ التمش ۔ بازو کی فوجیں ۔ مستحکم ۔ مضبوط ۔

در استقامت وثبات بر جادهٔ صدق وصفا توفیقات ازلی وخاطر ملکوت ناظر ما از همه جمع ست لیکن
می خواهم که دلهای اهل روزگار که جز سبب در نظر ندارند کی بحقیقت گراید وچهرهٔ راستی در آئینه احوال
ایشان جمال درستی نماید درین اثنا حاجی محمد خان کوکی که نه عقل ادب شناس داشت ونه دل اخلاص گزین
بعرض رسانید که بطوریکه حکم می شود همه سوگند می خورند لیکن آنحضرت هم به قسم یاد کنند که انچه ما دولت خواهان
از عالم خیر اندیشی صلاح دولت در کاری به بینیم وبعرض رسانیم گوش توجه داشته بعمل درآرند میرزا
هندال که از عالم عقیدت بهره ور واز ملک معامله فهمی نصیبه داشت گفت حاجی محمد اینچه طرز حکایت
گفتن وکدام قسم حرف زدنست هرگز خادمان بمخدومان وبندگان بخداوندان امثال این سخنان گفته
اند آنحضرت که معدن مروت وبحر فتوت بودند فرمودند که همچنین باشد هرطور که حاجی محمد خواهد از عالم
دولتخواهی بعرض رساند آن چنان کنیم بعد از تشیید مبانی عهد وتاکید معانی میثاق از انجا بدولت و
اقبال نهضت فرمودند چون موکب عالی نزدیک به تیج اشتر کرام رسید میرزا کامران بدستور معهود از
نامعامله فهمی آمادهٔ پیکار گشت وجمعیت سرانجام داده روی بموکب عالی آورد چون مسافت اندکی ماند
حضرت جهانبانی عواطف ذاتیه را منظور داشته میرزا شاه خویش میر برکه را که از اجلهٔ سادات ترمذ
بود پیش میرزا فرستادند ونصائح ارجمند که گوشوارهٔ گوش هوش اهل دولت واقبال تواند شد فرمودند
خلاصه اش آنکه همواره طریق مخالفت سپردن وشاهراه موافقت گذاشتن از فرزانگی دور ست
حیف باشد که بر سر کابل این همه نزاع شود حقوق قدیمه وجدیده را مرعی داشته طریق مصالحت بسبیل
مخالفت پیش گیرد در تسخیر هندوستان یکدل شده همراهی گزین سید آداب رسالت را بواجبی ادا نموده
صلح وصلاح را اقرار داد اما بشرط آنکه چنانچه قندهار با آنحضرت تعلق دارد کابل بمن متعلق باشد باین شرط
وعهد در ملازمت بوده متوجه تسخیر هندوستان میگردم چون آنحضرت در مقام رافت وعطوفت بودند
فرستاده را مرتبهٔ دوم باتفاق مولانا عبد الباقی صدر فرستاده پیغام دادند که اگر درستی وراستی را

استقامت - راستی - ثبات قیام جادہ پگڈنڈی - صدق سچائی - ازلی - یعنے پیدائشی - حرف زدن بولنا - امثال جمع
مثل - مانند - بحر - دریا - فتوت جوانمردی - تشیید - مضبوط کرنا - مبانی - جمع بنی - بنا کی جگہ - میثاق - اقرار -
نہضت - اُٹھنا - معہود - مقرر - عواطف - جمع عاطفہ - مہربانی اجلّہ - جمع جلیل - بزرگ ترمذ - نام موضع -
ارجمند - قیمتی - گوشوارہ بالی - مرعی - رعایت کیا گیا - بسبیل مخالفت باہم قسم ہونے کا طریقہ - تسخیر تابع کرنا -
رافت - نرمی کرنا -

از ناصیۂ دولتش بمثابہ ہویدا بود کہ دراد راک واعتراف آن خرد و بزرگ و دوست و دشمن ہمہ متحد القول ومتفق الکلام بودند بجہت خجستگی ذات ومیمنت قدم یا جہت مزید احتیاط ومصلحت دیگر ہمراہ لشکر گرفت وندانست کہ ایزد جان بخش جہان آفرین خجستگیہای کونین راکہ در ذات اقدس ودلیعت سپردہ برکات او بدوستان عاید ست نہ بر دشمنان کور این را از تو تیا چہ فروغ چون کلام طفیلی بانجام رسید سلسلۂ مقصود جنبانیدن وبقیہ سوانح قدسیہ حضرت جہانبانی رابرشتۂ اجمال کشیدن ناگزیر است

معاودت موکب مقدس حضرت جہانبانی جنت آشیانی از بدخشان ومحاربہ با میرزا کامران وقرین فتح نزول اقبال بہ کابل

چون بسعادت روز افزون وہمت جہانکشای عرصۂ اندراب مخیم سرادقات اقبال حضرت جہانبانی شد و میرزایان برہنمونی سعادت کونین مقدم والای آن حضرت را شرف روزگار خود دانستہ بملازمت شتافتند چنانچہ نگارش یافت آنحضرت در اندک فرصتی سامان لشکر وسرانجام کارزار نمودہ باخاطر حق شناس ونیتی نظام بخش از راہ کوتل ہندو کوہ عزم توجہ مصمم فرمودند چون گروہی از منافقان بہرہ رای قرین رکاب دولت بودند آنحضرت جہت انتظام خواطر واطمینان ارباب ظواہر از آسمان فطرت فرود آمدہ بر زمین طبیعت روزگار نشستہ سوگندیکہ در ظاہر پرستان سلسلہ صورت معتبر ست درمیان آوردہ درمیان آن شدند کہ ہرگروہے رابطرزے مخصوص سوگند دہند کہ دریک جہتی ویک دلی ہم اِبہے نمایند وفرمودند کہ اگرچہ نگارندۂ صورحقائق آشنائے قلم صنع الٰہی ست پدید آرندہ اوضاع اہل وفا

ناصیہ۔ پیشانی۔ مثابہ۔ مانند یعنی ایسی طرح ظاہر تھے۔ ادراک۔ دریافت کرلینا متحد القول ومتفق الکلام۔ ایک زبان وہم کلام میمنت۔ برکت۔ کونین دو نون جہان۔ ودلیعت۔ امانت۔ عائد راجع سوانح جمع سانحہ۔ واقعہ۔ معاودت لوٹنا۔
مقدس پاکیزہ۔ قرین۔ قریب۔ نزول۔ اُترنا۔ مخیم خیمہ گاہ۔
سرادقات۔ جمع سرادق سراپردہ۔ کوتل بلندی زمین۔ مصمم۔ پختہ۔
خواطر جمع خاطر۔ دل۔ ارباب۔ جمع رب۔ صاحب
ظواہر۔ جمع ظاہر۔ صور جمع صورت۔ حقائق۔ جمع حقیقت آشنائی دوستی۔
صنع۔ کاریگری۔ اوضاع۔ جمع وضع۔ رکھنا ہیئت۔

در استحکام مبانی قلعداری اہتمام نمود و ہرچند میرزا او را بمواعید کاذبہ صدق نماید فریب میداد او
حبل المتین عقیدت و اخلاص حضرت جہانبانی را نمی گسیخت تا آنکہ اراجیف جانگاہ را در میان شہرت داد
و جبہٴ آنحضرت را فرستاد بصد عہد و پیمان و حرف و حکایات فریب آمیز بازی دادہ قلعہ را گرفت و آن نوبادہٴ
چمن کائنات و گلدستہٴ بہارستان آفاق یعنی حضرت شاہنشاہی را کہ بروائح اقبال روز افزون مشام
امید روزگار را عطر می بخشید و انوار خلافت ایزدی از مرآت ناصیہٴ اقبالش میتافت از نافہمیدگی و کوتاہ بینی
مقید ساخت اما حمایت ایزدی کہ مقارن احوال آنحضرت ست برسم قدیم آن بصورت خرد بمعنی بزرگ را از دید
معنی در کنف حراست داز روی صورت در پناہ عطوفت خود داشتہ پیوستہ نگاہبانی میکرد میرزا کامران
در دار الملک کابل بودہ مشغول انتظام احوال خود و سرانجام لشکر می نمود و میرزا عسکری را جوی شاہی
کہ اکنون بسعادت انتساب بلقب گرامی حضرت شاہنشاہی یافتہ بجلال آباد مشہور ست جاگیر کرد این ضعیفت موضع
دلکشا برزخیست میان ہندوستان و ولایت مشتمل بر خوبیہای ہند و مبرا از ناخوشیہای ولایت کہ منعم خان
بنام اقدس منسوب گردانیدہ معمورہٴ والا گردانید و غزنین و آن حدود را بقراجہ خان داد غوربند و آن نواحی
الیسین دولت مقرر ساخت و ہمچنین مردم خود را جاگیر و علوفہ تقسیم نمودہ و با ولیای دولت بادشاہی در مقام
گرفت و گیر شد خواجہ سلطان و عملہ دیوان را مقید ساخت و دست تطاول کشادہ بزور و زجر از مردم نقد و
جنس گرفتہ در سرانجام بد سرانجامی خود شدہ و پیوستہ از توجہ موکب بادشاہی اندیشہ مند بودہ روزی بقرار
و آرام نگذراند و مدار مہمات بر قراجہ و خواجہ قاسم میر بیوتات ماند و از راہ ظلم و تعدی سامانے کہ
سر بے سامانیہا باشد بہم رسانید غافل از ینکہ شعر درم تہ و رستان و زر بزینت دہ ٭ بنای عمر کنانند
و بام فقر اندلے ٭ قریب سہ ماہ بایں حال گذرانید تا آنکہ طنطنہٴ نہضت موکب عالی حضرت جہانبانی از بدخشان
بصوب کابل بلندی گرفت میرزا سپاہی از زمینداران ہزارہ و غیر آن فراہم آوردہ باستعداد تمام روان شد
بابا جوجک و ملا سقائی را در کابل گذاشت و حضرت شاہنشاہی را کہ آثار سعادت و اقبال

استحکام ۔ مضبوط کرنا ۔ مواعید جمع موعد یا میعاد ۔ وعدہ کرنا ۔ کاذبہ ۔ جھوٹے ۔ حبل المتین رسی مضبوط اراجیف ۔ جمع ارجاف جھوٹ
و بے بنیاد باتیں ۔ روائح جمع رائحہ ۔ بو ۔ خوشبو ۔ مشام جمع شیمہ سونگھنے کی جگہ ۔ مرآت ۔ آئینہ ۔ مقارن ۔ قریب ہونے والا ۔
کنف ۔ طرف ۔ اکناف جمع برزخ وہ چیز جو دو متخالف چیزون کے درمیان مین حائل ہو ۔ علوفہ ۔ کھانے کی چیز ۔ خوراک
عملہ ۔ جمع عامل کارکن ۔ تطاول ۔ ظلم ۔ زجر ۔ گھڑکی جھڑکی ۔ طنطنہ ۔ طنبور اور بربط کی آواز ۔ کروفر ۔ نہضت ۔ اٹھنا ۔
بام فقر اندلے ۔ محتاجی کی چھت لیپنے والے یعنے عمر کی بربادی اور اپنی فقیری کا سامان کرتے ہین ۔

او از کابل که مقدمهٔ جزای کار اوست ناگزیرست تا تشنه لبان بادیهٔ سخن را از منهل این تتمه سیرابی حاصل شود چون کارگران قضا و قدر بجهت تشیید مبانی دولت ابدپیوند بادشاهی و تخریب بنیان اصحاب نفاق آن چنان فتحی در لباس کسر و آن طور شادی در روش غم از مکمن بطون بموقف ظهور آوردند و حضرت جهان بانی باهتمام مخلصان جانسپار متوجه ضحاک و بامیان شدند میرزا کامران از سنوح این امر غریب که در مخیلهٔ او نگذشته بود در تعجب ماند و اهل نفاق توپ توپ آمده می دید نعوذ آن معاملهٔ نافهم از آمدن این هرزه کاران بیوفا سرگرم و خوشوقت گشته دست جفا بر اهل وفا که کمال اعتصام بذروهٔ اخلاص بادشاهی داشتند کشاد و در همان محل محاربه بابا سعید قراچه فرابخت را زخمی پیش میرزا آوردند میرزا نیک پیش آمده از حقیقت حال و خامت مآل او پرسید جواب داد که بابا سعید نادانسته زخمی بمن رسانید آخر تبفقدات ناپایدار آن مکار بیوفا را تسلی داد و بعد از ان حسین قلی سلطان مهردار که از مخلصان فدائی بود بابا دوست یساول و جمعی گرفته آوردند و آن حق ناشناس چنین مخلص درگاه را بدست خود شمشیر زده فرمود تا در حضور او پاره پاره کردند و آن سرمایه دار گنجینهٔ اخلاص در راه ولی نعمت خود جان رفتنی و حیات شدنی را بنقد وفا مبیع نموده تا ابد باین سعادت سرمد آرای مخلصان عقیدت منش گشت و تاخجی بیگ را که از امرای معتبر چغتی در گروه اهل حقیقت معدود بود آوردند بیلا حظه او را به تیغ گذرانید بعد از ان بیگ بابای کولابی آمده حقیقت زخمی شدن حضرت تقریر کرد میرزا از تنگدلی شگفته شده الیسین دولت و مقدم کوکه و جمعی را بتعاقب تعین کرد قاسم حسین سلطان که داد حرام نمکی و کوردلی دران روز داده بود از ترس و وهم که منافقان نادرست را دامنگیرست پناه بدامنهٔ کوه برده ایستاد و از سراسیمگی نه روی رفتن داشت و نه رای گریختن حسن صدر و جمعی را فرستاده بدلاسا و مواسا آوردند و میرزا از جنگ گاه کوچ کرده بچاریکاران فرود آمد و درینجا شخصی جبهٔ خاصهٔ آنحضرت پیش میرزا آورده میرزا ازین آوردن جبه اندیشهای تباه بی نه را بخاطر راه داده از فرط شوق در جامه نگنجید و از انجا کوچ کرده کابل را محاصره نموده قاسم خان برلاس در ملازمت حضرت شاهنشاهی بوده

بادیه - جنگل - بوادی جمع منهل - سرچشمه - تشیید - نیو دغیره مستحکم و مضبوط کرنا مبانی - جمع مبنی نیو - تخریب خراب کرنا - بنیان - عمارت - مکمن - گھات کی جگہ بطون - پوشیدگی - موقف - کھڑے ہونیکی جگہ سنوح ظاہر ہونا مخیله - خیال کرنیکا مقام یعنی دماغ - توپ توپ فوج فوج یعنی بہت اعتصام چنگل مارنا - ذروه پہار کی چوٹی - محاربه لڑائی کرنا قرابخت بدبخت - وخامت خرابی بدی مآل - انجام تفقدات جمع تفقد دیکھ بھال یساول - نقیب - مبیع - فروخت - سرمد - ہمیشه منش طبیعت - تعاقب پیچھا کرنا - مواسا غمخواری و رعایت کرنا - فرط - زیادتی - اندیشها خیالات

سوداگران عراق و خراسان از اسپ و اسباب فراوان همراه داشته بعزم سفر هندوستان کمر اهتمام بسته بودند آخرهای روز عمدهای کاروان بسعادت تقبیل رکاب دولت سرفراز شدند در روداد این وفود غیبی مقدمهٔ فتوحات آسمانی شد. و سوداگران هوشمند عاقبت بین معاونت دادادنجیین دالاحضرتی را سرمایهٔ سعادت روزگار خود شناخته همه اسپان و اسباب را پیشکش نمودند و آنحضرت این را از نتایج ات ازلی دانسته بعضے از اسباب و اشیا را بقیمت ده چهل و ده پنجاه مقرر فرموده گرفتند. و بجمیع ملازمان رکاب دولت و مقربان بساط قربت قسمت کردند و بخش هر کدام از میرزایان بدخشان را نیز جدا فرمودند و تتمه را بهمان جماعه واگذاشتند که بطور خود هر جا که خواهند بفروشند. روز دیگر لهمر و مورد موکب اقبال شد. طاهر محمد پسر میر خرد آنجا بود قدوم گرامی را نعمت عظمی شناخته بخدمت شتافت اما از خستی که داشت یا از سامانی که نداشت در آداب ضیافت عرق شرمندگی را از چهرهٔ عبودیت نتوانست پاک کرد و از انجا شب درمیان کنار آب بنگی نزول دولت فرمودند و دران منزل از ان طرف آب شخصی فریاد کرده آواز برداشت که ای کاروانیان درمیان شما هیچ خبر بادشاه است چون آواز بسمع مقدس رسید فرمودند که هیچ از ما خبر مگوئید و از وی پرسید که تو چه کسی و فرستادهٔ کیستی و درمیان شما از بادشاه چه خبرست او جواب داد که من فرستادهٔ نظری سال انگم که بجهت تحقیق خبر بادشاه فرستاده و درمیان ما این خبر شهرت دارد که بادشاه زخمی از معرکه برآمدند دیگر کسی ایشان را ندیده مردم میرزا کامران جبه خاصه بادشاهی که دران روز پوشیده بودند یافته پیش میرزا برده اند میرزا ازین واقعه خرمیها کرده دبزمها آراسته حضرت او را بحضور اشرف طلبداشته فرمودند که مرامی شناسی بعرض رسانید که فرایزدی پوشیده نمی ماند گفتند برو بنظری خبر خوش برسان و بگو که مستعد و آماده باش که وقت مراجعت در ملازمت حاضر بوده خدمات پسندیده تبقدیم رساند و روز دیگر از پایاب عبور فرموده در موضع اولخلجان فرود آمدند و درین منزل میرزا هندال بدولت ملازمت سربلند شده تبقدیم مراسم پیشکش سرفراز گشت و از انجا باندراب مخیم سرادقات اقبال شد میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم بسعادت کورنش مشرف شده لوازم اخلاص و عقیدت بجای آوردند و چون سخن باینجا رسید بیشتر از انکه حضرت جهانبانی سرانجام لشکر فرموده متوجه تسخیر کابل شوند گزارش قلم باحوال میرزا کامران از ابتدای فریب تا بر آمدن

تقبیل - بوسہ دینا - روداد - اچانک پیش آنا - وفود - جمع وفد - قوم کیطرف سے قاصد - مقدمہ - پیش خیمہ -
عاقبت بین - انجام دیکھنے والے - ده چهل - یعنے دس کی چیز چالیس و پچاس کے حساب سے خریدی - خست - بخیلی یعنے
خواہ بخیلی کی وجہ سے یا مفلسی سے - نظری - نام زمیندار سال انگ کا - فرایزدی - خدا کی دی ہوئی شان و شوکت -
پیشکش - نذرانہ - مخیم - خیمہ کی جگہ - سرادقات - جمع سرادق - سراپردہ -
تسخیر - تابع کرنا -

که امروز که میرزا کامران از بادهٔ دردآمیز نفاق کوته اندیشان تنگ حوصله مست و مدهوش غفلت ست
و ما سعادت یافتهای بارگاه جانسپاری و فدائیان عرصهٔ حقیقت گزاری در قدم حضرت هستیم دیگر کدام
روز بکار می آییم لائق دولت آنکه همه یکدل و یکجهت شده در رکاب نصرت متوجه دار الملک کابل شویم
امید واثق که بی رفتن بدخشان مهم میرزا کامران ساخته و پرداخته آید چون فریب و نفاق جمعی کثیر از تربیت
یافتگان درگاه بتازگی معلوم شده بود اعتماد برین رای نفرموده حزم و احتیاط در یورش بدخشان صلاح
وقت دانسته از راه یکه اولنگ نهضت فرمودند حاجی محمد خان شاه محمد برادر خود را با مردم خود درچنین
وقتی رخصت گرفته بغزنین فرستاد آنحضرت بخط مقدس خود منشور سلامتی خود بحضرت شاهنشاهی نوشته
باو سپردند که بهر وضعیکه تواند رساند و بزبانی نیز پیغامهای فتح و نصرت و مواعید وصول موکب عالی دادند و
حکم فرمودند که زودتر خود را بغزنین رساند و تا هنگامیکه مراجعت ما که انشاء الله تعالی بزودی میسر خواهد شد
در نگاهداشت غزنین مساعی جمیله نماید هرچند مخلصان صادق بعرض اقدس رسانیدند که اهل نفاق را
از خود درچنین وقتی جدا ساختن عنان اعمال نفاق بدست این بی ثباتان سپردنست و صلاح کار
بدخواهان مفلس بعمل آوردن و همه به کنایه و صریح معروض داشتند که او برادر خود را پیش میرزا کامران
میفرستد و خود میخواهد که جاسوس درخانه و فریب ده ساده لوحان عقیدت شود آنحضرت برین مقالات
گوش ننهاده رخصت شاه محمد فرمودند و روز دیگر بجانب کهمرد عنان عزیمت معطوف داشتند اکثر مردم
بی حقیقت از ملازمت گرامی جدا شدند و جمعیکه نگاهبانان حدود اخلاص و حافظ ناموس حقیقت بودند
در ملازمت گرامی بوده کمر خدمت بعزم درست برمیان وفاورزی بستند درین راه بعد از سه روز کلانتران
ایماق توبلچی و سانقاچی که دران حدود توطن داشتند از اسپ و گوسفند و آنچه مقدور ایشان بود پیشکش
آوردند و درچنین وقت خدمت شایسته بتقدیم رسانیدند و شب در نزدیک یورت آن مردم منزل اتفاق
افتاد و چون صباح آن بدولت سوار شدند خبر رسیدن کاروان عظیم بسرکردگی میر سید علی سبزواری رسید

واثق - مضبوط - حزم - ہوشیاری - نہضت - کوچ کرنا - منشور - بادشاہی فرمان - مواعید - وعدے - اچھے -
مساعی جمیلہ - اچھی کوششیں - جمیلہ - خوبصورت -
ایماق - کنبہ - توبلچی و سانقاچی - ترکون کے خانوادے ہین - توطن - وطن بنانا - تقدیم - آگے کرنا - بجالانا -
یورت - بود و باش کی جگہ -
سرکردگی - سرگروہی -

مشهور ست آمده آن بیدولت را گریزانده میرزا نجات اسپ ابلقی که سوار بود بنظر اقدس در آوردند
آنحضرت بران رخش سعادت سوار شدند و اسپ خود را بمیرزا نجات عنایت فرمودند درین اثنا عبدالوهاب
که از یساولان معتبر بود آمده شرح پیوستن امرا بمیرزا کامران معروض داشته جلو خاصه را گرفت که چه وقت تاختنست
از ازل آزال چنین آمده که گاهی دلو مراد از زلال آمال مالامال ست و گاهی از گردش چرخ دولاب تهی
گشته روی بزیر شدن دارد آری تقدیر ازلی که منتظم سلسلهٔ درویشی و بادشاهی و مرتب دائرهٔ سفید و
سیاهی ست تنگیها را کلید گشادگیها داشته و سرشیبها را نتیجهٔ افتادگیها کرده است تا در ظلمت سرای شبهای
تاریک نگذرانند قدر جهان افروزی خورشید عالمتاب ندانند تا لب تشنه سراب فیافی طلب نگردند بسیرابی
چشمهٔ مقصود نرسند مصداق این حال و منطوق این مقال واقعه ایست که درین روز بتاریخ احوال سعادت مآل
حضرت جهانبانی شده آنحضرت بجانب ضحاک و بامیان که جمعی کثیر از امرای اخلاص سرشت را در آن
صوب فرستاده بودند متوجه شدند و عبدالوهاب و فرحت خان و محمد امین و سنبلخان و چندی دیگر ملازم
رکاب نصرت اعتصام بودند بمحمد امین و عبدالوهاب حکم شد که چنداولی کرده می آمده باشند و بواسطهٔ ضعف
بسیاری تردد اسپ زخم جیبه را از بالاسر والای خود برآورده بسنبلخان سپردند و او از ساده لوحی
جیبهٔ خاصه را انداخته روز دیگر بسیاری از ملازمان درگاه آمده بدولت ملازمت استسعاد یافتند روز
شاه بداغ خان و تولک قوچین و مجنون قاقشال را که مجموع آن ده نفر بودند بچنداولی و خبرگیری کابل
رو به فرستادند بغیر از تولک قوچین هیچ یکی برنگشت و او دران روز بازار امتحان مشمول عنایت گشته
بمنصب قوربیگی سرفراز شد جمعی از معتبران را طلب داشته کنگاش فرمودند حاجی محمد خان که غزنین جاگیر او
بود و نفاق را پخته از دیگران در کانون دل میداشت رفتن قندهار صلاح دید و پایهٔ قبول نداشت و
گروهی از درست بینان رفتن بدخشان و میرزا سلیمان و میرزا هندال و میرزا ابراهیم را همراه گرفتن و سرانجام
لشکر نموده توجه کابل را مصلحت دانستند و طائفهٔ از بهادران جانسپار فراخور پردلی و قوت شجاعت سخن کردند

رخش - ہر گھوڑا اور خاص برنگہ سفید اور سرخ - یساول - چوبدار - نقیب - جلو - گھوڑے کی باگ - ازل - بے ابتدا - مجازاً
ہمیشہ سے - آمال - امیدیں - جمع امل - دلو - ڈول - ظلمت سرای - مکان تاریک - سراب - بالو - جو دور سے پانی نظر
آوے - فیافی - جمع فیفا - جنگل - منطوق - بات - کلام - مقال - بات چیت - مآل - انجام - چنداول - جو فوج
لشکر کے پیچھے محافظ ہو - جیبہ - زرہ - بکتر - بالاسر - قد - جسم - استسعاد - سعادت لینا - رویہ - طرف -
کنگاش - صلاح و مشورہ - کانون - آتشدان -

مردم گوش داشتن و براراجیف دل نهادن موجب تفرق خاطر و باعث توهم آن جماعت میشود و اگر بموجب این خبر قصد جنگ و استعداد پیکار نموده شود هر آئینه چون این خبر بمیرزا کامران رسد از داعیهٔ ملازمت متقاعد خواهد شد درین حرف و حکایت خبر آمدن میرزا و قصد نادرست او بتواتر و توالی رسید سبحان الله هنوز نفاق و ته دلی این نامه افغان تاریک درون بر مرآت باطن پرتو اشراق نیفگنده و در خاطر اقدس جز گمان نیک امرے دیگر خطور نکرده تا آنکه آمدن مخالف بعزم مخالفت مشخص و مقرر شد حکم عالی شرف نفاذ یافت که جمعیکه همراه اند سوار شوند و خود بدولت پای همت در رکاب جلادت نهادند در اندک فرصت معرکهٔ قتال گرم شد پیر محمد اخته که از فدائیان درگاه بود و محمد خان جلائر و جمعی دیگر از یکهاسے جانسپار پیشتر روان شدند و پیر محمد اخته که تشنه جگر زلال جانسپاری بود قدم در دائره دار و گیر آورده چند از درجانستانی اعدا تیغ پیکار را آب داد که در سر این کار رفت دیگر میرزا قلی رخش رستمی را در میدان کارزار چنان جولان داد که دمار از روزگار آن زمرهٔ بیدولت بر آورده در از دحام کشاکش و هجوم کشاکش زخمی از اسپ جدا شد پسرش دوست محمد ادراک کام دشمن نتوانست دید بصر تیش دوید و در حیات پدر کار غنیم او را تمام ساخت و آن مقدار تردد و چپقلش نمود که خود هم مضمحل و متلاشی گشت و حضرت جهانبانی سربلندی بر آورده اند از درگاه سپاه موافق و مخالف می نمودند تا آنکه از طرز گشتن ملازمان درگاه و روان شدن ایشان توسب توب جانب مخالف حقیقت مکر و فریب آن سیه بختان تیره روزگار معلوم آن قدسی صفات شد شجاعت ذاتی و بسالت فطری در جوش آمد سنان جانستان از سر قهر و غلبهٔ غضب فراگرفته خود به فوج مخالف تاختند و فوج دشمن از هیبت آن بادشاه دالاشکوه متفرق شده از گوشه تیری بر اسپ خاصه رسید و بیک بابای کولابی دانسته یا ندانسته از عقب آمده شمشیر انداخت آنحضرت برگشته نظر قهر بر وانداختند و بهمان نگاه تیز دست از پا خطا کرده مهتر سکاهی که بفرحت خان

اراجیف - جھوٹی خبریں - واعیہ - خواہش - ارادہ - دواعی جمع - متقاعد - بیٹھنے والا - باز رہنے والا -
تواتر و توالی - پے درپے - مرآت - آئینہ - مرایا جمع - پرتو اشراق - چمکنے کا عکس - جلادت - دلیری -
چالاکی - اعدا - جمع عدو - دشمن - پیکار - لڑائی - در سر این کار رفت - مارا گیا - دمار - ہلاکت - متلاشی -
پریشان - خراب - معدوم - بسالت - بہادری -
سنان - نوک نیزہ و تیر وغیرہ -

گشتند بر زبان اقدس راندند گمان صالح آن حضرت در حق بندگان خود دران مرتبه و فکرهای کوتاه
خویشتن داری تیره روزگاران باین درجه القصه قراچه قرابخت و مصاحب منافق و گروه دیگر که شعله افروز
شرارهٔ شرارت بودند بواسطه بی واسطه بموقف عرض رسانیدند که معامله کوه درمیان ست و شعاب
جبال متعدد و میرزا با معدودے خواهد بود و دولت خواهان جانسپاه را براههای مختلف تعین باید کرد
که میرزا از راهی بدر نرود و همگی خیال این بد اندیشان آنکه سپاه فراهم آمده را پراگنده سازند تا کار
میرزا کامران سرانجام پذیرد حضرت جهانبانی که از لطافت سیرت و حسن سریرت در حق مردم بجز حسن ظن
راه نمی دادند تدبیر این حرام نمکان شوربخت برصواب پنداشته حاجی محمد خان کوکے و میربرکه و میرزا
حسن خان و بهادر خان و خواجه جلال الدین محمود و چلپی بیگ و محمد خان بیگ ترکمان و شیخ بهلول
و حیدر قاسم کوه بر و شاه قلی نارنجی را بصوب ضحاک و بامیان فرستادند و منعم خان و جمعی کثیر از
ملازمان عتبه اخلاص را براه سال النگ تعین فرمودند و قراچه و مصاحب و قاسم حسین سلطان و
جمعیکه در ملازمت اقدس مانده بودند روزنامچهٔ احوال اقبال قرین بادشاهی را نوشته روز بروز بمیرزا
کامران میفرستادند و پیوسته بانیرنگ فریب و فسون بعرض حضرت جهانبانی میرسانیدند که میرزا را درین
مرتبه جز نیت خدمتگاری امرے دیگر مصمم ضمیر نیست چون از اهل اخلاص در ملازمت کمتر ماندند و هنگامهٔ
اهل نفاق که در لباس عقیدت حیله پرداز بودند گرم شد میرزا کامران که از شکوه بادشاهی و فراوانی
لشکر در تیه حیرت سرگردان بوده نه راه ترک خدمت و نه روی ادراک ملازمت از نفاق این گروه
بی شکوه آگاه گشته بدلالت منافقان از راه ضحاک و بامیان بجانب دره قبچاق که از توابع غوربند ست
توجه نمود و سیصد دونت و مقدم کوکه و بابا سعید را ابراول ساخت و خود غول شد و مجموع مردم خود را
دوتوپ کرده روان شد نیمروزی که یکے از رعایاے آن حدود از آمدن میرزا کامران و بد اندیشی
او بمسامع جلال رسانیده قراچه که سر فتنهٔ بد اندیشان بود بعرض رسانید که بر حرف و حکایت امثال این

قرابخت - سیاه بخت - شعاب - جمع شعب - گھاٹی - لطافت - پاکیزگی -
سریرت - خصلت و طبیعت - عتبه - چوکھٹ - آلنگ - سبزه زار -
ضمیر - دل - تیه - جنگل - ابراول - پیشرو فوج -
غول - درمیانی فوج -
دوتوپ - دو فریق -

از اقران و همسران بخود درو انمید. ارند از عهد شکنی و نادرستی و بد اندیشی همه آنرا بی محابا بصاحب و ولیعهد خود بعمل سنے آرند و چشم نابینای خود را بسر قبیح آن نمی کشایند. بلکه آن قبایح را از محسنات می شمارند و از تدبیرات و گربزیهاے خود حساب میکنند هرچند اخلاص و درست معاملگی را فهمیده اند و از نوکران خود چشمداشت آن دارند اما مغلوب خوے تباه خود گشته اینچنین نرد دغل بازی و بیوفائی باچنین صاحبی پاکباز یے می بازند عجب و صد هزار عجب این چه تیره دلیست و این چه خیره رائی انکاشتم که جلائل خوبیها و شرائف بزرگیهای این ذات قدسی درنمی یابند معامله فهمی رسمی چه شد. انچه از ملازمان خود توقع دارند باآن مقدار احسان خود هاکه مورد چندین الطاف و عنایات اند که یکی از آنها تمام عمر برای حق گزاری کافی ست با صاحب و ولی نعمت برخلاف آن سلوک میکنند. و از بیفکری و بد رائی دربرابر چنین پیش می آیند آری کسیکه بمخالفت و شرارت سرشته شد. ظهور امثال این امور از وچه بعید. و کور مادرزاد را از پرتو خورشید چه طرب چشم اخلاص این قوم بسبل نفاق بی نور شده و سینه محبت این فرقه بورم غرور تنگ گشته حقوق نعمتهاے صاحب را کجا توانند شناخت و قدر احسانهای ولی نعمت را کے توانند ادراک کرد چه جاے شکر آن نعمای ناتمناهی توسن نفس اماره این خودکامان نه آنچنان خودرائیست که به زور بازوے سرزنش لجام اوراتوان کشید و به نیروی سرپنجه نصیحت عنان آنرا توان تاب داد بارے بمقتضاے سرنوشت آسمانی از کابل کوچ فرموده قراباغ محط موکب مقدس ساختند. و از انجا بچاریکاران و از انجا به آب باران نهضت فرمودند اتفاقاً درین منزل جوے آبی بود حضرت سواره از ان راندند و جمعے از ملازمان که در نواحی بودند از ملاحظهٔ نیک و بد زمین باطراف رفته بسالک خوشتن داری گشتند آنحضرت را این روشش ناپسندیده پسند نیامد بجهت سرزنش این فرقه تفرقه آئین شرح اخلاص جانبازان خداے شاه اسمعیل صفوی که خود را از فراز کوه آسمان ارتفاع بگرفتن رد پاکے بر نشیب زمین انداخته بخاک برابر شدند و بناے نیکنامی و جانسپاری بلند ساخته معمار اساس حقیقت

اقران ۔ جمع قرن ۔ ہمسر ۔ بی محابا ۔ بغیر لحاظ و نرمی ۔ قبیح ۔ برائی ۔ قبائح جمع ۔ محسنات ۔ جمع محسنہ ۔ خوبی ۔ گربزی ۔ مکاری ۔ چالاکی ۔ دانائی ۔ دغل ۔ دھوکا ۔ جلائل ۔ جمع جلیلہ ۔ بڑے رتبے کی چیزیں ۔ شرائف ۔ جمع شریفہ ۔ بزرگی دربرابر ۔ مقابلہ میں ۔ سرشتہ ۔ مخلوط ۔ طرب ۔ خوشی ۔ سبل ۔ ڈھلکا ۔ آنکھوں سے پانی بہنے کا مرض ۔ توسن ۔ گھوڑا تند ۔ نفس امارہ ۔ جی جو بہت سخت بدی پر چلانے والا ہے ۔ لجام ۔ لگام ۔ محط ۔ اترنے کی جگہ ۔ فراز ۔ بلندی ۔ ارتفاع ۔ اونچا ہونا ۔ رد پاک ۔ رومال ۔ یعنے شاہ اسمعیل کا رومال بلند پہاڑ سے گرا تھا اُسکے روکنے کو فدائی کود پڑے اور خاک ہو گئے

نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی از کابل و محاربه بمیرزا کامران و دیگر وقائع عبرت افزاے

چون آمدن میرزا کامران بحدود کابل نزدیک شد جمعی از دولت خواهان دور بین بموقف عرض رسانیدند که پاک سیرتی و نیک گمانی را حدے و نهایتے میباشد هرگاه مکر و تزویر و غدر و تشویر این حق ناشناس چندین مرتبه بتجربه پیوسته لائق دولت و موافق حزم آن ست که دیگر طریق احتیاط از دست نداده حکم شود که سراپردهٔ اقبال بیرون زنند. و لواے نصرت بر دفع اهل غدر برافرازند. و سپاه نصرت قرین استعداد بر اصل نمایند هرگاه اندیشهٔ این کارکرده شود از غدر و فریب ایمنی خواهد بود اگر فی الواقع میرزا از کردارهاے ناصواب خود پشیمان شده راه یکجهتی پیش گیرد و بغر بساط بوس استسعاد یابد هرآینه بفنون مراحم و بصنوف عواطف بادشاهی اختصاص خواهد یافت و اگر درین مرتبه نیز همان سوداے فاسد در دماغ غرور او متمکن ست ازین طرف مراتب احتیاط مرعی شده باشد آن حضرت را از استماع این کلمات سلطنت اساس عزیمت نهضت عالی بجانب غوربند که راه آمدن میرزا بود مصمم گشت و در اواسط نه صد و پنجاه و هفت بلاے از کابل رایت عزیمت افراخته متوجه آن صوب صواب گشتند و آن والاگوهر گرامی محفر یعنی حضرت شاهنشاهی را از فرط مهربانی در کابل عماری نشین هفت اورنگ راحت و مسند گزین چاربالش عافیت ساختند. و حل و عقد کابل بمحمد قاسم خان برلاس مفوض فرمودند و قراجه خان و مصاحب بیگ و جمعی دیگر از تیره درونان روشن بردن که پیوسته انگیختن شورش پیش نهاد همت فتنه سرشت ایشان بود خوشدل شده مقدمات حق ناشناسی نوشته میرزا کامران را بآمدن کابل بجد تر ساختند که ما با جمعی کثیر آمده می بینیم و مردم یکجهت بادشاهی را باندیشهاے ناصواب جدا خواهیم ساخت و بآسانی ملک کابل بدست خواهد آمد بو العجب کارے که از کمال نا انصافی انجمـ

تزویر ـ فریب ـ تشویر ـ شرمندگی ـ حزم ـ ہوشیاری ـ لوا ـ جھنڈا ـ استعداد ـ سامان ـ استسعاد ـ نیکبختی ـ
صنوف ـ اقسام ـ عواطف ـ مہربانیاں ـ مرعی ـ محفوظ ـ اساس ـ بنیاد ـ مصمم ـ مضبوط ـ
اواسط ـ جمع اوسط ـ درمیان ـ صوب ـ جانب ـ
محفر ـ خوخصلت ـ ہفت اورنگ ـ کنایہ آسمان سے ـ
مفوض ـ سپرد کیا گیا ـ

که ایشان بهم اتفاق نموده اوزبکیه را هدف تیر بلا و اسیر کمند ابتلا خواهند ساخت اوزبکیه از مطالعهٔ آن برهم خورده محاصره را گذاشتند و بولایت خود مراجعت نمودند و کار قلعه ناساخته ماند و مقارن این حال خبر رسید که جاکر بیگ کولاب را محاصره دارد و میرزا عسکری شکست خورده در قلعه درآمده است و میرزا سلیمان با اسحق سلطان یکی شده قلعهٔ ظفر را در تصرف خود آورده و اسحق سلطان را که با و متفق شده بود مقید ساخته میرزا کامران ازین اخبار سراسیمه شد و از کار رفته و از نا امید گشته بسین دولت و بابوس را باجمعی بر سر میرزا سلیمان فرستاد و خود بجد و دکولاب شتافت جاکر بیگ خود را به کناره کشید میرزا عسکری برآمده میرزا کامران را دید و میرزا مومی الیه را همراه گرفته متوجه دفع میرزا سلیمان شد و نزدیک اشتاق فرود آمده بود که جمعی کثیر از اوزبکیه که بسرداری سید به یرتاولی آمده بودند گذر آنها باردوی میرزا افتاد و تمام آن بتاراج رفت میرزا کامران و میرزا عسکری و میرزا عبدالله مغل با معدودی بطالقان آمدند و سید مذکور بر حقیقت کار آگاه شده اغروق را باعزاز تمام مصحوب معتمدان خود پیش میرزا فرستاد و از اسباب تاراج یافته معذرت خواست میرزا هندال و میرزا سلیمان غنیمت دانسته متوجه دفع میرزا کامران شدند میرزا بودن خود را در بدخشان ندیده بجست متوجه شد که از راه ضحاک و بامیان خود را در میان هزاره کشد و از انجا حال کابل بواقعی دانسته آمدن به کابل یا رفتن بجد و دیگر قرار دهد چون امرای نفاق پیشه حضرت جهانبانی پیوسته میرزا را تحریض آمدن کابل میکردند از فرط فریب و فسون ایلچیان را بدرگاه حضرت جهانبانی فرستاده معروضداشت که مقصود من از آمدن آن ست که از گذشته عذرخواهم و خدمت آن حضرت را از سر گیرم امید که تقصیرات و جرائم من بالطاف بادشاهی بعفو مقرون گردد شعر
باز آمدم که سجدهٔ آن خاک پا کنم ✤ گر طاعتی قضا شده باشد ادا کنم ✤ امید که درین مرتبه بوسیله نیکو خدمتی از بار گران شرمندگی نجات یابم آن حضرت از صفای طینت مس زر اندود او را بعیار زر خالص فرا گرفته بصدق مقرون داشتند

برهم خورده - منتشر ہو کر۔ مومی الیہ - جسکی طرف اشارہ کیا گیا یعنی عسکری مرزا - یرتاولی - یعنے نچرون پر گھاس دانے کو آئے تھے - تاراج - لوٹ معدودی - گنتی کے آدمی - اغروق - اہل و عیال مصحوب - ہمراہ - تحریض - آمادہ کرنا - فرط - زیادتی - جرائم - جمع جریمہ گناہ - الطاف - مہربانیان - عفو - معاف کرنا - مقرون - ملی ہوئی - طینت - خصلت و عادت - مس - تانبا - زر اندود - سونے کا ملمع کیا ہوا
عیار - جوہر - کس جو کسوٹی سے ظاہر ہو -

کابل بمرافراشتند فرصتی نگذشتہ بود کہ میرزا بجاکر بیگ بدسلوکی نمودہ او را از انجا اخراج کرد و آن چنبان بخشی بالا ۔ ابر وفاق نسیان نهادہ اندیشهای تباہ بخود راہ دادہ مترصد فرصت بود در ہنگامیکہ حضرت جہانبانی در کابل عدالت پیراستے بودند ہمیشہ بوجہ ہاسے در فراغ آمدن خود را معروض میداشت و آن حضرت از صفای طویت و نیک گمانے کہ شیمۂ کریمۂ بزرگ زادہ است سخنان نارا ست او را راست انگاشتہ متوجہ بلخ شدند میرزا این فرصت را غنیمت شمردہ ارادۂ رفتن کابل باز بخاطر غدار خود مصمم ساخت و اندیشہ بغی و فتنہ کہ مخمر طینت او بود بظہور رسید و بتحریک سلسلہ مکر او امرای تنگ مایۂ اخلاص و تنگ حوصلہ ارادت دران یورش چنانچہ گزارش یافت انواع نفاق بعمل آوردند چون آن حضرت مراجعت نمودہ ظل عدالت بر دار الملک کابل انداختند میرزا کامران میرزا عسکری را در کولاب گذاشتہ متوجہ قتال میرزا سلیمان شد میرزا سلیمان بے جنگ از طالقان بہ قلعہ ظفر شتافت میرزا کامران بابوس بیگ را طالقان سپردہ خود متوجہ قلعۂ ظفر شد میرزا سلیمان و میرزا ابراہیم جنگ را مصلحت وقت ندیدہ اسحق سلطان را بقلعہ ظفر ماندہ خود را بہ تنگ بدخشان کشیدند و بموضع جرم رفتہ منتظر پاداش الٰہی نشستند میرزا کامران از جانب میرزا سلیمان نحوی فراغ حاصل کردہ متوجہ قندوز شد و میرزا ہندال اولاً از راہ فریب دوستی نما در آمد و حرف یکجہتی درمیان آورد میرزا ہندال سخنان او را گوش نداشتہ بر ثبات عہد خود ایستاد و میرزا کامران باستعداد تمام قندوز را محاصرہ کرد میرزا ہندال در مراسم جنگ و قلعہ داری دقیقۂ فرو نگذاشت و میرزا کامران چون کارے نتوانست ساخت با وزبکیہ متوصل گشتہ از ایشان کمک خواست و جمعی کثیر از اوزبکیہ بکمک او آمدہ شریک محاصرہ شدند میرزا ہندال بجہت اختلال و بازی دادن مخالفان کہ در معنی رہنمونی بشاہراہ مقصود است تدبیری پسندیدہ انگیخت و خطی از جانب میرزا کامران بجانب خود نوشت مشتمل بر تجدید عہد اتفاق و فریب دادن اوزبکیہ و بر روش پختہ کاران آن فریب نامہ را بقاصدے داد کہ عمداً خود را بدست اوزبکیہ انداخت بعد از کاوش قاصد چون خط ظاہر شد و مضمون آن بظہور رسید

فرصتے نگذشتہ ۔ کچھ دن بھی نہ گذرے ۔ اخراج ۔ نکال دینا ۔ مترصد ۔ منتظر ۔ فرصت ۔ موقع و وقت ۔ طویت ۔ طینت ۔ شیمہ ۔ خصلت ۔ غدار ۔ بدعہد ۔ مکار ۔ مصمم ۔ مضبوط ۔ بغی ۔ سرکشی ۔ مخمر ۔ خمیر کیا گیا ۔ سرشت میں داخل ۔ طینت ۔ سرشت ۔ اصلیت ۔ تنگ مایۂ اخلاص ۔ جنکے خلوص کی پونجی بہت کم اور حوصلۂ ظرف بھی تنگ تھا ۔ تنگ بدخشان ترکستان ۔ نحوی ۔ ایک قسم ۔ قدرے ۔ متوصل ۔ میل کرنیوالا ۔ اختلال ۔ یعنی رخنہ ڈالنا ۔ بازی دادن ۔ دھوکا دینا ۔ تجدید ۔ نیا کرنا ۔ کاوش ۔ جستجو کرنا ۔

خواطر محبت انتما تو اند شد، دران مفاوضهٔ قدس سمت اندراج یافته بود و از انجا شب دربیابان غوربند نزول دولت کرده شب دیگر بخواجه سیاران ورود اقبال فرمودند و از انجا بقرابلاغ و از انجا بمعموره ورود سعادت اتفاق افتاد و حضرت شاهنشاهی کامیاب استقبال شده درین منزل ادراک ملازمت گرامی فرموده مشمول انظار عنایت شدند و از انجا بسعادت مسعود به چتر اقبال سایه گستر دار الملک کابل گشتند و میرزا سلیمان از راه ببدخشان رفت و میرزا هندال به قندوز شتافت و منعم خان نیز بهمراهی میرزا به قندوز رفته بود امرا همه بهم بکابل رسیدند و شاه بداغ خان که داد جلادت و مردانگی داده بود در قید غنیم افتاد و میر شریف بخشی و خواجه ناصر الدین علی مستوفی و میر محمد منشی و میر جان بیگ داروغه عمارت و خواجه محمد امین کتابدار را نیز همین حال پیش آمد و باقی جمیع ملازمان درگاه در حرز سلامت ماندند و چون اتالیق و جمعی دیگر از اوزبکیه که در ایباک بدست افتاده بودند خلاصی یافته بوطن خویش رفتند و انواع عواطف و مراحم بادشاهی بیان کردند پیر محمد خان در تعجب مانده بمردم بادشاهی که پیش او بودند سلوک آدمیانه کرده روانهٔ دار الملک کابل ساخت و آن حضرت در مستقر خلافت متمکن گشته این مراجعت از فرها در بنی عین صلاح دولت دانسته در انتظام مهام دین و دولت توجه عالی مبذول داشتند و خواجه جلال الدین محمود را که برسم رسالت پیش حاکم ایران فرستاده بودند و خواجه بجهت بعضی سوانح در قندهار توقف نموده بود فرستادن او را برطرف کرده باز پس طلبیدند و خواجه عبد الصمد و میر سید علی که در فنون تصویر و نقاشی یگانه آفاق و نادرهٔ ادوار بودند مصحوب خواجه سعادت بساط بوس دریافته مشمول عواطف بیکرانه گشتند و خواجه سلطان علی را که بخطاب افضل خانی اشتهار داشت از عهدهٔ مشرفی خزانه بمنصب وزارت سرفراز ساخته دیوان خرج گردانیدند و دیوانی جمع بخواجه میرزا بیگ قرار یافت و حال میرزا کامران آنکه چون حضرت جهانبانی از فرط شفقت و عطوفت ذاتی تقصیرات عظیمه میرزا کامران بخشیدند کولاب را بمرحمت فرمودند و چاکر بیگ کولابی و ولد سلطان ویس بیگ را همراه میرزا ساخته رایت توجه بجانب

سمت - صورت، نقش - جلادت - بهادری - حرز - پناه - مستقر - جائے قرار - مراجعت - واپسی -
فرط - زیادتی - مهام - جمع مهم - بڑا کام - فنون - جمع فن - ادوار - جمع دور - زمانه -
مشمول - شامل کیا گیا - عواطف - مهربانیان -
مشرفی - حساب کی جانچ کرنا - دیوان خرچ - مصارف خرچ کا مهتمم -
تقصیرات عظیمه - بڑے گناه -

ماندی و سرانجام این ممالک که مامن متوجهان هفت اقلیم است در حجابت تاخیر افتادی و بالجمله چون مخالف ازین قضیهٔ نامرضیه آگاهی یافت سهم برهم خوردهٔ خود را انتظام داد و بتعاقب در آمد و حضرت جهانبانی بنفس نفیس مبارزتهای شگرف و محاربتهای بزرگ که وصفش کارنامه قتال روزگار را دیباجگی بخشد به ظهور آوردند و دران بیشه شیران نبرد رخش جهان گرد زرین فام که نسر الناظرین نام داشت و محمد خان حاکم هرات پیشکش کرده بود و آنحضرت بران سوار بودند بزخم تیر افتاد و حیدر محمد آخته اسپ خود پیشکش آن پیشوای دولت و دین نموده باین خدمت سربلند گشت و حمایت ایزدی آن صاحب سریر سروری را نگاهبانی فرموده بمامن رسانید. و اکثر همراهان آثار بدنیتی را بچشم خود دیده برفاقت پست فطرتی و دون همتی هر طرف پراگنده شدند تفصیل عمدهای موکب عالی رقمزدهٔ کلک بیان میگردد میرزا هندال میرزا سلیمان قراجه خان حاجی محمد خان تردی بیگ خان منعم خان خضر خواجه سلطان محمد قلی خان جلایر اسکندر خان قاسم حسین خان حیدر محمد آخته بیگی عبدالله خان اوزبک حسین قلی مهردار محب علی خان میر خلیفه سلطان حسین خان بالتو سلطان مصاحب بیگ شاه بداغ خان شاهم بیگ جلایر شاه قلی نارنجی محمد قاسم موجی لطف الله سهرندی عبدالوهاب اودجی باقی محمد پروانچی خالدی ✤ و بعد از سه روز بر سرخ چهارچشمه اتفاق نزول افتاد و درین منزل محمد قلی شیخ کمان که براه راست افتاده بودند خبر موکب معلی یافته ملحق شد و درین منزل منشور عطوفت بنام نامی حضرت شاهنشاهی و مخدرات تتق عصمت که در دار الامان کابل بودند مرقوم خامهٔ عنایت مصحوب بیگ محمد آخته بیگی روانه ساختند. و برشید خان حاکم کاشغر که پیوسته سلسله جنبان عقیدت و اخلاص بود مفاوضهٔ عطوفت ارسال نموده خبر مقدم اشرف را نگاشته بودند که برادر بدنیت محمد کامران بمقتضای طبیعت قبیح نفاق بر حسن وفاق ترجیح نموده جانب محبت و دولتخواهی را بالکلیه فروگذاشت و بسیاری از همراهان راهمت یاوری نکرد لاجرم این سفر بخاطر خواه احبای دولت میسر نشد بلکه باعث مزید ملال و کدورت خاطر گردید و شکرانهٔ سلامتی کرده نصیحتهای ارجمند که تسلی بخش

مامن - جاے آرام و امن - متوجه - یعنے آنے والے - نامرضیه - ناپسندیده - برہم خورده - بگڑی ہوئی - دیباجگی - نامور ہونے کی لیاقت - رونق - زینت - بیشه - جنگل - رخش - سرخ و سفید رنگ ملا ہوا گھوڑا - نسر الناظرین - دیکھنے والوں کو مسرور کرتا ہے - یہاں گھوڑے کا نام - سریر - تخت - مامن - جاے امن - برفاقت پست فطرتی - کمینه سرشت کے ساتھی ہوگئے - منشور - فرمان - عطوفت - مہربانی - مخدرات - پرده نشینان - تتق - پرده - مفاوضه - مراد خط - قبیح - برائی - نفاق - دوروئی - حسن - بھلائی - وفاق - اتفاق - اتحاد - احباء - دوستان - ارجمند - قیمتی -

و امثال این خبرها را سبب ساخته مراجعت را تحریض می نمودند آخر بهزار مجاهده بانفس خود باین راضی شدند که بجانب دره گز که از جاهای محکم ست شتافته روزی چند درانجا باشند و اویماقات آن حدود و جمعی دیگر از سپاهی را جمع کرده اسباب فتح سرانجام دهند و درین توقف خبر میرزا کامران نیز مشخص خواهد رسید و برتقدیر وقوع رفتن میرزا بکابل ما را باین حدود کاوفتن مناسب وقت نیست و بعد ازین باخاطر جمع تسخیر بلخ بلکه ماوراء النهر بآسانی میسر خواهد شد و بتائیدات الٰهی تا امروز همه وقت فتح و نصرت همرکاب و همعنان موکب عالی بوده اقبال بر اقبال پیش می آید بهمه حال دست از جنگ باز داشته بجانب دره گز توجه باید نمود آنحضرت بواسطهٔ نگاهداشت خواطر جمهور بی علاج شده بآن صوب توجه فرمودند و بلخ گرفته را از بی اتفاقی ارباب نفاق همچنان گذاشتند و شیخ بهاول را جهت برگردانیدن هراول که از آب گذشته داوزبکان را رانده در شهر بند درآورده بود فرستادند میرزا سلیمان و جمعی دیگر از بهادران نامی را چنداول تعین فرمودند چون همگی نیت ناحق شناسان تیره درون برهم زدن سپاه بود این مراجعت که بجانب دره گز بحسب تقدیر خواهی نخواهی واقع شد و اتفاقاً رو بکابل داشت معاودت بصوب کابل اشتهار یافت و رفتن میرزا کامران در السنهٔ عوام مشهور شد مردم ردی در پریشانی نهاده سو بسو متفرق شدند هرچند حضرت جهانبانی حسن قلی سلطان مهردار که از مخصوصان بساط عزت بود و جمعی دیگر از مقربان را جهت برگردانیدن آن جماعت پریشان روزگار تعین فرمودند چون تقدیر موافق تدبیر نبود فائده نداد نعم ما قال والحق رقم مثبتهٔ حکیم قدیر برین صورت پذیرفته بود که سواد اعظم هندوستان از خلل ستمگاران و آسیب جفاپیشگان بمحفوظی گراید و مهبط برکات ذات قدسی گشته تختگاه ابد دستگاه حضرت شاهنشاهی ظل الٰهی گردد و چندین هزار تخم نیکی در مزارع بسیط غبرا در ریاض آمال مخلصان افشانده آید و خلاصهٔ سخن آنکه ایزد جهان آفرین اینچنین نصرت را در لباس چنین حالی که موجب ازدیاد عبرت و خبرت هوشمندان گردد بظهور آورده اسباب حکم و مصالح را سرانجام داد چه اگر این واقعهٔ ناملائم بظهور نیامدی و در مشاغل تسخیر ماوراء النهر کار بیچارگان هندوستان در تعویق

تحریض - ابھارنا - مجاہدہ - کوشش - اویماقات - جمع اویماق - قبیلہ - عشیرہ - مشخص - تشخیص کیا گیا - معین - کاوفتن - جستجو کرنا - خواطر - جمع خاطر - صوب - جانب - ہراول - پیشرو فوج - معاودت - لوٹنا - السنہ - جمع لسان زبان - الحق - سچ ہے - یقیناً - بیشک - مثبتہ - ثبت کی ہوئی - لکھی ہوئی - سواد اعظم - بڑا ملک - مہبط - اترنے کی جگہ مزارع - جمع مزرع - کشت زار - بسیط غبرا - زمین - ریاض - جمع روضہ - سبزہ زار باغ - آمال - جمع امل - آرزو - خبرت - دانائی - مشاغل - جمع مشغلہ - جو دوسرے کاموں سے روک دے - تعویق - دیری - باز رکھنا -

آوردند میان محمد خان ترکمان و سید محمود بکنه مناقشه شد هر کدام نسبت این دستبرد بخود میکرد و حضرت حقیقت حال از اوبکین استفسار فرمودند که ترا که فرود آورد اشارت بمحمد خان کرد که اول این شمشیر بمن انداخت از هول شمشیر این مرد از اسپ جدا شدم و چون خود را راست گرفتم و ایستادم این مرد دیگر ایما به سید محمد بکنه کرد شمشیر بر روی من انداخت حضرت بسید محمد اعتراض فرمودند که او انداخته محمد خان ست تو بهم دستی کردی که بر صید دیگری شمشیر انداختی جلدو را بمحمد خان عنایت فرمودند و اوبکین را به پیر محمد آخته سپردند که از احوال او خبردار بوده تیمار او کند و باوجود آثار فتح و نصرت امرای نفاق سرشت بی اخلاص اظهار بیدلی میکردند و همواره خبرهای راست از جانب میرزا کامران مذکور میساختند و در میان خود شهرت میدادند اگرچه هر تقیفه که بمیرزا نسبت کنند از بس که ماده قابل بود در راست می نمود اما اینجا خلاف واقع سخنان بروی بستند القصه روز دیگر او زبکیه هجوم نموده بتمام و کمال آماده جنگ و مستعد پیشدستی شدند عبدالله خان پسر عبید خان غول شده بود و پیر محمد خان برانغار و سلطانان حصار جوانغار و آنحضرت نیز لشکر را جابجا نصب فرموده قلب را بوجود اقدس رفعت بخشیدند و میرزا سلیمان را در برانغار و میرزا هندال را بجوانغار تعیین فرمودند و قراجه خان و حاجی محمد خان و تردی بیگ خان و منعم خان و سلطان حسین بیگ جلائر با برادران در هراول مقرر شدند و بعد از نیم روز تسویه صفوف و آراستگی افواج باتمام رسید و تا شام جنگ عظیم در کار بود و جوانان نبرد آزمای عرصه همت نموده داد دلاوری داده هراول مخالف را برداشته راندند و از جوبارها گذرانیدند رفیقان کوته اندیش نفاق پیشه در لباس وفاق خلاف مصلحت را در نظر جلوه دادند و دوستان نادان نیز از بی ادراکی تقویت آن کوته بینان هیدولت کرده رای دشمنان اختیار کردند و نگذاشتند که از جوبارها بگذرند و سخنان نادرست کم همتانه در میان آوردند گاه از کمی لشکر خود و بسیاری سپاه مخالف و گاه رفتن میرزا کامران بکابل و اندیشه اسیر شدن اهل و عیال سپاهی و گاه انتظار بردن بتقریب میرزا کامران

مناقشہ – جھگڑا – تیمار – خبرگیری کرنا – خدمت کرنا – تقیفہ – بری بات –

غول – جس میں بادشاہ ہو – قلب لشکر – برانغار – بادشاہ یا امیر کے داہنے ہاتھ کی فوج –

جوانغار – بائیں ہاتھ کی فوج – ہراول – پیشرو لشکر –

تسویہ صفوف – صفوں کا برابر کرنا – وفاق – اتفاق –

ادراک – عقل – سمجھ –

آن حضرت نظر بر همت والای خود فرمودند که در آئین فتوت نقض عهد از اهل کمال ناستوده است خصوصاً
از سلاطین عالیقدر که از ایشان ناپسندیده‌تر مباشد. این گروه را امان داده ایم خلاف این چگونه در
معدلت‌سرای ضمیر سزاوار گنجایش باشد. اتالیق معروض داشت که اگر این کنگاش درست و رای متین
را العمل نمی آرند پس مرا نگاه داشته مصالحه فرمایند که از خلم اینجانب بملازمان درگاه مقرر گردد و هرگاه
یورش هندوستان شود جمعی در ملازمت بوده خدمات پسندیده بتقدیم رسانند. چون مشیت ازلی
و ارادت قیومی بر خلاف این دو شق رفته بود و نگاشته رقم تقدیر در نظر اهل عزیمت آراسته‌تر
نمود و چند روز اقامت واقع شد اگرچه هوای ایبک و فراوانی میوه باعث توقف بود اما عمده اسباب
نا آمدن میرزا کامران شد. و خردمندان پیش بین حسابدان از روی یقین میگفته اند که اگر این توقف
نمی شد پیر محمد خان را طاقت مقاومت و قدرت مقابله و محاربه نبود و هرآئینه مستاصل میشد. یا بر حسب دلخواه
صلح میکرد چه عبدالعزیز خان و دیگر خانان اوزبکیه بکمک نمی توانستند رسید چون توقف بامتداد کشید
آن جماعت فرصت یافته بکمک غنیم آمدند و امرای اوزبک را که بدست افتاده بودند مصحوب خواجه قاسم
مخلص که یکی از معتمدان درگاه بود بکابل فرستادند و اتالیق را همراه داشته از راه خلم متوجه بلخ شدند
و بعد از دو سه روز از خلم گذشته در مقام باباشاهو نزول اجلال فرمودند روز دیگر نزدیک آستانه که
سر منزل بیست مشهور معسکر دولت آراسته گشت و قراولان خبر رسانیدند که جمعی کثیر از اوزبکان بسرکردگی
رقاص سلطان و شاه محمد سلطان حصاری برآمده اند آن حضرت نوجها آراسته قدم در رکاب
ظفر اعتصام نهادند و در میان قراولان اندک جنگی شد و در وقت فرود آمدن موکب عالی شاه محمد سلطان
حصاری باگروه انبوه بر سر اردوی معلی تاخت و جوانان کار طلب مثل کابلی خان برادر محمد قاسم موجی
و شیر محمد بلبه و محمد خان ترکمان بغایت مردانه قدم پیش نهاده تردد پسندیده کردند چنانچه کابلی افتاده
مخالفان تاب مقاومت نیاورده فرار نمودند و ادیکن اغلان را که از اوزبکان نامی بود دستگیر ساخته بملازمت

فتوت - جوانمردی۔ نقض - توڑنا۔ متین - مضبوط - یورش - چڑھائی۔ مشیت - ارادہ۔
شق - ایک طرف کسی چیز کی - فراوانی - کثرت - مقاومت - مقابلہ - برابری - محاربہ - لڑائی -
مستاصل - جڑ سے اکھڑا ہوا۔ غنیم - دشمن - مصحوب - ہمراہ -
معسکر - لشکرگاہ - قراول - پیشرو لشکر -
اعتصام - چنگل مارنا -

اشتہار دارد توجہ فرمودند و در نواحی این گلزمین میرزا ہندال و میرزا سلیمان سعادت بساط بوسی
دریافتند و محفوف اصناف الطاف گشتند و بالتماس میرزا سلیمان میرزا ابراہیم رخصت بدخشان یافت کہ
در حفظ ولایت اہتمام نماید و سزاولی سپاہی آن دیار نیز کند و از نواحی بغلان میرزا ہندال و میرزا سلیمان
و حاجی محمد خان و جمعی از نبرد آزمایان کار طلب را پیشتر روانہ فرمودند کہ ایبک را کہ از توابع بلخ است و بمعمورے
و افزونی میوہ و خوبی آب و ہوا امتیاز دارد از اوزبکان مستخلص سازند و در اثنای آن شیر محمد یکنہ کہ یکے
از یساولان بود پلنگے بہ تیری زدہ بملازمت آورد و حسین قلی مہردار بعرض رسانید کہ ترکان در لشکرہا زدن
پلنگ را خوب نمی‌دانند و معروض داشت کہ چون مرا پرم اغلن مقید ساختہ پیش کیستن قرہ حاکم بلخ
آورد و او در محکمہ سیمت استعداد رفتن ہری می‌نمود شخصی پلنگ زدہ آورد و بجہت ہمین لشکر در توقف افتاد
حضرت گوش باین سخن ننہادہ ہمچنان توجہ تسخیر بلخ مصمم داشتند روز دیگر لشکر پیشین خود را بایبک رسانیدند
پیر محمد خان حاکم بلخ خواجہ باقی آتالیق خود را با جمعی از مردم کار آمدنی مثل ابل میرزا و حسین سیستانی و
محمد قلی میرزا و جوجک میرزا بجہت احتیاطی بایبک فرستادہ بود کہ دران حدود لوازم احتیاط بجا آورند
رسیدن ایشان بایبک مقارن آمدن رایات نصرت قرین شد امرا بغیر از درآمدن در قلعۂ ایبک
و مستحکم کردن چارۂ دیگر ندیدند آن حضرت قدوم گرامی ارزانی داشتند و در لوازم تسخیر قلعہ کوشش
فرمودہ مرچلہا قسمت نمودند و در دو سہ روز متحصنان قلعہ امان طلبیدہ بآستانبوس دالاستسعاد یافتند
و ایبک بدست اولیای دولت قاہرہ درآمد حضرت جہانبانی جشن خسروانہ ترتیب دادہ از آتالیق در باب
تسخیر ماوراء النہر کنگش طلبیدند آتالیق بموقف عرض رسانید کہ امثال این امور از ما پرسیدن چہ
گنجایش دارد حضرت فرمودند کہ آثار راستی در تو پیدا است آنچہ بخاطر تو رسیدہ بی ملاحظہ بعرض رسان
مشار الیہ معروض داشت کہ مردم کار آمدنی پیر محمد خان بدست افتادہ اند این جماعہ را مسافر صحراے
عدم ساختہ قدم در رکاب ظفر باید نہاد کہ ماوراء النہر بے جنگ و جدل در حیطۂ تصرف و قبضۂ اقتدار خواہد آمد

محفوف - گھرا ہوا - سزاولی - یعنے سپاہیون پر سزاول کیا کہ جلد حاضر لشکر ہون - معموری - آبادی - مستخلص - چھوڑانا
یساول - نقیب - چوبدار - مقارن - نزدیک - نصرت - فتح - تسخیر - لینا -
مرچل - مورچہ - متحصن - قلعہ بند - کنگش - مشورہ - امثال - جمع مثل - مانند -
مشار الیہ - جسکی طرف اشارہ کیا گیا ہو - جدل - لڑائی -
حیطہ - احاطہ - اقتدار - قابو پانا - قدرت -

وصول رایات عالی بجد و بدخشان خود را باستعداد تمام قرین موکب والا گردانند و مناشیر مطاعه بنام میرزا هندال و میرزا عسکری و میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم در ساختگی راه و آمادگی سپاه و بزودی خود را رساندن شرف اصدار یافت و بدولت و اقبال نهضت رایات عالی شد و بجهت تنسیق امور و انتظام مهام و آمدن حاجی محمد خان از غزنین قریب یکماه در یورت چالاک توقف اتفاق افتاد و ازین منزل خواجه دوست خاوند را بکولاب فرستادند که میرزا کامران را باردوی معلی رساند و خواجه قاسم بیوتات که سابقاً منصب وزارت داشت و خواجه میرزا بیگ که دیوان حال بود و از بی رشدی او خواجه غازی مهمات را بکاردانی خود پیش گرفته بود خواجه مقصود قلی که راتق و فاتق مهمات میرزا کامران بود و چندی دیگر بوسیلهٔ میر برکه تقریر خواجه غازی و خواجه روح الله کردند و منعم خان و محمد قلی خان برلاس و فریدون خان و مولانا عبد الباقی صدر بجهت تشخیص معامله تعین شدند و حسین قلی سلطان که از مقربان درگاه بود محصل این مهم شد و بعد از تحقیق معامله خواجه غازی و خواجه روح الله و جمعی دیگر از نویسندهای متغلب را گیر انداختند و محمد قلی سلطان را بجهت تحقیق اموال خواجهٔ غازی تعین نمودند و خواجهٔ سلطان علی که از توجهات حضرت جهانبانی بخطاب افضل خانی ممتاز بود از مشرفی بیوتات به منصب دیوانی بیوتات اختصاص یافت و درین اثنا میرزا ابراهیم برسم ایلغار دریافت آستانبوس نمود و بعنایات ممتاز شده بعد از فراغ خاطر از مهمات ضروریهٔ این یورش موکب عالی باستالف نزول اجلال نمود و درینجا عباس سلطان اوزبک فرار اختیار کرده در آنحضرت بتقریب وصول میرزایان آهسته میرفتند چون روان شدن میرزایان و استعداد کردن میرزا کامران بمسامع عز و جلال رسید از راه پنجهیر عنان عزیمت معطوف ساخته اند راب را مخیم سرادقات عزت فرمودند و در منزلیکه حضرت صاحبقرانی درانجا اساس نهاده بودند سه روز برسم تبعیت آن حضرت کامروائی فرمودند و ازانجا بناری اتفاق منزل افتاد و از کوتل ناری گذشته بسیر دشت نیل برکه بهار آن در ولایت بدخشان امتیاز

مناشیر - جمع منشور - فرمان مطاعه - اطاعت کیا گیا - ساختگی - سامان کرنا - تنسیق - ترتیب دینا - مهام - جمع مهمہ - قابل اہتمام و ضروری - یورت - مکان - چالاک جسکو جلک بولتے ہین - بیوتات - یعنے منتظم گھر دارہ - بی رشدی - بیراہی - راتق - جمع اور درست کرنیوالا - فاتق - پراگندہ کرنیوالا - تقریر کردند - یعنے خیانت و تغلب ظاہر کیا - تشخیص - یعنے تحقیق - محصل - حاصل کرنیوالا - یعنے اس تغلب کو وصول کرنیوالا - گیر انداختند - پکڑ دلیا - ماخوذ کیا - مشرف - جانچ کرنیوالا - بیوتات - جمع الجمع بیت - گھر دارہ کا داروغہ - ایلغار - تاخت - دوڑ - مخیم - خیمہ گاہ - تبعیت - پیروی

بجنگ جرأت نمودند میرزا از جام شمشیر جرعه واپسین درکشید. آن حضرت تردی محمد خان را اعتبار افزوده زمین داور و آن حدود بجاگیر او مقرر ساختند و بجهت انتظام و استحکام مبانی آن حدود رخصت فرمودند و درہمین سال ایلچیان عبدالرشید خان بن سلطان سعید خان حاکم کاشغر آمده تحف و هدایای گرامی بنظر اشرف گذرانیدند. و بزودی مشمول عنایت شده رخصت یافتند و درہمین ایام سعادت پیرای عباس سلطان که از سلاطین ازبکیه بود بآستان بوس استسعاد یافت و منظور نظر عاطفت و تربیت گشت و مرتبه او را بلند ساخته بعفت قباب گلچهره بیگم که همشیرهٔ خرد آنحضرت بود عقد ازدواج بستند. و از وقایعی که درین سال روی نمود شهید شدن میرزا شاه برادر میرزا الغ بیگ ست از اشتر کرام که در جاگیر او بود عزیمت آستانبوس داشت چون بکوتل منار رسید. شاه محمد برادر حاجی محمد بانتقام آنکه در هندوستان کوکے عم حاجی محمد خان را میرزا محمد سلطان کشته بود کمین کرده در سر آن کوتل تیری زد و میرزا دران عقبه بدرجهٔ عالیهٔ شهادت عروج یافت

نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی از کابل ببلخ و برجوع عالی از بی اتفاقی میرزا کامران و نفاق امرا بکابل

هرچند در تسخیر ممالک هندوستان و برآوردن خس و خاشاک ازان بوستان و تقدیم این امر بر جمیع امور بر همت ملک کشائی از واجبات اقبال روز افزون بود و سیر ولایت کشمیر نیز مرغوب و مکنون آنرا بوقت دیگر حواله فرموده یورش بلخ را که سابقاً تصمیم یافته و تهیه آن فرموده بودند قدم دولت در رکاب عزیمت نهاده پیش گرفتند. و در اوائل سال نهصد و پنجاه و شش که هوا رو باعتدال آورده بود بالتو بیگ را که یکی از معتبران درگاه بود پیش میرزا کامران فرستاده پیغام دادند که بموجب قرارداد بعزیمت بلخ متوجه شدیم باید که باتفاق و یک جهتی راه پیش نهاد همت ساخته و این معنی را سرمایهٔ سعادت دانسته هنگام

جرعه - گھونٹ - تحف - جمع تحفه - هدایا - جمع هدیه -
عفت - پاکدامنی - قباب - جمع قبه - کلس -
عم - چچا - عقبه - گھاٹی - عروج - چڑھنا -
مکنون - پوشیده - یعنے دل میں یہ خواہش پوشیده تھی -
تصمیم - مضبوطی -

جلالت که سعادت کونین از جبههٔ ایشان میتافت مبتهج و منبسط گشته ناصیهٔ اقبال را بسجدات شکر جلای جاودانی دادند و در جمعهٔ دوم رمضان که وقت مختار بود بفتح و نصرت سایهٔ ورود بر شهر انداختند و بر زمین نیاز جبهه سای گشتند و عرائض مبارکباد از اولیای دولت رسید و درینولا از کشمیر عرضه داشت میرزا حیدر با پیشکشهای آن ولایت بدرگاه معلی آورد و در عرضه داشت تعریف و توصیف آب و هوا و بهار و خزان و گل و میوهٔ کشمیر بعبارات دلکش اندراج داشت و در التماس سیر و گلگشت همیشه بهار آن عرصهٔ دلکشای مبالغه پرداخته در باب تسخیر هندوستان سخنان درست معروض داشته تحریض همت جهانگشای نموده بود و آن حضرت از فرط التفات منشور فتح و نصرت مشتمل بر فنون عطوفت و صنوف مرحمت بمیرزا فرستادند و توجه باطنی بتسخیر هندوستان بدان دیباجهٔ هوشمندی ایراد فرمودند و در مستقر خلافت همواره تمشیت امور مملکت و تقویت مهام دولت بطرزی که دواعی اوقات مستدعی بوده به مصالح ممالک مقتضی برای صائب همت گماشتند. ازانجمله قراجه خان و مصاحب بیگ که سرگروه منافقان توانند بود و مستوجب انواع سیاست شده بودند ایشان را رخصت سفر حجاز دادند که شاید در اوقات غربت که سوهان ناهمواریهای نفس ست از ایام دولت یاد آورند و قدر آن نیک روزی نشناخته از کردارهای بد باز آیند و اینها روانه شده درمیان هزاره‌ها توقف نمودند و آخر عاطفت حضرت جهانبانی عذرهای نامسموع این گروه ناسپاس را پایهٔ قبول بخشید. و درهمین ایام بتجدید مبانی مودت و تاکید معانی محبت که لازمهٔ فتوت و مروت ست فرموده خواجه جلال الدین محمود را برسم رسالت با تحف و هدایا رخصت عراق فرمودند و از سوانحی که روی داد شهادت میرزا الغ بیگ ست ولد میرزا محمد سلطان و مجملی ازین سرگذشت آنکه میرزا از زمین داور که جاگیر او بوده باراده ملازمت حضرت جهانبانی بجانب بدخشان میرفت و خواجه معظم نیز باراده عتبه بوسی و تلافی تقصیرات همراه میرزا بود چون نزدیک غزنین رسیدند خبر فتح موکب دولت بایشان رسید خواجه معظم میرزا را بجد کرده بر سر هزاره‌ها برد که تاخت و تاراج این گروه که همواره برهزنی و غارتگری اشتغال دارند نماید و از بی تدبیری که منشاء آن غرور جوانی و جنون پندار باشد آئین پیکار منظور نداشته

جبہہ - پیشانی ۔ مبتہج - خوش ۔ ناصیہ - پیشانی ۔ تحریض - اُبھارنا ۔ فرط - زیادتی ۔ منشور - فرمان ۔ عطوفت - مہربانی ۔
صنوف - جمع صنف - طرح طرح کی ۔ دیباجہ - خطبۂ کتاب - اول ہر شئے ۔ ایراد - وارد کرنا ۔ مستقر - جائے قرار ۔
تمشیت - جاری کرنا ۔ مہام - جمع مہم - کار عظیم ۔ دواعی - جمع داعی ۔ مصالح - جمع مصلحت ۔ مقتضا چاہا گیا اور شاید
مقتضی بمعنی مدعی ہو ۔ اسباب ۔ خواہش و باعث ۔ غربت - تنہائی ۔
تجدید - نیا کرنا ۔ تلافی - عوض - بدلا ۔

همراه میرزا ساختند و یورش بلخ بسال دیگر قرار یافت و میرزایان را مشمول تفقدات بادشاهی فرموده تصمیم رفتن کابل فرمودند و در مجلس آخرین عهود و مواثیق که شعار منتظمان سلسلهٔ صداقت است درمیان آورده هرکدام را بخدای انتظام بخش عالم صغیر و کبیر سپرده رخصت دادند و از روی عطوفت برادری پیالهٔ شربت طلبداشته اندکی از آن تناول کرده بمیرزا کامران مرحمت فرمودند و حکم شد که هرکدام از میرزایان مرتبه را مرعی داشته الوشش بادشاهی بخورند و پیمان یکجهتی و یکدلی را وثوق بخشند و بموجب امر عالی با وجود تحقیق اخوت عقد صداقت و خلت نیز بستند و هرکدام از میرزایان را علم و نقاره عنایت فرموده رتبهٔ اعتبار را بشرف عزت و کرامت استظهار بخشیدند و میرزا کامران و میرزا سلیمان و میرزا هندال بطومن طوغ اختصاص یافتند و میرزایان ازین منزل بجاگیر خود رخصت گرفتند و موکب عالی متوجه خوست شد و در آنجا که نزهت گاه عشرت بودی اقامت می فرمودند و از راه بریان متوجه کابل شدند و بریان قلعه ایست که حضرت صاحبقرانی بعد از تادیب هندوان کتور را اساس نهاده بودند آنحضرت نیز تبازگی نظر تعمیر انداخته نام آنرا اسلام آباد نهادند رایات اقبال چون بآن سرزمین رسید پهلوان دوست میربر را حکم شد که شکست و ریخت قلعه را اصلاح نماید و اهتمام آنرا بامرا قسمت کنند ده روز آن حدود معسکر دولت بود تا آنکه در اهتمام پهلوان در یکهفته قلعه مذکور با دروازه و کنگره و سنگ انداز صورت اتمام گرفت و آنحضرت بیک میرک را حاکم آنجا ساخته گذاشتند چون خاطر جهان آرای از مهم قلعه جمع شد بر سرکان نقره تشریف بردند و بظهور پیوست که دخل بخرج این کان برابر نمی آید و از آنجا لب آب پنجهیر نزدیک کوتل اشترگرام محل سرادق دولت اعتصام شد و اوائل زمستان که زمین از برف بنیاد روی سفیدی کرده بود عرصهٔ حدود دارالملک کابل بقدوم گرامی حضرت جهانبانی فر و بها یافت و بجهت اختیار وقت و انتظار ساعت مسعود روزی چند در نواحی شهر توقف اتفاق افتاد و حضرت شاهنشاهی که هزاران میمنت و سعادت در مقدم آن حضرت است اقبال وار استقبال فرمودند آتکه خان و جمعی از نزدیکان بدولت ملازمت مشرف شدند و آنحضرت بدیدار سعادت پرتو آن قرة العین خلافت و غرة الوجه

مشمول - شامل کیا گیا - تفقدات - مہربانیاں - تصمیم - پختگی - عہود - جمع عہد - مواثیق - جمع میثاق - عہد و پیمان - عطوفت - مہربانی - الوشش - جھوٹن - پس ماندہ کھانا - وثوق - مضبوطی - اخوت - بھائی ہونا - خلت - دوستی - استظہار - پشت و پناہ - طومن طوغ - دس ہزار فوج کا نشان - اساس - بنیاد - معسکر - لشکرگاہ - سنگ انداز - گوپھن - قلعہ کے رندے - دخل - آمدنی - سرادق - سراپردہ - فر - دبدبہ - قرة العین - آنکھ کی ٹھنڈک - غرة الوجہ - رونق چہرہ -

وہمچنین از ہر جا سخن گذشت وحضرت جہانبانی نوادر کلمات گوہر افشان بودند تا آخر روز این مجلس عشرت منتظم بود و درین محفل نشاط میرزا عسکری را بمیرزا کامران سپردہ رخصت منزل فرمودند وچون میرزا بسرعت آمدہ بود خیمہ وخرگاہ وبارگاہ برای میرزا از سرکار بادشاہی نزدیک دولتخانہ ایستادہ شد روز دیگر در باب رفتن بلخ با میرزایان وامرا مشورت فرمودند ہرکدام موافق عقل ورای خود حرفی درمیان آورد حضرت فرمود کہ موکب منصور بناری رسد ہرچہ صلاح باشد بتقدیم خواہد رسید وناری موضعیست از بدخشان کہ یک راہ ببلخ دارد ویک راہ بکابل روز چہارم ازین منزل نشاط بخش کوچ فرمودہ شب درمیان بسرچشمہ کشا کہ نزدیک اشکمش ست نزول اقبال فرمودند ومجلس انبساط ترتیب دادہ بعیش وعشرت گذرانیدند ودران سر منزل عشرت افزا حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی سابقا رسیدہ اند وخان میرزا وجہانگیر میرزا آمدہ سر اطاعت برخط فرمان نہادہ اند وحضرت گیتی ستانی فردوس مکانی درباب نزول اجلال باین موضع فرح بخش وآمدن برادران واطاعت نمودن ایشان برسم نشان تاریخ آنرا بر تختہ سنگی نقش فرمودہ اند حضرت جہانبانی جنت آشیانی کہ باین نزہت گاہ رسیدہ برسنت سنیہ حضرت گیتی ستانی تاریخ آمدن خود وملازمت کردن میرزا کامران ومجتمع شدن برادران درآنجا نیز ثبت فرمودند واین ہر دو تاریخ از دو بادشاہ بزرگ منش بریک لوح سنگ برمثال کتابہ ایوان روزگار بر صفحہ لیل ونہار وست درگردن یکدیگر یادگار ست وازانجا بموضع ناری ورود سعادت فرمودہ بانتظام ولایت بدخشان مشغول شدند ختلان را کہ مشہور بکولابست تا سرحد موکب وقراتکین بمیرزا کامران عنایت فرمودند وجاکرخان را امیر الامرای میرزا کامران مقرر ساختہ بہمراہی او نامزد فرمودند وعسکری میرزا را نیز ہمراہ میرزا ساختہ قراتکین بجاگیر او اختصاص دادند اگرچہ میرزا کامران باین جاگیر راضی نبود اما بملاحظہ اینچنین جانبخشی چندان مضائقہ نکرد وقلعہ ظفر وطالقان وبعضی از پرگنات دیگر بمیرزا سلیمان مقرر داشتند وقند وز وغوری وکہمرد وبقلان واشکمش وناری را بمیرزا ہندال مکرمت فرمودہ شیرعلی را

نوادر ۔ جمع نادر ۔ منتظم ۔ مجتمع ۔ موکب منصور ۔ لشکر فتحمند ۔
نزہت گاہ ۔ فرحت وعیش کی جگہ ۔
سنت ۔ طریقہ ۔ سنیہ ۔ روشن ۔
کتابہ ۔ وہ تحریر جو محلون اور بلند مکانون پر لکھتے ہین ۔
مضائقہ ۔ باہم تنگی کرنا ۔

واز آمدن خود خبر ساخت حضرت جهانبانی از آمدن میرزا خوشوقت شده حکم فرمودند که اول منعم خان وتردی بیگ خان ومیر محمد منشی وحسن قلی سلطان مهردار وبالتو بیگ توابچی بیگی وتاجی بیگ وجمعی دیگر بروند وبعد ازان قاسم حسین سلطان شیبانی وخضر خواجه سلطان واسکندر سلطان وعلی قلی خان وبهادر خان وجمعی دیگر رفته باشند وسوم مرتبه میرزا هندال ومیرزا عسکری ومیرزا سلیمان استقبال نمایند ودرهمین روز میرزا عسکری را بند از پا برداشته بودند صباح آن بقانون که حکم عالی نفاذ یافته بود میرزایان رفته لوازم احترام بجاے آوردند وحضرت جهانبانی تخت آراے ملک ودولت گشته بزرگانه بار عام دادند میرزا کامران بفرق آداب شتافته بدولت بساط بوس مشرف شده وتسلیمات ضراعت وسجدات اخلاص بجاے آورد حضرت جهانبانی از روے مهربانی فرمودند که دیدن توره تبقادیم رسید دیگر بیا که برادرانه دریابیم بعد ازان از روی فرط رافت وشفقت میرزا را در بر گرفت وگریه هاے زار زار کردند چنانچه تمام حضار مجلس عالی را دل بدرد آمد میرزا بالفرط اعزاز مخصوص گشته بموجب اشارت عالی در جوانغار نشست وتبرکی فرمودند که نزدیک بنشینید ومیرزا سلیمان را اشارت برانغار شده وهمچنین میرزایان وامرا بترتیب رتبه وحالت خویش برانغار وجوانغار نشستند وجمعی از نزدیکان بساط دولت مثل حسن قلی مهردار ومیر منشی وجنابر محمد ومقصود بیگ اخته در دنگل قرار یافتند وجشنے عظیم انتظام یافت قاسم جنگی وکوچک غجگی ومخلص قنبری وحافظ سلطان محمد رخنه وخواجه کمال الدین حسین وحافظ مهری وسائر این گروه جادو منش نزدیک بتور نشسته نغمه پردازی نمودند واز یکها کاکر علی وشاهم بیگ جلایر وتولک قوچی وجمعی دیگر عقب تور جاے یافتند ومیوه وطعام گوناگون بآداب بادشاهی کشیده شد ودرین مجلس حسن قلی مهردار از میرزا کامران پرسید شنیده ام که در حضور شما مذکور میشد که پیش پیر محمد خان میگفته اند که هر که یک تاریخ بغض مرتضی علی ندارد او را مسلمان نتوان گفت شما فرموده باشید که خدا ایرا بنده باشد که برابر هنده وانه بغض داشته باشد میرزا ببسے درهم شده گفت پس مردم مرا خارجی تصور میکرده باشند

نفاذ۔ جاری ہونا۔ احترام۔ حرمت وعزت کرنا۔ فرق۔ سر۔ ضراعت۔ عاجزی وزاری کرنا۔

توره۔ طرز وطریقہ۔ شریعت چنگیز خانی۔ فرط۔ زیادتی۔ رافت۔ مہربانی۔

جوانغار۔ بادشاہ کے بائیں جانب۔

برانغار۔ میمنہ۔ داہنی جانب۔ قور۔ پہرہ چوکی۔

ہندوانہ۔ تربوز۔

قراجہ خان را شمشیر درگردن بستہ حاضر ساختند چون برابر شعل رسید حکم عالی شد کہ شمشیر از گردن فرود آورند و گناہ او را بخشیدہ بزمین بوس مقرب ساختند و ترکی گفتند کہ عالم سپاہی گریست امثال این خطر باشدہ آمدہ است و در پایان دست چپ تردی بیگ خان آمادہ حکم شد کہ بایست و بعد ازان مصاحب بیگ را ترکش و شمشیر فرمودند و ہمچنین سردار بیگ ولد قراجہ خان را آوردند فرمودند کہ گناہ از کلانانست خردان چہ گناہ دارند ہمچنین سائر امرا نوبت بنوبت می آمدند و نوید بخشش می شنیدند آخر ہمہ قربان قراول کہ حقوق خدمت داشت بفرط خجالت و سرافگندگی آمدہ کورنش کرد حضرت ترکی فرمودند کہ تراچہ بلا پیش آمد و بچہ تقریب رفتی او نیز ترکی جواب داد در دی جمعی را دست قدرت سیاہ کردہ باشد ازانہا چہ باید پرسید و حسن قلی سلطان مہردار کہ ہمہ وقت راہ سخن داشت این بیت را در آن مجلس خواند **بیت** چراغی را کہ ایزد بر فروزد ٭ ہر آنکو پف زند ریشش بسوزد ٭ و تمامی امرا تخصیص قراجہ خان کہ ریش دراز داشت شرمندگی کشیدند روز دیگر از آنجا بدولت کوچ فرمودند و در کنار آب طالقان کہ آلنگی دلکشا بود نزول اجلال واقع شد روز چہارشنبہ ہفدہم رجب ببدرقہ ہدایت ازلی میرزا کامران مراجعت نمودہ بدولت بساط بوس مشرف شد و شرح این قصہ بدیع آنست کہ درحوالی بادام درہ میرزا عبداللہ زبان را بشکر بادشاہی التذاذ داد و از چندین بی ادبیہا کہ از حوصلہ میرزا بیرون بود و از جرائم آن درگذشتن سبب تعجب او شد میرزا عبداللہ پرسید کہ اگر بجای ایشان شما می بودید چہ میکردید گفت ازمن گذشتن و گذاشتن نمی آمد میرزا عبداللہ گفت اکنون فرصت کاری کہ پاداش آن تو اندشد در دست ہست اگر بجای آورند چہ شود میرزا گفت آن کدام ست گفت امروز بجائی ہستیم کہ دست بادشاہی بما نمیرسد مناسب آن ست کہ با معدودے الغار کردہ بملازمت بادشاہ بشتابیم و سجدات شکر بتقدیم آوردہ عذر گناہان بخواہیم و خدمات پسندیدہ بجاے آریم میرزا کامران قبول این معنی کرد و با معدودے روان شد چون بنواحی اردوی معلی آمد باپوس را بملازمت فرستاد

سائر۔تمام ۔ فرط ۔ زیادتی ۔ خجالت ۔ شرمندگی ۔ آلنگ ۔ سبزہ زار ۔
بدرقہ ۔ رہبر ۔ بدیع ۔ نادر ۔ التذاذ ۔ لذت حاصل کرنا ۔
جرائم ۔ جمع جریمہ ۔ گناہ ۔ پاداش ۔ بدلا ۔
معدودے ۔ گنتی کے آدمی ۔ الغار ۔ تاخت ۔ دوڑ ۔
نواحی ۔ اطراف ۔

رسید میرک مبصر مزاج زمانه بود دمیده انست که این اهلیت ندارد و همین مقدار اطاعت در عالم ظاهر کافیست
ایستاده بمیرزا گفت چون شما عزم آستان بوس قدم نهادید از دائرهٔ عناد برآمدید و از بغی نجات یافتید
اکنون لائق سعادت و مناسب ندامت آن ست که امرای فرار کرده را گردن بسته بدرگاه فرستید و خود
خطبهٔ آن حضرت بخوانید و غائبانه رخصت گرفته متوجه سفر حجاز شوید میرزا نصیحت پذیر شده همه را قبول
نمود مگر آنکه گفت از حضرت التماس کنید که بابوس را همراه من بگذارید که از قدیمان منست میخواهم که تلافی
بانچه او کرده هم درین سفر بجا آرم میر چون مراجعت نموده بملازمت آمد و حقیقت حال را بموقف عرض
رسانیده استعفای جرائم میرزا نمود آن حضرت بمقتضای عطوفت فطری تقصیرات او را بخشیدند
آنچه میر مقرر ساخته بود امضا فرمودند روز جمعه دوازدهم رجب سال نهصد و پنجاه و پنج درون قلعهٔ مذکور
مولانا عبد الباقی صدر خطبه بنام گرامی حضرت جهانبانی خواند و آن حضرت از آنجا سوار شده بباغیکه در آن
نزدیکی بود نزول اقبال فرمودند مورچلها برطرف شد و حکم عالی بصدور پیوست که حاجی محمد و جمعی حاضر
باشند که میرزا با معدودی که مقرر شده بدر رود تا برآمدن از قلعه حافظ حال او گردند و علی دوست
خان باربیگی و عبد الوهاب و سید محمد بکنه و محمد قلی شیخ کمال و لطفی سهرندی و جمعی را تعیین
فرمودند که دروازهٔ قلعه را محافظت کرده امرای فرار نموده را بیارند و میرزا را با همراهان معهود
بگذارند بموجب قرار داد میرزا برآمد و در اثنای راه یکی از ملازمان میرزا ابراهیم اسپ خود را
شناخت که یکی از خدمتگاران میرزا کامران سواره میرفت و این را بمیرزا ابراهیم گفت میرزا کسان
فرستاد که آن اسپ کشیده آوردند چون بسمع مقدس جهانبانی رسید از نیک سیرتی این معنی را ناپسندیده
دانسته اعراض فرمودند و میرزا ابراهیم از خجالت و تنک مزاجی بیرخصت برخاسته بجهه دوکشتم رفت
و حاجی محمد نیز معاتب شد که چون بدانستگی تو این بیحرمتی بمیرزا رسید فرمان عطوفت که متضمن معذرت
باشد با خلعت و اسپ مصحوب خواجه جلال الدین محمود میر بیوتات فرستادن و چون برخی از شب گذشت

فطری - پیدائشی - امضاء - جاری کرنا - معهود - مقرره -
اعراض - روگردانی کرنا - خجالت - شرمندگی - معاتب - عتاب کیا گیا -
مصحوب - همدست -
میر بیوتات - گهر داره کا سردار -
برخی - کسی قدر - تهوڑا -

چشم میداشت مایوس شده بی اختیار دست بفتراک اطاعت و انقیاد زد بوسیله این حیله خود را درین نوبت از گرداب خطر برکنار گرفت و کشتی عافیت را ازین موج خیز بساحل نجات رسانید و باین قصد انواع الحاح و استغفار پیش آورد روزی عرضه بر تیر بسته در اردوی معلی انداخت مضمون آنکه حقوق عنایت و رعایت آن حضرت را نادانستم دیدم آنچه دیدم اکنون از گذشته پشیمانم و میخواهم که بطواف کعبه رخصت فرمایند تا از معصیت بغی و کلدورت کافر نعمتی پاک شده خود را مستعد خدمت و شایسته ملازمت گردانم و امید از عواطف آنست که این دولت بوسیله میر عرب مکی مشخص شود و میر از جمله سیاحان روزگار در صدق و صفا امتیاز داشت و به کیمیاگری منسوب بود و حضرت جهانبانی جنت آشیانی با و توجه داشتند و درین یورش قرین رکاب نصرت اعتصام بوده لشکر دعا را آرایش میداد چون عرضه داشت او بمسامع عز و جلال رسید میر را طلب فرموده درین باب سخن گفتند میر گفت که جواب این را من نوشته درون قلعه میفرستم و این عبارت نوشت اعلموا یا اهل القلعة الخلاص فی الاخلاص والسلامة فی التسلیم والسلام علی من اتبع الهدی یعنی اے اہل قلعه خلاصی در اخلاص است و سلامت در اطاعت و انقیاد سلام است بر کسیکه راه راست را پیروی نماید میرزا کامران بر مضمون این نوشته اطلاع یافته باز بطریق سابق نوشت که هرچه میر فرمایند و قرار دهند عادل نخواهد بود حضرت جهانبانی از آنجا که کرم مروت لازم ذات قدسی ملکات ایشان بود میر را رخصت فرمودند میر به قلعه رفته لوازم تبیان حق که در مشارب عقلی از زلال عذب شیرین تر بود و در اذواق حسی از عصاره حنظل طعم تلخ تر داشت بتقدیم رسانید و در تصریح و تلویح آن دقیقه مهمل نگذاشت از هر باب سرزنشی که میر میکرد میرزا چون از صداع بادستیهای خمار خود تنبیهی یافته بود سر تسلیم پیش افگنده تقصیر تقصیر میگفت و هرچه فرمایند قبول داریم بر زبان میراند میر گفتند چاره این کار آنست که برخیزید و با دل اخلاص گزین و خاطر مستمند همراه من سعادت ملازمت دریابید میرزا از راستی با حیله پردازی روان شده و چون نزدیک بدر قلعه

چشم - امید - مایوس - ناامید - فتراک - شکاربند - انقیاد - تابعداری - گرداب - بھنور - ساحل - کنارہ - الحاح - نہایت درجہ کی عاجزی - استغفار - عذرخواہی - بغی - سرکشی - مشخص - معین - لشکر دعا را آرایش میداد - یعنی بادشاہ کے لشکر کے لیے فتح کی دعائیں کرتا تھا - انقیاد - فرمانبرداری - عادل - تجاوز کرنا - تبیان - ظاہر کرنا - مشارب - جمع مشرب - پانی پینے کی جگہ - زلال عذب - صاف میٹھا پانی - اذواق - جمع ذوق - عصارہ - افشردہ - نچوڑ - حنظل - اندرائن - طعم - مزہ - تصریح - صریح بیان کرنا - تلویح - اشارہ کرنا - مہمل - بیکار

فراخور استعدادات مختلف آن مردم را بلطف و قهر اختصاص دادند و سجده‌های نیاز بدرگاه کارساز حقیقی که جوادی ضنت و مفیض بی منت ست بتقدیم رسانیدند و روز دیگر بشرائط محاصره پرداخته مرچلها قسمت فرمودند روزی از مورچلی که منعم خان و محمد قلی برلاس و حسن قلی سلطان مهردار تعلق داشت و بند وقها بمردم قلعه می انداختند. بندوقی بمبارز بیگ رسیده قالب تهی کرد و آن حضرت که معدن مرحمت بودند تاسف عظیم فرمودند و برزبان اقدس گذشت کاش مصاحب بیگ برادر او بجای او میشد. و آن حضرت بمقتضای برادری بل بموجب رافت عامه باوجود چندین تقصیرات میرزا کامران بر سر عنایت و التفات آمدند و فرمان موعظت نشان که تعویذ بازوی دولت و اقبال و حرز گردن فضل و کرامت تواند بود بمیرزا نوشتند و بعد از اقسام نصائح بزرگانه این عبارت مسطور شده بود که ای برادر بدخو و ای عزیز جنگ جو از تدبیر این کار که باعث کارزار و موجب قتل و آزار مردم بیشمار ست باز آی و بر مردم شهری و لشکری رحم نمای امروز این همه مردم که کشته می شوند شعر بود خون آن قوم در گردنت * بود دست آن جمع در دامنت * همان به که بر صلح رای آوری * طریق مروت بجای آوری * و مصحوب نصیب رمال این منشور سعادت فرستادند. چون میرزای مست غفلت روگردانیدهٔ اقبال و پشت دادهٔ دولت بود نصائح سعادت لوائح مفید نیامد و در جواب آن طومار عنایت و دیباچهٔ درایت این بیت برزبان راند شعر عروس ملک کسی در کنار گیرد چست * که بوسه بر لب شمشیر آبدار دهد * نصیب رمال حقیقت ادبار میرزا بمسامع علیه رسانید حکم بضبط مرچلها شد. و درین اثنا میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم بجمعیت تمام باستلام عتبهٔ علیه شرف اختصاص یافته بعواطف خسروانه سعادت امتیاز یافتند. و جاکر خان دلد ویس خان قبچاق با مردم کولاب نیز آمده ضمیمهٔ عساکر اقبال گشت و درین مدت یکماه محاصره روز بروز ابواب فیروزمندی بر روی اولیای دولت گشوده تر می گشت و عقدهٔ مهمات میرزا کامران بسته تر شده و کارها بر و تنگتر می گشت تا آنکه از اقسام حیله گری و کید ورزی ناامید شده و از کمک پیر محمد خان اوزبک که از کوتاه بینی

فراخور - لائق - ضنت - بخیلی مفیض - فیض دینے والا - محاصره - گھیر لینا - مرچل - مورچه - تاسف - افسوس - رافت - مهربانی - موعظت - نصیحت - حرز - تعویذ - رمال - علم رمل جاننے والا - منشور - فرمان - لوائح - جمع لائحه - روشن - طومار - دفتر - درایت - دانائی - ادبار - بدبختی - مسامع - جمع مسمع - کان - علیه - بلند - عواطف - مهربانیان - ضمیمه - شامل -

کید ورزی - مکاری کرنا -

گروه وخیم عاقبت رسانید. روز شنبه پانزدهم جمادی الاخری در بلندی که آنرا خلسان میگویند، درمیان این
مردم جنگ شد. وهنوز موکب بادشاهی از آب نگذشته بود و بقدر مفاصله درمیان هراول وقول مانده بود
که بمقتضاے حکمت ازلی هراول بادشاهی روگردان شده از آب گذشت وگروه مخالف دست بغارت
وتاراج کشادند میرزا کامران باعده دوسه برسر همان بلندی ایستاد و درین اثنا حضرت جهانبانی بدولت و
اقبال برکنار آب رسیده خواستند که روبروی مخالف از آب عبور فرمایند. بعضے از مخبران صادق بعرض
اشرف رسانیدند که پیش آب جمجمه است وهمگروه ازانجا آسیاے بالاتر سمت وآن زمین سنگلاخ است
عبور ازانجا بسهولت میسر لاجرم بدولت وسعادت بآن سمت متوجه گشتند. چون نزدیک بآسیا رسیدند
شیخم خواجه خضرے راکه کلانتر خواجه خضریان بود گرفته آوردند. جمعی از طونقطاران که درهر جلوه میرفتند حکم
شد. که این حرام نمک گریزپاهی را هزخنه زنند. چندان بشمشیر وکلارد زدند که برنظارگیان یقین شد که جان تیره اش
را تعلق ببدن نماند آنگاه اسمعیل بیگ دولدی را دستگیر ساخته بحضور اقدس آوردند آن حضرت جانبخشی
فرموده بشفاعت منعم خان جرائم اورا بخشیده باو سپردند ومتوجه بلندی که میرزا کامران آنجا بود شدند و
فتح الله بیگ برادر روشن کوکه را هراول ساخته باجمعی از فدائیان بهادر پیشتر فرستادند وجنگ مردانه
پیوست فتح الله از اسپ جدا شد ومقارن اینحال کوکب بادشاهی که مقدمهٔ جهانگشاے او طلیعهٔ کشورستانی
است پیدا شد ومیرزا دل از دست داده تاب مقاومت نیاورده فرار نموده خودرا به قلعهٔ طالقان رسانید
ودر استحکام مبانی ضبط کوشش نمود ولشکر بادشاهی دست کشای تاخت وتاراج شد وبر اسباب کار
قلیجیان نبراع کشید. آنحضرت حکم هرل فرمودند یعنی آنچه هرکس را بدست افتد ازو باشد. ودیگری طمع در آن
نماید ودرین فتح هیچکس را سرموئی زخم نشد. مگر علی قلی خان راکه زخمی باو رسید، واسحاق سلطان وتردی بیگ
ولد پیک میرک وبابا جوجک وجمعی کثیر که پاے دلیری در تعاقب لشکر منصور برده بودند دستگیر شدند و
میرزا هندال وحاجی محمد این گرفتاران را بدرگاه والا آوردند وآن حضرت بموجب قواعد نصفت ومعدلت

وخیم عاقبت ۔ بدعاقبت ۔ ہراول ۔ جو فوج لشکر کے آگے آگے چلے ۔ قول ۔ درمیانی فوج ۔ جمجمہ ۔ وہ جگہ جو شورستان
مین ہو ۔ دلدل ۔ سنگلاخ ۔ سخت ۔ پتھریلی زمین ۔ گریزپا ۔ بھگوڑا ۔ جرائم ۔ جمع جریمہ ۔ گناہ ۔ ہراول ۔ پیشرو فوج ۔
طلیعہ ۔ وہ فوج جو رات کو لشکر کی حفاظت کرے ۔ آگے چلنے والی فوج ۔ مقاومت ۔ برابری ۔ مقابلہ ۔ مبانی ۔
جمع مبنی ۔ بنا ۔ قلیچ ۔ نوکر ۔ غلام ۔ ہرل ۔ غارت ۔ لوٹ ۔
نصفت ۔ انصاف ۔

از در آمدن سپاه نصرت قرین به بدخشان تا آنت چون کار و بار میرزا کامران در انجا رواج گرفت شیر علی
اعتبار یافته در مستی غرور پیوسته بمیرزا بی ادبانه سلوک میکرد و در باب قندوز گرفتن و میرزا هندال
برآوردن اهتمام می نمود تا آنکه میرزا او را به قندوز تعیین کرد میرزا هندال باقبال بادشاهی او را دستگیر
ساخت شرحش آنکه شبی پیاده بسیار از لشکر قندوز گرد خانه او را گرفتند و او بچه خود را در جوی آب
انداخت و یکدست او شکست و تنها بکید خود دستگیر شد و چون میرزا هندال او را بملازمت حضرت
جهانبانی آوردند آن حضرت نظر بر اعمال ناشایسته او نینداخته بر تقصیرات او رقم عفو کشیدند و خلعت
خاصه مکرمت نموده غوری را نامزد فرمودند چه خاطر دوربین را نظر بر جوهر آدمی و دریافت اندازه
کار آمدن بود چون در ذات او معنی مردانگی و سربراهی یافته بودند چنین تقصیرات عظیمه که هر کدام مستوجب
سیاست بود گذشته بنوازش چنین اختصاص بخشیدند چه در میزان قدرشناسی اسباب بخشش را از
ابواب گزارش افزون یافتند و بعد از آنکه میرزا هندال بتوجهات بادشاهی معزز شد پس حکم جهان مطاع
بصدور پیوست که حاجی محمد خان و جمعی دیگر برسم منقلای پیش روند و میرزا سرگروه آنها باشد
و جمیع مردم از اطاعت میرزا که هر آئینه مؤید دولت خواهد بود عادل ننمایند و در لوازم نیکو خدمتی بتقصیر
از خود راضی نشوند تا هر یکی بفراخور همت و خدمت آرزوی خود بهره مند گردد و در اواسط جمادی الاخری
نه صد و پنجاه و پنج النگ قاضیان که از مواضع اندرابست مضرب سرادقات مجد و جلال گشت و قاضی
اندراب و مردم تو قبائی و سایقانچی و بلوج و جمعی از سپاهی و ایماق بدخشان و نوکران مصاحب بیگ
شرف آستان بوس دریافتند و مشمول عنایت بادشاهی شدند و از انجا کوچ بکوچ نهضت موکب عالی
بطالقان روی نمود و اکثری از امرای فرار کرده و میرزا عبدالله و جمعی کثیر از منتسبان میرزا کامران
آنجا متحصن بودند بمیرزا هندال و امرای که همراهش تعین شده بودند حکم معلی شد که از آب بنگی گذشته
و سبزه ای شایسته نمایند و مقارن این حال میرزا کامران از حدود قلعه ظفر و کشم بالغار خود را باین

نصرت - فتح - جبہ - کرہ - کید - مکر - دستگیر - گرفتار - جہان مطاع - جہان کا اطاعت کیا گیا - منقلاع - پیشرو فوج
مؤید - مدد کیا ہوا - عادل - تجاوز کرنا - فراخور - لائق - آلنگ - سبزہ زار - سرادق - سراپردہ -
مجد - بزرگی - ایماق - قبیلہ - مشمول - شامل کیا گیا - نہضت - اٹھنا - قصد -
موکب - بادشاہی سواری میں جو لشکر رہے - متحصن - قلعہ بند -
الغار - تاخت - دوڑ -

جلائل اشفاق بادشاہانہ را شامل حال او ساختہ رخصت پیش فرمودند کہ رفتہ میرزا سلیمان را بر جمع لشکر و نظام مہام نبرد بدارد و منتظر باشد کہ عنقریب عرصۂ بدخشان مخیم سرادقات اجلال خواہد شد چون موکب اقبال بحدود طالقان رسد باستلام عتبۂ عالی مبادرت نمایند۔ و حضرت مہد علیاے مریم مکانی و حضرت شاہنشاہی نور دیدۂ سلطنت و گلبن بہار خلافت را از موضع گلبہار رخصت دار السلطنت کابل فرمودند و محمد قاسم خان موجی را بہ اردوغگی کابل نامزد فرمودہ بہمراہی حضرت قدسیہ رخصت دادند کہ بدوام خدمت حضرت شاہنشاہی مشرف بودہ در ضبط و ربط ولایت کمال اہتمام مرعی دارد و چون در نواحی موضع بازارک از تومان نیجہر نزدل اقبال شد حاجی محمد باباقشقہ و قاسم حسین سلطان و تردی بیگ و محمد قلی خان برلاس و علی قلی سلطان و میر لطف و حیدر محمد جولی را برسم منقلای فرستادند بمجرد آنکہ فرستادہا از کوتل ہندوکوہ گذشتند مہدی سلطان و تردی محمد جنگ جنگ و طائفہ کہ در قلعۂ اندراب بودند رو بگریز نہادند و بموجب حکم مطاع تردی بیگ و محمد قلی برلاس بخوست شتافتند کہ اہل و عیال این جماعۂ تیرہ روزگار کہ فرار نمودہ بودند آنجاست بدست آورند میرزا کامران سرمست بادۂ غرور بحدود قلعہ ظفر بود و امراے فرار نمودہ در طالقان ہرچند بمیرزا در حفظ مسالک و سد طرق کابل اہتمام می نمودند بجائے نمیرسیدند و ملا خرد زرگر کہ دران ولا بمیرزا کامران کمال قرب داشت و ہموارہ باعث شرارت و فتنہ بود درین باب ہرچند کوشش عظیم نمود سود مند نیفتاد آخر قراجہ خان و آن جماعہ پیش بینی کردہ مصاحب بیگ را فرستادند کہ عیال را از خوست بطالقان آورد کہ مبادا لشکرے از کابل در رسد و این مردم اسیر شوند و مقارن حال تردی بیگ و محمد قلی بحوالی خوست رسیدند مصاحب بیگ عیال را بیرون آوردہ بطالقان برد ہمانا کہ این کہنہ عملہ اغماض عین کردہ باشند۔ و چون رایات عالی نزدیک اندراب رسید میرزا ہندال از قندوز بشرف ملازمت استسعاد یافت و شیر علی را مقید در نظر در آورد و حضرت جہانبانی میرزا را بہ تفقدات گوناگون عزت بخشیدند از انجملہ حکم شد کہ سوارہ احراز دولت ملازمت نماید۔ و مجملی ازین سرگذشت آنست کہ پیش

جلائل - بزرگیان - نبرد - لڑائی - مخیم - جاے خیمہ - استلام - چومنا - عتبہ - چوکھٹ - منقلای - چند لوگ قلیل جماعت سے جو فوج کے آگے آگے چلتے ہین - مطاع - اطاعت کیا گیا - مسالک - جمع مسلک - راہ - سد - بند کرنا - طرق - جمع طریق - راہ - کہنہ عملہ - پرانا مکار تجربہ کار - اغماض - چشم پوشی کرنا - استسعاد - نیکبختی حاصل کرنا - تفقدات - جمع تفقد - دلجوئی -

احراز - جمع کرنا -

و حاجی محمد خان باوجود آنکه اخبار بیوفائی او اشتهار یافته بود هوا خواهانه بشرف ملازمت رسید و قاسم حسین سلطان که در حدود بنگش بود نیز آستانبوسی شتافت و بنظر التفات پرتو کامیاب شده و درهمین منزل میرزا ابراهیم برهنمونی کوکب سعادت از بدخشان الغار کرده بدولت بساط بوس معزز گشت و انوار عنایات خاص بر ناصیهٔ دولت او تافت و از عجائبی که مژده رسان فتوحات بے اندازه تواند شد آن بود که در آن ایام که نهضت عالی بصوب بدخشان قریب رسیده بود آنحضرت در آفتابه خانه ایستاده بودند ناگهان بخاطر قدسی مآثر خطور نمود که اگر این مرغ سعید و آن مرغی بود که همواره درین کارخانه می بود بر کتف ما برآید و آواز کند نشان فتح و اقبال ست بمجرد خطور این نیت مرغ سعادت بال بپرواز آمد و همای وار بالای زنان بر کتف عزّ شرف نشسته سایهٔ سعادت بر فرق دولت انداخت آنحضرت شکرگزاری فرموده و ریاسے او حلقهٔ نقره انداختند و از سوانحے که مقدمة الفتح را سزاوار باشد و بمیامن اقبال روز افزون بظهور رسید است آنست که چون میرزا ابراهیم بنواحی پنجهیر رسید امر علی شغالی سر راه میرزا گرفت ملک علی پنجهیری با قوم و قبیلهٔ خود با میرزا اتفاق نمودند و میرزا ابراهیم با امر علی شغالی جنگ مردانه کرده بشمشیر خون آشام کار او تمام ساخت و ملک علی پنجهیری را بجهت احتیاط همراه گرفت که بملازمان حضرت جهانبانی آورد و این دولت خواهان ساده لوح بفکر ناقص زینهارانه از همراهی میرزا ابراهیم تخلف نمودند و بعد از مبالغه بجنگ درآمد میرزا با آنکه معدودی همراه داشت دستبردی عظیم نموده جریدهٔ خود را بآستان بوس والا رسانید و روز دیگر ملک علی برادر خود را فرستاده از روے تقصیر و خجالت معذرت نمود و سر امر شغالی را فرستاد آنحضرت او را بخلعت و انعام سرفراز نموده رخصت دادند و منشور استمالت و تشریف عالی براے برادر او مکرمت شد و رقم فرمودند که میرزا ترا نشناخت و دولتخواهی موروثی تو مکشوف ضمیر اقدس ست چون رایات نصرت شعاع بآن حدود رسید بالطاف پادشاهی امتیاز تمام خواهی یافت و میرزا ابراهیم را عنایت بسیار فرموده فرزند خواندند و

الغار - تاخت - دوڑ - ناصیہ - پیشانی - مآثر - اثر - نشان - خطور - دل مین کوئی بات آنا - بال - بازو - حلقہ نقرہ - چاندی کی کڑی - مقدمة الفتح - فتح سے پیشتر - میامن - جمع میمنہ - برکتین - سعادتین - تخلف - پیچھے رہ جانا - معدودی - گنتی کے آدمی -
دستبرد - غلبہ - بازی لیجانا - جریدہ - تنہا - منشور - فرمان -
استمالت - دل جوئی - مکشوف - ظاہر -

واسمعیل خرس و مصاحب منافق و بابوس دیوس و مناشیر اقبال بمیرزا هندال و میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم
فرستادند که استعداد نموده منتظر ورود موکب عالی باشند و فرمان شد که حاجی محمد خان از غزنین زود دیوث
خود را بعتبه بوسی رساند درین ایام که استعداد لشکر بدخشان پیش نهاد همت عالی بود همه وقت کهن سالان
خردمند و برنایان دانشور که جوهر اخلاص از ناصیهٔ احوال ایشان میتافت مشورت میفرمودند جمعیکه
نه دل شجاعت قرین و نه خرد دوربین داشتند برفتن قندهار ترغیب میکردند تا آنجا سامان و سرانجام
لشکر نموده متوجه دفع فتنه میرزا کامران شوند و گروهی که منشور فرزانگی با طغرای مردانگی بدست داشتند
در رفتن بدخشان موافق رای جهانکشای بادشاهی اهتمام می نمودند روزی از محمد سلطان پرسیدند
که تو چه میگوئی او بعرض رسانید که میرزا کامران از رفتن این حرام نمکان مغرور شده است همانا که
در آمدن اینجا دلیری و پیشدستی نماید چنانچه بخاطر میرسد که اگر موکب بادشاهی پیشتر از کوتل هندو کوه گذرد فتح
از جانب اولیای دولت است و اگرنه نعوذ بالله نقش بطور دیگر خواهد نشست حضرت جهانبانی فرمودند که
وخامت عاقبت مغروران مکرر مشاهدهٔ همگنان شده اگر او مغرور است ما بدرگاه الهی نیازمندیم و این
بیت بر زبان حقیقت بیان راندند **بیت** مبادا کس بزور خویش مغرور * که مغروری کلاه از سر کند دور
و فرمودند توقف ما چه صورت دارد انشاء الله تعالی درهمین زودی از کوتل عبور خواهیم فرمود

نهضت موکب جهانکشای حضرت جهانبانی جنت آشیانی بدخشان و فتح و فیروزی رجوع بکابل

چون پیش نهاد همت جهانکشای نهضت موکب عالی بصوب بدخشان بود و تقدیم این یورش نصرت قرین
بر هر امری لازم لاجرم روز دوشنبه پنجم جمادی الاولی نه صد و پنجاه و پنج ساعت مختار بآن صوب صواب
با همت والا و بخت بیدار متوجه شدند و اولنگ چالاک مخیم اقبال شد و بعد از دو سه روز از آن جا
بقراباغ نزول اجلال فرمودند و تا ده دوازده روز بجهت بعضی مصالح ملکی درین سرمنزل اقامت شد

خرس - ریچھ - دیوس - بیحیا - مناشیر - جمع منشور - فرمان - استعداد - تیاری - عتبه - چوکھٹ -
کہن سال - بوڑھا - برنا - جوان - ناصیه - پیشانی - فرزانگی - دانائی - طغرا - بادشاہ کا لقب پیچیدہ خط میں
آب طلا سے لکھا ہوا - وخامت - بدی - نهضت - اٹھنا - قصد - پیش نهاد - منصوبہ - دل کا قرارداد -
صوب - جانب - اولنگ - سبزہ زار -
مخیم - خیمہ گاہ -

قاهره بیداد نسبت از تیره‌بختی و برگشتگی طالع جمعی کثیر را از راه برده بجانب بدخشان روان شده و بابوس
و مصاحب بیگ و اسمعیل بیگ دلدای و علی قلی اندرابی و حیدر دوست مغل و شیخم خواجه و قربان
قراول تا قریب سه هزار سوار کارآمدنی که از فریب وادهاے او بودند از راه کوتل منار بعزم بدخشان
بادیه ضلالت پیمودن گرفتند و چون این خبر بمسامع علیه رسید خواستند که همان لحظه بنفس نفیس خود توجه
فرموده این بخت برگشتگان را که از قبلهٔ سعادت روگردان شده اند تادیب فرمایند بملاحظهٔ ورود ساعت
مختار خود بدولت توقف فرموده بعضی از ملازمان بارگاه اقبال را بتعاقب آن بیدولتان امر فرمودند
و همچنان هرکه از ملازمان بملازمت می آمد دفعه دفعه روانه میساختند چنانچه تردی بیگ خان و منعم خان
و محمد قلی برلاس و عبدالله سلطان و دیگر دولتخواهان پی یکدیگر شتافتند و نزدیک به نیمروز که ساعت
مسعود در آمد حضرت جهانبانی خود بدولت و اقبال سوار سمند شوکت شدند از یکه جوانان پیش رفته
در حوالی قراباغ بچنداول آن خودسران گریزپای رسیده دستبردی نمایان نمودند و آخرهاے روز
در سر جوی موری بقراجه خان دست و گریبان شدند درین هنگام شب درمیان جان این تاریک دلان
در آمد در پناه ظلمت شب گریخته پریشان شدند و از پل غوربند گذشته پل را ویران کردند جمعی که
تعاقب این فرقه بخت برگشته کرده بودند مراجعت نمودند و در قراباغ بشرف آستان بوس استسعاد
یافتند و رای جهان آرای حضرت جهانبانی برآن قرار گرفت که موکب عالی بکابل مراجعت نماید
از انجا سامان و سرانجام یورش دالابر اصل نموده متوجه بدخشان شوند و کوته اندیشان فرار نموده
تمر علی شغالی را که وکیل قراجه خان بود درین خبر گذاشتند که دران حدود باخبر بوده اخبار کابل میرسانیده
باشد و خود از کوتل هندوکوه گذشته در کشم بمیرزا کامران ملحق شدند حضرت جهانبانی روز دیگر
مراجعت فرموده ارته باغ را بفر قدوم گرامی طراوت بهار بخشیدند و جمعی ازین شوربختان که حقوق
موائد تربیت بادشاهی نشناخته بجرائم نمکی سر برداشتند لقبهای مناسب حال نهادند چنانچه قراجه را قرابخت

کارآمدنی - کام کے لائق - مسامع - جمع مسمع - کان - علیه - بلند - چنداول - وہ فوج جو لشکر کے پیچھے خبرگیری
کو رہتی ہے - دستبرد - غلبه - بازی لیجانا - استسعاد - سعادت حاصل کرنا -
موکب - وہ فوج جو بادشاہ کی سواری مین رہے -
موائد - جمع مائده - دسترخوان -
قرابخت - قرا یعنی سیاه - قرابخت - سیاه بخت -

بدخشان بآخر رساندن کار میرزا کامران مبذول داشتند میرزا کامران از اعانت میرزا سلیمان و میرزا هندال ناامید شده بخیالات فاسد متوجه بلخ شد که باستعانت پیر محمد خان بدخشان را بتصرف درآرد چون بموضع ایبک رسید حاکم آنجا نیک پیش آمده نگاه داشت و حقیقت حال به پیر محمد خان اعلام نمود پیر محمد خان مقدم میرزا را مغتنم دانسته مردم معتبر را باستقبال فرستاد میرزا را باحترام تمام بخانه خود آورده لوازم مهمانداری تقدیم رسانید و خود همراه میرزا شده به بدخشان آمد میرزایان بقرارداد خود بجد و دتنگ بدخشان رفتند و اکثر بدخشان بتصرف میرزا کامران درآمد پیر محمد خان جمعی را بکمک میرزا گذاشته خود مراجعت نمود میرزا بجد و دکشم و طالقان آمد و رفیق و خالق بیردی را با جمعی از جغتائی و اوزبک بروستاق تعین کرد میرزا سلیمان و ابراهیم میرزا جمعیت کولاب بهم رسانده برسر روستاق آمدند و از جانب قلعه ظفر و ختلان رسیده با رفیق کوکه و دیگران نبرد مردانه کردند و بسر نوشت آسمانی شکست خورده باز خود را بجد و دکوهستان کشیدند حضرت جهانبانی در دارالسلطنت کابل مسرت پیرای باطن انور بودند و قرارداد خاطر اقدس آن بود که بصوب بدخشان نهضت عالی فرمایند و چون دلهای ملازمان را بصفای اخلاص و حسن عقیدت نمی یافتند این یورش در پرده تعوق و توقف می ماند و درینولا که قراچه خان خدمات شایسته بجاآورده مورد عنایت بیغایت شده بود و ازانجا که ظرفش تنگ بود و باده فراوان پیمانه حوصله اش لبریز شده حساب کار و پایه حالت خود و مرتبه والای صاحب نشناخته پا از جادهٔ اعتدال بیرون نهاد تا آن که بمقتضای کم خردی که لازم حال طویل قامتان بی اعتدال ست سخنانی که مستان و دیوانگان نگویند از نشاء غرور بزبان آورد از انجمله استدعا نمود که خواجه غازی را که بجائزهٔ نیکو خدمتی و کفایت اندیشی بمنصب دیوانی اختصاص یافته بود و دست نوازش خسروانه برفرق تربیت او رسیده بسته پیش فرستند تا اگر دنش بزنم و منصب او بخواجه قاسم تولہ عنایت فرمایند چون امثال این امور بحضرت جهانبانی که مصدر عدل و رافت بودند صورت نمی یافت ازانجا که بخیال فاسد خود را استون دولت

مقدم - سفر سے واپس آنا۔ مغتنم - غنیمت - کمک - مدد - نبرد - لڑائی -
صوب - جانب - نہضت - قصد - تعوق - رکنا - جادہ - راہ راست -
طویل قامت - لانبا قد - استدعا - درخواست - جائزہ - صلہ وعطیہ - فرق - سر -
امثال - جمع مثل - مانند - مصدر - جائے صدور -
رافت - مہربانی -

را در مکتب بشری درآوردند و ملازاده ملا عصام الدین ابراهیم را باین خدمت گرامی شرف اختصاص
بخشیدند اگرچه در نظر ظاهربینان بآموزش فرستادند اما در دیدهٔ دوربینان بارگاه ظهور آن حضرت
را بپایهٔ والاے آموزگارے بردند از غرائب آنکه حضرت جهانبانی که از علوم آسمانی آگاه بودند و
بدقائق نجوم میرسیدند باتفاق ستاره شماران باریک بین و اسطرلاب دانان وقت شناس ساعتی
خاص براے افتتاح آن حضرت تعیین فرموده بودند که در ادوار و اعمار بهم نتواند رسید چون ساعت
مختار رسید آن مؤدب بآداب الٰهی بلباس بازی برآمده در پردهٔ احتجاب مختفی شدند و با آن
توجه و اهتمام بادشاهی هرچند تکاپوے فرمودند پے بآن حضرت نبردند و آگاه دلان روشن ضمیر
ازین سر بدیع دریافتند که مقصود ازین آن ست که آن خداوند خرد والا که مخصوص بتعلیم ایزدی ست
بتعلم رسمی روزگار مشوب و منسوب نشود تا در هنگام ظهور این خدیو نکته شناس بر زمانیان ظاهر شود
که دانشوری این بادشاه دانشوران از قسم موهبتی ست نه از جنس مکتسبی باوجود این معنی
بر ضمیر اقدس آن حضرت نقوش حرفی و علوم رسمی چه آنچه رقمزدهٔ قلم اہل فنون شده و چه ازان نکات
و اسرار که از مبادی فیاض بے توسط تعلیم و تعلم بر باطن انور فائز گشته جلوهٔ ظهور دارد و لهذا ارباب حکمت
و اصحاب ریاضت و صاحبان علوم ظاهری و وارثان صنائع کلی و جزوی چون در بساط حضور اقدس
میرسند از ناشناسائی خود سر خجالت بگریبان تامل فرو برده حیران می مانند القصه چون چندگاه پیش
آن افادت انتساب بخواندنی نه بیشتر از ناخواندن اشتغال داشتند اہل ظاهر بر عدم کوشش
آخوند حمل کرده در تغیر آن اهتمام نمودند و آن بیچاره را معزول ساخته خدمت او را بمولانا بایزید
مقرر ساختند و ندانستند که کارفرمایان ابداع اهتمام دارند که ضمیر الهام آن نوپرورد ایزدی محل
انعکاس نقوش مدادی و مورد انطباع سواد علوم ظاهری نگردد و بالجمله حضرت جهانبانی درین
ایام سعادت فرجام در دارالسلطنت کابل انتظام بخش ممالک بوده توجه کشورگشائی میورزیدند

اسطرلاب - آفتاب اور ستاروں وغیرہ کے دیکھنے کا ایک آلہ ہے - ادوار - جمع دور - زمانہ - اعمار - جمع عمر -
احتجاب - پوشیدگی - بدیع - نادر - مشوب - آمیزش پایا ہوا - منسوب - نسبت کیا گیا - خدیو - بادشاہ - ما
موہبتی - بخشش الٰہی - مکتسبی - محنت - حاصل کی ہوئی - رقمزدہ - لکھا ہوا - نکات - جمع نکتہ - افادت -
فائدہ پہونچانا - مداد - روشنائی - سیاہی - مورد - جاے ورود -
انطباع - نقش قبول کرنا -

و ملا میر کتابدار که از منظوران میرزا هندال بود درجهٔ شهادت یافت آخر بمدرقهٔ اقبال شاهی محصوران
قلعه تاب نیاورده فرار نمودند و قلعه بدست اولیای دولت افتاد درین اثنا خبر آمدن میرزا کامران
و میر محمد خان از بلخ رسید میرزایان قرار جنگ نداده بشعاب جبال باز گشتند و قراجه خان به صوب
کابل روانه شد و حضرت جهانبانی هرج و مرج بدخشان استماع فرموده عنان عزیمت بجانب بدخشان
معطوف ساختند چون غوربند مضرب خیام نصرت اعتصام شد قراجه خان آمده ادراک سعادت
زمین بوس نمود و بجهت آنکه اسباب قراجه خان در مراجعت بتاراج ایماقات رفته بود درخصت دار السلطنت
کابل گرفت که سامان نموده زود بموکب عالی پیوندد و آن حضرت بجهت خاطر او از غوربند کوچ کرده بموضع
کالیبار نزول اجلال فرمودند که تا آمدن قراجه خان دل مشغول بسیر و شکار داشته باشند و بعد از آنکه قراجه خان
آمد اگرچه وقت گذشته بود آن حضرت بهمان عزیمت اول راسخ بوده بجانب بدخشان نهضت فرمودند
چون مشیت ایزدی باین یورش نرفته بود کوتل هندوکوه را برف سنگ راه شده شورش عجبی در آن
کوتل پدید آمد که عبور دشوار بود به مقتضای صلاح وقت متوجه کابل شدند و عزیمت تصمیم یافت که در
موسم بهار عنان توجه بصوب بدخشان منعطف فرمایند

مکتب نشستن حضرت شاهنشاهی و دیگر وقایع که در آن ایام رو نمود

چون در مکتب خانهٔ علم الهی که لوح محفوظ رقوم ازلی و ابدی ست و جمیع علوم و فهوم در آن حریم حضور
اطفال مکتب تعلیم اند مثبت و مرقوم شده که صاحبان عقل هیولانی را در مبادی ظهور نطق تعلیم حروف
مرکبه و اکتساب علوم مکتسبه که بتلاحق افکار و تجارب افهام فراهم آمده در آرند و بتدریج و ترتیب خاص
سیر در مسالک مآثر عقول فرمایند و از نهم شوال این سال که از عمر ابد پیوند حضرت شاهنشاهی چهار سال
و چهار ماه و چهار روز شده بود بآئین رسم و عادات آن آموختهٔ درسگاه الهی و رموزدان دبستان ربانی

محصور - گھرا ہوا - قرار نداد - یعنے لڑائی کی رائے نہ ٹھہرائی - شعاب - جمع شعب - گھاٹی - جبال - جمع جبل - پہاڑ -
صوب - طرف - ہرج و مرج - فتنہ و فساد - مضرب - خیمہ گاہ - خیام - جمع خیمہ - نصرت - فتح - تاراج - لوٹ -
ایماقات - جمع ایماق - خاندان و قبیلہ - راسخ - مضبوط - مشیت - ارادہ - کوتل - اونچے ٹیلے زمین کے -
سنگ راہ - روکنے والا - تصمیم - مضبوط - مکتسبہ - حاصل کی ہوئی - تلاحق - باہم ملنا - تجارب - جمع تجربہ -
مآثر - آثار - و نشان نیک و کار پسندیدہ - عقول - جمع عقل - دبستان - مکتب -

سر فتنه و فساد بودند بیاسا رسیدند میرزا کامران راه فرار اختیار کرد و بمردم خود قرار داد که بکو[illegible]
رفته پناه میگیرم و لشکر فراهم آورده اسباب جنگ آماده میگردانم و خود بعلی قورچی آخر شب از [illegible]
دره پنهانی متوجه بدخشان شد و بعد از رسیدن هزار گونه آزار از هزاره جات با هزاران خواری و رسوائی
راه بپیش گرفت میرزا بیگ که از معتبران میرزا بود و شیر علی با چندے در نواحی ضحاک بمیرزا ملحق
شدند و بغور رسیده بحاکم آنجا میرزا بیگ برلاس پیغام داد و او را بخود خواند او در جواب گفته فرستاد
که از من حرام نمکی که شعار بدگوهرانست نمی آید میرزا خواست که از غوری بگذرد یکی از قلقچیان میرزا
را دشنام داد که همراه این مردجه میشوید و اشارت بمیرزا کرد اگر نسبت بنوت و عرق حمیت حضرت
گیتی ستانی داشتی هرگز از حاکم غوری باین زبونی نه گذشتی میرزا از طعن او آزرده شده گفت که چرا
بیهرزه گوئی میکنی و حساب نمی فهمی من از بی سرانجامی شمایان اندیشه مند شده باین روش میگذرم اگر
در شما سامان جنگ می بود کی چنین میگذشتم آن دیوانه باز سخنان درشت بمیرزا گفت میرزا برگشته
بحاکم غوری جنگ کرد و شکست جانب حاکم غوری افتاد و غوری بدست در آمد و میرزا زاد بقدر سامانی
بهم رسید و شیر علی را در آنجا گذاشته به بدخشان متوجه شد و کس پیش میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم فرستاد
که مگر آنها باعانت و امداد کمر موافقت بر بندند ایشان برهنمونی عقل صائب دولتخواهی بادشاه را
از دست ندادند و خود را از معاونت میرزا کامران نگاه داشتند میرزا کامران ببدرقه اوهام باطله
متوجه بلخ شد که به پیر محمد خان التجا برد و بکمک او بدخشان را متصرف شود حضرت جهانبانی قراجه خان
را به بدخشانات تعین فرمودند تا رفته بمیرزا سلیمان و میرزا هندال و سائر اولیای دولت متفق گشته
میرزا کامران را بدست آورند یا آواره سازند قراجه خان به بدخشان آمد و باتفاق میرزایان متوجه قلعه
غوری شد در آنجا شیر علی و جمعی از مردم میرزا کامران متحصن شدند و جنگهاے مردانه در پیوست
و جوانان نیک از طرفین کشته شدند از انجمله خواجه نور که از بهادران کارزار میرزا هندال بود افتاد

یاسا - قتل - دره - گھاٹی - نواحی - جمع ناحیہ - طرف - شعار - طریقہ - بدگوہر - کمینہ - کم اصل - قلقچی - خدمتگار
بنوت فرزندی - یعنے بابر کا بیٹا ہوتا - عرق حمیت - رگ غیرت کی - زبونی - عاجزی - بیہرزہ گوئی - بیفائدہ گوئی
درشت - سخت - اعانت - مدد -
صائب - ٹھیک - درست - معاونت - مدد کرنا - بدرقہ - ہمراہی -
متحصن - قلعہ بند - کارزار - لڑائی -

باری این جماعه بفکری نادرست میرزا را رهانیدند و گفته فرستادند که بامید که در قلعه میباشی و بکدام امید بدرگاه می آئی روز بروز اسباب قلعه گیری آماده تر میشود باید که زودتر خود را از فلان مورچل دبرج سیل حسن قلی آقا نشان دادند بیرون رو میرزا باشارت این جماعه از دروازهٔ دهلی برآمده از همانجا که نشان داده بودند شب پنجشنبه هفتم ربیع الاول نه صد و پنجاه و چهار طریق فرار سپرد و متوجه بدخشان شد که شاید بوسیلهٔ میرزا سلیمان دگر آن نباشد. بامداد از رکیه کاری توان ساخت حضرت جهانبانی بدولت و اقبال حاجی محمد خان و جمعی را بتعاقب میرزا تعین فرمودند و خود بتائید ایزدی دار السلطنت کابل را که وحشت سرای بغی و طغیان شده بود بقدوم گرامی عشرت سرای انس گردانیدند و حضرت شاهنشاهی مورد کرامات نامتناهی اقبال دار استقبال فرموده بدولت ادراک حضور کامیاب سعادت شدند و مخدرات عصمت بشرف بساط بوس عالی شرف اختصاص یافتند و حضرت جهانبانی را از دیدار گرامی حضرت شاهنشاهی در دیدهٔ و دل نوری و حضوری تازه روی نمود کدام نعمت ازین زیاده تر تواند بود که دیدهٔ یعقوبی بجمال یوسفی روشنی پذیر گردد و کدام رحمت ازین بالاتر که بوصال چنین جگر گوشهٔ دل چنین هماجد سلی آرام گیرد بر شکر سلامتی و دولت قاسیه و خجستگی احوال شریفه نذور و نیاز و صدقات اخلاص بتقسیم رسید و بر دلهای فگار خلائق که از آسیب حوادث خون بود مرهمی تازه نهاده آمد و هر یکی بصدگونه پرسش و نوازش آرامش و آسایش یافتند و پراگندگیهای دلهای دردمندان بفراهمی بدل شد و بر سریر نصرت و مسند عزت بفر دولت و اقبال حضرت جهانبانی و حضرت شاهنشاهی جای گرفتند. حاجی محمد خان و مردم دیگر که بتعاقب کامران میرزا فرستاده بودند اگرچه باو رسیدند اما بافسون و افسانهٔ کهنه عمل بیدولت او را نادیده انگاشته گذاشتند. اگرچه میرزا از میان بدر رفت اما آق سلطان و اکثر مردم بدست اولیای دولت افتادند و از روی عدالت حقیقی باز پرس شد و یکایک فراخور جریمه بسزا رسید از آنجمله سلطان قلی آتکه و ترسون میرزا خویش عبدالله میرزا و حافظ مقصود و مولانا مانی یرغو و مولانا قدم ارباب و جمعی دیگر که

بامیدکہ - کس کی امید پر - امداد - مدد کرنا - تعاقب - پیچھا کرنا - تائید - مدد کرنا - طغیان - ظلم - گرامی - بزرگ
مورد - اترنے کی جگہ - نامتناہی - بے انتہا - بہت - ادراک - پانا - مخدرات - جمع مخدرہ - پردہ نشین عورت
عصمت - پرہیزگاری - خجستگی - مبارکی -
فر - دبدبہ - افسون - مکر -
فراخور - لائق -

سیستانی از قلات و خواجہ غازی کہ در اردوی شاہ ماندہ بود و شاہ قلی سلطان کہ بہ بیرام خان خویشی داشت از قندھار و از بدخشان بملازمت شتافتند آن حضرت مورچل این مردم در جانب دروازۂ بارک عنایت فرمودند و این جماعت سعادت منش در آداب خدمت کمر اہتمام بستند و بہادر ان حقیقت اساس جد و جہد بیشتر از بیشتر نمودہ کار بر میرزا تنگتر گرفتند و چون اندیشہ ہاے او نادرست آمد از راہ روباہ بازی بہ شق چاپلوسی دگر بہ لابگی زد و اظہار خجالت و ندامت نمودہ از راہ تملق پیش آمد و بوسیلہ قراجہ خان بموقف عرض رسانید کہ از گذشتہ پشیمانی دست دادہ است اکنون میخواہم کہ در خدمت بودہ تلافی و تدارک ایام گذشتہ نمایم و بخدمات پسندیدہ دل حق گزار آنحضرت را بخود مہربان گردانم اکنون جائزہ این ندامت و صلۂ این ضراعت و خجالت آنکہ جان و مال در حمایت دولت آنحضرت باشد آنحضرت مقتضای بزرگ نہاد و بلند ہمتی سخنان او را بپایۂ قبول داشتہ در مہام اہتمام سخت گیری تخفیف فرمودند و چون میرزا بہندال و قراجہ خان و مصاحب بیگ و اکثر اعیان لشکر اقبال از مشرب عذب اخلاص بہرۂ تمام نداشتند بنقص گرمی ہنگامۂ خود کہ شعار کہنہ عملۂ آشوب طلب است نخواستند کہ میرزا بملازمت آید از اخلاص و حقیقت چگویم کہ آن گوہری است بی بہا و جوہری است کمیاب اگر در تور اینان کہ دانم آنجا نایاب است کم باشد چہ عجب عقل معاملہ فہم کہ در گرو سود و زیان ظاہری خود است نداشتند تا پاداش نیکی نیکی میکردند این کوردلان در برابر نیکی اسباب بدی سرانجام دادند ازین زبون تر آنکہ پیوستہ اسباب مردم آزاری و خونریزی ناحق آمادہ ساختہ باندیشہ تباہ آنکہ بزرگی ایشان زیادہ شود و روزی فراخ سرمایۂ آشوب و فتنہ گشتند چہ عقلہا ہم آغوش ایشان بود چہ خیالہا ہم زانو داشتند اگر ادنی مراتب اخلاص میدانستند کہ چہ وہ تنہا دوست ہر آئینہ این نوع نجودی نپسندیدند اگر از دار القدس اخلاص خبرے نداشتند از بازار معاملہ دانی چہ شد کہ بدین گروہ خبرے نرسید و اگر گوش ہوش ایشان این رانمی شنود کاشکے دبال دل آزاری دانستندی تا بتنبیہ نیز چنین پرہای خود بریدندے

نمش ۔ خصلت ۔ اساس ۔ بنیاد ۔ اسس ۔ جمع ۔ جد و جہد ۔ کوشش ۔ روباہ بازی ۔ مکاری ۔ شق ۔ چیر کے دو حصہ ہوں ۔ ایک ٹکڑا ۔ لابہ ۔ لگاوٹ ۔ خوشامد جیسے گرہ پڑ کے بی کرتی ہے ۔ تملق ۔ خوشامد ۔ جائزہ ۔ خدمت کا انعام جیسے صلہ ۔ ضراعت ۔ عاجزی ۔ رونا ۔ مہم ۔ جس کام میں غور و فکر کی ضرورت ہو ۔ عذب ۔ شیرین یعنے اخلاص میں ناقص تھے شعار ۔ طریقہ ۔ عملہ ۔ جمع عامل ۔ کارکن ۔ گرو ۔ رہن ۔ سرمایہ ۔ تجارت کی اصل پونجی ۔ چہ عقلہا ۔ کیسی عقلیں ۔ پاداش ۔ بدلہ نقصان ۔ خرابی ۔ فراخ ۔ یعنی کشادہ ہو بڑھے ۔ ہر آئینہ ۔ البتہ ۔ نوع ۔ قسم ۔ دار القدس ۔ پاکی کا گھر ۔

[illegible]

انداخته بمرور ایام درجه درجه و مرتبه مرتبه در گزارش آورد و که دارهای ناهموار آن ستم اندیش را بتدریج درکنار
پاداش نهد تا از مشاهدهٔ آن عقوبت عاقبت عبرت سائر ناحق شناسان گردد هر آئینه چون بدیدهٔ بصیرت نظر
میرود این قسم مجازات و مکافات که بمدارج مراتب بظهور آید در اتعاب و ایلام سخت تر و جانکاه تر ست
و چون این امر ناپسندیده از آن طائفهٔ بیباک بظهور آمد دست قدر اندازان در لرزه شد و تیرها براه اعوجاج
رفت و فتیلهای تفنگ افسرده گشت سنبل خان میر آتش نیز در مزاج حرارت امتزاج خود برودتی
تمام احساس کرد و بخود پیچید که این از چه رهگذر تواند بود و سبحان الله آنچه بدکاران تیره رای آن را
منقصت خیال کرده در ستیزه میگشایند آن وسیله کمال و دست آویز راحت میشود چنانچه اینحال مصداق
آن ست اول در چنین جاے خطرناک از آسیب بندوق اندازان کم خطا و آتش افگنان سحرپرداز
حفظ ایزدی بوده سرمایهٔ خجالت بد اندیشان سیاه دل و پیرایهٔ هدایت مسترشدان آگاه درون شود و
ثانیاً باعث ظهور چنین خارق عادتی گردد که آتشها سردی نماید و در فتیلها در نگیرد و چون سنبل خان را نظر
بر مسقط تیر افتاد حدید البصر بود حضرت شاهنشاهی را شناخت نزدیک بود که از نهیب این حادثه روح
از ابدان ناظران مفارقت کند و جمیع بندوق اندازان قالب تهی کنند و سر این معامله بدیع را سنبل خان
دریافت که سرد شدن آتشها را سبب این بوده در ساعت دست از توپخانه باز داشت و فرقهٔ متفرقه
باغیه زمانے از شدائد توپخانه عالی نجات گونه یافتند هرجا که حفظ الٰهی حارس برگزیدهٔ او شود مکائد
بشری را چه یارای آن که با او ستیزه نماید اگرچه بیخردان این شغل ناپسند بظهور آوردند اما حکمت الٰهی
مقتضی توضیح سر این حالت و تبیین معنی این حقیقت بود که بر عالمیان کشف این کرامت گردد تا هر کس
فراخور فهم و حوصله خود درکنه آن غور نماید و بمقدار دریافت خود از خیر و شر دریابد و بالجمله بدنفسان این
عمل را وسیله تخفیف شدت و سخت گیری که بایشان متوجه بود گردانیدند و دوربینان حقیقت شناس
این حرکت را سبب قرب زوال آن بیدادگران شمردند درین اثنا میرزا الغ بیگ از زمین داور و قاسم حسین سلطان

تدریج - درجہ بدرجہ - پاداش - بدلا - عقوبت - عذاب - عبرت - کسی چیز سے نصیحت لینا - بصیرت - بینائی - مکافات - بدلا
اتعاب - تکان و رنج میں ڈالنا - ایلام - دکھ پہنچانا - قدر انداز - جسکا نشانہ خطا نہ کرتا ہو - اعوجاج - ٹیڑھا ہونا - فتیلہ - بندوق
و توپ کا توڑا - تفنگ - بندوق - میر آتش - داروغہ توپخانہ - برودت - ٹھنڈک - احساس - معلوم کرنا - بخود پیچید - فکر میں الجھا
سبحان اللہ - کلمہ تعجب ہے - اللہ پاک ہے - منقصت - نقصان - خجالت - شرمندگی - مسترشد - راہ ہدایت کا خواہشمند - مسقط تیر - گولا
پڑنے کی جگہ - حدید البصر - تیز نظر - نہیب - خوف - قالب تہی کردن - مرجانا - سر - بھید - بدیع - نادر - حارس - چوکیدار

بعنایتهای تازه نوازش فرمودند میرزا در عرض و ناموس مردم دست زده بفرزندان و زنان مردم بغایت ناشایسته پیش آمد زن محمد قاسم موجی را پستان بسته آویخت و چون میرزا بیمار رنج حسد بود هر مخالفتی که بظاهر با حضرت جهانبانی میکرد در معنی آن ستیزه و مخالفت با دادار جهان آفرین پیش گرفته بود و این چنین ستیزه کار هر کاری که اختیار کند لامحاله بهیچ وجه راست نیاید و بسر در افتد و سرانجام کار موجب خسران دین و دنیای او شود

ظهور کرامت علیا از حضرت شاهنشاهی و فتح کابل

میرزا کامران از بیهوشی و بیخردی برای محافظت خود آن نوباوهٔ بوستان سلطنت و باکورهٔ بهارستان خلافت یعنی حضرت شاهنشاهی را در برابر توپ آورده در چنان مقامیکه از قدر انداز ان لشکر منصور مور و ملخ را عبور دشوار بود نگاهداشت این چه آدمیت و مردمیست و آئین کدام دزی و دیو سار یست زبان گوینده این چگونه لال نشد و دست برندهٔ این کار چرا از کار نرفت که آن دوحهٔ اقبال را باین نیت بر گیرد و باین قصد بنشاند چشمیکه حقوق صوری حضرت جهانبانی که برادر بزرگ و بجای پدر بزرگوار و ولی نعمت او بودند نه بیند جمال جهان آرای حضرت شاهنشاهی که در قباب عزت مخفی بود چگونه در هنگام صغر ایام صبی تواند دید دلی که از اندازهٔ حسد پایمال غم بوده با خدای بزرگ در منازعت باشد سواطع نور الٰهی که در مظهر بشری مودع بود چون دریابد کسیکه راه صلاح خود نه بیند چگونه مصلحت غیر شناسد و چون حکمت ایزدی آن مظهر انوار غیب الغیب را در کنف حمایت و ظل حراست و عنایت خود از آفات و بلیات در زمان سلامت دیگران عافیت نگاهداشته متکفل صلاح احوال و انتظام اوضاع آن یگانه شده بود این بدسگالان ستم کردار را در ساعت بسزای اعمال و جزای افعال خویش نرساند بلکه ارادت و مشیت پروردگار در حق آن حق ناشناسان برین وجه مقرر شده بود که در کشاکش روزگار بوده و در خاکستر نکبت و مذلت

ضمان

عرض — آبرو — ناموس — عزت — ستیزه — لڑائی — دادار — عادل مراد خداتعالی — خسران — نقصان — نوباوه — میوه تازه — باکوره — پہلا پھل — منصور — فتحمند — ملخ — ٹڈی — دد — درنده جانور — لال — گونگا — دوحه — بڑا درخت —

[illegible] — سواطع — جمع ساطعه — بلند — مودع — امانت نهاده — چون دریابد — کیونکر پاوے — کنف — پناه —

بدسگالان — بداندیش — مشیت — ارادهٔ خدا —

نکبت — خواری —

کثیر را بر سر ایشان تعین فرمودند که بپا مردی همت رفته این بیدولتان را دستگیر کنند فرستادها در کوتل سجاوند به شیر علی رسیدند و جنگ در پیوست و لشکر بادشاهی نصرت یافت و اکثر اسباب و اموال و اسپان بدست افتاد و جمعی کثیر دستگیر شدند و شیر علی با معدودی بجانب هزارجات رفته بخانه خضر خان پناه برد فرستادها مظفر و منصور با غنایم فراوان رسیده مشمول عواطف نامتناهی گشتند و از سوداگران تاراج شده که آنجا بدرگاه مقدس آورده بودند حکم شد که هر که اسباب و اسپ خود بشناسد بگیرد اکثر اسپان و اسباب بصاحبان مال رسید و این باعث تازگی اقبال شد و باغیان اسیر را در برابر مرحلها آورده علانیه بعقوبتهای گوناگون از هم گذرانیدند تا باعث عبرت اری غنوده بختان بستر ضلالت شود میرزا کامران چون از همه دروازه تدبیر آمد و شد نمود و از هیچ بابے بر کامرانی خود ظفر نیافت و بجز ناکامی راهی نکشود همت ناقص خود در باب سیاست کوچکان معصوم و طفلکان بے گناه و آلودگی پاک دامنان مصروف داشته زنان بابوس را باهل بازار سپرد و خون سه پسر او را که اول هفت ساله و دوم پنجساله و سوم سه ساله بود بعذاب تمام بر خاک ریخت و از فراز قلعه نزدیک سر راحیل قراچه بیگ و مصاحب بیگ انداخت و سردار بیگ پسر قراچه بیگ و خاه او دوست پسر مصاحب بیگ را بکنگرهای قلعه بسته آویخت و پیغام فرستاد که آمده مرا ببینید یا مرا راه دهید تا بدر روم یا بادشاه را از محاصره برخیزانید و گرنه پسران شما را مثل پسران بابوس خواهم کشت قراچه خان که درآن زمان وکیل مطلق بود آواز بلند برداشته گفت حضرت بادشاه سلامت باشند خان و مان و فرزندان ما که عاقبت در عرضهٔ تلف اند نابود شدن ایشان ناگزیر چه ازین بهتر که در راه صاحب و ولی نعمت بکار آیند فرزندان چه باشند که جان ما فدای حضرت ست ازین اندیشهای نادرست بگذر و از عالم دولتخواهی در راه بیچارگی آمده ملازمت کن که سرمایهٔ نجات و پیرایهٔ حیات تو همان می تواند بود تا آنچه از خیرخواهی توان دید بجان کوشیم و اگر نه ما را به کشتن فرزندان چه می ترسانی اگر فرزندان ما را امرے واقع شود عوض آن بسلامتی پسر است آن حضرت قراچه خان و مصاحب بیگ را طلب داشته به لطفهای نمایان خوشوقت ساختند و

کوتل سجاوند - مشهور ٹیلہ بنام سجاوند - غنائم - جمع غنیمت - لوٹ کا مال - و مال مفت - باغی - بغاوت و سرکشی کرنیوالا
غنوده بخت - بدبخت بمقابلہ بیدار بخت - ضلالت - گمراہی - باب - دروازہ - کامرانی - مقصدوری - سیاست - سزا
کوچک - چھوٹا معصوم - بے گناہ - فراز - بلندی -
خان و مان - گھر بار - عرضہ - روبروپیش -
ناگزیر - ضروری - نجات - چھٹکارا -

شویم ہم کار شما ساختہ نمی شود وہم حال ما بہ تباہی میکشد میرزا کہ چشم بر اموال مردم دوختہ بود این سخن را بگوش ہوش درنیاورد ولشکر را بسرکردگی شیرعلی نامزد ساخت ہمان لحظہ این خبر بمسامع علیہ رسید حاجی محمد باین خدمت مقرر شد کہ آن ظلمہ را ازین تعدی وتاراج باز دارد حاجی محمد بعرض اشرف رسانید کہ آن جماعت شباشب رفتہ اند وکار خود ساختہ اگر ما تعاقب کنیم وبایشان دوچار نشویم از دست میروند اگر صلاح دولت باشد مرحلہا وسر راہہا وگذرہا را استحکام دہیم تا نتوانند بدرون قلعہ رفت حضرت جہانبانی را این رائے موافق آمد خود بدولت واقبال از کوہ فرود آمدہ در استحکام موارد ومداخل اہتمام فرمودند شیرعلی وتردی محمد جنگ وسائر مردم کہ بسوداگران رسیدند اسباب ایشان را بدر کشیدہ گرفتند وبسیارے از متاع سوداگران بتاراج رفت وچون مراجعت نمودہ خواستند بہ قلعہ درآیند مستحکمی راہہا وگذرہا ظاہر شد تردی محمد وشیرعلی باہم بگفت وگو در آمدند تردی محمد جنگ گفت اینک سخن من پیش راہ آمد ہرچند بچپ وراست نگاہ کردند راہی کہ توانند بہ قلعہ درآیند نیافتند سرگردان شدہ خود را بکناری کشیدند ومنتظر فرصتی شدند کہ بحیلہ خود را درون قلعہ اندازند روزی باقی صالح کہ از یکہ جوانان مردانہ حصاری بود بجا شدہ میرزا کامران را نزدیک دروازۂ آہنین آورد وبگزاف گفت کہ بیک حملہ شیرعلی را از ہمین دروازہ درون می آرم چون دروازہ کشود جمعے از دلیران میرزا قدم پیش نہادند مردم مورچل محمد قاسم خان موجی وقاسم مخلص وجمیل بیگ حاضر شدہ داد آگاہی ومردانگی دادند سنبل خان با شصت ہفتاد نفور غلام در بندوق اندازی کارپردازی کرد جمیل بیگ بہ شہادت رسید باقی صالح کہ باعث این فتنہ بود بہ تیر بندوق آتش بخرمن ہستی او افتاد وجلال الدین بیگ را کہ از معتبران میرزا بود زخم کاری رسید واکثر مردم زخمی شدند واز ارادۂ خود باز آمدہ دروازۂ قلعہ ببستند شیرعلی از درآمدن قلعہ مایوس شد وبجانب غزنین شتافت حضرت جہانبانی خضر خواجہ خان ومصاحب بیگ واسمعیل بیگ دولدی وجمعی

ظلمہ - جمع ظالم - تعدی - ظلم - تاراج - لوٹ مار - موارد - جمع مورد - اندر آنے کی جگہ - مداخل - جمع مدخل - اندر جانے کا راستہ - سائر - باقی - متاع - مال واسباب - مستحکمی - مضبوطی - اینک - یہ دیکھو - سرگردان - پریشان - حصار - قلعہ - جد - کوشش -

گزاف - ڈینگ مارنا - دلیر - بہادر -

نفور - جمع نفر - تیر بندوق - گولی -

حضرت جهانبانی بقراجه خان و حاجی محمد خان و جمعی دیگر فرمودند که روبروے دروازهٔ ارک جای اردوے
معلی به بنیند که آنجا نزول اقبال صلاح دولت است در محاصرهٔ قلعه بیشتر توجه نموده و مرچلها قسمت کرده
کار میرزا تنگتر باید گردد فرستادها در جست وجوی منزلگاه بودند که سی چهل کس یکبار از دروازهٔ ارک بیرون
آمده ایستادند حاجی محمد خان از مردم بادشاهی بجانب این جماعت تاخت آنها تاب مقاومت دایستادن
نیاورده دوید به قلعه گریختند درین اثنا شیر علی از اندرون قلعه برآمده بحاجی محمد خان چیقلش نمایان کرد
و بدست راست او زخم کاری از دست شیر علی رسید درین زدوخورد مردم بادشاهی زور آورده شیر علی
را در اندرون قلعه گریزانند حاجی محمد خان را از ناتوانی وضعف برداشته بخانه آوردند و مدتی بیمار بود و
شهرت چنان یافت که ودیعت حیات سپرده است حضرت کس پیش او فرستادند که سوار شده بر مرچلها
خود در انماید بموجب اشارت مقدس سوار شد و بازار شماتت اعدا کساد یافت روزے میرزا سنجر پسر
سلطان جنید که داغ بی حقیقتی بر جبین حال خود نهاده رفته بود از قلعه برآمده تاخت اسپ شیخ جلو د
او را بر داشته تا باغ بنفشه آورد قوی بازوان حقیقت در زرا او را دستگیر کرده بحضور اقدس آوردند و
آنحضرت جانبخشی فرموده بزندان خانه فرستاد و محمد قاسم و محمد حسین که خواهرزادهای پهلوان دوست
میر بر بودند و الحال هرکدام درخور استعداد تربیت یافته در سلک امرای عظام و هواخواهان حقیقت منش
بمراتب عالیه شرف اختصاص دارند بدستیاری بخت بیدار از برجی که میان دروازهٔ آهنین و برج
قاسم برلاس بود خود را انداخته در عقابین بپابوس گرامی استسعاد یافتند و چون عقابین بصید سعادت
جاودانی کامیاب شدند و مشمول عنایت بغایت گشتند و در عین جنگ و جدل قافله کلان از ولایت
بچاریکاران آمد و اسپ و اسباب بسیار دران قافله بود میرزا کامران شیر علی را با جمعی کثیر از معتمدان
خود تعین نمود که رفته آن اسباب بگیرد هرچند تردی محمد جنگ جنگ که از معتبران میرزا بود منع کرد و
به تصریح گفت که اگر حضرت جهانبانی خبردار شوند و مردم را فرستادند تا سر راه ما بگیرند و نگذارند که شما ملحق

محاصره - گھیر لینا - مرچل - مورچہ - ارک - قلعہ - فرستادہ - قاصد - مقاومت - برابری کرنا - زد و خورد - مار پیٹ -
ودیعت - امانت - حیات - زندگی - شماتت - کسی کی خرابی پر خوش ہونا - اعدا - جمع عدو - دشمن - کساد -
کھوٹا ہونا - تاخت اسپ - گھوڑے کی دھاپ - شاید شیخ جلو بود - نام ہے یا صحیح شیخ جلو اور اسپ تاخت ہو -
عقابین - نام مقام جہان دونوں حاضر ہوے اور عقابین دو عقاب شکاری پرند مشہور -
استسعاد - سعادت حاصل کرنا -

گردد قرار برین اندیشه یافت حاجی محمد خان وجمعی براه کوتل منار روان شدند وخود بدولت و اقبال از
پایان کوتل متوجه فتح شهر گشتند میرزا هندال بجدود دیه افغانان نزدیک روضهٔ بابا شمشیر رسیده بود که
شیرافگن اکثر مردم کارآمدنی میرزا کامران را سرکرده بجنگ آمد وچپقلشهاے نمایان از جانبین واقع شد
واکثر مردم بادشاهی را قدم تمکین برجای نماند میرزا هندال پای ثبات محکم کرده در میدان نبرد ایستاده داد
مردانگی وجانفشانی داد چون این معنی مکشوف خاطر اقدس شد قراچه خان ومیر برکه وجمعی دیگر از مردم مثل
شاه قلی نارنجی وامثال آنرا اشارت عالی بنفاذ پیوست که کمر همت بسته گروه گمراه را تنبیه نمایند این جماعه
به مقتضای اشارت مقدس متوجه نبرد شدند ومیر برکه از همه پیش تاخت درین اثنا حاجی محمد خان وجمعی
دیگر که از راه تعین شده بودند بوقت رسیدند وشکست برگروه مخالف افتاده شیرافگن را دستگیر
کرده بملازمت آوردند آن حضرت که معدن مروت وفتوت بودند می خواستند که او را روزی چند در بند
زندان پند پذیر ساخته در سلک ملازمان دارند بموجب التماس قراچه خان وابرام جمعی از دولتخواهان
که از کافر نعمتی وبے حقیقتی او خونها در جگر داشتند بحضور اقدس بسیاست رسید وآن حضرت از راه
خیابان متوجه کابل شدند وجوانان بهادر از موکب بادشاهی تعاقب گریختها نموده بدروازهٔ آهنین خود را
رسانیدند ومیرزا خضر خان وجمعی از غونیان راه هزارجات گرفتند وشهر بتصرف اولیای دولت
قاهره درآمد وآن حضرت آن روز در باغ قراچه خان نزول اجلال فرمودند وخیلی از مفسدان بد سرانجام
که بجنگ گاه بدست اولیای دولت گرفتار بودند بیاسا رسیدند شیر علی بیراهه به قلعه درآمد ومضطربان
قلعه را اطمینانے حاصل شد وحضرت جهانبانی از انجا سیر باغ دیوانخانه دارته باغ نموده به کوه عقابین
که بر قلعهٔ کابل مشرف است نزول اقبال فرمودند وتوپها وضرب زنها نصب کرده سر میدادند وهر روز
مردم میرزا کامران برآمده چپقلشهاے مردانه میکردند مهدی خان وچلمه بیگ خویش او وبابا سعید قبچاق
واسمعیل کوروملا مبتلائی او وجی وتیره بختی چند دیگر از لشکر منصور فرار نموده پیش میرزا کامران رفتند۔

کوتل۔ زمین بلند۔ سرکرده۔ ساتھ لیکر۔ نبرد۔ لڑائی۔ مکشوف۔ ظاہر۔ دستگیر۔ قیدی۔
فتوت۔ جوانمردی۔ سلک۔ لڑی۔ ابرام۔ اصرار کرنا۔
سیاست۔ یعنے سزاے قتل۔ راہ ہزارجات۔ یعنے بھاگ کر ہزارجات کی راہ لی۔
خیلے۔ بہتیرے۔ یاسا۔ قتل۔
منصور۔ فتحمند۔

پرداخت و بجہت گردآوری خاطر میرزا در نواحی قندوز بباغ خسروشاہ اقامت اتفاق افتاد و بعد از عید قربان از آنجا براہ کوتل شبرتو گذشتہ بگوبل ریگک عبور فرمودند و در خواجہ سیاران نزول اجلال روے نمود شیر علی کہ خود را از معتمدان دبیریان میرزا میگرفت تنگی آب درہ را عظیم محکم کردہ بود اما در ظاہر با تائید باطن چہ کار کند و قوت بشری با تقویت ایزدی چہ مقاومت نماید آخر کار از پیش میرزا ہندال و قراچہ خان فرار نمود و چون اردوے ظفر قرین عبور فرمود از عقب آمدہ بر بنگہ و پرتال پس ماندہ دست درازی نمود و چون موضع چاریکان مخیم بارگاہ اقبال شد ازین موضع جمعی کثیر حقوق نعمت سابقہ و لاحقہ و عہود و مواثیق مؤکدہ مجددہ منظور نداشتہ از نجابت برگشتگی جدا شدند و پیش میرزا کامران رفتہ بدرجات ترقی کہ در معنی درکات تنزل بود رسیدند مثل اسکندر سلطان و میرزا سنجر برلاس ولد سلطان جنید برلاس خواہرزادہ حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی آنحضرت در حاود زمہ توقف فرمودہ در تمکین خواطر متذبذب درونان معاملہ نافہم و متزلزل خاطران بی سرمایۂ حقیقت کوشیدند و بہ پیمان و عہود خاطر وا ماندہ ایشان را بجاے آوردہ مجلس کنگاش منعقد ساختند رخصت یافتہاے سخن بموقف عرض رسانیدند کہ میرزا کامران شہربند کردہ خود متحصن شدہ است لائق آن ست کہ از کابل گذشتہ بجاددوری و خواجہ بستہ نزول اقبال واقع شود تا آذوق بعسکر فیروزے میرسیدہ باشد راے ہمہ برین قرار گرفت و از زمہ سوار دولت شدند بقدر راہی کہ آمدند بخاطر الہام پذیر آن حضرت چنان رسید کہ رفتن بجانب خواجہ بستہ مناسب نیست چہ اکثر مردم ہمراہے عیال خود در شہر دارند بسیار بے اختیار جدا خواہند شد و جمعی را بخاطر خواہد رسید کہ مگر توجہ موکب عالی راہ قندھار گرفتہ لائق دولت آنست کہ ہمت گماشتہ شہربند را متصرف شویم اگر میرزا بہ جنگ پیش آید بہتر و اگر نہ ہم مردم از ما جدا نمی شوند و ہم از آسیب بارندگی بقدر پناہی حاصل مے شود حاجی محمد خان را طلب داشتہ این مکنون خاطر را با او درمیان آوردند او برین راے صائب آفرین

نواحی ۔ جمع ناحیہ ۔ طرف ۔ عبور ۔ پار اترنا ۔ تائید ۔ مدد کرنا ۔ مقاومت ۔ برابری کرنا ۔ بنگہ و پرتال ۔ خیمہ و بار برداری وغیرہ ۔ مخیم ۔ خیمہ گاہ ۔ مواثیق ۔ جمع میثاق ۔ عہد محکم ۔ لاحقہ ۔ حال کے ۔ مؤکدہ ۔ تاکید پائے ہوئے ۔ مجددہ ۔ نئے قرار پائے ۔ درکات ۔ جمع درکہ ۔ گڑھا ۔ تنزل ۔ گر جانا ۔ متذبذب درونان ۔ جنکے دلی خیالات قرار پر نہوں ۔ تمکین ۔ جگہ پر قائم کرنا ۔ مجازاً عزت ۔ پیمان ۔ عہد ۔ کنگاش ۔ مشورہ ۔ شہربند کرد ۔ شہر کے ناکے بند کر دیے ۔ شہربند ۔ شہر کے گرد دیوار ۔ متحصن ۔ قلعہ بند ۔ آذوق ۔ خوراک ۔ الہام ۔ خدا کی طرف سے کوئی بات دل میں پیدا ہونا ۔ بارندگی ۔ بارش ۔ مکنون ۔ راز ۔

میرزا آمدند و حضرت شاہنشاہی نیز بحضور پر نور خود بزم افروز میرزا بودند معتمدان و مخلصان میرزا ہمہ در پئے اخذ و جر شتافتہ و مردم اطرافے کہ در معنی مگسان دکانچۂ حلوائی اند بر یکبارہ بگرد میر نختیدند ابو القاسم را اینگونہ خار متنے بخاطر رسید بولد بیگ آہستہ گفت کہ حق نمک خوردن آنست کہ ما سہی جوان یکدل عزم دلیرانہ بجا آوردہ کار میرزا تمام سازیم و این تازہ نہال بہارستان دولت و اقبال یعنی حضرت شاہنشاہی را ببزرگی برداریم ولد بیگ کہ مرد نبرد نبود ازین اندیشہ تقاعد نمودہ گفت ما مردم مسافریم ما را باین فضولے چہ کار و چون سر رشتۂ ہر کارے بوقتی خاص باز بستہ اند چہ امکان کہ بیشتر از وقت بظہور رسد

نہضت موکب مقدس حضرت جنت آشیانی از بدخشان بکابل و محاصرۂ آن

چون قضیہ فتنہ و آشوب میرزا کامران بمسامع قدسیہ حضرت جہانبانی رسید با وجود شدت سرما و کثرت برف و باران داعیۂ عالی مصمم گشت کہ از راہ آب درہ شتافتہ اطفائے نائرۂ فتنہ و فساد نمایند نخستین منشور عاطفت بمیرزا سلیمان فرستادہ تقصیرات او را بخشیدند و آن حیرت زدۂ تیہ آوارگی را بتازگی خان و مان کرامت فرمودند و ہمان محال کہ حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بوالد میرزا سلیمان مکرمت فرمودہ بودند بہ بخشش آن میرزا را فرق عزت برافراختند و قندوز و اندراب و خوست و کہمرد و غوری و آن حدود بجاگیر میرزا ہندال مقرر گشت و ببدرقۂ توفیقات الٰہی بمسعود ترین ساعتے عنان عزیمت بصوب کابل معطوف فرمودند و چند روز از تواتر و توالے برف و باران در طالقان مقام شد و او زبکیہ مراجعت آن حضرت را غنیمت عظمی و فوز کبری شناختہ ہر کدام بجا و مقام خود آرام گرفتند در تمام توران از ہراس موکب عالی ہنگامی روی دادہ و آن حضرت بعد از تخفیف برف از طالقان متوجہ قندوز شدند میرزا ہندال بلوازم مہمانداری

اخذ - لینا - جر - کھینچنا - تقاعد - بیٹھ رہنا سستی کرنا - فضولی - غیر ضروری کام - نہضت - کوچ کرنا - موکب - لشکر - محاصرہ گھیر لینا - مسامع - جمع مسمع کان - داعیہ - خواہش - مصمم - مضبوط - اطفا - بجھانا - نائرہ - شعلہ بجھانا - نخستین - اول - منشور - حکم شاہی - تیہ - بیابان بے آب - خان و مان - گھر بار - محال - جمع محل - پرگنہ - فرق - سر - بدرقہ - رہنمائی - عزیمت - ارادہ - تواتر و توالی - پے در پے - فوز - مراد - مقصد - ہراس - خوف -

و صبح باز آمده میرزا رفته بالاے ارک نشیمن ساخت شمس الدین محمد خان اتکه حضرت شاهنشاهی را بآئین بزرگی و تمکین بزرگان پیش میرزا کامران آورد و میرزا بدید آن مظهر کرامات بے اختیار در رفق و ملایمت شده و انواع مهربانی کرده آن حضرت را که در کنف حمایت مهیمن جانبخش مطمئن خاطر بودند از کوته رائی و تنگ چشمی بمردم خود سپرد چون میرزا کامران کابل را در تصرف خود آورد و انواع تحکم و تعدی پیش نهاد همت خود ساخت و در گرفتن اموال مردم و ریختن خون خلائق دست تطاول کشاد و مهتر واصل و مهتر وکیل را که غلامان خاص بادشاهی بودند میل در چشم کشید و حسام الدین علی ولد میر خلیفه که حضرت بملازمت خود طلبیده بودند و جاگیر او بالغ میرزا منتقل شده درین نزدیکی بکابل آمده بود بانتقام استحکام زمین داور اعضای محسنهٔ او را قطع کرد و بناخوشترین وضعی در چنگ اجل داد و چولی بهادر را که از دولتخواهان پسندیده خدمت بود بقتل رسانید و خواجه معظم و بهادر خان و اتکه خان و ندیم کوکه و جمعی دیگر از ملازمان بے طاقت را در بند کرد و وبال صوری و معنوی و بدنامی دینی و دنیوی برای خود آماده ساخت پیوسته بارقام تلبیس اضلال و اغواے مردم میکرد و از انجمله شیر افگن را بخداع آورد و حسن بیگ کوکه و سلطان محمد بخشی را بتزویر جدا ساخت و بی حقیقتان سفله طبع تنک حوصله باندک گمان فائد و خذلان روزگار در کاسهٔ طمع خود کرده راه بے حقیقتی پیمودن گرفتند و همانا عمده اسباب گرفتن کابل بے اتفاقی مردم و غفلت و عدم تیقظ و انتباه ایشان شد چه دران زمان محمد علی طغائی از جانب حضرت جهانبانی داروغهٔ شهر بود اما پیوسته راه غفلت می سپرد و شرائط حزم بجا نمی آورد و فضیل بیگ نیز در شهر براے خود دکان علیحده برچیده گمان استقلال می برد و بایکدیگر از کوتهی حوصله و نارسائی بمعامله مخالفت پدید آورده تیشه بر پاے خود میزدند چون کابل بتصرف میرزا در آمد پیوسته در پے جهانبانی و سرانجام فتنه اهتمام نمود و جمعی کثیر در گرد او فراهم آمدند روزی بر بالای ارک نشسته بود و ولد بیگ و ابوالقاسم و جمعی دیگر از قورچیان شاهی که رخصت یافته عازم عراق بودند بدین

ارک - شاهی قلعه - نشیمن - آرامگاه - تمکین - عزت - کرامات - جمع کرامت - بزرگی - کنف - پناه -
مهیمن - نگهبان - تحکم - غلبه کرنا - تعدی - ظلم کرنا - تطاول - دست درازی کرنا - انتقام - بدلا -
اعضای محسنه او را - اسکے خوبصورت اعضاء کو - اجل - موت - تلبیس - مکر - اضلال - گمراه کرنا - اغوا - بهکانا -
خداع - دهوکا دینا - تزویر - فریب کرنا - سفله - کمینه - تنک - تنگ - کمزور - تیقظ - جاگنا - انتباه - خبرداری -
حزم - احتیاط - تیشه - بسولا -

سعادت ملازمت نمود چنانکه گزارش یافت و میرزا کامران در حدود سند بسر برده دختر حاکم تته
را که پیشتر نامزد شده بود در انعقاد خود درآورد و روزے چند آنجا در اندیشهٔ فتنه و فساد نشست که خبر
شدت ضعف حضرت جهانبانی که در حدود بدخشان روے داده بود شنوده و بعد ازان خبرهاے
ناخوش انتشار یافت میرزا از حاکم تته کمک خواسته ارادهٔ رفتن کابل نمود حاکم تته این را فوز عظیم
دانسته جمعی را همراه میرزا کرد بعضے برین شدند که اول قندهار را باید گرفت بعد ازان متوجه کابل
باید شد چون قندهار باهتمام بیرام خان استحکام تمام داشت گرفتن کابل پیش نهاد خود ساخته بپاے
بیباکی شتافت و بجاده قلاب جمعی از افغانان سوداگر که اسپ می برده اند رسید و ازبی اعتدالی
اسپان را کشیده بمردم خود قسمت کرد و ازانجا بصوب غزنین شتافت ناگهانی بغزنین رسید از جانب
میرزا هندال زاهد بیگ در قلعه بغفلت و مستی میگذرانید دران شب که میرزا بغزنین آمد زاهد بیگ
مست طافح بود باتفاق عبد الرحمن قصاب مردم میرزا بکمند بالا رفتند و قلعه را بتصرف خود درآوردند
و زاهد بیگ را مست بحضور میرزا آوردند و این بدمستان در عین مستی او را از فراز هستی بنشیب نیستی
انداختند میرزا دولت سلطان داماد خود را بغزنین گذاشت و جمعی از مردم بکر بسرکردگی ملک محمد که
یکی از معتبران حاکم تته بود بکمک گذاشته خود بسرعت تمام روانهٔ کابل شد و سحری بے سابقهٔ خبر
بکابل رسید اول بدروازهٔ طاقیه دوزان آمد از محمد طغائی که حکومت کابل باو مقرر بود خبر گرفت
که در آب و آتش حمامست همانا که اینجا نیز نشاه بدمستی او را بخمار غفلت کشیده بود علی قلی لعلی که یکے
از قورچیان میرزا بود درون حمام درآمده محمد علی را برهنه از حمام برآورد میرزا او را بآب شمشیر غسل
داد و خود متوجه درون قلعه شد پهلوان اشتر که دروازهٔ آهنین باهتمام ضبط او بود بموجب قرار داد
کشود و میرزا بدرون شهر رفت و شهر کابل در تصرف میرزا کامران درآمد و دران سحرگاه که این قضیه
سانح شد حاجی محمد عسس آمده میرزا را دید میرزا گفت که چون رفتم و آمدم او جواب داد که شام رفتید

خبر ناخوش - یعنی مرجانا - انتشار - پراگندہ ہونا - فوز - مقصد پر پہونچنا - طافح - بدمست - سحر - صبح - فراز - بلندی
طاقیہ دوز - ٹوپی بنانے والا - خمار - شراب کا اتار -
قورچی - سلاحدار - برہنہ - ننگا - قرارداد - خفیہ سازش - تصرف - قبضہ -
سحرگاہ - صبح کے وقت - قضیہ - امر -
عسس - کوتوال -

تمامی لشکر کابل و مردم آن مرز و بوم از نوید قدوم میمنت بخش حضرت جهانبانی خوشوقت شده و از میرزا جدائی اختیار نموده فوج فوج و جوق جوق بدرگاه والا سر تسلیم و انقیاد می نهادند میرزا از طریق هدایت و جادهٔ ارادت و اطاعت منحرف گشته و در تیه اضطراب و اضطرار سرگردان شده راه غزنین پیش گرفت و از سعادت دریافت ملازمت متنفر شده فرار نمود میرزا هندال و مصاحب بیگ و جمعی دیگر تعاقب نمودند چنانچه در مبادی فتح کابل معروض شد و چون اثرے از میرزا پدید نشد و گردی از راه او بر نخاست متعاقبان بموجب امتثال امر عالی مراجعت نموده بکابل آمدند میرزا کامران بسرعت هرچه تمامتر خود را بغزنین رسانید اهالی و موالی آن دیار را بخت یاوری کرد قلعه غزنین را محکم ساخته در خواهش را بر رو نکشودند هرچند میرزا تزویر کرد بجائے نرسید از آنجا بخانهٔ خضر خان هزاره شتافت خضر خان آداب و رسوم میهمانی بجا آورده میرزا را بتیزی آورد و از آنجا بزمین داور برد حسام الدین علی ولد میر خلیفه در زمین داور بود قلعه را استحکام داده جنگهای مردانه کرد و بمردانگی قلعه را نگاهداشت چون این خبر بمسامع علیه رسید غزنین را بمیرزا هندال مکرمت فرمودند و زمین داور و آن حدود را بمیرزا الغ مقرر ساختند و علم و نقاره و تومن طوغ ضمیمهٔ تفضل ساخته او را بدان صوب تعین فرمودند و فرمان عاطفت طغرا بنام بیرام خان صادر شد که یادگار ناصر میرزا که بدولت خواهی آنجا آمده است او را همراه میرزا الغ نموده بر سر میرزا کامران فرستند و منشوری باسم یادگار ناصر میرزا نیز سعادت نفاذ یافت که باتفاق میرزا الغ دفع فتنهٔ میرزا کامران نماید و بوسیلهٔ اهتمام این خدمت بر مصاعد تلافی تقصیرات گذشته متصاعد گردد میرزایان باتفاق از قندهار متوجه زمین داور شدند چون خبر آمدن عساکر فیروزی مند باردوی میرزا رسید هزاره ها پراگنده شده دست بدامن صحرا زدند و میرزا کامران خود را بکناره کشید و بجانب بکر شتافته بشاه حسن ارغون التجا برد و میرزا الغ بیگ بجاگیر خود استقرار گرفت و یادگار ناصر میرزا احراز ملازمت اقدس را احرام بست و در دار السلطنت کابل ادراک

مرز و بوم - زمین - ملک - میمنت - برکت - جوق - گروه - انقیاد - فرمانبرداری تسلیم - سر جھکانا - ماننا - جادہ - راستہ
ارادت - عقیدہ - تیہ - بیابان مہلک - مبادی - جمع مبدء - شروع - متعاقب - پیچھا کرنیوالا - امتثال - فرمانبرداری
سرعت - تیزی - جلدی - موالی - جمع مولا - حاکم و بزرگ - تزویر - مکر کرنا - تومن - دس ہزار فوج - طوغ - فوج کا نشان
منشور - شاہی حکم - مصاعد - بلند جگہیں - متصاعد - چڑھنے والا -
ہزارہا - قوم ہزارہ والے - بکنارہ کشید - ایک طرف نکل گیا -

سنوح این وقائع در عنفوان صغر سن بظهور آمد که دران وقت خاطر قدسی مآثر از دریافت ناملایم فراغ داشت و از ذکر این سخنان حقیقت پیوند بر هوشمندان عبرت گزین واضح میگردد که نظر ظاهر بینان را این سوانح از افاضات تعلیم و اضافات تفہیم است و در دیدهٔ بصیرت حقیقت شناسان از قسم اشراقات لازمہ ذات علیم قدیم و ہرگاه یکی از دور ماندگان درگاه احدیت راسرگردان تیہ حیرت ساختہ تلخابہ بلا بکامش ریزند پیشتر چین شکوه در ناصیہ قبولش انداختہ او را مصدر انواع حق ناشناسی میگردانند و مظہر اقسام بیداد و ستم میسازند تا در عذاب مخلد و نکال مؤبد اندازند و این تمثال حال میرزا کامران ست کہ با ولی نعمت و برادر بزرگ و بزرگ ساختۂ ازل و ابد برگزیدهٔ حق پادشاه وقت و فرمانروای عادل درمی افتد و جان و مال و عرض و ناموس چندین بندہای خدا را در معرض تلف می آرد مجملاً درین ہنگام مسرت کہ وسعت آباد خاطر بانواع خرمی و خوشحالی و اصناف بیغمی و فارغبالی بستانسرای عیش بود چشم زخمی غریب رسید و خبر وحشت اثر آمد کہ میرزا کامران از راه بی اعتدالی گرد فتنہ انگیختہ است و ناگہان بر سر دار السلطنت کابل ریختہ و آن مراد در تصرف خود آورده و شیر افگن ناعاقبت اندیشی کوده پیش میرزا رفتہ است خاطر قدسی مآثر حضرت جہانبانی اول از رہگذر حضرت شاہنشاہی و دوم از جہت غمخوارگی سکنہ و رعایا کہ بدائع و ودائع جہان آفرینند در نظر عدالت تربیت اینہا کمتر از تربیت اولاد نباید و سوم از ممر طغیان میرزا و امور مرتبہ بر آن برہمزده گفت و ہمت آسمانی نہمت در تدارک این تفرقہ مصروف داشتہ در سرانجام این یورش اہتمام لائق بظہور آوردند و راقم این شگرفنامہ ابو الفضل بجہت استیفای بیان حالات و استقصای تفاصیل سوانح صرف عنان قلم از سمت امتداد طول کلام نموده بجانب غرض می شتابد بنابرین مجملی بطریق جملۂ معترضہ تحریر می نماید تا لب تشنگان زلال سخن را سیراب گرداند تصویر این حال آنکہ چون موکب اقبال فتح قندھار نموده بحدود ممالک کابل آمد

سنوح - کسی حادثہ کا ظاہر ہونا - عنفوان - شروع ہر چیز - عبرت - نصیحت - افاضہ - فیض دینا - اضافہ نسبت کرنا - تفہیم - سمجھانا - اشراقات - جمع اشراق - روشن کرنا - دہونا - علیم - خوب جاننے والا - تیہ - بیابان خشک - تلخابہ - کڑوا پانی - چین - شکن - مخلد و مؤبد - ہمیشگی - نکال - عذاب - عرض - آبرو جیسے ناموس - بستانسرای خانہ باغ - سکنہ - رہنے والے - بدائع - جمع بدیع - نادر - ودائع - جمع ودیعت - امانت - ممر - جہت - راه - طغیان ظلم اور حد سے بڑھنا - نہمت - قصد - استیفاء - کسی چیز کو پورے طور سے لینا - استقصاء - تمام چیز کو گھیر لینا -

حضرت جہانبانی سرمایۂ عیش و عشرت بدست آرزوے جہانیان درآمد و حسب الحکم خانہ کان عمارت یافت و اکثر اوقات دران منزل صحت فزا بوده کامروائی و دادبخشی فرمودند و ازانجا شیرافگن ولد قوچ بیگ را کاہمرد و ضحاک و بامیان عنایت فرموده رخصت فرمودند و از فرط التفات بر زبان اقدس راندند که چون موکب عالی بکابل نزول اقبال خواهد نمود غوربند اضافہ جاگیر تو خواهد شد و آن حضرت به شکار تسقاول که بزبان بدخشان شکار نہلم گویند انبساط میفرمودند و از مہیبت اقامت آن حضرت ببدخشان تمام توران زمین خلل پذیرفت او زبکیہ باجمعہم جمع شده اندیشہ مند بودند و ہیچ تدبیر موافق جنگ نمی نمود

پرده کشائی اسرار حکمت در گرد فتنہ انگیختن میرزا کامران و تسلط او بر کابل

قانونیست قدیم و عادتے مستمر که ایزد جہان آفرین چون خواهد که برگزیده را بر فراز مسند فرمانروائے جہانیان جاوید بر سریر ملک آرائی متمکن ساختہ زمام قلوب عالمیان بقبضۂ قدرتش سپارد جہت مزید شناخت قدر نعمتہای نامتناہی که بجہت او آماده عالم غیب ست در مبادی احوال آن دولتمند را مورد انواع تجارب محن و مطرح توارد اصناف نوائب گرداند تا شناسای مراتب گشتہ در سلوک خود اندازۂ لطف و قہر و بسط و قبض و سرور و غم نگاہدارد چنانچہ بر داقفان کہن نامہای باستانی و شناسندگان داستانہای دیرین روشن ست و چون ذات قدسی و ارادت این مجمع بحرین جلال و جمال الہی یعنی حضرت شاہنشاہی بمقتضاے سرنوشت ازلی در نہاد فطری تا فرد مراتب دانائی ست و ایزد جہان آراے بی منت تعلیم فردی از افراد انسانی استاد دانادل و روشنضمیر دوربین آفریده است ظہور این حوادث نہ بجہت آداب لطف و قہر آموختن و متاع نفسانیت و بشریت سوختن بود بلکہ سلسلہ ظہور تجلیات صفات متقابلہ و آثار اسمای متضاده بمقتضای کمال و اکمال پرده کشائی داشت لہذا

کاہمرد - اور کہمرد ایک مقام ہے - فرط - زیادتی - موکب - لشکر - تسقاول - کتے دیکر نشیب مین لوگون کو بٹھاتے ہین اور اوپر سے ہرن بھگاتے ہین تاکہ نیچے کتے پکڑین - باجمعہم - سب لوگ - مستمر - ہمیشہ - جاوید - ہمیشہ - زمام - باگ - نکیل - ازمہ جمع - نامتناہی - بے انتہا - مبادی - جمع مبدء - شروع - تجارب - جمع تجربہ - آزمایش - محن - جمع محنت رنج - مطرح - پڑنے اور پھینکنے کی جگہ - نوائب - جمع نائبہ مصیبت - بسط - کشادگی - باستان - گذشتہ - نفسانیت - خودبینی - غرور - تجلیات - جمع تجلی - روشنی -

خاطر اشراق مآثر آن نور پرور دالٰہی شود و سبب برہم خوردنی آن مملکت گردد و از اتفاقات حسنہ آنکہ ہمان شب
کہ خبر اندوہ افزاے انحراف مزاج بہ کابل آمد صبح آن فضیل بیگ با فرمان عنایت عنوان رسید و از رسانیدن
نوید صحت و مژدہ عافیت رفع کلفت نمود و باعث انتظام و استقامت احوال ہمگنان شد و نائرہ آشوب
فرونشست میرزا ہندال مراجعت نمودہ بجاے خود شتافت و ہر کس بجای گیر خود معاودت نمود و از
سوانح کہ درین سال واقع شد کشتہ شدن خواجہ سلطان محمد رشیدی ست کہ منصب وزارت داشت و مجملی
ازین سانحہ آنکہ خواجہ معظم باتفاق جمعی از اوباشان کہ دماغ خرد ایشان پریشان بود سخنان تعصب نشان
مذہب و ملت بہ مذہبان ناقص اندیشہ و تیرہ خردان سفاہت پیشہ کہ غرض ی دراصل مقصود ندارند و بمشتاقات
لفظے درپیچیدہ اند نہ مشام جان ایشان را از رائحہ حقیقت و انصاف خبری و نہ نہال فہم و ادراک ایشان
را از ازہار معرفت ثمری درمیان آوردہ بیارپاسخے را تعصب دین انگاشتہ در شب بیست و یکم رمضان
این سال در منزل خواجہ مذکور درآمدہ در وقت روزہ کشادن از آب شمشیر نادانی بشربت واپسین
افطار داد و از قہرمان بادشاہی کہ انموذجیست از عقوبات الٰہی اندیشیدہ راہ فرار پیش نہاد و چون
این خبر بمسامع قدسی رسید مردم بگرفتن آن بی اعتدال متعین شدند و فرمان قضا اجرا بمتصدیان مہمات
ممالک کہ مفر آن بداختران بود صادر شد محمد علی طغائی و فضیل بیگ و جمعی دیگر کہ در خدمت حضرت شاہنشاہی
سرفراز بودہ در انتظام مہمات کابل اہتمام داشتند بعد از اطلاع بر مضمون فرمان عالی خواجہ معظم و ہمراہان
او را آوردہ مقید ساختند و چون در موضع شاخدان آثار صحت بر مزاج وہاج حضرت جہانبانی ظاہر شد
در محفہ محفوف الطاف الٰہی نشستہ متوجہ قلعہ ظفر شدند مولانا بایزید کہ از طبابت بہرہ مند بود و بہ معلمی
حضرت شاہنشاہی نامزد و جد او در ملازمت سکندر رمکانی از سلطنت شانی میرزا الغ بیگ اختصاص داشتہ
از جملہ محاسبان رصد بود درین بیماری خدمات پسندیدہ و تدبیرات شایستہ بتقدیم رسانید و چون
بہ قلعہ ظفر اتفاق نزول افتاد باندک فرصتے مزاج اقدس باعتدال طبیعی رسید و از تکمیل صحت

اشراق - چمکنا - چمک - حسنہ - نیک - عنوان - سرنامہ - رفع - اٹھا دینا - نائرہ - شعلہ - معاودت - لوٹنا -
سوانح - جمع سانحہ - واقعہ - رشیدی - منسوب بخواجہ رشید وزیر سلطان ابوسعید - منصب - عہدہ - اوباش - بدمعاش
نالائق - سفاہت - بیعقلی کرنا - مشتاقات - جمع مشتاق مشتقین - مشام - ناک و سونگھنے کے مقام - رائحہ - خوشبو -
روائح جمع - ازہار - جمع زہر - پھول - ثمر - پھل - اثمار جمع - قہرمان - فرمان قہر - انموذج - نمونہ - عقوبات - جمع عقوبت -
عذاب - مسامع - جمع سمع - کان - متصدی - ذمہ دار - منتظم - مفر - پناہ کی جگہ - بداختر - منحوس - وہاج - روشنی
دینے والا - محفوف - سب طرف سے محفوظ - رصد - ستارہ شناسی کا چبوترہ -

و بعد از چند روز به شفاعت حسین قلی سلطان مُهردار رقم عفو بر خط خطایای ایشان کشیده شد و چون
مهمات بدخشان خاطر خواه اولیاے دولت صورت بست قندوز و آن حدود را بمیرزا ابراهیم سلطان
مکرمت فرمودند و اکثر بدخشان بجاگیر ملازمان رکاب دولت تقسیم یافت منعم خان را به تحصیل خوست
مقرر فرمودند و بابوس را بتحصیل اموال طالقان فرستادند و راے جهان آراے بر آن قرار گرفت
که بجهت مزید سرانجام مهام بدخشان و آسودگی سپاه و رعیت قشلاق در قلعهٔ ظفر واقع شود باین عزیمت
صائب متوجه آن حدود شدند چون بموضع شاخدان که مابین کشم و قلعه ظفر ست نزول اجلال شد
مزاج صحت امتزاج آن حضرت از مرکز اعتدال فی الجمله منحرف شده باین تقریب دو ماه دران منزل
اقامت روی داد در مبادی این عارضه چهار روز غشی متوالی عارض شد و ازین سبب خبرهاے
ناخوش در افواه عوام پراگنده گشت و مردم محال جاگیر خود را گذاشته گذاشته آمدن گرفتند و میرزا هندال
از محال خود باندیشهٔ ناصواب باتفاق امرای دیگر برآمده تا سرآب کوکچه رسید هواخواهان میرزا سلیمان
جابجا سر برداشتند قراجه خان باتفاق جمعی از یکجهتان آمده بر درگاه عالی خرگاه زده نشست و
میرزا عسکری را که احتمال فساد باو بود مقید ساخته در خرگاه خود در آورد و خود فرش آستان بوده در
لوازم خدمت و بیمارداری اهتمام نمود و در حضور اقدس غیر از خواجه خاوند محمود و خواجه معین کسی نمیرفت
روز پنجم که عنفوان صحت بود افاقت روی نمود میر برکه بکورنش درون آمد چون نظر آن حضرت بر داغ
میر اضطراب ها در مقام فدا ساختن خود به شکرانهٔ صحت بظهور آورد آن حضرت فرمودند که میر خداے
مرا بخشید میر از برهمزدگی روزگار و استقامت قراجه خان شمه بعرض اشرف رسانید آنحضرت قراجه خان
را طلب داشته مرحمتها فرمودند و از شناخت حق خدمتش اظهار خوشنودی نمودند و درهمان لحظه منشور
عنایت بنام دولت پیرای آن تازه نهال جویبار سلطنت و سرو بن نوبهار اقبال یعنی حضرت شاهنشاهی
رقمزده التفات ساخته مصحوب فضیل بیگ بکابل فرستادند که مبادا خبر ناخوش آنجا رود و موجب ملال

مُهردار ۔ شاہی مُہر کی انگوٹھی رکھنے والا ۔ اموال ۔ جمع مال ۔ مزید ۔ زیادتی ۔ مہام ۔ جمع مہم ۔ مشکل کام ۔ قشلاق ۔ موسم
گرمی بسر کرنے کا سرد مقام ۔ صائب ۔ ٹھیک ۔ اقامت ۔ قیام کرنا ۔ متوالی ۔ پے درپے ۔ متواتر ۔ افواہ ۔ جمع فوہ ۔
منہ ۔ اور جو بات بہت منہ سے نکلے مشہور ہوتی ہے ۔ خرگاہ ۔ بڑا خیمہ ۔
عنفوان ۔ شروع ۔ کورنش ۔ جھک کر سلام کرنا ۔ برہمزدگی ۔ پریشانی ۔ منشور ۔ حکم شاہی ۔
جویبار ۔ نہر ۔ ندی ۔ مصحوب ۔ ساتھ ۔

بصفوف غنیم رسیدند مخالف تاب مقاومت و تحمل صدمات این گروه اقبال نیاورده راه گریز پیش
گرفت و هزیمت را غنیمت شمرده بهزاران سراسیمگی پریشان شدند از هزبر صفت دلاوران میدان کار و
هزبران بیشهٔ کارزار قدم به میدان فتح و نصرت آوردند و حضرت جهانبانی هنوز بر بادپای جلادت
سوار نشده بودند که طنطنهٔ فتح و نصرت بگوش هوش رسید و زمانه زبان به تهنیت و مبارکبادی کشود
میرزا سلیمان را پای ثبات بر جا نماند و از راه ناری و اشکمش متوجه تنگی خوست شد و تولک طالقانی
و میرزا بیگ برلاس و اویس سلطان که از نژاد سلاطین مغولستان بود از میرزا سلیمان جدا شده
باستان بوس پیوستند میرزا هندال و جمعی از بهادران را بگرفتن گریختها نامزد فرموده خود هم بدولت
و اقبال روان گشتند اسپ بدخشی فراوان بدست شیردلان معرکه افتاد و آن حضرت بآئین بزرگی
از راه کتل شاشان بدرهٔ خوست درآمدند میرزا سلیمان با معدودی سه راه آوارگی پیش گرفته بصوب
کولاب فرار نمود و اکثر اعیان بدخشان و سپاهیان آن مرزبوم فوج فوج آمده احراز دولت زمین بوس
نمودند آن حضرت هرکدام را فراخور قدر مستمالی فرموده بعواطف خسروانی اختصاص بخشیدند و
بتقریب میوه پنج شش روز در خوست عشرت پیرای گشته کام بخش خلائق بودند و شکار مرغابی و
کبک و ماهی فرموده متوجه درشک شدند و دران حدود شکار کنجشک بدام که مخصوص آنجاست
کردند و از آنجا بکلاوکان نزول اقبال اتفاق افتاد و از آنجا کشم مورد موکب دولت شد میرزا سلیمان
دران نزدیکی بودن خود صلاح ندیده و از آب آمویه گذشته با چندی دران حدود سرگردان بود و
از سوانحی که در کشم واقع شد آن است که خسرو نامی از ملازمان فرمانروای ایران شاه طهماسپ
فرار نموده بملازمت حضرت جهانبانی آمده بود ظاهرا از و حرفی نامناسب نسبت بشاه سرزده بود
دوغان بیگ و حسین بیگ و جعفر بیگ که از قورچیان شاهی در رکاب معلی بودند بشنیدن این حرف
در بازار کشم بخسرو رسیده گردنش زدند آن حضرت را این خودسری ناپسند آمده آنها را گیرانیدند

مقاومت - روک - برابری - ہزیمت - شکست - سراسیمگی - پریشانی - ہزبر - شیر - بہادر - بیشہ - جنگل -
بادپا - تیز گھوڑا - جلادت - تیزی چستی - طنطنہ - آواز نقارہ - تہنیت - مبارکباد - نژاد - نسل - کتل - جنگل کی
بلند زمین - شاشان - ایک پہاڑ کا نام ہے - درہ - پہاڑ کی گھاٹی - اعیان - بزرگان - مرزبوم - زمین -
احراز - جمع کرنا - فراخور - لائق - مستمال - دلاسا دی تسلی دیا ہوا -
سوانح - جمع سانحہ -

که وجود یادگار ناصر میرزا را از شکنجه هستی خلاص بخشیده دولت را در مستقر امن و امان جاے دهند که فتیل فتنه و شراره او نزدیک ست که دودمانها بسوزد محمد علی طغائی که حراست کابل بادمفوض بود امضاے قهرمان این مصلحت باو مرجوع شد. مشار الیه را از کمال سادگی و ظاهر بینی بر زبان رفت که من هرگز گنجشکی را نکشته ام میرزا را چون توانم به قتل رسانید. آن حضرت از ساده لوحے در گذشته این خدمت که محض صلاح بود بمحمد قاسم موجی رجوع فرمودند و او در شب بحلقه کمان خدنگ اجل رسانید چون خاطر اقدس از شر میرزا جمع گشت به بدرقه توفیق الٰهی کوچ به کوچ متوجه بدخشانات شدند و چون رایات نصرت بحدود اندراب رسید دباغ علی قلی اندرابی مخیم اجلال شد میرزا سلیمان از نامساعدت بخت نافرجام خود بعزم جنگ قدم پیش نهاد و بموضع تیرگران که از مواضع اندراب ست فرود آمده در صف آرائی اهتمام نمود چون این خبر بمسامع علیه رسید پیشتر از انکه خود سوار دولت شوند مهدی قلی میرزا و قراچه خان و حاجی محمد خان و جمعی از دلیران کارکرده را پیش فرستادند و در میان فوج پادشاهی و میرزا جنگ عظیم در پیوست و میرزا سلیمان خنده قے را پناه خود ساخته در جنگ و جدل راسخ بوده میرزا بیگ برلاس با جمعی از تیر اندازان از آن طرف داد مردانگی دادند و از میان میرزا مهدی قلی و قراچه خان و حاجی محمد خان چپقلشهاے نمایان کردند خواجه معظم و بهادر خان را تیر در رسید و پیاده شدند و ولد قاسم بیگ و جعفر بیگ و قراچین و احمد بیگ و دو خان بیگ که قورچیان خاصه شاهی بودند و همراه ایلچی درین یورش در ملازمان درگاه معلی انسلاک داشتند بواسطه افتادن اسپ بر زمین آمدند و جنگ از طرفین ترازو شده بود که جمعی از فدائیان رکاب دولت نبرد آزمایان کارآگاه مثل شیخ بهلول و سلطان محمد نواقی و لطفی سهرندی و سلطان حسین خان و محمد خان جلائر و محمد خان ترکمان و میرزا قلی جلائر و میرزا قلی برادر حیدر محمد خان و شاه قلی نارنجی تکیه بر فتاح غیبی نموده بجانب میرزا بیگ تاختند و بپامردی عنایت ایزدی از خندق گذشته شمشیرها علم کردند و چست و چالاک

خلاص - چھٹکارا - مستقر - جاے قرار - فتیل - بتی - دودمانہا - خاندان - حراست - نگہبانی - مفوض - سپردہ - امضا - جاری کرنا - قہرمان - زبردست حکم عملی - سادہ لوح - بیوقوف - خدنگ - تیر - بدرقہ - بدرقہ - مشیر - رایات - جمع رایت جھنڈا - مخیم - خیمہ کھڑا کرنے کی جگہ - نامساعد - ناموافق - نافرجام - نامبارک - مسامع - جمع مسمع - کان - جدل - لڑائی - راسخ - قائم - مضبوط - قورچی - سلاحدار - یورش - سفر بغرض جنگ - ترازو شدن - برابر ہونا - فتاح - بڑا فتح دینے والا خدا -

تاریخ او گفته **شعر** سلطان ختنی بود گل گلشن خوبی ⁂ ناگه اجلش سوی جنان راهنمون شد ⁂ در موسم گل عزم سفر کرد ازین باغ ⁂ واها زغمش غنچه صفت غرقه بخون شد ⁂ تاریخ وی از بلبل ماتم زده جستم ⁂ در ناله شد و گفت
گل از باغ برون شد

نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی بتسخیر بدخشان و فتح آن ولایت وانچه دران ایام روی نمود

چون انحراف میرزا سلیمان بصحت پیوست و تحقیق شد که میرزا از فرمانبرداری بیچاره اندیشه سروری در سرش میان بر دو ازین خیال باطل برنج اندر است تمنع زهی تصور باطل زهی خیال محال ⁂ بنابرآن حضرت جهانبانی اواخر نهصد و پنجاه و سه عنان عزیمت بصوب بدخشان منعطف فرمودند و یکی از اسباب انحراف او آنکه بعد از فتح کابل خوشست و اندراب که در تصرف میرزا بود و بیکی از ملازمان درگاه مرحمت فرموده بودند و میرزا در تصرف خویش در آورد و چون در حساب و معامله بدخشان تمام بمیرزا نمی رسید آن حضرت میخواستند که قندز و آن حدود را نیز تغییر داده بیکی از ملازمان عالی جاگیر نمایند و بر انچه آن حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی به پدر میرزا سلیمان داده بودند اکتفا فرمایند و چون محروسه مملکت وسعت پیدا کند در وجه جاگیر او نیز توسعه واقع شود لیکن بجهت مراعات احوال او قندز را بحال خود گذاشته بودند میرزا از معامله نافهمی از ولی نعمت خود روگردان شده علانیه در مخالفت زد و خطبه بنام خود ساخت حضرت جهانبانی عزیمت اطفای نائره مخالفت میرزا مصمم ساختند و حضرت شاهنشاهی را در دار السلطنت کابل در کنف حفظ الهی سپرده در ساعت مختار بر آمدند و بدولت و اقبال در یورت چالاک نزول سعادت فرمودند میرزا عسکری را درین لشکر همراه گرفتند و در باب یادگار ناصر میرزا اندیشه داشتند چون موکب همایون با النگ قراباغ نزول اقبال فرمودند رای جهان آرای بر آن قرار گرفت

نهضت - کوچ کرنا - انحراف - ٹیڑھا ہونا مڑنا - سروری - سرداری - **عزیمت** - ارادہ -
صوب - طرف - محروسہ - جو حفاظت و تصرف میں آجاوے - **وسعت** - کشادگی - **ولی نعمت** - مالک و آقا -
اطفاء - بجھانا - نائرہ - آگ کا شعلہ - کنف - پناہ - اکناف جمع -
یورت - مقام - منزل - موکب ہمایون - لشکر مبارک -
النگ - کوہستانی سبزہ زار -

فرمودند و درہمان نزدیکی لونک بلوچ کہ از اعیان طوائف خود بود با برادران آمدہ زمین بوس نمود آنحضرت اورا نیز مورد الطاف ساختہ ولایت شال و مستنگ عنایت فرمودند و این واردان را کامروا ساختہ بزودی رخصت مراجعت نمودند کہ مبادا امزاج وحشت برطبیعت این روستا پروردان مستولی شود و آب وہواے طول مکث بحال ایشان گوارا نیاید و از جملہ سوانحے کہ در قرب آن ایام واقع شد آن بود کہ یادگار ناصر میرزا از تیرگی بخت و نادرستی درون عنایات سابق ولاحق را در ہم پیچیدہ ہمہ را بر طاق نسیان نہاد و از روی مکابرہ بر جادۂ بد درونی و عناد ایستاد و بر گفت سیہ بختان کہ عمدہ آنہا مظفر کوکہ میرزا عسکری بود گوش داشتہ پیوستہ خیالات فاسد بخود راہ میداد چون اینمعنی متواتر بسمع اعلی رسید و از مخبران صادق بسجل ثبوت پیوست علی الخصوص عبد الجبار شیخ کہ از یکہای معتبر بود و از گربزت درین آنگاشتس کہ مورد مفاسد بود محرمیت و مشارکت داشت نیز آمدہ حقیقت معاملہ را از روی تحقیق معروض داشت خاطر قدسی مآثر حضرت جہانبانی جنت آشیانی برآشفت مظفر کوکہ را گرفتہ بیاسا رسانیدند و یادگار ناصر میرزا را طلبیدہ بزبان قراجہ خان سخنان عتاب آمیز گفتہ فرستادند محصلش آنکہ مارا گمان آن بود کہ درین مرتبہ تبازگی از عظائم جرائم تو گذشتہ بعواطف بیکران اختصاص بخشیدہ ایم عبرت گرفتہ تقصیرات ماضی وحال را تلافی کنی کفران نعمت را ہم حدی و اندازۂ می باشد میرزا سر خجالت پیش انداختہ گاہے بہ سکوت وگاہی بانکار و تجاہل عارف میگذرانید آن حضرت بعد از مخاطبات حسابی و معاتبات بادشاہی ابراہیم ایشک آقا و جمعی را فرمودند کہ اورا مقید ساختہ بر بالاے ارک کابل نزدیک بمحلی کہ میرزا عسکری در قید بود نگاہ داشتند و از جملہ وقائعی کہ دران ایام حادث شد فوت چغتائی سلطان ست کہ جوانی بود از سلاطین مغول و در حسن صورت و سیرت یگانہ روزگار و بنظر خاص حضرت جہانبانی ملحوظ و بحسن التفات منظور پدر رود شد او اینجہان را بر خاطر اقدس بغایت گران آمد اما نظر بر فرمان الٰہی کہ بقا را خاصۂ ذات واجب و فنا را لازم ذوات ممکنہ گردانیدہ است بہ مشورت عقل درست اندیش خود بدامن رضا و تسلیم اقبال فرمودند میر امانی در

روستا پرورد - گاؤں کے پلے ہوئے - مستولی - غالب - چھایا ہوا - مکث - دیر کرنا - سوانح - جمع سانحہ - واقعہ - نسیان - بھول - مکابرہ - لڑنا - جادہ - راستہ - بد درونی - بد باطنی - عناد - دشمنی - سمع - کان - سجل - مہر - دستخط - گربزت - مکاری - آنگاشتس - مشورہ - عظائم - جمع عظیمہ - بڑا - جرائم - جمع جریمہ - گناہ - بیکران - بہت - تلافی - تدارک - کفران - ناشکری - خجالت - شرمندگی - سکوت - خموشی - تجاہل عارف - جان بوجھکر انجان بننا - ارک - قلعہ - از پدر رود شد - اوسکے رخصت ہوجانے مرجانے سے - قہرمان - زبردست کارفرما - واجب - حق تعالی - ممکنہ - مخلوقات - اقبال - متوجہ ہونا

خواطر بدل شد امرا ساچقها بنظر اشرف گزرانیدند و بانعامات گرامی سرافراز شدند و در علین آئین بندی آن حضرت بجهت تنشیط خواطر والتیام قلوب که رکن اعظم ملک ستانی و فرمانروائی ست متوجه خواجه ریگ روان شده شادیانها فرمودند و حکم جهان مطاع صدور یافت که امرا با یکدیگر کشتی گیرند و خود بدولت و اقبال بمیزان نظر همسران را در زور بعد امی فرمودند و آن حضرت با امام قلی قورچی کشتی گرفتند و میرزا ابدال و یادگار ناصر میرزا باهم لوازم کشتی بجا آوردند و بعد ازان بسیر ارغوان زار خواجه سیاران عنان توجه معطوف داشته داد خوشدلی دادند و بدولت مراجعت فرموده در نشاط افزائی و عشرت پیرائی جشن عالی اشتغال فرمودند و ملازمان آستان رفعت پیوند را فراخور اخلاص و خدمت بجایگیرهای مناسب حال هر یک و انعامهای لائق هر کدام و خلعتهای موافق هر فریق شرف امتیاز بخشیدند ازان جمله غزنی و آن حدود بمیرزا هندال و زمین داور و تیری و انحدود با الغ میرزا عنایت فرمودند و جمیع منتسبان آستان عبودیت را فراخور حالت و رتبت بمواجب و مواهب کامیاب فرموده سرپرآرای ملک صورت و معنی شدند و طوائف انام در سایهٔ افاضهٔ رافت مرفه الحال شده همنشین باطمینان گشتند و از جملهٔ قضایا که درین آئین بندی چهره کشا گشت آمدن ایلچیان شاه والاقدر شاه طهماسپ بود بمبارکبادی فتح و آوردن تحف و هدایای لائق و سرگروه آنها ولد بیگ بود و آن حضرت او را بعواطف خسروانی نوازش فرمودند دیگر رسیدن شاه طغائی بود بدرگاه معلی از جانب میرزا سلیمان برسم رسالت با عرضداشت و پیشکش و میرزا آنچه در نیامدن خود معروض داشته بود بعز قبول مقرون نشد و حکم قضا جریان بر آمدن او صادر گشت که طریق مجتبی و اخلاص خود را در توجه به سعادت ملازمت منحصر دارند و از جملهٔ وقائعی که متصل بانقضای ایام آئین بندی وقوع یافت آمدن میر سید علی بود که در ولایت افغان بلوچ بزمین داری حقیقت ورزی ممتازانه بود و نزدیک موضع ددگی که از توابع و اعمال هندوستان است اقامت داشت بقدم صدق و فرق اخلاص سعادت آستانبوس دریافت و مشمول عواطف خسروانه شده ددگی را بادیگر

ساچق - کپڑے اور شیرینی وغیرہ - تنشیط - خوش کرنا - التیام - ملانا - مطاع - اطاعت کیا گیا - قورچی - دارو غہ سلاحخانہ - ارغوان زار - یعنی ارغوان کا جنگل جو مقام خواجہ سیاران میں واقع ہے - عنان - لگام - اعنہ جمع - نشاط - خوشی - رفعت - بلندی - فراخور - لائق - منتسب - نسبت رکھنے والا - عبودیت - بندگی - مواہب - جمع موہبت - بخشش - طوائف - جمع طائفہ - گروہ - انام - لوگ - افاضہ - فیض دینا - رافت - مہربانی - مرفہ الحال - خوش حال - قضایا - جمع قضیہ - خبر - حکم - ہدایا - جمع ہدیہ - تحفہ - عواطف - مہربانیان - انقضا - گذرنا -

جلوه نما و بر دوربینان عالم اسرار مختفی نیست که این صاحب فطرت عالی اگرچه در نشاهٔ عنصری و مواد هیولانی مولود و نما یافته اما از بدو فطرت و اصل بیدای آبا و امهات از آثار تولید او نبود و او در مسالک معنی و مکامن باطن ابوالآباست و بر حضرت جهانبانی که پرده دار رموز آسمانی بودند هویدا بود که چمن پیرای جهان هستی این نونهال بهارستان وجود را برای دریافت مقادیر مراتب جهانیان اولاً و بجهت گردآوری پراگندگیهای روزگار ثانیاً بعرصهٔ ظهور آورده است و بالجمله در لباس رسم ختنه سور آداب شکر گزاری نعمت بخش صورت و معنی بتقدیم رسانیدن گرفتند هر روز بروشی تازه و آئین شایسته جشن بادشاهانه آراسته بپاس جهان آرای جان آفرین بجای آوردند و از اطراف و جوانب بزرگان دین و دولت رسیده از مواهب عام بادشاهی کامیاب سعادت میشدند از انجمله یادگار ناصر میرزا شرف زمین بوس دریافت و مجملی از حال او آنست که در مبادی طلوع رایات اقبال بحدود قندهار از میرزا کامران جدا شده چنانچه نگاشته آمد به بدخشان رفت و از انجا کاری نساخته متوجه ملازمت حضرت جهانبانی شد وقتیکه موکب عالی از قندهار متوجه تسخیر کابل بود میرزا بعد از احتمال شدائد روزگار به قندهار رسید بیرام خان در آداب مهمانداری بذل جهد نمود و از انجا بموجب حکم عالی دران ایام نشاط افزا باستلام عتبهٔ قدسیهٔ حضرت جهانبانی کامیاب شد و ادراک جشن خسروانی نمود و به سعادت بساط بوس حضرت شاهنشاهی نشاط تازه گرفته بانظار عنایت دولت پذیر گشت و درین آئین عشرت آئین که هنگام آرایش بهار عیش و عشرت و آوان پیرایش حدیقهٔ دولت و اقبال بود در ساعتیکه کواکب بانظرات سعد بر جهانیان افاضه نور میکردند مجلس نهال پیرای گلستان الٰهی یعنی ختنه سوری حضرت شاهنشاهی بهزاران نشاط و شادمانی بظهور پیوست اسباب کامروائی عالمیان آماده شد و ابواب سعادت و اقبال بر روزگار گشاده گشت خرد و بزرگ ممالک از مواهب خسروانی بهره مند شدند و وضیع و شریف اکناف از مکارم بادشاهی خوشدل و خوشوقت گشتند کلفتهای روزگار بالفت انجامید و تفرقهای عالم بجمعیت

نشاهٔ - پیدایش - عنصر - اصل - هیولانی - اصلی - یعنے بظاہر بچہ ہے حقیقت مین اسکی سبب ماں باپ پیدا ہوے -
سور - جشن - مہمانی - احتمال - اُٹھانا - بذل - خرچ کرنا - جہد - کوشش - استلام - چومنا -
عتبہ - چوکھٹ - حدیقہ - باغ - کواکب - جمع کوکب - ستارہ -
افاضہ - فیض پہونچانا -
اکناف - جمع کنف - اطراف - کنارے -

گرامی شرف امتیاز می‌بخشیدند و پیشتر از انعقاد این جشن خسروانی قراجه خان و مصاحب بیگ و بعضی دیگر از مختصان درگاه که با دودمان هودج اقبال حضرت مریم مکانی بقندهار رخصت یافته بودند کامیاب دولت شده بوقت رسیدند و قدوم برکات افزای حضرت مهد علیا موجب مزید اسباب نشاط گشت و حضرت جهانبانی را بخاطر عاطر رسید که عیار دانش حضرت شاهنشاهی را که در صغر سن با هزاران لمعان فر الهی از ناصیهٔ احوال متلالی بود بر خرد و بزرگ عالمیان ظاهر سازند در سرادقات عفت جشن خسروانه ترتیب فرمودند و جمیع حضرات مخدرات استار عفت و مطهرات مکامن عصمت در بارگاه حریم اقبال بشرف ملازمت مشرف گشتند. بدانش آموزی شعار حضرت شاهنشاهی را در پیش عزت گرفته بر مسند سعادت آوردند و بحکم معلی حضرت مریم مکانی در سلک سایر مخدرات در آمده بی تشخیص و تعیین بحضور اقدس حضرت شاهنشاهی آمدند و اشارت بشارت بخش پادشاهی بران رفته که آن نور حدقهٔ سلطنت والدهٔ ماجدهٔ خود را از میان چندین گروه عفائف بشناسد. آن حضرت بنور الهی بی مزاحمت سهو و خطا بی کلفت التباس و اشتباه بدریافت ازلی و شناخت ذاتی دریافته در کنف والدهٔ مقدسهٔ خویش و در آغوش آن صدر نشین ستر عفاف جا گرفتند از مشاهدهٔ این امر شگرف که حیرت فزای عقول و افهام ظاهر بینان تنگنای عادت بود غریو از حاضران بساط قرب بر آمده شناسای قدر این بزرگ ازل پرورد و اعجوبهٔ کارگاه تقدیر گشتند و معلوم همگنان شد که این دریافت از اعمال حواس جسمانی نیست که بصغر سن و کبر عمر تفاوت کند بلکه محض تفرس روحانی و تعلیم ربانی ست که بوسیلهٔ این نوبادهٔ چمن اقبال از مکمن نور مقدس بمشرق ظهور شتافته است آری پیوند ازلی را حجاب دوری مانع نمی شود و قرب معنوی را بعد صوری حائل نمی گردد و چون تامل کنند بعد را چه گنجایش که درین ریعان گلبن عمر کمال قرب بمبادی حاصل ست و انوار خاتمه وجود و تکمیل صورت عنصری و تصقیل مشاعر ادراک درجه بدرجه صورت پذیرد نهایت مناسبت بعالم تجرد و تقدس که ظلمت جهل و کثرت غفلت را در پیرامون آن راه نیست

مختصان - جمع مختص - خاص کیا گیا - عاطر - خوشبو دینے والا - عیار - کسوٹی - لمعان - چمک - فر - شان و شوکت - متلالی - روشن و درخشان - سرادقات - جمع سرادق - پردہ - مخدرات - جمع مخدرہ - پردہ نشین - استار - جمع ستر - پردہ - مکامن - جمع مکمن - چھپنے کی جگہ - حدقہ - سیاہی آنکھ کی - عفائف - جمع عفیفہ - پاکدامن - کنف - آغوش - تفرس - کسی چیز کو نشان و علامت سے فوراً پہچان لینا - ریعان - شروع - تصقیل - صیقل کرنا - صاف کرنا - مشاعر - جمع مشعر - جائے شعور -

برساند. انمعنی برخاطر اشرف گران آمد مقادم بیگ را بجانب کشمیر اخراج فرمودند و خواجه معظم را از نظر التفات و اعتبار انداختند

آرایش جشن دولت پیرای ختنه سور حضرت شاهنشاهی و آئین بستن بآئین اقبال و ظهور خارق عادت ازان نونهال بوستان دولت

بزرگان کام بخش و خدیوان سعادت منش را همواره وجه همت آنست که تقریب انگیخته هنگامهٔ بخشش گرم سازند و بردشی که از خشم آلودگان عرصهٔ امکان محفوظ مانند عبادات گزیده را که سرآمد آن دلها بدست آوردن و دست بر دلها ماندنست در لباس رسم و عادت بتقدیم رسانند چنانچه درینولا که نسیم اقبال بتازگی وزیده و گلستان مقصود از سرنو شگفت مراسم ختنه آن نوبادهٔ حدیقهٔ اقبال و تازه نهال نخیل مجد و جلال را سبب ساخته و آسایش بخشایش عالمیان افروزند اوائل بهار جهان افروز که روح نباتی در اهتزاز بود و عندلیب شوق در پرواز. شعر: بنفشه سر برآورد از لب جوی * زمین بست از ریاحین عنبرین بوی
نسیم صبحگاه از مشکبوئی * هزاران نافه در بر داشت گوئی * به ارته باغ که بغایت دلکش و دلگشاست نزول دولت فرمودند و بجهت فریدگردآوری دلها که در معنی شکرگزاری حضرت دولی است اسباب عیش و عشرت کشودند و آئین کیکاوسی و کیقبادی تازه ساخته اشارت شد که حضرات بیگمات به تفاوت طبقات و تناسب درجات این باغ طرب افزا را آئین بندند و امرا و اعیان شهر چار باغ را زینت افزایند جمیع امرای کرام سعی بر میان شوق بسته بود لوازم این کار را اهتمام نمودند و کلانتران شهر و بزرگان عمده فراخور حالت و قدرت مساعی جمیله بتقدیم رسانیدند و ارباب صنائع و طوائف محترفه در آرایش دکان و گرمی بازار غایت مبالغه معمول داشتند و در اندک فرصتی آنچنان آئین بندی شد که وصف آن از اندازه بیرون باشد و حضرت جهانبانی هر روز تشریف آورده بزم آرای شادمانی میشدند و فراخور حالت و رتبت هر یکی را تفقدات

سور ـ جشن ـ خارق عادت ـ خلاف عادت ـ سرآمد ـ بهتر ـ ممتاز ـ مراسم ـ طریقه ـ نشانیان ـ
نوباده ـ وه میوه جو ابتدا مین پکا ہو ـ حدیقه ـ باغ ـ نخیل ـ کھجور کا باغ ـ مجد ـ بزرگی ـ
اهتزاز ـ جنبش کرنا ـ خوشحالی کرنا ـ گمر ٹپکا ـ فراخور ـ لائق ـ مساعی ـ جمع مسعاه ـ کوششین ـ
جمیله ـ عمده ـ طوائف ـ جمع طائفه ـ گروه ـ محترفه ـ پیشه ور ـ
تفقدات ـ جمع تفقد ـ پرسش کرنا ـ دلجوئی کرنا ـ

رسانندند و در شب سیزدهم آذر ماه جلالی موافق شب چهارشنبه دوازدهم شهر رمضان نه صد و پنجاه و دو
بتائید آسمانی فتح کابل که مقدمه فتوحات بی اندازه است روی داد و اسباب شادمانی و کامگارے
بر دلهای خلائق گشوده شد و دو ساعت از شب گذشته بود که آنحضرت ساحت کابل را بقدوم دولت
پرتو سربلند ساختند نویدی تاریخ این فتح کابل را گرفت یافته بود و دیگرے این مصراع ع بی جنگ
گرفت ملک کابل از وی و چون بیامن آثار ذات قدسی سمات حضرت شاهنشاهی ابواب مسرت
و شادمانی کشاده گشت و اساس دولت بتازگی نهاده آمد حضرت جهانبانی را هزیمت میرزا کامران و
فتح کابل در نظر نیامده منتظر قدوم برکات التزام حضرت شاهنشاهی بودند تا آنکه در زمان مسعود دولت
محمود آن جهان آگاهی را که دران زمان بحساب مدت عنصری دو سال و دو ماه و هشت روزه بودند
بدریافت ملازمت حضرت جهانبانی آوردند و آن حضرت بدیدار فیض بخش مسرت افزاے آن
نور پرورد ایزدی انبساط صوری و معنوی یافتند و سجدات شکر سلامت آن نونهال بوستان
اقبال و دریافت فروغ آن چراغ دودمان خلافت بجاے آوردند و در ازای این خجسته دولت
و حذاے این فرخنده کرامت ابواب خیرات و مبرات بر روزگار خواص و عوام کشادند صباح
آن روز جهان افروز حضرت جهانبانی بر سریر اقبال و کامرانی متمکن گشته از تمام ارکان دولت
و اعیان مملکت و کافه سپاه و حشم و عامهٔ عبید و خدم کورنش گرفتند و طوائف خلائق بشرف زمین بوس
کامیاب سعادت شدند و دست تمنا بدریوزهٔ دعا برداشته دوام دولت خلافت و رفعت لوای سلطنت
از عتبهٔ کبریا درخواستند و آنحضرت ابواب عدل و احسان بر روی جهانیان گشوده تمام زمستان
بالای ارک آسایش پذیر بوده در رضای خالق و دلاسای خلائق کوشیدند و از وقائعی که دران نزدیکی
سانح شد رحلت یونس علی و مؤید بیگ بود که از اعیان سلطنت و صدر نشینان بارگاه عزت بودند و
درهمین ایام بمسامع علیه رسید که خواجه معظم بیگ باتفاق نقدام بیگ میخواهد که فرار نماید و خود را بمیرزا کامران

میامن - جمع میمنت - برکتین - ازاء - برابری - حذاء - مقابلہ - مبرّات - نیکیاں -
کافہ - تمام گروہ - حشم - نوکر چاکر لوگ - عبید - جمع عبد - غلام -
خدم - جمع خادم - نوکر - طوائف - جمع طائفہ - گروہ - دریوزہ - گدائی -
لوا - جھنڈا - عتبہ - چوکھٹ -
سانح - ظاہر ہونیوالا - سوانح جمع -

که کردیز و بنگش و نغزبار متعلق بود آمده آداب زمین بوس بجای آوردند و مشمول عنایات بیکران شدند
و متعاقب آن مصاحب بیگ پسر خواجه کلان بیگ با بسیاری از مردم آمده دولت ملازمت دریافت و
بالتفات خسروانه سرفراز گشت درین اثنا بابوس بعرض اشرف رسانید که وقت توقف نیست بدولت
سوار باید شد که مردم همه می آیند حضرت جهانبانی بر بادپای دولت سوار شدند درین میان علی قلی سفرچی
و بهادر پسران حیدر سلطان را که در تعزیت پدر بودند بر آورده مشمول مراحم ساختند. و بعد از زمانی قراجه خان
آمده سعادت زمین بوس دریافت میرزا کامران در صفحات اوضاع صورت اقبال پادشاهی و نقش
ادبار خود را مطالعه نموده خواجه خاوند محمود و خواجه عبد الخالق را بجهت استعفای جرائم خود به ملازمت
اقدس فرستاد و بعضی ملتمسات بوسیله خواجه معروض داشت نیم کرده راه مفاصله میان افواج قاهره
پادشاهی و لشکر میرزا نمانده بود که خواجها آمده ملازمت نمودند آن حضرت ملتمسات او را بادراک
ملازمت موقوف داشتند. و مواعید دیگر عنایات را از لوازم آن گردانیده خواجها را باحترام رخصت
دادند و خود از روی مروت و مردمی توقف فرمودند. و چون میرزا را غرض از فرستادن خواجها تعطیل
و تراخی در مبادرت سپاه پادشاهی و فرصت یافتن خود بود و انتظار سیاهی شب می برد که شاید شبگیر
کرده خود را بکناری تواند کشید. چون حجاب ظلمت شب جهان را تاریک ساخت از تیرگی رای و ظلمت
خاطر دریافت سعادت ملازمت بخود قرار نداده بسرعت تمام خود را بارک کابل رسانید. و میرزا ابراهیم
ولد خود را با جمعی از اهل حرم همراه گرفته از راه بینی حصار روانه غزنین رویه شد و چون فرار نمودن او
بمسامع علیه رسید حضرت جهانبانی بابوس را با جمعی از معتمدان بکابل فرستادند که در آنجا بوده نگذارند
که به سپاهی و رعیت آسیبی برسد و همه را مستمال عنایت پادشاهی سازند و میرزا هندال و جمعی را تعیین
فرمودند که میرزا را تعاقب نمایند و خود بهمعنانی نصرت و همرکابی اقبال متوجه شهر کابل شدند در ساعت
مسعود کوس زنان دولت کورگه اقبال بلند آوازه کردند و کوکبه داران نصرت کوکبه حشمت را بسپهر مکوکب

مستمال - میل و خواہش دیا گیا۔ مشمول - شامل کیا گیا۔ مراحم - جمع مرحمت - مہربانیاں - اوضاع - جمع وضع
ہیئت - ادبار - بدبختی - مواعید - جمع موعد - یعنے وعدے - تعطیل - بیکار کرنا - تراخی - دیر کرنا - مبادرت - جلدی
کرنا - شبگیر - نصف شب کے بعد چلنا - ارک - قلعہ شاہی - مسامع - جمع مسمع - کان
کوس زن - نقارہ بجانے والا - کورگہ - ایک ترکی نقارہ کا نام ہے - کوکبہ - مراد شان و شوکت -
مکوکب - ستاروں دار -

مناسب دولت آن ست که درین زمستان مراجعت نموده به قندهار توقف فرمایند و اوائل بهار سامان و
سرانجام لشکر نموده به تسخیر کابل عنان عزیمت معطوف دارند آن حضرت در مواجهه چیزی نفرمودند و چون مجلس با
باخر رسید زبانی بوسیله میر سیدی برکه گفته فرستادند که باوجود آنکه از آمدن شما وجد اشان یادگار ناصر میرزا خبر دار
نبودیم توکل بر الطاف الٰهی نموده به سمت کابل توجه داشتیم اکنون که قضیه چنین باشد توقف را سبب چیست
اگر بجهت محنت و رنج کشی مردم خود را همعنی بخاطر آورده اید زمین داور و آنحدود را به شما ارزانی داشتیم این
زمستان را در انجا باسایش بگذرانید و چون عقدهٔ کابل مفتوح شود بملازمت خواهید پیوست میرزا ازین
پیغام بغایت خجل شده عذر تقصیر نمود و آن حضرت بعزمی درست و امیدی واثق قدم در راه نهاده دل
برگشایش کار بستند در اثنای راه جمیل بیگ برادر بابوس که میرزا کامران او را اتالیق آق سلطان داماد
خود کرده در غزنین گذاشته بود آمده باستانبوس سربلند شد و استمحای جرائم بابوس نموده به مدارج
اقبال اتصال یافت چون موکب عالی در یورت شیخ علی که در نواحی نعمان وارقندی واقع شده
نزول اجلال یافت میرزا کامران از استماع توجه رایات جهانگشا سراسیمه شده قاسم برلاس را با جمعی
پیشتر روانه ساخت و قاسم مخلص ترتیبی را که میر آتش میرزا بود فرمود که توپخانه را بجلگه دوری که نزدیک
خانه بابوس بیگ بوده برده تعبیه نماید و عیال مردم که در بیرون قلعهٔ کابل بود همه را اهتمام نموده اندرون
قلعه برد و بعد از استحکام مبانی قلعه بغرور و غفلت از کابل بر آمده در نزدیک یورت بابوس بیگ نشست
و در ترتیب افواج و تقسیم صفوف اهتمام نمود و در موضع تکیهٔ خمار قاسم برلاس با جمعی پیشتر آمده بود که خواجه معظم
و حاجی محمد خان و شیر افگن از معسکر اقبال بادشاهی پیشتر شتافته دستبردی شایسته نمودند و بتائید الٰهی
که طلایه دولت قاهره بود قاسم برلاس تاب مقادمت نیاورده روبگریز نهاد و چون میان افواج فاصله
اندک ماند میرزا هندال بموجب التماس به منصب هراولی اختصاص یافت موکب اقبال از تنگی خواجه پشته
گذشته در نواحی ارقندی نزول اجلال نموده بود که بابوس و جمیل بیگ با جمعیت خود و شاه بردی خان

توکل - بھروسہ۔ خجل - شرمندہ۔ تقصیر - قصور۔ واثق - مضبوط۔ اتالیق - ادب دینے والا۔ استمحای - معافی چاہنا
جرائم - جمع جریمہ - گناہ - یورت - مکان - جلگہ - سبزہ زار - ہرا جنگل - تعبیہ - پوشیدہ کرنا - صفوف - جمع صف -
طلایہ - وہ جماعت لشکر کی جو لشکر کے آگے آگے چلے - مطلب یہ کہ دولت ہمایون کا طلایہ تائید الٰہی تھی -
مقادمت - برابری کرنا -
ہراول - جو سب فوج کے آگے رہے -

بعد از فتح ہندوستان مرحمت فرمایند اشد رضا داریم و سرمایۂ سعادت خود میدانیم زہی دولت ماکہ
باین مقدار امداد خود را از زمرۂ دولت خواہان درگاه تعالی معدود سازیم حضرت جہانبانی این معنی را
از مؤیدات آسمانی و موائد غیبی تصور کردند والتماس ایشان را بذروۂ قبول موصول داشته حکم فرمودند
که به قیمت دلخواه فروشنده گان تمسکات ابتیاع نوشته بدیشان سپارند و خود بدولت و اقبال بر پشته کوہی
که نزدیک باباحسن ابدال است برآمدند و بالغ میرزا و بیرام خان و شیر افگن و حیدر محمد آخته بیگی فرمودند که
اول بجهت اصطبل خاصۂ شریفه اسپان جدا کنند و بعد از ان برای امرا و سائر ملازمان بترتیب انتخاب
نمایند دلہای سوداگر و سپاہی معمور و مرفه شد و ده بیگ ہزاره چون می خواست که بخدمات مالی و جانی
سرفراز گردد بجانب قلعۂ تیری که حشم او آنجا بود شب راه سر کرده بر دو چون موکب عالی دران حوالی رسید
کلانتران احشام اسپ و گوسفند بقدر حال پیشکش آوردند و مصادر خدمات پسندیده گشتند چون آن حوالی
النگهای دلکشا داشت چند روز جهت نزہت خاطر و ترطیب دماغ اقامت فرمودند و حضرت مہد علیا
خانزاده بیگم را درین مقام بیماری پیش آمد و با امتداد کشید و برحمت جاوید پیوستند آن حضرت قواعد
عزاداری بجای آورده تمسک بحبل المتین صبر که شان عالی منشان کار آگاه و نشان والا دانشان خبرت
سرشت است نموده جهت ترویح روح آن مخدرۂ مکرمه خیرات و مبرات چنانچه لائق خانوادۂ سلطنت تواند بود
بتقدیم رسانیدند و از انجا برہنمونی اقبال بلند و طالع بیدار کوچ بکوچ متوجه دار السلطنت کابل شدند
میرزا ہندال نزدیکی قندهار بآئین عبودیت و حسن عقیدت سعادت بساط بوسی دریافت و آنحضرت
بمقتضای مراحم جبلی بنوازشہای بیکران اختصاص بخشیدند و از آمدن او بغایت خوشوقت شدند
مقدمۂ آمدن او بسیاری از مردم شد و مردم اعیان جوق جوق از کابل شتافتند و بواسطۂ اختلاف مزاج
ہوا درین راه بیماری و وبا در اردوی ظفر قرین پیدا شد و بسیاری مسافر شہرستان عدم شدند و حیدر سلطان
ازین جمله بود چون مخالفت ہوا کشته او داشت و مردم کم ہمراه میرزا ہندال بعرض اشرف رسانید که

اشد رضا - نہایت درجہ کی رضامندی - زہی - کلمہ تعجب - کیا خوب - معدود - شمار - مؤیدات - جمع مؤید - مدد - موائد -
جمع مائدہ - خوان کے کھانے - ذروہ - کنگرہ - دلخواہ فروشندہ گان - بیچنے والوں کی من مانی قیمت - ابتیاع - خرید و
فروخت - سائر - تمام - معمور - آباد - مرفہ - خوش آسایش یافتہ - کلانتران احشام - پٹھانوں کے جرگوں میں جو کلان
مانے جاتے تھے - مصادر - بالفتح جائے صدور و بالضم بجا لانے والے - النگہا - کوہستانی سبزہ زار - نزہت - خوشحالی -
امتداد - درازی - عزاداری - ماتم داری - تمسک - چنگل مارنا - حبل المتین - رسی مضبوط - خبرت - دانائی -

ترویج - رواج دینا - مخدرہ - پردہ نشین - مبرات - نیکیان - مراحم - جمع مرحمت - مہربانیان - جوق جوق - گروہ گروہ -

نزول رحمت و صعود سعادت از نهاد خرد و کلان خروش شادی و نوید مبارکبادی برآمد و بداغ خان بوسیلهٔ حیدر سلطان آمده سجدهٔ خجالت و عذر تقصیر بجای آورد و آن حضرت او را بمحفوف مکارم خسروانه فرموده رخصت دادند و شهر را به بیرام خان عنایت فرمودند و مکتوب بشاه نوشتند که چون بداغ خان خلاف حکم شاهی نموده از خدمت تقاعد بود قندهار را ازو گرفته به بیرام خان سپردیم تعلق به شاه دارد درین اثنا میرزا عسکری قدر جانبخشی و عطوفت بادشاهی نشناخته فرار نموده بعد از چند روز افغانی آمده خبر کرد که میرزا در خانهٔ منست کس تعیین شود که او را بطریقی که از من نداند گرفته آورد حضرت جهانبانی شاه میرزا و خواجه عنبر ناظر را تعیین فرمودند فرستادها او را از خانهٔ همان افغان از زیر پلاس برآورده بدرگاه معلی آوردند و آن حضرت بمقتضای عطوفت و رافت ذاتی و پاس وصیت حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی که درباب کافهٔ برایا بخصوص برادران فرموده بودند بنظر عنایت مشمول داشته از جرائم و زلات او تبانگی درگذراندند و او را بندیم کوکلتاش که از معتمدان خاص بود سپردند و ولایت قندهار را بر اولیای دولت تقسیم فرمودند ولایت پتری بالغ میرزا مقرر شد و پرگنات لهور در وجه علوفهٔ حاجی محمد اختصاص یافت و زمین داور باسمعیل بیگ و قلات بشیر افگن و شال بحیدر سلطان مکرمت فرمودند و همچنین جمیع ملازمان را فراخور حال جاگیر کردند و خواجه جلال الدین محمود را که در شهر از مردم میرزا عسکری و دیگران طمع کرده بود بمیر محمد علی گیراندند و چون خاطر اقدس از انتظام مهام قندهار فراغ یافت و از مآثر صوابدید بادشاهی تقدیر موافق تدبیر آمد بسعادت و اقبال در ساعت مسعود هودج عزت حضرت مریم مکانی را در قندهار گذاشته عزیمت تسخیر کابل پیش نهاد همت والا فرمودند و از فیوضات نامتناهی و نعم غیر مترقب آنکه قافله بزرگ از هندوستان آمده بود و سوداگران سودای دل خواه کرده اسپان عراقی از ترکمانان خریده بودند چون انوار اقبال از وجنات حال میتافت کلانتران این قافله آمده التماس نمودند که اگر اسپان ما را ملازمان موکب عالی بگیرند و بهای آن را

نزول - اترنا - صعود - چڑھنا - خجالت - شرمندگی - تقصیر - قصور کرنا - محفوف - گھرا ہوا - تقاعد - بیٹھ رہنا
پلاس - ٹاٹ - عطوفت - مہربانی - رافت - مہربانی - کافہ - تمام - سب - برایا - جمع بریہ - مخلوقات -
جرائم - جمع جرم - گناہ - زلات - جمع زلہ - لغزش - فراخور - لائق - مہام - جمع مہم - کار بزرگ - مآثر - نشان
نامتناہی - بے انتہا - نعم غیر مترقب - وہ نعمتیں جنکی امید نہ ہو - وجنات - جمع وجنہ - رخسارہ -
بہا - قیمت -

بعد از

باب از ہمہ بیشتر حاجی محمد خان باآتشفتہ بود حضرت جہانبانی فرمودند کہ ہمہ مسلم اما محاصرہ کردن و تیغ ستیز آختن و مطلقاً یک طرف گشتن از سماجت خالی نیست اگرچہ ایشان از منہج اعتدال عدول ورزیدہ اند اما این بے اعتدالی را بہ بندگان درگاہ تجویز نمی کنم چہ درین دو صورت مردم بداغ خان ضائع خواہند شد ظہور این معنی در نظر اولی اہل روزگار نامناسب ہمان بہتر کہ بوسیلہ عقل دور اندیش تدبیری باید اندیشید کہ بی جنگ و جدل قلعہ بدست آید بنا بر آن کس پیش بداغ خان فرستادند کہ چون تسخیر کابل میسر دیدیم میرزا عسکری را در قندہار مقید نگاہ دارند تا خاطر از و جمع باشد مشار الیہ صلاح کار خود دانستہ قبول این معنی کرد و مقرر شد کہ دلاوران کاردیدہ و بہادران معرکہ آزمودہ در حدود قندہار رفتہ در کمین باشند و ناگہان وقت یافتہ بپامردی ہمت و دستیاری جلادت بقلعہ درآیند بیرام خان و جمعی دیگر بطرف دروازہ کندہ کان مقرر شد و الغ میرزا و حاجی محمد و جمعی بجانب دروازہ ماشور معین گشتند و نوبار بیگ و جمعی بحدود دروازہ نوجاے یافتند و این شیران بیشۂ شجاعت شباشب شتافتہ باطراف قندہار کمین کردند وقت انکشاف صبح صادق حاجی محمد خود را پیشتر از ہمہ بدروازۂ ماشور رسانید اتفاقاً شتری چند علف بار درون قلعہ میرفتند خود را در پناہ شتران در آورد و شیرمردانہ ناگہانی خود را بدروازہ داخل ساخت و دربان آگاہ شدہ در مقام منع و دفع در آمد او جواب داد کہ بموجب فرمودۂ بداغ خان میرزا عسکری را آوردہ ایم کہ درون قلعہ نگاہ داریم این حرف فائدہ نکرد و در مقام بستن در شد حاجی محمد دست دربان را بہ شمشیر قلم کرد و چندے دیگر از عقب رسیدند و جمعی از قزلباشان کہ دران نزدیکی بودند بجنگ پیش می آمدند و بہ قتل میرسیدند و بیرام خان از دروازۂ کندہ کان خود را درون انداخت و قلعہ بتصرف اولیای دولت قاہرہ در آمد و قزلباشان فرار نمودہ بارگ متحصن شدند و نیمروزی حضرت جہانبانی خود از دروازۂ کندہ کان بدولت و اقبال در آمدہ ببرج آنجا صعود فرمودند و آن شہر سعادت آئین بفر ورود عالی مہبط امن و امان و مورد عدل و احسان شد و ازین

مسلّم - مانا ہوا - یک طرف گشتن - بالکل مخالف ہوجانا - سماجت - بدصورتی - منہج - کشادہ - سیدھا راستہ - اما این بے اعتدالی - یعنے مین ایسا کرنا ان قزلباشون کے ساتھ جو شاہی بندے ہین روا نہین رکھتا - مشار الیہ - جسکی طرف اشارہ کیا گیا ہو - دستیاری - قوت - جلادت - بہادری - بیشہ - جنگل - کمین - گھات - انکشاف - ظاہر ہونا - علف بار - گھاس لدے ہوے - منع - روکنا - دفع - دور کرنا - ارگ - قلعہ شاہی - متحصن - قلعہ بند - مہبط - اُترنے کی جگہ جیسے مورد -

حرکات ناستودهٔ ایشان را به تمکین همت و تسکین اقبال میگذرانیدند و درین اندیشه بودند که بصوب بدخشان نهضت فرموده میرزا سلیمان را انجو دهمراه ساخته بتسخیر کابل توجه فرمایند و چون عماده در مسارعت تسخیر کابل شوق دیدار سعادت افزاے حضرت شاهنشاهی و دریافت جمال باکمال آن نور حدقه خلافت بود که بحسب رموز آسمانی جمیع فتوحات غیبی از برکات وجود سعادت پرتو آن حضرت میاه انستند زمان زمان اهتمام در امضای این نیت و استیفاے این امنیت بظهور میرسید درین اثنا پسر شاه ناظر ریاض رحمت و وارد حیاض مغفرت شاه مقربان بساط عزت و مخصوصان قرب منزلت بموقف عرض رسانیدند که ایام زمستان نزدیک شده و اهل و عیال و اسباب و برتال درین کوهستان همراه بردن محال گونه می نماید پسر شاه رحلت نموده قندهار تبرکمان واگذاشتن مناسب دولت نیست خصوصا چنین جمعی خودسر که در تخریب مبانی ولایت و هدم ارکان رفاهیت کمال تطاول دارند و باآنکه مامور شده بودند که نطاق بندگی بر میان جان بسته همیشه ملازم موکب عالی باشند انحراف ورزیده از نشاء بادهٔ غفلت در قبول احکام سرگرمی ندارند بلکه از عدول اوامر مطاوعهٔ ظاهر و باطن خود را بمخالفت موافق ساخته نقاب بی آزرمی پیش رو فرو هشته لائق دولت آنست که دست تعدی ایشان را از دامن احوال عجزه و مساکین شهر که اولین عطیهٔ ایزدی ست کوتاه سازند و حاشا که درین اندیشهٔ صواب انتما غبارے بخاطر شاه رسد و چون ازینجا تا کابل مسافت بسیار است و احشام هزاره و قبائل افغان که از مور و ملخ بیشتر و خرسنگ این راهها شده اند خصوصا که با میرزا کامران سخن درمیان دارند بدست آوردن مامنی که خاطر را از هر وجهی مجموع گرداند نخستین کار است و بالفعل بهتر ازین محلی که باین کار سزاوار باشد غیر از قندهار نیست بموجب عقل و عرف و عدل بدا اغماض را باید فرمود که قندهار را بخوشی و ناخوشی بگذارد و اگر نگذارد بمحاصره و استیلا استخلاص فرموده محبت نامه موافق اجرای روزگار و اقتضای صلاح وقت مشتمل بر وفور صداقت و ابقاے وفاق بشاه باید نوشت و چون شاه والاگهر معدن دانش و انصاف اند این عمل را از مستحسنات خواهند شمرد و باعث درین

تمکین - قائم رکھنا - اقبال - جمع قیل - بہادر سپاہی - صوب - جانب - مسارعت - جلدی کرنا - حدقہ - آنکھ - رموز - جمع رمز - اشارہ - امضا - جاری کرنا - استیفا - پورا کرنا - امنیت - آرزو - پسر شاہ - شہزادہ - مراد فرزند شاہ ایران - ناظر - دیکھنے والا - ریاض - جمع روضہ - باغ - حیاض - جمع حوض - برتال - باربرداری - تخریب - خراب کرنا - ہدم - گرانا - تطاول - ظلم - نطاق - پٹکا - عدول - تجاوز کرنا - مطاوعہ - اطاعت کیا گیا - آزرم - حیا - عجزہ - جمع عاجز - حاشا - پناہ بخدا - احشام - جمع حشم - یعنی جرگے - خرسنگ - بڑا بھاری پتھر - مامن - امن کی جگہ -

استخلاص - چھڑانا - وفور - زیادتی - اتقا - ڈرنا - وفاق - موافقت - ابقا - باقی رکھنا -

کابل و فتح آن ممالک

چون خاطر قدسی مآثر از مهمات قندهار فارغ شد تسخیر کابل پیش نهاد همت والا گشت لاجرم باین عزیمت از باغ حضرت فردوس مکانی نهضت نموده بالاتر از مقام باباحسن ابدال در گنبد سفید نزول اجلال فرمودند و پیوسته ترتیب مقدمات فتح این یورش بر پیشگاه ضمیر الهام پذیر میتافت و با دولت خواهان دور بین و جانسپاران اخلاص منش همواره مطارحه نموده می شد. قزلباشیه اکثری از امتداد مدت سفر دلگیر شده برخاسته بیرخصت رفتند و بعضی برخصت ابرامی جدا شدند. بداغ خان و جمعی دیگر که در ملازمت فرزند شاه بودند از قلت مبالات دست تعدی و تطاول بر رعایا و احشام میگشادند و باین ناستوده عمل توسعهٔ روزگار خود خیال میکردند و وضیع و شریف شهر دادکنان و فریاد زنان بدرگاه معلی میرسیدند و حضرت جهانبانی درین معامله متردد بودند که اگر تنبیه ستمگاران نموده آید خاطر شاهی آزرده میشود و اگر بر قانون داد عمل نه شود بیداد گران دست از زیردستان باز نمیدارند و این معنی موجب سخط الهی میگردد لیکن چون وقت مقتضی نبود در مقام صبر در آمده چارهٔ این کار بوقت دیگر موقوف می داشتند. و چون یورش کابل مصمم شد بجهت اقامت بعضی از پردگیان سرادق عصمت و نگاهداشت اشیا و اسباب ضروری منازلی چند از بداغ خان خواستند و بزبان صدق ترجمان فرمودند که ما برسخن خود قندهار بشما مقرر داشتیم اما نه جائیکه مردم خود را گذاشته و خاطر را از جانب ایشان جمع ساخته پای عزیمت در رکاب تردد آوریم گزیری نیست بداغ خان از نامعامله فهمی خود ابا و امتناع نموده بر طریقهٔ اهل دانش امتثال حکم شاهی و امر بادشاهی که اصل کار بود مبادرت نکرد امرای عظام که در ملازمت بودند به عرض اقدس رسانیدند که کار عظیم در پیش داریم از گرفتن قندهار گزیر نیست تا بهر شغلی که رو آریم فارغبال باشیم و آن حضرت نظر بر عهد و پیمانی که بشاه فرموده نخواستند که خاطر مردم شاهی غبار آلود شود لاجرم

مآثر ـ نشان ـ الهام ـ جو نیک بات دل مین آوے ـ مطارحہ ـ باہم باتین کرنا ـ رخصت ابرامی ـ اصرار کرکے رخصت لینا ـ فرزند شاه ـ مرزا مراد جسکو قندهار دیا تھا ـ مبالات ـ پروا کرنا ـ تعدی ـ ظلم ـ تطاول ـ دست درازی ـ احشام ـ جمع حشم یعنے پٹھانون کے جرگے ـ توسعہ ـ فراخی ـ کشادگی ـ وضیع ـ کمینہ ـ دادکنان ـ یعنے انصاف مانگتے ہوے ـ خاطر شاہی ـ شاہ طہماسپ ـ سخط ـ غضب ـ ترجمان ـ بیان کرنیوالا ـ امتثال ـ فرمانبرداری کرنا ـ ابا ـ انکار ـ مبادرت ـ جلدی کرنا ـ گزیر ـ چاره ـ

رخصت داد میرزا هندال که از بدسلوکی او بتنگ آمده بود بر پائی قبول نموده خلاصی از چنگ او فوز عظیم دانست و از پای منار گذشته به بدرقهٔ سعادت متوجه ملازمت حضرت جهانبانی شد. میرزا کامران را از حدوث این واقعه سراسیمگی روی نمود و سر رشته صلاح کار خود گم کرد و از ملازمان و مصاحبان او کسیکه بهبود او را منظور داشته حرف راستی بگوید نبود اکثر مردم او را دیدهٔ بصیرت پوشیده و چشم خبرت از رمد غفلت پوشیده بود سبیل سداد و طریق رشاد نمیدیدند و گروهی را که صلاح حال دریافته بود قدرت نفس زدن در نفس امر نداشتند و این از دور رهگذر بود بعضی را یارای عرض کردن نبود و بعضے ازان قسم بودند که ملاحظه خاطر میرزا میکردند و اظهار حق صلاح وقت نمیدیدند چه یقین ایشان بود که از خود قبول رائے صلاح کار از مشرب او نیست بمجرد اظهار آن آزرده خواهد شد. و آزردگی او موجب نقص قدر و منزلت قائل خواهد گشت حق دولت خواهی و شرط خیر اندیشی آنست که در امثال این امور زیان خویش را منظور نداشته توقف نکنند. و باهمال و اهمال نگذرانند که ضرر آن در مآل بحال همه عاید شود و خسران این اعمال بروزگار دولت همه لاحق گردد و نتیجهٔ خیانت کنگاش که اعظم خیانات و اقبح جنایات ست روے دهد و خال بدنمائی و خوشامدگوئی که نیل بید و سلتے و بی سعادتی ست بر رخسار حال و مآل ایشان نمودار گردد شایسته آنست که این طائفه را اگر در عدم کتمان حق و اظهار صدق ناملائمی منافر طبیعت برسد. آن را سعادت روزگار خود شناسند و بآن خوشوقت بوده چین قبض در ناصیهٔ انبساط نیفگنند که هرچند بحسب ظاهر بر ضمیر بزرگان شاق آید اما باطن والا خبایان تحسین فرماید و اگرچه بصورت خلاف رای صاحبان راه سپرده میشود لیکن در معنی هم بری الذمت گردد حق نعمت گذارده میشود و هم در نظر عاقبت اندیشان و آخر بینان محمود القول و الفعل می نماید القصه میرزا کامران را از انعدام عقل مصلحت آموز و فقدان چنین همراهان سعادت افزا غلط بر غلط روی میداد

نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی از قندهار به تسخیر

فوز ۔ فتحمندی ۔ بارقہ ۔ ہمراہی ۔ حدوث ۔ پیدا ہونا ۔ سراسیمگی ۔ پریشانی ۔ بہبود ۔ بہتری ۔ خبرت ۔ دانائی رمد ۔ آشوب چشم ۔ رشاد ۔ راستی ۔ نفس ۔ سانس ۔ نفس امر ۔ واقعی بات ۔ رہگذر ۔ راستہ ۔ مشرب ۔ طریقہ قائل ۔ کہنے والا ۔ زیان ۔ نقصان ۔ اہمال ۔ سستی کرنا ۔ اہمال ۔ مہلت دینا ۔ عائد ۔ رجوع کرنیوالا ۔ خسران ۔ نقصان خیانات ۔ جمع خیانت ۔ جنایات ۔ جمع جنایت ۔ گناہ ۔ نیل ۔ داغ ۔ گودنا ۔ عدم کتمان ۔ پوشیدہ نکرنا ۔ منافر ۔ نفرت دینے والا ۔ ناموافق طبع ۔ قبض ۔ دلگیری ۔ ناصیہ ۔ پیشانی ۔ شاق ۔ دشوار ۔ بری ذمت ۔ ذمہ پاک کرنا ۔

سپاه که رقم تهیه دستی بر ناصیهٔ احوال داشتند مرحمت فرمودند چون خبر فتح قندهار و توجه موکب والای حضرت جهانبانی بتسخیر کابل بمیرزا کامران رسید میرزا متوهم و متذبذب شد و حضرت شاهنشاهی را از خانهٔ عصمت قباب بخانزاده بیگم بخانهٔ خود آورد و بکوچ کلان خود خانم سپرد و شمس الدین محمد غزنوی مشهور بآتکه خان را مقید ساخته در جای نالائق نگاه داشت و از امرای خود کنگاش طلبید که در باب میرزا سلیمان چه باید کرد ملا عبد الخالق که به میرزا نسبت استادی داشت و بابوس که در امور ملکی دخل میکرد گفتند که مناسب آنست که میرزا را دلاسا نموده بدخشان باید داد تا در وقت کار بکار آید و از مساعدت طالع میرزا سلیمان آنکه پیشتر ازین بچند روز میر نظر علی و میر مبزار تیشکانی و تبر علی بلوچ و جمعی دیگر اتفاق کرده قلعهٔ ظفر را گرفته بودند و قاسم برلاس را با چندی دیگر مقید ساخته بمیرزا کامران پیغام کردند که اگر میرزا سلیمان را می فرستند ولایت بدخشان باینها سپرده خواهد شد والا این مردم را که گرفته ایم به قتل رسانده ملک بدخشان را باوزبک می سپاریم بنابر این میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم و حرم بیگم را رخصت بدخشان دادند میرزا بپایهٔ منار بموضع معموره رسیده بودند که میرزا کامران از رخصت میرزا سلیمان پشیمان شد کس بطلب میرزا فرستاد که بعضی سخنان زبانی مانده است شنوده متوجه شوند میرزا سلیمان ازین طلب در گمان افتاده معذرت نامه درجواب نوشت که چون در ساعت نیک رخصت یافته ام مراجعت لائق نمیدانم چشمداشت از التفات آنکه آن سخنان را نوشته مصحوب یکی از معتمدان بساط قرب ارسال دارند تا بموجب آن عمل نموده آید و خود بسرعت متوجه بدخشان شد رسیدن بدخشان همان بود و شکستن پیمان همان و درخلال این احوال یادگار ناصر میرزا از کابل فرار نموده بجانب بدخشان رفت و چون روزگار خواست که میرزا کامران را درین سرای مکافات تدارک اعمالش نماید روز بروز اسباب آن آماده میگشت از میرزایان بغیر از هندال میرزا کسی در گرد او نماند بضرورت او را استمالت داده مقرر ساخت که تعاقب یادگار ناصر میرزا نماید و او را گرفته بیارد و بعهدهٔ مؤکد قرار داد که هرچه امروز در تصرف دارم و همچنین من بعد هم هرچه بتصرف درآید سوم بخش از آن تو باشد و باین قرار و او میرزا آرا که بچشم نگاه میداشت

ناصیه ـ پیشانی ـ متوہم ـ وہم کرنیوالا ـ یعنی ہراساں ـ متذبذب ـ تردد کرنیوالا ـ خانزادہ بیگم ـ ہمایوں کی بڑی بہن ـ کوچ ـ عورت ـ آتکہ خان ناظم آتکہ کا شوہر ـ مساعدت ـ مددگاری ـ برلاس ـ ایک ترک خاندان ـ معمورہ ـ آباد ـ مراجعت ـ لوٹنا ـ چشمداشت ـ امید ـ مصحوب ـ ہمدست ـ سرعت ـ تیزی ـ جلدی ـ درخلال ـ درمیان ـ مکافات ـ بدی کا بدلا ـ استمالت ـ میل و خواہش ـ مؤکد ـ تاکید کیا گیا ـ
سوم بخش ـ تیسرا حصہ ـ از آن تو ـ تمہاری ملکیت ـ

قطع نظر از مصالح مملکت و قواعد سلطنت بمحض عواطف ذاتی و فرط مراحم فطری قبول شفاعت آن عفت
قباب را از مراسم آداب و مکارم اخلاق شمرده قلم عفو و رقم صفح بر صحیفۂ اعمال او کشیده محفوف سرادقات
التفات و مشغوف جلائل عنایات ساختند و برین مقدمه اقبال سجدهٔ شکر الطاف یزدانی بجا
آورده حکم فرمودند که شمشیر از گردن میرزا دور کردند و بعد از مشاهدۂ تقدیم آداب بندگی امر به نشستن صدار
یافت بعد از ان محمد خان جلائر و شاهم خان و مقیم خان و شاه سیستان و تولک خان قوچی تا سی کس
را شمشیر و ترکش در گردن کرده بکورنش آوردند ازین مردم مقیم خان را و شاه سیستان را فرمودند که زولانه
در پا و تخته در گردن کرده نگاه دارند و از آخر روز تا سفیده دم سحری که هنگام ورود فیض عالم بالاست
صحبت دلکشا داشتند و سرگذشتهای عبرت افزا بیان فرمودند و میر قلندر و سائر گویندها و سازندها
به نغمه پردازی زنگ زدای خاطر جهان آرای بودند و در اثنای این صحبت نوشته میرزا عسکری در
حین توجه آن حضرت براه چول و اختیار عالم غربت باحشام بلوچان فرستاده بود بجنس احضار نموده
ایستادگان بساط عزت بموجب اشارت عالی بمیرزا دادند زندگانی بر میرزا تلخ شد و عیش منغص
گشت آخر بمقتضای وقت حکم شد که میرزا را نگاه دارند و بکورنش می آورده باشند که چون گناهان
او بمقتضای مکارم جبلی بخشیده شد چند روز در بند بند پذیر گردد و روز دیگر ماهچه رایات فتح شب افروز
تاریک نشینان ارگ شد و محمد مراد میرزا و امرای جغتائی و قزلباشیه در ملازمت حضرت جهانبانی
بشهر درآمدند و سه شبانروز بفر مقدم همایونی آن بلدهٔ فاخره مورد امن و امان بود و روز چهارم بموجب
مکنون خاطر خطیر شهر را بمحمد مراد میرزا عنایت فرمودند و خود بدولت و اقبال در چهارباغ حضرت
فردوس مکانی که در کنار ارغنداب واقع است نزول اجلال فرموده از اشجار لطائف آثار استلذاذ
و استظلال نمودند و در آن منزل دلکشای تفصیل اسباب و اموال میرزا عسکری که گردآوردهٔ روزگاران
بود متصدیان اشتغال نوشته بنظر اقدس درآوردند آن حضرت آنها در چشم اعتبار در نیاورده به بهادران

مراحم فطری - پیدائشی ترحم - صفح - درگذر کرنا - محفوف - گھرا ہوا - مشغوف - فریفتہ - جلائل - جمع جلیلہ
بزرگی - مقدمہ - جو چیز مقصد سے پہلے ہو - زولانہ - لوہے کی بیڑیان - احشام - جمع حشم - گروہ - احضار - حاضر کرنا
منغص - مکدر - جبلی - پیدائشی - ماہچہ - سونے چاندی کا چھوٹا چاند جو علم پر نصب کرتے ہین - ارگ - قلعہ
محمد مراد میرزا - شاہزادہ ایران - مکنون خاطر - دلی بات پوشیدہ - خطیر - بڑا - استلذاذ - لذت حاصل کرنا -
استظلال - سایہ لینا - گردآوردہ - جمع کیا ہوا -

اسمعیل بیگ که از امرای حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی در دلاوری و کنگاش مسلّم بود رسیده و ابو الحسن بیگ برادرزادهٔ قراچه خان و منور بیگ پسر نور بیگ همراه او آمدند و شبی خضر خان هزاره از قلعه خود را انداخت و دو سه هزاره او را بر پشت گرفته بجانب کوه لکه روان شدند چون کار از انتظام افتاده بود میرزا عسکری نه رای بودن در قلعه داشت و نه روی آمدن بدرگاه گیتی پناه بنابر آن خواست که خود را بزاویهٔ عافیت کشد و ازین مخاطره برکنار بوده روزگاری بسر برد صبح آن در اردوی ظفر قرین خبر رسید که خضر خان هزاره از قلعه برآمده راه گریز اختیار کرده است جمعی به تفحص او شتافتند و او مقداری راه رفته در پس سنگی پنهان شده بود و بعضی از ثقات نقل می کنند که خضر خان هزاره میگفت که چند مرتبه مردمی که بجهت گرفتن من تعین بودند از نزدیک من گذشتند و یک دفعه یکی جانوری خیال کرده دامن مرا میگرفت از ترس دم بخود کردم چون شب درآمد من از زیر سنگ برآمده بمامن خود شتافتم چون دولت روز افزون حضرت جهانبانی خاطر نشان ظاهر بینان شد و بر متحصنان روشن گشت که از اقبال حضرت جهانبانی و اهتمام فدویان اخلاص نهاد نگاه داشت قلعه ممکن نیست میرزا عسکری از خواب غفلت بیدار شده سراسیمه و مضطرب نه پای رفتن و نه جای ماندن اولاً التماس نمود که قلعه را با اولیای دولت می سپارم مرا راه بدهید که به کابل روم حضرت جهانبانی به آن راضی نه شدند و خیال خام او صورت نه بست بضرورت حضرت مهد علیا خانزاده بیگم را به حضور اقدس فرستاد تا استغفای گناهان نمودند و به دستعای آن خلاصهٔ دودمان عصمت رقم عفو بر جریدهٔ جرائم او کشیدند بتاریخ روز پنجشنبه بیست و نهم جمادی الاخری سال مسطور میرزا عسکری در ملازمت آن عفت نقاب از راه تضرع و ندامت از قلعه بیرون آمد حضرت جهانبانی در دیوانخانه عالی انجمن آرای صفوف عزت بودند و امرای چغتائیه و قزلباشیه صف زده بقدر مدارج و مراتب سمت قیام داشتند بیرام خان بموجب حکم بادشاهی میرزا عسکری را شمشیر در گردن انداخته بملازمت آورد حضرت جهانبانی با وجود خصومت جانی که از میرزا معاینه شده بود

کنگاش - مشورہ - مسلّم - مانا ہوا - زاویہ - گوشہ - مخاطر - جائے خطر - تفحص - تلاش کرنا - دریافت کرنا -
ثقات - جمع ثقہ - معتبر - مامن - امن کی جگہ - متحصن - قلعہ بند - استغفا - معافی چاہنا - استدعا - درخواست -
جریدہ - دفتر -
تضرع - عاجزی وزاری -
سمت - نشان - طریقہ -

ارباب توسل ست نموده بیشتر در تسخیر قلعه اهتمام فرمودند درین میان الغ میرزا ابن محمد سلطان میرزا که از نبائر دختری سلطان حسین میرزا بود و شیر افگن بیگ ولد قوچ بیگ و فضیل بیگ برادر منعم خان و میر برکه و میرزا حسن خان پسران میر عبد الله که از سادات نبی مختار سبزوارند و جمعی دیگر از کابل رسیده برهنمائی طالع بیدار ادراک سعادت آستان بوس نمودند و سبب گریخته آمدن ایشان آن بود که میرزا کامران الغ میرزا را در قید نگاه میداشت و از عالم احتیاط هر هفته بیک کس می سپرد چون نوبت شیر افگن رسید او هم از میرزا هراس داشت باتفاق آن جماعه الغ میرزا گرفته بدر آمد و دولت ملازمت دریافت و حضرت جهانبانی این جماعت را بعواطف بیدریغ خلعت امتیاز بخشیدند زمین داور را بالغ میرزا شد و قاسم حسین سلطان اگرچه همراه اینها برآمده بود اما شبے راه گم کرده در میانهٔ هزاره افتاد و بعد از چند روز غارت زده پیاده و آبله پا رسید آن حضرت فرمودند که هنوز در اخلاص تو نقصانے بود که راه گم کرده بچندین بلا مبتلا شدی و بعد ازان دوده بیگ هزاره باخیل و حشم خود آمد و عرائض اعیان کابل نیز رسید از رسیدن این جماعه و آمدن عرائض از اکثر امرا و اعیان که در کابل بودند انبساط عظیم در اردوی معلی پیدا شد و تزلزل باشیه که متردد خاطر بودند مطمئن شده جهد تمام از سر گرفتند و تزلزل در ارکان قلعه داری افتاد و پاے ثبات از کنگرهٔ محافظت لغزید ساکنان قلعه روز بروز احوال میرزا عسکری نوشته از سر دیوار قلعه برمی تافتند که کار قلعه نشینان دشوار شده درگیر و دار خود مردانه باشید و در قلعه کشائی کمر همت محکم بربندید و دست از اهتمام باز مدارید که اهل قلعه تنگ آمده اند عاقبت کار بجائی رسید که اعیان لشکر میرزا عسکری یگان یگان از قلعه خود را بیرون می انداختند و توپچیان و پیادها از بالا می افتادند اول خضر خواجه خان نزدیک مور چلیکه مخیم اقبال بود از قلعه خود را انداخت و گریبان عجز بدست انکسار گرفته در پاے مقدس حضرت جهانبانی افتاد و بعد ازان مؤید بیگ ریسمان بسته از قلعه پایان آمد و بشرف زمین بوس سربلند شد بعد ازان

توسل ۔ وسیلہ بنانا ۔ نبائر ۔ جمع نبیرہ ۔ پوتا یا نواسا ۔ سبزوار ۔ شہر ۔ عواطف ۔ مہربانیان ۔ خیل ۔ گروہ سواروں و آدمیوں وغیرہ کا ۔ حشم ۔ نوکر و خدمتگار ۔ اعیان ۔ سردار لوگ ۔ جہد ۔ کوشش ۔ تزلزل ۔ ڈگمگانا ۔

ارکان ۔ جمع رکن ۔ ستون ۔

برمی تافتند ۔ یعنی بذریعہ تیر وغیرہ کے پھینکدنیے ۔

یگان یگان ۔ ایک ایک کرکے ۔

شدیم و بیمن طالع آن سعادت پیوند بر جمیع اعدا مظفر و منصور گردیم چهار شنبه شکر الهی تقدیم رسانیده در تسخیر
قلعه اهتمام فرمودند میرزا عسکری در مهم قلعه داری کمال ضبط و حفظ مرعی میداشت و مرچلها هر روز و
هر شب تغییر میداد که مبادا جمعی از مرچل خود حرف یکجهتی درمیان انداخته خللی در مبانی نگاهبانی اندازند
و چون محاصره بامتداد کشید و از ملازمان پادشاهی کسی آمده ملحق نشد امرای قزلباشیه از اهتمام خود
باز مانده در مراجعت دغدغه مند شدند حضرت جهانبانی این معنی را دریافته احوال ایشان خوانده در
گرفتن قلعه بیشتر از پیشتر سعی و اهتمام فرمودند و از آن مورچل که مخیم اقبال بود شبی کوچ کرده از جانب شهر
کهنه قندهار نزدیک دروازه رفته این مقدار که سنگ دستی میرسید آنجا را اچار دره میگویند مورچلی مستحکم
ساختند صبح آن ترکمانان ازین معنی خبردار شده دل در گرفتن قلعه بستند و همه از اطراف بر خاسته
پیش آمدند و دائره را تنگ کردند میرزا عسکری سراسیمه شده بنیاد عجز و زاری نمود و به هزاران اضطرار
و بیقراری معروض داشت که چون حضرت عفت قباب تشریف می آرند تا آمدن ایشان مرا مهلت
دهید که بوسیله ایشان خاطر جمع کرده ملازمت توانم کرد و عرضه داشت خود را مصحوب میر طاهر برادر
خواجه دوست خاوند بملازمت اقدس فرستاده حضرت جهانبانی که معدن فتوت و مردمی بودند ملتمس او را
بموقف قبول جا داده چند روز مهم قلعه را آسان گذاشتند میرزا از ته رائی بظاهر روش عجز پیش
گرفته در باطن باستحکام قلعه میکوشید و چون حضرت عفت قباب و بیرام خان آمدند باز از سر نو
آئین مخالفت پیش گرفت هر چند حضرت مهد علی سعی فرمودند که میرزا عسکری را از اندیشهٔ ناصواب
باز داشته بتقبیل عتبهٔ مقدسه مشرف سازند چون دماغ سعادت او پریشان بود و نصایح گرامی
بهیچ وجه درنگرفت و بهمان خشونت و سرکشی خود ایستاد و از فرط عناد حضرت مهد علی را نگذاشت که از قلعه
بیرون رفته به اردوی معلی جهانبانی تشریف آورند بر پیشگاه خاطر اقدس حضرت جهانبانی ازین کار
میرزا اندازهٔ شقاوت و مقدار مخالفت او نوع دیگر ظاهر شد تکیه بر عنایت الهی که متکفل مهمات

یمن - برکت - طالع - ستاره - مظفر - فتحمند - مرعی - نگهداشت - مرچل و مورچل - مورچه - مبانی - جمع مبنی - بنا
کرنے کی جگه - امتداد - درازی - مخیم - خیمه کھڑا کرنے کی جگه - سنگ دستی - ڈھیلا - دل بستند - دل لگایا - سراسیمه -
پریشان - قباب - جمع قبه - کلس - مصحوب - همدست - فتوت - جوانمردی - تقبیل - چومنا - عتبه - چوکھٹ -
درنگرفت - اثر نه کیا - خشونت - کھرا ہونا - سختی - فرط - زیادتی - شقاوت - سخت دلی - بدبختی -
متکفل - ضامن - ذمه دار -

کرده بود. توپ و توپچی فراوان در اطراف و اکناف حصار گرد آورده و آن قلعه در اصل بغایت مستحکم افتاده
چه آن قلعه ایست از کل قلاع و قمع آن بغایت مشکل عرض دیوار آن شصت گز ست. بهادران لشکر منصور
اگرچه در عدد کم بوده اند اما کوشش و تردد نموده داد مردانگی میدادند چنانچه ترکمانان در مقام تحیر بودند
و از راه حیرت بوادی غیرت می آمدند روزی حضرت جهانبانی صحبتی خاص ترتیب داده بودند و محرمان
حریم اخلاص از هر طرف در حکایتی کشوده و از هر سو سر رشته روایتی بدست آورده صحبت را بحکایات
دلاویز و نقلهای نشاط افزای گذرانیدن گرم داشتند از اکسیر سخنان دلاوران نقد عیار باب شجاعت
را عیار می افزود و تنک مایگان مردانگی را سرمایه همتی بهم میرسید درین اثنا حضرت شاهنشاهی را از
کمال شوق بیاد آوردند که آیا آن تازه سرو جویبار خلافت را جدا از دوستان در میان دشمنان چه
حال باشد و حسودان بیخرد و بد اندیشان تیره رای را در باره آن گلبن سعادت چه خیال و بادلی دو نیم
و خاطری پر امید و بیم بدرگاه کبریا که کام بخش سرگشتگان بی قرارست دست نیاز گشاده بدعای
برخورداری و جان درازی آن شجره طیبه سلطنت مشغول شدند و باین مضمون گره کشای آلهه دل گشتند
اشعار خدایا تو آن گوهر شاهوار ✤ ز آسیب بدگوهران دور دار ✤ ز دریای دانش باو آب ده ✤
ز خورشید بینش باو تاب ده ✤ بسی دور زد بر فلک آفتاب ✤ که این نیر آمد برون از نقاب ✤ بسی گرد
انجم نظرهای سعد ✤ که این مه ز طلعت برافگند جعد ✤ بسی چرخ زد آسمان بلند ✤ که آفاق ازین نور شد
بهره مند ✤ فروغ ازل باد منظور او ✤ مبیناد تاریک دل نور او ✤ و بجهت تسلی خاطر فیض مآثر خود زائچه
طالع آن بلند بخت خجسته روزگار که لوح محفوظ اسرار غیبی ست طلبیده بنظر تامل و تعمق مطالعه نمودند
و سلامتی ذات و افزونی عمر و ترقی درجات اقبال آن حضرت و خرابی خانه اعدا و ناکامی بدخواهان و
کج اندیشیهای ناراستان از آن دیباچه سعادت معلوم فرمودند و بانبساط سر بر آورده بر زبان قدس
راندند که الحمد لله خاطر ازین دغدغه بالکلیه جمع شد امید که عنقریب بدیدار آن نور دیده الٰهی خوشوقت

اکناف - جمع کنف - کنارہ - شصت - ساٹھ - قلع قمع - توڑ پھوڑ ڈالنا - ترکمان - یعنے قزلباش لشکر ایران -
وادی - جنگل - محرمان حریم اخلاص - سچے دل سے خیرخواہ - روایت - کسی بات کو نقل کرنا - اکسیر - کیمیا -
عیار - کسوٹی - تنک - نازک - کم - جویبار - نہر - ندی - گلبن - گلاب کا درخت - کبریا - بے پروا - کام - مقصد -
بدگوہر - کمینہ - سعد - نیک - جعد - گھونگر والے بال - تعمق - غور کرنا - اعدا - جمع عدو - دشمن -
انبساط - خوشی - فرحت -

عظیم روے داد و مشاهدهٔ انوار الٰهی که در جبین مبین آن حضرت ظاهر بود جلابخش بصر و بصیرت همگنان شد شکر پروردگار کارساز بجا آوردند و از انجا رخصت یافته میرزا هندال را که در منزل دلدار بیگم والدهٔ خود میبود و به چشم نگاه میداشتند دریافت و فرمان عطوفت و خلعت عنایت و اسپ خاصه که به میرزا نامزد شده بود رسانید و بهمین دستور روز دیگر بخدمت میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم که در خانهٔ قاسم مخلص درون قلعه مقید بودند متوجه شد و دران روز بموجب فرمودهٔ میرزا کامران ایشان را از انجا برآورده در باغ جلال الدین بیگ که در نزدیکی باغ شهرآراست برده بودند و بیرام خان این دو بزرگ را درین باغ دریافت و از عنایت والتفات بادشاهی و شاهی انچه آورده بود رسانیده خوشوقت ساخت و از آنجا مرخص شده بجلگهٔ سیاه سنگ که یادگار ناصر میرزا آنجا فرود آمده بود رفت و او را به عفو تقصیرات و محو زلات و انواع نوازش بادشاهی امیدوار گردانید و همچنین بالغ میرزا و سائر بزرگان که همگی که خردمندان را سزد و لائق حزم بیدار باشد یک یک را پرسش نموده امیدوار مکارم عالیه گردانید و انچه لوازم رسالت از تبلیغ صفوت و صفا و تعلیم حقیقت و وفا تواند بود بجای آورد و میرزا کامران بیرام خان را یک ماه بیشتر نگاه داشت که نه در خود قوت مقاومت می یافت و نه از بے توفیقی بصوب خدمت میتوانست قدم زد و درین اندیشه متردد خاطر درمانده بود تا آنکه بصد ابرام بعد از یک نیم ماه رخصت داد و حضرت خانزاده بیگم را التماس نموده به قندهار روانه ساخت بظاهر برای آنکه میرزا عسکری را که در گفت من نیست رفته نصیحت فرمایند و قندهار را از و گرفته بملازمان حضرت جهانبانی سپارند و در باطن آن که میرزا عسکری که بفرمودهٔ میرزا کامران بر سر مقاومت و خصومت ایستاده در استحکام قلعه اهتمام مینماید اگر او راضی درپیش آید و قلعه بدست اولیاے دولت مفتوح شود آن عفت قباب جهت استشفاع و استخلاص میرزا عسکری آنجا بکار آیند و چون میرزا عسکری از جادهٔ انصاف انحراف داشت و عنان ارادت خود را در هواداری میرزا کامران بدست بغی و عدوان سپرده در ضبط و استحکام قلعه اهتمام تمام

مبین - روشن - جلا - روشنی - بصر - آنکھ کی بینائی - بصیرت - دل کی بینائی - مرخص - رخصت یافتہ - محو یعنی مٹانا
زلات - جمع زلہ - لغزش - تقصیر - حزم - احتیاط - مکارم - جمع مکرمت - بزرگداشت - یعنی انعام - تبلیغ - پہونچانا
صفوت و صفا - خلوص محبت و صفائی - مقاومت - مقابلہ کرنا - ابرام - مضبوط کرنا - ہٹ - خصومت - جھگڑا -
استشفاع - شفاعت چاہنا - استخلاص - چھڑانا - جادہ - پگڈنڈی -
ارادت - عقیدہ - بغی و عدوان - حد سے بڑھنا - بغاوت -

از خواب غفلت بیدار شده راه سداد پیش گیرد و بوسیلهٔ نیکو خدمتی تلافی تقصیرات خود نماید تا بی تقریب کار چندین کس بهلاکت نکشد و بوسیلهٔ اتفاق برادران گرامی کارهاے شگرف که مکنون ضمیر صواب اندیش است ظهور یابد بنا بر این داعیه بیرام خان را برسم رسالت به کابل فرستادند چون بکتل روغنی و آب ایستاده که مابین قندهار و غزنین ست رسید جمعی از هزاره ها سر راه گرفتند آخرهاے روز جنگ در پیوست اولیای دولت قاهره نبردهاے مردانه کرده هزاره های بید ولت را تادیب نمودند و بسیارے از ین بید ولتان راه نیستی پیش گرفتند چون بیرام خان نزدیک کابل رسید بابوس و جمعی باستقبال آمده بیرام خان را بردند میرزا کامران در چهار باغ مجلس آراسته بیرام خان را طلبید باندیشهٔ صائب او چنان رسید که این دو منشور دولت را بمیرزا که نشسته باشد دادن مناسب نیست و آنکه میرزا ایستاده تعظیم بجاے آرد بسیار دور که آنرا دانش درست و تختی بلند باید پس اندیشهٔ کار نموده مصحفی بدست گرفته برسم پیشکش آورد میرزا مصحف دیده بجهت تعظیم آن راست ایستاد درین اثنا این دو مثال اقبال گذرانید و آن فکر صحیح را وسیلهٔ تعظیم آن الواح سعادت ارقام ساخت و تحف بادشاهی و هدایاے شاهی را بآئین ستوده در نظر آورد و با میرزا نشسته سخنان اخلاص آفرین صداقت ابداع مذکور ساخت و آخر مجلس رخصت ملازمت حضرت شاهنشاهی گرفت و اجازت دیدن میرزا هندال و میرزا سلیمان و یادگار ناصر میرزا و الغ بیگ میرزا ضمیمهٔ آن ساخت میرزا رخصت داد و بابوس را مقرر کرد که در دیدنها همراه باشد از انجا بیرام خان اول به نجت بیدار و اخلاص پائدار متوجه آستان بوس حضرت شاهنشاهی که جانهاے مقدس رو نماے او بسر د شد آن حضرت در باغ مکتب پیش حضرت عفت قباب خانزاده بیگم همشیرهٔ کلان حضرت گیتی ستانی فردوس مکانے می بودند ماهم بیگه انکه آن حضرت بود آن نور پرورد الٰهی را از درون بیرون آورد و رسیده بآئین بندگی ملازمت نموده تبلیغ رسالت و اداے امانت نمودند و از میامن دیدار دولت افزاے سعادت بخش آن حضرت بیرام خان و سائر همراهان را انبساط

سداد ـ راستی ـ تلافی ـ تدارک ـ شگرف ـ زیبا ـ مکنون ـ پوشیده ـ داعیه ـ خواہش ـ رسالت ـ ایلچی گری
کتل ـ جنگل کی بلند زمین ـ آب ایستاده ـ بندھا پانی جیسے جھیل و تالاب ـ صائب ـ درست ـ ٹھیک ـ
منشور ـ فرمان شاہی ـ مصحف ـ قرآن شریف ـ مثال ـ فرمان ـ الواح ـ جمع لوح ـ تختی ـ ارقام ـ جمع رقم ـ
تحف ـ جمع تحفہ ـ ہدایا ـ جمع ہدیہ ـ تحفہ ـ اخلاص آفرین ـ اخلاص پیدا کرنیوالا ـ ابداع ـ بے نمونہ پیدا کرنا ـ
شاہنشاہی ـ یعنے شاہزادہ اکبر ـ میامن ـ جمع میمنت ـ برکت ـ

جانبین جوانان نبرد آزمای برآمده کارزارها میکردند یک روز حیدر سلطان و هردو پسرش علی قلیخان و بهادرخان و خواجه معظم ازپیش خواجه خضر غنیم را برداشته تا مزارات که نزدیک شهر و کوچه بند بود بردند و کارهاے نمایان نمودند حیدر سلطان ازهمه پیش تاخته بود و از غرائب آنکه بابا دوست یساول با جمعے در مزارات ایستاده تیراندازی میکرد حیدر سلطان به نیزه خواست کار او تمام کند دست برداشتن همان بود و تیر به بغل او رسیدن همان اسمعیل سلطان جائے که میرزا کامران بکمک فرستاده بود و در برج اقچه که دربرابر مقابرست پیش میرزا عسکری بوده تماشای جنگ میکرد باوجود آن قدر مسافت که تشخیص چهره ممکن نبود بعرض رسانید که این مرد که از دست او نیزه افتاد عجب نیست که حیدر سلطان باشد چه قبل ازین با عبید الله خان به شهر طوس رفته بودم و من و حیدر سلطان همراه تاخته بودیم و این دو انگشت من آنجا افتاد از روش تاختن قیاس میکنم که او باشد بعد از زمانیکه آن نیزه را آوردند اسم او نوشته بود خوانده بر قیاس او آفرین کردند و این معنی شهرت کرد در این نبرد مردآزماے اکثر مردم زخمی شدند و خواجه معظم ازهمه بیشتر زخم خورد و بخیر مراجعت نمود و مقارن این حال خبر رسید که رفیع کوکه میرزا کامران بجانب زمین داور پیش کوهی که در لب آب ارغنداب واقع شده با جمعی از هزاره و نکدری مجتمع شده نشسته بیرام خان و محمدی میرزا و حیدر سلطان و مقصود میرزا آخته بیگی و ولد زین الدین سلطان شاملو و جمعی کثیر برسر ایشان تعین شدند قدری جنگ پیوست و باقبال سعادت قرین رفیع کوکه گرفتار شده بسیاری از مواد استعداد و آلات و ادوات حرب و مواشی روانات بدست اولیای دولت افتاد و بقدر عسرتے که در اردوی ظفر قرین شده بود به یسر مبادل گشت و رفاهیت در معسکر اقبال پدید آمد و همچنین همواره دلاوران اخلاص پیشه مبارزتها نموده کامیاب میشدند چون میرزا عسکری از ادبار خود رشته کار از دست داده در مخاصمت اهتمام نمود بمقتضای رافت عامه و عطوفت اخوت بخاطر جهان آراے راه یافت که منشور نصائح شاهی را با فرمان موعظت تبیان خود پیش میرزا کامران ارسال دارند شاید

علی قلیخان سیستانی - اُسکا بھائی بہادر خان بالآخر شاہ اکبر سے باغی ہوکر جونپور مین مارے گئے - خواجہ خضر - ایک مقام ہے - مزارات - جمع مزار - غرائب - جمع غریبہ یعنی نادر واقعہ - یساول - نقیب - چوبدار - بہ نیزہ خواست - یعنے چاہا کہ نیزہ مارکر یساول کو قتل کرے - مسافت - دوری - تشخیص - خاص کر پہچاننا - مردآزمای - جوانمردی آزمانے والا - ادوات - جمع ادات - آلہ - روانات - جمع روبنہ - مراد پیادے - عسرت - تنگی - یسر - آسانی - رفاہیت - آسودگی مبارزت - باہم جنگ کرنا - ادبار - بدبختی - رافت - مہربانی - منشور - شاہی فرمان - موعظت تبیان - نصیحت

نمودند چون از کمال عجالت بی تزک بحواشی قندهار رسیدند خبر رفتن میرزا دروغ ظاهر شد و جمعی بر آمده جنگ کردند و ضرب زنها را و توپها را از بالا سر دادند جمعی کثیر از قزلباشیه وغیر ایشان بباد فنا رفتند و گروهی زخمی برگشتند خواجه معظم و حیدر سلطان و حاجی محمد بابا قشقه و علی قلی ولد حیدر سلطان و شاه قلی نارنجی و جمعی از بهادران چغتائی و دلاوران قزلباش داد دلاوری و مردانگی دادند و غنیم را بر داشته به قلعه رسانیدند هر چند جمیل بیگ که از معتمدان میرزا عسکری بود کس فرستاد که میرزا عسکری خود فرود آید که لشکر کم مانده این مردم را اگر برداشتیم دیگر کار بر ما آسان خواهد شد میرزا سخن او گوش نکرده پیغام فرستاد که ایشان کمیت و حقیقت لشکر ما را امید اند سپاه آینده منحصر در همین جماعه نخواهد بود بلکه گمان ایشان در کمین گاهها خود را نگاهداشته باشد که کار ما را بسازند ما بازی نمیخوریم و قلعه را مضبوط ساخته جنگ را بآمدن میرزا کامران موقوف میداریم چون عنایت ایزدی مؤید و معاون لشکر نصرت اعتضاد حضرت جهانبانی بود آمدن میرزا کامران صورت نه بست و فتحی چنین که مقدمهٔ فتوحات بی اندازه تواند بود روی داد و در آن روز از اهل قلعه بابای سهرندی که از یکهای نامی میرزا کامران بود بقتل رسید

رسیدن موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی به قندهار و محاصره کردن و فتح نمودن

چون بهادران اخلاص اندیش موکب معلی را چنین فتحی روی نمود حضرت جهانبانی جنت آشیانی سپاس ایزد بتقدیم رسانیده بعد از پنج روز ازین قضیه مسرت انتما در روز شنبه هفتم محرم نهصد و پنجاه و دو بساعت مسعود که منتخب انظار تقویم بود بدولت و سعادت با مواکب اقبال و عساکر نصرت بحوالی حصار قندهار رسید در ضلع دروازه ماشور نزول اجلال فرمودند و در باغ شمس الدین علی قاضی قندهار فرود آمدند و مورچلها تقسیم یافت و صاحب اهتمامان جابجا تعین شدند و هر روز از

عجلت - جلدی - تزک - ترتیب سامان - ضرب زن - بارود کا آله جنگ - غنیم - دشمن - این مردم را - یعنی اگر ہمنے انکو مار لیا - کمیت - شمار - تعداد - گوش نکرد - نہ سنی - کمین گاه - گھات کی جگہ - مؤید و معاون - مددگار - اعتضاد - قوت بازو - موکب - لشکر - سپاس - شکر - انتما - زیادہ ہونا -
منتخب انظار تقویم - پترہ دیکھنے والی نگاہوں کی منتخب کی ہوئی ساعت تھی -
حوالی - اطراف - حصار - قلعہ - نزول - اوترنا -

وصول موکب مقدس حضرت جہانبانی جنت آشیانی بہ گرم سیر و فتح قلعہ بیس

برمترصدان اخبار و مستبصران سوانح کہ دیدۂ خبرت کشادہ و سرمۂ عبرت کشیدہ اند پوشیدہ نماند کہ چون رایات عالی حضرت جہانبانی دلملک ایران بگرم سیر رسید علی سلطان تکلو را با جمعی از یکہا بجہت تسخیر قلعۂ بیس کہ داخل ولایت گرم سیر متعلق بہ قندہار ست تعین فرمودند شاہم جلائر پدر تیمور جلائر و میر خلیج کہ دران حدود از جانب میرزا کامران جاگیردار بودند قلعہ را استحکام دادند و فوج بادشاہی رفتہ قلعہ را محاصرہ نمود در اثنای جنگ تفنگی از بالای قلعہ بعلی سلطان رسید و قالب تہی ساخت سپاہیان او پسر دوازدہ سالہ اورا بجاے پدر بکلانی برداشتہ در لوازم خدمت بیشتر از بیشتر اہتمام نمودند و حقیقت درگذشتن علی سلطان و برداشتن پسر او بر جاے پدر بوالی ایران نوشتہ فرستادند و بعد از چندگاہ در امضای انچہ قرار یافتہ بود نشان رسید و رفتہ رفتہ چون کار بر اہل قلعہ تنگ شد و مدد از جائے نرسید متحصنان قلعہ فریاد الامان برآوردہ در تضرع و زارے کشودند و بمقتضای عواطف خسروانی امان یافتہ قلعہ را سپردند و چون قلعہ بتصرف اولیای دولت قاہرہ درآمد حضرت جہانبانی خود بدولت و اقبال در نواحی قلعۂ مذکور نزول اجلال فرمودند و شاہم علی و میر خلیج ترکشہا بہ گردن انداختہ بشرف زمین بوس رسیدند و آن حضرت بموجب رافت ذاتی جرائم ایشان را بخشیدہ در سلک ملازمان درگاہ منسلک ساختند و درہمین منزل اشتہار یافت کہ میرزا عسکری خزانہ خود گرفتہ می خواہد بجانب کابل فرار نماید جمعی از قزلباش و ملازمان درگاہ بجد شدہ بہ قصد او رخصت گرفتند ہرچند حضرت جہانبانی را کذب این خبر و عزم جزم میرزا عسکری بر قلعہ داری قندہار بوسیلۂ خبررسانان درست سخن متیقن بود و نیز بہ مقتضای عاطفت ذاتی بر تقدیر صدق این نمی خواستند کہ مردم را بر تعاقب او رخصت فرمایند اما اینہا بی جلوئی کردہ رخصت گونہ بدست آوردہ در رفتن پیشدستی

بکلانی

مترصد - منتظر - مستبصر - دیکھنے والا - خبرت - ہوشیاری - عبرت - واقعات سے نصیحت لینا - تکلو - ایک فرقہ قزلباش - یکہ - بانکا - تسخیر - مطیع کرنا - جلائر - ترکون سے ایک قوم - استحکام - مضبوطی - محاصرہ - گھیر لینا - تفنگ - بندوق یعنے گولی - قالب تہی ساختن - ہلاک ہوجانا - کلانی - بڑائی - سرداری - امضاء - جاری کرنا - نشان فرمان - یعنے منظوری کا فرمان آگیا - در تضرع - گڑگڑاہٹ کا دروازہ - نواحی - جمع ناحیہ - طرف - ترکش تیردان بگردن انداختہ - اقرار جرم و معافی و ترحم چاہنے کا طریقہ ہے - رافت - مہربانی - رخصت - اجازت - عزم جزم - پکا ارادہ

شاہنشاہی بمناسبت آنکہ نقارۂ دولت جہانگیری و کشورکشائی بنام نامی ایشان نواختنی ست و
کوس ملک پروری و عالم آرائی برباام دولتسرای ایشان بلند آوازہ ساختنی بآن میل نرمودند میرزای
حق ناشناس نخواست کہ بار بار تصور آنکہ میرزا ابراہیم بہ سالی از ان حضرت بزرگتر ست و بقوت ظاہری
بیشتر گرفتن نقارہ را معلل بشرط زور آزمائی و کشتی گرفتن داشت کہ ہر کہ غالب آید نقارہ از و باشد
آن حضرت کہ تائید یافتہ ایزدی و تقویت دیدۂ ازلی بودند شکوہ میرزا کامران را در نظر نیاوردہ و کلان
سالی ابراہیم میرزا را منظور نداشتہ از استماع این شرط کہ میرزا آنرا سرمایۂ خوشی خود گردانیدہ بود
خوشحال شدہ باعث غم افزائی میرزا گردیدند و بہ بازوی قدرت کہ بہ قوت سماوی مؤید و معتضد بود
باوجود صغر سن کہ امثال این امور دران حالت بسی بدیع نماید بالقای الٰہی و تعلیم ربانی بی محابا دامن
برزدہ و آستین بالا مالیدہ شیر مردانہ قدم پیش نہادند و بہ قانون بند آموزان و کشتی گیران استاد
درگرفت و گیر درآمدہ دست بپایان کمر ابراہیم میرزا زدہ چنان برداشتہ بر زمین زدند کہ غریو از اہل
مجلس برخاست و از نزدیک و دور نعرۂ آفرین بلند شد این اول نقارۂ فتح و نصرت حضرت شاہنشاہی
ظل الٰہی بود کہ بر سطح قمۂ غبرا و زیر قبۂ سپہر خضرا نواختہ شد میرزا کامران کہ این جنگ کشتی را بجہت
امتحان مآل کارزار خود با حضرت جہانبانی در ضمیر گرفتہ بود از مشاہدۂ این صورت شگون بد
گرفتہ بخود فرورفت و ہواخواہان و نزدیکان حضرت شاہنشاہی گل گل شگفتہ فالہای خجستہ فراگرفتند
و آن حضرت نقارہ را بزور بازوی اقبال گرفتہ نواختند این صدای دلکشا باعث شادمانی اولیای
دولت گشت و میرزا از بسکہ طریق شدہ بود و فال او را نقش کعبتین بر خلاف مراد نمودہ نسبت بآن
قبلۂ اقبال فکرہای ناشایستہ و اندیشہای تباہ بخاطر راہ داد از ان جملہ آن حضرت را کہ ہنوز ہنگام از
شیر باز گرفتن نشدہ بود فرمود کہ از شیر باز دارند ازین غافل کہ شیرخوار مرضعہ عنایت ایزدی و کامیاب
قابلہ تربیت آسمانی را ازین عمل چہ ضرر و حرا است یافتہ حافظ حقیقی را ازین فکرہای باطل چہ خطر

کوس - نقارہ - بام - اٹاری - میل - خواہش - توجہ - نخواست کہ - الخ یعنے دبنانہ چاہا گو ظاہر مین یہ بہانا نکالا -
معلل - حیلہ رکھا گیا - تائید یافتہ - قوت یافتہ - شکوہ - دبدبہ - استماع - سننا - مؤید و معتضد - قوت یافتہ -
بدیع - نادر - القا - ڈالنا - بی محابا - بے فکر - بے لحاظ - بند - کشتی کا پیچ - غریو - شور و غوغا - قمہ - بلندی ہر چیز
کا سر - غبرا - زمین - سپہر خضرا - آسمان سبز - مآل - انجام - طریق - یکرخ یعنی مخالف - بخود فرورفت - سوچ
مین ڈوبا - کعبتین - نرد - مرضعہ - دودھ پلائی و شیرخوار - مرضعہ الخ یعنے عنایت ایزدی کی مرضعہ سے جو بچہ دودھ پیتا ہو -

شاهزاده راهم اینجا فرود آورده بودند چون برادر خضرخان این سخن را از صاحب خانه شنید فی الحال از آنجا روان شده بسرعت بجانب غزنین شتافت و ملازمان رکاب دولت ساعت بساعت و لحظه به لحظه آثار بزرگی در عنفوان صغر سن مشاهده می فرمودند و اوضاع غریبه از احوال گرامی آن حضرت ادراک کرده حیران صنع الهی بودند از انجمله چون از غزنین کوچ کردند بمنزلے که فرود آمده بودند در انخانه چراغ گل شد و خانه تاریک گشت آنحضرت که جوهر طینت ایشان بنور پیوستگی دارد از وحشت ظلمت درگریه شدند هرچند انگها و دایها باقسام مهربانی دل آن حضرت را خواستند که بدست آرند سود نداشت همین که چراغ آوردند از مشاهدهٔ نور ضمیر نور افروز چراغ خاطر قدسی آنحضرت آرام پذیرفت و انواع شگفتگی از وجنات احوال و صفحات اطوار درخشیدن گرفت و این دلیلی بود ساطع بر نور افزائی و ظلمت زدائی صوری و معنوی و چون حضرت شاهنشاهی از قندهار بکابل نزول اجلال فرمودند میرزا کامران آن نونهال حدیقهٔ اقبال را بخانه عفت قباب خانزاده بیگم همشیرهٔ حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی فرود آورد روز دیگر در باغ شهر آرا مجلس عالی داشته آنحضرت را آنجا دید

غلبه حضرت شاهنشاهی در کشتی گرفتن با ابراهیم میرزا و بدستیاری بخت نقارهٔ اقبال نواختن

چون میرزا کامران آن سرو راستین گلستان اقبال را در باغ شهر آرا دید از نظارهٔ پیشانی نورانی آنحضرت که فر دولت و سعادت جاودانی از آن یتافت از ناساعدت سعادت درهم شد و چون ایزد جهان آرا مسرت خاطر اولیاے دولت میخواهد و اسباب شگفتگی خاطر و برهمزدگی ظاهر و باطن میرزا را سرانجام میدهد هرچه میرزا آنرا سرمایهٔ خوشحالی خود خیال کرد از اسباب ملال او شد چنانچه درین روز که میرزا جشن داشته برای مباهات خود حضرت شاهنشاهی را طلبیده بود اتفاقاً در آنجا نقارهٔ منقش براے ابراهیم میرزا فرزندش بتقریب شب برات که متعارف و معمول ست ترتیب داده آورده بودند حضرت

سرعت - تیزی - عنفوان - شروع ہر چیز - اوضاع غریبہ - عجیب عجیب وضع - ادراک کردہ - دریافت کرکے - صنع - کاریگری - طینت - پیدائش - اصل مادہ - ظلمت - اندھیرا - زدودن - مٹانا - مشاہدہ - دیکھنا - ضمیر نور افروز - دل نور چمکانے والا - وجنات - جمع وجنہ - گال - ساطع - بلند - صوری معنوی - ظاہری باطنی - حدیقہ - باغ - حدائق جمع - قباب - جمع قبہ - کلس - سرو - درخت معروف - راستین - بالکل سیدھا - ناساعدی - ناموافقت - درہم شد - جل گیا - مباہات - کسی چیز پر گھمنڈ کرنا -

و قندهار و آن حدود و اطراف صیت موکب عالی اشتهار یافت از هبوب این نسائم بهار نصرت
گلبن غنچهٔ امید امیدواران شگفتن گرفت و آب رفته از جوی قرار بیقراران آمدن بنیاد نهاد شعر
فیاض ازل ز فیض بی اندازه ٭ انداخت ز مقدمش بشهر آوازه ٭ شد کشت امید ناامیدان
خرم ٭ شد باغ مراد نامرادان تازه ٭ میرزا کامران را ازین طنطنهٔ عالی حال دگرگون گشت درین
هنگام که زمان آگاهی و ندامت گذاشته بود از سر آغاز بدمعاملگی پیش گرفت و خیالات تباه بخود
راه داد اول برادر خضر خان هزاره و قربان قراول بیگی را از کابل فرستاد که آن نور پرورد الٰهی
یعنی حضرت شاهنشاهی را از قندهار بکابل آورند فرستادها چون به قندهار رسیدند میرزا عسکری
در فرستادن آن حضرت با نزدیکان خود کنگاش نمود جمعیکه عقل درست داشتند گفتند که فرستادن
ایشان لائق نیست مناسب آن ست که چون موکب عالی حضرت جهانبانی جنت آشیانی
نزدیک رسد آن نونهال دولت را با عزاز و احترام پیش ایشان باید فرستاد و بوسیلهٔ جمیله این گلدستهٔ
چمن سعادت و اقبال استعفای جرائم خود نمود و بعضی دیگر گفتند که لائق دولت آن ست که پیش میرزا کامران
فرستند و خاطر میرزا را از دست ندهند چه آن امور که از شما سرزده است روی آن نمانده که حضرت
جهانبانی را به هیچ وسیله توانید دریافت آخر میرزا برای صواب نمای عمل نکرده حضرت شاهنشاهی را
در عین زمستان و برف و باران روانهٔ کابل ساخت همشیرهٔ قدسیهٔ آن حضرت بخشی بانو بیگم و شمس الدین
محمد غزنوی که بخطاب اتکه خانی سرافراز بود و ماهم انکه والدهٔ ادهم خان و جیجی انکه والدهٔ میرزا عزیز
کوکلتاش و جمعی دیگر از ملازمان و خدمتگاران در ملازمت اشرف بودند و بجهت آنکه کسی نشناسد درین
سفر سعادت انجام آن نور پرورد ایزدی را میرک می خواندند و همشیرهٔ شریفه را بیچه میگفتند چون بقلات
رسیدند شب بخانهٔ هزاره فرود آمدند از فر بزرگی و شکوه و دبدبهٔ که از ناصیهٔ اقبال آنحضرت هویدا
بود بمجرد دیدن آن حضرت را مردم شناختند و صباح آن شب بر زبان صاحب خانه جاری شد که

صیت - آوازه - هبوب - هوا چلنا - نسائم - جمع نسیم - هوا سے نرم - گلبن - گلاب کا درخت - ہر پھولدار یعنی
ایسی نسیم بہار جو فتحمندی کے پھول اور درختوں سے چلتی تھی - آب رفته در جوی آمدن - پھر رونق ہو جانا - مقدم - آمد
کشت - کھیت - طنطنه - آوازه نقاره - کنگاش - مشوره - نونهال - تازه پودھا - استعفا - معافی چاہنا - جرائم
جمع جریمه - گناه - روی نمانده که شما در اتوانید دریافت - اب منھ نہیں رہا کہ بادشاه سے مل سکو - زمستان - جاڑا
انکه خان - شوہر دایه - فر و شکوه - دبدبه و ہیبت - ناصیه - پیشانی - هویدا - ظاہر - بمجرد دیدن - خالی دیکھنے سے -

میر بحر شد و بر کنار آب چون منزلی دلکشا داشت و ہمانجا سفینۂ عمر بساحل فنا رسانید دیگر حیدر محمد آختہ
است از خدمتگاران قدیم این درگاہ بود دیگر سید محمد مکنہ است جوان مردانہ صاحب تیغ بود در
مرابت قبق اوزد دیگر سید محمد قانی ہر دو بیست و دیگر خیدر روز او را امیر عدل ساختہ بودند از اہل نشست
مجلس عالی بود دیگر حافظ سلطان محمد رخنہ است دیگر آمدہ در لباس فقر بلا از مست نمود دو بیت دلنشین
می خواند رفتہ رفتہ داخل انگلیان شدہ بود و در عہد دولت ابد قرین حضرت شاہنشاہی اعتبار یافت
و در سرہند باغی مطبوع ساختہ کہ از و توان گفت دیگر میرزا بیگ بلوچ کہ پدرش در خراسان ہزارہ
بلوچ بودہ دیگر ولد امیر حسین و این ہر دو از سعادتمندان خدمت گزین بودند دیگر خواجہ عنبر ناظر کہ
خواجہ سرای مقرب حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بود از حضرت شاہنشاہی خطاب اعتبار خانی
یافت از پردہ داران ہودج اقبال حضرت مریم مکانی بود دیگر عارف توشکچی ست کہ در سلک
ممالیک بود و دعوی سیادت میکرد و بدولت حضرت شاہنشاہی بہار خان خطاب یافتہ بخدمت عالی
ممتاز بود و از بندگان خدمتگار و غلامان وفادار مہتر خان خزینہ دار و مہتر جافر توشکچی و ملا بلال کتابدار
و مہتر تیمور شربتچی و مہتر جوہر آفتابچی و مہتر وکیلہ خزانچی و مہتر داہل و مہتر سنبل میر آتش بودند دیگر
سلطان محمد قراول بیگی بود و عبد الوہاب صاحب طباق دیگر جامی بہادر دیگر تولک یاتش نویس ہمی
سعادتمندان قوی طالع کہ بعزم درست و ثبات پای حق حقیقت بجای آوردہ در مسالک امتحان و مواقف
ابتلای الہی خدمت ولی نعمت بپایان رسانند ؂ شعر ؂ ندانم رفیقان چرا و اپسند ✤ کہ مردان ز خدمت بجائی رسند ✤

مراجعت موکب مقدس حضرت جہانبانی جنت آشیانی از عراق و آمدن حضرت شاہنشاہی از قندہار بکابل

چون آوازۂ سایہ گستری حضرت جہانبانی بر ممالک جاہ و جلال و مواطن دولت و اقبال گرم شد و در کابل

میر بحر - دریائی انتظام کا افسر - آختہ بیگ - داروغہ اصطبل - قبق اوزد - اُسی نے نشانہ مارا تھا - بکر بھکر - میر عدل -
منصف - دو بیت - دو شعر جو فقرا در بچھان گاتے ہیں - انگلیان - خاصان شاہی - مطبوع - دل پسند - توشکچی - داروغہ
توشکخانہ - سلک - لڑی - ممالیک - جمع مملوک - غلام - سیادت - سید ہونا - شربتچی - داروغہ آبخانہ - آفتابچی -
لوٹہ بردار - میر آتش - داروغہ توپخانہ - قراول - شکار کے نگہبان - صاحب طباق - داروغہ ظروفخانہ -
یاتش نویس - محرر پہرہ - مسالک - جمع مسلک - راہ - مواقف - جمع موقف - کھڑے ہونے کا مقام - ابتلا - مصیبت

آن حضرت بمراتب عالیہ رسید و بخطاب خواجہ جہانی سرافراز شد دیگر بابا دوست بخشی ست او نیز بعلم سیاق ممتاز و بحسن کفایت موصوف بود و پیوستہ باشتغال مہات دیوانی صنوف کاردانی بظہور می آورد دیگر درویش مقصود بنگالی ست او از زیارتگاہ ہرات ست مردی ساده ضمیر دوست جوہر بود او برادر بنگالہ ہمراه جہانگیر قلی بیگ گذاشتہ بودند و از تمام آن مردم او تنہا بہ سلامت برآمده ادراک سعادت ملازمت نمود حضرت جہانبانی جنت آشیانی باو عنایت خاص داشتند و بعد ازان بمزید التفات شاہنشاہی امتیاز یافت و عمرے دراز در طبقہ دعاگویان منزیست دیگر حسن علی ایشک آقاست در شجاعت و جلادت امتیاز داشت و خدمات پسندیده کرده بود بواسطہ آنکہ یعقوب نامی کہ از منظوران حضرت جہانبانی بود و حرفی نامناسب از زبان او ساختہ بودند بعضے قزلباشان بیباکے آن جوان را در مواضع خرابہ نزدیک تبریز کمین کرده پنہانی کشتند و چون میان علی داد شکرابی بود چنین اشتہار یافت کہ مگر بسعی او این عمل شنیع بوقوع آمده باشد باین تقریب نتوانست ہمراه موکب عالی بود در عراق ماند و چون کابل مستقر سریر سلطنت شد باستان بوس فائز گشت دیگر علی دوست یاربیگی ست پسر حسن علی مذکور از عقب آمده در مشہد اقدس ہمراه شد از اول تا آخر در ہرات بخدمتگاری و جانسپاری اہتمام داشت و دیگر ابراہیم ایشک آغاست او از فدائیان درگاه بود دیگر شیخ یوسف چولی ست کہ خود را از اولاد شیخ احمد یسوی میگفت مردی وارستہ پسندیده اخلاق بود دیگر شیخ بہلول کہ خود را از نسل مشائخ ترک میگفت خدمتگار شایستہ بود دیگر مولانا نورالدین کہ از ہندسہ و ہیأت و اصطرلاب خبری داشت ہمراه قاضی برہان خافی بشرف بساط بوس حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی استسعاد یافتہ واز مجلس نشینان حضرت جہانبانی بود و حضرت شاہنشاہی او را بخطاب ترخانی سربلند ساختہ بودند دیگر محمد قاسم موجی ست در بدخشان بخدمت حضرت جہانبانی جنت آشیانی قیام می نمود خویش میر محمد جالہ بان بود در بدخشان خدمت جالہ بانی داشت و در ہندوستان در ایام دولت ابد قرین حضرت شاہنشاہی

صنوف - جمع صنف - قسم - مزید - زیادت - ایشک آقا - داروغہ توشک خانہ - جلادت - تیزی - خرابہ - ویرانہ کمین - گھات - شکراب - رنجش - شنیع - برا - موکب - لشکر - مستقر - ٹھہرنے کی جگہ - فائز - پہونچنے والا - فدائی - جان فدا کرنے والا - وارستہ - آزاد - ہیأت - آسمانی چیزوں کی صورت و وضع جاننا - اصطرلاب - آلہ ستارہ شناسی - خافی یا خوافی - خواف کا رہنے والا - ترخان - ایک منصب عالی ہے کہ ہر خدمت سے معاف و سوائے بڑے سخت جرم کے دربار سے محروم نہیں ہوسکتا - جالہ بان - دریا سے پار اترنے کا سامان گھرنائی وغیرہ کا داروغہ -

در اوائل حال بوظائف خدمت اشتغال داشت اما در اواخر بحرمان موسوم گشت دیگر حاجی محمد کوکی ست او برادر کوکی ست که از امراے عظام حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بود حاجی محمد در مردانگی تفرد داشت شاہ مکرر امیگفت که پادشاہان را این طور خدمتگاری باید در روز قبق اندازی او قبق زد و از شاه جلدو گرفت دیگر روشن کوکه است که کوکلتاش حضرت جہانبانی بود درین راه او جواہر سپرده بودند دران ودیعت جوہر خیانتے ظاہر کرد لاجرم چند روز دربند بود و بوسیلۂ عفو خلاصی یافت دیگر حسن بیگ است برادر محرم کوکه او با آنکه کوکلتاش کامران میرزا بود اما بدوام ملازمت حضرت جہانبانی قیام داشت کریم طبع و خوش خلق بود و محرم در گذر جوسا غریق رحمت شد دیگر خواجه مقصود ہروی ست او مردی پاک طینت پاکیزه روزگار بود بامانت و دیانت و صدق و صیانت اتصاف داشت و از ملازمان سنجیده صفات حضرت مریم مکانے بود علی الدوام در حوالی ہودج آن حضرت بود و التزام خدمت داشت و از و دو فرزند سعادتمند ماند که نسبت کوکلتاشے به حضرت شاہنشاہی دارند یکی سیف خان داود در سال فتح گجرات در رکاب اقدس شربت خوشگوار شہادت چشید دیگر زین خان کوکه بمزید ارادت و اخلاص و وفور عقل و کیاست و علو فہم و ادراک و فرط فرزانگی و مردانگی از منظوران نظر عاطفت حضرت شاہنشاہی بوده در امراے کبار منسلک است دیگر خواجه غازی تبریزی ست که از دقائق سیاق و حقائق علم حساب وقوف تمام داشت و از قصص و تواریخ خبردار بود چون موکب عالی از لاہور بجانب سند انصراف یافت از میرزا کامران جدا شده بخدمت پیوست و منصب مشرفی دیوان یافت و بعد از ان مدتہا از درگاه عالم پناه محروم گشت و در آخر عمر که قوی و حواس او اختلال یافته بود باستلام عتبۂ والاے حضرت شاہنشاہی استسعاد یافت دیگر خواجه امین الدین محمود ہروی ست که در فن سیاق از سباق فرسان علم و حساب بود و خط شکسته را بغایت درست می نوشت و در کفایت اموال و درایت محاسبات موشگافی میکرد حضرت جہانبانی او را چندگاه بخشی حضرت شاہنشاہی کرده بودند و در عہد سلطنت ابدپیوند

قبق زد ـ نشانہ مارلیا ـ جلدو ـ انعام ـ ودیعت ـ امانت ـ جوہر خیانت ـ یعنی اپنی صفت چوری کی ـ لاجرم ـ ضرور ی ـ آنکه کوکلتاش ـ یعنی باوجودیکہ حسن بیگ مرزا کامران کی دایہ کا لڑکا تھا ـ ملازمت ـ ساتھ رہنا ـ درگذر جوسا ـ جوسا ہی سے اوترنے میں ـ شہنشاہی ـ یعنی شہزادہ اکبر ـ طینت ـ پیدایش خصلت ـ صیانت ـ پاکیزگی ـ اتصاف ـ موصوف ہونا ـ حوالی ـ اطراف ـ کیاست ـ دانائی ـ علو ـ بلندی ـ ادراک ـ دریافت ـ دانائی ـ فرزانگی ـ عقلمندی ـ منسلک ـ شامل ـ دقائق ـ جمع دقیقه ـ باریکی ـ سیاق ـ علم حساب ـ منصب ـ عہده ـ مشرف دیوان ـ جانچ کرنیوالا وزارت کا ـ استلام عتبہ ـ بوسہ دینا چوکھٹ کو ـ سباق ـ سبقت کرنیوالی ـ فرسان ـ جمع فارس ـ سوار ـ درایت ـ سمجھ ـ

ازانجہت طالب شیخ ابو القاسم جرجانی و مولانا الیاس اردبیلی کہ بفضائل صوری و کمالات معنوی آراستگی داشتند فرستادند و در کابل آمدہ بشرف ملازمت مشرف شدند و از آمدن این دو عزیز بسیار منبسط و منشرح گشتند و مذاکرہ کتاب درۃ التاج درمیان آوردند و درین مدت کہ در مشہد تشریف داشتند پیوستہ با دانشوران و فصحای آنجا کہ بملازمت میرسیدند و از صحبت اکسیر منفعت مستفیض میشدند مشغولے حاصل میشد مولانا جمشید معمائی کہ مجمع فضائل بود بذکر الشرف بساط بوس رسید روزی ماجرے این غزل خود را بنظر اصلاح آن حضرت آورد ۵ گہ دل از عشق بتان گہ جگرم می سوزد ؂ عشق ہر لحظہ بداغ دگرم می سوزد ؂ ہمچو پروانہ نشمعی سروکارست مرا ؂ کہ اگر پیش روم بال و پرم میسوزد ؂ آن حضرت کہ خلاق معانی و معیار نکتہ دانی بودند نیکو تصرفی فرمودند کہ ؏ میروم پیش اگر بال و پرم می سوزد ؂ مولانا از اکسیر اصلاح آن حضرت سجدہ اخلاص بجا آورد و از مشہد بکاروانسرای طرق و ازانجا براہ قلعہ گاہ سیستان نزول اجلال فرمودند و درین حدود شاہزادہ و امرای شاہی بموکب عالی پیوستند و ازانجا بگرم سیر درود اقبال روے نمود میر عبد الحی گرم سیری از قلعہ لکی بیرون آمدہ ترکش بہ گردن انداختہ بہ سعادت کورنش و عذر جریمۂ تقصیر و خجالت سابق کہ در وقت رفتن از دولت ملازمت محروم ماندہ بود بہ عرض رسانید و ازانجا کہ خطا پوشی و عطا پاشی شیمۂ کریمۂ آنحضرت بود معذرتہاے او بسمع رضا مقبول شد و مہربانیہا شمول گشت چون سخن باینجا کشید ناگزیرست از انکہ مجملی از اعیان کہ درین غربت ملازم رکاب دولت بودند نوشتہ آید سر حلقۂ حقیقت گذاران وفا کیشان کہ ہموارہ ملازم رکاب دولت حضرت جہانبانی جنت آشیانی بود بیرام خان ست دیگر خواجہ معظم ست کہ نسبت اضافی اخوت حضرت مریم مکانی داشت از ابتداے حال خالی از شورش دماغ و گرمی مزاج نبود رفتہ رفتہ سفاکی و بیباکی او بافراط کشید و خاتمہ کار او در محل خود رقم پذیر خواہد شد دیگر عاقل سلطان اوزبک پسر عادل سلطان کہ از جانب والدہ از نبایر سلطان حسین میرزاست اگرچہ

فضائل - جمع فضیلت - بزرگی - صوری و معنوی - ظاہری و باطنی - دانشور - عالم - عقلمند - فصحاے - جمع فصیح خوش بیان - مستفیض - فیضیاب - پروانہ - پتنگا - بال - بازو - خلاق - بہت نکالنے والا - معیار - کسوٹی - کاروانسرا - تاجرون کی سراے - طرق - نام مقام - ترکش - تیردان - جریمہ - قصور - شیمہ - خصلت - عادت - غربت - پردیس - مسافرت - کیش - طریقہ - مذہب - سفاک - بہت خونریز - نبائر - جمع نبیرہ - مراد نواسہ - سلطان حسین - بادشاہ ہرات و خراسان ممدوح مولانا جامی -

سرمایه زکف بیرون شد. ٭ وز دست اجل بسے جگرها خون شد. ٭ کس نامد ازان جهان که تا پرسم ازو ٭ کاحوال مسافران عالم چون شد. ٭ ملا قطب الدین جانیجو نبغدادی درین بلدهٔ فاخره بشرف ملازمت مشرف گشته تا مشهد مقدس ملازم رکاب معلی بودند نادره کار سحر آفرین خواجه عبد الصمد شیرین قلم نیز درین مدینهٔ فاضله بملازمت استسعاد یافت آن قدردان بارگاه هوشمندی را بسی پسند آمد و او از عوائق روزگار نتوانست همراهی گزید و از نوادر اتفاقات حسنه در شگون و تفاول نیک آنکه چون به تبریز نزول فرمودند ازانجاکه توجه اقدس باصطرلاب و کره و سائر آلات رصدی درجه کمالی داشت بیک محمد آخته بیگی را فرمودند که درین شهر که محل آثار قدیمه است کره تفحص نماید آن ساده لوح کره چند را با ما دیانها آورد آن حضرت انبساط فرموده بجهت تفاول خریدند و از سیر تبریز فارغ شده بصوب اردبیل توجه فرمودند چون موکب عالی بقصبهٔ شماهی رسید جمیع شیخاوندان که نسبت خویشی به شاه عالیقدر داشتند با سائر اکابر و اشراف آمده ملازمت کردند و لوازم خدمت پرداختند یک هفته در اردبیل تشریف داشته ازانجا بخلخال و ازانجا بطارم آمدند و ازانجا بجزتیل رسیدند و چون هوا و میوهٔ آنجا بغایت مطبوع بود علی الخصوص انار بیدانه سه روز توقف فرمودند و در سبزوار بار دوی معلی خود ملحق شدند درین منزل از حضرت مریم مکانی صبیهٔ قدسیه متولد شد و از آغاز مراجعت که بقاید دولت متوجه کابل و قندهار بودند بهر منزل که تشریف می آوردند حکام و اکابر آنجا زیاده از دستور زمان توجه پیشکشها میگذرانیدند و مهمانیها میکردند و درین منزل میر شمس الدین علی سلطان خدمت شایسته بجا آورده در روز مهمانی بندبازان آمده کار پردازیها کردند و چون رایات عالی بمشهد مقدس آمد حاکم و بزرگان آنجا بیشتر از بیشتر در حفظ آداب کوشیدند و بخدمات لائقه مستسعد نظر قبول گشتند و بجهت انتظار جمع شدن لشکر شاهی را یکچند درین شهر توقف افتاد و ازین نواحی بجهت طلب سادرمی که برهراست نوشته بودند عبد الفتاح کیلانی را فرستادند و مشار الیه در وقت مراجعت رخصت هستی بربست و از همین حدود مولانا نور الدین محمد ترخان

استسعاد - نیکبختی حاصل کرنا - عوائق - جمع عائقہ - روکنے والی چیز - نوادر - جمع نادر - تفاول - شگون لینا - اصطرلاب - آلہ ستارونکی کیفیت دریافت کرنے کا - کُرہ - جسپر برجون و گردش آسمانی کے نشان ہوتے ہین - سائر - باقی آلات - جمع آلہ - اوزار - تفحص - تلاش کرنا - کُرّہ - بچھیرے - شیخاوند - بزرگان - قرابتیان حضرت صفی الدین اردبیلی قدس سرہ - مطبوع - دل پسند - صبیہ - لڑکی - مراجعت - لوٹنا - قائد - جانور کو آگے سے لگام لیکر چلانے والا - زمان توجہ - جانے کا زمانہ - بندبازان - بازیگر - مداری - مستسعد نظر قبول - نگاہ قبولیت کی سعادت حاصل کرنا -

خلیفہ روملو علی بیگ ذوالفقار کش محمدی بیگ کتاب دار قاچار وسی صد قورچی خاصہ بہ سامان شایستہ
نیز تعین یافتند و بعد از اتمام این مجلس عالی حکم شد کہ در آق زیارت کہ آخر منزل ییلاق سرق ست سوم بار
شکار قمرغہ درہم آوردند و انواع شادمانی و کامرانی فرمودہ آداب خاطر جوئی بہم رسانیدند و دو عرصۂ دلکشای
میانہ کہ در لطافت ہوا مشہور آفاق ست شاہ والا قدر بمنزل حضرت جہانبانی تشریف آوردند و بمشایعت
مبادرت جستہ باحسن وجوہ و ایمن آداب بساعت مسعود وداع یکدیگر فرمودند حضرت جہانبانی جنت آشیانی
بموجب اقتدا بسنۂ سنیہ حضرت صاحبقرانی از انجا بدولت و اقبال متوجہ اردبیل و تبریز شدند ہودج
اقبال حضرت مریم مکانی با خیل و حشم و عبید و خدم از راہ راست بجانب قندھار روان شد و حاجی
محمد خان را سر لشکر ساختہ در خدمت ہودج اقبال آن عفت قباب گذاشتند و دوازدہ ہزار سوار کہ ملازم
رکاب نصرت قباب فرمودہ بودند رخصت یافتہ بجہت سامان و سر انجام خود روانہ شدند کہ چون رایات
نصرت آیات حضرت جہانبانی بہ آب ہلمند رسد شاہزادہ عالیقدر با لشکر مقرر او راک ملازمت نماید و حضرت
جہانبانی اول بجہت تماشای تبریز عنان عزیمت منعطف فرمودند و چون نزدیک بآن دیار رسیدند حکام
و اکابر تا بسدی کہ میرزا میرانشاہ بر رودخانہ کہ از دامن سہند تبریز می آید بستہ اند باستقبال آمدہ عز بساط بوس
دریافتند حاکم شہر بموجب فرمودۂ شاہی شہر را آئین بستہ در نظر انور آن حضرت جلوہ داد و لوازم مہمانی
بتقدیم رسانید و گرگ دوانی و چوگان پیادہ بازی کہ در تبریز معروف و مشہور بود و دران وقت از اندیشہ
شورش ممنوع شدہ بود بجہت مزید انبساط خاطر اقدس بامر شاہی بتازگی در گرد آمد و آن حضرت عمارات
عالیۂ آن شہر را کہ از آثار قدیمۂ سلاطین ماضی ست و سیرگاہہای آن شہر را تماشا فرمودند و مجدد آثار
گذشتگان خاک و سرگشتگان خانۂ افلاک و گذشتگیہای عالم بی ثبات و گسستگیہای جہان بیمقدار
بخاطر حقائق مآثر آوردند و در گرد آوری رضای آفریدگار سخنان حقیقت بنیان بر زبان اقدس راندند
و بہ بعضی از ابیات سلف متواجد گشتند و این رباعی از فرط حالت بلند خواندند رباعی افسوس کہ

آق ۔ مکان زیارت ۔ دلکشا ۔ دل خوش کرنیوالا ۔ آفاق ۔ مراد دنیا ۔ مشایعت ۔ رخصت کے وقت تھوڑی دور پہنچانا
مبادرت ۔ پیشقدمی ۔ وداع ۔ رخصت ۔ اقتدا ۔ پیروی کرنا ۔ ہودج ۔ ہودہ ۔ خیل ۔ گروہ ۔ لشکر ۔ حشم ۔ نوکر چاکر ۔
عبید ۔ جمع عبد ۔ غلام ۔ خدم ۔ جمع خادم ۔ خدمتگار ۔ عفت ۔ پرہیزگاری ۔ قباب ۔ جمع قبہ ۔ کلس ۔ نصرت ۔ مدد فتح
رایات ۔ جمع رایت ۔ جھنڈا ۔ ہلمند ۔ دریاے سیستان ۔ عزیمت ۔ ارادہ ۔ منعطف ۔ پھرنے والا ۔ دیار ۔ ملک ۔ سد ۔
دیوار ۔ عز ۔ عزت ۔ بساط ۔ بچھونا ۔ آئین بستن ۔ آراستہ کرنا ۔ انبساط ۔ خوشی ۔ تبیان ۔ معانی کا روشن کرنا ۔ متواجد ۔ وجد

اندا ختن را گردانیدند و بعد ازان بهرام میرزا و سام میرزا آنگاه بهرام خان و حاجی محمد کوکی و شاه قلی سلطان مهردار و روشن کوکه و جمعی دیگر از معتبران حضرت جهانبانی را رخصت درآمدن درون قمرغه شد. و از امرای شاهی مثل عبد الله خان استجلو که بداماذی شاه والا شکوه شاه اسمٰعیل مخصوص بود و ابو القاسم خلفا و سیوندک سلطان قورچی باشی افشار و بدر خان استجلو و جنادی دیگر نیز بموجب حکم درآمدند و بعد از زمانی رخصت عام دردادند. هرکس از سپاه و لشکریان بگرفتن و کشتن شکار اشتغال نمود درین اثنا بهرام میرزا که با خلفا بدبود در میان شکارگاه دانسته تیری بر وزد و او رخت هستی بر بست و بملاحظهٔ خاطر میرزا کسی این سخن را بشاه نگفت و بعد ازان عساکر دولت را رخصت شد که رفته نزدیک حوض سلیمان بار دیگر قمرغه بهم آوردند و چون فراهم آمد بآئین بزرگان شکار کردند و درین منزل بچوگان بازی و قبق اندازی نیز شطری از اوقات گرامی صرف شد. و درین روز که بازار قبق گرم بود بیرام بیگ بخطاب خانی و حاجی محمد کوکی بلقب سلطانی سرفراز شدند و در آخر آن مجلس طومار دوازده هزار سوار که بهمراهی فرزند ارجمند شاهی میرزا مراد بکمک نامزد شده بودند با طومار اسباب کارخانها که بهمرکابی حضرت جهانبانی قرار یافته بود بنظر درآوردند اسامی اجله که درین کمک عالی مقرر شدند بدین تفصیلست میرزا مراد بداغخان قاجار اله میرزا شاه قلی سلطان افشار حاکم کرمان احمد سلطان شاملو ولد محمد خلیفه سنجاب سلطان افشار حاکم فرح بار علی سلطان تکلو سلطان علی افشار سلطان قلی قورچی باشی خویش محمد خان یعقوب میرزا طغائی سلطان محمد خدابنده سلطان حسین قلی شاملو برادر احمد سلطان حاکم سیستان ادهم میرزا ولد دلو میرزا تهمتن میرزا ولد دلو حیدر سلطان شیبانی علی قلی و بهادر پسران مشار الیه مقصود میرزا آخته بیگی ولد زین الدین سلطان شاملو محمدی میرزا نبیره جهان شاه میرزا مشهور شاه بردی بیگ کچل استجلو علی سلطان حلاق خواهرزادهٔ محمد خان ابو الفتح سلطان افشار حسن سلطان شاملو یادگار سلطان موصلو احمد سلطان الاش اغلی استجلو و حسانی ولی سلطان ولد صوفیان

قورچی - سلاحدار - افشار - ایک خاندان ترکمان قزلباش - جناد - لشکر - اشتغال - مشغول ہونا - بدبود - بدگمان دشمن - رخت - اسباب - قبق - کدو جسکو تیر اندازی نشانہ بناتے تھے اب طشت لٹکاتے ہیں اور سوار دوڑ میں بندوق مارتے ہیں - شطر - تھوڑا - آدھا - طومار - خط - بڑا مکتوب - اسامی - جمع الجمع اسم نام اجلہ - جمع اجل - بزرگ - آختہ بیگی - داروغہ اصطبل - نبیرہ - پوتہ - نواسہ - مرزا جہان شاہ - حاکم عراق تھا عجب طرح مرزا حسن بیگ کے ہاتھ سے مارا گیا اور اسی تلاطم کے بعد شاہ اسمٰعیل صفوی بادشاہ ہوے - طغائی - تغائی یعنی ماموں - مراد یہ کہ سلطان محمد کے مادری

شامیانہای زربفت و مخمل و تاجہ بافت برپای میکردند و خرگاہہای منقش و خیمہای معلی چہ مقدار نصب میشد. گلیمہای ابریشمی و نہالیہای قیمتی آن قدر کہ نظر کار میکرد در ان سرزمین گسترده داد عشرت و نشاط میدادند و چہ شرح دہد کہ در لوازم گذراندن تحف دہد ایا ئکہ امریست ضروری بچہ آئین خود توجہ میفرمودند و اسپان عراقی چہار دہ باز ینہای مطلی و مرصع و عبائہا و زین پوشہای فاخر و استرہای بردعی آراستہ و پیراستہ و شترہای بدیع پیکر از قسم نر و مادہ با پوششہای گرامی و چندین شمشیر و کمر و خنجر مرصع بجواہر تمثالہای نقود و قماشہای نفیس و پوستینہای کیش و جلغادہ و سنجاب و تین و جامہای پوشیدنی از اجناس زربفت و مخمل و تاجہ و اطلس و مشجر فرنگی و یزدی و کاشی و چندین طشت و آفتابہ و شمعدان زر و نقرہ مرصع بیواقیت و لآلی و چندین طبقہای طلا و نقرہ و خرگاہہای فرین بہ بساطہای اعلی کہ در کلانی و خوبی نادرۂ روزگار بود و سائر اسباب بادشاہانہ یک بیک بنظر اقدس گذرانیدند. و جمیع ملازمان رکاب دولت را از نقد و جنس جداجدا رعایت فرمودند و مراسم آداب بادشاہانہ از طرفین تبقدیم رسید حضرت جہانبانی در روز جشن عالی بالماس گرانبہا کہ خراج ملکہا و اقلیمہا بود و دو و بیست و پنجاہ لعل بدخشانی برسم ارمغانی بنظر شاہ در آوردند و بی شائبہ تکلف از وقت در آمدن حضرت جہانبانی بالکای شاہی تا زمان بر آمدن بہر اسم و رسمی کہ از سرکار خاصہ و منتسبان شاہی خرج شدہ بود زیادہ از ان باضعاف مضاعفہ پاداش شد و از انجا متوجہ سلطانیہ شدند و در انجا بعیش و عشرت بزمہای خسروانہ داشتند. و در خلال اوقات فرخندہ ساعات قران سعدین باغوائے بعضے از اہل فساد غبار خاطرے از ہمابین حادث شدہ بود آن کدورت بامتداد نہ کشید و بزلال صفا منصفیٰ گشت حضرت شاہ ہمہ روز اسباب مسرت و شادمانی تازہ بتازہ ترتیب میدادند. از انجملہ بجہت تنشیط و تفریح خاطر صفا گستر شکار قمرغہ طرح فرمودند. دوازدہ روزہ راہ لشکر شاہی جانوران صحرائی را راندہ در چشمہ کہ او را ساوق بلاق گویند کہ اول منزل ییلاق بیلق است شکار مجتمع شد حضرت جہانبانی و شاہ گرامی قدر باہم در شکارگاہ در بلدہ کہ آئین اسپ تاختن و شکار

خرگاہ - خیمہ - تحف - جمع تحفہ - سوغات - مطلّی - سونا پھیری ہوئی چیز - مرصع - جڑاؤ - پیکر - شکل - کمر - پیٹی - تمثال - مورت - قماش - کپڑا - کاشی - کاشان کی بنی ہوئی - یواقیت - جمع یاقوت - لآلی - جمع لؤلؤ - موتی - طلا - زر - سونا - نقرہ - چاندی - سائر - باقی - الماس - ہیرا - ارمغان - تحفہ - شائبہ - آمیزش - الکا - ملک - ضلع منتسبان - متعلقین - اضعاف مضاعفہ - بہت گونہ کا بہت گونہ - پاداش - بدلا - خلال - درمیان - اغوا - بھڑکانا حادث - پیدا - امتداد - دراز ہونا - زلال - آب شیریں و صاف - تنشیط - خوش کرنا جیسے تفریح - قمرغہ - اہل لشکر پھیل کر

تقدیم آداب اجلال واحترام ملاقات فرمودند وشرائط توقیر وتعظیم وضوابط تبجیل وتفخیم در دیدن بتقدیم رسید ودر محل عالی که درمدت بسیار بتذہیب نقاشان باریک بین در بدائع صنعت نقاشی بیضا نموده بودند اول مجلس آرائی آن نگارخانهٔ خاطر فریب باتفاق حضرت جہانبانی چہره گشا گشت ومحفل بادشاہانه انعقاد یافته وبه قانون بزرگی ولوازم پرسشہای گرامی ہمدم وہمزبان گشتند وابواب اخلاص واختصاص مفتوح داشته ابواب سرور صحبت وانبساط کشودند وتقریبات سخنان بلند درمیان آوردند ومیرزا قاسم گونابادی در کتاب مثنوی که در احوال شاه انتظام داده درباب ملاقات این دو شہریار کامگار چنین گفته

مثنوی دو صاحبقران در یکی بزمگاه ✤ قران کرده باہم چو خورشید وماه ✤ دو نور بصر چشم اقبال را ✤ دو عید مبارک مه وسال را ✤ دو کوکب کز ایشان فلک راست زین ✤ بہم در یکی عرصه چون فرقدین ✤ دو چشم جہانی بہم ہمعنان ✤ بہم چون دو ابرو تواضع کنان ✤ دو سعد فلک راست یک برج جای ✤ دو والا گہر را یکی درج جای ✤ شاه فرمودند که فتح ہندوستان که حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی را میسر شد حضرت جہان آفرین جہان بخش شمشیر جہانگیر شما را کلید گنج خانهٔ کشورکشائی گردانید وہر قصوری وفتوری که در مملکت داری وجہانبانی در نیولا پیش آمد از ناساعدی وبی اتفاقی برادران سبب اخلاص بوده وشما را در آن اختیاری نبود در عالم اسباب موافقت برادران امری مہتم است که کارہای بسته گشاده گردد اکنون ما را برادر خرد تصور فرموده ممد ومعین دانند که منت بر جان خود نہاده آنچه شرائط امداد ولوازم اعانت واسعاد بوده باشد برحسب آرزو بتقدیم رسانیم وسوابق حقوق را منظور داشته آنقدر کمک که در کار باشد سرانجام نمائیم واگر خود ما را باید رفت بطریق کمک برویم وبسیار از سخنان حقیقت پیرای که بزرگ منشی آن نشان بزرگ باشد فرمودند وچند روز جشن خسروانی داشتند حضرت شاه ہر روز خود بہمه کاروبار رسیده مجلس غیر مکرر می آراستند وزینت افزای صورت ومعنی میگشتند وروز بروز در صداقت ومحبت می افزودند ترتیب مجلس آرائی که چنان شاہی بذات خود مباشر شود چگونه بیان توان نمود که چه قدر

تبجیل - عزت کرنا - تفخیم - بزرگی کرنا - تذہیب - سونے کا ملمع کرنا - بدائع - جمع بدیع - نادر - انعقاد - بندھنا - انبساط - کشادگی - خوشی - کامگار - مقصود ور - بزمگاه - محفل - نور بصر - آنکھ کی روشنی - کوکب - ستاره - کواکب جمع - زین - زینت - عرصه - میدان - فرقدین - دو ستاروں کا نام ہے - سعد - نیک - ستاره جو نحس نہو - درج - ڈبہ - کلید - کنجی - فتور - ڈھیلاپن - مساعد - مددگار - مہتم - ذہنی اہتمام - ممد - مددگار - اعانت - مدد - اسعاد - مددکرنا - سوابق - جمع سابقه - خسرو - بادشاه - صداقت - دوستی - مباشر - عمل کرنے والا -

بتقدیم رسانیدند آن حضرت سیر کان فیروزه که دران حدود ست فرمودند و از آنجا بسبزوار و از انجا بدامغان
رسیدند و از عجائب درانجا چشمه ایست قدیم که از زمان پیش طلسمی دران تعبیه کرده اند که هرگاه چیزی پلید در
چشمه می افتد در هوا طوفان پیدا میشود و از شورش باد و خاک هوا تاریک میگردد این را نیز بچشم عبرت امتحان
فرمودند در کارخانهٔ قادر حکیم و صانع بدیع خواص و تاثیرات اشیای چندان ست که بجیازت ادراکات
افهام و اوهام احاطهٔ آن نتوان نمود آنگاه از دامغان ببسطام توجه ارزانی داشتند و روضهٔ مقدسه بحر طامی
شیخ بایزید بسطامی قدس سره در سر راه نبود عنان موکب منصرف ساخته زیارات فرمودند و از انجا
بسمنان شتافته بصوفی آباد که مرقد شیخ علاء الدوله سمنانی ست قدس سره نزول فرمودند و در سفر و حضر
طریق انیق آن حضرت چنان بود که پیوسته زیارت خداپرستان توسل می جستند و بظاهر و باطن از طوایف
زنده دلان همت میخواستند و منزل بمنزل میرسیدند حکام و اکابر آنجاے در خدمات کمال اهتمام بجای
می آوردند و در اکثر اوقات رسائل شوق و جلائل هدایا از جانب شاه می آمد چون موکب عالی بحواسلے
ری رسید شاه بعزم ییلاق از قزوین بجانب سلطانیه و سورلیق بیرون بر آمدند حضرت جهانبانی بدولت
و اقبال در قزوین که دران نزدیکی پای تخت شاه شده بود نزول فرمودند اکابر و اهالی آنجا بشرف
استقبال سعادت پذیر شده از صحبت فیض منقبت آن حضرت مستفیض گشتند روزی چند در انجا بسیر
مواطن شریفه و اماکن متبرکهٔ آن شهر توقف فرمودند و در خانهاے خواجه عبدالغنی که کلان تر اهل آن دیار
بود و در اوائل شاه آنجامی بودند منزل میداشتند از انجا بیرام خان را پیش شاه فرستادند موکب شاهی
نزدیک بمقصد رسیده بود که بیرام خان تبلیغ رسالت نموده از همان منزل بقدم مسرت معاودت نمود و
از انجا توجه به سلطانیه واقع شد مخیم شاهی میان ابهر و سلطانیه بود چون موکب عالی بآن حوالی نزدیک رسید
اول اکابر امرا طبقه طبقه آمده ملازمت کردند بعد ازان بهرام میرزا و سام میرزا برادران گرامی شاه باستقبال
نمودند در جمادی الاولی نهصد و پنجاه و یک شاه خود استقبال فرموده بامراعات قواعد اعزاز و اکرام و

تعبیه - کسی چیز کو چھپانا - جیازت - گھیرنا - روضه - باغ - بزرگان کی قبر - بحر طامی - بھرا ہوا دریا - منصرف ساخته
پھیر کر - مرقد - سونے کی جگه - انیق - خوب عجیب - رسائل جمع رساله - خط - چھوٹی کتاب - جلائل - جمع جلیله -
بزرگی - هدایا - جمع هدیه - سوغات - موکب - لشکر مواکب جمع - حوالی - اطراف - ییلاق - سرد مقام -
مستفیض - فیض حاصل کرنے والا - اماکن - جمع امکنه جمع مکان -
تبلیغ - پہونچانا -

وحال در تزلزل آمد و الحق بسیار تباثیر خواند مطلعش اینست **شعر** مبارک منزلی کان خانه را ماهی چنین باشد
همایون کشورے کان عرصه را شاهی چنین باشد ٭ و چون باین بیت رسید **شعر** ز رنج و راحت گیتی مرنجان
دل مشو خرم ٭ که آئین جهان گاهی چنان گاهی چنین باشد ٭ حضرت جهانبانی را رقت شد و بغایت متاثر
شدند و انعامها در دامن اُمید او ریختند چون هری و سیرگاههای او بغایت خوش آمده بود و جشن نوروزی
نزدیک رسیده روزے چند آنجا توقف اتفاق افتاد و هرگاه آں حضرت بسیر سواری میفرمودند محمد خان
در ملازمت بوده ادای نیکو بندگی بجای می آورد و از هر دو جانب آن حضرت زرها نثار میکرد و هر روز بمقام
مشهور سیرگاه عشرت سرای گازرگاه نشاط پیرا سے ضمیر اقدس میشد و گاه باغ مراد و همچنین باغ خیابان
و باغ زاغان و باغ سفید را بنظر فیض بخش تماشا فرمودند در هر گاه این صحبتهای رنگین میداشتند و درهمین
ایام زیارت اولیای عظام خصوصاً پیر هرات خواجه عبدالله انصاری قدس سره بعبت نیاز فرمودند تجرد
منشان خدا اندیش از بزرگان کابل استعداد و عالی فطرتان صدق نهاد و خوش فهمان روزگار و فضلای
نامور از صحبت فیض موهبت مستفید شدند و بعد از فراغ از مراسم نوروزی و تماشای گشت گاههاے
عشرت افزای اهتمام در توجه مشهد اقدس فرموده از راه جام عزم خیر انجام فرمودند درین روز احمد
احمد سلطان حاکم سیستان که در دوام خدمت و حسن عقیدت ممتاز بود مشمول توجه و التفات بادشاهی شده
رخصت ولایت خود یافت و پنجم ذی الحجه این سال بجام رسیده زیارت مرقد منور حضرت زنده فیل احمد
جام قدس سره فرمودند و چون نزدیک مشهد نزول اقبال شد شاه قلی سلطان استجلو که ایالت آنجا در
داشت با اکابر سادات بدولت استقبال مشرف شد و آداب خدمت بجای آورد و پانزدهم محرم نهصد
و پنجاه و یک بمشهد مقدس رسیده بزیارت روضهٔ رضویه علیه و علی عاکفیها التحیة فائز گشتند و چند روز
در حواشی آن بقعه شریفه اقامت فرمودند و از آنجا بدولت متوجه نیشاپور شدند شمس الدین علی سلطان
که حکومت آنجا بدو متعلق بود با اهالی و موالی آنجا پیشواز آمده آداب عبودیت و انواع خدمت و ارادت

تزلزل - زلزله مین آنا خلل پذیر ہونا - مطلع - غزل کا پہلا شعر - آئین - طریقه - عظام - جمع عظیم - بڑے لوگ -
تجرد منش - تنہائی پسند - موہبت - بخشش - مستفید - فائده حاصل کرنیوالا - مرقد - سونے کی جگه - مراد قبر -
عاکف - مجاور - التحیة - سلام - تحیات جمع - فائز - پہونچنے والا - حواشی - جمع حاشیه - کناره -
بقعه - زمین ممتاز -
موالی - جمع مولی - یار -

بودند. از رفتن عراق و دل همراهان حقیقت گزین بدست آوردن چاره نماند ناگزیر پای عزیمت در
رکاب دولت آورده بعزم جزم متوجه هرات شدند و در هر منزل ازین نواحی که نزول اجلال مینمودند
یکی از مشاهیر و اکابر خراسان باستقبال بیرون آمده بصد ارت مقربان بساط اقدس ملازمت
میکرد صیت موکب بادشاهی ابواب شادمانی بر روی متوطنان آن دیار کشوده خلائق از اکثر
قصبات انند جام و تربت و مهنه و اسفراین بهرات آمده انتظار مقدم عالی می بردند و چون
قاصدان تاتار سلطان و اعیان خراسان که استقبال نموده بودند بمحمد خان اعلام نمودند که وصول
موکب عالی بزیارتگاه نزدیک شد محمد خان با اعیان امرا مثل ویس سلطان و شاه قلی سلطان و اکابر
فضلا مثل میر مرتضی صدر و میر حسین بلائی و سائر اعزه و اهالی با دراک سعادت استقبال شتافتند و
بر سر پل مالان که سیرگاه مشهور هرات است بدولت رکاب بوس والا مشرف گشته دعا و سلام از جانب
شاه رسانیدند و شرح شوق و آداب ضع که جوهر بزرگیست اظهار نموده آداب خدمت تقدیم رسانیدند
و مقرر شده بود که از پل مالان تا باغ زاغان ازهار اجار ذب کرده و آب زده دارند و بزرگان و ظرفای
شهر از هر دو طرف هر روز آمده منتظر باشند و چون رایات بادشاهی بمنزل در قرار رسید سلطان محمود میرزا
به سعادت اقبال شتافته آداب انس و احترام بظهور رسانید. و بآئینی که مامور بودند شاهزادهٔ کامگار
سلطان محمد میرزا و دیگر امرای عالیقدر شرف استقبال کامیاب سعادت شدند و قوانین اعزاز و اجلال
تقدیم رسانیدند و از زیارت گاه تا پل ان و ازانجا تا باغ جهان آرا سے که سه چهار فرسخ مسافتست
تمام دشت و کوه را مردم شهر و قصبات گرفته تماشائے بودند و اجتماع خلائق به شادمانی بر نهجی بود که
مگر در ایام عید و نوروز بوده باشد غرهٔ ماه نهصد و پنجاه بهرات در باغ جهان آرا نزول با فیض ورود
فرمودند محمد خان جشن بادشاهانه ترتیب داده پیشکشهای والا بنظر اشرف درآورد و در مجلس اول حافظ قاق
که در خوانندگی یگانهٔ خراسان و عراق بمقام سه گاه غزل امیر شاهی را خواند که ارکان وجد اهل وجد

ناگزیر۔ ناچار۔ صیت۔ آوازہ۔ موکب۔ لشکر جو اپنے امیر کی سواری کے ساتھ رہے۔ متوطن۔ رہنے والا۔
اعزہ۔ جمع عزیز۔ سائر۔ تمام۔ اہالی۔ جمع۔ ادراک۔ پانا۔ ظرفا۔ جمع ظریف۔ خوش طبع و لطیفہ گو۔
غرہ۔ اول ہر ماہ۔ پیشکش۔ نذرانہ۔
ارکان۔ جمع رکن۔
وجد۔ حالت ذوق و شوق کی جو صوفیوں کو پیش آتی ہے۔

آتعمیر یافته بود والحال مشهور ست بباغ شاهی نزول ایشان فرمایند. وحمّام چهار باغ وحمامات دیگر را سفید و پاکیزه سازند وبه گلاب ومشک خوشبو کنند که هرگاه میل فرمایند محل آسایش بدنی باشد. روز اول فرزند به طعام وافر مهمانی نماید وچون ایشان بفراغت متوجه خواب شوند آن ایالت پناه خود بدین دستور تمهید مهمانی کند که مذکور خواهد شد چون ایشان به شهر درآیند همان روز عرضه داشت نماید وروانهٔ درگاه معلی گرداند ومقرر شد که معزالدین حسین کلانتر دارالسلطنت هرات مرا خوشنویس صاحب وقوف تعین نماید که از روزے که آن پانصد کس استقبال نمایند تا آن روزے که شهر درآیند روزنامچه منقح نوشته به ثبت دمهر آن ایالت پناه رساند وجمیع حکایات وروایات بد ونیک در مجلس گذرد بقلم گرفته بدست معتمدان داده روانه درگاه معلی گرداند که بر جمیع اوضاع نواب همایون ما اطلاع حاصل شود ومهمانی آن ایالت پناه بدین دستور که طعام وحلاوه وشیر ومیوه سه هزار طبق کشیده شود ویراق ضروری مذکور بدین دستور سربراه نماید اول پنجاه چادر وبیست سائبان وچادر بزرگ تهه که جهت خاصه ترتیب نموده عرض کرده بود ودوازده زوج قالی دوازده درعے وده درعے هشت زوج قالی پنج درعی نه قطار مایه و دویست وپنجاه طبق چینی بزرگ وکوچک ودیگر اطباق ودیگهامی باسرپوشش سفید قلعی کرده پاکیزه داشته باشد وقطار استر وتقوز در مهمانی خود آن ایالت پناه پیش نماید وامراے مذکور را امر شده بود که مهمانی نمایند بدین طریق که طعام وحلاوه دپالوده یکهزار وپانصد طبق بکشند وسه اسپ ویک قطار شتر ویک قطار استر که آن ایالت پناه اول آنرا دیده وپسندیده شده پیشکش نمایند. وحاکم غوریان وقوشنج دکرشو در ولایت خود مهمانی نمایند وحاکم باخرز در جام مهمانی نمایند. وحاکم خاف وترشیز وزاوه ومحولات در محال سرابے فرهاد که پنج فرسنگے مشهد ست مهمانی نمایند چون موکب عالی حضرت جهانبانی جنت آشیانی در نواحی فراه رسید ایلچی شاهی با فرمان حضرت جهانبانی جنت آشیانی آمد و حقیقت مغتنم دانستن مقدم گرامی ومسرور شدن او بوضع پیوست آن حضرت را که معدن مروت

منقح - صاف کیا ہوا - اوضاع - جمع وضع طریقہ - یراق سامان -
مایہ - دودھ دینے والے مویشی - تقوز - ۹-۹ نو نو عدد - جام شہر -
انتہی - یعنی مضمون فرمان شاہ طہماسپ کا اس جگہ تمام ہوا -
مغتنم - غنیمت -
مقدم - آنا -

معاش نموده بهریک از ایشان جدا جدا اسپ دستر و یا و اسپ فراخور هر کس بدهد انعام زیاده از سه تومان
نباشد و دوازده تقور پارچهٔ ابریشمی از مخمل و اطلس و کمخاے فرنگی و یزدی و تافته شامی وغیره که بغایت
لطیف باشد وسی صد تومان زر نقد در سی کیسه با قماش مذکور بکشند و به لشکری هر نفرے سه تومان تبریزی
که شش صد شاهی باشد بدهند و سه روز در سر خیابان و کارزگاه سیر میفرموده باشند و درین سه روز
از در باغ چهار باغ شهر که منزل پادشاهانه است تا سر خیابان که در باغ عیدگاه است بفرمایند که محترفه
اصناف چهار طاق بندی و آئین شیرین ببندند و بهر صنعتگری یکے از امرای مذکور را شریک سازند تا به تعشق
یکدیگر هر صنعت و شیرین کاری که دانند بعمل آورند انسب آنست که چون پادشاه آن مرز و بوم را بقدوم
فرخنده مشرف ساخته اول به شهرے که آن نور چشم عالمیان ست بوجود خود آنرا مشرف خواهند ساخت
بنظر کیمیا اثر ایشان از مردم خوش طبع و شیرین گوے که در شهر هستند در آورند که باعث سرور باشد
روز سوم که ازین چهار طاق و خیابان شهر و صفا دادن چهار باغ فراغ خاطر روے نموده باشد چارچیان
را در شهر و محلات و حدود و مواضع نزدیک شهر مقرر دارند که جار نمایند که تمامی مرد و زن صبح روز چهارم
در سر خیابان حاضر گردند و در هر دکان و بازارے که آئین بسته قالی و پلاس و فراش انداخته باشند
عورات و پکیها بنشینند و چنانکه قاعدهٔ آن شهر ست عورات با آینده و رونده در مقام شیرین کارے
و شیرین گوئی در آیند و از هر محله و کوچه صاحبان نغمه بیرون می آمده باشند که در بلاد عالم مثل آن نباشد
تمامی آن مردم را استقبال فرمایند بعد ازان پادشاه را بعزت و ادب گویند که پاے دولت در رکاب
سعادت نهاده سوار شوند و فرزند در پهلوے آن حضرت چنانکه سر گردن اسپ ایشان براه روند و
آن ایالت پناه خود از عقب ایشان نزدیک نزدیک می رفته باشد که اگر از عمارات و منازل و بساتین
هر چه پرسند جواب دانسته و سنجیده عرض نمایند و چون به سعادت به شهر در آیند چار باغ را سیر فرمایند
و در باغچه که در هنگام سکن نواب همایون مادران بلدهٔ طیبه جهت بودن و خواب کردن و مشق و خواندن

تقور ۔ بڑرہ ۔ پارچہ تہ کیا ہوا ۔ قماش ۔ اسباب و سامان ۔ کارزگاہ ۔ ہرات مین خاص مقام ہے ۔ محترفہ پیشہ ور لوگ ۔ اصناف ۔ جمع صنف کی اقسام و انواع ۔ مرز و بوم ۔ مرز زمین کاشتہ بوم زمین ناکاشتہ ۔ و مراد مطلق زمین
چارچی ۔ منادی ۔ جار رسانیدن ۔ منادی کرنا ۔
شیرین کاری ۔ بوجہ احسن کام انجام دینا ۔ بساتین جمع بستان باغ ۔
سکن رہنا یعنی ہمارے رہنے کے زمانہ مین ۔

نفرمایند و پیاده شوند اول فرزند مذکور را از اسپ فرود آورند و خدمت کنند اول آن حضرت را سوار کرده دست بادشاه را بوسه داده فرزند مذکور را متوجه سواری سازند و بدستور سوار گردانند و متوجه اردوی خود و منزل و مقام مقرر شوند و آن ایالت پناه خود نزدیک فرزند مذکور در خدمت بادشاه باشد که اگر بادشاه سخنے و حکایتی از فرزند ارشد استفسار نماید. و آن فرزند بواسطهٔ حجاب جواب آن چنانکه باید تواند داد آن ایالت پناه جواب لائق عرض نماید در منزل مذکور آن فرزند بادشاه را میهمانی نماید بدین دستور که چون چاشتگاه نزول نمایند فی الحال سی صد طبق طعام الوان به طریق ماحضر مجلس بهشت آئین آورند و بین الصلوتین یکهزار و دو بست طبق طعام الوان بر طبقهاے لنگری که مشهور ست بمحمد خانی و دیگر اطباق چینی و طلا و نقره سرپوشهای طلا و نقره بر روے آن خوانها نهاده بمجلس آورند و تعلبان مربیات لذیذ انچه ممکن باشد و حلاوه و پالوده بکشند پس هفت راس اسپ لائق و رعنا از طوائل آن فرزند ارجمند جدا نموده جلهاے مخمل و اطلس پوشانیده و تنگ قصب بافی ابریشمی بر جل مخمل منقش و تنگ سفید، بر جل مخمل سرخ و تنگ سیاه بر جل مخمل سبز بکشند و باید که حافظ صابر قاق و مولانا قاسم قانونی و استاد شاه محمد سرنائی و حافظ دوست محمد خانی و استاد یوسف مودود و دیگر گوینده و سازنده مشهور که در شهر باشند همه وقت حاضر بوده هرگاه بادشاه خواهند بے توقف نغمه و ترنم پرداخته آنحضرت را خوشوقت سازند و هر کس که قابل آن مجلس تواند بود در خدمت از دور و نزدیک بوده باشد که بوقت طلب حاضر گردد و اوقات خجسته ساعات ایشان را بهر نوع که تواند شگفته داشته باشند و دیگر شنقار و باز و چرغ و باشه و شاهین و بحری و انچه در سرکار فرزند و آن ایالت پناه یا اولاد بوده باشد پیشکش نمایند و ملازمان ایشان را تمام خلعتهاے ابریشمی از هر جنس و هر رنگ علیحده علیحده فراخور آن کس از الوان مخمل و خارا و تکمه کلابتون و طلا بافت بپوشانند. و چون بمنزل خود روند ملازمان ایشان را بنظر خجسته اثر آن فرزند ارجمند درآورد و آن فرزند بخلق کریم که میراث آبا و اجداد اوست بدیشان

استفسار - دریافت کرنا - چاشت گاه - چار گھڑی دن چڑھے - ماحضر - جو کچھ سر دست حاضر ہو - مراد ناشتہ -
بین الصلوتین - دو پہر سے پہلا وقت کہ صبح اور ظہر کے درمیان ہے - لنگری - ایک قسم کا بڑا طبق ہے -
طوائل - جمع طویلہ کی - جُل - جھول -
گوینده - گانے والا - قصب بافی - قصب ایک قسم کا کپڑا ہے جو کتان اور ریشم سے بنتے ہیں -
شنقار - ایک پرندہ کا نام ہے -

خدمتگاران کمر خدمت بر میان بسته آداب ملازمت بعمل آورند و بشکر آنکه این نوع بادشاه که هدیه ایست از هدایای الٰهی مهمان ما شده در ملازمت و خدمت انچه نهایت تردد باشد بجا آورند و تقصیر ننمایند که هر چند انواع جانسپاری و خون گرمی نسبت بآنحضرت بیشتر بجای آورند پسندیده تر خواهد بود و چون فردا به شهر خواهند رسید مقرر دارند که امروز درون باغ عیدگاه سر خیابان چادرهای درون اطلس قرمزی میانه کرباس طبسی و بالای سقالاتی اصفهانی که درین ایام اهتمام داده عرض نموده بود ترتیب دهند و ملاحظه نمایند که هر جا خاطر آنحضرت مسرور باشد و در هر گلزمین که در آب و هوا و لطافت و نزاهت امتیاز داشته باشد رضاجوی بوده در خدمت آن حضرت دست ادب ملازم وار بر سینه نهاده پیش رود و عرضه نماید که آن اردو لشکر و اسباب تمام پیشکش نواب کامیاب ست و خود در راه سر کوچ دمبدم خاطر اشرف را بهر بابی که در کمال استحکام باشد خوشوقت سازد و خود از منزل مذکور که فردا بشهر خواهند آمد رخصت طلبیده متوجه ملازمت فرزند گردد و صباح آن فرزند اعز ارشد را بعزیمت استقبال از منزل بیرون آورد و سروپاے که در نوروز پارسال بدان فرزند ارسال داشته بودیم پوشانند و یکی از سفید ریشان و اویماق تکلو که پسندیده و معتمد ان ایالت پناه باشد در دار السلطنت مذکور گذاشته فرزند مذکور را سوار کند و در وقت توجه بشهر ایالت پناه قزاق سلطان را در خدمت نواب دارد و چادر و شتر و اسپ گذرانند که چون فردا نواب کامیاب سوار شدند اردو نیز کوچ کند و ایالت پناه مشار الیه بدرقه باشد و چون فرزند مذکور از شهر بیرون آید قدغن نماید که جمیع لشکریان بسان مقرر سوار شده متوجه استقبال شوند و چون نزدیک آن بادشاه عظمت دستگاه رسند چنانچه میان ایشان یک تیر پرتاب بوده باشد آن ایالت پناه پیش رفته التماس نماید که بادشاه از اسپ فرود نیایند اگر قبول کنند در ساعت باز گردد و فرزند برخوردار را از اسپ پیاده ساخته بتعجیل روانه گشته ران و رکاب آن بادشاه سلیمان بارگاه بوسیده قواعد خدمت و حرمت و عزت انچه مقدور و ممکن باشد بظهور آورند و اگر نواب کامیاب قبول

فرزند اعز - یعنے شاہزادہ فرزند شاہ طہماسپ -

ایالت - سرداری -

چادر - خیمہ - بدرقہ - رہبر -

قدغن - تاکید -

تیر پرتاب - ایک قسم کا تیر ہے جو دور جاتا ہے اور نشانہ اسکا معین نہیں ہوتا -

نوع از وقات لائق و خوشنماست سرور گردانند و این دستور ہمہ وقت منظور باشد تا بحضور بارسند
بعد ازان انچہ لائق باشد از جانب مامور خواہد گشت بعد از طعام متصرفات حلاوہ و پالودہ کہ از قند
و نبات طبخ نمودہ باشند و مربا ہای متنوع و رشتہ ختائی خاصہ کہ بگلاب و مشک و عنبر اشہب معطر باشد
بمجلس برند و حاکم ولایت بعد از مہمانی و خدمات مذکورہ خاطر از ولایت آنجا جمع نمودہ تا بدار السلطنت
ہرات ہر کہ رفیق خدمت و ملازمت بودہ باشد و دقیقہ از دقائق خدمت و ملازمت نامرعی نگذارد و چون
بہ دوازدہ فرسخی ولایت مذکور رسد آن ایالت پناہ یکے از اویماق کاردان خود را در خدمت فرزند
اعزار شد سعادت یار گذارد کہ از شہر و خدمت آن فرزند خبردار باشد باقی لشکر ظفر اثر از شہر و ولایت
و سرحدہا از ہزارہ و نکدری و غیرہ تا سی ہزار کس کہ بشمارہ صحیح رسد از ملازمان کویکی آن ایالت پناہ آنرا
ہمراہ برداشتہ استقبال نماید و چادر و سائبان و اسباب ضروری از شتر و استر قطار ہمراہ ببرد چنانچہ
اردوی آراستہ بنظر سعادت اثر بادشاہ در آید و چون بملازمت آنحضرت سرفراز گردد پیش از جمیع حکایت
از جانب ما دعای بسیار رساند و در ہمان روز کہ بملازمت ممتاز گردد تزک و قاعدہ لشکر و اردو نزول نماید و
آن ایالت پناہ بخدمت ایستادہ رخصت مہمانی علیحدہ سہ روز دران منزل مقام کنند روز اول جمیع لشکریان
ایشان را خلعت فاخرہ کہ اطلس و کمخای یزدی و دارائی ہای مشہدی و خافی باشد مخلع سازند و مجموع
را بالاپوش مخمل بدہند و بہر نفر از لشکریان و ملازمان دو تومان تبریزی یوم الخرج بدہند و طعامہای
الوان بدستوریکہ مقرر شدہ سربراہ نمایند و مجلس ملوکانہ بدارند کہ زبانہا بتحسین آن گویا باشد و آفرینہا بگوش
عالمیان رسد و تفصیل لشکر ایشان وادہ روانہ درگاہ عالی نمایند و مبلغ دو ہزار و پانصد تومان تبریزی
از تحویلات سرکار خاصہ شریفہ کہ در دار السلطنت مذکور میرسد باز یافت نمودہ صرف ضروریات نماید
و انچہ نہایت بندگی و خدمت باشد بجان منت داشتہ بظہور آورد و از منزل مذکور تا شہر بچہار روز بیایند
ہر روز مہمانی طعام بدستور روز اول بکشند و باید کہ در ہر مہمانی اولاد عظام آن ایالت پناہ مانند چاکران ش

طبخ - پکانا - متنوع - طرح بطرح - رشتہ ختائی - ایک قسم کا حلوا - اشہب - سپیدی مارا سیاہ - اویماق - نائب داروغہ
اعزار شد - بہت عزیز - نیک - مراد شاہزادہ ہے جو حاکم ہرات کی اتالیقی مین یہان رہتا تھا -
نکدری و نکودری - ایک قوم جنگجو مشہور ہے - تزک - ضابطہ - لشکر -
فاخرہ - گرانمایہ - تومان - اصل تمن جو نوج مین دس ہزار اور نقد مین بیس روپیہ -
یوم الخرج - خرچ یومیہ -

و فرزندان و قوم خود را تا ہزار کس بعد از سہ روز کہ آن پانصد کس رفتہ باشند باستقبال فرستد و
دران سہ روز امیران و لشکریان مذکور را رنگ برنگ بنظر در آورد و اسپان توپچاق و تازی مقرر دارد
کہ بملازمان خود بدہند کہ ہیچ زینت سپاہی را از اسپ خوب بہتر نیست و سر و پای آن ہزار کس نیمہ
رنگین و پاکیزہ ساختہ باشند و چنین قرار دہند کہ چون این امرا بملازمت آن حضرت برسند زمین خدمت
و عزت بلب ادب بوسیدہ یک یک خدمت نمایند و ملحوظ دارد کہ در سر سواری و غیرہ ناگاہ میانہ ملازمان
امرا و ملازمان آنحضرت گفت و گوی واقع نہ شود و بہیچ وجہ از وجوہ آزردگی بنوکران بادشاہ نرسد و در وقت
سواری و کوچ لشکر امرا از دور دور فوج خدمت کنند و نوبت کیشک ہر یک از امرای مذکور کہ باشد
در نزدیکیہای محلی کہ قرار یافتہ باشد تردد نمایند و کتک خدمت در دست گرفتہ بنوعیکہ در خدمت بادشاہ
خود کسی خدمت نماید خدمت کنند و آنچہ نہایت ملاحظہ باشد منظور داشتہ بعمل آورند و بہر ولایت کہ برسند
ہمین فرمان را بوالی آن ولایت نمودہ مقرر دارند کہ آن امیر خدمت نماید و مہمانی بدین دستور بظہور آورد
کہ مجموع طعام و حلاوہ و اشربہ کمتر از یکہزار و پانصد طبق نباشد و خدمت و ملازمت آن سلطنت پناہ تا مشہد
مقدس معلی مزکی تعلق بدان ایالت پناہ دارد و چون امرای مذکور بملازمت رسند ہر روز یکہزار و دویست
طبق طعام الوان کہ لائق خوان بادشاہانہ باشد در مجلس عالی آن بادشاہ گرامی کشیدہ شود و ہر یک از
امرای مذکور در روز مہمانی خود نہ راس اسپ پیشکش نماید کہ سہ اسپ خاصگی باشد و دیگری با میر
معظم محمد بیرام خان بہادر دادہ شود و پنج دیگر امرای مخصوص بہر کس لائق باشد بدہند و نہ اسپ تمامی
از نظر خجستہ اثر گذرانند و ذکر نمایند کہ کدام اسپ از نواب کامیاب ست و ہر یک کہ قبل ازین ذکر
یافتہ باشد کہ از فلان و فلان امیر باشد بگویند کہ آن حکایت ہر چند بد نماست لائق خواہد بود و بد نخواہد نمود
و بہر دستور کہ مقدور باشد ملازمان رکاب ظفر انتساب را مسرور دارند و آنچہ نہایت غمخوارگی و یکجہتی باشد
بظہور آورند و خاطر آنجماعت را کہ از گردش روزگار ناہموار بقدر غباری دارد بدلداری و غمخواری کہ درین

توپچاق ۔ گھوڑوں کے لیے مشہور مقام ۔ تازی ۔ عربی گھوڑے ۔ کیشک ۔ چوکیدار و نگہبان خیمہ ۔ کتک ۔ عصا ۔
چوبدستی ۔ حلاوہ ۔ مٹھائی ۔ اشربہ ۔ جمع شراب کی ۔ کھانے یا پینے کی رقیق چیز ۔ مقدس ۔ پاکیزہ ۔
مزکی ۔ پاک کیا ہوا ۔
الوان ۔ رنگ برنگ ۔ قسم بقسم ۔
پیشکش ۔ نذرانہ ۔

آن بادشاه صاحب اقبال رفته با صدر اس اسپ بدو که از درگاه معلی مع زین طلا بجهت آن حضرت
فرستاده شد و آن ایالت پناه نیز از طوائل خود شش راس اسپ بدو آسوده خوش رنگ تنومند جثه که لائق
سواری آن شهسوار معرکهٔ دولت و کامگاری بوده باشد انتخاب نموده و زینهای لاجوردی منقش
با عبایهای زربافت و زردوزکه لائق اسپان سواری آن بادشاه جمجاه باشد بربالای اسپان مذکور
نهاده هر اسپ را بدو ملازم خود داده روانه گردانند و کمر خنجر خاصهٔ شریفه که از نواب کامیاب مغفرت رسیدهٔ
مرحومی علیین آشیانی انار الله برهانه شاه بابام نواب همایون ما رسیده و بجواهر نفیس لطیف مکلل به درع
شمشیر طلا و کمر مرصع جهت فتح و نصرت و شگون آن بادشاه سکندر آئین فرستاده شد و موازی چهار صد
ثوب مخملی و اطلس فرنگی و یزدی مرسل گشت که یک صد و بیست جامه جهت خاصهٔ آن حضرت ست و تتمه
جهت ملازمان رکاب ظفر انتساب آن کامیاب و غالیچهٔ مخمل دو خوابه طلا بافت نمد تکیه کرکے استر اطلس
و سه زوج قالین دوازده ذرعی کوشکانی خوش قماش و دوازده چادر قرمزی سبز و سفید فرستاده شد
بطریق احسن رسانند در روز اشربهٔ لذیذ و لطیفه سربراه نموده با نانهاے سفید که با روغن و شیر خمیر کرده باشند
و رازیانه و خشخاش داشته باشد تکمیل نموده جهت آن حضرت میفرستاده باشد و جهت مقربان مجلس عالی و دیگر
ملازمان فرداً فرداً ارسال می نموده باشد و آنچنان قرار دهد که فردا در منزل و مقامیکه نزول نمایند امروز
چادرهاے بصفا لطیف و سفید و منقش و سایه بانهای اطلس و مخمل و رکابخانه و مطبخ و جمیع کارخانهای
ایشان را مرتب ساخته نصب نماید که در هر کارخانه ضروری آن مهیا باشد چون ایشان بدولت و اقبال
نزول فرمایند شربت گلاب و آب لیمو خوش طعم ساخته و به برف و یخ سرد کرده بکشند و بعد از شربت
مربا هاے سیب مشکان شهدی و هندوانه و انگور وغیره با نانهای سفید بدستوریکه مقرر شده حاضر سازند
و سعی کنند که اشربه تمامی در نظر آن سلطنت پناه دارند و گلاب و عنبر اشهب داخل نمایند و هر روز پانصد
طبق طعام الوان با اشربه مقرر دارد که میکشیده باشند و ایالت پناه قزاق سلطان و امارت مآبی جعفر سلطان

اسپ بدو - عربی گھوڑا - طوائل - جمع طویلہ - عبای - مراد جھول - انار الله برہانہ - روشن کرے الله تعالی اُسکی دلیل کو
شاہ بابام - میرے شاہ بابا یعنے والدہ - نواب ہمایون ما - میرے مبارک خزانچی کو - مکلل - جڑاؤ کنارہ لگا ہوا -
مرصع - جڑا ہوا - دوخوابہ - دوردیہ - اشربہ - جمع شراب - یعنے پینے کی چیز جیسے شربت - رازیانہ - سونف -
رکابخانہ - جہان پینے کی چیزین تیار ہوتی ہین - مطبخ - باورچی خانہ -
مشکان - نام مقام - ہندوانہ - تربوز -

ارشد و حاکم دار السلطنت ہرات و میر دیوان بانواع اعطاف و الطاف شاہی سرافراز گشتہ بداند کہ
مضمون واجب العرض او کہ در ینولا مصحوب کمال الدین شاہ قلی بیگ برادر امانت پناہ فرا سلطان
شاملو روانہ درگاہ دولت پناہ نمودہ بود در تاریخ دوازدہم شہر ذیحجہ رسید و مضامین فرخندہ آئین آن
از آغاز تا انجام واضح و لائح شد و آنچہ در باب توجہ نواب کامیاب سپہر رکاب خورشید قباب گوہر
دریای سلطنت و کامگاری دوحہ چمن آرای فرماندہی و جہانداری نور عالم افروز ایوان سلطنت و
جلال سرو سرفراز جویبار سعادت و اقبال شجرۂ طیبہ گلشن شوکت و عظمت ثمرۂ شجرۂ خلافت و نصفت
بادشاہ برین و بحرین نیر عالمتاب فلک کامرانی بدر بلند قدر اوج خلافت و جہانبانی قدوہ و قبلہ سلاطین
عدالت آئین بہتر و بہتر خواقین صاحب تمکین شہریار عالی نسب تخت سروری بادشاہ والاحسب ملک
عدل گستری خاقان سکندر نشان جمجاہ عالیشان سلیمان تخت نشین سلطان صاحب ہدایت و تقیین
جہانبان صاحب تاج و تخت صاحبقران عالم و اقبال و بخت نور چشم سلاطین روزگار تاج فرق
خواقین نامدار المؤید من عند اللہ نصیر الدین محمد ہمایون بادشاہ خلد اللہ تعالے عزہ حسب الآمال
یوم المآل نوشتہ بودند چگویدکہ چہ مقدار سرور حضور روی نمود ع مژدہ ای پیک صبا کز خبر مقدم دوست
خبرت راست بود ای ہمہ جا محرم دوست + باشد آن روز کہ در بزم وصالش یکدم بنشینم بمراد
دل خود ہمدم دوست + اقدام بے ملال و توجہ آن بادشاہ فرشتہ احترام را غنیمت عظمی دانستہ بدانند
کہ بمشتلق آن خبر خجستہ ولایت سبزوار از ابتدای حمل توشقان ئیل بدان ایالت پناہ مرحمت فرمودیم
داروغہ و وزیر خود را بدانجا فرستد کہ مال واجبی و وجوہات دیوانی آنجا را از ابتدای سال مسطور
تصرف نمودہ بمواجب لشکر ظفر اثر و ضروریات خود صرف نماید و بدستوری کہ درین نشان مذکور
شدہ نصل بہ فصل و روز بروز عمل نمودہ از مضمون مطاع تخلف ننماید و پانصد کس از مردم عاقل
روزگار دیدہ کہ یک اسپ کتل و استر رکاب و یراق درخور آن داشتہ باشد تعین نماید کہ باستقبال

دوحہ - درخت - ایوان - محل - شجرۂ طیبہ - درخت پاکیزہ - برین - دو خشکی یعنی سب - بحرین - دو تری یعنی سب
قدوہ - پیشوا - خواقین - خاقان کی جمع - بادشاہ بزرگ - المؤید من عند اللہ - خدا کیطرف سے مدد کیا گیا -
خلد اللہ تعالی عزہ حسب الآمال یوم المآل - ہمیشہ رکھے خدا اُسکی عزت کو موافق آرزو کے قیامت کے روز -
مشتلق - ترکی - یعنی شکرانہ - خوشخبری کا عوض - توشقان ئیل - خرگوش کا سال - نام ماہ ترکی - نشان - فرمان
مواجب - وظیفہ - تنخواہ - مطاع - فرمانبرداری کیا گیا - کتل - مخفف کوتل کا - استر - خچر - یراق - سامان - ہتھیار وغیرہ

عمل فرموده متوجه عراق شدند و باین تقریب روزی چند حاجی محمد مرده و بساط قرب بود احمد سلطان ملازم رکاب معلی بوده می خواست که از راه تبس گیلکی بدرقه باشد آن حضرت را چون سپهری مکنون ضمیر اقدس بود براه قلعهٔ اوک متوجه آن سمت شدند چون مکتوب مؤدب و منشور اخلاص حضرت جهانبانی جنت آشیانی بتخت آرای ممالک ایران شاه طهماسپ رسید مقدم سعادت التزام آن حضرت را نعمت غیر مترقب شناخته خوشوقت شده خواست که سایه فر همای سعادت همایونی را بر فرق دولت خود جای دهد و ادراک این سعادت را عنوان کارنامهٔ افتخار خاندان خود سازد بشکر این نعمت فرمود تا سه روز در قزوین نقاره شادمانی نواختند و مکتوبی در جواب مشتمل بر کمال توقیر و احترام و استدعای تشریف حضور در اسرع ازمنه با الوف محامد و اثنیه و صنوف تحف و هدایا مصحوب مقربان خاص ارسال داشت و این بیت بر عنوان مکتوب ثبت نمود **شعر** همای اوج سعادت بدام ما افتد ✤ اگر ترا گذری بر مقام ما افتد ✤ و فرستاده را رعایتی شایسته کرده روانه ساخت و اظهار انواع شکرگزاری و حق شناسی و تذکار محبت قدیمی نموده جلائل تعظیم و اکرام بجای آورد و بحکام و ولات بلدان و امصار نوشت که در هر منزل و هر شهری که موکب همایونی نزول فرماید شرف روزگار این خاندان عالی دانسته اعاظم حکام و اکابر و اهالی و موالی آن دیار بفوز استقبال شتافته بتقدیم مراسم ضیافتهای پادشاهانه مشرف گردند و از اسباب و اشیاء لائقه و اشربه و اطعمه و فواکه تازه بتازه منزل بمنزل مهیا ساخته لائق نظر قبول اشرف گردانند و منشوری که به محمد خان حاکم هری نوشته بودند بجنس در سلک تحریر در آورد تا دستور العمل اهل درایت گردد و آگاهان راه و رسم مردمی نظر بران دیباچه مروت داشته در تعظیم و تبجیل حادثه پیمایان مراحل نشیب و فراز حق انسانیت بجای آورده دقیقه از آداب فتوت فرو گذاشت ننمایند **فرمان شاه طهماسپ بحاکم خراسان** فرمان همایون شرف نفاذ یافت که ایالت پناه شوکت دستگاه شمساً للایالة و الاقبال محمد خان شرف الدین اوغلی بکلولله فرزند ارجمند

تبس - آخر سین بے نقطہ بیابان مشہور - بدرقہ منزل پر پہونچانیوالا - مقدم - آمد - غیر مترقب - جس چیز کی امید نہو - ادراک - پانا - عنوان - سرنامہ - کارنامہ - تاریخ - اسرع - بہت جلد - ازمنہ - جمع زمانہ - الوف - جمع الف - ہزار - محامد - جمع محمدة تعریفین - اثنیہ - جمع ثنا تعریفین - صنوف - جمع صنف قسمین - تحف - جمع تحفہ - ہدایا - جمع ہدیہ تحفہ - تذکار - یاد دلانا - جلائل - جمع جلیلہ بزرگیان - ولات - جمع والی بمعنی حاکم - درایت - دانائی - تبجیل - عزت کرنا - مراحل - جمع مرحلہ - منزلین - فتوت - جوانمردی - شمساً للایالہ و اقبال - آفتاب سرداری و اقبال کے -

نمودند و برای تسلی خواطر همراهان وفا اندیش خود را به مشاغل ارباب تعلق مشغول داشته تماشه گر بدائع
تقادیر بودند و از انجا به دولت در سیستان نزول اقبال ارزانی داشتند. احمد سلطان والده و عورات خود را
بملازمت حضرت مریم مکانی که درین یورش هودج اقبال و محمل اجلال ایشان همراه بود فرستاد و جمیع
اموال ولایت خود را پیشکش نمود آن حضرت از ان جهت انشراح خاطر او قبول فرموده تتمه را
برگردانیدند و درین منزل حسین قلی میرزا برادر احمد سلطان که از مشهد بدیدن والده و برادر آمده بود بار حقیقت
ایشان گرفته عازم سفر حجاز گردد بشرف بساط بوس مشرف شد آن حضرت ازو در باب مذهب و ملت
سخنان پرسیدند بموقف عرض رسانید. که مدتی ست در معتقدات شیعه و سنی غور کرده می شود و کتب
فریقین بمطالعه پرسید انچه شیعه اعتقاد دارد آن ست که لعن و طعن اصحاب موجب درجات و ثواب ست
و معتقد سنیان آنکه سب اصحاب کفر است بعد از تامل و تفکر خاطر بران قرار گرفته که بگمان ثواب کافر
نمی توان شد. آن حضرت را این سخن بسیار خوش آمد از فرط توجه مشمول عنایت و استمالت ساخته
تکلیف ملازمت فرمودند او چون سفری پیش داشت و اسباب سفر سامان نموده بود از احراز این
دولت متقاعد ماند و درینجا حاجی محمد بابا قشقه و حسن کوکه از میرزا عسکری جدا شده بموکب عالی پیوستند
و صلاح وقت چنان اقتضا کرد که عنان توجه بصوب زمین داور منعطف شود که امیر بیگ حاکم آنجا
بملازمت پیر سد و جلمه بیگ حاکم قلعه بست نیز احراز سعادت خدمت بنماید و بزودی اکثر مردم میرزا
عسکری جدا شده بملازمت خواهند رسید و قند هار و آن حدود در تصرف اولیای دولت
خواهد در آمد چون احمد سلطان شنود که امثال این مقدمات تمهید داده از سفر عراق مانع می آیند بملازمت
اقدس آمده از مقام دولتخواهی و دلسوزی بعرض رسانید. که یورش عراق بر ذمه همت علیا لازم ست
این گروه که ازین سفر مانع می آیند بغیر از غدر و خدیعت غرضی ندارند چون احمد سلطان به عنوان
عقیده و اخلاص در خاطر حضرت جهانبانی جای کرده بود سخن او بعرض قبول پیوست و برین کنکاش

مشاغل — مشغله کی جمع — کاروبار — بدائع — نئی چیزیں — عجائبات — محمل — کجاوه — هوده — معتقدات — اعتقاد کی ہوئی
باتیں — لعن — بدگوئی کرنا — طعن — طعنہ کرنا — سب — برا کہنا — گالی دینا —
استمالت — کسی کو اپنی طرف مائل کرنا — احراز — جمع کرنا —
متقاعد — بیٹھ رہنے والا — اقتضا — تقاضا کرنا — زمین داور — نام ضلع —
خدیعت — دھوکا دینا —

باخلاق بوده به مقتضای نشأه جامعیت کارفرمایان و الحمد لله که گوهر یکتای آن دریای افضال یعنی حضرت
شاهنشاهی را این ملکه بر وجه کمال حاصل ست با وجود پرداختن بگیر و دار عالم ملک و شهادت استغراق
بحر مواج عالم جبروت و لاهوت بر نهج مستوفی میسر و قدم همتش بر صعود مدارج علیا مقرر و مسلم القصه بمقتضای
ارادهٔ ازلی و فتوت فطری نوشتن مکتوب محبت طراز بفرمانروای ایران و عنان عزیمت بصوب منعطف
داشتن در ضمیر الهام مورد تصمیم یافت که اگر حاکم ایران حقوق مودت منظور داشته لوازم محبت و فتوت
بتقدیم رساند هرآینه یکبار دیگر به سلسلهٔ ظاهر پرداخته دل این گروه حقیقت اندیش بدست آورده شود
والا در اختیار انزوا بمشرب مروت بی اختیار باشد بنابرین روز پنجشنبه غرهٔ شوال نه صد و پنجاه مکتوبی
مصحوب چولی بهادر فرستادند باین مضمون که بحکم کارفرمایان قضا و قدر که چندین مصالح و حکم در هر کاری
ودیعت نهاده اند سببی انگیخته آمد که ملاقات گرامی بزودی میسر آید و مجملی از سوانح احوال اظهار فرمودند
این بیت در ضمن آن مرقوم ساخته بودند شعر که گذشت از سر ما آنچه گذشت * چه بدریا چه به کهسار
و چه بدشت * آن حضرت میخواستند که روزی چند در ولایت گرمسیر توقف فرمایند میر عبدالحی گرمسیری
کسان فرستاده عرضه داشت که چنین استماع می افتد که میرزا عسکری جمعی کثیر را فرستاده است
مبادا باین حدود برسند و کار از علاج بگذرد اگر بالکای سیستان و آن حدود که بحاکم ایران تعلق دارد
توجه فرمایند هرآینه از اندیشهٔ آسیب این گروه بی عاقبت موکب عالی محفوظ خواهد بود آن حضرت قلت
ارباب اخلاص و کثرت اصحاب خلاف و شقاق منظور داشته توقف در آن ولایت از طریقهٔ حزم که
راه خرد پرور این ست دور دانسته بسیستان نهضت نمودند و از آب هلمند عبور کرده به کنار کولی که این
آب بآن درمی آید نزول سعادت فرمودند احمد سلطان شاملو که حاکم سیستان بود مقدم گرامی را دولت
ناگهانی شمرده بآئین نیکبختان ملازمت کرده بوظائف خدمتگاری و آداب میزبانی اقدام نمود و روزی
چند دران سرزمین عبرت فزا که جولانگاه شاهسواران عرصهٔ اقبال بود به شکار قشلداغ اشتغال

جامعیت ۔ دونون باتون کا جمع کرنا ۔ ملکہ ۔ کسی خصلت کا جم جانا ۔ گیر و دار ۔ دنیا کے جھگڑے و معاملات ۔ عالم ملک و شہادت ۔ جو محسوس و سامنے ہے ۔ دنیا ۔ استغراق ۔ مستغرق ہونا ۔ مواج ۔ موجین مارنے والا ۔ جبروت ۔ عظمت جہان سواے صفات خدا کے کسی چیز کا تصرف نظر نہین آتا ۔ لاہوت ۔ خاص ذات الٰہی ۔ مستوفی ۔ تمام گھیر لینا ۔ یعنے پورے طور سے میسر ہے ۔ الہام مورد ۔ الہام اترنے کا مقام ۔ انزوا ۔ گوشہ نشینی ۔ الکا ۔ پرگنہ ۔ شقاق ۔ دشمنی کرنا حزم ۔ احتیاط ۔ کول ۔ جھیل ۔ شاملو ۔ ترکمانون کا ایک خاندان ۔

بمنت ازلی قدم در وادی توکل نہادہ راہ ہول پر خطر اختیار فرمودند ملازمان رکاب سعادت را
بہ خطاب چولی مشرف ساختند و از فضل نامتناہی الٰہی درین چول پر ہول ملک ہاتی بلوچ کہ قافلہ
سالار راہزنان بود بزمین بوس شرف اختصاص یافت و آن حضرت را بمنزل خود بردہ در لوازم
خدمتگاری کوشید و ازان وادی ہولناک راہبری نمودہ بولایت گرمسیر آورد و میر عبدالحی کہ کلانتر
آن ولایت بود بملاحظہ نادرست اگرچہ بہ سعادت ملازمت فائز نشد اما در لوازم مہمانداری و
آداب خدمتگاری اہتمام تمام بجا آورد و دران حدود خواجہ جلال الدین محمود از جانب میرزا
عسکری جہت تحصیل اموال آن ولایت آمدہ بود آن حضرت بابا دوست بخشی را پیش او فرستادند
تا رہنمائے سعادت او گشتہ بملازمت آورد خواجہ این را دولت عظیم شناختہ بملازمت شتافت و
ہر چیز کہ از جنس و نقد در بساط خود داشت ہمہ را نثار موکب سعادت کرد و حضرت جہانبانی او را نوازش
فرمودہ میر سامانی سرکار خاصہ را برائے رزین او مفوض داشتند و روزی چند دران سرزمین بودہ
با دولتخواہانے کہ درین یورش اقبال آسا ملازم رکاب معلی بودند نصایح دلپذیر و مواعظ ارجمند
میفرمودند و بیوفائی دنیا و بی اعتبارے سلسلۂ ظاہر را بچندین دلائل خاطرنشان فرمودہ خواطر اصحاب
تعلق را از تکاپوے این بازداشتہ متوجہ مقصد حقیقی و مطلب اصلی کہ طلب ارباب ہمت را نیز او لا
تواند بود می ساختند و ہمگی ہمت بلند آن حضرت مصروف آن بود کہ چون اسباب تجرد و مواد تفرید
روز بروز در تزاید است گوشۂ خمول گزیدہ ظاہر و باطن را از غیر بازداشتہ بیکتای بے ہمتا پردازند
لیکن مردمی و مروت نمی گذاشت کہ دلہائے ملازمان رکاب دولت را باین انقطاع بالکل آزردہ
سازند و این گروہ وفاکیش ازان رہگذر دست از خدمت باز نمی داشتند کہ چون ذات کامل کہ شایان
خلیفگی خواست در انتظام معمورۂ ظاہر و باطن ہیچ او بوجود آمدن در ادوار و قرون شکل بیکبارگی دست
از جہان باز دارد و سلسلۂ سلطنت ابد قرین را منقطع سازد ہمگی خواہش این طبقہ آنکہ بباطن باحق بظاہر

وادی - دو پہاڑ کے درمیان نشیب قطعہ - چول - بیابان - ہول - خوف - دہشت - رزین - مضبوط -
مفوض - سپرد - یورش - چڑھائی - مراد سفر ہے - مواعظ - جمع موعظت - نصیحت - تکاپو - دوڑ دھوپ -
تجرد - تنہا ہونا - تفرید - اپنے کو اکیلا کرنا - تزاید - بڑھاوا -
خمول - گمنامی - ادوار - جمع دور - زمانہ -
قرون - جمع قرن - محدود زمانہ -

صدق و صفا فروغی ندارد و همه آن مقدمات حیله مند مبتنی بر کذب و سفاهت ست ناچار از آن داعیه باز آمده بصوب قندهار روان شد هر چند هاشم بیگ که از دولتخواهان راست گو و هواپرستان رضاجوی او بوده گفت که رفتن بجانب کامران و گذاشتن ملازمت حضرت جهانبانی پسندیده نیست و دنیا جای مکافات ست ازان اندیشه باید کرد از انجا که امری ست ثابت هر گاه روز ادبار پیش آید عقل او تیره گردد و بآزار ولی نعمتان جرأت نماید و نصیحت خیر اندیشان باد شمرده بگوش هوش در نیارد و سخنان سنجیده دانشوران افسانه و افسون پندارد بنا بر آن یادگار ناصر میرزا از بے توفیقی متوجه قندهار شد و در زمانیکه میرزا کامران قلعهٔ قندهار را در محاصره تنگ آورده بود آمده میرزا را دید و بهمراهی میرزا بکابل آمد و میرزا کامران پیش حاکم تته کس فرستاد که حضرت بلقیس مکانی شهربانو بیگم و ولد ایشان میرزا سنجر که از یادگار ناصر میرزا جدا شده در حدود بکر مانده بودند بلوازم آداب روانه سازد حاکم تته ایشان را با جمعی کثیر که از حضرت جهانبانی جنت آشیانی جدائی اختیار کرده دران حدود بودند بآئین لائق روان ساخت و خطائی یا عمدے که واقع شد آن بود که این مردم را از راه بیابان بے آب و علف فرستاد و جمعی کثیر تلف شدند و چون بموضع شال رسیدند درین مردم تپی افتاد و حضرت بلقیس مکانی رحلت فرمودند و از دو سه هزار آدمی که درین قافله سرگردان بودند معدودے جان بسلامت برده خود را بقندهار رسانیدند

نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی به خراسان و عراق و آنچه درین سفر روے نمود

چون جواد قلم سوانح پیماے به پهنا قدمی چند زده سخن را بسر انجام آورد اکنون بسر مقصود رفته راه بدرقه از میر و تجملی از احوال نصرت انجام سفر خراسان و عراق که حضرت جهانبانی را روے نمود و ببدرقهٔ عنایت ایزدی قطع فیافی و طی صحاری و براری فرمودند گفته آید و آن چنان ست که آن حضرت چون

فروغ - روشنی - مبتنی - بنیاد رکھے ہوے - سفاہت - کمینہ پن - نادانی - مکافات - بدلا - ادبار - بدبختی -
تیرہ - سیاہ - بے نور - باد شمردن - بیفائدہ سمجھنا - آئین - طریقہ - علف - چارہ - تپ - بخار - جواد - تیز رفتار گھوڑا
سوانح - جمع سانحہ - واقعات - پہنا - کشادگی -
بدرقہ - پیشروی - فیافی - جمع فیفا - جنگل -
صحاری - جمع صحرا - جنگل - براری - جمع بر - میدان مقابل بحر -

خورده به قلعه ظفر متحصن شد میرزا کامران تعاقب نموده قلعه را محاصره کرد و آمده و شد آذوق در اهها را مسدود ساخت اکثرے از اہل بدخشان آمده و میرزا کامران را دیدند میرزا سلیمان چون از سپاهیان خود که چشم وفا داشت ناامید شد و نیز از سبب آذوقی قلعه کار بدشواری کشید بی اختیار آمده دید میرزا کامران قاسم برلاس و میرزا عبدالله و جمعی دیگر از هواخواهان خود را بسرداری برلاس مذکور در بدخشان گذاشته خود مراجعت نمود خواجه حسین مروی تاریخ این سانحه را جمعه هفدهم ماه جمادی الثانی یافته بود میرزا سلیمان را با ولدش میرزا ابراهیم در قید نگاه میداشت و چون بکابل رسید تا یک ماه شهر را آئین بست و روزگار را بغفلت میگذرانید نیاد معبود میکرد و نه داد مظلوم میداد تا آن که کوکبه اقبال فلک صعود حضرت شاهنشاهی ارتفاع یافت و به دولت و سعادت آمده سزای او را در کنار او نهادند چنانچه گزارش می‌یابد. هر که بولی و والی نعمت خود طریق بی حقیقتی سپرد و به مسلک بی اخلاصی شتافت هر آینه در همین نشأه پاداش اعمال خود دید و هم برین منوال ست احوال میرزا هندال که چون در چنان وقتی با چندین فتنه و فساد از ملازمت حضرت جهانبانی راه بی وفائی پیش گرفته متوجه قندهار شده بود قراجه خان که از جانب میرزا کامران حاکم قندهار بود آمدن میرزا شنیده از قلعه برآمده و باحترام دریافت و آن ملک را بمیرزا سپرد و روزے چند برین نگذشته بود که میرزا کامران آمده آن را بتصرف خود درآورد و میرزا را مقید داشته تادیب نمود چنانچه مجملی مذکور شد و مقرر است که انجام حال بیوفایان چون آغاز کار ایشان مردود دلهاست هوشمندان از اعتبار ناپایدار اعتبار گرفته در انتظار جزاے این حق ناشناسان می باشند تا بسزا یافتن که اقتضاے عدل حقیقی ست شکرگزار و مسرت پذیر شوند که هم سرمایه عبرت جهانیان می شود و هم دست آویز ندامت بی سعادتان می گردد و از ان جمله چون یادگار ناصر میرزا که بفریب و فنون حاکم تته از راه راست انحراف ورزیده در لهرے توقف نمود بعد از توجه حضرت جهانبانی قریب دو ماه دران حدود بود آخر برو ظاهر شد که حرف و حکایت حاکم تته از

محاصره - گھیر لینا - کوکبہ - شاہی جلوس کا نشان - شان و شوکت - فلک صعود - فلک پر چڑھنے والا -
ارتفاع - بلند ہونا - نشأة - پیدائش - مراد دنیا - منوال - طور - احترام - عزت کرنا - تادیب - سزا دینا -
اعتبار ناپائدار - چندروزہ عروج - اعتبار گرفتہ - عبرت و ہوش حاصل کر کے -
اقتضا - خواہش - ندامت - شرمندگی -
انحراف - پھر جانا - خلاف ہونا -

ودولتش چون نسیم بهار سریع انتقال و بالجمله از راه و نگوت بکنار آب سند رسید و درینجا محمد سلطان و
الغ میرزا که به حدود ملتان خود را کشیده بودند و آنجا خود را نتوانستند گرفت برخاسته بر کنار دریا میرزا
کامران را دیدند و میرزا در ستی آنجا توقف نمود و چون عسرت غله به طغیان کشید پل بسته از آب گذشت
و از انجا به کابل آمد و ابواب کامرانی بر روے روزگار خود کشاده به مقتضاے هوا و هوس روزگار بسر
می برد و مثلی که از جمشید مردیست که تا شیر از بیشه نرود چراگاه بر آهو فراخ نشود و تا باز در آشیان گریز
نکند دراج را پریدن آسان نگردد درین واقعه بظهور آمد غزنین و آن حدود را بعسکری میرزا داد و خواجه
خاوند محمود را برسم رسالت پیش سلیمان میرزا به بدخشان فرستاد و خواهش متابعت خواست که سکه
و خطبه او در بدخشان نیز باشد. میرزا سلیمان فرستاده را بی مقصود برگردانید. میرزا کامران ازین
معنی در تاب شد و لشکر به بدخشان برد و در نواحی موضع ناری میان فریقین جنگ پیوست میرزا
سلیمان چون آثار ضعف خود و قوت میرزا کامران مشاهده نمود کس فرستاده در آشتی زد و سکه و خطبه
بنام او بساخت و میرزا کامران بطرفی از محال بدخشان نیز از میرزا سلیمان جدا ساخته بمردم خود داد و بمقصود
روا گشته مراجعت نمود درین اثنا خبر رسید که هندال میرزا آمده قندهار را متصرف شد میرزا کامران از
اطراف و جوانب لشکر فراهم آورده متوجه قندهار شد و تا شش ماه محاصرهٔ قلعه نمود و از بے آذوقی میرزا
هندال تنگ آمده امان طلبیده دید و قلعه را سپرد و میرزا کامران قندهار را بمیرزا عسکری داده بکابل
معاودت نمود و میرزا هندال را همراهی خود آورد و روزے چند در محنت داشته باز به مقتضای برادری
و نفاق در لباس اتفاق معموره جوے شاهی که اکنون نسبت بنام جلالت انتظام حضرت شاهنشاهی
یافته بجلال آباد مشهور ست بمیرزا داد و حاکم سند نیز اطاعت نمود و روزگار اسباب غفلت را آماده
میکرد تا آن که میرزا سلیمان بر آنچه میرزا کامران از بدخشان جدا کرده بود متصرف شد و نقض عهد نمود
میرزا کامران بار دوم لشکر بآن صوب برد و در حدود اندراب جنگ در پیوست میرزا سلیمان شکست

سریع - جلد - نتوانستند گرفت - سنبھال نہ سکتے تھے - طغیان - حد سے گزر جانا - کامران - عیش -
بیشہ - جنگل - رسالت - ایلچی گری - متابعت - تابعداری - تاب - گرمی و غصہ -
آشتی - صلح - آذوقہ - غذا -
نفاق در لباس اتفاق - دلی نفاق کو ظاہری لباس اتفاق پہنا کر - نقض عہد - اقرار توڑ ڈالنا -
اندراب - نام مقام -

هوا و هوس خودزیست کردن گرفت و هشیاری و بردباری که دو بازوی بختیاری ست از دست
داد و گروه غدر کشمیریان که تا بتدبیر و هوشمندی میرزا از پای درآمده بود باز بر پا شدند و این گروه خراب
باطن نفاق سرشت راه خداع پیش گرفته در لباس دوستی کار دشمنی ساختن گرفتند و عمدهٔ این کار
آن بود که لشکر میرزا را بحیلها از دور او پراگنده و مردم کارآمدنی او را متفرق ساختند طائفه را بجانب
تبت و برخی را بجانب بکلی و چندی را بطرف راجوری فرستادند و عیدی رینا و حسین ماکری و
ابدال ماکری خواجه حاجی بقال کشمیری را که سرگروه مهمات میرزا بود از راه برده بخود متفق ساختند و جمعی
کثیر بخود همداستان کرده بر سر میرزا روان شدند غازی خان و ملک دولت چک نیز آمده ملحق
گشتند و قریب خانپور که میان مهره پور و سری نگر که اصل شهر کشمیر و حاکم نشین ست بر سر میرزا شبخون
آوردند میرزا در نیم دیگ خانهٔ خواجه حاجی رفته بود تا قرابهادر را که دربند بود خلاص سازد که بدست
کمال دوفی حیات را سپری کرد و بعضی میگویند که تیری از ملازمان او نادانسته رسید چون مجملی از
حال میرزا حیدر گزارش یافت اکنون سرگذشت میرزا کامران نگارش می باید دران ایام ناسازگاری
که میرزا کامران از حضرت جهانبانی جدائی اختیار کرده بصوب کابل روان شد چون بحدود
خوشاب رسید سری و سروری را بازیچه داشته زمانهٔ لعبت باز را بکام خود پنداشته خطبه بنام
خود ساخت هرکه خرد دوربین و مصاحب مصالحت اندیش و همنشین دلسوز انگاشته باشد هر آئینه
چنین کارهای ناشایسته ازو بظهور آید نه حق محبت شناسد و نه طریق مروت داند بدی دیگران
را نیکی خود انگارد و تخم بدی در زمین نیکان افشاند ظاهر ست که ازان کشت و کار چه بر رود و درخت
امیدش کدام میوه در او بار آورد روزگار بی عاقبت اندیش را بقائی نه و دولت نزد به خود بسته را
پیوندی نه سربلندی کاخ بی بنیاد را چه اساس که چون منار برفی زود از هم پاشد و هلال شب
اول را چه ثبات که چون برق خاطف تا چشم برهم زدن فرو نشیند سلطنتش چون طراوت گل زود زوال

نفاق - دوروئی - طائفہ - ایک جماعت - تبت و بکلی راجوری - مقامون کے نام - برخی - تھوڑا - بقال - دراصل
ترکاری فروش ہے - بنیا بھی بقال ہو گیا - مہمات - جمع مہم - بڑا کام - از راہ بردہ - سیدھی راہ سے ہٹا کر - سپری کرد - ختم کی -
ناسازگار - ناموافق - صوب - طرف - لعبت باز - گڑیا کھیلنے والا - بکام خود - اپنے مقصد کے موافق -
بدی دیگران - دوسروں کی برائی - چہ بر رود - کیا کاٹیگا - روزگار بے عاقبت اندیش - جو اپنا انجام کار نہ دیکھے
اسکا زمانہ - بے بنیاد - کاخ - محل - منار برفی - برف گرنے سے جو منارہ بنجاتا ہے - خاطف - اچک لینے والا - طراوت - تازگی

تقبل رسیدند و گروهی دستگیر شدند و کشمیر باستقلال در تصرف میرزا در آمد و خطیب کشمیر مولانا جمال الدین محمد یوسف لفظ فتح مکرر تاریخ این فتح یافته بود و تکرار این فتح اگرچه در همین رفتن میرزا نیز صورت دارد اما آنچه میرزا خود اشارتی در تاریخ خود می نماید آن ست که یکباری میرزا فرستادهٔ سعید خان حاکم کاشغر از راه دره لار به کشمیر آمده و در چهارم شعبان نهصد و سی و نه در تصرف در آورده بود و در سلخ شوال سال مذکور با امرای کشمیر و محمد شاه که اسم حکومت بنام او بود صلح گونه کرده دختر محمد شاه را برای اسکندر سلطان پسر خود گرفته از راهی که آمده بود مراجعت کرد چون درین نوبت فتح غیبی دست داد و ملک کشمیر مسخر شد مدت ده سال در انتظام آن ولایت سعی بلیغ نمود و آن عرصهٔ دلپذیر را که حکم خرابه داشت لباس شهری پوشانید و اقسام محترفه و ارباب صناعات را از هر جا طلب داشته در مقام رونق و رواج آن ملک شد علی الخصوص موسیقی را بازار گرم گشت و انواع ساز در میان آورد مجملاً صورت ظاهری آن مملکت که نشأهٔ دنیائی اوست معنی پیدا کرد اما بواسطهٔ تعصبهای خنک بی نمک میرزا که منشای آن نارسائی با دعوی رسیدگیست متاع معنی کشمیر که عالم یک رنگی و دینداری ست کساد یافت و تا امروز بوی تعصب از کشمیریان می آید که صحبت را تاثیر عظیم ست سیما اطوار فرمانروایان که قوی اثر میباشد. امید که به یمن انتشار حقیقت و حقانیت حضرت شاهنشاهی صورت و معنی کشمیر اتحاد پذیرد و متاع حق پرستی و خدا شناسی بی شائبهٔ تکلف و تعصب رواج گیرد و از سهوهای عظیم که میرزا را روی داد و میمنت نداشت آن بود که با وجود فتح چنین خطبه و سکه بنام نازک شاه بدستور امرای کشمیر ساخت بایستی که حق نمک حضرت جهانبانی بجای آورده وجوه دراهم و دنانیر و رؤس منابر را بنام قدسی حضرت جهانبانی مشرف میساخت همانا که با زمانه مدارائی میکرد که سبے اخلاصی را رواج میداد و لهذا دران ایام که فتح کابل شد خطبه را بنام مقدس آن حضرت جهانبانی ساخته سربلند شد و در تاریخ نهصد و پنجاه و هشت هجری در شبخون که کشمیریان آورده بودند مسافر ملک نیستی شده مجملی ازین سانحه آن که میرزا از آئین عدالت که نگاهبان دولت ست عدول نموده بمقتضای

دستگیر - قیدی - خطیب - خطبہ پڑھنے والا - سعی بلیغ - بہت کوشش - خرابہ - کھنڈل تعصب خنک.
بے مزہ طرفداری - کساد - کھوٹا - بے چلن - سیما - خاصکر -
یمن - برکت - شائبہ - ملاوٹ - سہو - یعنے خطا - میمنت - برکت -
رُؤس - جمع راس - سر - منابر - جمع منبر - مشرف - تشریف یافتہ - معزز -
عدول - مُڑجانا -

میرزا آنکه بر نصرت ایزدی و دولت بادشاهی نموده بر سطے عقبات کشمیر قدم پیش نهاد درین اثنا تفرقه در معسکر بادشاهی چنانچه مذکور شد راه یافت خواجه کلان بیگ بمیل خود یا به سعی میرزا کامران آن عزم را فسخ نموده بمیرزا کامران ملحق شد و مظفر توپچی خود را بکوه سارنگ کشید غیر از چندے از ملازمان قدیم میرزا حیدر و جمعی دیگر که حضرت جهانبانی به کمک نامزد فرموده بودند همراه نشدند اما چون در کشمیر اختلاف و اختلال عظیم بود و هرج و مرج بجاے به پشت گرمی مرغبات کشمیریان در بیست و دوم رجب نه صد و چهل و هفت از عقبه نبوج در آمد و بے جنگ و جدال تسخیر کشمیر نمود چه دران ایام مدتے گذشته بود که کشمیر از حاکم مستقل خالی بود و امرا آن ملک را بتغلب در تصرف خود داشتند و هر یکی از مدعیان حکومت آن دیار را اسم ریاست اطلاق کرده خود ملک رانی میکردند درین زمان نازک شاه نام شخصے باسم بی مسماے حکومت اختصاص و اشتهار داشت و با این حالت هرگاه در میان یکدیگر اتفاق و تدبیر عقل و راے نباشد هر آئینه کار ملک باین حال کشد موسم چله دی بود و باران باشتداد می بارید کاچی جک چون رقم استقلال از جبهه احوال میرزا حیدر خواند بمقتضاے فریب و خداع که کشمیری ازان گزیر ندارد از کشمیر بر آمده پیش شیر خان رفت چه مقصود از آوردن میرزا حیدر کامروائی خود بود چون آن میسر نه شد بلکه نقش دیگر نشستن گرفت دست ازین باز داشته در اندیشه دیگر شد و طرح دیگر خیال کرد و خواهر اسمعیل ولد محمد شاه را بشیر خان داد و باین وسیله خود را مقبول ساخته عادل خان و حسین سروانی و جمعی دیگر را تا مقدار دو هزار کس گرفته به کشمیر آمد درین اثنا ابدال ماکری که استظهار او بود بعلت استسقا در گذشت و میرزا حیدر اهل و عیال خود را در اندرکوت که استحکام تمام دارد گذاشته متحصن شد. اهل کشمیر همه جدا شدند و پیش میرزا مردم کم ماندند و تا سه ماه در شعاب جبال بسر میبردند تا آنکه روز دوشنبه بیستم ربیع الثانی نه صد و چهل و هشت جنگ دست داد و بتائید یزدانی فتح کرد و هر چند مخالفان چه از افغانان کمکی و چه از کشمیریان بے حقیقت زیاده از پنج هزار سوار بودند چون کار ایشان بر بیوفائی و حرام نمکی مبتنی بود کارے از پیش نه رفته شکست یافتند و جمعی کثیر از مخالفان

عقبه - پہاڑی گھاٹی - تفرقه - پھوٹ - فسخ - توڑ دینا - اختلال - خلل پذیر ہونا - ہرج - کشت و خون - مرج - نظام ٹوٹ پھوٹ جانا - مرغبات - ترغیب دینے والی چیزیں - تسخیر - فرمانبردار کرنا - دے - ماگھ ہردی کا چلہ - جک - ایک قوم جو کشمیر میں حاکم تھی - خداع - مکر - استسقا - جلندھر کی بیماری - استحکام - مضبوطی - متحصن - قلعہ بند -

شعاب - جمع شعبه - دره - پہاڑ کی گھاٹی -

مبتنی - بنیاد رکھا ہوا -

که میر ابو القاسم آنجا متحصن بود میر بیچاره از بے آذقی آمده دید شیرخان در مقام ضبط و ربط شد و تمام
هندوستان را سوای بنگاله تحصیل و هفت اقطاع قسمت کرده داغ اسپ سپاهی درمیان آورد و اندکی
از تدبیرهاے بسیار سلطان علاء الدین را که در تاریخ فیروزشاهی تفصیل یافته است بعمل آورده و ازانجا
بر سر پورنمل راجه قلعهٔ رایسین و چندیری رفت و بعهد و پیمان نادرست راجه را از قلعه برآورد و بسعی
بعضے فقیهان گمراه و سفیهان تبه روزگار امان دادهٔ خویش را ازهم گذرانید و ازانجا به آگره آمد و بطرز حکام
بنگاله سراها در طرق و مسالک بفاصلهٔ یک کروه بنا کرد و بعد از بیماری جانکاه که در آگره برو طاری شده
بر سر مالدیو که حاکم اجمیر و ناگور و بسیارے از محال و امصار بود لشکر کشید و کار آن حدود را بفریب و فسون
ساخته بنواحی چیتور و رنتنبهور شتافت و آنجا نیز نیرنگسازیها نمود تا نگاهبانان آن قلاع کلیدها را فرستادند
و آنجا جمعے گذاشته درمیان ولایت دهندیره درآمد و ازآنجا روی به قلعهٔ کالنجر آورد و آنرا محاصره کرده ساباطها
برو مشرف ساخت و نقبها زد دهم محرم نهصد و پنجاه و دو به شعلهٔ آتشی که خود افروخته بود از دود آه مظلومان
بسوخت و تاریخ سوختن او از آتش مرد یافته بودند اگرچه در گرفتن این حصار حصین جانش از چار دیوار عنصر
برآمد اما قلعه بدست افتاد پنج سال و دو ماه و سیزده روز برنگ دیو حکومت هندوستان کرد و بعد ازو
جلال خان پسر خرد او هشتم روز جانشین پدر شد و اسلام خان نام نهاده اسم شاهی را بر خود بست و او هم
در ناشایستگی اعمال از پدر خود گذرانده بود چون تسلط این دو فتنه سرشت خداع نفش در جنب شعشعهٔ بهجه جهان
افروز رایت این دولت ابدی اساس مانند فروغ کرمکان شب تاب حکم نمودی بود داشت حکمت غامضهٔ
ایزدی بجهت مصلحتے چند که در مکامن علم او منطوی بود روزے چند جلوه داده بخاک ادبار برابر ساخت
و روزگار از ننگ وجود این معربدان ستیزه کار وارست و صورت حال میرزا حیدر آنکه چون تائید حضرت
جهانبانی یافته متوجه کشمیر شد چنانچه سمت گزارش یافت چون بنوشهر درآمد امراے مذکور که اسامی آنها
پیشتر گذشت مخلصانه آمده دیدند و راه ورودش درآمدن کشمیر و گرفتن آن را مجدداً خاطر نشان نمودند

آذقه - غذا - دید - ملاقات کی - اقطاع - جاگیرین - فقیه - فقه کا فن جاننے والا - سفیه - نادان - ازهم گزرانید -
مار ڈالا - کروه - کوس - محال - جمع محل - پرگنه - قلاع - جمع قلعه - ساباط - قلعه کے برابر توپ مارنے کے لیے چھتا بناتے ہین -
مشرف - بلندی سے دیکھنے والا - نقب - سوراخ - حصین - مضبوط - ریو - مکر - گزرانده بود - بڑھ گیا تھا - جنب - پہلو
سامنے - شعشعه - روشنی آفتاب - کرمک شب تاب - جگنو - غامضه - پوشیده - مکامن - جمع مکمن - چھپنے کی جگه -
منطوی - تہ کی ہوئی - ادبار - دولت کا زوال - معربد - بدخو - لڑاکا - وارست - چھوٹا - مجدداً - ازسرنو -

برای سیرابی سخن از بقیهٔ سرگذشت شیرخان و رفتن میرزا حیدر به کشمیر و حال میرزا کامران که بکابل رفت
و میرزا هندال که به قندهار شتافت و یادگار ناصر میرزا که در بکر مخالفت کرده ماند ناگزیر ست تا جویاے
آگاهی پذیرا سے عبرت گشته به نیرومی بخت بیدار زندگانی را به هشیار دلی و نیک عملی سپری کند پوشیده
نماند که شیرخان از آب بیاه گذشته بآهستگی قدم پیش می نهاد و باچندین اسباب نبرد بملاحظهٔ تمام می بود
و هراس عظیم داشت که مبادا از یک جانب بهادران موکب بادشاهی قدم در میدان کارزار نهاده
داد انتقام دهند و دغل بازیهای تدبیر نماے او یکبارہ بهیچ برآرند جمعی کثیر را پیشتر روان ساخته بود و در
احتیاط جنگ غایت ملاحظه را مرعی میداشت بعد از چند روز کہ بسبب اتفاقی میرزا کامران و مخالفت سایر
برادران بر نزدیک و دور بوضوح پیوسته به لاهور آمده و از انجا تا خوشاب رفت و در بهره و آن حدود
روزے چند بود و کس بطلب سلطان سارنگ گکر و سلطان آدم که از زمینداران معتبر آن حدود اند
فرستاد و چون نعمت پروردهٔ حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بودند و از دولت این دودمان عالی
عمرے کامرانی داشتند حرف او را بگوش رضا نشنیدند شیرخان از آنجا سبتیا که از محال منسوب گکران است
شتافت و جمعی کثیر را بر سر ایشان فرستاد گکران داد مردانگی داده لشکر افغانان را شکست دادند و افغان
فراوان در بند ایشان افتاد و بفروخت رفت شیرخان می خواست که خود بر سر ایشان رود با هواخواهان
خود مشورت کرد همه صلاح در ان دیدند که کار این گروه که کوههاے محکم و زمینهای قلب دارند بتدریج و
تدبیر باید ساخت و مناسب آن ست که درین حدود لشکرے گران گذاشته شود که هم فکر لشکر منصور
شده باشد و هم در حدود ولایت گکران بوده دست تاخت و تاراج دراز کند و قلعهٔ مستحکم به جهت
انتظام این دو کار اساس باید نهاد تا بمرور ایام این مردم از تنگناے خود بتنگ آمده سر گردنکشی فرود آرند
و خود باز گشته بسامان و سرانجام مملکت وسیع هندوستان باید پرداخت بنابرین مصلحت دید قلعهٔ
رهتاس را بنیاد نهاد و جمعی کثیر را گذاشته کوچ بکوچ برگشت و به آگره آمد و از آنجا به قلعهٔ گوالیار رفت

ناگزیر ـ ضروری ـ پذیرای عبرت ـ نصیحت قبول کرنیوالا ـ بیاه ـ دریا جسکو بیاس کہتے ہین ـ بملاحظہ تمام ـ پورا چوکنا
ہراس ـ خوف ـ ڈر ـ انتقام ـ بدلا لینا ـ دغل بازیہاے تدبیر نما ـ یعنی مکر بازیان جو بظاہر تدبیر نظر آتی ہین ـ
بہیچ برآرند ـ نیست کرڈالین ـ مرعی ـ ملحوظ ـ دودمان ـ خاندان ـ کامرانی ـ عیش ـ بفروخت رفت ـ
بیچ ڈالے گئے ـ زمین قلب ـ پیچیدار پہاڑی زمین ـ تدریج ـ آہستہ آہستہ ـ
اساس ـ بنیاد ـ اسس جمع ـ تنگناے ـ کوچہ ـ تنگ گلی ـ

آورده در بالای ارک نزدیک خودنشیمن مقرر ساخت ماہم آغا و جیجی انکه و آنکه خمان بدوام خدمت
کامیاب سعادت ابدی بودند و استفاضهٔ انوار قدسی میکردند و میرزا آن نونهال اقبال را که در ظل
حمایت ایزدی نشو و نما یافت به سلطانم بیگم کوچ خود سپرد و آن عفت مآب از وفور عقل در لوازم مهربانی
و مراسم خدمت اہتمام می نمود بظاہر نگاہبانی میکرد و بباطن خود را در برابر نور مطلق داشته روشنی پذیر
بود و روز بروز فر بزرگی از جبین نور افزاے آن جہان سعادت بیشتر میدمید ہرگاه تائید الٰہی پرورش نماید
و دورحا ذات نور پرور ایزدی باشد باد اندیش را در حق او جز نیکی در خیال نگذرد و از مخالف جز خدمت
و موافقت بظهور نیاید چنانچه مشیت ازلی درین ہنگام که عطوفت پدری و رافت مادری باید که تکفل مهمات
نماید بدست دشمنان جانی پرورش میداد تا دوربینان ملک دانائی را پاے ارادت محکم ترشود و کوته اندیشان
ساده لوح را چراغ ہدایت بدست افتد دحقیقت نگاہبانی ربانی بر دوست و دشمن ظاہر گردد از زبان
اقدس حضرت شاہنشاہی شنیده ام که احوال یک سالگی خود را علی الخصوص دران ہنگام که حضرت جہانبانی
متوجه عراق شدند و مرا به قندهار آوردند یکسال و سه ماہه بودم نیک بخاطر دارم روزی ماہم انکه والدهٔ ادہم خان
که بحضانت و خدمت آن نونہال اقبال قیام می نمود به میرزا عسکری معروض داشت که رسم بزرگان انست
که چون فرزند را زمان روان شدن بپاے رسد پدر یا پدر کلان یا کسیکه در عرف بجای آنہا تواند شد دستار
خویش را از سر برداشته در ہنگام رفتن آن فرزند گرامی میزند چنانچه آن نخل امید بزمین می آید اکنون حضرت
جہانبانی ندارند شما بجاے آن پدر بزرگید مناسب آنست که این شگون که بمنزله نباد چشم زخم ست شما
بجاے آرید میرزا در ساعت دستار خود را گرفته بسوی من انداخت و من از پاے درآمدم میفرمود که این
زدن و این افتادن بشخصه مرا بخاطر ست و نیز درہمان ایام براے تبرک و تیمن بجہت برداشتن موی سر مرا
بمطاف باباحسن ابدال بردند راه رفتن و آن موے سر گرفتن بعینه در پیش نظر ست کسی را که در نزہت سرا
دل چراغستان افروخته باشند صد مثل اینها و زیاده ازان چه دور نماید چون سررشتهٔ سخن بدینجا میکشید

استفاضہ - فیض و فائدہ حاصل کرنا - کوچ - عورت - فر - دبدبہ - جبین - پیشانی - مشیت - چاہنا - تکفل - پرورش
کرنا - ساده لوح - نادان - ہدایت - راہ دکھانا - ماہم انکہ - اکبر کی دودھ پلائی کا نام ہے - حضانت - پرورش
کرنا - چشم زخم - نظر بد - از پاے در آمدم - میں گر پڑا - بشخصہ - بعینہ - خاص وہی - تیمن - برکت لینا -
مطاف - زیارت گاہ - ابدال - جمع بدل - اولیاء میں سے ایک بزرگ مرتبہ اور باباحسنؒ کو بطور تعظیم کے ابدال بلفظ جمع کہا
جیسے نظام الدینؒ اولیاء - نزہت سراے - سیر و تماشے کا گھر -

جلوه دهند و از غرائب مبشرات غیبی و تفاولات آسمانی که در نیو لانسبت بحضرت شاهنشاهی به ظهور آمد آن بود که چون میرزا عسکری بار دوسے معلی رسیده و اعمال ناشایسته بجای آورد میر غزنوی و ماهم آنگا حضرت شاهنشاهی را بر دوش عزت و کنار عافیت گرفته پیش میرزا آوردند میرزا هر چند روے توجه بجانب آن حضرت کرد و در مقام شگفتگی و زهر خند آمد آن حضرت که دران هنگامه مجموعهٔ کمالات سالخوردان جهان بودند با وجود خرد سالے اصلا شگفته نشدند و قبض خاطر از ناصیهٔ حال آن حضرت هویدا بود میرزا طریق شده گفت که میدانیم فرزند کیست با ما چگونه شگفته شود و بعد از زمانے انگشترین میرزا راکه در گردن از حمائل بود و علاقهٔ گلگون آن نمایان بطریق عادات اطفال نی نی بلکه بدستیاری اقبال دست بجانب علاقه برده خواستند بگیرند میرزا در ساعت از گردن برآورده بحضرت شاهنشاهی داد دقیقه شناسان محفل این معنی را تفاول بر سعادت نمودند که عنقریب مهر دولت و نگین سلطنت بنام نامی آن حضرت شود و از چشمه سار افضال الٰهی آب رفته بجوے آید و از انجا حضرت شاهنشاهی مؤید بتائید الٰهی برفاقت میرزا عسکری متوجه قندهار شدند در قیام و جلوس و نوم و یقظه سواطع بزرگی و فرمانروائی از پیشگاه احوال آن حضرت می درخشید و انوار خداشناسی از لائحه اطوار و آثار هویدا بود در اثناسے راه کوکے بهادر که یکی از معتبران میرزا عسکری بود نزدیک بجادهٔ حضرت آمده بمیر غزنوی گفت که اگر میرزا را امن دهید به حضرت بادشاه میرسانم میر نه کور در جواب گفت که چون حضرت بادشاه خود نبردند همانا مصلحت در گذاشتن بود و نیز بے حکم عالی این دلیری از من نمی آید بهادر گفت من عزم ملازمت آن حضرت کردم که برچنین ایام تنهائی لوازم خدمتگاری بجاے آرم و میخواستم که این خدمت نیز بتقدیم رسانم اکنون که مرا باین سعادت سرفراز نمی سازند نشانی از حضرت شاهنشاهی بدهند که به حضرت گذرانم میر غزنوی طاقیه آن حضرت که اکلیل ماه سعادت بود به بهادر داده او را باین دولت سربلند ساخت و میرزا عسکری حضرت شاهنشاهی را نیز دهم رمضان نهصد و پنجاه به قندهار

مبشرات - جمع مبشر - خوشخبری - تفاولات - جمع تفاول - نیک شگون - سالخورد - پرانا - تجربہ کار - شگفتہ - خوش ہو جانا - ناصیہ - پیشانی -

طریق - شرمندہ و بمعنی راستہ - انگشترین مرزا - شاہی مُہر مرزا عسکری کی -

حمائل - ہار - گلے مین لٹکانے کی چیز -

علاقہ گلگون - سُرخ ڈورا -

متوجه نا شده گرم رفتن میشوند میرزا عسکری متعاقب رسیده شاه ولد ابوالخیر وجمعی کثیر از مردم خود را
فرستاد که اردو را محافظت نمایند ونگذارند که کسی از اردو بجائی رود وحقیقت خبر کردن جلینی بها در
وروان شدن حضرت جهانبانی را از امیر ابوالحسن صدر بتفصیل معلوم کرد تردی بیگ خان وسائر
ملازمان بی حقیقت آمده میرزا را دیدند ومیرزا همه را بمردم معتمد خود سپرد کوته اندیشی که از روز بد وعاقبت
وخیم نیندیشیده راه نامردی وبی آزرمی پیش میگیرد درمعنی تیشه برپای دولت خود میزند وخود را
آماده بلیات ونکبات آسمانی میگرداند چنانچه بر مطالعه کنندگان اوراق روزگار پوشیده نیست میر
غزنوی چون آمده میرزا عسکری را ملازمت کرد میرزا گفتند که ما بجهت دیدن بادشاه آمده بودیم چرا ایشان
راه چول پیش گرفتند باز پرسید که میرزا کجا اند یعنی حضرت شاهنشاهی میر غزنوی گفت در منزل اند میرزا
گفتند که خوب یک شتر میوه از رکاب خانه بمیرزا ببرید من هم می آیم وشب در خیمه خود بایک دو نویسنده
وبعضی از اسباب که از سرکار بادشاهی آورده بودند میدید وهمی نوشت وصورت حال بعینه همچنان بود
که بیرام خان بتفرس صائب دریافته معروض داشته بود فردای آن روز چاشتگاه بلند میرزا نقاره
نواخته از منزل خود بار دوی معلی آمد بر در دولت خانه حضرت جهانبانی نزول نمود جمیع مردم را یک بیک
از خرد وبزرگ گیرانده تردی بیگ خان را بشاه ولد سپرد وهر کدام از مردم وملازمان بیوفا را بمردم خود حواله
کرد وبه قید ها برد وجمعی کثیر را بقین وشکنجه هلاک ساخت ومبلغی کلی از تردی بیگ خان گرفت ودر
اندک فرصتی بپاداش اعمال خود رسید حاشا حاشا آنچنان گناه را این پاداش چون تواند شد این
طوفان بلا را اگر گردی از نزل پاداش نام نهند هنوز گنجایش ندارد شعر اگر بد کند مرد بد روزگار ✤
نکو گردد از پند آموزگار ✤ سرانجام راز آشکارا کند ✤ همان گوهر خویش پیدا کند ✤ بر باریک بینان
رموز تقدیر پیدا است که چون دست اقبال یکی از برگزیدگان ازل را بنگین سلطنت برآراید و
تارک دولت او را بتاج خلافت بلندی بخشند لوامع آثار وسواطع انوار آن همواره در پیشگاه احوال

سائر - باقی - وخیم - خراب وناگوار - آزرم - شرم - نکبات - جمع نکبت - خواری - چول - بیابان -
تفرس - دانائی سے واقعات کو سمجھ جانا - گیرانده - گرفتار کرادیا - قین - لوہار - بنده - شکنجہ - عذاب - ایک خاص
سزا کا نام ہے - پاداش - بدلا - حاشا - پناه - پاکی - نگر -
رموز - جمع رمز - اشاره - خفیہ بات - تارک - سر - لوامع - جمع لامعہ - نشان روشن -
سواطع - جمع ساطعہ - بلند -

نهند بیرام خان بموقف عرض رسانید. که وقت تنگ شده فرصت توقف بر نمی تابد کافر نعمتان را بقهر ایزدی حواله فرموده خود بدولت متوجه ارادهٔ خود شوند التماس او مسموع آمده آن حضرت با معدودے از مخلصان جانسپار راه دشت پیش گرفتند و ارادهٔ قندهار دکابل از خاطر اقدس برآورده بآهنگ حجاز متوجه عراق شدند و بیابان نورد راه فراق گشتند. و خواجهٔ معظم و ندیم کوکلتاش و میر غزنوی و خواجه عنبر ناظر را حکم فرمودند که حضرت شاهنشاهی در مهد حمایت و حراست الٰهی ست غبار آسیبے بر دامن اقبالش نمیرسد بهر طوریکه باشد هودج عزت حضرت مریم مکانی را بموکب عالی رسانید این سعادت مندان گرم شتافته خدمت پسندیده بجاے آوردند قدرے راه طی شده بود که شبی تیره تر از دل کافر نعمتان حق ناشناس روے نمود بیرام خان بموقف عرض رسانید که حقیقت محبت زر و اسباب که میرزا عسکری دارد بر ضمیر انور لائح ست درین وقت میرزا بخاطر جمع و دل آرمیده با دو سه نویسنده خود در خیمه نشسته تفصیل اموال و اشیای اردوے معلی را می بیند لائق دولت آن ست که تکیه بعنایت الٰهی کرده خود را ناگهانی بر سر آن خیمه رسانیم و کار او بسازیم هرگاه میرزا از میان رفت ملازمان او همه نمک پرورده این درگاه اند ناگزیر آمده ملازمت اختیار می کنند آن حضرت از روی حساب و معامله این کنگاش را تحسین نمودند اما از پاک طینتی و خیر اندیشی بگرد این داعیه نگشته فرمودند اکنون رو براه غربت نهادیم و راه در از پیش گرفته فسخ آن نمیکنیم مجدداً حضرت شاهنشاهی را در پناه حضرت ذو الجلال که دافع آفات و رافع مخافات ست سپرده و هدایت ازلی بدرقه راه ساخته و عنایت ابدی رفیق گاه و بیگاه کرده بر توسن همت زین دولت بستند. و پاے توجه در رکاب توکل آورده قدم پیش نهادند میرزا عسکری که باندیشه تباه نزدیک مستنبک رسید. میر ابو الحسن صدر را پیشتر روان ساخت که رفته حضرت جهانبانی را اگر داعیه رفتن داشته باشند بحرف و حکایت نگاهدارد در وقت سواری حضرت جهانبانی میر ندکور میرسد و می خواهد که از جانب میرزا پیغامی چند ساخته بگذراند و باعث توقف شود آن حضرت به تعلیم الٰهی بسخنان واهیه او

بر نمی تابد - اٹھا نہیں سکتی - آہنگ - قصد - شاہنشاہی - یعنی شاہزادہ اکبر کو چھوڑ دینا اُسکا خدا حافظ ہے مگر اُسکی والدہ کو جلد لاؤ - لائح - ظاہر - کنگاش - مشورہ -
تحسین - تعریف کرنا - طینت - پیدائش - غربت - مسافری - فسخ - توڑنا -
مخافات - جمع مخافت - خوف کی جگہ و چیز - بدرقه - رہبر - راہ بتلانے والا -
توسن - تند و شوخ گھوڑا - واہیه - بیہودہ -

بعرض اقدس رسانید حضرت جهانبانی کافر نعمتی این گروه دانسته به مقتضای صلاح وقت رفتن قندهار برطرف ساختند. و بجانب مستنبک عنان عزیمت منعطف فرمودند. بابنده محمد دیسی رخصت گرفته بقندهار متوجه شد مصحوب او منشور عنایت بخط قدسی نمط خود بمیرزا عسکری مصدر باین عبارت که برادرکم مهربی ارادت معلوم نماید و در نوشته بمواعظ و نصائح آگاهی بخشیدند اما گوش حق شنو کو و دل دانا ے درست فهم کجا آن نصیحتها را ناشنیده انگاشته بیشتر از پیشتر در مقام اقدام شقاوت شد. قاسم حسین سلطان و مهدی قاسم خان و جمعی دیگر از ملازمان عسکری میرزا از رفتن او منع کردند که مبادا درین صورت مضطر شده از فرط ضرورت بجانب عراق توجه فرمایند. و حوادث عظیم روی دهد ابوالخیر و جمعی از اشرار بعضے از سخنان خوش آمد خانه برانداز که بظاهر صورتی دارد و بباطن جز خرابی و ویرانی نیفزاید گفته میرزا را بر داعیه خطا مصمم ساختند صبح آن روز که شام ادبار او بود میرزا بخیال فاسد متوجه مستنبک شد یکدو راه رفته از ملازمان خود پرسید. که این راه را که دیده است جینی بهادر اوزبک که نوکر قاسم حسین سلطان بود و درین بر آمدن نوکری میرزا اختیار کرده بود گفت این راه را من بواقعی میدانم و مکرر آمد و شد کرده ام میرزا جواب داد که راست میگوید جاگیر دار این حدود بوده است او را فرمودند که پیشتر میرفته باشد و راه سرکن او اظهار کرد که بانوی من زبونست میرزا بجانب ترسون برلاس که یکی از ملازمان او بود اشارت کرد که اسپ خود را باو بده او بعد از تعلل کار خود را بدرشتی رسانده اسپ داد جینی بهادر که سابقاً در هندوستان در سلک ملازمان پادشاهی منسلک شده بود برهنمونی سعادت از انجا پارهٔ راه پیشتر آمده جلوریز خود را بچادر بیرام خان رسانیده پرده کشاے حقیقت حال شد. بیرام خان باتفاق او در ملازمت حضرت جهانبانی آمد و از عزم نادرست آن حق ناشناس آگاه ساخت آن حضرت کسان پیش تردی بیگ خان و بعضے ملازمان دیگر فرستادند که اسپے چند فرستند. آن تنگ چشمان فرومایه از ادراک این دولت متقاعد گشته ابا نمودند. آن حضرت خواستند. که خود بدولت سوار شده آنها را ادب کنند. و سزای کردار در کنار شان

عزیمت - عزم کرنا۔ مصحوب - ساتھ - نمط - دستور - مصدر - بالضم و تشدید دال - عنوان کیا ہوا - شروع کردہ مواعظ - جمع موعظت۔ نصیحت - اقدام - آگے بڑھنا - مضطر - بیقرار - فرط - زیادتی - خانہ برانداز - گھر برباد کرنے والے۔ مصمم - مضبوط - ادبار - بدبختی - سرکن - طے کر - زبون - یعنی میری بی بی بیمار ہے - بدرشتی رسانده - سختی تک نوبت پہونچا کر - جلوریز - دوڑا کر - چادر - خیمہ - تنگ چشم - کنجوس - متقاعد - سستی کرنیوالا - ابا - انکار کرنا -

وشغف ہما وار اوج عشق را زیر پر و بال ہمت گیرند وچنانچہ بطواف قبلۂ دل مشرف شدہ فیض معنوی یافتہ اند محمل بہ کعبۂ گل نیز بردہ صورت را بمعنی متحد سازند وہمچنانکہ نگارخانۂ باطن سرانجام یافتہ صورت کدۂ ظاہر را نیز آرایش دہند تا ہمعنی باعث تالیف قلوب شود و موجب ہدایت حقیقی سادہ لوحان صورت پرست گردد درین اندیشہ بودند کہ حاکم تہ ہمعنی را دریافتہ سعادت خود دانست و عرضہ داشت صلح فرستاد چون آن حضرت را شاہباز بلند پرواز ہمت بصید عنقا پرکشادہ بود و نظر دوربین از صیدہای مختصر باز آمدہ بر آشیان بلند افتادہ صورت التماس او بمعرض قبول افتاد ارغونیان کہ کار بر ایشان تنگ شدہ بود از فردۂ صلح کلاہ نشاط بر فلک انداختند و ہمعنی را نہایت مطالب دانستہ نعمت غیر مترقب شناختہ پیشکش فراوان فرستادند و انواع معذرتہا خواستند و آن حضرت بدولت و سعادت ہفتم ربیع الآخر سال مذکور از قصبۂ جون بصوب قندہار از راہ سیوی توجہ فرمودند میرزا عسکری توجہ موکب بادشاہی شنیدہ بفرمودۂ میرزا کامران و بدعملی خود استحکام قلعہ نمودہ با جمعی کثیر باندیشۂ نادر بست متوجہ اردوے معلی شد کہ بنامردی شقاوت رفتہ دستگیر کند درین اثنا امیر اللہ دوست کہ از فضلای عصر بود و چندگاہ وکالت میرزا کامران با تفویض داشت و شیخ عبدالوہاب از اولاد شیخ پوران از جانب میرزا کامران بجہت خواستگاری دختر شاہ حسین بیگ ارغون میرفتہ اند خبر موکب عالی شنیدہ در قلعہ سیوی متحصن شدند حضرت جہانبانی امیر اللہ دوست را مثال عالی فرستادہ طلب فرمودند او از بے سعادتی حرمان شرف ملازمت اختیار کردہ عذر آورد کہ اہل قلعہ مرا نمی گذارند چون موکب عالی بجدودشال کہ از قندہار قریب سہ فرسخ ست نزول فرمود جلال الدین بیگ کہ از اعیان میرزا کامران بود و جاگیری دران حدود داشت بزبان گیری کسان گذاشتہ بود دو کس از ملازمان بادشاہی را کہ پیشتر بسر چشمہ رسیدند دستگیر کردہ بودند یکی ازان دو کس فرصت یافتہ از چنگ آن مردم خلاص شدہ حقیقت آن بداندیشان کہ از قرائن احوال دریافتہ و از زبان آن جماعہ شنیدہ بود آمدہ

شاہباز - بادشاہی باز - عنقا - ایک عجیب جانور فرضی ہے جیسے سیمرغ وققنس - کلاہ نشاط - یعنی خوشی مین ٹوپی اُچھالین - غیر مترقب - کوئی چیز بے امید کے ملنا - شقاوت - بدبختی - دستگیر - قیدی -

تفویض - سپرد کرنا -

متحصن - قلعہ بند -

حرمان - بے نصیبی -

آید آن را از متممات کمالات می شمارند و بنده سبب خسران دین و دنیای خود دانسته بگریبان اندوه فرو
میرود رجعت کواکب که سر برآرایان هفت اقلیم افلاک اند نمودار یست ازین حال و نمشالیست ازین
نقش هرچند آفتاب عالمتاب از ابر و غبار از نظر پنهان گردد در حقیقت آن پرده بیش نیست که بر چشم
جهانیان فرو هشته می شود و نقصی بآن بارگاه عالی نمی رسد چون بظاهر سبب می شود تند باد سطوات
الٰهی عاقبت غبار را سرگردان ساخته بخاک سیاه می نشاند و نیز حدیث طلوع و غروب نیر اعظم راهبری ست
مشعله در دست چه همان نسبت و حالتی که آن گنج انوار را در مشرق ست همان نسبت و حالت در تنق
مغرب حاصل و همان حالتے که در جبین سمت الراس و زوال نصف النهار ست بی نقص کمال همان حال
در وتد رابع نصف اللیل متیقن و این تفاوت نسبت برائیان خاکی نژاد و ساکنان مشتے گل مخیل ست
و الا ذروهٔ جلال او ازان مقدس تر ست که اندیشهاے ارباب نقص پیرامون آن تواند گشت بنابر
این مقدمات هرکه بصاحب دولتان تاجدار و تاجداران صاحب اقبال بد اندیشد بسرانجام
کار بنکال اعمال خویش گرفتار آید و در اضاعت وجود خود سبب اعظم باشد. و مرات این حال واقعهٔ
عبرت افزاے حضرت جهانبانی جنت آشیانی ست که در اندک فرصتی دامن اقبال آن حضرت که
غبار آلود حوادث بود بسر چشمهٔ افضال شست و شو یافت جمیع کافر نعمتان بسزاے نیات و اعمال
خود رسیدند و خرمن عمر و دولت ایشان به برق قهر الٰهی سوخته شد و نشان هستی این بد دلتان
از صفحهٔ روزگار سترده گشت چنانچه مصاعب و متاعب عسر و موارد و مطالع یسر جا بجا بتوافق ترتیب
زمانے و تنسیق مکانے گزارش بیاید و بالجمله چون حضرت جهانبانی جنت آشیانی را باطن قدسی مظاهر
از طرز دنیاے ناپائدار افسرده گشته بود و از ولایت سند توجه عالی برخاسته بخاطر اقدس رسید
که بحاکم تته صلح گونه فرموده به قندهار نهضت فرمایند و چون موکب والا آنجا رسید حضرت شاهنشاهی
را با جمعی از خاصان درگاه بحفظ ایزدی سپرده قدم در شاهراه تجرید و تفرید نهند و بارتقای مصاعد شوق

متمم ۔ پورا کرنے والا ۔ رجعت ۔ پانچون سیارات کا چلتے چلتے پھر جانا جنکو خمسه متحیره کہتے ہین ۔ نمودار ۔ نمونه ۔ سطوت
قہر ۔ سخت گیری ۔ مشعله در دست ۔ ہاتھ مین لالٹین لیے ہوے سمت الراس ۔ وسط آسمان ۔ وتد ۔ رابع ۔ چوتھی میخ
رائیان ۔ دیکھنے والے ۔ ذروه ۔ پہاڑ کی چوٹی ۔ نکال ۔ عذاب ۔ رنج ۔ اضاعت ۔ ضائع کرنا ۔ کافر نعمت ۔
ناشکرا ۔ مصاعب ۔ جمع مصعب ۔ دشواری ۔ متاعب ۔ جمع متعب ۔ تکلیف ۔ عسر ۔ سختی ۔ موارد ۔ جمع مورد ۔ جاے آمد
مطالع ۔ جمع مطلع ۔ مقام طلوع ۔ یسر ۔ آسانی ۔ توافق ۔ باہم موافق پڑنا یعنی بموقع ۔ مصاعد ۔ جمع مصعد ۔ بلندی ۔

آن حضرت در صغر سن آن اعجوبہ را نمودہ بود اگر در کبر سن این کرامت نماید بدیع نیست چہ ہر فعل را
وقتی ست و ہر قوتی را محلی این راز سربستہ کہ تا غایت بر زبان نیاوردہ بودم سبب آن بود کہ با ہر کہ
میگفتم باور نمی کرد بلکہ مدعیان بہ سخافت عقل من نسبت میکردند و چاشنی این سخن در کام مرام آنہا
تلخ می نمود و نیز مرا در اظہار آن رخصت نبود اکنون فرزند من چون از تو سخن ہا ر شنیدم لب بافشای
آن راز کشودم کہ آن نشانہ خرد سالے بود و این نمونہ کلان سالے ای فرزند گرامی از ان مظہر کرامات
این علامات و مقامات بدیع نیست و جامع این شگرفنامہ ابو الفضل این دو قضیہ را اگرچہ از مردم
ثقہ شنیدہ بود اما از ان عفت مآب بی واسطہ نیز استماع نمود و انچہ راقم از کمالات قدسی و خوارق
عالی ازین نور پرور دالٰہی بچشم خود دیدہ است و بنظر اندیشہ خود سنجیدہ از اندازۂ بشری و حوصلۂ انسانی
بیرون ست الحق انچہ از والدۂ ماجدۂ میرزا عزیز کوکہ منقول شد حیرت بخش اصحاب ظاہر ست وانچہ
این مسکین مشاہدہ نمود عبرت افزاے ارباب باطن

توجہ موکب حضرت جہانبانی جنت آشیانی بقندھار و از ان حدود سفر حجاز گزیدن و آہنگ عراق کشیدن

ارادت ازلی و مشیت لم یزلی برین رفتہ کہ بادشاہی کہ خلعت والاے دولتش را بطراز خلود و بقا مطرز
سازند و قوائم عظمت سریر سلطنتش را بقواعد ارکان استمرار و استعلا مشید و معزز گردانند بعضے طوارق
انقلاب نما و سوانح انصراف انتما میش راہ او می آرند و فی الحقیقت آن نمودیست بے بود و عقدہ
ایست عاقبت محمود کہ کوتہ نظران آنرا از اسباب منقصت داشتہ در حیز اعتبار می درآرند و بلند بینان
خال رخسار دولت دانستہ نشان دفع عین الکمال میسازند و دولت مند را انچہ ناملایم طبع پیش راہ

اعجوبہ ـ بہت عجیب چیز ـ سخافت ـ ہلکاپن ـ کام ـ تالو ـ مرام ـ مقصد ـ مظہر کرامات ـ یعنے کرامتین ظاہر ہونے کا
جسم ـ ثقہ ـ پرہیزگار ـ استماع ـ سننا ـ الحق ـ سچ یہ ہے ـ کوکہ ـ دودھ شریک بھائی ـ سفر حجاز ـ یعنے سفر مدینہ و مکہ
آہنگ عراق ـ ایک قسم راگ کی ـ آہنگ آواز و قصد ـ ازلی ـ جسکی ابتدا نہو ـ لم یزلی ـ جسکو کبھی زوال نہ ہو ـ طراز نقش
مطرز ـ منقش ـ خلود ـ ہمیشگی ـ قوائم ـ جمع قائمہ ـ پایہ ـ قواعد ـ جمع قاعدہ ـ نیو ـ استمرار ـ برابر باقی رہنا ـ استعلا ـ بلند ہونا
مشید ـ مضبوط ـ طوارق ـ جمع طارقہ ـ سختی ـ انصراف ـ تغیر ـ عاقبت محمود ـ نیک انجام ـ منقصت ـ عیب۔

عین الکمال ـ نظر بد

ازان حضرت روے نمود شامگاہے کہ پرتو تباشیر صبح دولت بود عفت قباب جیجی انگہ آن نوبادۂ
باغ قدس را شیر میداد و از مخالفت عصمت نقاب ماہم انگہ و جمعے دیگر آزردگی خاطر داشت
و ازین کہ بعرض حضرت جہانبانی جنت آشیانی رسانیدہ بودند کہ کوچ میرغزنوی سحر میکند کہ حضرت
شاہزادۂ عالمیان غیر از و بشیر دیگرے میل نمی فرمایند بغایت دلتنگ بود درین اثنا دقیقہ کس آنجا
حاضر نبود آن حضرت خلوت دیدہ متکلم شدند و زبان کرامت بیان خود بہ تسلی خاطر محزون جیجی انگہ
مسیح وار کشودند و فرمودند کہ خاطر خوش دار کہ نیر آسمان خلافت در کنار تو قرار خواہد گرفت و شب
اندوہ ترا نور شادمانی خواہد بخشید و زنہار این راز مارا آشکارا نہ کنی و این اسرار قدرت الٰہی بوقت
شہرت ندہی چہ حکمتہاے غیبی و مصلحتہاے کلی در ضمن این مندرج است جیجی انگہ میگفت مرا این
نوید جان بخش عظیم در شگفت آورد و عقد اندوہ بیکبار از دل من کشودہ گشت و ازین رہگذر کہ کفایت
چنان نوبہ پروری و حضانت چنان فیض گستری بے مشارکت و منازعت دیگرے از درگاہ صمدیت
حوالہ بمن شدہ انشراح خاطر یکے بصد و صد بہ ہزار انجامید و روز بروز ابواب فرح و نشاط بیش از
بیش بر روے روزگار من کشودہ میگشت و بہ شکر این نعمت عظمیٰ قیام نمودہ از دل و جان بخدمت
متوجہ شدم و نعمت و دولت دوجہانی بمن روے آورد و این راز سربمہر را پنہان میداشتم تا آنکہ آن
نونہال دولت سریرآراے ملک کشورکشائی گشتہ روزے از عرصۂ دہلی بہ شکار حوالی قصبہ پالم تشریف
بردہ بودند در انجا ماری بغایت بزرگ و مہیب در سرراہ پیدا شد کہ ارباب تہور را دل از جاے
رفتہ بود آن حضرت درین مرتبہ اعجاز موسوے ظاہر ساختہ بے اندیشہ کہ بخاطر خاطر رسانند ید بیضا
نمودہ متوجہ مار شدند و بہ بشارت غیبی دلیرانہ دم مار بدست اقدس گرفتہ زبون ساختند یوسف محمد خان
برادر میرزا عزیز کوکلتاش خود این آیت قدرت مشاہدہ کردہ از روی تعجب بمن آمدہ نقل کرد دران
وقت این راز سربستہ و سرپوشیدہ کہ خود دیدہ و شنیدہ بودم بفرزند ارجمند خود درمیان آوردہ گفت

تباشیر - سفیدی صبح - جیجی انگہ - اکبر کی ایک دایہ - نوبادہ - تازہ پھل - پودھا - ماہم انگہ - اکبر کی دوسری دایہ
کوچ - عورت - سحر - جادو - محزون - رنجیدہ - کنار - گود - شگفت - تعجب - عقد - جمع عقدہ - گرہ -
حضانت - دایگی کرنا - صمدیت - خدائی صمد جسکے سب محتاج ہوں وہ کسی کی احتیاج نہ رکھتا ہو - مہیب - خوفناک
تہور - حد سے زیادہ بہادر -
ید بیضا - روشن ہاتھ جو حضرت موسی کو معجزہ عطا ہوا تھا - یوسف محمد خان - پسر جیجی انگہ -

روانہ سمت گجرات شد و در راہ ایلچی شیرخان کہ از گجرات می آمد آگاہ گشتہ کس فرستاد و ابوالقاسم را کہ بصورت و جثہ نمودی داشت گرفت بیرام خان از نیک ذاتی و جوانمردی بمبالغہ گفت کہ من بیرام خانم ابوالقاسم مردمی بجاے آوردہ گفت این ملازم منست می خواہد کہ فداے من شود زنہار دست ازین باز دارید و ہمان معاملہ کہ ع مرا بگذار و دست یار من گیر * درمیان بود باین طریق بیرام خان نجات یافتہ بہ گجرات پیش سلطان محمود رفت و ابوالقاسم را پیش شیرخان آوردند از ناشناسی آن معدن مردت را بہ شہادت رسانید. و بارہا شیرخان میگفت کہ ہمان زمان کہ بیرام خان دران مجلس گفت کہ ہرکہ اخلاص دارد خطا نمی کند فہمیدہ بودیم کہ با ما نمی سازد و سلطان محمود گجراتی نیز ہرچند تکلیف بودن کرد بیرام خان قبول ننمود و رخصت سفر حجاز گرفتہ بہ بندر سورت آمد و ازانجا بولایت ہردو ارشتافت و ازانجا بزیر پاے صاحب خود و ولی نعمت جہانیان در قصبۂ جون رسیدہ سربلند گشت

ظہور خارق عادت از حضرت شاہنشاہی کرامات و دیباچۂ مقامات تولد بود در ماہ ہشتم شرف ولادت

بر صحیفۂ علم ایزدی کہ لوح محفوظ ازل و ابد ست چنان ثبت افتادہ کہ چون جہان آرائی را از افراد کائنات در جلوہ گاہ صورت و معنی تاج امتیاز بر تارک کرامتش نہند از مبادی سعادت ولادت آن جلیل الشان بوارق حالات و خوارق عادات از مطاوی احوالش پرتو ظہور یابد ہریکی ازان منہی غیب باشد کہ بہ بانگ بلند طنطنۂ علو مدارج قدرش بگوش ہوش زمانیان رساند و باظہار اینمعنی سعادت فزاے جہانیان گردد و از بدائع مصداق این حال آن ست کہ درین زمان فرخندہ کہ ہفت ماہ تمام از ولادت مسعود حضرت شاہنشاہی گذشتہ و بدولت و اقبال قدم در ماہ ہشتم نہادہ بودند امرے بدیع

جثہ ۔ ڈیل و ڈول ۔ زنہار ۔ ہرگز ۔ معدن ۔ کان ۔ نمی سازد ۔ موافقت نہیں کرنا ۔ خارق عادت ۔ قدرتی عادت کے خلاف (کرامت) صحیفہ ۔ کتاب ۔ لوح ۔ تختی ۔ جہان آرا ۔ جہان کا آراستہ کرنے والا بادشاہ ۔
کائنات ۔ مخلوقات ۔ تارک ۔ سر ۔ مبادی ۔ ابتدا ۔ شروع ۔ بوارق ۔ جمع بارقہ ۔ چمک ۔
مطاوی ۔ جمع مطوی ۔ تہ کیا ہوا ۔ منہی ۔ خبر دینے والا ۔
طنطنہ ۔ آواز نقارہ ۔ بدائع ۔ جمع بدیع ۔ نادر ۔

آن شده بود چندگاه در ظاهر قصبهٔ درمیان بساتین طرح اقامت اتفاق افتاد و در اطراف و جوانب پیوسته با ارغونیان جنگ میشد و آن جماعه شکستهاے درست می یافتند و شیخ تاج الدین لاری که از منظوران حضرت جهانبانی بود درین ایام بدرجهٔ شهادت رسید روزی شیخ علی جلائر و تردی بیگ خان و جمعی بتاخت ناحیتی نامزد شده بودند سلطان محمود بکری و جمعی کثیر بر سر ایشان ریختند و تردی بیگ خان در جنگ مساهله نمود و شیخ علی بیگ ثابت قدم ورزیده دران عرصهٔ رزم که بساط بزم شیر مردان بود شگفته روی شربت شهادت آشامید خاطر مقدس حضرت جهانبانی از واقعه چنین مخلصی بغایت مجروح شد و بعضے امور دیگر درمیان آمد لاجرم دل از حدود بکر سرد ساخته ارادهٔ توجه بجانب قندهار مصمم ساختند درخلال این ایام هفتم محرم نه صد و پنجاه بیرام خان از حدود گجرات تنها خود را بپایهٔ سریر مقدس رسانیده مرهمی بر جراحت خاطر اشرف نهاد و موجب انس و الفت گشت و از غرایب آن که چون مشار الیه به معسکر اقبال رسید اول گذرش بر جنگ گاه افتاد پیش از آنکه سعادت ملازمت دریابد و بر مردم ظاهر شود خود را آمادهٔ جنگ ساخته مردانه کارزار کرد چنانچه سپاه نصرت قرین متحیر ماندند که همانا از جنود غیبی ست و چون ظاهر شد که بیرام خان ست غریو از ایستادگان مصاف نصرت برخاست و باعث مسرت خاطر حضرت جهانبانی گشت و باین تقریب چند روزے دران گلزمین توقف روے نمود و مجملی از احوال بیرام خان آن که در قضیهٔ نامرضیه قنوج جانسپاریها کرده سنبل رویه افتاد و به راجه مترسین که از زمینداران معتبر آن سرزمین بود در قصبهٔ لکنور التجا برد و مدتے در حمایت او بود و چون این خبر به شیرخان رسید کس فرستاده طلب داشت راجه بیچاره شده خان را پیش او فرستاد و در راه مالوه باو رسید در اول مجلس شیرخان برخاسته دید و در جلب خاطر سخنان فریبنده گفت و درمیان سخنان اظهار نمود که هرکه اخلاص دارد خطا نمی کند بیرام خان در جواب گفت چنین ست هرکه اخلاص دارد خطا نخواهد کرد و از نزدیک برهان پور بهزار گونه بیقراری باتفاق ابو القاسم حاکم گوالیار فرار نمود

بساتین - جمع بستان - باغ - ناحیت - طرف - مساهله - سستی - رزم - جنگ - مجروح - زخمی - لاجرم - ضروری
همانا - بیشک -
جنود - جمع جند - لشکر -
غریو - شور
جلب - کھینچنا -

اندراج یافتہ چہ این ارژنگ معنوی ورنگارستش بدائع واردات وغرائف واقعات جلائل فتوحات
حضرت شاہنشاہی انتظام می یابد از ابتداے شرف ولادت اقدس وہرچہ غیراین نگاشتۂ قلم نیاز گردد
تقریبی ست وسیرابی سخن ونمودار معنی بران باعث والمنۃ للہ کہ احوال گرامی این سلسلۂ ابدی اعتصام نیز از
آدم تا اینندم بطن بہ بطن بطریق جمال گزارش بیاید وتامیرود نقاب از چہرۂ تفصیل میکشاید القصہ از انجا کہ
عنصر ذات مقدس حضرت جہانبانی جنت آشیانی جہان مروت وفتوت بود براے خاطر اصحاب اخلاص
ارادت تجرد را موقوف داشتہ وانتظام عالم تعلق راکہ وجود سلاطین مخصوص ہمین معنی ست درنظر دوربین آوردہ
متوجہ ولایت مالدیو شدہ آن دیو دوسیرت قدر این دولت بیدار کہ بخواب نتوان دید نشناختہ آنچنان
ناشایستہ پیش آمد ناگزیر باز بالتماس جانب یاران بارگاہ سلطنت متوجہ سند شدند کہ شاید حکام انجا
از خواب غفلت بیدار گشتہ تدارک گذشتہ نمایند ہرچند راے جہان آراے برین نمود بہرحال برحسب
تقدیر صورت معاودت اتفاق افتاد چون موکب عالی نزدیک بآن حدود رسید معلوم شد کہ ارغونیان
در قصبۂ جون انبوہ شدہ ارادۂ مقابلہ ومحاربہ دارند حضرت جہانبانی شیخ علی بیگ جلائر راکہ اباً عن جد
بہ جانسپاری واخلاص موروثی از زمان ارتفاع رایت دولت جہانگیر حضرت صاحبقرانی علم امتیاز می افراشت
با جمعی از دلیران ودلاوران پیش فرستادند وخود بہ دولت متعاقب نہضت فرمودند چون شیخ علی بیگ
بموکب منصور نزدیک بود دردی بمعرکۂ نبرد شیر مردانہ نہادہ باندک کسی داد جلادت دادہ در کم فرصتی ہنگامۂ آن
جماعہ متفرق ومنہزم ساخت تباشیر صبح ظفر از مشرق تیغ ز افق کمان بردمید وخورشید اقبال ظلمت سوز
آن عبرت شد وساحت قصبۂ جون مخیم موکب عالی گشت ودرین قصبۂ رفیع عتبہ ورود ہودج عزت حضرت
مریم مکانی ومہد عظمت حضرت شاہنشاہی از حصار امرکوت کہ بوئدہ اشرف بود بہ سعادت واقبال
اتفاق افتاد چنانچہ تفصیل آن طراز عنوان کلام شد وچون این معمورہ برکنار آب سند واقع شدہ
ودر کثرت حدائق وانہار ولطافت فواکہ واثمار در بلاد سند امتیازے داشتہ وبعضے مصالح دیگر نیز ضمیمۂ

ارژنگ - تصویرون کا مرقعہ - نگارخانہ - بدائع - جمع بدیع - نادر - جلائل - جمع جلیلہ - بزرگی - تامیرود - یعنی آگے
چلتے مفصل حالات بیان کرتا جائیگا - دد - درندہ - ارغونیان - قوم ارغون - جلائر - ایک خانوادۂ ترک -
اباً عن جد - باپ دادا سے - متعاقب - پیچھے پیچھے - جلادت - دلیری - چستی - منہزم - بھگوڑا - تباشیر - سپیدۂ صبح
عبرت - غیر کے حال سے نصیحت حاصل کرنا - مخیم موکب - خیمہ گاہ لشکر - رفیع عتبہ - بلند چوکھٹ - ورود - آمد -
مولد - پیدائش کی جگہ - معمورہ - آبادی - حدائق - جمع حدیقہ - باغ - انہار - جمع نہر - فواکہ - جمع فاکہ - میوہ - اثمار - جمع ثمر - پھل

غرهٔ رجب نه صد و چهل و نه هودج عفت محمل عزت حضرت مریم مکانی را بابعضی از جانسپاران دران حصار سعادت اساس بجا ماندند و جان آفرین سپرده بدولت و اقبال پیشتر نهضت فرمودند درین هنگام که چشم امید بیدار نشینان شب انتظار باز بود و در ناامیدی بر روے روزگار فراز شرف ولادت حضرت شاهنشاهی ظل الٰهی روے نمود در شب یکشنبه پنجم رجب نه صد و چهل و نه آن نور پرورد الٰهی چنانچه بسمت گزارش رفت از بطن کمون بعالم ظهور آمد تا همه غمهاے جهانیان بشادی جاوید انجامد و دل حضرت جهانبانی که آبله زده کلفت بود مرهم آسایش یابد و آشوبخانه صورت نظام گیرد و تفرقه زار معنی به جمعیت گراید نظارگیان قوت از تماشاے فعل کامروا شوند منتظران ملک صورت و معنی کامیاب گردند خرد را صاحب پدید آید انصاف را یاور مهربان شود تمیز را دوست دانا گردد عدالت را پادشاه راستین باشد عطوفت را جوهر شناس خورده بین ظهور کند قدردانی را بازار رواج گیرد صلح کل را میانجی دانش نواز پیدا شود ظاهر را آباده و باطن را نماینده گردد المنة لله که بر حسب امید شب دیجور تفرقه را سحر جمعیت ساطع شد و شام اندوه را صبح شادمانی طلوع نمود آرزوے آسمانیان برآمد و آبروی زمینیان پیدا گشت و چون این بارقهٔ ظلمت سوز و لامعهٔ گیتی افروز از آسمان تقدس دران گلزمین پرده کشائی نمود مژده رسانان تیز رو برسانیدن این نوید سعادت شتافتند و در اثناے راه که چشم دوربین حضرت جهانبانی بظهور این لائحهٔ غیبی نگران بود ازین مژده جانبخش از یک دل هزار دل شده سجدات شکر پروردگار که در خارستان نامرادی گل مراد شگفتانده و در تهی دستی ناکامی هزاران کام در کنار نهد بجاے آوردند و درون و بیرون جشن شادی ترتیب داده بنشاط پرداختند و وضیع و شریف و غنی و فقیر و خرد و بزرگ دست شوق افشان و پاے عشرت کوبان دران جشن اقبال بکامیابی الطاف بیکران شرف افتخار یافتند و شرح این جشن عالی که عید آسمان و نوروز روزگار بود و وصول مهد عزت حضرت شاهنشاهی بموکب والاے حضرت جهانبانی و بعضے سوانح دیگر که لیاقت طغراے این منشور سعادت و عنوانے این مثال اقبال داشت در ابتداے این کتاب عالی خطاب

غرہ - یکم تاریخ - محمل - کجاوہ - فراز - بند بمعنی کشادہ بھی آتا ہے - کمون - پوشیدہ - آبلہ زدہ کلفت - دکھ کے پھپھولے پڑا ہوا - میانجی - درمیانی قاصد - المنۃ للہ - احسان خدا - دیجور - سخت تاریک - ساطع - بلند - بارقہ - روشنی چمک جیسے لامعہ - وضیع - کمینہ - مہد - جھولا - پالنا - شہنشاہی - سے مراد شہزادہ اکبر - سوانح - واقعات - طغرائی - فرمان کا سرنامہ جیسے عنوان -

مثال - فرمان شاہی -

دولت خود دانستہ خدمات پسندیدہ بتقدیم رسانیدہ واز برکات وجود مقدس حضرت شاہنشاہی کہ تحیر افزای دیدہ وران زمانہ گشت آن ست کہ در ہنگام سعادت بخش کہ حضرت مریم مکانی بآن یگانہ درکارخانۂ تکوین حاملہ بودند روزے در چولی درآمدہ گرم رفتن کہ میل اقدس بانار شد دران صحراے بی آب و دانہ کہ نشان غلہ بہ دشواری بہم رسد مخصصان بارگاہ مقدس حیران ماندند کہ ناگاہ شخصے انبان پر از جواری بفروختن آورد چون ادرادر بارگاہ مقدس حاضر ساختند درمقام برآوردن شدند ناگاہ ازمیان آن ظرف انار کلان سیراب پدید آمد و موجب عشرت وانبساط گشت و جہانی درحیرت فرو شدہ حمل برکرامات نمودند روزے چند دران سرزمین دلکشا توقف اتفاق افتاد و درینجا تردی بیگ خان وجمعی دیگر مال ومنال واسباب واشیا راکہ ہمہ بدولت ابد قرین بہم رسانیدہ بودند درچنین عسرت و شدت ازان حضرت باوجود اظہار طلب دریغ میداشتند باتفاق راے امرکوت گیرانیدند وآنحضرت ازکمال مروت وفتوت ذاتی وغایت مہربانی وانصاف بعضے از اموال ایشان بجہت مدد خرچ ملازمان رکاب نصرت اعتصام برداشتہ قسمت فرمودند واکثر آن را بہمان پست فطرتان تنگ حوصلہ بازدادند سبحان اللہ ازیمن برکات ذات قدسی صفات حضرت شاہنشاہی ظل الٰہی گردن ابناے زمانہ ورقبۂ اہل روزگار چگونہ درقید کمند ارادت واخلاص آمدہ است کہ دران روزگار امراے عظام وامنای کبار بادنی درجۂ اخلاص مشرف نمودند وازمالی کہ از برکات عنایت صاحب بہم رسانیدہ بودند درچنین وقت احتیاج خست نمودند وامروز محقران ودرایستادگان بارگاہ عبودیت را درصفت جانسپارے شوق عروج براعلی مدارج کمال اخلاص ست اگرچہ درمقام عتاب وخطاب باشند فکیف خاصان درگاہ ومقربان پایۂ اورنگ والا ایزد تعالی قرون ودہور این برگزیدۂ ازلی رابراے انتظام احوال جہانیان وجہان برمسند رافت وسریر خلافت سربلند دارد چون حضرت جہانبانی راداعیۂ پیش رفتن درضمیر صاحب تمکین داشت ووقت ظہور صاحب زمین وزمان نزدیک رسیدہ بود بہ ملاحظۂ اختیار ساعت سعادت آثار

تکوین - پیدا کرنا - میل بانار - یعنے انار کھانے کی خواہش - انبان - تھیلا - دریغ داشتن - پہلوتہی کرنا - نہ دینا - فتوت - جوانمردی - بخشش - اعتصام - چنگل مارنا - یمن - برکت - رقبہ - گردن - امنا - جمع امین - امانت دار - عروج - چڑھنا - ترقی - کیف - کیونکر -

دہور - جمع دہر - زمانہ - رافت - نرم دلی -

داعیہ - خواہش - ارادہ -

سر راه بد اندیشان را گرفته نگذارند که بارودی معلّی پای جرأت نهاده دست اضرار رسانند. و همچنین ملاحظه
کرده می آمده باشند. و اگر قابو باشد دستبردی هم نمایند. و آن حضرت با معدودی از جانسپاران حقیقت کردار
و مخدرات سرادق عصمت روان شدند. از سپاهیان ظفر پیکر شیخ علی بیگ جلایر و ترسون بیگ و لدبابا جلایر
و فضیل بیگ و جمعی دیگر بودند که مجموع عدد ایشان تا به بیست نفر میکشید. و دیگر بعضی از غلامان خاص و شاگرد
پیشهای وفاکیش و از طبقهٔ اهل سعادت ملا تاج الدین و ملا چاند منجم در رکاب نصرت قباب حاضر بودند
چون موکب عالی از پهلودی گذشته بساتلمیر رسید. فوجی از مردم مالدیو نمودار شد. و امرایی که بدفع این مردم تعین
شده بودند راه گم کرده بطرفی دیگر افتادند. و گروه مخالف را عین در حوالی رایات عالیات واقع شد. آنحضرت
که کوه شکوه و جهان شجاعت بودند پای ثبات در دامن تمکین و وقار در آورده با عقل خداداد و خرد مادرزاد
رجوع فرمودند. شیخ و اکثر از عفائف را پیاده ساخته اسپان ایشان را بمردم جنگی داده سه فوج ترتیب فرموده
رو بغنیم آوردند. شیخ علی بیگ با سه چهار دیگر از برادران حقیقت اساس پیشتر شده بر فوج مخالف که در تنگنای
تنگی در آمده بود تاختند. تاختن همان بود و برداشتن همان. جمعی کثیر از مخالفان بقتل رسیدند. و بتائید ایزدی
اولیای دولت ظفر یافتند. و حضرت جهانبانی بعد از ادای مراسم شکر متوجه حدود جیسلمیر شدند. غرهٔ جمادی الاولی
جیسلمیر مورد موکب عالی شد. درین منزل امرا که راه گم کرده بودند و از اراجیف مجروح خاطر شده سعادت
ملازمت دریافته گرد موکب والا توتیای چشم اقبال خود ساختند. رای جیسلمیر که رای لونکرن نام داشت
از بیدولتی در مقام بدی می شد و کول آب را محافظت کرد تا موکب پادشاهی که محنت چول کشیده و از
بادیهٔ سراب درین مرحله خراب رسیده بود از بی آبی در آزار باشند. شیران بیشهٔ حقیقت پیش آمده
دستبردی نمایند و آن گروه بی شکوه را شکست دادند. و از آنجا نهضت فرموده متوجه حصار فیض انحصار
امرکوت گشتند. دهم جمادی الاولی بعد از عسرت معیشت و تنگی آب بآن حصن حصین که مطلع نیر اجلال و مخزن
گوهر اقبال است شرف نزول ارزانی داشتند. حاکم قلعه رانا پرسار نام داشت قدم عالی را پیرایهٔ افتخار

اضرار - ضرر پہونچانا - مخدرات - پردہ نشین عورتیں - سرادق - سراپردہ - کیش - مذہب - خوی - حوالی - اطراف
شکوہ - بفتح اول شان شوکت و بزرگی - و بالکسر خوف و ڈر - تمکین - جگہ دینا - برقرار رکھنا - عفائف - جمع عفیفہ
پرہیزگار عورت - تنگنائے - تنگ گلی - اولیا - جمع ولی - دوست - قرابتدار - خدا رسیدہ - اراجیف - جمع ارجاف -
بیہودہ - جھوٹی باتیں - چول - خشک بیابان - بادیہ سراب - ریت کا جنگل - مرحلہ - پڑاؤ - عسرت معیشت - کھانے
پانی کی تنگی - حصن حصین - قلعہ مضبوط -

استشمام نمی شد. حضرت جهانبانی فرمودند که باین مشتری خاطرنشان کنید. که امثال این جواهر گران بها بخریداران بهم نمیرسد. یا بجوهر شمشیر آبدار بدست افتد. که برای جهان آرای باد انضمام یافته باشد یا بعنایت بادشاهان والا میسر میشود و بالجمله از آمدن این مزور اندیشه مند شدند و بر دریافت سمند ر تحسین نمودند باز از روی حزم و احتیاط که داب کارفرمایان ست علی الخصوص در فترت و تنگ دستی رایمل سونی را فرستادند که بمسارعت خود را بآنجا رساند. و آنچه بفروغ فراست دریابد عرضه داشت نماید. اگر مجال نوشتن نباشد. باشارت معهود اعلام نماید. اشارت وفا و وفاق مالدیو آنکه فرستاده هر پنج انگشت را باهم گیرد و علامت خلاف و نفاق آنکه انگشت خنصر تنها بگیرد و موکب عالی از قصبهٔ پهلودی که در سی کروهی جوده پور که موطن مالدیو است دو سه منزل گذشته بکنار کول جوگی نزول اقبال فرموده بود که قاصد رایمل سونی رسید. و انگشت خنصر را گرفت و ازین اشارت کشف حقیقت شد و عاقبت بتصریح نیز انجامید. که اندیشهٔ این سیه بخت تیره روزگار مکر و غدر ست و جمعی کثیر را بعنوان استقبال تعین کرده خیالات باطل در سر دارد. آن حضرت عنان عزیمت بصوب پهلودی منعطف گردانیدند. اگرچه گروهی از مردم برین اند که مالدیو در بدایت حال در مقام خیراندیشی و خدمتگاری بود آخر بواسطهٔ اطلاع بر بیسامانی سپاه و قلت لشکر از نیت اصلی برگشت یا بواسطهٔ مواعید خداع آمیز شیرخان و ملاحظهٔ استیلای او یا بسبب تحذیر او از اعانت و خدمت بر هر تقدیر راه هدایت و سعادت از دست داده ورق اخلاص گردانید. و جمعی اتفاق دارند که از مبادی تا مختتم اظهار بندگی نمودن و عرائض عبودیت فرستادن بالکل مبتنی بر نفاق و شقاق بود. القصه چون دران هنگام جهان آرایان نگارخانهٔ تقدیر در آرایش کار دیگر بودند هر کاری که پیش گرفته میشد. بنظام نمی انجامید و از هر جا که خیریت و نیکی امید بود شرارت و بدی بظهور می آمد. و چون زر اندودی این سیاه ناسره بمحک تجربه رسید و غدر این نادرست در پیشگاه خاطر مقدس ظهور یافت بهتردی بیگ خان و منعم خان و جمعی دیگر از ملازمان موکب مقدس حکم شد. که پیشتر رفته

استشمام - سونگھنا۔ مشتری - خریدار - مزور - مکار - انضمام - ملجانا - تحسین - تعریف کرنا - داب - طریقہ
دستور - فترت - فتور، سستی - مسارعت - جلدی - فراست - نظر دوربین سے حقیقت حال پر آگاہ ہوجانا -
بدایت - شروع - مواعید - وعدے - خداع - فریب - استیلا - غلبہ - تحذیر - ڈرانا -
ورق اخلاص گردانید - خالص دوستی کا ورق الٹ دیا - نفاق - دوروئی - شقاق - پھوٹ -
سرہ خالص و ناسرہ - کھوٹا - محک - کسوٹی -

نموده بعرض مقدس رسانیدند که مصلحت در آن ست که در ظل سایه همای دولت بر سر ولایت مالدیو انداخته نفسی راست کنند که بارها عرائض عبودیت فرستاده لاف بندگی زده است و لشکر و سامان دارد ظاهر آن ست که وقت را غنیمت شمارند و در رکاب دولت بوده مصدر خدمات پسندیده گردد و بتاریخ انچه مکنون و مامول خاطر دولتخواهان ست صورت وقوع یابد حضرت جهانبانی خواطر ارباب اخلاص را نگاه داشته به آن صوب توجه فرمودند و منشور عنایت متضمن نصایح دولت افزا مصحوب ابراهیم بیگ ایشک آقا بیادگار ناصر میرزا فرستادند که شاید بر افعال شنیعه خود واقف گشته مسلک هدایت پیموده باشد و از آئین شقاوت باز آمده اختیار سعادت موافقت نماید و دران فرمان عطوفت نشان این بیت رقم زده کلک عنایت شده بود **شعر** ای برخسار چو مه چشم و چراغ دگران ٭ سوختم چند شوی مرهم داغ دگران ٭ میرزای غنوده عقل چون بخت بیدار نداشت نصیحت در مزاج او کارگر نیامد بهمان خام طمعی طریق بیوفائی اختیار کرده در حدود دهری تقاعد نمود حضرت جهانبانی ببست و یکم محرم نهصد و چهل و نه بجانب اچه نهضت فرمودند و از آنجا هیژدهم ربیع الاول بجانب مالدیو عنان عزیمت انعطاف دادند و در چهاردهم این ماه به قلعه دیوراول نزول اجلال فرمودند و در بیستم ساحت واصل پور مضرب خیام رفعت اعتصام شد و هفدهم ربیع الآخر در دوازده کروهی بیکانیر اتفاق نزول افتاد و در اثنای راه دوربینان مجلس قدس از مکر و غدر مالدیو اندیشه مند بوده سخنانی که لائق آداب حزم باشد بموقف عرض میرسانیدند و پیوسته به مضمون احتیاط که عنوان منشور دولت باشد آگاهی میدادند تا آنکه میر سمندر که از هوشمندان سرآمده بود بحکم عالی پیشتر مالدیو شتافت و بر مکنونات ضمیر خاطر او اطلاع یافته معاودت نمود و بعرض اقدس رسانید که هر چند مقدمات اخلاص تمهید میدهد اما ظاهر آن ست که پرتو صدق نداشته باشد چون رایت اقبال نزدیک بولایت او رسید سنگاهی ناگوری که از معتمدان مالدیو بود بعنوان سوداگری درآورده بی معطلی رسیده الماس گران بها را در مقام جستجوی خریداری درآمد چنانچه از اوضاع او بوی خیر

مکنون - پوشیده - مامول - امید - آرزو - منشور - فرمان بادشاہی - ایشک آقا - داروغہ توشکخانہ -
شقاوت - بدبختی - تقاعد - بیٹھ رہنا - کام سے منھ چورانا -
حزم - احتیاط - عنوان - باب و فصل کی طرح مضمون کی سرخی -
تمہید - کام کی درستی کے لیے سامان پھیلانا - الماس - ہیرا -
بوے خیر - بھلائی کی بو -

حاکم تته گندم و هاله که از زمینداران دولت خواه بودند و در کشتی بهم رسانیده غیر آن دولتخواهی بابوکیب تعالی نموده بودند گرفته پیش حاکم تته فرستاد تا آن حق ناشناس آنها را بجبریه توفیق این خدمت به قتل رسانید و آن حضرت این عمل ناشایسته او و صد مثل آنرا گذرانده همواره در مقام مدارا بودند که شاید بر صفحهٔ اعمال رقم پشیمانی کشیده در مقام تدارک درآید چون رایات عالی بجهه دولهری رسید یادگار ناصر میرزا با جمعیت خود به قصد اردوی معلی متوجه گشت آن حضرت از شنیدن این خبر فی الفور به دولت و اقبال سوار شدند هاشم بیگ که از معتمدان خیراندیش میرزا بود ازین حرکت شنیع آگاهی یافته بسرعت خود را به میرزا رسانید و جلو میرزا بعنف گرفته تاب داده انواع سرزنش و نکوهش کرد و تلخ و درشت گفت که اگر راه و رسم مروت و شرم و آداب و ادب و آزرم از عالم برافتاد و چنین سبکسری کردن و با ولی نعمت خود برابری نمودن در کدام مذهب و ملت و کدام قانون عقل و حکمت رواست ۔ شعر ۔ نیکو مثلی زد آن سپهدار ❊ کاندازهٔ کار خود نگهدار ❊ بر پایهٔ قدر خویش نه پاے ❊ تا بر سر آسمان کنی جاے ❊ هر مرد که شغل خویش نگذاشت ❊ برخورد ز هر چه در جهان کاشت ❊ امثال این سخنان هوش افزا گفته میرزا را به بندلهری باز آورد و درین اثنا جمعی کثیر مثل قاسم حسین سلطان به راه بی حقیقتی پیش گرفته از آنحضرت جدا شدند و بجانب یادگار ناصر میرزا آمدند چون به مقتضاے غوامض حکمت الٰهی و دقائق مصلحت ازلی که در ضمن هر نامرادی چندین اسباب مراد سرانجام میباید در دیار سند نقش مراد نه نشست و عیار جوهر نامردمی مردم گرفته آمد و بی اخلاصی لشکر و بدوستی برادران و بی مهری اقربا و ناساعدت روزگار مشاهده افتاد خواستند که در لباس تجرید و تفرید قدم شوق در بادیهٔ رهروان راه خدا زنند و حلقهٔ کعبه مراد و سررشتهٔ دامن مقصود بدست آرند یا آنکه کنج عزلتی گزینند و در زاویهٔ فراغی از دیدن اخوان زمان اختیار کنند و ازین جهان پر آسیب و جهانیان پر فریب برکران باشند جمعی از همراهان خیراندیش که در شدت و رخا ملازم رکاب دولت و مقارن عنان رفاقت بودند بالحاح و زاری درخواست ترک این ارادت

گندم و هاله ۔ نام دو زمیندار دن کے ۔ مدارا ۔ اصل میں مداراة ہے ۔ برائیوں سے درگزر کے دوستی چاہنا ۔
شنیع ۔ حد بھر بری ۔ عنف ۔ درشتی و سختی کرنا ۔ نکوهش ۔ مذمت ۔ درشت ۔ سخت ۔ آزرم ۔ حیا و شفقت ۔
غوامض ۔ جمع غامضه ۔ پوشیدہ بات وغیرہ ۔ نقش مراد نه نشست ۔ آرزو کا ٹھیک نہ بیٹھنا ۔ مراد نہ ملی ۔ عیار کسوٹی
تجرید و تفرید ۔ بے تعلق و تنہا ہو جانا ۔ فقیر ہو جانا ۔
رخا ۔ آسائش و فراغی ۔

یک زمان جنگ صف کردند درین مرتبه مردم میرزا آن چنان دستبردی نمودند که قریب سی صد چهار صد کس مخالف به قتل رسیده آن ریگ تفسیده بخون فاسد این خون گرفتها سیراب شد و آنچنان ترس فرو گرفت که دیگر اراده پیشدستی نکردند و میرزا شاه حسین بیشتر داعیهٔ فریب بخود قرار داده میرزا را از راه راست بیرون برد و بابر قلی سردار خود را پیش او فرستاد که من پیر شده ام و غمخواری ندارم صبیهٔ خود را بتو نسبت میکنم و خزاین بتو میگذارم و روزی چند که از حیات مستعار من باقی ست رایگان از دست نمیدهیم و باتفاق ملک گجرات تسخیر خواهد شد الغرض آن ساده لوح را بمواعید کاذبه عرقوبی فریفته ساخت و او از سخافت عقل و اعوجاج فکر داغ بیوفائی بر جبین حال خود نهاد اگر ذرهٔ از مروت و شمهٔ از فراست در جبلت او تعبیه می بود بر تقدیر صدق مواعید هم مرکز قدم در دائرهٔ بیوفائی نمی نهاد و بر سخنان غرض آمیز غدار اندیشان گوش هوش نداشته بحقیقت و رزی خود را سربلند میداشت و چون حضرت جهانبانی عسرت لشکر را دیده کس پیش یادگار ناصر میرزا فرستادند که خود را بر سر حاکم ته که سر راه گرفته بزودی رساند تا معسکر اقبال از تنگنای ضیق بتوسعه گراید میرزا اگرچه از دل برگشته بود اما پاس ظاهری بقدر ظاهر نموده پیش خانهٔ خود بیرون فرستاد و در رفتن شدن بر بهانهٔ خیال خام تعلل و اهمال می نمود درین اثنا حضرت جهانبانی شیخ عبد الغفور را که از نسل مشائخ ترکستان بود و آن حضرت او را یکی از میر یالان خود ساخته بودند فرستادند که اهتمام نموده میرزا را بزودی بیارد این سبب سعادت چنانچه گفته

مصراع کین ره که تو میروی به ترکستان ست ❊

کجروی کرده بر عکس ما عاجند ان سخنان ناشایسته خاطر نشان میرزای کوتاه بین کرد که در ارکان ظاهر میرزا نیز خلل تمام راه یافت و پیش خانه را که بیرون فرستاده بودند برگردانید و عذرهای ناموجه گفته فرستاد چون معلوم حضرت جهانبانی شد که روزگار همچنان بر سر ناسازگاری ست و تنگی معسکر اقبال از اندازه میگذرد و توقف در حوالی قلعه مناسب وقت ندیده بتاریخ هفدهم ذیقعده بجانب بکر و لهری توجه فرمودند و در خلال این حال یکی از اعمال نامرضیهٔ یادگار ناصر میرزا آن بود که باغوای

دستبرد ـ اچانک غلبه کرنا ـ بازی لیجانا ـ صبیه ـ لڑکی ـ ساده لوح ـ احمق ـ مواعد ـ وعدے ـ عرقوب ـ ایک شخص نے اپنے بھائی سے پھلوں کا وعدہ کیا آخر پھل پکے خشک بھی ہوے اور گھر مین بھر لیے کچھ نہ دیے تو عرب مین جھوٹا مشہور ہوگیا ـ سخافت ـ ہلکاپن ـ اعوجاج ـ ٹیڑھا ـ تعبیه ـ پوشیده کرنا ـ آراسته کرنا ـ عسرت ـ تنگی ـ ضیق ـ تنگی ـ تعلل ـ بہانه کرنا ـ دیر کرنا ـ اہمال ـ جانکر کسی چیز کو چھوڑ دینا ـ (سستی) میر یالان ـ داروغه باربرداری ـ ناموجه ـ نامعقول ـ

چون سخن او از چراغ صدق بے فروغ بود پرتو وقوع نمی تافت تا آنکه حضرت جهانبانی بکر و آن حدود را بیادگار ناصر میرزا مکرمت فرموده غرهٔ جمادی الاخری نه صد و چهل و هشت بصوبهٔ تته نهضت فرمودند و بچنین ولایت خراب که بمیامن عدالت بادشاهی رو بآبادانی نهاده ارتفاع غلات و حصول حبوبات بدرجهٔ اعلیٰ رسیده بود به میرزا داده بیشتر عزیمت فرمودند. نزدیک قلعه سهوان فضیل بیگ برادر منعم خان و برشین بیگ برادر بزرگ شاهمخان و جمعی دیگر تا بیست نفر بر کشتی سوار میرفتند. که جمعی از قلعه برآمده تشنه این جماعه نمودند اینها به اتفاق از کشتی برآمده بجانب مخالف تاختند. و مخالفان رو بگریز نهاده به قلعه در آمدند چندے ازین شیران بیشه مردانگی نیز به قلعه درآمدند. چون از کمک ناامید بودند مراجعت نموده باردوی معلیٰ ملحق گشتند. و در سلخ هم رجب حضرت جهانبانی بدولت و اقبال رسیده قلعه سهوان را محاصره فرمودند. بیشتر از آنکه موکب همایون بگرد قلعه نزول فرمایند. محافظان حصار حدائق و عمارات حوالے قلعه را ویران ساخته بودند. در ایام محاصره حاکم تته پیش آمده سر راه گرفت و نگذاشت که غله باردوے ظفر قرین رسد از امتداد محاصره و کم رسیدن غله بعسکر اقبال فرومایهای بی حقیقت راه گریز پیش گرفتند تا آنکه مردم کلان را که گمان حقیقت بآنها برده بیش. پای صبر از جاسے لغزید چنانچه میر طاهر صدر و خواجه غیاث الدین جامی و مولانا عبدالباقی برخاسته باردوی حاکم تته رفتند. و میربرکه و میرزا حسن و ظفر علی بیگ و خواجه محب علی بخشی پیش یادگار ناصر میرزا شتافتند. و درین اثنا بمسامع علیه رسید که منعم خان و فضیل بیگ و جمعی دیگر اتفاق نموده می خواهند که خود را بر کناره کشند. آن حضرت از روی احتیاط منعم خان را که سرگروه آنها بود مقید ساختند. سخن باین سر نبد داشته شرح شمهٔ از احوال یادگار ناصر میرزا پرداخته میشود چون آنحضرت او را به بکر گذاشتند. او لهری را جاے اقامت خود ساخت دو مرتبه مردم قلعه برآمده غافل بر سر میرزا ریختند. و خواهی نخواهی از جانب میرزا مردانگیها درین جنگ بظهور آمد محمد علی قابوچی و شیر دل که هر دو بمنعم خان قرابتی داشتند. مردانه شربت شهادت در کشیدند. بار سوم دلیرانه از کشتی برآمده در

میامن - برکات - جمع میمنه - ارتفاع - حاصل -

حبوب - جمع حب - دانه -

حصار - قلعه - گڑھی - حوالی - اطراف -

فرومایه - کمینه - سر نبد - جیسے کاگ وغیره -

شمه - تھوڑا -

حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بوالدهٔ میرزا عنایت فرموده بودند. باو تعلق گیر در روز چهارشنبه میر خدمت رسالت بتقدیم رسانیده مراجعت نمود و مردم بکه از رفتن میر واقف شده جمعی را بر سر کشتی فرستادند و بر میر تیر باران کردند زخمی چند کاری بمیر رسید روز دیگر ازین عالم فانی به ملک بقا پیوست حضرت جهانبانی را ازین واقعه غم اندوز رقت تمام روی داد و تاسف عظیم فرمودند و بر زبان حقائق ترجمان گذشت که از مخالفت ها و سرکشیهای براوران و حق ناشناسی نمک پروردها وبدها و یاران و دوستان که ملک هندوستان از دست بیرون رفت و چندین کلفتها روی نمود همه یک طرف واقعه میر یکطرف بلکه آن حوادث ظرف این نمی تواند شد. والحق بزرگی همین قدر بود که از روے قدر شناسی فرمودند لیکن چون در ذات مقدس حضرت جهانبانی خرد دوربین و عقل حق شناس ودیعت نهادهٔ دبیت قدرت بود در چنین مواقع که لغزشگاه بزرگان دین و دولت ست قرین عقل کامل بوده بر رضا و تسلیم گرائیدند و هر آینه در امثال این سوانح دانش ربا که بسا مردم ہوا ہے صبر از جای میرود ہوشمند خداپرست با عقل خداداد مشورت فرموده بر رضا گراید و اگر بواسطہ ہجوم عوام و استیلاے طبیعت باین نزہتگاہ نتواند رسید جزع و فزع که شیوهٔ وابستگان عالم صورت ست گذاشته به تنگنای شکیبائی درسازد و بعد الحمد که آن حضرت اگرچه به مقتضاے بشریت در اول حال قدرے مغلوب احزان و ہموم شدند لیکن برہنمونی عقل کامل بطرزی که بالغ نظران خدا شناس در گلستان رضا و تسلیم گلدسته بندد میوه چین باشند بسوانح گوناگون خرسند گشته بهبود را در تقدیر ایزدی دانستند و باید هٔ حقائق بین تماشاگر شقائق این حدائق شدند. بعد از پنج شش روز این سانحهٔ عبرت بخش یادگار ناصر میرزا از آب عبور نموده سعادت ملازمت حضرت جهانبانی دریافت آن حضرت او را بروابط مهربانی پیوند روحانی دادند. درین اثنا شیخ میرک فرستادهٔ حاکم تته را رخصت داده بحاکم تته منشور عالی فرستادند که انچه التماس نموده بموقف قبول پیوست بشرطیکه از روی عقیده آمده ملازمت کند. والی تته مدتے حرف آمدن درمیان داشت.

تاسف — افسوس کرنا — ظرف نمی تواند — اس سانحہ میر کے مقابل نہیں ہو سکتے — ودیعت — امانت ودائع جمع —
قرین — ہمراہ — دانش ربای — حواس گم کرنیوالے — استیلا — غالب ہونا — جزع — دل مضطر ہونا — فزع گبھراہٹ —
تنگنائے — تنگ راہ — احزان جمع حزن — رنج و غم — ہموم — جمع ہم — غم و رنج — میوہ چین — پھل توڑنے والے —
شقائق — لالہ — حدائق — جمع حدیقہ — باغ — روابط — جمع رابطہ — بندش —
منشور — بادشاہی فرمان —

اکبری زمان زمان آمادہ تر میگشت کہ بہ فیض قدوم آن نور پرور دانزدہی دیدۂ انتظار چندین ہزار سالہ
قدسیان عالم بالا روشنی پذیرد و شام امید زمانہ از پرتو نور مقدم آن دُرّۂ الکلیل خلافت ضیای صبح
سعادت گیرد آن بود کہ درین یورش در خوبترین آنی و شریف ترین زمانے در نہ صد و چہل و ہشت حضرت
مہد علیا قدسی نشانے مریم مکانے را کہ فروغ عفت و طہارت و نور سلطنت و ولایت از جبین مبینش ضیا می درخشید
بآئین پادشاہی و روش بزرگی در حبالۂ عقد در آوردند و جشن اقبال آراستند و از گنجینۂ انعام نقدہا بر
فرق روزگار ریختند دلہا را بنعیم دولت مسرور و معمور ساختند و خواجہ ہجری جامی درین امر سعادت پیرا کمال
خدمت و عبودیت بجا آوردہ از انجا ہمعنان دولت و اقبال متوجہ اُردوے معلی شدند و بدستے حدود
بکر مخیم سعادت بود رفتہ رفتہ از بیہ و لتی زمیند اران گرانی غلہ و ویرانے ولایت رو داد پیوستہ در خواطر
میرزایان کہ ہمرکاب و ہمعنان بودند اندیشہا ے سست و فکرہای نادرست کہ در مشرب منافقان گوارا
و مطبوع تواند بود میگذشت تا آنکہ میرزا ہندال بموجب اغوای یادگار ناصر میرزا کہ پیوستہ در باطن داعی
مخالفت بود بہ تحریک قراچہ خان کہ از جانب میرزا کامران ایالت قندہار داشت برخاستہ بہ قندہار
رفت و کس پیش یادگار ناصر میرزا فرستادہ از رفتن خود و طلبیدن او اعلام بخشید چون این خبر بمسامع قدسی
آن حضرت رسید روز سہ شنبہ سیزدہم جمادی الاولی نہ صد و چہل و ہشت بمنزل میر ابوالبقا تشریف
بردہ صحبت بزرگانہ داشتند و باعزاز تمام خدمت میرزا پیش یادگار ناصر میرزا برسم رسالت فرستادند
کہ میرزا را از خطرگاہ خطا بہ مسلک مستقیم صواب آورد میر بہ سعادت رفتہ میرزا را بہ سخنان سعادت آموز
و مقدمات نصیحت آمیز از راہ مخالفت باز آوردہ بہ شاہراہ موافقت رہنمونی کرد و بدین عقیدت و آئین
حقیقت خواندہ از اندیشہاے نادرست باز داشت و مقرر ساخت کہ میرزا از آب گذشتہ ادراک ملازمت
نماید و بعد ازین در پیشگاہ خدمتگاری و جانسپاری ثابت قدم باشد مشروط بآنکہ چون ہندوستان
فتح شود از سہ حصہ یک حصہ از و باشد و چون بہ کابل نزول اجلال واقع شود غزنی و چرخ و موضع لوہ کہر کہ

مقدم - آمد - دُرّۂ الکلیل - تاج کا موتی - ضیا - روشنی - مبین - ظاہر - روشن - حبالہ - رسی -
نعیم - نعمت - مطبوع - دل پسند - اغوا - بہکانا -
داعی - چاہنے والا - ایالت - سرداری و حفاظت -
مسلک - راستہ - مستقیم - سیدھا -
عقیدت - اعتقاد رکھنا - ادراک - پالینا - حاصل کرنا -

چون موکب ہمایون بہ قصبۂ لہری فر نزول یافت منشور عالی بہ سلطان محمود فرستادند کہ آمدہ احراز سعادت آستان بوس نماید و قلعہ را بہ ملازمان درگاہ سپارد او معروض داشت کہ من نوکر میرزا شاہ حسینم مادام کہ او بہ ملازمت نیاید آمدن من در آئین نمک خوردن پسندیدہ نیست و بی رخصت او قلعہ سپردن ہم منزوان و امثال این زار و نالی نمود و آن حضرت اورا معذور داشتہ امیر طاہر صدر و میر سمند را کہ از ملازمان معتمد بودند پیش میرزا شاہ حسین بہ تتہ فرستادند و بمواعید عنایات شرف امتیاز بخشیدند میرزا شاہ حسین فرستادہا را بہ آداب دید و شیخ میرک را کہ نقاوۂ اولاد شیخ پوران بود و جماعۂ ارغون از قدیم بہ شیخ مذکور ارادت و اعتقاد داشتند برسم رسالت با پیشکش لائق مصحوب ایلچیان بادشاہی بدرگاہ معلی فرستاد و عرضہ داشت نمود کہ ولایت بکر محصول کم دارد و ولایت جاجکان در معموری و آبادانی و کثرت زراعت و بسیاری غلہ ممتاز ست مناسب دولت آن ست کہ عنان عزیمت بآن صوب منعطف سازند و آن را در تصرف در آرند کہ ہم سپاہ دولت را فراغت خواہد بود و ہم من بہ خدمت نزدیکی خواہم شد دولت بمن قرین و سعادت ہمنشین آمد کہ آن حضرت باین حدود نزول اجلال ارزانی داشتند بمرور و تدریج دغدغہا از خاطر زائل کردہ بہ سعادت رکاب بوس سرافراز خواہم شد و معروض داشت کہ چون من بعز بساط بوس مستسعد گردم باندک توجہ حضرت ملک گجرات در حوزۂ تصرف اولیای دولت خواہد درآمد و بعد از انتظام مہام آن سائر ممالک ہندوستان بدست خواہد افتاد آن ناجوانمرد حقوق را بعقوق مبدل ساختہ اند در مکر و تزویر درآمدہ سخنان راست نما را جلوہ میداد آن حضرت میرزا ہندال را بجانب پاترہ آن حدود تعین فرمودند تا پنج شش ماہ خود در نزہت گاہ لہری بسر برند کہ شاید حاکم تتہ راہ سعادت پیش گیرد درین اثنا بہ تہنیت سرفرازی میرزا ہندال بمورت اوبجرود پاتر تشریف ارزانی داشتند و بہ مقدم دولت فزا پایۂ سعادت او را سربلند گردانیدند چون زمان ظہور نیر اقبال و طلوع نجم جاہ و جلال کہ زینت بخش جمال صورت و معنی و حسن افزاے کمال دینی و عقبی ست نزدیک رسید اسباب حصول این دولت عظمی و آثار وجود این عطیہ

ہمایون - مبارک - احراز - جمع کرنا - مادام - جب تک - زار و نالی - رونا دھونا - مواعید - جمع موعد، نیک وعدے
بآداب دید - ادب سے ملا - نقاوہ - چنا ہوا - خلاصہ - رسالت - ایلچی گری - مرور - گذرنا - چلنا -
تدریج - آہستہ آہستہ - مستسعد - نیکبختی حاصل کرنیوالا - حوزہ - احاطہ - جمع کرنا -
عقوق - نافرمانی کرنا - تزویر - مکر و فریب کرنا - پاتر - زمین نشیب
نوبت - گھر - نجم - ستارہ -

راضی گشتند و چون نزدیک بوطن بخشوی لنگاه که از زمینداران و اعیان آن سرزمین بود مخیم سرادقات جلال شد فرمان عنایت و منشور التفات و خلعت فاخر مصحوب بیک بکا دل و کچک بیگ فرستاده داو را بخطاب خان جهانی و علم و نقاره امیدوار ساخته درباب دو تنخواهی و خدمتگاری و فرستادن غله بار دو سے معلیٰ امر فرمودند. بخشوی لنگاه استقبال فرستاده نموده تسلیمات بجا آورد و باحترام پیش آمد اگرچہ بخت یاوری نکرد که آمده سعادت زمین بوس دریابد اما درانچه مامور شده بود فرمانبرداری نموده بتقدیم رسانید. هم پیشکش لائق فرستاد و هم سوداگران را سربراه کرد که از اقسام اجناس بمعسکر والا آورده فروختند. وکشتی بسیار سامان نمود که از آب عبور فرموده متوجه بکر شدند و یادگار ناصر میرزا برسم هراولی پیش پیش میرفت و در بیست و هشتم رمضان نه صد و چهل و هفت رایات عالی که بجا. ود بکر رسید. وپیش ازین به دو روز قاضی غیاث الدین جامی راکه انتسابی باین دودمان عالی داشت و به فضائل و مکارم متحلی بود به منصب صدارت ممتاز فرمودند. و چون بتوفیق ایزدی چندین اخطار سفر قطع نموده بجا. ود بکر منزل شد قصبه لوهری که درکنار دریاے سند روبروے بکر واقع شده است مضرب خیام عالی گشت آن حضرت بنفس نفیس خود در باغی که حوالی آن قصبه در نزاهت و لطافت عدیل نداشت نزدل اجلال فرمودند عمارات دلپذیر که درانجا تعمیر یافته بود بذات اقدس حضرت جهانبانی رونق پذیرفت و سائر بساتین و منازل بملازمان رکاب دولت تقسیم یافت میرزا هندال چهار پنج کروه گذشته فرود آمده بود. از چند روز از آب گذشته منزل کرد و یادگار ناصر میرزا نیز بعد. از و بآن جانب آب منزل گرفت سلطان محمود بکری که از توابع میرزا شاه حسن بیگ ارغون بود ولایت بکر را ویران ساخته استحکام قلعه داری نمود و کشتیها را ازین طرف آب برده در زیر قلعه لنگر کرد و این شاه حسن بیگ ولد میرزا شاه بیگ ارغون ست که چون حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی قندهار را از و بزور گرفتند. او بجا. ود ته وبکر افتاد و تمامی این ناحیت را در تصرف خویش درآورد

مخیم۔ جاے خیمہ۔منشور۔ شاہی فرمان۔مصحوب۔ ہمراہ۔ احترام۔ عزت کرنا۔ سربراہ کرد۔ یعنی لشکر شاہی کی طرف بھیجدیا۔ معسکر۔ لشکر گاہ۔ ہراول۔جو جماعت آگے چلے۔ انتساب۔ نسبت رکھنا۔متحلی۔ زیور سے آراستہ۔ اخطار۔ جمع خطر۔ مضرب خیام۔ خیمہ لگانے کی جگہ۔ نزاہت۔ پاکیزگی و تازگی۔ ارغون۔ ایک خانوادہ ترکی۔ عدیل۔ مثل و برابر۔
بساتین۔ جمع بستان۔ باغ۔ ناحیت۔ کونا۔ طرف۔

جنت آشیانی قرار داده بود از سیالکوت رفته به میرزا کامران همراه شد و سکندر توپچی خود را به کوه سارنگ کشید. و در رجب سنه نهصد و چهل و هفت که حضرت جهانبانی به سعی میرزایان متوجه حدود سند شدند بعد از چند منزل هندال میرزا و یادگار ناصر میرزا از بی‌تاملی باغوای بیگ میرک که از ملازمت جدا شده بایشان پیوسته بود راه مخالفت پیش گرفته از آن حضرت جدا گشتند. درین اثنا قاضی عبدالله با چندی از افغانان رسید. قراولان میرزا هندال ایشان را گرفته پیش میرزا آوردند. افغانان سیه روزگار به قتل رسیدند و عبدالله تیره بخت که نفسی چند از عمرش هنوز مانده بود به شفاعت بابا دوست از سیاست نجات یافت و تا بیست روز میرزایان در تیه حیرت سرگردان بودند هیچ نمی دانستند که چه کار کنند و کجا روند. از بخت و سعادت جدا گشته و همصحبتی دولت را گذاشته مقصد را گم کرده و راه مقصود را پے نبرده هائم و متحیر می گشتند. و حضرت جهانبانی براه دشت متوجه بکر بودند و به تخمین و قیاس راهی می رفتند که آب نایاب و غله هیچ جا نبود. به بار تحمل و زاد توکل طے منازل و قطع مراحل می شد تا آنکه روزے آواز نقاره رسید. بعد از تحقیق ظاهر شد که در دو سه کروهی میرزا هندال و یادگار ناصر میرزا در وادی طلب می‌زنند. حضرت جهانبانی میر ابو البقا را که از همراهی میرزا کامران جدا گشته درین یورش مصاحب موکب عالی و جلیس محفل والا بود پیش میرزایان فرستادند تا از مستقر این موکب اعلام دهد و سخنان سعادت بخش خردافزا گفته میرزایان را باستلام عتبهٔ علیه هدایت بخشد. میر بموجب اشارت عالی میرزایان را پندپذیر ساخته به دولت ملازمت و سعادت مرافقت رهنمون گشت و به اتفاق متوجه ولایت بکر شدند. و خواص خان و فوجی عظیم از افغانان که از دنبال می آمد هرچند لشکر ظفر قرین بغایت اندک بود به جنگ دلیری نمی کرد و در اواخر شعبان که اردوے والا باُچه رسید امیر سید محمد باقر حسینی که دیباچهٔ سادات و علماے عهد بود رحلت نمود و همانجا مدفون شد. و آن حضرت بر فوت او تاسف عظیم فرمودند و چون عالم کون و فساد نشاة ایست گذشتنی و گذاشتنی رضا به قضا که شیوهٔ بالغ نظران مقام تسلیم است داده بحکم ایزدی

اغوا - بہکانا - سیاست - سزا و قتل - تیہ - حیرت - ہائم - سرگردان عشق و پریشان - تخمین - اٹکل لگانا -
مراحل - جمع مرحلہ - پڑاؤ - وادی - زمین نشیب - جنگل - موکب - لشکر - مواکب جمع - اعلام - خبر دینا -
استلام - چومنا - مرافقت - ساتھ دینا -
دنبال - پیچھے - اُچہ - سندھ کا شہر ہے - دیباچہ - چہرہ - کون و فساد - موجود ہونا و مٹنا -
نشاة - پیدائش - قضا - حکم الٰہی جو جاری ہوتا ہے -

میرزا حیدر را از جانب خود به حکومت لاهور گذاشته بود خواجه حاجی و ابدال ماکری و ریگی چک و جمعی
از امرای کشمیر مخالفت والی آنجا نموده بحدود لاهور آمده بودند که بآشنائی میرزا حیدر بتسلیق از میرزا کامران
اگر فتنه ولایت کشمیر را در تصرف خود درآرند و هرچند میرزا حیدر سعی نمود نقش این آرزو درست نه
بود درین وقتیکه میرزا هندال خطبه بنام خود ساخته فتنه انگیز شد میرزا کامران از حدود لاهور به دار الخلافت
آگره توجه نمود میرزا حیدر به کوشش تمام از دار الخلافت لشکری به باتسلیقی بابا چک که از عمده های
میرزا کامران بود ترتیب داده فرستاد که به بدرقه امرای کشمیر که نام ایشان ذکر یافت رفته ولایت کشمیر
را در تصرف آرند بابا چک در رفتن مسابله نمود تا آنکه قصهٔ پر غصه گذر جوسه که چشم زخم دولت ابد پیوند
بر زبان عام افتاد و مشار الیه فسخ عزیمت نمود و امرای کشمیر در حدود نوشهره و راجوری در شعاب جبال
بسر برده منتظر امری می بودند و از ایشان پیوسته نوشتها به میرزا حیدر می آمد مشتمل بر ترغیبات تسخیر کشمیر
و میرزا آن خطوط را بموقف عرض حضرت جهانبانی میرسانید و خاطر اقدس را روز بروز بتسخیر ملک دلکشای
کشمیر شوق می افزود درینولا بموجب آن رخصت دادند که اولاً میرزا با جمعی بنوشهره رود و اگر امرای کشمیر که
همواره ترغیب رفتن کشمیر می کردند آماده بنیه سکنه رتوچی با مردم خود که جاگیردار نوشهره بایست آن حدود بست
آماده ملحق شود و چون بعینه رسید امیر خواجه کلان بیگ که از امرای کلان حضرت گیتی ستانی فردوس
مکانی بود و مجمل احوال او ایراد یافته خود را به کمک رسانید و چون خبر رسیدن خواجه کلان بیگ بمسامع
علیه رسید حضرت جهانبانی خود بدولت و اقبال متوجه آن صوب گردیدند و آن حضرت در کنار دریای
چناب بودند که میرزا کامران و عسکری میرزا با خواجه عبد الحق و خواجه خاوند محمود متوجه کابل شدند و محمد سلطان
میرزا از حدود ملتان صیت تفرقه شنیده برلب دریای سند به میرزا کامران ملحق شده و در غرهٔ
رجب نه صد و چهل و هفت که حضرت جهانبانی را عزم رفتن کاشمیر مصمم بود میرزا هندال و یادگار ناصر میرزا
و قاسم حسین سلطان ابرام نموده به جانب سند بردند خواجه کلان بیگ که همراهی حضرت جهانبانی

چک - کشمیر میں ایک سربرآوردہ قوم ہے - بآشنائی - یعنے بذریعۂ شناسائی و دوستی مرزا حیدر - باتسلیق - سردار
سپہ بادشاہ - بدرقہ - رہبری - مسابلہ - سستی کرنا - آسان سمجھنا - شعاب جبال - پہاڑون کی گھاٹیان -
بنیه - مقام - موقع -
ایراد - وارد کرنا - صیت - آوازہ -
[illegible] - ابرام - ہٹ سے مجبور کرنا -

میرزا میگفت بہ فلان سعود می برآئیم و از یک دلی و یک رنگی بہ پیکار مخالف کمر ہمت می بندیم و از راہ باطن اساس مخالفت را استوار تر میساخت تا آنکہ از خیرگی و تیرہ رائی قاضی عبدالعد صدر خود را پنہانی پیش شیرخان فرستاد کہ رابطۂ وداد استحکام دہد و پیمان محبت باز بندد و کام خود را درمان دو دشمن جوید و در مضمون مکتوب چنان نوشتہ کہ اگر بنجاب بدستور سابق برمن مقرر دارند در اندک زمانی کارہائے شایستہ بتقدیم رسانم شیرخان بعد از ین واقعہ تا دہلی آمدہ قدم پیش می نہاد و این قضیہ را از مساعدت بخت خود می شناخت و اندیشہ مند بود کہ اگر بیشتر روم مبادا کار من پس تر افتد و از جمعیتے کہ در لاہور می شنید متوہم بودہ کمال ہراس میداشت درین اثنا صدر بر غدر کہ با دنارت فطرت شرارت جبلت داشت رسید شیرخان کہ مدار رشد او بر روباہ بازی بود صدر را گرم دریافت و از مژدہ ناتفاقے از یک دل بہزار دل شد و جواب او را موافق مدعاے میرزا میگفت و این بید ولت تحریض پیش آمدن مخالف نمود و مقدمات خذلان درمیان آورد شیرخان حیلہ سازی را با دہمراہ ساخت تا بر حقیقت معاملہ آگاہی یافتہ بازگردد میرزا کامران فرستادہ شیرخان را در باغ لاہور دید و دران روز جشن داشت و حضرت جہانبانی را نیز التماس کردہ آورد و بار دیگر میرزاے کوتہ اندیش خام طمع باز ہمان سبے سعادت را پیش شیرخان فرستاد درین مرتبہ این نمک حرام بہ کنار دریاے سلطان پور رسیدہ حرف نادولتخواہی درمیان آورد و شیرخان را بر گذشتن آب دلیر ساخت و درین اثنا مظفر ترکمان کہ بقراولی نواحی آب سلطان پور تعین شدہ بود آمدہ بموقف عرض رسانید کہ لشکر از آب سلطان پور عبور کردہ جلیدہ بیگ برادرزادۂ من کہ بسیرت و صورت از مقبولان و منظوران درگاہ بود بہ شہادت رسید اواخر جمادی الآخر حضرت جہانبانی و میرزایان از آب لاہور کہ پایاب بود عبور فرمودہ کوچ بہ کوچ بہ کنار آب چناب رسیدند و حضرت جہانبانی را چون داعیۂ کشمیر تصمیم یافتہ بود جمعی را ہمراہ میرزا حیدر ساختہ میرزا را پیشتر از خود بصوب کشمیر فرستادند دران ہنگام کہ میرزا کامران بہ جنگ سام میرزا بہ قندھار شتافت

بفلان سعود۔ یعنی جب نجوم کے حساب سے سعود کا فلان وقت آویگا تب ہم نکلینگے۔ خیرگی۔ نادانی۔ صدر۔ بادشاہ منصب۔ وداد۔ دوستی۔ مساعدت۔ توت دینا۔ یاری کرنا۔ دنارت۔ کمینہ پن۔ گرم دریافت۔ تپاک سے ملا تحریض۔ اُبھارنا۔ پیش آمدن۔ آگے بڑھنا۔ خذلان۔ خواری

داعیہ۔ ارادہ۔

تصمیم۔ مضبوط کرنا۔

فرزندان میرزا بالسنه و افواه خواص و عوام مطعون و ملوم شدند و حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی هندوستانی بدین وسعت را بچه مشقت گرفته اند. اگر از بی اتفاقی شمایان از حیطهٔ تصرف بر آمده بدست چندین ناکسان در آید. دانایان شما را چه گویند. اکنون درین باب سر بجیب تفکر نیک فرو باید برد و از گریبان غیرت بیرون باید آورد تا در میان خلائق سربلندی حاصل آید و موجب گرد آوری رضای ایزدی گردد هر یک از ارباب عهد و پیمان و اصحاب مواثیق و ایمان چنین عهدی قریب را فراموش کرده به مقتضای هوا و هوس حرف سرا گشت میرزا کامران گفتند آنکه بخاطر من می رسد آن ست که بادشاه و همه میرزایان جریده روزی چند در جبال بسر برند و اهل و عیال تمام مردم را من برداشته بکابل ببرم و بمامنی رسانیده باز آمده ملحق گردم و میرزا هندال و یادگار ناصر میرزا گفتند که بالفعل جنگ ما با افغانان صورت نمی بندد. مناسب آن ست که بجای دیگر رفته آن ولایت را بدست آریم و به قوت دی گجرات را تسخیر کنیم و چون این دو ملک بدست افتد و کار با نتظام آید تخلیص این ملک با حسن وجوه میسر خواهد شد. میرزا حیدر گفت مناسب آن ست که تمام میرزایان از کوه سهرند تا کوه سارنگ دامنها را استحکم ساخته بنشینند و من متعهدم که باندک تقویتی در دو ماه کشمیر را متخلص سازم و چون خبر گرفتن کشمیر رسد هر کس متعلقان خود را به کشمیر فرستد که مامنی محفوظ از آن نیست چهار ماه باید که شیرخان برسد و با گردونها و ضرب زنها که اعتضاد محاربهٔ اوست به کوهستان نمی تواند رسید و در اندک فرصتی لشکر افغانان ویران خواهد شد. و چون زبان اینها با دل موافق نبود سخن ناتمام شده مجلس تمام شد. و هر چند گاه سخن در میان می آمد و آن حضرت نصائح ارجمند می فرمودند که شاید میرزا کامران را چراغ خرد روشن شود و از تیره رائی برگشته در مقام صفا آید میرزا از سخن خود بر نمی گشت و همگی همت او آنکه هر یکی بطرفی ویران شوند و خود به کابل رفته گوشهٔ عشرت را غنیمت شمارد و پیوسته در اندیشهای نادرست فرو رفته بود و سخنان اقبال بخش هوش افزا او را بیادار نمی ساخت بظاهر دم از موافقت

السنہ - جمع لسان - زبان - افواہ - جمع فوہ - منھ - ملوم - ملامت کیا گیا - مواثیق - جمع میثاق - عہد -
ایمان - جمع یمین - قسم - حرف سرائیدن - بات کہنا - جریدہ - تنہا - تخلیص - چھوڑا لینا - متعہد - ضامن -
متخلص - مفتوح خالصہ - مامن - امن کی جگہ -

اعتضاد - قوت بازو -

فرو رفتن - بیٹھ جانا -

اہل قلعه دروازهٔ شہر را بر روی آن حضرت بستند. و ابواب شقاوت بر خود کشودند و آن حضرت بدولت
و سعادت متوجه شده در اندک زمانے اہل قلعه را تنبیه فرمودند در ہفدہم صفر موکب والا به سہرند
رسید و در بستم این ماه میر فقر علی در اثنائے راه محمل حیات بر بست و چون موکب عالی در حوالی لاہور قریب
سرائے دولت خان رسید میرزا کامران باستقبال آمده ملازمت کرد و آن حضرت در باغ خواجه دوست
منشی که دلکشاترین منازل لاہور بود بدولت فرود آمدند و میرزا در باغ خواجه غازی که در ان ایام دیوان
میرزا کامران بود منزل گرفت و متعاقب آن میرزا عسکری از سنبل رسید و در خانهٔ امیر ولی بیگ نشست و در مولا
دولتمند سعادت منش شمس الدین محمد که بر کنارهٔ دریا دست داده بود آمد و بنواز شہائے خسروانه سربلندی
یافت و در غرهٔ ربیع الاول نهصد و چهل و هفت تمامی برادران گرامی و امرا و سائر ملازمان جمع آمدند و با وجود
چندین اسباب آگاہی و تنبیہات آسمانی این عزیزان آگاه نمی شدند و کمر صدق بر میان ہمت نمی بستند
و در ہر چند گاه در ملازمت حضرت جمع آمده کنگاش می کردند و بر اتفاق و یکجہتی عہد و پیمان می بستند
و اکابر و معارف را برین گواه می گرفتند و اکثر اوقات خواجه خاوند محمود برادر خواجه عبد الحق و میر ابو البقا را
داخل کنگاش می نمودند تا آنکه روزے جمیع میرزایان و اعیان دولت و اکابر جمع شده بر اتفاق و
یکجہتی تذکره نوشتند و تمام اہالی و اعیان گواہی خود را بران سجل سعادت ثبت نمودند و چون این محضر
وثوق باختتام رسید شروع در کنگاش کردند آن حضرت در ہر باب نصائح بلند و کلمات ارجمند
فرمودند و بر زبان گوہر بیان گذشت که وخامت عاقبت طائفه که از جادهٔ قویم اتفاق عدول کرده اند
بر ہمگنان روشن ست علی الخصوص درین نزدیکی چون سلطان حسین میرزا در خراسان کوس رحلت زده
ہیجده پسر کامگار اقبالمند گذاشت با چنان دولتے مستقل و سامانی موفور از بے اتفاقی برادران ملک
خراسان که چندین سال بمیامن دولت معدلت مرکز امنیت بود در اندک فرصتی مورد چندین حوادث
گشته به شاہی بیگ انتقال یافت و از جمیع فرزندان بغیر بدیع الزمان میرزا که بروم رفت اثرے نمانده ہمه

شقاوت - بدبختی - تنبیه - ہوشیار کرنا - محمل - کجاوه - کنایه سفر آخرت - منازل - جمع منزل - مکان - پڑاؤ -
دیوان - کچہری - کنگاش - مشوره - معارف - جمع معرفه - خاص و مشہور آدمی -
سجل - چک - حکمنامهٔ منصف - محضر - قاضی کا حکمنامه - ایسا کاغذ جس پر لوگوں کا اقرار گواہی ہو یا حاکم کی مسل - وخامت -
خواری و خرابی - دشواری - جاده - پگڈنڈی - عدول - راستے سے ہٹ جانا - نافرمانی کرنا -
کوس - نقاره - میامن - یمنت - برکت -

بادشاهی نوید اختصاص یافت حضرت جهانبانی از آنجا متوجه دار الخلافت آگره گشتند. و در اثنای راه
میرزایان آمده همراه شدند. چون بجارود موضع بهنگاپور رسیدند اهل آن قصبه راه خرید و فروخت
به مردم پادشاهی بسته در مقام بی هنجاری در آمدند چنانچه هر کس بدست ایشان می افتاد قصد او
می نمودند. حقیقت این معامله چون بعرض معلی رسید حکم عالی شد که میرزا عسکری و یادگار ناصر میرزا و
هندال میرزا رفته باین گروه شقاوت پیشه دستبردی نمایند و تادیب کنند. قریب سی هزار کس از سوار و
پیاده ازین گروه شقاوتمند فراهم آمده بود چون حکم پادشاهی بایشان رسید میرزا عسکری از رفتن
تقاعد نمود یادگار ناصر میرزا قمچی چند انداخته می گوید که از بی اتفاقی شمایان کار باین جا رسید هنوز متنبه
نمی شوید. یادگار ناصر میرزا و میرزا هندال فرمانبرداری نموده متوجه آن جماعت شدند جنگ عظیم در پیوست
و جمعی کثیر از کوران بی سعادت به قتل رسیدند و میرزایان تنبیه نموده مراجعت کردند و میرزا عسکری که
شکایت ناک آمده بود معاتب شد. و از انجا حضرت جهانبانی ایلغار فرموده به آگره نزول اجلال فرمودند
اطراف ممالک برهم خورده بود و فتنه از هر طرف سر برداشته صبح دیگر به منزل قدوة الاکابر میر رفیع
که از سادات صفوی به کمال علم و عقل منفرد و به اکرام و اجلال سلاطین ممتاز وقت بود تشریف برده
مشورت فرمودند. آخر الامر رای جهان آرای قرار بران یافت که بجانب پنجاب نهضت فرمایند.
اگر میرزا کامران را عقل داوری و سعادت یاوری کند و در مقام تلافی و تدارک در آمده کمر نکوخدمتی
بر بندد و هر آینه رخنهٔ فتنه بسته میگردد باین عزیمت صائب از انجا متوجه لاهور شدند میرزا عسکری
به سنبل رفت و میرزا هندال بالور رفت و نهم محرم این سال قاسم حسین سلطان به موافقت
بیک میرک در ساحت دهلی سعادت رکاب بوس دریافت و جمعی کثیر در ملازمت فراهم آمدند و در بیستم
شهر مذکور از انجا پیشتر نهضت فرمودند و در بیست و دوم این ماه در قصبه رهتک هندال میرزا و میرزا حیدر
دولت اقدس دریافتند. و در بیست و سوم ماه حضرت جهانبانی در همین منزل نزول اجلال فرمودند

هنجار - طریقه - روش - شقاوت - بدبختی - دستبرد - غلبه - تادیب - ادب دینا - تقاعد - بیٹھ رہنا -
قمچی - کوڑا یعنے چند طعنہ مارے - معاتب - عتاب کیا ہوا -
قدوہ - پیشوا - منفرد - اکیلا - یکہ - داوری - فرمانروائی -
تلافی - کوتاہی کو پورا کرنا جیسے تدارک -
صائب - ٹھیک - درست - در بروی کسے بستن - داخل ہونے سے روکنا -

تحقیق اورا جامع مراتب گونه از شادی و غم و صحت و سقم و راحت و محنت و بسط و قبض میگردانند تا مرتبهٔ والای سروری را شایسته شود و برخی از تیز بردان عرصهٔ شهود برآنند که غرض ازین ابتلا آنست که سنت الٰهی بران رفته که هرگاه سعادتمندی را عطیهٔ عظمی کرامت میشود و زمان حصول این دولت علیا نزدیک میرسد پیشگاه آن وقت مورد محن و مصرف فتن میسازند و گرد نقصے بر اذیال جاه و جلال اوی نشانند تا چون بدرجهٔ کمال و ذروهٔ قصوی متصاعد شود خال این نقطه سپند عین الکمال او گردد در روشن تر بیان کنم اگرچه از آوان ظهور نور اقدس از مظاهر انسی و مطالع بشری که طینت قدسی زینت حضرت آلنقوا حامل آن گشته بود در مکامن بطون و ظهور افراد متنوع جلوه گر شده قدم در عالم ملک و شهادت می نهاد بنظرات خاص ایزدی در مراتب رفعت شرف تربیت می یافت و اکنون که زمان ظهور مقصود اصلی ازان نور که وجود اقدس حضرت شاهنشاهی ست قریب شد قضیهٔ نامرضیه را سپند این دولت ارجمند ساخته جمال آرای کارگاه ابداع چنین کارفرمائی کرد اکنون از پرده کشائی باز آمده بسر سخن می آید و بالجمله چون شکستے که درستی جهان را آغاز اساس باشد بظهور آمد تا کنار آب گنگ که تخمینا یک فرسخ بوده باشد امرای بی جنگ رو گردانیده شتافتند جزای کافر نعمتی و حق ناشناسی یافته غریق گرداب ناکامی شدند و سفائن حیات خود را بمکافات نادرستی بموج خیز فنا دادند و حضرت جهانبانی بقدم ثبات و تمکین بر فیل سوار شده از آب عبور فرمودند و بکنار دریا از فیل فرود آمده راه بر آمد ملاحظه مینمودند چون کناره بلند بود راه برآمد میسر نمی شد یکی از سپاهیان از غرقاب نجات یافته در انجا رسیده دست مقدس آنحضرت را گرفته بالا آورد و در معنی بدستیاری سعادت جاودانی بخت و دولت بجود گشته آن حضرت نام و مولد او پرسیدند او بعرض رسانید که نام من شمس الدین محمد و مولد من غزنیست از ملازمان میرزا کامرانم آن حضرت او را بنوازشهای خسروانه امیدوار فرمودند و درین اثنا مقدم بیگ از اعیان میرزا کامران آن حضرت را شناخته خود را در سلک جمعیت یافتگان نوید دولت درج ساخت و باین نیت اسپ خود را پیش کشید و بمواعید الطاف

سقم - بیماری - بسط - کشادگی - قبض کا الٹا - ابتلا - آزمانا - مورد - اترنے کی جگہ - محن - جمع محنت - فتن - جمع فتنہ - فساد - اذیال - جمع ذیل - دامن - ذروہ - پہاڑ کی چوٹی - سپند - کالا دانہ - عین الکمال - کمال پر نظر بد - ابداع - پیدا کرنا - فرسخ - کوس - جزا - بدلا - سزا - گرداب - بھنور - سفائن - جمع سفینہ - کشتی - بیاض - دستیاری - مدد - مولد - جائے پیدائش - مواعید - جمع موعد - مراد عہدہ و عادے -

میان میرزا هندال و جلال خان اتفاق افتاد و چقپلشهاے غریب بظهور آمد و جلال خان از اسپ افتاد جد انخار بادشاهی غنیم خود را بر داشته بر غول ایشان زد چون شیر خان این را مشاهده نمود خود با لشکر فراوان بجوم آورده خواص خان و همراهان او نیز بر میرزا عسکری حمله آوردند و بمجرد حملهٔ افغانان اکثر امرا دست بکارزار ناکرده روے بازپس نهادند آن حضرت بنفس نفیس خود دو مرتبه بر سر لشکر مخالف تاخته تردد فرمودند هرچند حسابی نیست که پادشاه خود مرتکب جنگ شود اما درین وقت مردانه ماسے جودت و جلادت و جرأت شجاعت نمی گزارد که عمل بر قانون شود چنانچه دو نیزه درین کارزار بدست آن حضرت شکسته شد و داد تردد و مردانگی دادند اما برادران برادری بجا نیاوردند و امرا قدم رسوخ در دائرهٔ ثبات نگاه نداشته از وخامت تقصیرات خود ذاهل شدند و چشم زخمی چنین بولی نعمت روا داشتند و آن بزرگوار صورت و معنی که بدیدهٔ حقیقت بین و به شاهدهٔ اسرار توانا بودند با چنین لشکر بسیار کم پر نفاق تهی از اخلاص که متوجه این یورش شدند همانا که بخاطر غیور عبور کرده باشد که ببارگی مردانگی به شهرستان عدم شتافتن و سمند حیات را بسر منزل فنا تاختن بمراتب بهتر است از مدارا با دشمنان دوست نما و با ایشان بنفاق در ساختن و نرد رد و بدل بحریفان کجباز باختن از آب که باین بی آبرویان خورده شود سراب اولی چنانچه از روش تاختن بنفس نفیس خود در نظر اهل روزگار صورت این معنی غایت ظهور داشت بعضے از دولتخواهان یک جهت دست شفاعت و الحاح در رکاب دولت زده بزور بر آوردند این حرف نظر بوسائل عالم اسباب میگویم والا در عالم تحقیق بر آرندهٔ ایزد جهان آراست چون صعود کوکبه ایجاد و علو طنطنهٔ ظهور حضرت شاهنشاهی در زمان خاص و مکان مخصوص نزدیک شده بود داور بدائع آفرین اینچنین نیرنگ هویدا ساخت گروهے از خرد منشان را قیاس آنکه این واقعه برسم مزید آگاهی و تنبیه احرار ست نه از قسم یاداشش کردار چنانچه نزد حکمای سلف مقرر است که حوادث روزگار نسبت بخواص بمنزلهٔ صیقل است و نسبت عوام بجاے زنگار طائفهٔ از روشن ضمیران پاک سیرت را عقیده آنکه این سانحه نقش تربیتی ست چون کارکنان کارگاه تقدیر مستعدی را بپایهٔ بلند میرسانند

چقپلش ۔ تلوار کی لڑائی ۔ روباز پس نهادن ۔ منہ پھیر دے رکھنا ۔ بھاگنا ۔ تردد ۔ لڑائی ۔ وقت مردانہ زمائی ۔ مردکی آزمایش کا وقت ۔ جودت ۔ کھراپن ۔ شاید جرأت صحیح ہے ۔ جلادت ۔ تیزی ۔ دلیری ۔ رسوخ ۔ مضبوطی ۔ قائم رہنا ۔ وخامت ۔ خرابی ۔ ذاہل ۔ غافل ۔ چشم زخم ۔ صدمہ ۔ غیور ۔ بہت غیرت مند ۔ بارگی ۔ گھوڑا یعنے شجاعت کے گھوڑے پر سوار ہوکر ملک عدم کی راہ لینا ۔ مدارا ۔ دار مدار کرنا ۔ آبرو و آب ۔ بمعنی عزت ۔ سراب ۔ خشک بالو جو دور سے پانی معلوم ہو ۔ الحاح ۔ گڑگڑا کر درخواست کرنا ۔ ہٹ کرنا ۔ کوکبہ ۔ ستارہ ۔ طنطنہ ۔ کروفر ۔ آواز نقارہ ۔ احرار ۔ جمع حُر ۔ آزاد ۔

خود را بکناره کشیدند. رای مصلحت اقتضای حضرت جهانبانی چنان منقضی گشت که از آب عبور نموده بهر رنگ جنگی باید انداخت. بهر صورتیکه از پردهٔ غیب چهره گشا باشد جلوهٔ ظهور نماید و اگر درین مقصد تاخیر رود کار طور دیگر خواهد شد. و جمعی کثیر جدا شده خواهند رفت به همین عزیمت که سد راه رفتن مردم نمایند پل بسته عبور فرمودند پیش لشکر خندق زده ارابهای توپخانه در جای خود انتظام دادند و مورچلها قسمت فرمودند شیرخان در برابر انبوه فتنه و آشوب را فراهم آورده خندق زده نشست و هر روز جوانان از هر طرف برآمده کارزار میکردند. درین ولا تحویل سرطان شد و موسم باران رسید و سحاب چون فیلان مست بجوش و خروش درآمده جلکیدن گرفت و آن سرزمین که مضرب خیام عالی بود از آب باران لبالب شد ناچار فضای بلند که از آسیب آب و گل محفوظ باشد طلب کردند تا سراپرده ها و توپخانه و اردوی معلی را بآن ساحت کشند و قرار یافت که صباح که روز عاشورست افواج را ترتیب داده بایستند. اگر مخالف از خندق برآمده پیش آمد بجنگ پردازند و اگر بجای خود ماند بجائیکه جهت نزول مقرر شده فرود آیند دهم محرم سنه نهصد و چهل و هفت بآن داعیه سوار شدند و صفها آراستند محمد خان رومی و پسران استاد علی قلی و استاد احمد رومی و حسن خلفات که سرکاران توپخانه بودند سرکار ام گردونها و دیگها را نصب کرده به قانون مقرر زنجیر کشیدند و قول بوجود شریف آن حضرت امتیاز یافت و میرزا هندال را پیش قول جای مقرر شد و میرزا عسکری برانغار سرگرد و یادگار ناصر میرزا جرانغار را انتظام داد میرزا حیدر در تاریخ رشیدی خود می نویسد که آن حضرت دران روز مرا جانب چپ خود که یمین به یسار آن حضرت اقتران و اتصال داشت جای داده بودند و از بنده تا حد جرانغار قول بیست و هفت امرای توقدار بودند شیرخان نیز پنج توپ ساخته برآمد دو جوق که در کمیت پیشتر بودند بیرون خندق ایستادند و سه جوق متوجه لشکر شدند جلال خان و سرمست خان و تمام نیازیان روبروی میرزا هندال آمدند و مبارز خان و بهادر خان و رای حسین جلوانی و جماعهٔ کررانی مواجه یادگار ناصر میرزا و قاسم حسین خان در رسیدند و خواص خان و برمزید و جمعی دیگر مقابل میرزا عسکری شدند اول جنگ

عزیمت - ارادہ - قصد - جادہ - سد راہ رفتن مردم - لوگون کے بھاگنے کا راستہ بند کرنا - ارابہ - گاڑی - تحویل یعنی موسم بدلا - فضا - زمین کشادہ - نزول - اوترنا - داعیہ - ارادہ - قصد - گردونہا - گاڑی -
یمین - داہنا - یسار - بایان - اقتران - نزدیکی -
اتصال - میل - ملنا - توقدار - علم بردار -
جوق - گروہ - مواجہ - مقابل -

عبور از آب فرمودند و در اندک زمانی بر گذر بھوجپور پل بستہ شد جمعی از یکہ جوانان تیز جلو قریب صد و پنجاہ نفر خود را مستعد کارزار ساختہ بر اسپان بی زین سوار شدہ بہ آب زدند و مانند شیران دریائی از موج و گرداب نیندیشیدہ بدریا در آمدند و چون نہنگان دریانورد در بحر غدار قطرہ زدہ از آب گذشتہ جمعی کثیر را منہزم ساختند و داد مردانگی و پہلوانی دادہ بر مؤداے مراجعت عزم اردوی نمودند چون نزدیک پل رسیدند افغانان فیل گردباز نامی را کہ در جنگ جوسہ بجانب فوج عدو ماندہ بود بہ شکستن پل سر دادند آن فیل بے اعتدال خود را بر سر پل رسانیدہ قواعد آن را در ہم شکستہ و درین وقت از اردوے معلی توپے رہا کردند کہ قوائم فیل گردباز را خرد ساخت و لشکر غنیم کہ زور آوردہ بود منہزمیت یافت و جوانان فدوی داد شجاعت دادہ بہ سلامت آمدند و صلاح دران دیدند کہ کنار آب گرفتہ بہ قنوج روان شوند بملاحظہ و تانی کوچ بہ کوچ میرفتند در اثناے راہ کشتیہا سے مخالفان نمودار شد توپی از توپخانہ بادشاہی سر دادند کشتی کلان مخالفان درہم شکست و از تلاطم امواج قہر زیر و زبر شد و مدت یک ماہ زیادہ در نواحی قنوج تقابل بود در اواخر حال محمد سلطان میرزا و پسران الغ میرزا و شاہ میرزا کہ نسبت ایشان بہ حضرت صاحبقرانی منتہی میشود و نبیرۂ دختر سلطان حسین میرزا اند بملازمت حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی سربلند بودند و بعد از شنقار شدن آن حضرت بہ حضرت جہانبانی جنت آشیانی مخالفت ہا بظہور آوردند چنانچہ ایمائی برین معنی گزارش یافت چون ستیزۂ باطل را رونق و بہا نباشد و ستیزہ کار با ولی نعمت کام روانہ کار ناساختہ باز بعتبۂ علیۂ حضرت جہانبانی آمدہ سجدۂ عبودیت بتقدیم رسانیدند و آن حضرت از کمال مروت و فتوت گناہان کردۂ ایشان را ناکردہ انگاشتہ بمراحم پادشاہانہ سعادت امتیاز بخشیدند و چون در سرشت اصلی این ناسپاسان بد نہاد افتادہ بودند باز از بد دستی و کم فرصتی در چنین وقتی اختیار فرار نمودہ پاے از دائرۂ قرار و اصطبار بیرون نہادند و راہنماے گریختگان دیگر شدہ راہ گریز بہ بے دولتان نمودند و بسیار از مردم طریق حرام نمکی سپردہ

عبور - پار اترنا - گرداب - بھنور - بحر غدار - بہت بیوفا یعنے اکثر ڈوب جاتے ہین - قطرہ زدن - تیزی سے جانا - منہزم - بھگوڑا - مؤداے مراجعت - یعنے لوٹنے کے خیال سے - عزم - پختہ ارادہ - سر دادن - چھوڑ دینا - قوائم - چار دن پاؤن - خرد ساخت - توڑ ڈالے - تانی - آہستگی - تلاطم - تھپیڑا مارنا - امواج - جمع موج - تقابل - مقابلہ کرنا - نبیرہ - اولاد کی اولاد یہان دختری اولاد یعنے نواسہ مراد ہے - شنقار شدن - چغتائی بادشاہ کا مرنا - سلطان حسین - بادشاہ خراسان ممدوح مولانا جامی - ستیزہ کار - جھگڑالو - کام روانہ - اسکا کام پورا نہین ہوتا - فتوت - بخشش - جوانمردی -

- ازدائرۂ ... - اصطبار - صبر - نہاد - ... - نمک - ...

وازبی فکری حرف رخصت درمیان آورد حضرت جهانبانی فرمودند که اگر نسبت خویشی منظور ست از طرفین علی السویه است و اگر ارادت اخلاص ست این نسبت بما بیشتر ظاهر ساختهٔ و اگر تلاش ناموس و مردانگی ست خود باید همراه ما شوی که با بر سر غنیم میرویم و آنکه میرزا کامران اظهار بیماری می نماید تو طبیب نیستی و دارو شناس نهٔ که همراه روی و آنکه میرزا لاهور را مامن تصور کرده خیال فاسد ست چه از باز پس ماندن ازین یورش اگر امری سانح شود کنج سلامت در هندوستان نمی توان یافت و نیز امراز دو بیرون نیست اگر ما را فتح ست شما را چه روی دگر امرا را که از شرمندگی سر از زمین نتوانند برداشت که مردن بران زیستن شرف دارد و اگر عیاذاً بالله حال بر خلاف اینست بودن شما در لاهور محال خواهد بود و هرکس که این کنگاش بمیرزا کامران داده دماغش خبط یافته یا خیانت ورزیده و حق را ناپوشیده و از راه خوشامد در آمده است الحاصل میرزا حیدر را بدلالت بخت بیدار طریق هدایت یافت و بدولت رفاقت موکب عالی معزز و ممتاز گشت و میرزا کامران از وفور جمعیت خود سه هزار کس را با سلیقی میرزا عبدالله مغل همراه ساخت و خود توفیق خدمت نیافت

توجه حضرت جهانبانی جنت آشیانی از دارالخلافه آگره بسمت ممالک شرقیه بدفع فتنهٔ شیرخان و مراجعت بعد از محاربت و سوانح عبرت افزا که بعد از آن وقوع یافته

چون کار آگهان بدائع طراز هنگامهٔ نگارخانهٔ تقدیر در نقش و نگار طرح دیگر زدند اگر اکنون کار بر مراد نشود جای شکر ست نه مقام شکایت و لهذا ایزد جهان آرای اتفاق ازچنین برادران گرامی برداشت و جمعیت را متفرق ساخت و آن حضرت با لشکری اندک متوجه بسیاری از دشمن شدند و از قوت دل و استقلال همت جبلی خود قلت اولیا و کثرت اعدا را منظور نداشتند و چون موکب عالی به بهوجپور رسید شیرخان با لشکر انبوه آن طرف دریای گنگ آمده نشست آن حضرت با سپاه معدود خود اراده

خویشی - قرابت - رشتہ داری - علی السویہ - برابر - ناموس - آبرو - غنیم - مقابل - دشمن - مامن - امن کی جگہ - یورش - دشمن پر حملہ کرنا - سانح - ظاہر - کنج - گوشہ - کونہ - عیاذاً باللہ - پناہ بخدا - کنگاش - صلاح - مشورہ - ہدایت - راہ دکھانا - وفور جمعیت - یعنے جمعیت کثیر من سے - باسلیقی - سرداری - محاربت - باہم جنگ کرنا - بدائع - جمع بدیع - نادر - طراز - نقش و نگار - طرح - عمارت کی بنا قائم کرنا - جبلّی - پیدائشی -

پریشان برادران وخویشان واصلاح بواطن وسرائرایشان اشتغال داشتند ہرچند رخسار غبار آلود ضمیر میرزا کامران را بزلال نصائح شستند چہرۂ صفا بہیچ وجہ روے ننمود وچند انکہ زنگار خلاف بمصقل مواعظ زدودند جلاے وفاق درآئینۂ روزگار او بہیچ روی پدید نیامد ودرچنین مہم عالی کہ باوجود خلاف بواطن اتفاق ظاہر از لوازم پاس دولتش بود درچنین ہنگامیکہ باچندین استعداد قریب بیست ہزار کس خوب باو بود واز دولت تفضل واحسان حضرت جہانبانی از کابل تا داور زمین شمال رویہ وتا حد سمانہ جنوب رویہ درحیطۂ تصرف داشت باچنین بادشاہ مفضل وبرادر بزرگ وولی نعمت خود متعذر ومقصر ظاہر شدہ تمارض نمود وبہ مقتضای افراط غفلت وتفریط فکر ازین خدمت گرامی تخلف وتقاعد ورزید ایزد تعالے درین کارگاہ مکافات نتائج کردار بروعائد ساخت چنانچہ درعہد حیات سزای اعمال خود را بچشم خود دید وبعضے ازان بعد ازین طرز اجمال بقلم توضیح درجاے خود گزارش یابد وچون بزبان خود فال بد زدہ بود حال او نیز چنان شد مصرعہ چہ اختر میگذشت آن فال شد راست؞ بیماری چند مزمن پیش او آمد واز نحبت برگشتگی بر تنبیہات غیبی متنبہ نگشتہ بر مسلک ناخوشنودی منعم وبیرضاے مفضل خود اصرار ورزید اولا خواجہ کلان بیگ با جمعی کثیر بہ لاہور فرستاد وروی از قبلۂ آمال گردانیدہ از دنبال او خود روان شد وبال وخسران را کہ جلب مضرت دوست وجذب منفعت دشمن باشد باعث وبائی گشت ہرچند حضرت جہانبانی فرمودند کہ میرزا اگر ترا توفیق ہمراہی نمی شود واینچنین قابو ے از دست میدہی مردم خود را ہمراہ کن میرزا برعکس خواہش آن حضرت ہمگی درین اندیشہ کہ مردم بادشاہی را بد راہی دادہ ہمراہ خود ببرد چہ مرزا حیدر بن محمد حسین گورکان کہ خالہ زادۂ حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بود ہمراہ میرزا کامران بدار الخلافہ اگرہ آمدہ شرف ملازمت حضرت جہانبانی دریافتہ بود ونوازشہاے فراوان ممتاز گشتہ میرزا کامران بیماری خود را بہانہ ساختہ او را بہمراہی خود دستی کرد میرزا حیدر بجانب میرزا کامران میل نمودہ درمقام عذرخواہی شد

بواطن - جمع باطن - مراددل - سرائر - جمع سریرہ - دلی بھید - زلال - آب صاف وشیرین - مصقل - زنگ صاف کرنے کا آلہ - مواعظ - جمع موعظت نصیحت - مفضل - نہایت احسان کرنیوالا - تمارض - بناوٹ سے بیمار بننا خلاصہ یہ کہ کامران نے اپنی فوج سے شیرخان کے مقابلہ مین ساتھ نہ دیا - افراط - زیادتی - تفریط - کمی - مکافات - بدلا دینا کردار - کام - عائد - لوٹنے والا - فال بد - بدشگون - مزمن - پرانا - تنبیہ - ہوشیار کرنا - اصرار - ہٹ کرنا - آمال - جمع امل - آرزو - امید - خسران - نقصان - خواری - جلب - کھینچنا -

می شدند درین اثنا سقای پاک سرشت بامید وعدهٔ گرامی در پای تخت عظمت حاضر گشت حضرت جهانبانی که تاج ده و تخت بخش ملک مروت و احسان بودند چون سقای مذکور را از دور دیدند فی الحال خسرو عهد خود را بر سریر دفا جای دادند و تخت سلطنت را بجهت آن خضر راه خالی ساخته سقا را بموجب وعدهٔ او تا نیمروز بر تخت نشاندند و به تخت نشین ملک نیمروز برابر ساختند و بعضی احکام و اوامر بادشاهی که ظرفش گنجایش آن نداشت مستثنی ساخته بحکمرانی پایهٔ امتیاز او را بلندی بخشیدند و از بحر مواج بخشش گرد احتیاج از چهرهٔ احوال او و قبیله او بر داشتند هر حکمی که دران جلوس بر اورنگ شاهی از سقا ظهور یافت بامضا مقترن گشت میرزا کامران از ظهور چنین علو همت چین شکایت بر جبین حکایت ظاهر ساخت و خاطر آزار جوی را بهانه بدست آمد و بعد ازین قضیهٔ روباه بازی شیرخان قصد بنگاله کرد و تا حدود بهار آمده متوقف شد و جلال خان را با جمعی پریشان بر سر بنگاله تعیین کرد و بانک فرصتی با جهانگیر قلی بیگ جنگ در پیوست و او داد جلادت داده عرصهٔ نبرد در اقدام شجاعت پیمود اما ازانجا که مشیت الٰهی و حکمت ازلی نقشبند صورتی دیگر بود تمامی امرای بنگاله در دفع فتنه اتفاق شایسته نمودند و فراغت دوست بوده درین جنگ فراهم نیامدند لاجرم جهانگیر قلی بیگ بعد از کوشش و کشش در معرکه نتوانست قدم ثبات افشرد روی گردانید و بزمینداران پناه آورد و بعهد و پیمان نادرست او و جمعی کثیر بصحرای نیستی شتافتند شیرخان خاطر از بنگاله فراهم آورده بحدود جونپور آمده شور افزا شد و آن ملک را بتصرف و تغلب خود در آورده دست فتنه دراز ساخت و قطب خان که پسر خرد او بود با جمعی کثیر از اوباشان بر سر کالپی و اٹاوه فتنه ساز گشت چون این خبر بمسامع قدسیه رسید یادگار ناصر میرزا و قاسم حسین خان اوزبک که آنجا و دیگر جاگیر ایشان مقرر بود و اسکندر سلطان که از جانب میرزا کامران باهتمام بعضی محال کالپی قیام داشت بر سر او نامزد شدند این شیر مردان معرکهٔ دلاوری در برابر آن روبه صفتان حیله گر در آمده جنگ عظیم کردند و بتائیدات غیبی فتح روی داد و قطب خان در میدان جنگ کشته شد و حضرت جهانبانی مدتی در دار الخلافه آگره بسر انجام سپاه نصرت قرین دگر داوری دکهای

خضر راه - راسته بتانے والا خضر - ملک نیمروز - سیستان و لواحق - اوامر - جمع امر - حکم - ظرف - برتن - حوصله - مستثنی - نکالا ہوا - قبیله - خاندان - کنبه - اورنگ - تخت - امضا - جاری کرنا - جبین - پیشانی - آزار جوی یعنی آزار پہونچانے کا بہانہ ملگیا - جلادت - چستی - دلیری - نقشبند صورتی - یعنے چونکه تقدیر مین سلطنت شیرخانی مقدر ہوچکی تھی امرا مین نفاق رہا - تغلب - زبردستی لے لینا -
اوباش - جمع وبش - کمینه خصلت -

حضرت مہد علیا بیرون نتوانستند آمد و از انجا کہ حفظ و صیانت ایزدی متکفل حال و ضامن بال بود ساحت حریم حرم عفت را عواصف خیال بد اندیشان نتوانست پیمود و غبار اندیشۂ تیرہ جانان بر حواشی سرادقات عصمت پردگیان جاہ و جلال نتوانست نشست و نفوس ناموس الٰہی از تقاریب خانہ برانداز بادِ رباش حاجبان غیرت حراست پردہ نشینان خلوت خانۂ عفت نمود و خیال فاسد در ضمیر آن تیرہ درونان راہ نیافت و شیر خان آن عصمت قباب را در کمال صیانت و پردہ پوشی با آبروی تمام روانہ ساخت و بالجملہ چون آن حضرت متوجہ پل شدند پل را شکستہ یافتند ناچار خود را سوارہ چون نہنگان دریا نورد بہ آب زدند قضا را از آب جدا میشوند مقارن اینحال چون نگہداشت ایزدی حافظ احوال آن حضرت بود سقائے خضر راہ ایشان گشت و باستیاری شناوری او ازین گرداب فتنہ بہ ساحل نجات رسیدند آن حضرت درین اثنا ازوی پرسیدند کہ نام تو چیست او بعرض رسانید کہ نظام فرمودند کہ نظام اولیائے و عنایت و مرحمت بجائے آوردہ باد و عادہ فرمودند کہ چون بسلامت بر تخت سلطنت نشینیم تا نیمروز ترا بادشاہی میدہیم و این قضیۂ پر غصہ در نہم صفر سنہ صد و چہل و شش بر ساحل آب گنگ بر گذر جوسہ از مکمن تقادیر پردہ کشا گشت میرزا محمد زمان و مولانا محمد بر علی و مولانا قاسم عالی صدر و مولانا جلال توی و بسیارے از امرا و افاضل غریق بحر فنا گشتند و آن حضرت با میرزا عسکری و معدودی النغار کردہ بدار الخلافہ آگرہ نزول اجلال فرمودند و میرزا کامران باستانبوس عالی سرفراز شد و بعد از چند روز میرزا ہندال بوسیلۂ میرزا کامران و والدۂ ماجدۂ او شرمندہ و سر افگندہ از الور آمدہ ملازمت نمود و آن حضرت بہ مقتضای مراحم ذاتی نوازش فرمودہ تقصیرات او را بر روے او نیاوردند و تفقدات بے پایان کہ از اندازۂ بشری زیادہ باشد پیش آمدند و چون ناگہان از روے بی تدبیری امرے سرنوشت بظہور آمد ہموارہ در تدارک این امر می بودند و در سرانجام آلات و ادوات تلافی اشتغال داشتند از اطراف مملکت امرا و سپاہیان باستلام عتبہ علیہ مشرف

صیانت - حفاظت - متکفل - ذمہ دار - ضامن - حریم - احاطہ - عواصف - جمع عاصفہ کی - سخت ہوائیں -
حواشی - جمع حاشیہ کی - کنارے - سرادقات - جمع سرادق کی - سراپردہ - حراست - نگہبانی -
خضر راہ - رہبر و ہادی - ساحل - کنارہ - مکمن - کمین گاہ - چھپنے کی جگہ - معدودے - چند گنتی کے آدمی -
تفقد - پرسش کرنا - ڈھونڈھنا - ادوات - آلات - سامان - ادات کی جمع ہے -
استلام - چومنا - عتبہ - چوکھٹ -

می شدند درین اثنا سقای پاک سرشت بامید وعدهٔ گرامی در پای تخت عظمت حاضر گشت حضرت
جهانبانی که تاج ده و تخت بخش ملک مروت و احسان بودند چون سقای بینوا را از دور دیدند فی الحال
خسرو عهد خود را بر سریر وفا جای دادند و تخت سلطنت را بجهت آن خضر راه خالی ساخته سقا را بموجب وعده
او تا نیمروز بر تخت نشاندند و به تخت نشین ملک نیمروز برابر ساختند و بعضی احکام و اوامر بادشاهی که ظرف
گنجایش آن نداشت مستثنی ساخته بحکمرانی پایهٔ امتیاز او را بلندی بخشیدند و از بحر مواج بخشش گرد احتیاج
از چهرهٔ احوال او و قبیله او برداشتند. هر حکمی که دران جلوس بر اورنگ شاهی از سقا ظهور یافت بامضا
مقترن گشت میرزا کامران از ظهور چنین علو همت چین شکایت بر جبین حکایت ظاهر ساخت و خاطر آزار جوی
را بهانه پدید آمد و بعد ازین قضیهٔ روباه بازی شیرخان قصد بنگاله کرد و تا چند در بهار آماده متوقف شد و جلال خان
را با جمعی پریشان بر سر بنگاله تعیین کرد و باندک فرصتی با جهانگیر قلی بیگ جنگ در پیوست و او داد جلادت
داده عرصهٔ نبرد در اقدام شجاعت پیمود اما ازانجا که مشیت الهی و حکمت ازلی نقشبند صورتی دیگر بود و تمامی
امرای بنگاله در دفع فتنه اتفاق شایسته ننمودند و فراغت دوست بوده درین جنگ فراهم نیامدند لاجرم
جهانگیر قلی بیگ بعد از کوشش و کشش در معرکه نتوانست قدم ثبات افشرد روی گردانیده بزمینداران پناه
آورد و بهار دیهان نادرست او و جمعی کثیر بصحرای نیستی شتافتند. شیرخان خاطر از بنگاله فراهم آورده بحدود
جونپور آمده شور افزا شد و آن ملک را بتصرف و تغلب خود درآورده دست فتنه دراز ساخت و قطب خان
که پسر خرد او بود با جمعی کثیر از اوباشان بر سر کالپی و اتاوه فتنه ساز گشت چون این خبر بمسامع قدسیه رسید
یادگار ناصر میرزا و قاسم حسین خان اوزبک که آنحدود بجاگیر ایشان مقرر بود و اسکندر سلطان که از جانب
میرزا کامران باهتمام بعضی محال کالپی قیام داشت بر سر او نامزد شدند. این شیر مردان معرکهٔ دلاوری در برابر
آن روبه صفتان حیله گر در آمده جنگ عظیم کردند و بتائیدات غیبی فتح روی داد و قطب خان در میدان
جنگ کشته شد و حضرت جهانبانی مدتی در دار الخلافه آگره بسر انجام سپاه نصرت قرین دگر داوری دکهای

خضر راه - راستہ بتانے والا خضر - ملک نیمروز - سیستان و نواحی - اوامر - جمع امر حکم - ظرف - برتن - حوصلہ -
مستثنی - نکالا ہوا - قبیلہ - خاندان - کنبہ - اورنگ - تخت - امضا - جاری کرنا - جبین - پیشانی - آزار جوی یعنی
آزار پہونچانے کا بہانہ ملگیا - جلادت - چستی - دلیری - نقشبند صورتی - یعنے چونکہ تقدیر مین سلطنت شیرخانی مقدر
ہوچکی تھی امرا مین نفاق رہا - تغلب - زبردستی لے لینا -
اوباش - جمع وبش - کمینہ خصلت -

حضرت مهد علیا بیرون نتوانستند آمد و از آنجا که حفظ و صیانت ایزدی متکفل حال و ضامن بال بود ساحت
حریم حرم عفت را عواصف خیال بد اندیشان نتوانست پیمود و غبار اندیشهٔ تیره جانان بر حواشی
سرادقات عصمت پردگیان جاه و جلال نتوانست نشست و نفوس ناموس الهی از تقدیس خانهٔ رفعت
بار و رباش حاجبان غیرت حراست پرده نشینان خلوت خانهٔ عفت نمود و خیال فاسد در ضمیر آن
تیره درونان راه نیافت و شیرخان آن عصمت قباب را در کمال صیانت و پرده پوشی با بر بی
تمام روانه ساخت و بالجمله چون آن حضرت متوجه پل شدند پل را شکسته یافتند ناچار خود را سوار
چون نهنگان دریا نورد به آب زدند قضا را از آب جدا میشوند مقارن اینحال چون نگهبانی
ایزدی حافظ احوال آن حضرت بود سقائی خضر راه ایشان گشت و به دستیاری شناوری او ازین گرداب
فتنه به ساحل نجات رسیدند آن حضرت درین اثنا از وی پرسیدند که نام تو چیست او بعرض رسانید
که نظام فرمودند که نظام اولیائی و عنایت و مرحمت بجای آوردهٔ باد و عده فرمودند که چون بسلامت
بر تخت سلطنت نشینیم تا نیمروز ترا بادشاهی میدهیم و این قصهٔ پرغصه در نهم صفر نه صد و چهل و شش بر ساحل
آب گنگ برگذر جوسه از کمین تقدیر پرده کشا گشت میرزا محمد زمان و مولانا محمد بر علی و مولانا قاسم
عالی صدر و مولانا جلال توی و بسیارے از امرا و افاضل غریق بحر فنا گشتند و آن حضرت با میرزا
عسکری و معدودی الغار کرده بدار الخلافه آگره نزول اجلال فرمودند و میرزا کامران با ستانبوس
عالی سرفراز شد و بعد از چند روز میرزا هندال بوسیلهٔ میرزا کامران و والدهٔ ماجدهٔ او شرمنده و
سرافگنده از الور آمده ملازمت نمود و آن حضرت به مقتضای مراحم ذاتی نوازش فرموده تقصیرات
او را بر روے او نیاوردند و تفقدات بے پایان که از اندازهٔ بشری زیاده باشد پیش آمدند و چون
ناگهان از روے بی تدبیری امرے سرنوشت بظهور آمد همواره در تدارک این امر می بودند و در سرانجام
آلات و ادوات تلافی اشتغال داشتند از اطراف مملکت امرا و سپاهیان با ستلام عتبه علیه مشرف

صیانت ـ حفاظت ـ متکفل ـ ذمه دار ـ ضامن ـ حریم ـ احاطه ـ عواصف ـ جمع عاصفه کی ـ سخت هوائین ـ
حواشی ـ جمع حاشیه کی ـ کنارے ـ سرادقات ـ جمع سرادق کی ـ سراپرده ـ حراست ـ نگهبانی ـ
خضر راه ـ رهبر و هادی ـ ساحل ـ کناره ـ کمین ـ کمین گاه ـ چھپنے کی جگہ ـ معدودے ـ چند گنتی کے آدمی ـ
تفقد ـ پرسش کرنا ـ ڈھونڈھنا ـ ادوات ـ آلات ـ سامان ـ ادات کی جمع ہے ـ
استلام ـ چومنا ـ عتبه ـ چوکھٹ ـ

واقع شد و در موضع چهیه از مضافات بهوج پور با شیرخان تقابل افتاد در انجا سیاه آبی ست کنباس نام
درمیان دو لشکر واقع شد موکب عالی آب را پل بسته عبور فرمودند هرچند لشکر بادشاهی اندک بیسامانی
بسیار بود پیوسته در قراولان طرفین جنگی که دست میداد نصرت از جانب اولیاے دولت قاهره میبود
و افغانان از هر طرف بقتل میرسیدند تا آنکه مدت تقابل و تقاتل بامتداد کشید و برادران گرامی که هریکی
ایشان اقلیمی را بس بود از کوتاه بینی اندیشهاے دور از کار سنگ راه دولت خود ساخته بسعادت اتفاق
فائض نگشتند و توفیق ادراک خدمت درچنین وقتی مساعد روزگار دولت ایشان نشد هرچند مناشیر
نصیحت می آمد نقش آن الواح آلهی در ضمائر این آهنین دلان صورت نمی بست و شیرخان از روے
روباه بازی گاه کسان معتبر بدرگاه معلی فرستاده در صلح میزد و گاه اندیشه فاسد جنگ را در عرصه خیال جولان
میداد تا آنکه بتقریب و فسون جمعی از پیاده و مردم زبون را با اسباب آتشبازی روبرو گذاشته خود دو منزل
عقب رفته نشست و عساکر بادشاهی که پیوسته نصرت ایشان را بود از مقدمات مکرافزائی آن حیله اندیش
واقف نشدند و پس رفته نشستند و بحسب تقدیر چون امرے میخواهد که ظاهر شود بقدر بے پروائی بارکان
کار آگاهی لحق میگردد و ازین سبب در شرائط نگاهبانی تهاونی عظیم راه می یابد تا شبی که یاتیش محمد زمان میرزا
بود از وے غفلتی تمام واقع شد آن روبه باز که فرصت را در کمین بود شبگیر کرده وقت صبح از عقب اردوے
معلی پیدا شد لشکر خود را سه توپ داشت یک توپ خود و یک توپ جلال خان و یک توپ خواص خان
لشکر بادشاهی را فرصت زین کردن اسپ و مجال جبه پوشیدن نشد حضرت جهانبانی از غفلت سپاه
اطلاع یافته حیران نقش کارگاه تقدیر شدند سررشته تدبیر از دست رفته بود در وقت سواری باباے
جلایر و تردی بیگ قوچ بیگ بملازمت رسیدند حکم اشرف شد که زود رفته مهد علیا حاجی بیگم را برآرند
آن دو وفاکیش غیرت اندیش بر در سراپرده عزت شربت گواراے شهادت درکشیدند و میر پهلوان
بدخشی نیز با جمعی کثیر در گرد سراپرده عزت توفیق جان نثاری یافت وقت بغایت تنگ شده بود

تقابل - مقابلہ کرنا - تقاتل - باہم لڑنا - امتداد - درازی - فائض - فیضیاب - مساعد - مدد دینے والا -
مناشیر - جمع منشور کی - فرمان شاہی - روباہ بازی - مکاری -
بقدر بے پروائی - یعنے بے پروائی کے اندازہ پر خرابی پہونچتی ہے - تہاون - سستی - غفلت -
یاتیش - چوکی - پہرہ - کمین - گھات کی جگہ - شبگیر - آدھی رات کے بعد چلکر -
جبہ - زرہ - بکتر -

شدن میرزایان از دار الخلافه آگره شنود از جونپور دست باز داشته متوجه رهتاس شد. و مقرر ساخت که اگر
رایات عالیات بر سر او آید از جنگ یکسو شده از راه جهارکند که آمده بود باز مراجعت نموده ارادهٔ بنگاله نماید
و اگر نقش چنین ننشیند و متوجه دار الخلافه شوند و قابو باشد از عقب در آید و قصد شبیخون کند. چون موکب والای
حضرت جهانبانی نبرهن رسید شیرخان کمی لشکر و بی سرانجامی اردوی معلی معلوم کرده شیرک شد و بالشکر فراوان
و استعداد تمام قدم پیش نهاد و نزدیک نزدیک لشکر از هر طرف قابو می طلبید. هیچکس را مجال آن نبود که
از نیرنگسازی غنیم واقف شود ابن علی قراول بیگی رفته خبر مشخص آورد و بوسیله میرزا محمد زمان حقیقت حال
بعرض اقدس رسید اگرچه موکب عالی از آب گنگ عبور فرموده به سمت مستقر خلافت متوجه بود چون خبر
رسیدن شیرخان و نزدیک شدن او بمعسکر اقبال شعله افروز نائرهٔ غضب بادشاهی شد. از کمال سطوت
قهر عنان توجه بجانب او منعطف ساختند هرچند معروض شد که درچنین وقتیکه بے سامانی عساکر اقبال که بادیه پیمایان
چندین مسافت بعید را پای در گل پیموده اند در اعلی مرتبه است ردّ عزیمت بجانب غنیم آوردن و عرصهٔ
اقبال بقدم استعجال پیمودن از پیشگاه مصلحت دور است لائق دولت آنکه در جائے طرح اقامت انداخته
سرانجام لشکر نموده عزیمت دفع فتنه کرده شود آنحضرت پرتو التفات برین سخنان نینداخته از آب گنگ
رجوع نموده بجانب مخالفان نهضت فرمودند باید دانست که رسمیست قدیم و قاعده مستمر که چون کارآگهان
ملک تقدیر نقادی گرانمایه به یکے مقرر سازند پیشتر ازان ابواب ناکامی کشوده در کشاکش انداخته اند از ند تا
خوشحالی آن گوهر یکتا از جانبر دو تبار ارکان عنصر پرداخته کار باعتدال آرد بنابر آن چون ظهور کوکب
روشنی افزای جهانیان که از جیب قاجولی بهادر در عالم مثال آگاه دلان را نموده بد دولت انتظار سرفراز
گردانیده بود نزدیک رسید هر آینه اگر پیشتر ازان نامرادی چند بظاهر روئے نماید چهرهٔ تامل خرد پروران
دوربین خراشیده نگردد لهذا با لشکرے چنین که عالمی تسخیر توان کرد از افغانی چند تیره رائے ناشسته روئے
چنین امور بظهور آمد بنابر آن برخلاف مصلحت دید اولیائے دولت بجانب افغانان توجه موکب عالے

شیرک - دلیر اور غالب ہونا - مقابل ہونا - نیرنگ سازی - مکاری - جادوگری - قراول - وہ جماعت جو دشمن کی خبرگیری کو آگے رہے - مشخص - معین -
مستقر - جائے قرار - نائرہ - آگ کی لپٹ - سطوت - قہر - سخت گرفت کرنا -
منعطف - پھرنے والا مڑنے والا - استعجال - عجلت - جلدی -
مستمر - ہمیشہ -

عصمت قباب دلدار آغاچہ بیگم استدعا کرد کہ میرزا ہندال را دلاسا نمودہ بملازمت طلبند. آن کہ بانوے سرادق دانش میرزا ہندال را از الور آوردہ و فوطہ در گردن او انداختہ بہ میرزا کامران ملاقات داد و میرزا بآئین لائق پیش آمد و روز دیگر امراے فتنہ انگیز را گناہ بخشیدہ کورنش داد و میرزایان و امرا باتفاق یکدیگر از آب جون عبور کردند کہ دفع فتنہ شیر خان نمایند اما چون سعادت رہنمون این گرامی نژادان نبود توفیق این خدمت دولت پیراے نیافتند الحاصل چون بیامن تائیدات آسمانی ملک بنگالہ بدست اولیای دولت ابد پیوند درآمد و پای تخت آن ولایت مستقر موکب عالی شد و امرای عظام ولایت عظیم در جاگیرہاے خود یافتند. مواد عیش و عشرت آمادہ ساختہ ابواب غفلت بر روی روزگار خود کشادند. و ارکان سلطنت بانتظام امور ملکی کمتر پرداختند. و فتنہ انگیزان کہ ہمیشہ فسحت آباد عالم از آن قسم بیباکان خالی نباشد سر از شوب و شورش بر آوردند و نزدیک رسید کہ فتنہ غنودہ مژگان فروہشتہ را بالا کند. اختلال در مبانی احتیاط راہ یافت چنانچہ خبرے کہ اعتماد را شاید بعسکر اقبال نمی رسید. و اگر اندکی از بسیار معلوم یکے از مقربان بساط عزت میشد یاراے آن نداشت کہ بموقف عرض اقدس رساند و نقش چنان نشستہ بود کہ حرف ناملائم مذکور مجلس قدسی سرشت نشود رفتہ رفتہ چون حقیقت فتنہ ہندوستان بوسیلہ دولت خواہان حقیقی کہ صلاح خود منظور نداشتہ آنچہ حق باشد بعرض رسانند معروض موقف حضور شد حضرت جہانبانی بدولت و اقبال ارکان خلافت را طلبیدہ داشتہ عزیمت انصراف موکب عالی مصمم ساختند ہرچند از کثرت باران تمام زمین در زیر سیلاب بود و آبہای دریا شورش طوفانی داشت و قطعاً ہنگام یورش نبود بمقتضاے صلاح وقت مراجعت را از لوازم پاس دولت دیدہ تفویض ملک بنگالہ بزاہد بیگ فرمودند آن بیدولت روش کہنہ عملہ باطل اندیش در میان آوردہ ارادہ ہای تباہ پیش گرفت و از تیرہ رائی و سیہ بختی فرار نمودہ پیش میرزا ہندال آمد آنحضرت حکومت بنگالہ بہ جہانگیر قلی بیگ عنایت فرمودہ جمعی کثیر را بمعاونت او گذاشتہ در عین باران مراجعت معطوف داشتہ متوجہ مستقر خلافت شدند شیر خان چون آوازہ مراجعت موکب پادشاہی و روان

استدعا - چاہنا - سرادق - شامیانہ - فوطہ - کمربند - میامن - جمع میمنت کی - برکتیں - مستقر - ٹھہرنے کی جگہ -
عظام - جمع عظیم کی - بڑے - فسحت - کشایش - اختلال - خلل پذیر ہونا -
یاراے - طاقت - عزیمت - پختہ قصد - انصراف - پھرنا - مصمم - محکم -
مراجعت - لوٹنا - تفویض - سپرد کرنا - معاونت - مدد کرنا -
معطوف - پھرا گیا - موڑا گیا - موکب - لشکر خاص -

فرستاده باز آمد و باتفاق میرزا نور الدین محمد داعیهٔ ناخجسته مصمم شد و میرزا نور الدین محمد بفرمودهٔ میرزا هندال شیخ را از خانه گرفته و از آب گذرانده در ریگستانے که نزدیک باغ بادشاهی بود فرمود که گردن زدند و امرای مخذول العاقبه آمده میرزا را دیدند و در ساعت نحس و وقت اختلال خطبه بنام میرزا هندال خواندند و شتیر کوچ کردند هر چند عصمت مآب دلدار آغا والدهٔ ماجدهٔ میرزا هندال و بیگمان دیگر نصیحت کردند سود مند نیامد و زبان حالش این مضمون میسرائید ع باد است نصیحت کسان در گوشم * اما بادے که آتشم تیز کند * چون میرزا خطبه بنام خود خواند و بپیش والدهٔ خود رفت آن عصمت قباب جامهٔ کبود در بر داشت میرزا گفته باشد که درچنین وقت شادکامی این چه طور جامه ایست که پوشیده اید آن عصمت قباب از راه دوربینی فرمودند چه می بینی من ماتم ترا میدارم تو خردسالی و از حرف و حکایت فتنه سازان ناعاقبت اندیش راه صواب گم کرده کمر بر هلاک بستهٔ محمد بخشی آمده گفت شیخ را خود کشتید در بارهٔ من چرا توقف دارید میرزا او را استمالت نموده همراه گرفت یادگار ناصر میرزا و میر فقر علی این قضیهٔ ناگوار شنیده از حدود کالپی براه گو الیار الغار کردند و خود را بدار الملک دهلی رسانیده در استحکام مبانی شهر و لوازم قلعداری اهتمام نمودند میرزا در جمیادپور که نزدیک فیروزآباد است رسیده بود که خبر ایلغار یادگار ناصر میرزا و میر فقر علی بجانب دهلی رسید میرزا و امرا کنگاش کرده بطرف دهلی متوجه شدند اکثری از جاگیرداران خرد از اطراف و نواحی آمده میرزا را دیدند و کوچ به کوچ رسیده دهلی را محاصره کردند یادگار ناصر میرزا و میر فقر علی در قلعداری کمر همت بستند و بمیرزا کامران صورت واقع نوشته التماس توجه در دفع فتنه نمودند میرزا از لاهور متوجه شده چون بجدود قصبهٔ سنپت رسید میرزا هندال کار ناساخته بجدود دار الخلافه آگره شتافت میرزا کامران چون قریب به دهلی رسید میر فقر علی آمده میرزا کامران را دید و یادگار ناصر میرزا بهمان نهج در استحکام قلعه کوشش داشت میر فقر علی به مقدمات هوش افزای میرزا کامران را به آگره روانه ساخت میرزا هندال در آگره بودن خود را قرار نداده بالور رفت میرزا کامران به آگره آمده از

داعیه ۔ باعث ۔ سبب ۔ ناخجسته ۔ نامبارک ۔ مصمم ۔ کامل ۔ وتمام ومحکم ۔ مخذول العاقبه ۔ خوار انجام ۔ جسکا انجام ذلت ہو ۔ اختلال ۔ ناقص ہونا ۔

مآب ۔ جائے بازگشت ۔ قباب ۔ جمع قبہ کی ۔ کلس ۔

استمالت ۔ اپنی طرف کو مائل کرنا ۔ مبانی ۔ یعنی عمارات ۔ کنگاش ۔ مشورہ کرنا ۔

ہوش افزا ۔ عقل بڑھانے والا ۔

نداریم اگر شما چنانچه خیال کرده اید بنام خود خطبه می خوانید در ملازمت شما بوده خدمات شایسته بتقدیم میرسانیم
واگرنه پیش میرزا کامران میرویم و آنجا کامروائی و دوستکامی در کنار ماست محمد غازی توغبائی آمده پیغام
امرا بنهانی رسانید و گفت که یکی از دو کار ناچار ست یا خطبه بنام خود باید خواند و امرا را طلب داشته
نواخت یا به بهانه امرا را گرفته مقید کرد میرزا هندال که پیوسته سرش بسوداے محال میخارید این معنی را از
مغتنمات دانسته بوسیله مواعید لطف حرام نمکان عاقبت نااندیش را طلب داشته دلاسا نمود و خیال تباه را
بیشتر استحکام داد و چون خبر بنارس و جونپور و آن حدود بمسامع علیه حضرت جهانبانی رسید و حقیقت اراده
طغیان میرزا هندال معلوم شد شیخ بهلول را که از اعیان مشائخ هند و مقرون جلائل عواطف بادشاهی
بود از بنگاله رخصت فرمودند که بالغار خود را بدار الخلافه رساند و بمواعظ حقیقت اساس میرزا را از خیالات
فاسده باز آورده بزودی در استیصال افغانان یکدل و یک زبان سازد و درچنین هنگام که امرا اندیشهای
نادرست و فکرهاے نا سود مند پیش دارند نزدیک ست که میرزا هندال را از جادهٔ قدیم بلغزانند ناگاه
بطریق ایلغار شیخ رسید میرزا هندال باستقبال برآمده شیخ را باعزاز و اجلال بمنزل خود آورد شیخ سخنان
سنجیده و نیکخواهانه گفته میرزا را بعزم خدمتی که برآمده بود ثابت قدم ساخت روز دیگر محمد بخشی را آورد
که آنچه سامان و سرانجام لشکر باشد از زر و شتر و اسپ و یراق جنگ همه را سامان نماید محمد بخشی معذرت
خواست که خزینه نیست که به سپاهی داده شود اما اسباب و اجناس فراوان ست همه را بتنخواه سرانجام
میدهم چهار پنج روز برین سخن نه گذشته بود که میرزا نور الدین محمد از قنوج بالغار آمد و همانا که امرا قرار داده
سخن یکی ساخته بودند آمدن او باعث تقویت ارادهٔ امرا شد مرتبه دیگر محمد غازی توغبائی بپیش امرا
فرستاده امرا همان سخن را معاودت نموده گفته و قرار دادند که علامت قبول سخن ما آن ست که شیخ بهلول را
که فرستادهٔ پادشاه است و صلاح کار ما بر هم میزند علانیه بقتل رسانید تا بر همگنان یقین شود که شما از پادشاه
یک رو شده اید و ما بخاطر جمع ملازمت کنیم شیخ در سامان اسباب سفر بود و یراق لشکر سرانجام میداد که

مواعید - جمع موعد - وعده - وعده کی جگہ - مسامع - جمع مسمع - کان - طغیان - بغاوت - حد سے گذر جانا - جلائل -
بزرگیاں - عواطف - مہربانیاں - الغار - دوڑ - تاخت - مواعظ - نصیحتیں - استیصال - جڑ سے کھودنا -
جادہ - پگڈنڈی - یراق - ہتھیار - سامان -
معاودت - رجوع کرنا -
یک رو شدن - کسی سے بالکلیہ قطع کرنا -

دار الخلافہ آگرہ آمدہ اسباب شورش را ترتیب میداد و در خلوت خانۂ دماغ بے فرازدی سودائے سلطنت می پخت شیر خان وقت را غنیمت دانستہ در فتنہ و فساد کشود و آمدہ بنارس را محاصرہ کرد و باندک فرصتے بنارس را در تصرف خود آورد و میر فضلی حاکم آنجا را کشت و از آنجا روانہ جون پور شد۔ جونپور را بابا بیگ جلائر پدر شاہم خان داشت کہ بعد از فوت میر ہندو بیگ باو مکرمت فرمودہ بودند در قید ضبط در آوردہ در مقام استحکام آن شد۔ یوسف بیگ پسر ابراہیم بیگ از اودھ عزم بنگالہ کردہ میرفت آمدہ ہمراہ شد پیوستہ اطراف و جوانب بقراولی میرفت و طلبگار نبرد و پیکار می بود جلال خان این خبر را شنودہ بدو سہ ہزار کس ایلغار کردہ رسید و یوسف بیگ سپاہی لشکر را دیدہ مستعد جنگ شد و ہرچند ہمراہان کثرت مخالفان و قلت خود را گفتند فائدہ نداشت و در نواحی جونپور مردانہ شربت و اپسین در کشید۔ مخالفان روز دیگر آمدہ جونپور را قبیل کردند و بابا بیگ جلائر در نگاہبانی داد مردانگی و کاردانی داد و حقیقت احوال بمیرزایان و امرا نوشت و عرائض متواتر نیز بدرگاہ معلی ارسال داشت میر فقر علی از دہلی بدار الخلافہ آگرہ آمد و نصائح ارجمند بمیرزا ہندال بظہور آورد بعد از گفتگوے بسیار میرزا را از آگرہ بر آوردہ آن طرف آب گذرانید و محمد بخشی را بر ان داشت کہ اگرچہ در وقت گنجد امداد میرزا نماید کہ بزودے بہ جونپور خود را رساند و از انجا فقر علی رخصت گرفتہ بجد و کالپی رفت کہ یادگار ناصر میرزا را مستعد لشکر سازد و در حدود کڑہ میرزایان باہم اتفاق کردہ پیشتر روانہ شدند و مقارن این حال خسرو بیگ کوکلتاش و حاجی محمد بابا قشقہ و زاہد بیگ و میرزا نظر و جمعی دیگر از ناہنجاری و شورانگیزی از بنگالہ فرار نمودہ پیش میرزا نور الدین محمد کہ او را در قنوج گذاشتہ بودند آمدند و میرزا آمدن ایشان را بہ میرزا ہندال نوشت و استدعاے استمالت ایشان نمود و میرزا ہندال نوشتہاے التفات مصحوب محمد غازی توغبائی کہ از معتمدان میرزا بود فرستاد و شرح آمدن امرا با یادگار ناصر میرزا و میر فقر علی نیز نوشتہ روان ساخت و امرا خود پیش میرزا نور الدین محمد انتظار جواب نبردہ بکول کہ در مواجب زاہد بیگ بود آمدند فرستادہ از راہ خبر یافتہ نزد ایشان شتافت کوتہ اندیشان نمک بحرام زبان ہذیان کشادہ بصریح گفتند کہ ما دیگر روے بندگی بادشاہ

فر۔ شان و شوکت۔ قراول۔ وہ جماعت جو لشکر کے آگے آگے غنیم کی خبر گیری کو چلے۔ نبرد۔ لڑائی۔ ایلغار۔ تاخت دوڑ۔ دعا دا۔ کثرت۔ زیادتی۔ قلت۔ کمی۔

قبیل کردن۔ محاصرہ کرنا۔ راہ بند کرنا۔

متواتر۔ پے درپے۔ استمالت۔ اپنی طرف کو مائل کرنا۔

ہذیان۔ بیہودہ گوئی۔

افواج قاہرہ بسبب بی ترتیبی کوتاہی شد وکارہا برحسب دلخواہ انتظام نیافت علی خان مہادنی وحیدر بخشی وچندے دیگر از اعیان دولت پایہ والاے شہادت یافتند چون این خبر بمسامع قدسیہ رسید آن حضرت خود بہ سرعت نہضت فرمودند درین توجہ کشتی بحرآرا کہ بجہت سواری خاصہ بود در کھلکام غرق شد وچون موکب پادشاہی نزدیک افغانان تبہ روزگار رسید این سیہ بختان فرار نمودند آن حضرت میرزا ہندال را کہ تربیت وبرینہ بادنامزد شدہ بود بموجب التماس رخصت فرمودند کہ بجاگیر تازہ خود رفتہ بہ سامان لایق ازان طرف بنگالہ درآید وحضرت جہانبانی از انجا کوچ بہ کوچ متوجہ بنگالہ شدند وبتائیدات الٰہی درسال نہ صد وچہل وپنج فتح بنگالہ شد وشیر خان باسائر افغانان خلاصہ خزینہ بنگالہ را گرفتہ از راہ جہارکنڈ بحدود رہتاس آمد وبروباہ بازے رہتاس را متصرف شد گرفتن شیرخان قلعہ رہتاس را وجملی ازین سرگذشت آنکہ چون بحدود رہتاس کہ قلعہ ایست در غایت محکمی ونہایت استحکام رسید بہ راجہ جنتامن برہمن حاکم قلعہ کسان فرستادہ احسانہای قدیم او را بیاد داد وطرح یکجہتی انداختہ التماس نمود کہ امروز مرا کار افتادہ است میخواہم کہ مردمی بجاے آری و اہل وعیال مرا وہمراہان مرا در قلعہ جای دہی ومرا رہین احسان خود سازی بصد زبان نیرنگسازی و چاپلوسی راجۂ سادہ لوح بفریب آن شعبدہ باز قبول کرد این بیگانہ ملک آشنائی شش صد ڈولی سرانجام داد ودر ہر ڈولی دو جوان مسلح را درآورد وباطراف ڈولی کنیزان را گماشت وباین حیلہ سپاہی را درآوردہ قلعہ را گرفت وعیال خود وسپاہی را دران قلعہ گذاشتہ دست فتنہ دراز کرد وراہ بنگالہ مسدود ساخت وحضرت جہانبانی ہواے بنگالہ را خوش کردہ بعیش وعشرت نشستند وعساکر اقبال ملکی معمور وسیع را دریافتہ اسباب بی پروائی را سرانجام دادند ودرین ہنگام میرزا ہندال بموافقت اصحاب نفاق وارباب فتنہ اندیشہاے تباہ بخود راہ دادہ بی رخصت عالی درعین موسم باران متوجہ دار الخلافۃ آگرہ شد ہرچند مناشیر نصیحت فرستادند سود مند نیامد پس از روزی چند در

مسامع - جمع مسمع کی سننے کا آلہ - کان - سرعت - تیزی - جلدی - موکب - وہ لشکر جو بادشاہ کے ساتھ رہے -
تائیدات - جمع تائید - مدد - روباہ بازی - مکاری - محکمی - مضبوطی - طرح - بنیاد - نقاشی -
رہین - گرو رکھا گیا - نیرنگسازی - مکاری - جادوگری - مسلح - ہتھیار بند - مسدود - بند کیا گیا -
عساکر - جمع عسکر بمعنی لشکر - معمور - آباد - وسیع - کشادہ -
مناشیر - جمع منشور کی - شاہی فرمان -

آن حضرت یورش بنگاله تا گذشتن این موسم موقوف دارند در آئین ملک گیری بردش فیروزی یافتن
بر حصول مامول هر آئینه اقرب خواهد بود چه عبور سوار در بنگاله درین موسم بغایت دشوار است و باعث
ویرانی و تباهی سپاهی و آن بنگاله نظر بر اغراض خود بعرض اشرف رسانید که شیرخان در بنگاله خود را
هنوز راست نه کرده است بزودی برسر او رفتن باعث استیصال او به سهولت خواهد بود آن حضرت
بجهت نگاهداشت خاطر آن ستم رسیده و صورت معقولیت کنگاش او حکم بر نهضت رایات جهانگشای
فرمودند در بهاگل پور لشکر را دو جا ساختند میرزا هندال را با پنج شش هزار کس از آب گذرانیدند که
از آن طرف آب میرفته باشند چون ساحت منگیر معسکر اقبال شد خبر آمد که جلال خان پسر شیرخان
که خود را بعد از پدر سلیم خان نام نهاده با خواص خان و برفرید و سرمست خان و هیبت خان نیازی
و بهار خان به مقدار پانزده هزار کس آمده قصبه کدهی که بر مثابه دروازه بنگاله است مضبوط کرده آهنگ
فتنه و فساد دارد و حقیقت معامله آنکه شیرخان باستماع توجه رایات عالیات جنگ را بهیچ وجه به خود قرار
نداده راه جهارکند پیش گرفت که چون موکب عالی به بنگاله درآید ازین راه به بهار و آن صوب رفته
شورش افزاید و هم اموال بنگاله را بامنی رساند و جلال خان و جمعی را نزدیک کدهی گذاشته مقرر
ساخت که چون افواج گیتی کشای نزدیک رسد من بشیر پور برسم ایلغار خود را امن رسانند و از
اقدام بر دلیری متقاعد باشند و حضرت جهانبانی از بهاگل پور ابراهیم بیگ جابوق و جهانگیر قلی بیگ
و بیرم بیگ و نهال بیگ و روشن بیگ و کرک علی بیگ و بچکه بهادر و جمعی کثیر نزدیک به پنج شش هزار
کس تعین فرمودند چون عساکر پادشاهی بنواحی کدهی رسید جلال خان از سخن پدر بیرون رفته فوج
بسته برسر اردو آمد این مردم خود را راست نکرده بودند که جنگ را باسلوب انتظام دهند و آداب
ترتیب افواج قائم سازند لشکر مخالف بسیار و این مردم بر سر استعداد و عزیمت جنگ نه بیرام خان
چند مرتبه برگشته بر سپاه دشمن تاخت و روی سپاه را از هم گسلانید و چپقلشهای دلیرانه کرد اما از کمک

یورش - چڑھائی - مامول - امید - استیصال - جڑ کاٹنا - کنگاش - مشورہ - نہضت - اٹھنا - ارادہ کرنا -
امن - امن کا مقام - ایلغار - دوڑ - دھاوا -
اقدام - آگے قدم رکھنا - متقاعد - بیٹھ رہنے والا -
اسلوب - وضع - طرز -
چپقلش - تلوار کی لڑائی -

پسر خود را بانبی در قلعهٔ چناره گذاشت و قلعه را استحکام داده بجانب بنگاله روان شد و آن ملک را بجنگ
گرفت و مال بسیار بدست آورد و چون موکب گیتی کشای حضرت جهانبانی جنت آشیانی بچناره نزول
اجلال فرمود رای عالم آرای بر تسخیر آن قلعه قرار گرفت و رومی خان که در فتح حصون حصین و قلاع سمای
ارتفاع یگانهٔ روزگار بود و بعد از فتح مندسور از سلطان بهادر جدا شده در سلک ملازمان درگاه انسلاک یافته
به منصب میر آتشی سربلندی داشت بر کشتیها ترتیب ساباط نمود و از قطعهای پخته بر روی تخته آنچنان سطح مرتب
ساخت که خردمندان دقیقه شگاف و هنرمندان حکمت اساس در صنعتگری آن انگشت حیرت بدندان
گرفتند و آنچنان نقبها بدیوار فرود برد که بآتش زدن آن منافذ زمین و زمان در لرزه آمد قطب خان پسر
شیر خان از انجا فرار نمود و سائر اهل قلعه امان طلبیده برآمدند و قلعه بتصرف اولیای دولت درآمد و ایشان
یافتها که قریب دو هزار کس بودند اگرچه حضرت جهانبانی قول رومی خان را معتبر داشته باو بخشیده بود اما مؤید بیگ
دولدی از نزدیکان بساط عزت بود بتسویل دستهای ایشان فرمود که بریدند و آنچنان نمود که حکم پادشاهی است
و اینچنین تحکمی از دست او بوجود آمد حضرت جهانبانی ملامت فرمودند و رومی خان بعواطف شاهانه اختصاص
یافت و اعتبار و جاه او افزونی گرفت و قلعه را در جلدوی خدمت او مرحمت فرمودند و در چند روز بحسب
سرنوشت محسود روزگار شده مسموم از عالم رفت و چون خاطر خطیر ازین مهم فراغ یافت یورش بنگاله پیش نهاد
همت والا شد نصیب شاه والی بنگاله زخمی بدرگاه جهان پناه آمده از شیر خان استغاثه نمود و این معنی
ضمیمهٔ بواعث تسخیر بنگاله و علاوه دواعی توجه عالی گشت آن حضرت او را بتفقدات خسروانه مستظهر
ساخته بانواع اشفاق خسروانی شرف امتیاز بخشیدند و چون این یورش والا مصمم گشت جون پور و این
حدود را بمیر هندو بیگ که از کبار امرا بود مرحمت فرمودند و چناره به بیک میرک عنایت شد و سامان و
سرانجام این دیار فرموده از راه بر و بحر عساکر نصرت قرین در جنبش آمد و چون عرصهٔ پتنه مضرب خیام
گردون قباب شد دولت خواهان درگاه بموقف عرض رسانیدند که موسم باران رسیده است اگر

حصون - حصن کی جمع - گڑھی - حصین - محکم و سخت - میر آتش - داروغہ توپخانہ - ساباط - چھپا جسکے نیچے راستہ ہو -
نقب - سرنگ - آن منافذ - یہی سرنگین - تسویل - گناہ رچانا - کام سنوارنا - تہمت لگانا - تحکم - بناوٹ سے
حکومت کرنا - عواطف - جمع عاطفت - مہربانی کرنا - جلدو - خدمت کا انعام - محسود - جس سے کوئی حسد کرے -
مسموم - زہر دیا گیا - استغاثہ - مدد چاہنا - کسی ظالم پر فریاد رسی چاہنا - ضمیمہ - ملایا ہوا - بواعث - باعثہ کی جمع -
اٹھانیوالا - ابھارنے والا - دواعی - جمع داعیہ - باعث و سبب -

برروی ازگجرات رسیده شرف عتبه بوسی دریافت ومجمله ازین واقعه آنکه پیش ازان که میرزا ازگجرات بیاید همشیرهٔ عزیزهٔ آنحضرت معصومه سلطان بیگم که کوچ میرزا باشد درآگره گناه میرزا درخواست کرده فرمان استمالت گرفته بود وآنحضرت ازروی عواطف ذاتی رقم عفو برجرائم او کشیده کامیاب الطاف ساخته طلب فرموده بودند وچون میرزا نزدیکی موکب معلی رسید جمعی ازامرای معتبر را باستقبال فرستادند وچون مسافت یکروزه درمیان ماند میرزا عسکری ومیرزا هندال بموجب اشارت عالی رفتند ومیرزا عسکری بموجب حکم دست تسلیم تا سینه ومیرزا هندال بدستور تسلیم دست برسر نهاده دریافتند ومیرزا را ازروی احترام باردوی معلی آوردند وآن روز میرزا بموجب فرمان بادشاهی به خیمهٔ خود فرود آمد دروز دیگر بدولت خانهٔ عالی آمده استلام بساط اقدس نمود ونبوازشهای خسروانه سعادت افتخار یافت ودومرتبه دریک مجلس به خلعت خاصه و کمر وشمشیر واسپ سرفراز شده آرے بدرگاه خاصان ایزدی سیآت را بحسنات خریداری کنند وبدبهارا درعداد نیکوئی بشمار آرند درکارخانهٔ کرم الهی چنین مشیت رفته که رحمت خاص او فراخور عصیان میرسد هرچند جرم واثم بیشتر آرند عفو وکرم بیشتر یابند واین صفت نسبت به سلاطین که ظل اللهند مناسب تر ومطابق تر ست که درگذشتن ازگناهان هرکسے به سعت رحمت وفسحت دولت ایشان نمیرساند ونامرادے که شرمندهٔ افعال ناشایسته است اورا از وبال عقوبت پروانهٔ نجات می بخشد ملخص آنکه حضرت جهانبانی جنت آشیانی باوجود چنین عصیان بزرگ که بخشش را سزاوار نباشد باخلاق ربانی متخلق گشته در مکافات بدی به نیکوئی پیش آمدند والحمد لله که حضرت شاهنشاه زمان را این خصائل شایسته واین اخلاق سنجیده ملکهٔ فطرت عالی وذاتی عنصر قدسی است ودراجراے سیاسات چندان به ملاحظه وتانّی اند که هیچ بادشاه والاشکوه از دور آدمؑ تا این دم باین صفات کمال آراسته نگشته چنانچه درین شگرفنامه اندکے ازبسیار گفته آید حق تعالی این نسبت را روزافزون گرداند وبه نتائج این شیمهٔ کریمه برعمر ودولت آنحضرت برکات کرامت فرماید القصه چون شیرخان از طلوع رایات نصرت پرتو اطلاع یافت قطب خان

کوچ میرزا - یعنی مرزا کی زوجه - گناه میرزا درخواست - یعنی عفو گناه چاہا - استمالت - تسلی اور اپنی جانب مائل کرنا - دریافتند - ملے - استلام - چومنا - کمر - پٹکا - سیئات - بدیاں - حسنات - نیکیاں - عداد - شمار - فراخور - لائق - سعت - یعنی وسعت - فسحت - کشایش - متخلق - بزور کسی خصلت سے آراستہ - مکافات - بدله دینا -
اجراے - جاری کرنا - تانّی - آہستگی - سستی کرنا -
شیمه - خصلت - پرتو - عکس -

بخشد راجه او را رخصت نداد لیکن منجم نوشته فرستاد که تا یک سال ترا بر بنگاله دستی نیست و در فلان تاریخ دست خواهی یافت و آن روز دریای گنگ یک ساعت پایاب خواهد شد قضا را انچه نوشته بود همان طور به ظهور آمد شعر شنیدم زدانا که دانش بسیست ✤ ولیکن پراگنده با هر کسی است ✤ و درین ایام که رایات نصرت بفتح مالوه و تسخیر گجرات توجه فرمود فرصت را غنیمت دانسته زیاده سری را از اندازه گذرانده انیست مجمل مبادی احوال شیرخان و خاتمه کار و خاتمت عاقبت در خلال احوال گرامی حضرت جهانبانی گزارش خواهد یافت تا ارباب فتنه و فساد را کارنامهٔ عبرت گردد الحاصل چون یورش ممالک شرقیه در ضمیر جهان آرای حضرت جهانبانی نقش بست میر فقیر علی که از امرای کلان حضرت فردوس مکانی گیتی ستانی بود به ضبط دار الملک دهلی قرار یافت و حکومت دار الخلافه آگره را بعهدهٔ اهتمام میر محمد بخشی که از معتمدان دولت بود تفویض شد و یادگار ناصر میرزا ابن عم آنحضرت به کالپی که جاگیر او بود رخصت یافت که در ان حدود بوده انتظام بخش آن صوبه باشد و نور الدین محمد میرزا که گلرنگ بیگم همشیرهٔ آنحضرت در حبالهٔ نکاح او بود و عفت قباب عصمت نقاب سلیمه سلطان بیگم از سرادق صلب او بوجود آمده قنوج و آن نواحی بجراست او نامزد گشت و بالجمله آنحضرت سرانجام مهمات ملک فرموده با مخدرات تتق عصمت براه کشتی شرق رویه نهضت فرمودند میرزا عسکری و میرزا هندال همراه بودند و از امرای بزرگ جهانگیر قلی بیگ و خسرو بیگ کوکلتاش و تردی بیگ خان قوچ بیگ و تردی بیگ اتاوه و بیرم خان و قاسم حسین خان اوزبک و بوجکه بیگ و زاهد بیگ و دوست بیگ و پیک میرک و حاجی محمد بابا قشقه و یعقوب بیگ و نهال بیگ و روشن بیگ و مغل بیگ و جمعی کثیر از امرای عالیقدر در رکاب نصرت اعتصام بودند و از راه بحر و بر لشکر فیروزی اثر میرفت و آنحضرت خود گاهی بر کشتی نشسته و گاهی بر اسپ سوار شده بمشاغل ملکی و ضوابط ملک گیری پرداخته عنان عزیمت بصوب قلعهٔ چناره که شیرخان در انجا بود معطوف داشتند و از انجا که میرزا محمد زمان از سعادت بهره داشت چون موکب عالی نزدیک چنار رسید گرد خجلت بر جبین و عرق حیا

رایات - جمع رایت - جھنڈا - زیادہ سری - سرکشی و بغاوت - مبادی احوال - ابتدائی حالات - ارباب - جمع رب - پروردگار - مجازاً صاحب - عبرت - دوسرے کے واقعات سے نصیحت حاصل کرنا - یورش - دشمن پر چڑھائی کرنا - ضمیر - اندیشہ دل - راز - مجازاً دل - نقش بست - قرار پائی - جمی - فردوس مکانی - بابر شاہ -
حبالہ - رسی و طناب و عہد - قباب - جمع قبہ -
تتق - سراپردہ - مشاغل - جمع شغلہ - کام -

سکندر لودی بود منسلک شد. و کارهای او قدری پیش آمد اکثر سرانجام مهام به تدبیر او صورت می یافت و فرید پسر او
از زیاده سرے و بدنهادی پدر خود را رنجانیده جدا شد. و مدتی از نوکران تاج خان لودی بود و چندگاه
در او د ملازم قاسم حسین خان اوزبک شد و مدتے نوکر سلطان جنید برلاس گشت روزی سلطان جنید
برلاس بتقریبی او را با دو افغان دیگر که از ملازمان او بودند بملازمت حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی برده
بود بمجرد آنکه نظر جهان بین حضرت برو افتاد بر زبان مقدس گذشت که سلطان جنید چشمان این افغان اشارت
بفریبد فرمودند دلالت بر شور و فتنه انگیزی میکند. او را مقید باید ساخت و آن دو دیگر را نوازش فرمودند
فرید از نگاه حضرت گیتی ستانی اندیشه بخود راه داده پیش از آنکه سلطان بمردم خود سپارد فرار نمود درین
اثنا پدر او را اجل در رسید و اموال بدست او افتاد و در حدود سهسرام و جنگلستان جونه که پرگنه ایست از
رهتاس براه زنی و دزدی و مقدم کشی سر فتنه برافراشت و باندک زمانے بروباه بازی و نادرستی خود را
از سرهنگان روزگار گذرانید. چنانچه سلطان بهادر گجراتی بدست سوداگران امداد خرچ کرده او را پیش خود
طلبیده او آنرا دستمایۂ فساد ساخته در رفتن بهانه آورده در دست اندازی و تاخت و تاراج مواضع و قصبات
اهتمام نموده در اندک فرصتے بسیاری از مردم رند و اوباش برو گرد آمدند درین میان بهار که یکی از امرائے
لوحانی بود در رخت زندگانی بربست و کسیکه سر رشتۂ امارت را انتظام دهد نبود شیر خان با اوباشان خود
بایلغار خود را رسانید و مال فراوان بدست آورده و از انجا باز برگشته بجائے خود آمد و بر سر الغ میرزا که نزدیک
سرو بود ناگهانی ریخت و بحیله پردازی برو غالب آمد و از انجا برگشته بنارس را تاخت و چون جمعیت مال و
مردم بهم رسیده بود به پتنه رفته آنجا را و در متصرف شد و در سوسراج کنده که سرحد ملک حاکم بنگاله است با لشکر
آنجا جنگ کرده نصرت یافت و آن حدود را نیز تبصرف در آورد و تا یک سال با نصیب شاه والی بنگاله
جنگ و جدل می نمود و مدتے مدید محاصرۂ گور داشت و از غرائب تر آنکه شیر خان منجمی ممتاز را شنید که راجه
اوڑیسه دارد او را طلب نمود که چون خیالهاے فاسد و داعیهاے باطل در سر داشت از کار او آگاهی

بدنهاد - بدخصلت - فرار - بھاگ جانا - راہزن - ڈاکو - مقدم کُش - گانوں کے سردار کو مار ڈالنے والا -
روباه بازی - مکاری - سرہنگ - سپاہی - گزرانید - بڑھا دیا - دستمایۂ فساد - یعنی وہ روپیہ لے کر
فساد کا سرمایہ بنالیا - تاراج - لوٹ مار کرنا - اوباش - جمع ولش - کمینہ - بیباک - لیکن فارسی والے مفرد
کی جگہ لاتے ہیں - امارت - سرداری و امیری - فراوان - بہت - نصرت - مدد کرنا - مجازاً فتح -
جدل - لڑائی -

تنازع افراشته بودند در مقام اطاعت و انقیاد آمده فرمان پذیر گشتند و باج و خراج را سرمایهٔ امن و امان خود ساختند اکناف ممالک محروسه برفاهیت و استقامت آراسته گشت

نهضت موکب حضرت جهانبانی جنت آشیانی بتسخیر بنگاله و فتح آن ممالک و مراجعت بمستقر خلافت وانچه درین میان روی نمود

چون خاطر جهان آرا از مهمات این حدود پرداخت همت خسروانه بر سر انجام تهیه یورش گجرات بود که باز عنان عزیمت بآن صوب معطوف دارند و بر خلاف سابق ممالک را بمردمی که از اوضاع ایشان صفت استقامت و مملکت داری هویدا باشد و تبدل احوال و توسط اختلال بمبانی احوال ایشان راه نیابد بسپارند و خاطر اقدس را از استحکام این صوبه فارغ بال ساخته بمستقر خلافت جاه و جلال معاودت نمایند درین اثنا خبر خروج شیرخان و فتنه انگیزی او بحدود شرقی بمسامع قدسی رسید عزم تسخیر بنگاله که بر پیشگاه خاطر فیض مظاهر قبل از مهم گجرات چهره کشا بود بجهت دواعی مذکور در پردهٔ توقف و تراخی جلوه داشت آن داعیه از سر نو تازه شد و حکم عالی باستعداد یورش بنگاله صادر گشت و قرار یافت که درین نهضت والا دفع شیرخان نموده تسخیر ممالک بنگاله فرمایند. ذکر احوال **شیرخان** واین شیرخان از طبقهٔ افغانان سور بود نام اصلیش فرید ابن حسن ابن ابراهیم شیراخیل و این ابراهیم پیوسته سوداگری اسپ میکرد و در زمرهٔ سوداگران تعینی نداشت و در موضع شمله از اعمال نارنول متوطن بود پسرش حسن بقدر رشدی پیدا کرده از سوداگری بسپاهگری آمد مدتی در پیش رایمل جد رایسال درباری که اکنون در خدمت حضور حضرت شاهنشاهی شرف امتیاز دارد نوکری میکرد وازانجا بموضع جونه از اعمال سهسرام پیش نصیرخان لوحانی که از امرای سکندر لودی بود رفته ملازم شد. و به خدمت و کاردانی خود را از همسران گذرانید. چون نصیرخان درگذشت پیش دولت خان برادر او کمر خدمت بسته ازانجا در سلک ملازمان بهن که از امرای بزرگ سلطان

تنازع - باہم جھگڑا کرنا۔ انقیاد - فرمانبرداری - باج - زمین کا محصول - اکناف - جمع کنف - کنارہ - رفاہیت - آسودگی - آرام پانا - نہضت - کوچ کرنا - تسخیر - مطیع کرنا - مستقر - قرار پکڑنے کی جگہ - تہیہ - ارادہ - یورش - چڑھائی - اختلال - خلل پذیر ہونا - مبانی - جمع مبنی - نیو - مسامع - جمع سمع - کان - دواعی - جمع داعیہ خواہش - باعث - تراخی - دیر کرنا - تعینی نداشت - کچھ خصوصیت و نام نہ رکھتا تھا - رشد - لیاقت کار - جد - دادا - سلک - لڑی - منسلک - بندھ جانے والا -

گرفته تحکم در توقف نمود سلطان از رومی خان تیغ بی‌محابا شمشیر کشیده او را از میان بدو نیم زد و از غراب ایشان لغراب خود جست غرابهای فرنگ که دور دور ایستاده بودند نزدیک شده سلطان را گرد گرفتند و جنگ در پیوست سلطان و رومی خان خود را در آب انداختند رومی خان را آشنائی از مردم فرنگ دستگیری کرده پیش خود کشید و سلطان غرقه دریای فنا شد و همراهان سلطان نیز ضائع شدند و تاریخ این واقعه فرنگیان بهادر کش یافته اند و بعضی میگفتند سرے برآورده بساحل نجات افتاد و بعد از آن در گجرات و دکن هرچند گاه آوازهٔ ظهور او در میان مردم می افتاد چنانچه یکبار در دکن شخصے پیدا شد و نظام الملک قبول کرد که او ست و با او چوگان باخت و از دحام برگرد او شد از ین هجوم نظام الملک ملاحظه نموده قصد او کرد و همان شب از سراپردهٔ او غائب شد مردم جزم کردند که نظام الملک او را ضائع ساخت روزی میر ابوتراب که از اکابر گجرات ست نقل کرد که ملا قطب الدین شیرازی که نسبت استادی به سلطان بهادر داشت دران ایام در دکن بود به قسم میگفت که به یقین سلطان بهادر بود بعضے سخنان که در میان من و او گذشته بود غیر او کس نمیدانست نه گوره ساختم و نشانها درست آمد در وسعت آباد قدرت ایزدی وقوع امثال این امور محال نتوان گفت باری چون سلطان آنروز به آب فرو رفت و منتسبان او بخاک نشستند محمد زمان میرزا جامهٔ کبود بر مصیبت سلطان پوشیده در لباس زرّاقی خزائن گجرات بعضے را بدست تصرف خود درآورد و بعضے بدست فرنگ درآمد و جزوی بغارت رفت و خود را با مادر سلطان بهادر نسبت فرزندی درست کرده گاهے با فرنگان دعوی خون سلطان ظاهر میساخت و گاهی زرهای خطیر نهان داده بود شده بد ایشان منفرستاد که تجویز خطبه بنام او کنند تا آنکه روزی چند در مسجد صفا خطبه بنام او خواندند و مدتے بلوندی همانجاها بسر برد تا آنکه عماد الملک بر سر او لشکر آورده هزیمت داد و او از آنجا بیچاره و خجالت زده روے امید بآستان بوس حضرت جهانبانی آورد چنانچه مجملی در جاے خود گزارش یابد و از تفصیل این مقدمات که ذکر آن تقریبات از تذییلات مقصود و محسنات کلام ست در نوردیده شروع در اصل مقصود می نماید چون حضرت جهانبانی جنت آشیانی بدار الخلافهٔ آگره نزول اجلال فرمودند از اطراف و نواحی آن بیباکان که سر تمرد برداشته گردن

تحکم ۔ بزور حکم کرنا ۔ آشنائی ۔ ایک جان پہچان ۔ از دحام ۔ آدمیون کا جماؤ ۔ جزم ۔ کوئی امر قطعی کر لینا ۔ پکّا ارادہ کرنا
وسعت آباد قدرت ۔ قدرت الٰہی کی وسیع آبادی ۔ بخاک نشستند ۔ یعنی مارے گئے ۔ زرّاقی ۔ مکاری ۔
تجویز خطبہ ۔ الخ یعنی فرنگی لوگ تجویز کرین کہ گجرات کی بادشاہی کا خطبہ مرزا محمد زمان کے نام پڑھا جاوے ۔ لوند لوطی ۔ الاند
بد طینت ۔ تفصیل این ۔ الخ یعنے تفصیل بیان چھوڑ کر فقط موقع مناسب پر ذکر بہتر ہے ۔ تذییلات ۔ جمع تذییل ۔ ذیل
میں لانا ۔ محسنات ۔ جمع محسنہ ۔ خوبصورت بنانے والے ۔ نواحی ۔ اطراف ۔ تمرد ۔ سرکشی کرنا ۔ غرور کرنا ۔

بودند امان طلبیده قنوج را بآنها دادند میرزا هندال که در آگره بود بدفع این فتنه برآمده در حدود بلگرام از آب
گنگ گذشته هر دو لشکر بهم رسیدند و جنگ در پیوست چون رواج کار فتنه سازان حق ناشناس بشعلهٔ
خس ماند در ساعت بوزیدن نسیم اقبال آن شعله فرو نشست و شمال فتح وزید و لشکر اقبال تعاقب نموده
باد و در آمد و در انجا الغ بیگ میرزا و پسران او جمع شده باز آماده پیکار شدند و درین اثنا مژدهٔ وصول موکب
عالی از گجرات بدار الخلافه آگره رسید مخالفان ادبار منش باز بجنگ اقدام نموده شکست یافتند و میرزا
هندال بالفتح مراجعت نموده شرف استلام عتبهٔ والا دریافت و چون موکب والای حضرت جهانبانی
به آگره رسید بهوپال رای حاکم بیجاگر قلعهٔ مندو را خالی یافته دلیرانه در آمد و قادر شاه نیز بمندو متعاقب رسید
و میران محمد فاروقی نیز از برهانپور آمد و سلطان بهادر قریب دو هفته در جاپانیر بوده باز بدیپ رفت چون
بانظار سطوت و جلال حضرت جهانبانی و قهرمان اقبال این دودمان عالی دولت ازو برگشته بود کاریکه
برای سود خود می اندیشید سرمایهٔ زیان او میگشت چنانچه بعد از هزیمت از عساکر منصور و مشاهدهٔ صدمات
جنود عظمت کسانرا با تحف و هدایا پیش وزری فرنگ که از امرای بنادر بود فرستاده استدعای آمدن خود
کرد درین اثنا که میرزا عسکری گجرات گذاشته رفت و سلطان بدیپ آمد وزری با غرابهای و مردم جنگی
از راه دریا به بندر دیپ آمد و احوال معلوم او شد بخود اندیشید که چون درین وقت سلطان از مدد ما مستغنی است
مبادا بعد از دیدن بعذر پیش آید خود را مریض وار نموده کسان پیش سلطان فرستاد که بموجب طلب آمده ام
چون صحتی رو دهد بخدمت میرسم سلطان از شاهراه احتیاط بیرون آمده در سوم رمضان سنه نه صد و چهل و سه
اواخر روز با معدودی بر غراب سوار شده بپرسش وزری رفت بمجرد رسیدن تمارض او دریافت و از
آمدن پشیمان شده فی الحال بازگشت فرنگیان بخود اندیشیدند که چون انچنین صیدی در قید ما آمده اگر بنای در
چند از و بگیریم بجای خود نشست وزری بر سر راه آمده اظهار نمود که این مقدار توقف نمایند که بعضی تحف نظر
درآید سلطان گفت از دنبال فرستند و این سخن گفته بزودی متوجه غراب خود شد قاضی فرنگ سر راه بر سلطان

جنگ در پیوست - لڑائی شروع ہوگئی - بشعلهٔ خس ماند - بھوس کے لپٹ سے مشابہ ہوتا ہے یعنی ناپائدار - نسیم - ہواے
خوشگوار - پروائی - شمال - بروزن اکرم - اتر کی ہوا لیکن فارسی لوگ بروزن جمال پڑھتے ہیں - ادبار - بدبختی -
استلام عتبہ - چوکھٹ چومنا - انظار جمع نظر - نگاہ - سطوت - قہر - ہزیمت - شکست - جنود - جمع جند - لشکر
تحف - جمع تحفہ سوغات - ہدایا جمع ہدیہ - استدعا - درخواست کرنا - مانگنا مستغنی - بے پروا - غراب - ایک قسم
کی کشتی - تمارض - بدون مرض کے مریض بننا - دنبال - پیچھے -

میرزا عسکری مقرر شود اگر بہ بہادر دستی یا ہم بہتر والا چون حضرت جہانبانی را ہمدا ست باز وہ خوش آمدہ مستعد اند
و حدود دار الخلافۃ آگرہ خالیست بانصوب توجہ کنیم تردی بیگ خان از قلعہ فرود آمدہ بملازمت میرزایان
میرفت کہ در اثنائے راہ این خبر باو رسیدہ برگشتہ بہ قلعہ شتافت و کس پیش میرزایان فرستاد کہ بودن
شمایان اینجا مناسب نیست میرزایان پیغام دادند کہ ما میرویم تو بیا تا وداع کردہ بعضے سخنان گفتہ
روان شویم او بر منصوبۂ ایشان اطلاع داشت جواب آن چنانچہ بایست داد و صباح آن توپہا انداخت
میرزایان بخیال فاسد از انجا کوچ کردہ از راہ گھاٹ کرجی بطرف دار الخلافۃ آگرہ روان شدند و
تا لشکر فیروزی مند در حدود جانپانیر بود سلطان از آب مہندری کہ پانزدہ کروہی جانپانیر ست نگذشتہ
و چون برگشتن میرزایان و رفتن ایشان بصوب آگرہ شنید و بر خیالات واہیہ ایشان مطلع شد از آب
گذشتہ بر سر جانپانیر آمد و تردی بیگ خان با وجود محکمی قلعہ و سرانجام لوازم قلعہ داری قلعہ را گذاشتہ
راہ سلامت پیش گرفت و در مندو بشرف بساط بوس مستسعد گشت و صورت ارادہای ناصواب
میرزایان بعرض اقدس رسانید حضرت جہانبانی بملاحظہ آنکہ میرزایان بے اعتدالی نمودہ بدار الخلافۃ
پیشتر نروند از راہ چتور بالغار نہضت فرمودہ و از اتفاقات حسنہ آنکہ درمیان راہ در نواحی چتور بہم رسیدند
میرزایان بیچارہ شدہ بدولت ملازمت مشرف شدند و آنحضرت بمقتضائے عطوفت ذاتی و عفو جبلی اعمال
ناپسندیدۂ ایشان را منظور نداشتہ و لطف بہم را عذر خواہ گناہ ایشان ساختہ اصلا بر رو نیاوردند و فیض
احسان را ضمیمہ عفو گردانیدہ بعنایات خسروانہ امتیاز بخشیدند دیگی از ناسازگاریہائے زمانہ کہ باعث توجہ موکب
عالی حضرت جہانبانی ازین دیار بجد و د آگرہ شد آن بود کہ محمد سلطان میرزا و الغ میرزا دلدادکہ از شاہ راہ
اطاعت انحراف نمودہ طریق بغی و طغیان مسلوک داشتہ بودند چنانچہ سابقا گزارش یافت درین ولا باز از
بی سعادتی ذاتی از کنج خمول بر آمدہ سر بشورش بر آوردند و ہمانا جمعی کہ برائے نابینا ساختن او تعین
شدند شرائط احتیاط بتقدیم نرسانیدہ بودند و پرگنہ بالگرام تاختہ تقبوج رفتند و پسران خسرو کوکلتاش کہ در انجا

دستے یا ہم - غلبہ پا دین - منصوبہ - دل مین ٹھانا ہوا - واہیہ - سست - بیہودہ - مستسعد - نیکبختی حاصل کرنیوالا
عطوفت - مہربانی - عفو - بخشش - معاف کرنا -
منظور نداشتہ - پیش نظر نہ کرکے - انحراف - پھرنا -
کنج - کونا - خمول - گمنامی -
ہمانا - تحقیق - بات یہ تھی -

سلطان بہ دیب میر قندثین را خالی یافتہ متصرف گشتند و از کمال بی التفاتی و بی تدبیری حال بآنجا رسید کہ عضنفر نامی از نوکران یادگار ناصر میرزا باسی صد سوار جدا شدہ پیش سلطان بہادر رفت و محرک آمدن سلطان شد و نوشتہاے دولتخواہان او پے درپے رفت تا آنکہ سلطان بہادر متوجہ احمد آباد گشت و بزودے نزدیک سرکیچ فرود آمد عسکری میرزا و یادگار ناصر میرزا و ہندو بیگ و قاسم حسین خان نزدیک بہ بست ہزار سوار عقب اسادل روبروی سلطان رفتہ فرود آمدند تا سہ شبانہ روز مقابلہ داشتند و از انجا کہ نہ با حضرت جہانبانی اخلاص درست داشتند و نہ سوداے پاک از تبہ رائی و اندیشۂ نادرست جنگ ناکردہ بجانب جانپانیر روان شدند و انواع خسران روی داد نمک خوردن و کاسہ برسر خوان شکستن و در محل تقدیم شکر عرصۂ تقصیر و ساحت کم خدمتی پیمودن ظاہرست کہ بچنین روز نشاند سبحان اللہ گرفتم کہ دل اخلاص گزین کہ گوہریست بی بہا در خراب آباد دنیا کم بدست افتد نداشتند نقد معاملہ دانی و سوداگری کہ رائج این چار بازارست چرا از دست دادہ بودند القصہ سلطان بہادر کہ ہزار گونہ اندیشہ مندی داشت دلیر گشتہ متعاقب روان شد سید مبارک بخاری ہراول سلطان بود نزدیک بہ لشکر بادشاہی رسید جنداول یادگار ناصر میرزا بود برگشتہ جنگ مردانہ کرد و بسیاری از ہراول سلطان را بقتل رسانید و بدست میرزا زخمی رسید غنیم بہ محمود آباد ایستاد و میرزا مراجعت کردہ بہ لشکر ملحق شد و میرزا عسکری چون دل بآن ہی دادہ بود از آب مہندری کہ پیش راہ بود بے محابا گذشت و خیلی از سیاہ رخت زندگانی بسیل فنا دادند سلطان نیز تا آب مہندری آمد میرزا چون بجانپانیر رسید تردی بیگ خان لوازم مہمانداری بجاے آوردہ بمحل خود بازگشت روز دیگر میرزایان باندیشۂ فاسد بہ تردی بیگ خان پیغام فرستادند کہ ما پریشان آمدہ ایم و لشکر بدحال ست از خزائن قلعہ پارہ برسم مساعدت برای ما بفرست کہ بہ لشکر بدہیم و اینجا نفس راست کردہ بدفع خصم مبادرت نمائیم و بندوکہ معسکر دالاست قاصد بہ شش روز میرسد ع الفن منفر ستیم تردی بیگ قبول این معنی نکرد و میرزایان کنکاش گرفتن او نمودند کہ تمام خزائن را متصرف شوند و سلطنت بنام

خسران - نقصان - نمک خوردن و کاسہ برسرخوان شکستن - یہ مثل ہے کہ جس تہری مین کھانا اُسی مین چھید کرنا - تقدیم - پیش کرنا - بجالانا - تقصیر - کوتاہی کرنا - گرفتم - مین نے مان لیا - رائج - چلتا ہوا
چہار بازار - مراد دنیا - جنداول - پچھلی فوج - خیلی - بہت اور اکثر کم کے معنی مین بھی آتا ہے -
مساعدت - باہم مددگاری کرنا - نفس راست کردہ - دم لے کر - آرام لیکر - مبادرت - پیش قدمی کرنا جلدی کرنا
کنگش - کنگاش - باہم مشورہ کرنا -

شود بنابرآن گجرات را بمیرزا عسکری وگردهی از امرا سپرده عنان معاودت معطوف داشته بکمبایت نزول فرمودند وازانجا ببرودہ و بروج وازانجا بجانب سورت تشریف اعنہ اقبال نموده ازان راه بسیر اسیر وبرہان پور توجہ فرمودند وہفت روز در برہانپور توقف نموده ازانجا کوچ فرمودند واز پہلوے قلعۂ اسیر گذشته منڈو را مخیم فتح واقبال ساختند وفتنه اندوزان بمحض صیت معاودت رایات اقبال پریشان شده ہر یکے بگوشۂ خزید وآن حضرت را آب وہوای ولایت مالوہ مطبوع مزاج اقدس افتاد واکثر ملازمان رکاب دولت راجاگیر دران ولایت فرمودند ودرہای کامرانی وکام بخشی برروی روزگار کشودند

گذاشتن میرزا عسکری گجرات را بخیال فاسد

بزرگی کہ قدر دولت ونعمت نشناخته راه ناسپاسی سپرد بہرآئینہ بدست خود تیشه برپاے خود زند وبزور خود در ہاویۂ ہلاک افتد ومصداق این مقال احوال میرزا عسکری وامراے گجرات ست کہ از تنگ حوصلگی باندک کامیابی اندیشہا بجو در راه دادند واز زیست ناشایسته اول گرد خلاف در یکدیگر پدید آوردند وغبار نفاق ساحت احوال ایشان راتیره گردانید چنانچہ قریب سه ماه گذشته بود کہ مخالفان گرد فتنه انگیختند خان جہان شیرازی ورومی خان کہ صفر نام داشت وقلعۂ سورت بنا کردۂ اوست بایکدیگر اتفاق نمودند ولایت نوساری راکہ در تصرف عبد اللہ خان خویش قاسم حسین خان اوزبک بود برآوردند وعبد اللہ خان آن نواحی راگذاشته ببروج آمد ومقارن این حال بندر سورت نیز گرفتند خان جہان از راه خشکی روانہ بروج شد ورومی خان از راه دریا برغرابہاے جنگی سوار شده باتوپ وتفنگ ببروج آمد قاسم حسین خان دست وپاگم کرده بجاپانیر شتافت واز انجا به احمد آباد پیش میرزا عسکری وہندو بیگ آمد کہ کمک گیرد وسید اسحاق کہ از سلطان بہادر خطاب شتاب خانی داشت کمبایت را بتصرف درآورد ویادگار ناصر میرزا بطلب عسکری میرزا از پٹن باحمد آباد رفت ودریا خان ومحافظ خان از زیستن برآمده پیش

معاودت - لوٹنا - تشریف - پھیرنا - اعنہ - جمع عنان - لگام - آسیر - نام مقام - صیت - آوازہ -
ناسپاسی - ناشکری - تیشه - بسولا - کلہاڑی - ہاویہ - غار - دوزخ کا ایک طبقہ -
نفاق - دورو ئی - ظاہر وباطن یکسان نہ ہونا - ساحت - کشادگی - صحن مکان -
تیره - اندھیرا - غصہ مین بھرا ہوا - مکدر -
غراب جنگی - کشتی جسپر سامان جنگ رکھا جاے -

حرکت مذبوح دیگر محتمل است بتحقیق انجمنی مردم متعین شدند دو کس زخمی که درمیان کشتها نیم کشته افتاده
بودند از یشان بوضوح پیوست که این جنگ بسرکردگی عماد الملک بود روز دیگر موکب والاشکوه کوچ کرده
بیشتر نزول اجلال فرمودند میرزا عسکری باعساکر دولت همچنان پیش پیش میرفت و چون این طرف حوض
کانکریه مخیم اقبال شد میرزا عسکری بعرض رسانید که اگر تمام اردو به شهر درآید بعموم خلائق آزار خواهد رسید
حکم شد که یساولان بر سر هر دروازه شهر باشند و غیر از میرزا عسکری و مردم او هیچکس دیگر را بدرون نگذارند
و چون به سعادت کوچ فرموده در حوالی سرکیچ که معموره ایست دلکش نزول اجلال فرمودند روز سوم بانخوصان
بساط عزت به سیر شهر برآمدند و بعد از ان در تنسیق مهمات گجرات توجه مبذول داشته سرانجام شایسته
دادند و هندو بیگ را با جمعی کثیر گذاشتند که بهر جا احتیاج کمک شود خود را آنجا رسانند و پتن را به میرزا
یادگار ناصر عنایت فرمودند قاسم حسین سلطان را بروچ و نوساری و بندر سورت عنایت فرمودند و دوست بیگ
ایشک آقا کمبایت و برودہ یافت و محمود آباد بمیر بوچکه بهادر اختصاص گرفت و چون انتظام مهام گجرات
صورت بست بدولت و اقبال متوجه بندر دیب شدند در وقتیکه موکب عالی از دندوقه که در سی کروهی
احمد آباد است گذشته بود عرائض دولتخواهان از دار الخلافت آگره رسید که چون رایات عالی از پایهٔ
سریر خلافت مصیر بسیار دور شده متمردان حدود سرنگی و تمرد برداشته دست افساد گشاده اند و از مالوه
نیز مسرعان آمدند که سکندر خان و ملوخان خروج کرده بر سر هنتر زنبور جاگیردار سرکار رهندیه آمدند و او
اموال خود را گیرانده باوجین آمد و جمیع سپاهیان که درین صوبه جابجا تعین بودند در اوجین فراهم آمدند
و ارباب فتنه به جمعیتی فراوان شهر را محاصره نمودند و درویش علی کتابدار حاکم اوجین بزخم بندوق درگذشت
و باقی متحصنان قلعه امان طلبیده اند رای گیتی نمای بران قرار گرفت که مراجعت فرموده چندگاه در
مالوه بوده مند و را مستقر اورنگ اقبال گردانند تا هم ملک مالوه از اهل فساد پاک شود و هم ولایت گجرات
که به تجدید مفتوح گشت بضبط درآید و هم نائره فتنه و فساد که در حدود مستقر سلطنت اشتعال یافته منطفی

حرکت مذبوح - تھوڑی سی حرکت جیسے ذبح کیے ہوئے جانور میں ہوتی ہے - وضوح - ظاہر ہونا - عساکر - جمع عسکر لشکر
یساول - چوبدار - نقیب - حوالی - اطراف - معمورہ - آبادی - بساط - فرش - تنسیق - درست انتظام کردینا
کمک - مددگار - ایشک آقا - داروغہ توشک خانہ - مصیر - مرجع - لوٹنا - لوٹنے کی جگہ - متمرد - سرکش - نافرمان
مسرع - تیز رفتار - گیرانده - جمع کرکے حفاظت میں کرلیا - متحصنان - جمع متحصن - قلعہ بند - اورنگ - تخت
نائرہ - شعلہ - منطفی - بجھنے والا - فرو ہونے والا -

غرمیت، بر حرف خطا نهاده بودند نقش انگشت درشست ندیدند بعد از اختتام این قضایا و احکام وقت نماز شام در رسید. امام که خالی از سادگی نبود در رکعت اول سورهٔ الم ترکیف خواندبعد. از فراغ سلام حکم گردون انتقام بنفاذ پیوست. که امام را ته فیل انداز ند که او عمداً سورهٔ فیل را بکنایه خوانده و این عدالت بتظلم فرود آورده وفال بد زده است مولانا محمد بر غلی عرضه داشت نمود که این امام معنی قرآن نمیداند اما چون سورهٔ آتش غضب زبانه کشیده بود غیر از خطاب عتاب درجواب نشنید بعد از زمانے چون پر تو ساده لوحے امام بر حاشیهٔ ضمیر قدسی تافت داشتعال نائرهٔ غضب تسکین پذیرفت تاسف عظیم فرموده تمام شب را برقت و بکا گذرانیدند وبعد. از انصرام این امور تردی بیگ خان را در جانپانیر گذاشته رایات نصرت را متوجه احمد آباد ساختند. و بر لب آب مهندری نزول اجلال فرمودند عماد الملک نیز دلیری کرده پیش آمد بهر یک کوچ موکب معلی او نیز کوچ میکرد میان قصبه نریاد و محمود آباد با میرزا عسکرے که هراول بود و چند منزل بیشتر می آمد روبرو شده جنگ عظیم در پیوست وشکست بر میرزا افتاده بود که یادگار ناصر میرزا و قاسم حسین خان وهندو بیگ با جمعی کثیر رسیدند و علم دولت را افراشته طنطنه وصول کوکبهٔ عظمت بادشاهی بگوش مخالفان رسانیدند که اینک موکب عالی رسید این سخن گفتن و صدا بگوش اعدا رسیدن و فتح یادگار ناصر میرزا وشکست مخالفان معاً روے نمود یادگار ناصر میرزا چون از همه پیش بود جنگ برسر او آمد از جانب مخالفان عالم خان لودی و چندے دیگر تردد نمایان کردند تا عماد الملک نیم جانے به سلامت بدر برد درویش محمد قراشیر پدر شجاعت خان درانجنگ به شهادت رسید درین اثنا سطوع رایات پادشاهی و فتح بر فتح روے نمود دران هنگام که موکب مقدس آن حضرت رسید از سه هزار بیشتر و از چار هزار کمتر از مردم مخالف کشته افتاده بودند از خداوند خان پرسیدند که دیگر احتمال جنگ مانده است یا نی او جواب داد که اگر آن غلام ابرص یعنی عماد الملک خود درین جنگ بوده جنگ آخر شد واگر او خود نبوده است ظاهراً یک

سورۃ-تیزی-جوش-زبانہ کشیدہ بود-لپٹیں مارتی تھی-نائرہ-شعلہ-رقت-نرمی-باریکی-مجازاً دل نرم ہوکر رونا-بکا-رونا-ہراول-آگے چلنے والی فوج-طنطنہ-کروفر-آوازہ نقارہ-کوکبہ-ستارہ-شکوہ-وہ نشان جو شاہانہ سواری کے آگے ہوتا ہے-موکب-لشکر-مواکب جمع-تردد-دوڑ دھوپ یعنی لڑائی مین کوشش-
سطوع-بلند ہونا-
ابروص-جسکو سفید داغ کا مرض ہو-

مجلس عالی شده بودند از کتابدار و سلحدار و دوات دار و امثال آن اتفاق نموده به باغستان هالول
که بوی گلهایش سودای جنون را تازه سازد و هوای دلکشایش خون خفته را بجوش آرد رفته بزم صراحی
و جام ترتیب دادند و در عالم سرخوشی که رخت عقل و هوش را بیغما داده بودند کتاب ظفرنامه در میان
داشته مبادی احوال نصرت قرین حضرت صاحبقرانی می خواندند که آن حضرت در آغاز بهار دولت
از مخلصان جانسپار چهل کس همراه داشتند روزی از هر یکی دو تیر فرا گرفتند و یکجا بسته بهر یکی دادند که بشکنند
هر چند بر سر زانو نهاده زور آوردند فائده نکرد چون آن تیرها از هم کشیده بهر یک دو دو تیر دادند هر کدام
تیرها شکستند آن حضرت فرمودند که ما چهل ایم اگر مثل این دسته تیر یک دل باشیم بهر جا که متوجه شویم ظفر
ملازم ما باشد باین اندیشه درست و خیال بلند کمر همت چست کرده متوجه ملک گیری شده بودند آن
بیخبران بیخرد این سرگذشت را شنیده خیال نکردند که هر یکی از آن چهل تن لشکری بود از تائید آسمانی
قیاس بر محض صورت نموده در اندیشهٔ تباه افتادند خودها را چون شمردند چهار صد به شمار آمدند از عالم
دیوانگی و بیهوشی مضمون اتفاق را در عدد چهار صد اقوی یافته داعیهٔ گرفتن دکن را بخود مصمم ساخته در آن
بدمستی ساحت فراز و نشیب راه اجل پیمودن گرفتند روز دیگر هر چند ازین نزدیکان دور نشان جستند
اثری و علامتی نیافتند عاقبت پی بر خیال فاسد ایشان برده به قصد گرفتن ایشان هزار کس تعیین
فرمودند و اندک زمانی آن نحبت برگشتهای اجل رسیده را دست و گردن بسته بدرگاه والا آوردند
روز سه شنبه بود که آن حضرت جامهای سرخ رنگ بهرامی در بر کرده بر کرسی قهر و غضب نشستند. و زمرهٔ
گناهگاران را گروه گروه می آوردند و در حق هر طائفه فراخور رقم تقدیر و مقتضای کمال عدالت حکم میفرمودند
بعضی را دست بسته پایمال فیلان کوه پیکر ساختند برخی را که سر از خط ادب بیرون برده بودند بر داشتن
بار سر از تن اختصاص دادند و جماعه که دست از پا نشناخته بخیال فاسد دست زده بید دست و پا گشتند
و فرقهٔ که از خودبینی گوشها بر او امر پادشاهی نداده بودند گوش و بینی را بجا نیافتند. و طائفه که سر انگشت

سلحدار - ہتھیاروں کا داروغہ - دلکشا - دل لبھانیوالا - خون خفتہ - بجھا ہوا خون جس میں گرمی کم ہو -
سرخوشی - مستی - سرور - رخت - لباس - اسباب - یغما - لوٹ - مبادی - مبدا کی جمع - ابتدائی - صاحبقران
امیر تیمور - مخلص - اخلاص کرنے والا - (سچا دوست) خیال نہ کردند - یہ نہیں سمجھے - ساحت فراز - الخ یعنی موت
کا اونچا نیچا میدان -
بہرامی - مریخ کو بہرام فلک اور خونریز کہتے ہیں -

ولایت گجرات تا آب مهندری در تصرف اولیاے دولت درآمد و ازان طرف درعمل هیچکس نبود رعایاے
آن حدود به سلطان بهادر عرضه داشت نوشتند که محصول ولایت رسیده و عاملے که بنام اسم تحصیل قیام نماید
از و چاره نیست اگر کسے تعین شود رعایا ازعهده اداے مال بیرون آیند سلطان بهر یک از ملازمان خود
که ازین مقوله حرف میزد همه را خاموش می یافت عماد الملک قدم جرأت پیش نهاده استدعاے این
خدمت نمود بدین موجب که به مقتضاے برآمد کار از ولایت هرجا هر قدر که بهر کس دهد باز پرس آن
نباشد عماد الملک با دویست سوار متوجه احمدآباد شد در راه بمردمی که میدانست مواجب چند نوشته
میداد چون باحمدآباد رسید ده هزار سوار بر گرد آمد هر که دو اسپ داشت یک لک گجراتی بادمیداد
در اندک فرصتے سی هزار کس فراهم آورد مجاهد خان حاکم جوناگر با ده هزار سوار آمده باو پیوست و دران
ایام حضرت جهانبانی بجهت فتح قلعهٔ جانپانیر و بدست افتادن اسباب و اموال فراوان بزم خسروانی
اشتغال میداشتند و پیوسته برلب حوض دو رویه جشنهای پادشاهانه و بزمهاے رنگین ترتیب میافت
و از جلائل شرائط فرماندهی آن ست که خدمتگاران خاص و ملازمان قرب را ضابطهٔ چند قرار دهند
و در هر گروهی یکے از خردمندان احتیاط اندیش تعین فرمایند تا همواره از نشست و برخاست و ماند و بود
و آمد و رفت این گروه خبردار بوده از صحبت بد که پدر و مادر اندیشهاے تباه است نگاهبانی نماید علی الخصوص
وقتیکه خدیو زمان را کثرت مشاغل پردهٔ بر جزئیات امور کشیده باشد و که اکتفا نفرموده منهیان راست
گفتار و درست کردار تعین نمایند تا همواره از حقیقت احوال و مغز مقاصد این جماعه بمسامع اقبال
میرسانیده باشد و اگرنه بسیارے از تنگ حوصلگان را بواسطهٔ دوام ملازمت سطوت پادشاهی
کمتر ملحوظ باشد و بادهٔ تقرب از هوش برده در پالغز خسران ابدی اندازد و فسادهاے عظیم ازین بدمستی
روے نماید چنانچه درینولا سانح شد شرحش آنکه در خلال احوال که شادمانی فتوحات غیبی بزم آراے
دولت روز افزون بود چندے از کم حوصلگان ناقص نهاد که بحسب سرنوشت داخل باریافتگان حواشے

جرأت ـ شجاعت ـ بهادری ـ استدعا ـ درخواست کرنا ـ جلائل ـ جمع جلیله ـ بزرگ ـ مادر و پدر اندیشهای تباه ـ
بدخیالات کے ماں وباپ ـ یہی بدصحبت ہے ـ یعنی بدصحبتی سے بُرے خیالات پیدا ہوتے ہیں ـ مشاغل ـ جمع شغل ـ
کاروبار ـ شور و غوغا ـ منهیان ـ مخبر ـ مقاصد ـ جمع مقصد ـ مراد ـ مسامع ـ جمع مسمع ـ کان ـ تنگ حوصله ـ
کم سمائی والا ـ باده ـ شراب ـ عرق ـ پالغز ـ پیر پھسلنے کی جگہ ـ خسران ـ خواری نقصان ـ رونمودن ـ ظاهر
ہونا ـ سانح شد ـ یعنے پیدا ہوا ـ

عساکر ممکن باشد می جستند یک مرتبه از طرف هاولی که باغستان بود سیر کنان بیشتر رفتند جمعی که غله و روغن فروخته از میان جنگل برآمده بودند بنظر اشرف در آمدند حکم شد که تحقیق کنند که این جماعه چکاره اند گفتند هیزم کشیم چون از اسباب هیزم کشی از تبر و تیشه همراه نداشتند سخن ایشان مقرون بصدق نه گشت حکم اشرف شد که تا براستی سخن نگویند از سیاست نجات نیابند بناچار اقرار کردند که حال این ست حکم شد که پیش باشند و آن جایگاه را بنمایند چون نظر فرمودند دیدند که شصت هفتاد گز بلندی ست در نهایت همواری که برآمدن بران در کمال دشواری ست به حکم عالی میخهاے آهنین هفتاد هشتاد حاضر ساختند و به فاصله یک گز چپ و راست در دیوار کوه فرو کوفتند و جوانان بهادر حکم یافتند که برین معراج مردانگی برایند سی و دو نفر برآمده بودند که بنفس نفیس خود خواستند که برآیند بیرام خان بوقف عرض رسانید که این مقدار توقف شود که مردم از میان راه بالاتر روند انگاه خود متوجه شوند این گفت و خود پیش شد و از عقب بیرام خان حضرت جهانبانی خود بدولت و اقبال صعود فرمودند و آن حضرت چهل و یکم بودند خود ایستاده قریب سی صد جوانان را ازین سلم فولادی به سلامت بالا گرفتند و حکم شد که لشکر نصرت پیوند که به مورچلها تعین یافته بود به قلعه حمله کنند مردم درون غافل ازین واقعه بجنگ مردم بیرون رو نهاده سر از کنگرهاے حصار فرو میداشتند که ناگاه این سی صد جوان از عقب آمده بشلیک تیر اهل قلعه را بے پا ساختند و از آگاه شدن آنکه حضرت جهانبانی خود بذات اقدس برمدارج فتح بدولت و اقبال متصاعد گشته اند مخالفان تیره راے هر یک بسوراخی فرو رفتند و نقاره فتح بلند آوازه شد و اختیار خان از جائے که بود بالاتر برسر کوهچه که آنرا مولیه گویند برآمده متحصن شد روز دیگر امان داده اورا طلب فرمودند او باوجود دانش و سربراهی مهمات سلطنت از علوم حکمت خصوصاً هندسه و هیات نصیبه تمام داشت و از شعر و معما نیز بهره مند بود در مجلس عالی برخصت نشستن در جمیع مجلسیان دانشور سرفراز شد و بعواطف خسروانه امتیاز یافت و داخل مقربان عتبه سلطنت شد و یکی از فضلا تاریخ این اول هفته مه صفر یافته است و چون

چکاره اند - کیا کام کرتے ہیں - ہیزم - ایندھن - پیش باشند - آگے آگے چلیں - معراج - سیڑھی صعود - اوپر چڑھنا - سلم - سیڑھی - نردبان - بشلیک تیر - تیروں کی بوچھار سے - بے پا ساختند - یعنی اہل قلعہ کو بیقرار کر دیا - متصاعد - چڑھ جانے والا - متحصن - قلعہ بند - معما پوشیدہ - فن شعر میں کسی نام کو ایسی ترکیب سے لانا کہ خاص اصطلاح سے نام برآمد ہو - عواطف - جمع عاطفت - مہربانی -

عتبہ - چوکھٹ -

بوقفت عرض رسانم چون مبالغه از حد متجاوز میکند. و آثار راستی از پیشانی حال او ظاهر بود رخصت باریافته
قرار داد و سخن او را بالعرض رسانید. آن حضرت فرمودند. که این دولتخواهی از کجا تو را بخاطر رسید. گفت پسر من
در بند یکی از ملازمان رکاب دولت است خواستم که بجائزهٔ این دولتخواهی او را از بند استخلاص
نمایم و اگر دروغ گفته باشم مرا با پسر سیاست فرمایند. حسب الحکم پسر او را پیدا ساختند. و بر هر دو موکل
گذاشتند. و از روی احتیاط سپاه نصرت قرین را آماده ساخته خود را به کناره کشیدند. نزدیک سحر بیک بار
پنج شش هزار پیل و کوار بر سراپرده های دولت ریختند. و حضرت جهانبانی با سپاه دولت قرین خود را
بر سر تلی کشیده بودند گواران آمده بتاراج اردو پرداختند. و اکثر کتب نفیسه که مصاحبان معنوی بودند و پیوسته
با خود داشتند. بی تلف شد. از ان جمله تیمورنامه بود بخط ملا سلطان علی و تصویر استاد بهزاد و اکنون در کتاب
خانهٔ حضرت شاهنشاهی موجود است القصه در اندک فرصتی صبح سلامت از مطلع اقبال دمید. و بهادران
جلادت آئین رو برین بی اعتنا. الان آورده و بشبه تیر همه آن بها. ولتان سیه بخت را منهزم و متفرق گردانیدند
و آن پیرزن سفید. روئی یافت و بکام خود رسید. و سطوت غضب بادشاهی و صولت قهر جبار بجوش
آمده حکم غارت کردن و سوختن کمبایت نافذ گشت. و بعد از ان قطع نظر از تعاقب سلطان بهادر نموده
بجانب چانپانیر مراجعت موکب عالی شد. و تا چهار ماه آن قلعه را محاصره داشتند. و اختیار خان که از قاضی زادهای
قصبهٔ نرباد بود که از قصبات آن ولایت ست و بر شد. و کاردانی از معتمدان سلطان شده بود و بر لوازم
نگاه داشت قلعه سعی بلیغ بجا آورده و با این همه محافظت و احتیاط گاه گاه از دره های کوه که از کثرت
درخت و انبوهی خارزار گذر پیاده بصعوبت میسر بود و چه جای سوار بعضی از هیزم کشان کوه نورد به مصلحت
منافع خود منفذی پیدا کرده از قسم غله و روغن بقلعه گران فروختن در پای قلعه می بردند. و مردم
قلعه طنابها فروهشته زر پایان میفرستادند و متاع بالا می کشیدند. چون مدت محاصره بدور دراز کشید.
روزی حضرت جهانبانی سیر اطراف قلعه خود به دولت و اقبال میفرمودند و محاذیکه جای درآمد

بار یافتن - ملاقات کی اجازت پانا - بند - قید - زریعہ - تدبیر - بدن کے جوڑ - جائزہ - انعام - عوض - خدمت -
استخلاص - چھڑا لینا - سیاست - سزا دینا - موکل - محافظ - تل - ٹیلہ - بہزاد - ایک باکمال نقاش کا نام ہے -
منہزم - بھگوڑا - بشبہ تیر - تیروں کی بوچھار - سطوت - سخت گرفت کرنا - صولت - حملہ کرنا - حملہ - رعب -
رشید - نیک چلنی - کارگزاری - صعوبت - دشواری - سختی - کوہ نورد - پہاڑوں کے پھرنے والے - منفذ - سوراخ
راستہ - طناب - رسی -

رهنمونی لاهور کرد که میرزا کامران متوجه قندهار شده است و ملکی چنین معمور خالی ست آنجا باید شتافت میرزای بخت برگشته عرصه را خالی خیال نموده به لاهور آمده محاصره نمود درین اثنا میرزا کامران بنواحی لاهور آمده کوس سطوت زد میرزا محمد زمان سراسیمه و از چاره کار خود غیر ازان که باز به گجرات رود ندید محروم و مخذول برگشته باز بآن دیار رفت و درین سال میرزا حیدر گورگان از کاشغر راه بدخشان سر کرده میرزا کامران را در لاهور دریافت در بهار دیگر شاه طهماسپ خود بجد و قندهار آمدند و خواجه کلان بیگ جمیع کارخانها را از توشکخانه و غیرها را به آئین مناسب ترتیب داده مقالید قلعه و کارخانها را پیش شاه فرستاد و گفت سامان قلعه داری ندارم و توانائی نبرد نیست و آماده دیدن در آئین نمک شناسی و دولت حفظ حقوق صاحبی و نوکری روانی ناچار خانه آراستن و به مهمان سپردن خود را کناره داشتن مناسب دیده اند و خود برآمده و آمده به لاهور آمد و میرزا کامران بیک ماه کورنش نداد که چرا این قدر نتوانستی نگاه داشت که من خود را میرسانیدم و بعد از سرگذشت بسیار میرزا کامران سرانجام نموده بار دوم یورش قندهار نمود و متوجه شد میرزا حیدر را جهت سربراهی مهمات لاهور گذاشت شاه طهماسپ پیشتر از توجه میرزا بداغ خان قچار را که از امرای بزرگ بود به حکومت قندهار گذاشته رفته بودند میرزا کامران آمده قندهار را محاصره نمود بداغ خان امان طلبیده رفت و میرزا قندهار را متصرف شده و استحکام داده به لاهور مراجعت نمود سخن کجا بود به کجا کشید همان بهتر که ازین دست باز داشته بسر رشتهٔ مقصود پیوندم القصه چون حضرت جهانبانی بمردم کم بجد و دکمبایت نزول اجلال فرموده بودند ملک احمد لاد و رکن داؤد که از اعیان سلطان بهادر بودند نزدیک کولے واره بسر می بردند بگولیان و کوران آن سرزمین قرار دادند که با موکب حضرت جهانبانی مردم کم رسیده اند فرصت غنیمت دانسته شبخون باید آورد و باین قرار مستعد شده اند و از آثار بیداری اقبال آنکه پیرزنی ازینمعنی خبردار شده خود را بحوالی سراپرده پادشاهی رسانید و بایکی از نزدیکان درگاه گفت که حرفی ضروریست میخواهم بواسطه

معمور - آباد - سطوت - قہر - سخت گرفت کرنا - محروم - بے نصیب - نا امید - مخذول - خوار و رسوا کیا ہوا - مقالید - جمع مقلاد - کنجی - نبرد - جنگ - لڑائی - کورنش - واؤ بجائے ضمہ کُرنش ادب سے سلام کرنا - قچار - قاچار ترکمانوں کا ایک خاندان جس میں سے آجکل ایران کا بادشاہ ہے - بجہت سربراہی مہمات - بڑے کاموں کے سرانجام کے لیے - استحکام - مضبوط کرنا - اعیان - ارکین سلطنت - موکب - شاہی لشکر جو شاہ کے ساتھ رہے مواکب جمع حوالی - اطراف - آس پاس -

دورۂ او سست ایستاده افواج ترتیب دادند چون خبر به سلطان بهادر رسید قلعه را مضبوط ساخته از دروازه
دیگر که بجانب شکرتالاو است بیرون آمده بجانب کنبایت فرار نمود و در شهر باشارت او آتش درگرفت
حضرت جهانبانی به شهر نزول اقبال کرده حکم فرمودند که آتشها را به آب رحمت فرو نشانند و میر
هندو بیگ و جمعی دیگر را در حماه وجاپانیر گذاشته دمقدار هزار سوار نجود همراه گرفته بجانب سلطان بهادر
ایلغار فرمودند سلطان به کنبایت رسیده بجانب دیب شتافت و صد غراب جنگی که به خیال فرنگ
ساخته بود آتش زد که مبادا عساکر عالیه سوار شده تعاقب نمایند و آخر همان روز که او بدیب رفت
حضرت جهانبانی بکنبایت نزول اجلال فرمودند و ساحل دریاے شور مخیم اقبال شد و از انجا جمعی را بتعاقب
سلطان بهادر از کنبایت روانه ساختند سلطان چون بدیب درآمد بهادران نصرت قرین از نزدیکی
دیب بغنایم فراوان بازگشته بکنبایت آمدند و بتائیدات آسمانی در سال نه صد و چهل و دو فتح مندو و
گجرات روی نمود و آن را که باخدا اسپ بازگشت ست و معیار آن نیت درست هر آئینه مقصود او در
کنار او نهند و در غرۂ شعبان این سال میرزا کامران از لاهور به قندهار رفت و با سام میرزا برادر شاه
طهماسپ صفوی جنگ عظیم کرده فتح نمود و مجمل این سرگذشت آن که سام میرزا با جمعی کثیر از قزلباشیه
به قندهار آمده قندهار را خواجه کلان بیگ استحکام داده بود تا هشت ماه نگاه داشت و درین اثنا میرزا
کامران باستعداد تمام از لاهور نهضت نمود و میان میرزا کامران و سام میرزا جنگ عظیم درپیوست
و اغزیوار خان را که از امرای کلان قزلباشیه و اتالیق میرزا بود در جنگ دستگیر کرده به قتل رسانید
و بسیارے از لشکر قزلباش سر به صحرای عدم نهادند میرزا کامران مظفر و منصور معاودت نموده بجد ود
لاهور رسید و شورش میرزا محمد زمان برطرف شد و شرح این داستان اقبال برسم اجمال آنکه بیشتر
گذارش یافته بود که محمد زمان میرزا بعد از شکست یافتن سلطان بهادر بداعیه فتنه انگیزی بصوب لاهور
شتافت چون مشار الیه بحدود سند آمد شاه حسین ولد شاه بیگ ارغون والی سند در پیش خود جای نداد

غراب جنگی - جنگی کشتیاں - آتش زد - جلا ڈالیں - غنائم - جمع غنیمت - لوٹ کا مال - فراوان - بہت -
معیار - کسوٹی - یعنی نیت کی درستی سے خدا پر بھروسا رکھ لیا جاتا ہے -
غرّه - ہر ماہ کی پہلی تاریخ - تارہ - پیشانی - استعداد - سامان -
نہضت - اُٹھنا - قصد کرنا - کوچ کرنا - اتالیق - ادب دینے والا - نگران حال -
معاودت - لوٹنا -

متعاقب او تاختند آخر فوج شگافته بالوخان و یک ملازم دیگر بدر رفت و به قلعهٔ سونگیر آمد و اسپان را طنابها بسته پایان فرستاد و خود نیز بهزار تعب فرود آمده راه گجرات گرفت و در نواحی قلعه قاسم حسین خان ایستاده بود بوری نام اوزبکی که از نوکری سلطان گریخته ملازم قاسم حسین خان شده بود سلطان را شناخت و بخان گفت خان از کهنه عملگی شنیده را ناشنیده انگاشت تا آنکه سلطان نیم جانی بسلامت بدو تا رسیدن به قلعه چاپانیر هزار و پانصد کس آمده به سلطان پیوستند چون به قلعه رسیدند از خزائن نفائس آنجا آنچه توانست به بندر دیپ فرستاد سخن چون بانجا رسید اندکی از آغاز این فتح سعادت انجام گفتن چاره نیست چون بهادران نصرت پیشه اینچنین تیزدستی نموده بالاے قلعهٔ مندو رفتند و این چنین کارنامه جلادت نمودند در ان سحر خبر مشخص بیرون نیامد چون دو ساعت از روز گذشت خبر درآمدن جنود اقبال دردرون قلعه مندو و مفتوح شدن آن بموقف عرض حضرت جهانبانی رسید آن حضرت سوار دولت شده متوجه قلعه گشتند و از دروازهٔ دهلی درآمدند صدرخان همچنان با تمام مردم خود بر در خانه ایستاده جنگ میکرد هرچند زخمی شده بود پاے ثبات محکم داشت آخر مردم اعیان عنانش گرفته بجانب سونگیر بردند و کس بسیار بهمراهی او شتافته آنجا متحصن شد و سلطان عالم نیز آنجا رفت سپاه ظفر قرین سه روز نهب و تاراج منازل مخالفان کرد بعد از ان حکم بر منع یغماگران شرف نفاذ یافت و معتمدان را پیش صدرخان و سلطان عالم فرستادند این کاردانان بنصائح گرامی دلهاے ایشان را اطمینان بخشیدند و پس از درازی گفت و شنود و کوتهی سخن آن متحصنان را امان داده بملازمت آوردند و چون از سلطان عالم چند مرتبه فتنه و فساد سرزده بود او را پای کرده رها کردند و اشفاق خسروانه درباره صدرخان بظهور آمد و بعد سه روز ازین فتح از قلعه پایان آمده با ده هزار سوار کار طلب بطریق ایلغار متوجه به گجرات شدند و حکم شد که اردوے معلی منزل به منزل متعاقب می آمده باشد چون عساکر فیروزی مآثر بچاپانیر نزدیک شد بجانب دروازهٔ هلی قریب بحوض عماد الملک که سه کروه

تعب - کوفت و تکلیف - ماندگی - فرود آمد - نیچے اترا - نواحی - اطراف - کهنه عملگی - لغت مین کهنه عملگی بمعنی خامکاری آیا ہے شاید کهنه عملگی کے یہان معنی لیے یعنے غفلت و بیہوشی سے کام کرنا - نصرت - مدد کرنا - مدد دینا - کارنامه - جنگنامه - تاریخ یادگار کام - تصویر دن کا مرقعه - جلادت - چستی - دلیری - جنود - جمع جند - لشکر - موقف - کھڑے ہونیکی جگه - متحصن - قلعه بند نهب - لوٹنا - غارت کرنا - تاراج - لوٹ لینا - یغماگر - لوٹ مار کرنیوالا - معتمد - جسپر اعتماد ہو جسکو عربی مین معتمد علیه کہتے ہین - کوتهی سخن - یعنی خلاصه کلام یه که دونون کو جان کی امان دیکر حضور مین لائے - پی کردن - کونچین کاٹنا -

اسپ فراوان بدست درآمد و خداوند خان که هم استاد و هم وزیر سلطان مظفر بود بدست افتاد و آنحضرت اورا نیز از شهاسے پادشاهانه اختصاص فرموده در ملازمت نگاه داشتند. و یادگار ناصر میرزا و قاسم سلطان و میر هندو بیگ را با لشکر گران عقب لشکر گریخته فرستادند آری هر کس که به تیره رایان نشیند تیره راے شود خصوصاً عهد و پیمان شکسته با چنین خدیو جهان که قبلهٔ صدق و صفا است. اوباش شعبده بازانه پیش آمده نرد مخادعت بازد و هر آئینه او را چنین روز پیش آید مجمل آنکه چون صدر خان و عماد الملک از انجا روان شدند راست به قلعهٔ مندو برآمدند و حضرت جهانبانی نیز متعاقب عساکر منصوره آمده در نعلچه نزول اجلال فرمودند و در قلعهٔ مخیم اقبال گشت و رومی خان از لشکر مخالف گریخته بملازمت پیوست و خلعت سرفرازی یافت و روز چهاردهم سلطان بهادر از راههای مختلف گشته از طرف دروازهٔ جولی میسر بر قلعهٔ مندو برآمد و سخن صلح درمیان آورد که گجرات و چیتور که الحال بدست آمده به سلطان باشد و مندو و آن حدود به ملازمان حضرت جهانبانی متعلق شود مولانا محمد پیر علی از طرف حضرت جهانبانی و صدر خان از طرف سلطان بهادر در نیلی سبیل باهم نشسته قرار دادند در آخر همین شب حارسان قلعه از تخت تردد مانده شده بودند که از عقب قلعهٔ سپاه نصرت قرین مقدار دو بیست نفر بعضے نردبانها نهاده و برخے بطنابها دست زده به قلعه برآمدند و از دیوار حصار خود را بپایان انداخته دروازهٔ قلعه را که دران سمت بود کشودند و اسپان درآورده سوار شدند و سپاهیان دیگر از راه دروازه درآمدند خبر به صاحب مورچل که طوخان مندو والی بود و لقب قادرشاهی داشت رسید. خود را بر اسپ گرفته تاخته تاخته پیش سلطان آمد سلطان هنوز در خواب بود از آواز قادرشاه بیدار شده درمیان خواب و بیداری رو بگریز نهاد و به سه چاری بیرون شتافت و در اثناے راه بهوپت رای ولد سلهدی که از جملهٔ مجلسیان او بود با مقدار بیست سوار از عقب آمده ملحق شد و چون بدروازهٔ سر رسیدند از سپاهیان نصرت قرین قریب دو بیست سوار روبروے آمدند سلطان خود اول بر انها تاخت و چندے دیگر

فراوان – بہت زیادہ – عقب – پیچھے – آرے – ہان – قبول کرتا ہون – پیمان – عہد – سداد – راستی – درستی – مخادعت – مکر کرنا – فریب دینا – متعاقب – پیچھے پیچھے – عساکر – جمع عسکر – لشکر – در قلعہ – قلعہ کا دروازہ – حارس – پاسبان – چوکیدار – که از عقب قلعه – ناگاہ قلعہ کی پشت سے – نردبان – سیڑھی –
طناب – ڈوری – رسی – حصار – قلعہ – گڑھی –
بسہ چاری – تین چار آدمیون کے ساتھ –

قریب دویست کس بودند مسلح شده بر سر اردوی غنیم روان شدند چون نزدیک رسیدند یکی از اعیان گجرات با قریب چهار هزار کس بیرون اردو آمده پاس میداشت پیش آمد و عرصهٔ نبرد آنچنان آراسته گشت که بگفت در نیاید. و گجراتیان را دل از دست رفت و انهزام یافته باردو در آمدند و این رزم دوستان کارنامها کرده معاودت نمودند صیت این دلیری و دلاوری آرام ربای لشکر سلطان بهادر شد. و بعد از آن از قلعه اراباب خویش کم کسی بر آمدی و پیوسته سپاه نصرت قرین اطراف رفته راه آمد و شد غله میزدند تا آنکه در اردوے گجراتیان قحط عظیم پدید آمد روز عید رمضان محمد زمان میرزا با پانصد و ششصد کس قدم جرأت پیش نهاده بر آمد و ازین طرف نیز جمعی بجنگ پیش آمدند دو سه مرتبه مردم گجرات تیر انداخته گریختند و بحیله و روباه بازی عساکر فیروزی مآثر بادشاهی را بر مجراے توپخانه رسانیدند و یکبار توپها را آتش دادند آن روز بعضے مردم بادشاهی را چشم زخم رسید بعد از هفده روز که ساعت مختار بود حضرت جهانبانی قرار دادند که بر سر اردوی سلطان بهادر رفته جنگ اندازند درینمیان روز بروز کار گجراتیان به بیم و هراس بیشتری کشید و بیدلی و لتی را اسباب آماده تر میگشت تا آنکه بمحض اقبال ازلی شب یکشنبه بیست و نهم شوال مذکور سلطان بهادر خود ویران شده بفرمود تا تمام ضرب زنها و دیگهای کلان را پر دارو کرده آتش دادند تا همه درهم شکستند چون شام در آمد سلطان بهادر با میران محمد شجاع و پنج شش از نزدیکان خود از فرجه سراپرده بر آمده رو بجانب آگره کرده بجهت پی غلط کردن بجانب مندو روانه شده و صدر خان و عماد الملک خاصه خیل هر دو باتفاق هم با بیست هزار سوار از راه راست متوجه مندو شدند و محمد زمان میرزا با جمعی جهت فتنه و فساد بصوب لاهور رفت آن روز غریب غریو و غوغا و آشوب از لشکر گجراتیان برخاست و حقیقت حال در اردوے معلی ظاهر نبود و حضرت جهانبانی با سی هزار سوار از شام تا صبح مسلح ایستاده بودند و انتظار ظهور تباشیر فتح غیبی داشتند تا آنکه بعد از یکپاس روز معلوم شد که سلطان بهادر بصوب مندو فرار نموده است بهادران لشکر فیروزی مند باردوے سلطان بهادر آمده دست بغارت کشودند و اسباب و اموال و فیل و

مسلح - ہتھیار بند - غنیم - دشمن - اعیان - جمع عین - شریف - انہزام - شکست کھانا - پیٹھ پھیرنا - رزم دوستان - لڑائی کے چہیتے لوگ - کارنامہ - یادگار کام - معاودت - لوٹنا - صیت - آوازہ - آرام ربای - اطمینان دور کرنیوالی - پریشان کرنیوالی عساکر - جمع عسکر - لشکر - بر مجراے توپخانہ - توپخانہ چلنے کے موقع پر - توپخانہ کی زد پر - چشم زخم - نظر بد - مختار - پسندیدہ - ضرب زن - بان - دارو - بارود - فرجہ - شگاف - پے غلط کردن - راستہ بھول جانا - خاصہ خیل - شاہی سوار - صوب - سمت - طرف - غریو و غوغا - شور و غل - اردو - لشکر گاہ - مسلح - ہتھیار بند - تباشیر - روشنی اول صبح - شروع ہر چیز - دوا - سلوچن

روبروی لشکر بادشاهی شویم صدرخان که سرآمد طبقه علم وفضل بود و در جرگه سپاهیان صاحب منصب گشته
باصابت رای و ثبات بی منزلت گفت مناسب آن ست که کار قلعه را که نزدیک رسانیده ایم بآخر رسانیم
و ما که برسر کفار آماده باشیم پادشاه اسلام برسر ما نخواهد آمد و اگر بیاید در ترک غزا و جنگ با او معذور باشیم
این رای پسندیده خاطر سلطان بهادر آمد و از روی استقلال ثبات قدم ورزید تا آنکه در سوم شهر رمضان
نه صد و چهل و یک سلطان قلعهٔ چیتور را مفتوح ساخت و بصوب موکب عالی روان شد. مخیم سرادقات
اقبال عرصهٔ اجین بود چون جسارت سلطان بهادر بمسامع علیه رسید آن حضرت نیز تیزتر توجه فرمودند
و در نواحی مندسور که از مضافات مالوه است در کنار کول آب که در کلانی و پهناوری دریائے بود
از دو جانب این لشکر فرود آمد و میان هراول حضرت جهانبانی سنجکه بهادر و جمعی و میان هراول سلطان بهادر
سید علی خان و میرزا مقیم که خراسان خان خطاب داشت کارزار پیوست و مخالفان را شکست
افتاد و سلطان بهادر نیز شکسته خاطر شد. تاج خان و صدر خان باو گفتند لشکر ما بتازگی فتح چیتور کرده
و هنوز چندان ضرب و حرب لشکر بادشاهی ندیده و بدل قوی بکار جنگ خواهد پرداخت توقف ناکرده
متوجه جنگ باید شد. رومی خان که توپخانه حوالهٔ او بود و جمعی دیگر به سلطان گفتند که توپخانه عظیم همراه داریم
باوجود چنین استعداد آتشباری خود را بر تیغ زدن چه معنی دارد مناسب آنست که حصار ارابه کرده بدور
آن خندق زده اول این سلاح دور دست را کار فرمائیم تا لشکر مخالف روز بروز تنقیص پذیرفته از هم
پاشند و جنگ تیر و شمشیر بجای خود ست آخر برهمین قرار ایستادند همواره هنگامهٔ جنگ گرم میشد و پیوسته
شکست بر گجراتیان می افتاد و از سوانح اقبال آنکه روزے جمعی از بهادران و دیگر جوانان بزم باده پیمائی
گرم کرده بودند و هر یکے سرخوش گشته سخن از مردانگی میراند یکے را که هوش معامله دانی کمتر مانده بود
بحکایت در آمد که از گذشته تا کے حرف سرائے شود امروز غنیم در برابر ست متوجه او باید شد و عیار
کار خود را ظاهر ساخت و بے آنکه به هوشیاران لشکر منصور آگاهی افتد این بزم آرایان می گسار که

اصابت - صواب کو پہونچنا - غزا - لڑائی کرنا - صوب - طرف - جسارت - دلیری - مسامع - جمع مسمع - کان -
مضافات - اطراف - متعلقات - ہراول - وہ فوج جو سب سے آگے جاتی ہے - حرب و ضرب - مار دھاڑ -
حصار - قلعہ - ارابہ - گاڑی - سلاح - ہتھیار -
تنقیص - کم ہوجانا -
سوانح - جمع سانحہ - واقعات - حالات -

چنانچه لشکر مخالف رفته رفته در اندک زمانی به سه هزار سوار کشید. چون بابرام تمام این لشکر اختیار کرده بود و مبلغ کثیر خرج شده نه رای رفتن داشت نه رای جنگ کردن آخر دست از جان شسته در منده رایل المعرکه در آمد و چندانکه توانائی داشت دست و پا زده آخر کار بپا بست و پا شده هدف تیر هلاک و علف تیغ مبارزان سفاک گشت و از پراگندگی این لشکر همان طور که بر خاطر اقدس پرتو افتاده بود بظهور آمد و آن دو فوج دیگر از صیت نصرت و اقبال لشکر منصور خود بخود پراگنده شدند

ذکر نهضت حضرت جهانبانی جنت آشیانی به تسخیر گجرات و شکست سلطان بهادر و فتح آن ممالک

هر چند خاطر جهانگشای از اندیشهٔ تسخیر ولایت گجرات فارغ بود که والی آنجا پیوسته راه وفاق و اخلاص می‌نمود لیکن چون جهان آفرین خواهد که ملکی را بفر قدوم دادگری آرایش بخشد ناگزیر اسباب آنرا آماده سازد و مصداق این معنی کردار والی گجرات است که از غرور ذاتی و هجوم خوشامد گویان و فزونی مستی و مستان و کمی هشیاری و هشیاران از بی جهتی نقض عهود و نقض روابط صوری نمود و مصدر چندین امور نا ملائم شد. لاجرم همت الاقتضای آن نمود که موکب عالی متوجه گجرات گردد و بنا بر آن نهصد و چهل و یکم در اوائل جمادی الاولی بقائد دولت و هدایت اقبال بساعت مسعود پای عزیمت در رکاب نهاده عنان اقبال بعزم تسخیر گجرات معطوف داشتند. چون نزدیک قلعهٔ رایسین نزول اجلال اتفاق افتاد اهل قلعه عرائض با پیشکشهای گرامی فرستادند که قلعه از پادشاه است و بندهٔ پادشاهیم هرگاه کار سلطان بهادر ساخته شود این قلعه چه خواهد بود الحق چون مقصد فتح ممالک گجرات بود بآن مقید ناشده متوجه ولایت مالوه شدند و چون سارنگپور مخیم سرادقات اقبال شد طنطنهٔ یورش جهانگشای و کوچ بکوچ نهضت اعلام منصور به سلطان بهادر که قلعهٔ چیتور را محاصره داشت رسید از خواب غفلت بیدار شده بملازمان خود مشورت نمود جمعی بر آن شدند که مهم قلعه همه وقت میسر است و از اهل قلعه بالفعل ضرری نمیرسد مناسب وقت آن ست که مهم قلعه را موقوف داشته

ابرام - مضبوط کرنا - رسی کو بل دینا - علف - جانوروں کا چارہ - سفاک - زیادہ خونریزی کرنیوالا - صیت - آوازہ
وفاق - موافقت کرنا - فر - شان شوکت - روابط - جمع ربط - بندش - ناملائم - نامناسب - لاجرم - ضرور -
موکب - سواروں کا گروہ - مواکب جمع - قائد - عصا بردار وآگے بیسواری کھینچنے والا - پیشکش - تحفہ -
مخیم - خیمہ کی جگہ - سرادقات - جمع سرادق - سراپردہ - طنطنہ - آوازہ
یورش - چڑھائی -

را ابر مزوّر تصریح بر لوحۂ ظہور نگاشتند فائدہ نکرد و بخود اندیشۂ نادرست راہ داد کہ چون طبقۂ لودیان دعوی ریاست
ہندوستان دارند تلاش ایشان در ہمان سلطان مضرتی ندارد و نتایج نقض عہد بہ سلطان عاید نخواہد شد
تاتار خان را بعزیمت لی اصل روانہ سمت دہلی ساخت وخود را خارج و داخل ساختہ داعیۂ محاصرۂ قلعۂ چیتور
پیش گرفت تاہم این قلعہ را بکشاید وہم در وقت حاجت میان بادہ ادلودیان بند پوشیدہ نماند کہ سلطان
علاؤ الدین عالم خان نام داشت او برادر سکندر لودی وعم سلطان ابراہیم بود بعد از قضیۂ سلطان سکندر
با سلطان ابراہیم مخالفت نمود و در حدود سرہند دعوی سلطنت کردہ سلطان علاؤ الدین خطاب خود ساخت
و باتفاق جمعے از افغانان دو روسے متوجہ آگرہ شد وسلطان ابراہیم بہ قصد پیکار آمد و نزدیک ہودل
چون ہر دو فریق بہم رسیدند سلطان علاؤ الدین مقاومت جنگ صف در خود ندیدہ شبخون آورد و کارے
نہ ساخت و خسران زدہ باز گشت و از راہ سالوسی و بد دردنی بکابل رفت و در جنگ ابراہیم شاہی از
لشکر منصور بود و تاتار خان بہ گجرات شتافت وسلطان بہادر او را اعتبار کرد و حضرت گیتی ستانی فردوس
مکانی بعد از فتح ہندوستان بر مکامن خاطر او آگاہی یافتہ بہ بدخشان فرستادند و بدستگیری افغانان
سود اگر از قلعۂ ظفر گریختہ بافغانستان آمد و از انجا بہ بلوچستان پیوست و ازان دیار بہ گجرات شد القصہ چون
این فوجہا روانہ شدند تاتار خان دست بخزانہ نہادہ بجمع لشکر پرداخت وقریب چہل ہزار سوار از افغانان
وغیرہ بر دگرد آمد تا آنکہ آمدہ بیانہ را گرفت وچون بہ حضرت جہانبانی کہ بیورش تسخیر ممالک شرقیہ نہضت فرمودند
این خبر رسید عنان توجہ مصروف ساختہ در زود ترین ہنگامی بدار الخلافت آگرہ نزول اجلال فرمودند و میرزا
عسکری و میرزا ہندال و یادگار ناصر میرزا و قاسم حسین سلطان و میر فقر علی و زاہد بیگ و دوست بیگ
را با ہژدہ ہزار سوار بدفع این فتنہ روانہ ساختند و فرمودند کہ دفع این فوج بزرگ کہ بخیال تباہ دہلی
رو بہ می آید در معنی استیصال فوجہای دیگر ست پس ہمان بہتر کہ ہمت بر دفع ہمین فوج گماشتہ شود
وچون افواج قاہرہ نزدیک لشکر مخالف رسید بر لشکر غنیم غالب آمدہ ہر روز جمعی از ایشان جدا شدہ نزد

نتائج - جمع نتیجہ - انجام وثمرہ - نقض - توڑنا - عائد - پلٹنے والا - داعیہ - خواہش - ارادہ - امداد - مدد کرنا -
خسران - نقصان - منصور - فتحمند -
مکامن - جمع مکمن - پوشیدہ ہونے کی جگہ -
تسخیر - تابعدار کرنا - استیصال - جڑ سے اکھاڑ ڈالنا -
قاہرہ - قہر و غلبہ کرنیوالی -

که موجب تزلزل ارکان صداقت بوده باشد بعمل نیاید تا رخسار وفاق بناخن خلاف خراشیده نگردد و
این دو بیت دران جریدهٔ اقبال درج بود ۔ ای آنکه لاف میزنی از دل که عاشق ست ٭ طوبی لک
از زبان تو با دل موافق ست ٭ درخت دوستی بنشان که کام دل ببار آرد ٭ نهال دشمنی برکن که رنج
بیشمار آرد ٭ زنهار صد هزار زنهار چنین بار انگوش هوش شنیده آن مخذول را بپایهٔ سریر اعلی فرستند
یا دست رعایت از تربیت او باز داشته دران ولایت نگذراند والا بکدام دلیل اعتماد بر موافقت
توان کرد و عجب که این واقعه را قیاس بر قضیهٔ علاء الدین و امثال او کرده اند این قیاس مع الفارق
را چه پایهٔ قبول آن چیز دیگر بود و این طرز دیگر ست و شاید از جرائد تواریخ معلوم شده باشد که حضرت
صاحبقرانی با وجود خلافی که از ایلدرم بایزید بظهور آمده بود بالطبع بیورش روم مائل نبودند چه مشار الیه
بجنگ فرنگ اشتغال میداشت اما چون قرا یوسف ترکمان و سلطان احمد جلائر گریخته پیش او رفتند
آنحضرت چندین مرتبه او را بتصلیح ارجمند از رعایت آنها منع فرمودند چون او از قبول این امر سر باز زد آنچه
مقدر در همت بود بظهور رسید سلطان بهادر از تنک شرابی و بدمستی جواب هوشمندانه ننوشت درین میان
تاتارخان سخنان دور از کار که فریبندهٔ کوته اندیشان بود به سلطان بهادر میگفت و در روان ساختن خود
۱۵ به سمت ممالک محروسه مبالغه داشت و اظهار میکرد که لشکر بادشاهی بعشرت خو کرده فراغت دوست شده
و آن چنانکه سلطان دیده بود نمانده بنابر تسویلات فتنه انگیزان سلطان بهادر اسباب روان شدن تاتارخان
آماده ساخته بیست کرور زر قدیم گجرات که چهل کرور معمول دهلی ست به قلعهٔ رنتنبهور فرستاد که بصلاح تاتارخان
در مواجب سپاهی نوخرج کرده شود و سلطان علاء الدین پدر تاتارخان را با فوجی عظیم بجانب کالنجر فرستاد
که دران ناحیت رفته شورش افزاید و برهان الملک بنیانی و طائفه از گجراتیان را نامزد ساخت که بجد
ناگذشتنا فته عزیمت پنجاب نمایند و به خیال آنکه در لشکر منصور سراسیمگی پدید آید لشکر خود را متفرق ساخت
هر چند تیز هوشان کاروان گفتند که یکجا رفتن لشکر مناسب می نماید سود مند نیامد و نیز به بیمنتی پیمان شکنی

وفاق ۔ موافقت کرنا ۔ طوبی لک ۔ تیرے لیے بشارت ہو ۔ مخذول ۔ خوار ۔ ذلیل ۔ قضیہ ۔ مقدمہ ۔ واقعہ ۔
قیاس مع الفارق ۔ دو چیزون مین فرق کرنے والی بات ہوتے ہوئے دونون کو یکسان سمجھنا ۔ جرائد ۔ جمع جریدہ ۔ دفتر
تنک باریک تنک شرابی سے مراد یہ کہ شراب پیکر آپے سے باہر ہو جاوے ۔
تسویلات ۔ جمع تسویل ۔ بات بنانا ۔
مواجب ۔ جمع موجب ۔ تنخواہ مقرری ۔

نہ صد و حیل دیگ توجہ بر دفع مخالفان گماشتہ کوس مراجعت بلند آوازہ کردند بر مستبصران کارآگاہ پوشیدہ
نیست کہ سلطان بہادر ہمیشہ در اندیشۂ بلند پروازی میبود و خار آرزوی تمباہ در کام جان شکستہ میداشت
اما چون پیش از عہد ایالت گجرات کہ مجرّدانہ میگشت و بہ چشم عبرت کارنامۂ جنگ حضرت فردوس مکانی
گیتی ستانی را کہ بہ سلطان ابراہیم واقع شد دیدہ بود بہ ہیچ وجہ مقابلہ سپاہ نصرت قرین این دودمان
عالی بخود قرار نمیداد و ہمین معنی را اکثر زبجربان خاص خود اظہار میکرد چون تاتارخان آمدہ او را دید ہموارہ مقدمات
باطل خاطرنشان میکرد و پیش آمدن از حریم ادب را آسان وامی نمود سلطان بہادر چند اسنی مقید نمیشد
تا آنکہ روزی پوست کندہ بتاتارخان گفت کہ من تماشاگر و ستبصر این سپاہ شگرف بودہ ام لشکر گجرات
حریف ایشان نیست من بتدبیر و حیل لشکر ایشان را چگونہ رام خواہم ساخت و بہ ہمین نیت ابواب
خزائن کشادہ زر بخشی کردی و ازین خبس لشکر کہ حکم نمود بی بود داشت تا دہ ہزار کس ملازم خود ساختہ بود
درین اثنا محمد زمان میرزا باتفاق نوکران یادگار بیگ طغائی کہ نگاہبانان او بودند از بند خانہ برآمدہ
بہ گجرات رفت و والی آنجا بہ مقتضای سودای خامی کہ می بخت آمدن میرزا را غنیمت داشتہ در مراعات
احوال او بپرداخت حضرت جہانبانی بہ سلطان بہادر نوشتند کہ بمقتضای مواثیق و عہود آن ست کہ جماعہ
کہ حقوق خدمت بعقوق مبدل گردانیدہ بآن صوب گریختہ اند گرفتہ بدرگاہ معلی فرستند یا آنکہ از پیش
خود راندہ اخراج نمایند تا آثار یکجہتی بر عالمیان ظاہر گردد سلطان بہادر از معاملہ نافہمی یا مستی دنیا صورت جواب
نوشت کہ اگر بزرگ زادۂ بما پناہ آورد و بقدر رعایتی یا بد بقاعدۂ محبت و اخلاص منافاتی ندارد و بعہود
و مواثیق مضرتے نمیرساند چنانچہ در زمان سلطان سکندر لودی با آنکہ در میان ایشان و سلطان مظفر کمال
موافقت بود و سلطان علاء الدین برادر او و چندین سلاطین نژادان بتقریبات از آگرہ و دہلی بہ گجرات
آمدند و آثار مردمی دیدند و ہمین معنی اصلا باعث فتور در مواد مودت نہ گشت حضرت جہانبانی منشور سعادت
در جواب فرستادند باین مضمون کہ علامت رسوخ و ثبات بر جادۂ عہد و پیمان غیر ازین نیست کہ امرے

مستبصران ـ بینایان ـ روشن دل ـ حریم ادب ـ حلقہ ادب ـ تماشاگر ـ تماشا دیکھنے والا ـ حیل ـ جمع حیلہ ـ ابواب ـ
جمع باب ـ دروازہ ـ خزائن ـ جمع خزینہ ـ طغائی ـ ترکون سے ایک قبیلہ ـ مواثیق ـ جمع میثاق ـ عہد ـ پیمان ـ
عہود ـ جمع عہد ـ عقوق ـ ماں باپ کی نافرمانی کرنا ـ نمکحرامی ـ
صوب ـ طرف ـ اخراج ـ نکالنا ـ منافات ـ مخالفت ـ
نژاد ـ اصل ـ نسب ـ

داشتند و فرمان معلی در تسلیم داشت کابل و قندھار و نیجاب شرف نفاذ یافت و میرزا ازین عاطفت غیر مترقب شکر آنہا بجای آورد و پیشکش بدرگاه والا فرستاد و بعد ازین میرزا پیوستہ ابواب رسل و رسائل مفتوح داشتہ مدائح حضرت جہانبانی گفتہ فرستادی ازانجملہ دفعی این غزل گفتہ بملازمت آنحضرت فرستاد غزل حسن تو دم بدم افزون باد ٭ طالعت فرخ و میمون باد ٭ گرد کان از رہ لیلی خیزد ٭ جای او دیدۂ مجنون باد ٭ ہر غباری کہ ز راہت خیزد ٭ نور چشم من محزون باد ٭ ہر کہ گرد تو چو پرکار نہ گشت ٭ او ازین دائرہ بیرون باد ٭ کامران تا کہ جہان راست بقا ٭ خسرو دہر ہمایون باد ٭ ہمانا کہ دعای او باجابت رسیدہ بود کہ بمقتضای کرم اخلاصی از دائرۂ اعتبار بلکہ از دائرۂ ہستی بیرون آمد چنانچہ در جای خود گزارش یابد و بالجملہ آنحضرت بہ مقتضای رافت ذاتی نظر بر ظاہر انداختہ او را مشمول مراحم خسروانی میداشتند و بمحض التفات جائزہ غزل تقریب ساختہ حصار فیروزہ را شفقت فرمودند و ہموارہ میرزا پاس ظاہر داشتہ در موقف فرمانبرداری می ایستاد و مشمول عواطف و محفوف عنایات میشد و در نہصد و سی و سہ ہلالی ایالت قندھار را میرزا کامران بخواجہ کلان بیگ داد و باعث برین آنکہ میرزا عسکری بکابل می آمد در اثنای راه بہزارہا جنگ کردہ شکست یافت میرزا کامران را این ناخوش آمد و قندھار از و تغییر کرد

نہضت موکب مقدس حضرت جہانبانی جنت آشیانی بہ تسخیر بنگالہ و فسخ عزیمت و مراجعت بہ مستقر خلافت

چون خاطر مقدس حضرت جہانبانی از مہمات ممالک محروسہ فارغ شد در نہصد و چہل و یک عنان عزیمت بہ فتح دیار شرقی معطوف داشتند کہ بہ نیروی اقبال ممالک بنگالہ مفتوح شود و رایات اقبال بہ قصبۂ کنار کہ در حدود کالپی ست رسیدہ بود بمسامع علیہ رسید کہ سلطان بہادر محاصرۂ قلعہ چیتور نمودہ جمعی کثیر ہمراہ تاتار خان کردہ است و او باندیشۂ تباہ خیالات محال در سر دارد آنحضرت باستشارہ نخست بیاد ار در جمادی الاولی

نفاذ - گذرنا تیر کا - جاری ہونا حکم و خط کا - عاطفت - مہربانی کرنا - غیر مترقب - جو بلا انتظار اور بے مشقت حاصل ہو - ابواب - جمع باب - دروازہ - رسل - جمع رسول - ایلچی - رسائل - جمع رسالہ - خط - مدائح - جمع مدیحہ - تعریف - فرخ - مبارک - بابرکت - میمون - مبارک - برکت کیا گیا - محزون - غمگین - رافت - مہربانی - مشمول - شامل کیا گیا - مراحم - جمع مرحمت - مہربانی - جائزہ - بخشش - صلہ - انعام - موقف - کھڑے ہونے ٹھہرنے کا مقام - عواطف - عطوفت کی جمع - مہربانی - محفوف - چاروں طرف سے گھرا ہوا - ایالت - سرداری و حکومت - مہمات - جمع مہم -

محروسہ - محفوظ - عزیمت - ارادہ - مسامع - جمع سمع - کان - علیہ - بلند - استشارہ - مشورہ لینا -

و قلعت مجال مفتوح نشده بود به بازوی دولت و نیروی اقبال خود تسخیر نمودند۔

ذکر آمدن میرزا کامران از کابل به پنجاب

چون میرزا کامران خبر شنقار شدن حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی شنید از ردی بیچو صلگی بمیرزا عسکری گفته حصار سپرده متوجه هندوستان شد که شاید کاری تواند پیش برد بهرگاه تاج دولت بتارک دولتمندی سربلندی یافته حمایت ایزدی و صیانت الٰهی نگاهبانی او کند اندیشه تباه را جز تباهی شدن چه گزیر و چنین روایت کنند که دران ایام میر یونس علی بحکم حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی حاکم لاهور بود میرزا کامران این اراده بخاطر آورده با قراچه بیگ از راه مکر و تلبیس شبی اعراض کرد و سخنان درشت با او گفت و قراچه بیگ شب دیگر با سپاهیان خود از اردوی میرزا گریخته به لاهور آمد و میر یونس علی مقدم او را گرامی داشته کمال مردمی بجا آورد و اکثر اوقات او را بمنزل خود می طلبید و باهم صحبت دوستانه میداشتند و قراچه بیگ منتظر فرصت می بود تا آنکه شبی در مجلس شراب در هنگامیکه سپاهیان عمده او بجاگیر رفته بودند گرفته در بند کرد و کسان خود را در دروازهاے قلعهٔ لاهور تعین کرد و بتعجیل بطلب میرزا کامران کس فرستاد میرزا که منتظر این معنی بود الغار کرده زود خود را به لاهور رسانید و شهر را متصرف گشت و میر یونس علی را از بند برآورده عذر خواهی کرد و گفت اگر اینجا می باشید حکومت لاهور تعلق بشما دارد و میر یونس علی قبول او نکرد و از در رخصت گرفته متوجه ملازمت حضرت جهانبانی جنت آشیانی گشت و میرزا کامران کسان خود را به پرگنات سرکار پنجاب تعین نمود تا کنار آب ستلج که بآب لودیانه اشتهار دارد بتصرف درآورد و از راه گزیرست ایلچیان دانا فرستاده اظهار عقیدت و اخلاص نموده استدعای مقرر داشتن این محال کرد حضرت جهانبانی نیز ازانجا که دریای جود ایشان موج خیز بود این محال را بمقتضای نسبت عقیدت ظاهری و پاس نصائح دولت افزای حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی مقرر

تسخیر ـ تابع کرنا ـ بیگار بکرنا شنقار شدن بغتائی بادشاہوں کا مرنا ـ تارک ـ سر ـ مانگ ـ صیانت ـ حفاظت ـ
تلبیس ـ فریب دینا ـ
تعجیل ـ جلدی کرنا ـ
الغار ـ دشمن کی فوج پر دھاوا کرنا ـ دوڑ مارنا ـ

آورد شیرخان چون از آمدن افواج جهانگشای آگاهی یافت جلال خان پسر خود را با جمعی از معتمدان در ان
قلعه گذاشته خود برآمد و ایلچیان کاردان را فرستاده در گزبرت سخن سرا شد. آن حضرت زمانه سازی فرموده
سخن او را قبول داشتند و او عبدالرشید پسر خود را برای خدمت حضرت جهانبانی فرستاده تا از صدمات
مواکب بادشاهی محفوظ ماند و اسباب نخوت و استکبار سرانجام داد این پسر پیوسته در ملازمت بوده دائم
خدمت کردی و درین هنگامیکه رایات جهانگشای برای تنبیه و تادیب سلطان بهادر بمالوه رسید آن بی سعادت
از موکب همایون گریخت و در سنه نه صد و سی و نه که بین و بایزید از گروه افغانان فتنه برداشته بودند آنحضرت
متوجه شرقی رویه شدند بایزید در مبارزت بهادران اخلاص گزین به نشیب آباد عدم فرو شد و خس و خاشاک
آشوب این گروه اشرار را پاک ساخته و سلطان جنید برلاس را جونپور و آن حدود مرحمت نموده بمرکز خلافت
مراجعت فرمودند چون طنطنه ملک گیری و فیروزمندی آنحضرت باقطار ممالک بلندی یافت در نه صد و
چهل فرمانروای گجرات سلطان بهادر تحف و هدایا مصحوب ایلچیان دانشور فرستاده محرک سلسلهٔ اخلاص
شد و آن حضرت فرستادهای او را بنوازش خسروانه ممتاز ساخته و مناشیر عنایت فرستاده خاطر او را مطمئن فرمودند
و هم درین سال قریب دار الملک دهلی برکنار دریای جون شهرے اساس فرمودند نام آن را دین پناه نهادند و یکی
از فضلا تاریخ آن را شهر بادشاه دین پناه یافته و بعد ازین محمد زمان میرزا و محمد سلطان میرزا با پسرش الغ
میرزا طریق بغی و عدوان پیش گرفتند و آن حضرت عنان عزیمت بجانب این گروه منعطف ساخته برکنار گنگ
نواحی بهوجپور نزول اجلال فرمودند و یادگار ناصر میرزا را بالشکر گران از آب گذرانده بر سر باغیان فرستادند
او بتائید ایزدی جنگ کرده مظفر گشت و محمد زمان میرزا و محمد سلطان میرزا و ولی خوب میرزا بدست افتاد محمد زمان
را مقید ساخته به بیانه فرستادند و آن دو کس را در چشم میل کشیده از پایهٔ اعتبار انداختند و محمد زمان میرزا
قدر عافیت ندانسته فرمان لباسے ظاهر ساخته از بند برآمد و گریخته بطرف گجرات پیش سلطان بهادر رفت
و اکثر معمورهٔ دلکشاے هندوستان که در زمان سعادت پرتو حضرت فردوس مکانی گیتی ستانی از عالم فرصت

گزبرت - مکاری - حیلہ - مواکب - جمع موکب - گروہ سواران - استکبار - اپنے آپ کو بزرگ مرتبہ جاننا - غرور کرنا - رایات
جمع رایت - نشان لشکر - مبارزت - میدان میں مقابلہ - لڑائی - اشرار - جمع شریر - طنطنہ - آوازہ - اقطار - جمع قطر
طرف - تحف - جمع تحفہ - ہدایا - جمع ہدیہ - مناشیر - جمع منشور - فرمان - بغی - سرکشی - بغاوت کرنا -
عدوان - ظلم کرنا - حد سے گذرنا - منعطف - مڑنے والا -
فرمان لباسی - جعلی فرمان -

پیوند داده بودند و با این بزرگی و بزرگ منشی نگاهی بجود نیند اختند و خود را در میان ندیدند و لهذا یمن نیت درست و همت بلند بهر کاری که متوجه شدند و بهر خدمتی که مامور گشتند فیروز آمدند و در تمامی عمر سعادت قرین دانش را با دولت و دولت را با شفقت جمع ساخته جهان آرا بودند در اقسام علوم خاصهٔ ریاضی در زمان خود نظیر و سهیم نداشتند با صولت سکندری دانش ارسطو در ذات عالی سمات فراهم بود چون در متابعت مراسم وصیت بتقسیم مملکت صوری پرداختند غایت عدالت بکار فرمودند و کمال انصاف بلکه وفور تفضل و احسان بجای آوردند و فوز بکمالات معنوی که سلطنت حقیقی همان تواند بود آن خود عطیهٔ الٰهی بود که اختصاص بوجود اشرف آنحضرت داشت که هیچ یک از اخوان را از نعیم آن موائد میراث بهره نرسیده و هر یکی از منسوبان درگاه را مواجب و مناصب عنایت فرمودند محال جاگیر میرزا کامران کابل و قندهار مقرر شد و سرکار سنبل به میرزا عسکری اختصاص یافت و سرکار الور بمیرزا هندال مکرمت فرمودند و بدخشان بمیرزا سلیمان مقرر و مسلم داشتند و با تدبیر درست دلهای جمیع ارکان دولت و اعیان سلطنت و عموم افراد عساکر منصور در قید اطاعت و انقیاد آوردند و هر کس که دم مخالفتی میزد مثل محمد زمان میرزا ابن بدیع الزمان میرزا ابن سلطان حسین میرزا که در خدمت حضرت فردوس مکانی گیتی ستانی بوده اند بدامادی آنحضرت مشرف بود و از کوته نظری و ناقص بینی آستین منازعت می افشاند کمر خدمتگاری بر میان موافقت بست و آنحضرت بدولت و اقبال بعد از پنج شش ماه به تسخیر قلعهٔ کالنجر متوجه شدند و قریب یکماه آن قلعه را محاصره داشتند چون کار بر اهل قلعه تنگ شد حاکم کالنجر اطاعت نموده دوازده من طلا با دیگر اسباب پیشکش فرستاد و آنحضرت نظر بر الحاح و زاری او داشته او را بخشیدند و از انجا علم مراجعت برافراشته متوجه قلعه چنار شدند و افواج گیتی ستان آمده بمحاصرهٔ آن پرداخت پوشیده نماند که این قلعهٔ فلک اساس در تصرف سلطان ابراهیم بود و از جانب او جمال خان خاصه خیل سارنگ خانی بحراست او اشتغال داشت بعد از قضیهٔ سلطان ابراهیم چون پیمانهٔ عمر جمال خان از بداندیشی پسر نابرخوردار او پر شد شیر خان بفسون و فسانه کوچ او را که لاڈ ملک نام داشت و در سیرت و صورت ممتاز بود زنی خواست و باین حیله اینچنین قلعه عالی را بدست

یمن - برکت - مبارکی سہیم - شریک - ہمسر - سمات - جمع سمت - نیک روش - فوز - مقصد کو پہونچنا - اخوان - جمع اخ بھائی - نعیم - نعمت - موائد - جمع مائدہ - خوان پر طعام - مواجب - جمع موجب - مقرری وظیفہ - مناصب - جمع منصب مرتبہ - ارکان - جمع رکن - ستون - پایہ - انقیاد - تابعدار ہونا - الحاح - گڑگڑانا منت کرکے مانگنا - عَلَم - جھنڈا - دنیرہ - اعلام جمع - مراجعت - لوٹنا - اساس - بنیاد - اسس جمع -
فسون - منتر - کوچ - زوجہ -

افاضل عصر یافته اند و خواجه کلان سامانی گفته شعر سال مولود همایونش هست * زادک الله تعالی قدرا * برده ام یک الف از تاریخش * تا کشم میل دو چشم بدرا * جلوس آن حضرت بر سریر فرماندهی نهم جمادی الاولی نه صد و سی و هفت در دار الخلافت آگره بوده است خیر الملوک تاریخ جلوس اقدس شده و بعد از چند روز سیر دریا فرمودند و سفائن طرب در بحر شوق در آورده یک کشتی پر از زر در آن روز انعام فرمودند و باین زربخشی بناے دولت را اساس زرین نهاده آری کسی را که فرمانروای جهان گردانند اول داد و دهش را با وی کرامت فرمایند شعر نه هر مردمی سرفراز کند * سران شد که مردم نوازی کند * و دو دام را شیر از آن گشت شاه * که مهمان نواز ست در صیدگاه و یکی از فضلا تاریخ این موج بخشش را کشتی زر یافته و از بدایت حال تا هنگام سریرآرائی که سن اشرف به بیست و چهار رسیده بود آثار بختیاری و کامگاری از ناصیه اقبالش پیدا و انوار سرورے و سروری از لائحه مجد و جلالش هویدا بود و چگونه شعشعه بزرگی و بزرگ منشی از جبین مبینش پیدا نباشد که حامل نور شهنشاهی و خازن گنج معارف الهی بودند و همین نور بود که در فتوحات حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی ظهور داشت و همین نور بود که اشراقات انوار جهانگیری حضرت صاحبقرانی جلوه گر شد و همین نور بود که از صدف مهر عفت آلنقوا در نقاب موالید از اصداف و لالی شاهوار نمودار گشت و همین نور بود که بروشنائی آن اغرخان دولت آراے شد و همین نور بود که از آدم تا نوح باندازه استعداد نور افزای بود اسرار سواطع این نور و آثار عجائب این ظهور از دائره حصر و احصار بیرون ست هر کس را قوت شناخت کنه این معنی نیست و قدرت دریافت این دقائق نی و مجملاً حضرت جهانبانی به نیروی این نور ایزدی که در چندین دهور و اعصار بر وے خاص لباس مخصوص پوشیده جهان افروز بود و نزدیک ست که بظهور اعلی رسد چنانچه فر بزرگیهای ظهور و معنوی از پیش طاق پیشانی نورانی آنحضرت پرتو ظهور دارد و کمال حیا با نهایت شجاعت در ذات مقدس فراهم آمده و یکی همت عالی مصروف رضاجوئی پدر بزرگوار سپهر مقدار داشتند و فرط شجاعت را با کمال وقار

عصر - زمانه - وقت - اعصار جمع - زادک الله تعالی قدرا - خدا تعالی تیری قدر بڑھائے - میل - سلائی - سفائن جمع سفینه - کشتی - فضلا - جمع فاضل - بدایت - شروع - شروع کرنا - ناصیه - پیشانی - نواصی جمع - مجد - بزرگی - جلال - بزرگی - شعشعه - آفتاب کی روشنی - منش - عادت - طبیعت - جبین - پیشانی - مبین - کھلی ہوئی - حامل - اٹھانیوالا - خازن - خزانچی - معارف - جمع معرفت - شناسائی - اشراقات - جمع اشراق - چمکنا - موالید - جمع مولود - لڑکا - اصداف - جمع صدف - سیپ - لآلی - جمع لولو - موتی - سواطع - جمع ساطعه - بلند - احصار - گھیرنا - دقائق - جمع دقیقه -

دہور - جمع دہر - زمانہ - اعصار - جمع عصر - زمانہ - وقت -

در فنون حکمت و مسالک همت اسکندر ثانی - گوهر هفت دریا و فروغ چهار گوهر - مطلع انوار اعظم و مشرق سعد اکبر - همای آسمان بال اوج بلند پروازی - نصیر الدین محمد همایون بادشاه غازی انار الله برهانه سبحان الله گویا بر نفس قدسی و نور قدسی نقاب بشری و جلباب عنصری انداخته بودند میدان عبارت در تگاپوی مدائحش سنگ در سنگ و جولان اشارت از شهرستان مناقبش فرسنگ در فرسنگ الله الحمد که نزدیک شد که بی اختیار دست از سلسلهٔ علیه باز داشته در دامن مقصود حقیقی آویزم اکنون شروع مجملی از وقائع بدائع حضرت جهانبانی جنت آشیانی مینمایم که هم مقدمه نزدیک مقصد دوربین منست و هم شرح احوال پیرو پادشاه مرا متضمن هم خدای مجازی این خدیو الٰهی را پرده کشای کرده تشنه لبان دانائی را بزلال معرفت سیماب بسازم و هم خود را تشنه جگر بساحل دریای شرح شمائل قدسیه این کامل الذات نزدیک میگردانم حاشا حاشا بیان کمالات این جوهر فرد کجا از مثل منی آید ثناگوے او مثل اوئی میباید هاے هاے آن گوهر یکتاے دریای معرفت را مثل کجاست سخن خود را آبی میدهم و برای خود کارے میکنم دل را آشنای معرفت سازم و زبان را جلای معنی می بخشم اے جویای دریافت سوانح آگاه باش و پذیرای سخن شو که ولادت باسعادت حضرت جهانبانی جنت آشیانی شب سه شنبه چهارم ماه ذیقعده نه صد و سیزده در ارک کابل از بطن مقدس حضرت قدسی قباب پرده نشین سرادقات عفاف ماهم بیگم واقع شد و آن عفت پناه از دودمان اعیان و اشراف خراسان اند و بسلطان حسین میرزا نسبت خویشی دارند و از بعضی ثقات شنیده شد که نسب عالیهٔ ایشان چنانچه نسب والدهٔ ماجده حضرت شاهنشاهی بحضرت شیخ جام میرسد آن قدسی قباب نیز بهمان سلسله مقدسه منتهی میشود حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی وقتیکه بر بعض فرزندان سلطان حسین میرزا نزول اقبال ارزانی داشتند آن عصمت قباب را در حبالهٔ عقد در آورده بودند مولانا مسندی تاریخ ولادت آنحضرت سلطان همایون خان یافته و شاه فیروز قدر و بادشاه صف شکن و کلمهٔ خوش باد نیز تاریخ این زمان سعادت قران میشود که

هفت دریا - سات سمندر یا ساتون آسمان یا هفت اقلیم کیطرف اشاره ہے - چہار گوہر - اربعہ عناصر سے کنایہ ہے - انار الله برہانہ - اللہ تعالیٰ اُنکی دلیل روشن کرے - قدسی - بہت پاک کیطرف منسوب - قدوسی - فرشتہ کیطرف نسبت - جلباب - چادر - مدائح - جمع مدیحہ - تعریف - مناقب - جمع منقبت - عمدہ وصف - وقائع - جمع وقعہ - روداد حادثہ - بدائع - جمع بدیع - نادر - متضمن - شامل ہونے والا - خدیو - بادشاہ - خداوند - شمائل - عادتین - خصلتین - قدسیہ - پاکیزہ - پاک - حاشا - پناہ - دوریکی - خالی - مگر - جوہر فرد - اکیلا موتی - بےمثل - جزو لا یتجزی -
قباب - جمع قبہ - کلس - سرادقات - جمع سرادق - سراپردہ - عفاف - پاکدامنی - اعیان - جمع عین - شریف - ثقات - جمع ثقہ معتبر - قابل اعتبار - عصمت - پاکی - حبالہ - رسی کا پھندا - جال -

کهنه شاعر بی تعین بود به فارسی و ترکی شعر میگفت و دیگر ملا بقائی بود در شعر سلیقه درست داشت در زمین مخزن بنام نامی آنحضرت مثنوی گفته است دیگر خواجه نظام الدین علی خلیفه در قدم خدمت و محرمیت و رزانت عقل و استقامت تدبیر در نظر آنحضرت مرتبه عالی داشت از فضائل و کمالات خصوصاً طب بهره مند بود دیگر میر درویش محمد ساربان مرید و منظور ناظر الدین خواجه احرار در خوش صحبتی و فضیلت امتیاز داشت و در بارگاه مقدس اعتبار تمام یافته بود دیگر اخوند میر مورخ و او فاضل و خوش صحبت بود و تصانیف مشهور چون تاریخ حبیب السیر و خلاصة الاخبار و دستور الوزرا وغیره دارد دیگر خواجه کلان بیگ از امرای بزرگ و اہل نشست بود در سنجیدگی اطوار و شایستگی فضائل ممتاز بود برادرش کیچک خواجه محصردار و معتمد خاص و اہل نشست بود دیگر سلطان محمد دولدی از امرای بزرگ بود اخلاق پسندیده داشت چون مقصود ازین شگرفنامهٔ احوال سلسله علیه حضرت شاہنشاہیست از احوال دیگران بازمانده شروع در قدسی اطوار حضرت جهانبانی جنت آشیانی میکند و باختتام سرگذشت این بزرگان خود را آماده احوال نویسی بزرگ دین و دنیا و خدیو صورت و معنی می سازد

حضرت جهانبانی جنت آشیانی نصیر الدین محمد ہمایون بادشاه غازی

مظهر کرامات معالی مظهر الهامات متعالی - رافع سریر خلافت عظمی - ناصب لوای ریاست کبری - ملک بخش ممالک ستان - مسند نشین سعادت نشان - موسس قوانین نصفت و عدالت - مرتب براهین عظمت و جلالت منبع عیون رافت و احسان - مورد انهار علم و عرفان - ابر مدرار صفوت و صفا - بحر مواج فتوت و وفا - حق گزین حقیقت شناس کثرت آئین وحدت اساس - ہم بادشاه درویش نصاب ہم درویش بادشاه خطاب - چمن پیرای نظام دین و دنیا - نخلبند بهار صورت و معنی - کرسی کره اسرار ابدی و ازلی - عضادهٔ اصطرلاب حکمت علمی و عملی - در صعاب ریاضت و منازل افاضت افلاطون یونانی

رزانت - آہستگی - آرام - مضبوطی - استقامت - درستی و راستی - فضائل - جمع فضیلت - بزرگی - مورخ - تاریخدان - اہل نشست - بزرگ - امرا جو دیوان مین بیٹھتے ہین - خدیو - بادشاه - خداوند - مُظهر - بالضم ظاہر کرنیوالا - مظهر - بالفتح ظہور کی جگہ - الهامات - جمع الہام - جو ایک بات دل مین آجاوے - عظمی - بہت بڑا - ناصب - کھڑا کرنیوالا - قائم کرنیوالا - موسس - مضبوط کرنیوالا - بنیاد رکھنے والا - قوانین - جمع قانون - قاعده - نصفت - انصاف کرنا - مرتب - ترتیب دینیوالا - براہین - جمع برہان - دلیل - جلالت - بزرگی - منبع - سرچشمہ - منابع جمع - عیون - جمع عین - چشمہ - آنکھ - نکتہ وغیره -

و دانش آموزان روزگار و آئین و دستور العمل دولت و اقبال را بموجب حکم جهان مطاع شهنشاهی بتاریخ سی و چهار الهی وقتیکه رایات عالیات از گلگشت بهارستان کشمیر دکابل مراجعت فرموده بود میرزا خان خانان ابن بیرام خان به فارسی ترجمه نمود تا فیض خاص الخاص آن بعموم تشنه لبان رشحات سعادت فائز شود و گنج پنهان او در نظرها و ستان و دانش آشکارا گردد و آن حضرت در فنون موسیقی نیز دستگاه والا داشتند و همچنین بزبان فارسی نیز اشعار دلپذیر دارند ازین جمله این رباعی از زادات طبع فیاض آنحضرت ست رباعی درویشان را اگرچه نه از خویشانیم * لیک از دل و جان معتقد ایشانیم - دور ست بگوی شاهی از درویشی * شاهیم ولی بندهٔ درویشانیم * واین دو مطلع نیز از اشراقات ضمیر انور اوست شعر هلاک میکند مرا فرقت تو دانستم * وگرنه رفتن ازین شهر می توانستم * تا بزلف سیهش دل بستم * از پریشانی عالم رستم * و آنحضرت را در عروض رسائل شریف ست و از انجمله کتابیست مفصل که شرح فن تواند بود و از آنحضرت چهار فرزند سلطنت پیوند و سه دختر بلند اختر مانده اند اول حضرت جهانبانی نصیر الدین محمد همایون بادشاه دوم کامران میرزا سوم عسکری میرزا چهارم هندال میرزا صبیات قدسیات گلرنگ بیگم گلچهره بیگم گلبدن بیگم این هر سه از یک والده اند و از اجلهٔ اهل صحبت و ارباب قرب و اصحاب کمال که در بساط عزت حضرت فردوس مکانی کامیاب سعادت بودند یکی میر ابو البقاست که در علم و حکمت پایه بلند داشت دیگر شیخ زین صدر نبیرهٔ شیخ زین الدین خوافی بود واسطهٔ علوم متعارفه ورزیده بود و جدت طبع داشت و از نظم و انشا آگاه بود و بدوام صحبت آنحضرت امتیاز داشت و در ایام دولت حضرت جهانبانی جنت آشیانی امارت هم یافته بود و دیگر شیخ ابو الوجد فارغی خال شیخ زین خوش صحبت و خوش طبع بود و شعر هم میگفت دیگر سلطان محمد کوسه لطیف طبع و شعر شناس بود از مصاحبان میر علی شیر و در ملازمت معزز میزیست دیگر مولانا شهاب معمائی حقیری تخلص از علم و فضل و شعر نصیبه وافر داشت دیگر مولانا یوسفی طبیب او را از خراسان طلب فرموده بودند در مکارم اخلاق و میمنت دست و مزید توجه ممتاز بود دیگر میرخ و داعی

مطاع - اطاعت کا اسم مفعول ہے - تابعداری کیا گیا - رشحات - جمع رشحہ - پانی کا چھڑکاؤ - تراوش - فائز - فوز کا اسم فاعل ہے - مقصد کو پہونچنا - فتح پانا - اشراقات - جمع اشراق - روشنی دینا - عروض - ایک علم کا نام ہے جس سے شعر وزن کیا جاتا ہے - رسائل - جمع رسالہ - مختصر کتاب مراد ہے - صبیات - جمع صبیہ - لڑکی - قدسیات - جمع قدسیہ - پاک - ارباب - جمع رب - پروردگار - صاحب - مالک - جدت - تیزی - مکارم - جمع مکرمت - بزرگی - اخلاق - جمع خلق عادت - میمنت - برکت - یعنے ہاتھ میں شفا تھی -

از اخوان کشیدند و بانتقام نکوشیدند چنانچه از سوانح احوال روشن خواهد شد و در اثنید ادمرض حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی سیرخلیفه ازانجا که عالم بشریت ست بواسطهٔ توہمی که از حضرت جهانبانی بخاطر اوراه یافته بود کوتاه اندیش گشته میخواست که مهدی خواجه را به سلطنت بردارد و خواجه نیز از تبه رائی و بدمستی و نامعامله فهمی بخود خیال باطل راه داده هر روز بدربار آمده هنگامهٔ هجوم گرم میساخت آخر الامر بوسیلهٔ درست گویان دور بین سیرخلیفه براه راست آمده ازین اندیشها باز آمد و خواجه ندکور را حکم فرمود که بدربار حاضر نشود و منادی کردند که کسی بخانه او نرود و بتائید الٰهی کار بجاے خویش وحق بمرکز خود قرار گرفته و بتاریخ ششم جمادی الاولی نه صد و سی و هفت در چهار باغیکه برلب آب جون در دار الخلافه سرسبز کردهٔ آن بهار اقبال بود این عالم بیوفا را پدرود کردند فضلای عهد در تواریخ و مراثی آن حضرت قصائد و تراکیب گفتند ازانجا مولانا شهاب معمائے این مصرع تاریخ یافته مصراع همایون بود وارث ملک وی * محال ست که کمالات ذاتی وصفاتی آن ذات قدسی آیات بدفترها گفته آید مجملش آنکه اصول هشتگانه جهانبانی راکه اول بخت باشد دوم همت ارجمند سوم قدرت گشائی چهارم ملکداری پنجم کوشش در معموری بلاد ششم صرف همت بر رفاهیت عباد هفتم خوشدل ساختن سپاهی هشتم ضبط ایشان از تباهی تمام وکمال بر وجه مستوفی داشتند و در فضائل مکتسبه متعارفه رسمیهٔ روزگار نیز سرآمد بودند وآن حضرت را در نظم و نثر پایهٔ عالی بود خصوصاً در نظم ترکی و دیوان ترکی آن حضرت در نهایت فصاحت وعذوبت واقع شده ومضامین تازه دران مندرج ست وکتاب مثنوی که مبین نام دارد تصنیفے ست مشهور ونزد زبان دانان این لغت بمزیت تحسین مذکور و رساله والدیه خواجهٔ احرار را که دردانه ایست از بحر معرفت در سلک نظم کشیده اند و بغایت مطبوع آمده و واقعات خود را از ابتداے سلطنت خود تا حال ارتحال از قرار واقع بعبارت فصیح و بلیغ نوشته اند که دستور العملیست بجهت فرمانروایان عالم دقانونیست درآموختن اندیشهای درست و فکرهای صحیح برای تجربت پذیران

انتقام۔ بدلا لینا۔ سوانح۔ جمع سانحہ۔ واقعہ۔ اکثر اسکا استعمال واقعہ ناپسندیدہ مین ہوتا ہے۔ پدرود۔ ترک کردینا۔ فضلا۔ جمع فاضل۔ بزرگ۔ مراثی۔ جمع مرثیہ۔ رفاہیت۔ آرام وآسایش۔ عباد۔ جمع عبد۔ بندہ۔ غلام۔ مستوفی۔ استیفار کا اسم مفعول ہے۔ پورا پورا لینا۔ فضائل۔ جمع فضیلت۔ بزرگی خصلت۔ مکتسبہ۔ اکتساب کا اسم مفعول ہے۔ حاصل کیا ہوا۔ عذوبت۔ شیرینی۔ مزیت۔ زیادتی۔ سلک۔ موتیون کی لڑی۔ مطبوع۔ دلپسند۔ ارتحال۔ کوچ کرنا۔

سایۂ دولت آن حضرت بعمر طبیعی خواهند پیوست این حرف چرا بر زبان اقدس میگذرانند مقصود ازانچه از
بزرگان پیشین نقل افتاده آن ست که بهترین مال دنیا تصدق نمایند پس همان الماس بے بہا که از
مواهب غیبی در جنگ ابراهیم بدست افتاده بود و آن را بایشان عنایت فرموده اند تصدق باید کرد
فرمودند مال دنیا چه وقع دارد و عوض همایون چون تواند شد خود را فدای او میکنم که کار برو سخت
شده و طاقت ازان گذشته که بے طاقتی او را توانم دید و این همه رنج او را توانم تاب آورد آنگاه بخلوت
مناجات در آمده شغل خاصی که این طبقۂ قدسیه را میباشد بجای آورده سه بار برگرد حضرت جهانبانی
جنت آشیانی گشتند چون دعوت ایشان بعز اجابت پیوسته اثر گرانی از خود یافته فرمودند برداشتیم
برداشتیم فی الفور حرارت غریبه عارض بدن آن حضرت شده و در عنصر حضرت جهانبانی خفتی طاری گشت
چنانچه در اندک فرصتی صحت کامل روی نمود و ذات معلی صفات حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی
زمان زمان گران تر میشد تا بحدے رسید که اختلال در مزاج تزائد و تضاعف گرفت و امارات رحلت
و انتقال از وجنات حال هویدا گشت تا آنکه با دل بیدار و باطن حقیقت بین ارکان دولت و
اعیان سلطنت را احضار فرموده دست بیعت خلافت را بر دست همایون نهاده بجانشینی و ولیعهدی
خود نصب فرمودند و بر تخت خلافت جلوس داده خود در پایۂ سریر خلافت مصیر صاحب فراش گشتند
خواجه خلیفه و قنبر علی بیگ و تردی بیگ و هندو بیگ و جمعی کثیر در ملازمت حضرت بودند نصایح بلند
و وصایای گرامی که سرمایۂ دولت ابدی و پیرایۂ سعادت جاودانی تواند بود بجای آوردند و بدادودهش
و عدل و احسان و تحصیل رضای الٰهی و رعایت رعایا و نگهبانی خلائق و عذر پذیرفتن مقصران و
گذرانیدن جرائم گنهگاران و رعایت حزم کار آگهان و از پا انداختن سرکشان و ستمگاران رہنمونی
فرمودند و بر زبان اقدس راندند که خلاصۂ وصایای ما آن ست که قصد برادران نکنید هر چند سزاوار
آن گردند و الحق پاس انفاس وصیت آنحضرت بود که حضرت جهانبانی جنت آشیانی چندین جفاها

مواهب - موهبت کی جمع بخشش - وقع - رفعت - قدر - عز - عزت - اجابت - قبول کرنا - قبولیت -
حرارت غریبه - بیرونی گرمی - تزائد - زیاده ہونا - تضاعف - دونا دون - امارات - جمع امارہ - نشان
وجنات - جمع وجنہ - رخسارہ - اعیان - جمع عین - اشراف - احضار - حاضر کرنا - مصیر - پلٹنے کی جگہ -
نصائح - جمع نصیحت - وصایا - جمع وصیت - نزع کے وقت نصیحت کرنا - مقصر - کوتاہی کرنے والا - جرائم - جمع
جریمہ - گناہ - خطا - حزم - احتیاط - ہوشیاری - پاس - لحاظ -

را چارہ نیست بنا بر آن میرزا سلیمان را رخصت بدخشان فرمودند و بہ سلطان سعید نوشتند کہ با وجود چندین حقوق صدور این امر بغایت عجب نمود اکنون میرزا ہندال را طلبیدیم و میرزا سلیمان را فرستادیم اگر حقوق منظور داشتہ بدخشان را بہ سلیمان میرزا کہ نسبت فرزندی دارد وا ہند بموقع خواہد بود والا ما از ذمت خود ساقط کردہ میراث را بوارث سپردیم دیگر ایشان دانند و میرزا سلیمان پیش از آنکہ بکابل رسد بدخشان از آسیب بداندیش محروس و مصئون بودہ محل امن و امان شدہ بود چنانچہ گزارش یافت و چون میرزا سلیمان بہ بدخشان رسید ہندال میرزا بموجب حکم عالی بدخشان را بمیرزا سلیمان سپردہ خود متوجہ ہندوستان شد و آن حضرت جہانبانی را بعد از چندگاہ کہ در ملازمت بودند بہ سنبل کہ بجاگیر ایشان مقرر بود رخصت فرمودند و تا شش ماہ در سنبل کامیاب عیش و عشرت بودند تا آنکہ عارضۂ تب بر مزاج اعتدال ایشان طاری شد و رفتہ رفتہ بامتداد کشید حضرت گیتی ستانی ازین خبر جانکاہ بیقرار شدہ از فرط عطوفت فرمودند کہ بہ دہلی آرند و از انجا بہ کشتی روانہ سازند تا در حضور طبیبان حاذق معالجہ نمایند و جمعی کثیر از اطبای دانا کہ زیر پای تخت حاضر ند باستصواب افکار در علاج ہمت گمارند در اندک فرصتے براہ دریا قدم گرامی ارزانی داشتند ہر چند تدبیر در معالجات بکار بردند و تدبیرات صحیح نمودند مزاج انحراف بہ صحت زائلہ رجوع نہ کرد و چون مرض مزمن گشت روزی دران طرف آب جون نشستہ باتفاق دانایان عصر اندیشۂ معالجان میفرمودند میر ابو البقا کہ از اعظم افاضل آن روزگار بود بعرض رسانید کہ از خرد پروران پیشین چنان رسیدہ کہ در امثال این امور کہ اطبای صوری از معالجۂ آن عاجز ند چارۂ کار چنین دیدہ اند کہ بہترین اشیا را تصدق نمودہ صحت از درگاہ الٰہی مسئلت نمایند حضرت گیتی ستان کشورکشای فرمودند کہ بہترین چیزہا نزدیک ہمایون منم و بہترین و شریف تر از من ہمایون چیزے ندارد من خود را فدای او میسازم ایزد جہان آفرین قبول کناد خواجہ خلیفہ و دیگر مقربان بساط والا بعرض اشرف رسانیدند کہ ایشان بعنایت الٰہی صحت عاجل خواہند یافت و در

محروس۔ حراست کیا گیا۔ مصئون۔ محفوظ۔ صیانت کیا گیا۔ طاری۔ چھا جانے والا۔ لاحق۔ امتداد۔ دراز ہونا۔
فرط۔ زیادتی۔ عطوفت۔ مہربانی۔ حاذق۔ ہوشیار۔ استاد۔ اطبا۔ جمع طبیب۔ استصواب۔ ٹھیک بات ڈھونڈھنا۔ افکار۔ جمع فکر۔ انحراف۔ کج ہونا۔ برگشتہ ہونا۔ زائلہ۔ دور ہونے والا۔ مزمن۔ پرانا۔ لنگڑا۔ اپاہج۔ عصر۔ زمانہ۔ اعظم۔ بہت بڑا۔ افاضل۔ جمع افضل۔ زیادہ بزرگ۔
مسئلت۔ مانگنا۔ عاجل۔ فی الحال ہونے والا۔

گشتہ بود رسیدہ بہ سعادت ملازمت کامیاب گشتند از غرائب حالات آنکہ حضرت گیتی ستانی با والدۂ ماجدۂ
ایشان بر تخت نشستہ بحرف و حکایت ایشان مشغول بودند کہ ناگاہ کوکب درخشان از مطلع بدخشان سرزدہ
بر منوال نجم سعادت فروزان شد و لہا گلشن و دیدہا روشن گشت مقرر ست کہ ہر روز شہریاران عید ست
اما آنروز از قدوم مسرت بخش حضرت جہانبانی جشن عیدی دیگر ترتیب یافت کہ فہرست روزنامۂ دولت
و تاریخ عنوان مسرت توان ساخت و میرزا حیدر در تاریخ رشیدی نوشتہ کہ در سال نہ صد و سی و پنج
حضرت جہانبانی بموجب طلب حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی متوجہ ہندوستان شدند و فقیر علی را در بدخشان
گذاشتند و دران ایام قرۃ العین سلطنت میرزا انور برحمت ایزدی پیوستہ بود و آنحضرت را ازین واقعہ
اندوہی عظیم رو دادہ مقدم گرامی حضرت جہانبانی را تسلی بخش خاطر اشرف ساختند و حضرت جہانبانی مدتے
در ملازمت آنحضرت بہرہ مند دین و دولت بودند و آنحضرت با ایشان مصاحبانہ سلوک میکردند و بارہا
بزبان مقدس ایشان میرفت کہ ہمایون مصاحب بی بدلیست و الحق انسان کامل عبارت از وجود اقدس
آنحضرت بود و چون از بدخشان متوجہ ہندوستان شدند سلطان سعید خان کہ از خوانین کاشغر ست و نسبت
خویشی دارد و با این ہمہ بملازمت حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی آمدہ رعایتہا و تربیتہا یافتہ بطلب سلطان
ویس و دیگر امراے بدخشان بخیال خام رشید خان را در یارکند گذاشتہ متوجہ بدخشان شد و پیشتر از آنکہ او
بہ بدخشان آید میرزا ہندال بہ بدخشان رسیدہ قلعۂ ظفر را عشرتگاہ حضور ساختہ بود سعید خان سہ ماہ محاصرۂ
قلعہ نمودہ بے بہرہ بکاشغر مراجعت نمود و در ہندوستان بموقف عرض حضرت گیتی ستانی چنان رسیدہ کہ
کاشغریان آمدہ بدخشان را متصرف شدند آنحضرت بجہت انتظام مہام بدخشان خواجہ خلیفہ را حکم رفتن
فرمودند خواجہ از معاملۂ نافہمی تقاعد نمود آنحضرت بحضرت جہانبانی کہ با بخت جوان و دولت بیدار در حریم
حضور کامیاب سعادت بودند فرمودند کہ در رفتن خود چہ صلاح می بینید ایشان عرض کردند کہ از محرومی
سعادت حضور آزار کشیدہ ام و نذر کردہ ام کہ دیگر باختیار خود حرمان بر خود نپسندم و امتثال حکم حضرت

غرائب - جمع غریب - نادر - بحرف و حکایت ایشان یعنی ہمایون ہی کا ذکر خیر ہو رہا تھا - کوکب - ستارہ - کواکب جمع -
قرۃ - آنکھ کی روشنی - عین - آنکھ - اعین - عیون جمع - اس لفظ کے اور بہت سے معانی ہین - مقدم - سفر یا کسی جگہ سے
واپس آنا - قدم رکھنے کی جگہ و وقت پیشوائی - خوانین - جمع خان - ترک اپنے بادشاہ کو کہتے ہین - موقف - کھڑے ہونیکی
جگہ - مواقف جمع - متصرف - تصرف کرنیوالا - مہام - جمع مہم - کار بزرگ قابل فکر - تقاعد - کسی کام سے بیٹھ رہنا
حریم - گرداگرد - احاطہ - حرمان - محروم ہونا -

نمودہ منتظر موکب عالی باشند پنجشنبہ ہفدہم ماہ مذکور خود بدولت و اقبال از آب جون عبور فرمودہ متوجہ شرق رویہ شدند و درین روز ایلچیان نصرت شاہ والی بنگالہ پیشکشہاے گرامی آوردہ اظہار بندگی نمودند و نوزدہم دوشنبہ جمادی الاخری در کنار دریاے گنگ میرزا عسکری سعادت ملازمت دریافت و حکم شد کہ میرزا با لشکر خود آن طرف آب فرود می آمدہ باشند و در نزدیکی کرہ خبر ویران شدن محمود خان پسر سلطان سکندر رسید و تا حدود غازیپور شتافتہ بہ بھوجپور و بہیہ نزول اجلال و حلول اقبال فرمودند و در انجا ولایت بہار بمیرزا محمد زمان قرار یافت و نہم رمضان روز دوشنبہ از بنگالہ و بہار خاطر جمع فرمودہ بجہت دفع شر ببن و بایزید بجانب سروار نہضت اتفاق افتاد مخالفان با افواج قاہرہ جنگ کردہ شکست یافتند و آن حضرت خرید و سکندرپور سیر فرمودہ و خاطر ازین حدود جمع ساختہ بالغار متوجہ دار الخلافت آگرہ شدند و در اندک زمانی عرصۂ آن مضرب اقبال را از فر قدوم والا غیرت نزہت سرای مقدس گردانیدند و حضرت جہانبانی جنت آشیانی تا یک سال در بدخشان عشرت پیرای خاطر سعادت مظاہر بودند ناگاہ بیکبار شوق محفل عالی حضرت گیتی ستانی کہ عالمی بود از کمالات صوری و معنوی گریبان گیر شدہ بے اختیار عنان تماسک از دست دادہ و بدخشان را بمیر سلطان ویس کہ بمیرزا سلیمان بدانا دو انتساب داشت سپردہ بجانب آن قبلہ اقبال و کعبۂ آمال شتافتند چنانچہ در یک روز بکابل رسیدند میرزا کامران از قندھار بکابل آمدہ بود در عیدگاہ بملاقات آن حضرت سرور و استسعاد یافت و حیران شدہ سبب توجہ را پرسید فرمودند سلطان اشتیاق مرا کشان کشان میبرد ہرچند بدیدۂ خیال جمال آن کعبۂ آمال را ہموارہ مطالعہ میکردم و غائبانہ لقای جانفزاے آن قبلۂ اقبال را مشاہدہ می نمودم اما رتبۂ عیان را حالتی ست کہ بیان بکنہ آن نتواند رسید و میرزا ہندال را از کابل بجای ایستادن بدخشان رخصت فرمودند و از انجا قدم عزیمت در رکاب ہمت آوردہ و توسن شوق را در شاہراہ عزیمت گرم ساختہ باندک فرصتی بدار الخلافت آگرہ کہ از فر پایۂ اورنگ بادشاہی سجدہ گاہ سعادتمندان روے زمین

عبور - پار اترنا۔ پیشکش - تحفہ - سوغات - کرہ - یعنی قصبہ کڑہ مانک پور - ویران شدن - فوج وغیرہ کا پراگندہ ہو جانا - حلول - داخل ہونا - الغار - تیزی سے روانہ ہونا - مضرب اقبال - جہان اقبال کا خیمہ گاڑا ہو - نزہت - تازگی - تماسک - باہم خنگل مارنا - اپنے کو روکنا - مجازاً صبر - تحمل - وقار - انتساب - نسبت رکھنا - آمال - جمع امل - امید - آرزو - لقا - ملنا - صورت - دیدار - عیان - آنکھوں دیکھنا - کنہ - کسی چیز کی حقیقت - عزیمت - ارادہ - توسن - گھوڑا خوش رفتار و شوخ -

یادگار طغائی در خانہ حضرت جہانبانی فرزندی شد و نام آنرا الامان نہادہ اند چون این لفظ نزد عوام مشتبہ بعبارتے ناسنجیدہ می شد خوش نیامد و نیز چون سببے استرضای خاطر مقدس بود پسندیدہ نیفتاد رضاجوی پدر دانگاہ چنین پدر و چنین بادشاہ شہ سعادات صوری و معنوی ست و نارضامندی باعث صد گونہ ناپسندیدگی ظاہری و باطنی ولہذا اگر در عالم اسباب شتافتن آن نوباوۂ سلطنت را ازین جہان گذران ازہمین نارضامندی دانند در پیش مزاجدانان روزگار چہ دور باشد و بالجملہ چون دار الخلافہ مستقر رایات عالیات شد باساطین دولت و سلاطین عزت از امراے ترک و ہند بہ آئین شگرف جشنی بزرگ ساختہ در تصفیۂ ملک شرقی و اطفاے نائرۂ تمرد ارباب عصیان کنکش فرمودند و بعد از گفتگوے بسیار قرار بر ان یافت کہ پیشتر از توجہ رایات عالیات میرزا عسکری بالشکری گران متوجہ شرقی شود امرای آن طرف آب گنگ بالشکرہای خود ہمراہ شدہ درین خدمت جہد عظیم تبقدیم رسانند بموجب این قرارداد دوشنبہ مقتم ربیع الآخر میرزا عسکری رخصت یافتہ متوجہ شد و خود بسیر و شکار بہ سمت دھولپور توجہ فرمودند در سوم جمادی الاولی خبر آمد کہ محمود پسر اسکندر بہادر را گرفتہ سر شورش دارد از شکار مراجعت نمودہ بدار الخلافت آگرہ نزول اقبال فرمودند و قرار یافت کہ خود نیز بدولت و اقبال یورش ممالک شرقیہ فرمایند درین اثنا قاصدان از بدخشان آمدند کہ حضرت جہانبانی لشکر آن اطراف را جمع نمودہ و سلطان ویس را بخود ہمراہ ساختہ با چہل و پنجاہ ہزار کس بر سر سمرقند عزیمت رفتن دارند و حرف صلح ہم درمیان ست درساعت منشور عنایت شرف صدور یافت کہ اگر کار از مصلحت نگذشتہ باشد تا صاف شدن مہم ہندوستان صلح گونہ نمایند و در فرمان عطوفت نشان طلب ہندال میرزا و خالصہ ساختن کابل مذکور بود و نوشتہ بودند کہ انشاء اللہ سبحانہ چون کار ہندوستان را کہ قریب الاختتام ست بانجام رسد مخلصان ہواخواہ کاردان فراغ حوصلہ را گذاشتہ خود متوجہ ولایت موروثی خواہیم شد باید کہ مستعد این یورش را جمع بندہاے آن حدود

استرضا - رضامندی چاہنا - خوشنودی چاہنا - اساطین - جمع اسطوانہ - ستون - تصفیہ - پاک صاف کرنا - اطفاء - ٹھنڈا کرنا - بجھانا - نائرہ - شعلۂ آتش - تمرد - سرکشی کرنا - جہد - کوشش - بہادر - نام اُس حاکم کا جو بادشاہ کیطرف سے تھا جسکو محمود بن اسکندر نے پکڑا تھا - عزیمت - پکا ارادہ کرنا - قصد کرنا - منشور - فرمان شاہی - عطوفت - مہربانی - خالصہ - خالص واسطے مصارف شاہی کے - مخلصان - جمع مخلص - سچے خیرخواہ - ولایت معہ وثی - سمرقند وغیرہ -

وششش هفت هزار جوان جان نثار کارگزار را همراه چلین تیمور سلطان از حدود کالپی بر سر چندیری فرستادند و صباح چهارشنبه هفتم جمادی الاولی فتح چندیری بروجه و نخواه نقش بست و فتح دار الحرب تاریخ این تائید الٰهی ست و بعد از حصول این مامول چندیری را باحمد شاه نبیرهٔ سلطان ناصر الدین عنایت فرمودند و یکشنبه یازدهم جمادی الاولی مراجعت اتفاق افتاد از بعضے ناقلان ثقه مسموع شده است که پیشتر از توجه رایات بصوب چندیری رانا ارادهٔ طغیان نموده لشکر میکشید وچون بایرج رسید آفاق نام ملازم حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی آنرا محکم ساخته و آن سیه بخت آمده محاصره نمود شبی یکی از بزرگان او را در خواب بصورت مهیب ظاهر شده تهدید نمود چنانچه او از وحشت و دهشت آن خواب بیدار شد و لرزه بر اعضای او مستولی شده تپ کرد و بهمان حال مراجعت نمود و در اثناے راه سپاه اجل بر و تاخت آورده ازین عرصه او را هزیمت داد و عساکر فیروزی مند از آب برهان پور میگذشت بمسامع علیه رسید که معروف و بِبن و بایزید استیلا یافته اند و ملازمان درگاه قنوج را گذاشته بر اپری آمده اند و قلعه شمس آباد را از ابو المحمد نیزه دار بزور گرفته اند بنا بر آن عنان عزیمت بآنحدود منعطف شد و جمعی از بهادران کارطلب را پیشتر روانه ساختند بمجرد دیدن سپاهی زبان گیران پسر معروف از قنوج گریخت و بِبن و بایزید و معروف خبر نهضت موکب شاهی را شنیده از گنگ گذشته در برابر قنوج بطرف شرقی گنگ بخیال گذربندی نشستند رایات عالیه کوچ بر کوچ رسید و روز جمعه سوم محرم سال نهصد و سی و نیج میرزا عسکری که او را از کابل بجهت مصلحت ملتان پیش از یورش چندیری طلب داشته بودند آمده بشرف ملازمت استسعاد یافت و روز جمعه که عاشور بود گوالیار مخیم سرادقات جلال شد و صبح آن تماشای عمارات راجه بکرماجیت و مان سنگه فرموده متوجه دار الخلافت شدند پنجشنبه بیست و پنجم محرم دار الخلافت بفر مقدم گرامی مورد سعادات شد دوشنبه دهم ربیع الاول قاصدان حضرت جهانبانی از بدخشان آمدند و عرائض متضمن انواع خوشدلی و خرمی آوردند مرقوم بود که از صبیهٔ قدسیه

دار الحرب - لڑائی کا گھر - (ملک کفار) مامول - امید - آرزو - نبیرہ - پوتا - نواسا - مراجعت - لوٹنا - واپسی - ثقہ - معتمد علیہ - پرہیزگار - رایات - جمع رایت - جھنڈا - طغیان - بغاوت کرنا - حد سے گذرنا - محاصرہ - چاروں طرف سے گھیر لینا - مہیب - ہیبت ناک - خوفناک - تہدید - ڈرانا - دھمکی دینا - اعضا - جمع عضو - ہاتھ پیر وغیرہ مستولی - قدرت پانیوالا - غلبہ کرنیوالا - اجل - فارسی میں بمعنی موت آتا ہے - ازین عرصہ - اس میدان دنیا سے - استیلا - غلبہ - منعطف - مڑنے والی - کارطلب - کارگزار - گذربندی - راستہ بند کرنا - استسعاد - نیکبختی حاصل کرنا - مدد - [illegible] - صحیفہ - خیمہ - بڑا

رخصت حضرت جهانبانی به کابل و بدخشان و نهضت موکب جهان نورد حضرت گیتی ستانی به مستقر خلافت

چون انتظام ممالک کابل و بدخشان و استحکام آن ولایت بر ذمت سلطنت علیه لازم بود و وقت مقتضی در سال نه صد و هفده که خان میرزا بموت طبیعی رخت ارتحال ازین عالم بربست حضرت گیتی ستانی بدخشان را بحضرت جهانبانی مکرمت فرموده بودند و اکثر ازمان دران خدمت اشتغال داشتند. لاجرم حضرت جهانبانی طراز کشورستانی گوهر تیغ اقبال فروغ ناصیهٔ اجلال عنوان مفاخر و معالی طغرای مثال بیمثالی قرهٔ عیون السلطنت و الخلافه ابوالنصر نصیرالدین محمد همایون را در سه کروهی الور نهم رجب این سال همایون فال رخصت آن ممالک فرمودند و درهمین زودے توجه والا بر استیصال بن افغان که در زمان آشوب رانا سنگا کهنور را محاصره نموده گرفته بود مصروف داشتند و قاسم حسین سلطان و ملک قاسم بابا قشقه و ابوالمحمد نیزه باز و حسین خان و از امرای هندوستان علیخان فرملی و ملک داد کررانی و تاتارخان خان جهان را به محمد سلطان میرزا همراه ساخته فرستادند و آن نحجت برگشته باستماع نهضت مواکب عالی اسباب و اشیای خود را گذاشته نقد جان در کف گرنحیت و آن حضرت در اواخر این سال سیر فتح پور و باری فرموده بفرق دوم عالی دارالخلافه آگره را بپایه آسمانی بخشیدند و در نه صد و سی و چهار بسیر کول کوچ فرموده ازانجا به شکار سنبل توجه گماشتند و آن کوهستان دلکشا را تماشا کرده بدارالخلافه نزول اقبال فرمودند و در بیست و هشتم صفر فخر جهان بیگم و خدیجه سلطان بیگم از کابل سعادت تشریف ارزانی داشتند و آن حضرت بر کشتی سوار شده استقبال فرمودند و لوازم فتوت بجاے آوردند و چون خبر متواتر میرسید که میدانی راے حاکم چندیری جمعیت میکند و رانا نیز استعداد پیکار می نماید و براے ادبار خود اسباب سرانجام میدهد بنابرین به سعادت سعادت افزاے متوجه چندیری شدند

رخت - سامان - اسباب - ارتحال - کوچ کرنا - طراز - نقش و نگار منقش کپڑے - ملک چین میں ایک شہر کا نام ہے - ناصیه - پیشانی - عنوان - سرنامه - قره - ٹھنڈک - عیون - جمع عین - چشمه - چشم - استیصال - جڑ سے کھود نا - استماع - سننا - نهضت - اٹھنا - کوچ کرنا - نقد جان در کف گرنحیت - خالی جان لے کے بھاگا - فر - شان و شوکت - استقبال - پیشوائی کرنا - فتوت - جوانمردی - مروت - متواتر - بکثرت - پے در پے - استعداد پیکار - لڑائی کا سامان - ادبار - دولت کا زوال ہونا - بدبختی -

کوکلتاش و عبدالعزیز میرآخور و علیخان و بعضے دیگر را بتعاقب رانا سانکا تعین فرمودند و حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی کامیاب اقبال شده برین نصرت عظمی و عطیۂ علیا سجدات شکر گزاری حضرت باری عز اسمہ کہ کشاد و بست صوری و معنوی بازبستہ سلسلہ تقدیر اوست بجای آورده نفس نفیس یک کروه از جنگ گاه مخالفان را برده بیشتر بردند تا آنکہ شب در آمد و آن روز سیاه بود بر دشمنان و شبستان عشرت بر دوستان ہمت ارجمند از کار اعدا جمع ساختہ و کوس کامیابی بلند آوازه کرده مراجعت فرمودند و بعد از گذشتن ساعتی چند از شب بمنزلگاه رسیدند و چون تقدیر ایزدی نرفتہ بود کہ آن مخذول دستگیر شود از آن مردم کہ در پے گریختہا نامزد شده بودند اہتمام شایستہ بظہور نیامد آنحضرت میفرمودند کہ وقت نازک بود امید کس نداشتہ مارا خود بایستے رفت شیخ زین صدر کہ از افاضل گرامی قدر بود تاریخ این فتح بادشاه اسلام یافت و میر گیسو از کابل نیز ہمین تاریخ نوشتہ فرستاده بود و آن حضرت در واقعات می فرمایند کہ در فتوحات سابق نیز مثل این توارد در فتح دیبالپور شده بود کہ در وسط شہر ربیع الاول دو کس تاریخ یافتہ بودند چون فتحی چنین بہمت کشورکشائی روے نمود تعاقب سانکا نمودن و بہ ولایت او شتافتن موقوف داشتہ تسخیر میوات پیش نہاد ہمت والا شد و محمد علی جنگ جنگ و شیخ گھورن و عبدالملوک قورچی را با جمعی کثیر بر سر الیاس خان فرستادند کہ در میان دو آب سر فتنہ برافراشتہ قصبۂ کول را گرفتہ بود و کچک علی حاکم آنجا را در بند کرده چون لشکر منصور نزدیک آمد او تاب مقاومت نیاورده برکران شد و چون موکب عالی بدار الخلافہ آگره رسید آن شوربخت بدروزگار را گرفتار ساختہ بدرگاه معلی آوردند و بیاسا رسید و چون تسخیر میوات مصمم ضمیر جہان آرای بود بآن صوب شرف نہضت اتفاق افتاد چہارشنبہ ششم رجب بنواح الور کہ حاکم نشین میوات ست نزول اجلال شد و خزاین الور در انعام حضرت جہانبانی اختصاص یافت و چون این ملک نیز داخل ممالک محروسہ شد بعزیمت انتظام ممالک شرقی رجوع بسمت مستقر خلافت روی نمود

کروه - کوس - شبستان - رات کو رہنے کا مکان - ارجمند - قیمتی - کوس - نقاره - مخذول - خوار - بدبخت - توارد - دو شعر یا دو تاریخ کا دو شاعروں سے یکسان وارد ہونا - تعاقب - پیچھا کرنا - منصور - فتحمند - مقاومت - سامنے ٹھہرنا - بیاسا رسید - سزا کو پہونچا سار اگیا - تسخیر - مطیع کرنا - مصمم - مستحکم - حاکم نشین - جہان حاکم رہتا ہو - موکب - لشکر - مواکب جمع - مستقر خلافت - جہان بادشاه رہتا ہو -

تیغ وشباشاپ تیر بافلاک رسانیدند و نادر العصر علی قلی با توابع خود در پیش غول ایستادہ بود و در انداختن سنگ و ضرب زن و تفنگ کارنامہا بتقدیم می رسانید و مقارن این حالت فہران فرمان قضا نفاذ وارد شد کہ ارابہای غول بیشتر روانہ شوند و آن حضرت خود بدولت و اقبال بجانب سپاہ مخالف بعزم درست وہمت بزرگ نہضت فرمودند و از اطراف و جوانب عساکر عالیہ این معنی را مشاہدہ نمودہ بموج دریا جنبش نمودند و یکبارگی دلاوران اقبالمند حملہ بر صفوف مخالفان آوردند و در اواخر روز نائرۂ قتال چنان اشتغال یافت کہ میمنہ ومیسرہ سپاہ نصرت قرین میمنہ ومیسرہ لشکر خذلان نورد را ربودہ و راندہ با قلب تیرہ مخالفان دریک محل فراہم آوردند و بنحوے صولت صدمات دلاوری بران گروہ پریشان روزگار تاختند کہ ہمہ این تیرہ بختان دست از جان شستہ و دل از زندگانی برگرفتہ بر جانب راست وچپ غول پادشاہی حملہ آوردند و خود را بغایت نزدیک رسانیدند و غزات عالی درجات بہمت والا پاے ثبات و قدم استقامت استوار داشتہ لطمات نبرد و صدمات مردان مرد بکار بردند و بتائید آسمانی مخالف را مجال قرار ومحل ضبط نماند تا آن تیرہ بختان سیہ روزگار بی اختیار عنان ثبات از کف تدبیر گذاشتہ رو بگریز نہادند و ازین مصاف مرد آزماے نیم جانی بسلامت بردن مفت خود دانستند نسائم فتح وظفر بر اشجار اعلام دولت اثمار وزیدن گرفت و غنچہای نصرت و تائید از اغصان توکل و تردد بہ شگفتن آمد لشکر مخالف بسیارے طعمۂ تیغ خون آشام و تیر شاہین پر گشت وخون گرفتہ چند کہ بقیۃ السیف بودند رخسار ہمت غبار آلود او بار ساختہ خس وخاشاک وجود خود را بجاروب ہزیمت از میدان نبرد پاک رفتند و سراسیمہ چون ریگ روان گم گشتۂ صحرای آوارگی شدند حسن خان میواتی بضرب تفنگ در گرد فنا رفت و راول اودے سنگھ و مانک چند چوہان و رای چند ربھان و دلیپ رای و کنگو و کرم سنگھ و ڈونگرسی و بسیارے از سرداران کلان ایشان غبار راہ عدم گشتند و چندین ہزار زخمی در زیر دست و پای بادپایان لشکر اقبال نیست و نابود شدند محمدی

شباشاپ - تیر لگنے کی آواز - نادر العصر - جو چیز زمانہ مین کمیاب ہو - کارنامہ - یادگار کام - نائرہ - شعلہ - بھاگنے والا - صولت - رعب - حملہ - دبدبہ - صدمات - جمع صدمہ - ٹکر دینا - خذلان نورد - خواری کی راہ چلنے والے - قلب - بیچ کا لشکر - دل - کھوٹا روپیہ - نحو - طریقہ - طرف - مانند - غزات - جمع غازی - استقامت - درستی - پائداری - استوار - مضبوط مستحکم - لطمات - جمع لطمہ - طمانچہ - نبرد - جنگ - لڑائی - بکار بردند - عمل مین لائے - مصاف - جمع مصف - صف باندھنے کی جگہ - نسائم - جمع نسیم - نرم و خوش ہوا - صبح کی ہوا - مجازاً جنگ و جاے جنگ - اشجار - جمع شجر - درخت

دولت اثمار - جمع ثمر پھل - وزیدن - چلنا - اغصان - جمع غصن - شاخ - طعمہ - نوالا - خون آشام - خون پینے والا - تیر شاہین پر - جس تیر مین شاہین کے پر لگے ہوں - بقیۃ السیف - تلوار سے بچے ہوئے - نگون بخت

راپیش آورده و به تفنگ و ضرب زن آنچنان صفوف مخالف را درهم شکست که زنگ از آئینهٔ دلهای بهادران
بزدود و وجود بسیاری از مخالفان با خاک هلاک برابر کرده بر باد فنا داد و چون زمان زمان افواج اعدا
از پے هم میرسید حضرت گیتی ستانی نیز مردم را چیده چیده از پے هم به کمک سپاه منصور میفرستادند دفعه
قاسم حسین سلطان و احمد یونس و قوام بیگ را فرمان شد. و دفعه هند و بیگ قوچین مامور شد دفعه
محمد کوکلتاش و خواجگی اسد را حکم رسید و بعد ازان یونس علی و شاه منصور برلاس و عبد الله کتابدار و
ازپس ایشان دوست ایشک آقا و محمد خلیل اخته بیگی به کمک مامور شدند و بر انغار مخالف بکرات و
مرات حمله بر جوانغار لشکر فیروزی اثر آورد و سر نوبت غازیان اخلاص نهاد بعضے را به تیرباران بلا از زین دولت
میکردند و برخی را ببرق خنجر و شمشیر خاکستر میساختند و مومن اتکه و رستم ترکمان بموجب حکم والا از عقب سپاه
ظلمت آئین شتافتند و ملا محمود و علی اتکه با شلیق ملازمان خواجه خلیفه به کمک آنها رفتند و محمد سلطان میرزا و عادل
سلطان و عبد العزیز میرآخور و قتلق قدم قراول و محمد علی جنگ جنگ و شاه حسین یاربیگی مغول غانجی دست
بمحاربه کشاده پائے ثبات محکم کردند و خواجه حسین با جماعت دیوانیان به کمک ایشان رفتند و همه
بهادران لشکر فیروز جنگ که عزیمت جانفشانی کرده همت بجانستانی بسته بودند لوای گیرا ے کام خود
از انتقام دشمن بلند کردند و چشمه امید مخالفان را بخاک ناکامی انباشتند. شعر گره برگره دست پیکان
زنان * زره بر زره پشت روئین تنان * ز هر سو سنانهاے خارا گذار * فروبسته راه سلامت بکار *
درخشنده شمشیرهای نقش * ز دیده بصری ربود از درفش * غبار زمین کله بر ماه بست * نفس را درون گلو
راه بست * و چون زمان کار و کارزار از بسیاری سپاه دشمن امتداد یافت بملازمان خاص بادشاهی که
در پس ارابه مانند شیر در زنجیر بودند فرمان شد. که از راست و چپ غول بیرون آمده و جاے تفنگچیان
را در میان گذاشته از هر دو جانب کارزار نمایند بموجب اشارهٔ والا جوانان شجاعت نهاد و دلاوران
جلادت آئین چون شیران زنجیر گسل خود را باختیار خود یافته داد دلیری و دلاوری دادند و چکاچاک

ضرب زن - جنگی اوزار بارود سے چلتا تھا - اعدا - جمع عدو - دشمن - اخته بیگی - داروغہ اصطبل - به تیرباران بلا -
بلا کے تیر برسانے سے - برخی - تھوڑا - کم - مغول غانجی - ایک قبیلہ مغل کا - عزیمت - ارادہ - قصد - لوا - لشکر کا
جھنڈا - سنان - نوک نیزہ - نوک تیر - ہر چیز کی تیزی - خارا - سخت پتھر - درفش - پھریرہ - جھنڈوں کا منقش
کپڑا - کلہ - چھتگیری - مسہری کا بردہ - امتداد - درازی - کارزار - لڑائی - نہاد - بنیاد - عادت - خلقت -
چکاچاک - تلوار پڑنے کی آواز -

سید مهدی خواجه و محمد سلطان میرزا و عادل سلطان بن مهدی سلطان و عبد العزیز میر آخور و محمد علی
جنگ جنگ و قتلق قدم قراول و شاه حسین باربیگی و جان بیک آتکه و از امرای هند جلال خان و
کمال خان اولاد سلطان علاؤ الدین و علی خان شیخ زاده فرملی و نظام خان بیانه و جمعی دیگر از غازیان
شجاعت پیشه و بهادران جلادت پرور کمر بندگی باخلاص کامل بستند و جهت تولقمه تردیکه و ملک قاسم
برادر بابا قشقه و جمعی منقول در جانب برانغار تعین یافتند و مومن آتکه و رستم ترکمان با جمعی از خاصان
پادشاهی در طرف جرانغار نامزد شدند و بطریق حزم موافق قانون غزات روم جهت پناه تفنگچیان و رعد
اندازان که در پیش سپاه دولت بودند صفی از ارابه ترتیب نموده با زنجیر اتصال دادند و بجهت ترتیب
و انتظام این صف نظام الدین علی خلیفه مقرر شد و سلطان محمد بخشی اعیان و ارکان افواج قاهره را در
محال خود مقرر داشته باستماع احکام پادشاهی که بالهام ربانی پیوند داشت در حضور اقدس ایستاده بود
و تواچیان و یساولان را باطراف و جوانب روانه میکرد و احکام و اوامر مطاعه در ضبط و ربط عساکر
اقبال به سرداران میرسانید و چون ارکان لشکر بآئین شایسته قائم گشته هر کس بجای خود استقرار گرفت
فرمان معلی شد که هیچکس بی حکم از محل خود حرکت ننماید و بی رخصت قدم در میدان محاربه ننهد از روز
یکپاس گذشته بود که آتش جنگ اشتعال یافت شعر شب و روز درهم در آمیختند ❊ سپاه از
دو سو جنبش انگیختند ❊ دباده برآمد ز هر دو طرف ❊ دو دریای کین بر لب آورده کف ❊ سم بادپایان
نولاد نعل ❊ بخون دلیران زمین کرده لعل ❊ جهاندار در موکب خاص خویش ❊ خرامنده بر کبک
رقاص خویش ❊ در برانغار و جرانغار چنان قتال عظیم شد که زلزله در زمین و ولوله در زمان افتاده
جرانغار مخالف بجانب برانغار جنبش نموده بر خسرو کوکلتاش و ملک قاسم بابا قشقه حمله آورده چین
تیمور سلطان بحکم عالی به کمک ایشان رفت و مردانه دستبردی نموده مخالفان را بر داشته قریب بعقب
قول ایشان رسانید و جلدوی این فتح بنام او مقرر شد و مصطفی رومی از غول حضرت جهانبانی ارابها

میر آخور - داروغه اصطبل - باربیگی - عهده دار - عرض معروض - جو حضور مین باریابی کرائے - آتکه - شاہی دودھ پلائی کا شوہر
جلادت - چستی - دلیری - حزم - احتیاط - ہوشیاری - غزات - بالضم جمع غازی - کفار کو قتل کرنیوالا - تفنگچیان - بندوق
چلانیوالے - رعد - گرج - یہان ایک قسم کا آلہ جنگ ہے - ارابه - گاڑی - محال - جمع محل - تواچیان - جمع تواچی - چوبدار -
یساولان - جمع یساول - نقیب - اوامر - جمع امر - حکم - محاربه - باہم لڑنا - اشتعال - شعله مارنا - دباده - ارامار -
کبک رقاص - ناچنے والا کبک - مراد گھوڑا - دستبرد - غلبه - فتحمندی - جلدوی - انعام - صله -

ولایت را صد سوار و کروری ده ہزار سوار اعتبار میکنند و لایت را ناسائکابده کرور رسیده بود که جای یک لک سوار باشد و بسیار سے از سران و سروران نامور که ہرگز در ہیچ معرکه یکی از ایشان تبعیت و امداد او نکرده فرمانبرداری او نموده ضمیمه لشکر او شده بودند چنانچه سلہدی حاکم رائیسین و سارنگ پور وغیران سی ہزار سوار را ولایت داشت در اول و دوسے سنگھ باکری دوازده ہزار سوار و حسن خان میواتی حاکم میوات دوازده ہزار سوار و بہادر مل ایدری چہار ہزار سوار و نرپت ہاڈا ہفت ہزار سوار و ستردی کہچی شش ہزار سوار حاکم جرہل و برم دیو حاکم میرٹھ چہار ہزار سوار و نرسنگھ دیو چوہان چہار ہزار سوار و محمود خان ولد سلطان سکندر اگرچه ولایت نداشت اما بنامی سرداری اسلاف ده ہزار سوار را با خود ہمراه ساخته بود مجموع جمعیت گروه مخالف بدو لک و یکہزار سوار کشیده چون آمدن مخالفان بمسامع علیه رسید بترتیب عساکر نصرت آثر اشتغال فرمودند موکب خاص بادشاہی در قول تمکن شد دست راست آن چین تیمور سلطان و میرزا سلیمان و خواجه دوست خاوند و یونس علی و شاه منصور برلاس و درویش محمد ساربان و عبد الله کتاب دار و دوست ایشک آقا و جمعی دیگر از امراے عظام مقرر شدند و بردست چپ علاء الدین بن سلطان بہلول لودہی و شیخ زین خوافی و امیر محب علی ولد نظام الدین علی خلیفه و تردی بیگ برادر قوج بیگ و شیر افگن ولد قوج بیگ و آرایش خان و خواجه حسین و جمعے دیگر از ملازمان سلطنت و ارکان دولت قرار گرفتند و برانغار بوجود دولت پیراے حضرت جہانبانی آراسته شد و در یمین نصرت مکین حضرت جہانبانی قاسم حسین سلطان و احمد یوسف اوغلاقچی و ہندو بیک قوچین و خسرو کوکلتاش و قوام بیگ اردوشاه و ولی خازن و قراقوزی و پیر قلی سیستانی و خواجه پہلوان بدخشی و عبد الشکور و جمعی دیگر از بہادران تہور آئین تعین شدند و بر یسار ظفر قرین حضرت جہانبانی میر ہمه و محمدی کوکلتاش و خواجگی اسد جامدار نامزد گشتند و در برانغار از امراے ہندوستان مثل خان خانان و دلاور خان و ملک داد کررانی و شیخ گھورن بآداب خدمت قیام نمودند و در جبرانغار میمنت آثار

سروران - جمع سرور - سردار - تبعیت - پیرو ہونا - تابع ہونا - ضمیمه - دوسری چیز سے ملایا و ضم کیا ہوا - چوہان ایک خاندان راجپوت - اسلاف - جمع سلف - گذرا ہوا - مراد باپ دادے - مسامع - جمع مسمع - کان - عساکر - جمع عسکر - لشکر - موکب - وه لشکر جو بادشاه کی سواری کے ساتھ رہے - تمکن - جگه لینے والا پائدار - برلاس - ایک خاندان ترک - ایشک آقا - داروغه توشکخانه - خواف - شہر - اوغلاقچی - خانه زاد - قوچین - سلاحدار - تہور - حد سے زائد مردانگی - دلیری - جامدار - داروغه آبدارخانه - میمنت - برکت -

جمادی الاولی بعزم استیصال این فتنه از دار الخلافه آگره کوچ فرموده در نواحی شهر سراوقات عظمت منصوب ساختند. و اخبار متواتر رسید که این سیه روزگار با لشکرے گران حوالی بیانه را تاخته است وجمعی از قلعه بیانه بیرون آمده بودند تاب مقاومت نیاورده برگشته اند و شکر خان خنجوهه به شهادت رسیده و امیر کته بیک زخمی ست درین منزل چهار روز توقف نموده روز پنجم نهضت فرمودند و در عرصه منزل معاکر که درمیان آگره و سکری ست نزول اجلال اتفاق افتاد در خاطر خطیر گذشت که درین نزدیکی آبے بزرگ که سپاه اقبال را وفا کند. در غیر قصبهٔ سکری که بعد از اداے شکر این فتح حضرت گیتی ستانی آنرا معجم ساخته شکرے بشین منقوط نام فرموده اند. و الحال همین دولت روز افزون شاهنشاهی باسم فتح پور که فتح گنجش دلهاست مشهور ست آبے دیگر نشان نمیدهند. و دور نباشد که لشکر مخالف سرعت نموده این آب را متصرف شود بنابرین اندیشهٔ صائب روز دیگر بآئین عظمت متوجه فتح پور شدند وامیر درویش محمد ساربان را جهت تعین جاے دولت خانه پیشتر فرستادند. امیر مذکور در نواحی کول فتحپور که غدیریست پهناور و آبگیریست دریا صفت جای شایسته قرار داد و آن عرصهٔ دلکشا مخیم سراوقات فتح و نصرت شد و از انجا کسان بطلب مهدی خواجه و سائر امرا که در بیانه بودند فرستادند. و بیک میرک ملازم حضرت جهانبانی و جمعی از نوکران خاصه خود را جهت زبانگیری فرستادند صبحگاه فرستادها رسیده بوقف عرض رسانیدند که لشکر مخالف از بساور یک کروه پیشتر فرود آمده است که مسافت با این سر دو کروه باشد. و درهمین روز مهدی خواجه و محمد سلطان میرزا و سائر امرا که در بیانه بودند آمده بدولت استانبوسی سربلند شدند. درین ایام هر روز میانه قراولان چپقلشها می شد. و بهادران کارطلب داد دستبرد داده نورهٔ آفرین بادشاهی میشدند تا آنکه روز شنبه سیزدهم جمادی الاخری نه صد و سی و سه در نواحی موضع خانوه از سرکار بیانه حوالی کوهی که در دو کروهی مخالفان مخیم سراوقات اجلال بود رانا سانکا با لشکر گران قدم پیش نهاد و آنحضرت در واقعات خود مرقوم کلک بیان فرموده اند که بقاعدهٔ هندوستان که یک لک

عزم - اراده - قصد - **استیصال** - جڑسے کھود ڈالنا - **نواحی** - جمع ناحیہ - طرف - **سراوقات** - جمع سرادق - سراپردہ
گران - بھاری - مہنگا - **حوالی** - اطراف - **مقاومت** - برابری کرنا - مقابلہ - **شہادت** - شہید ہونا - **نہضت** - اٹھنا
قصد کرنا - کوچ کرنا - **سرعت** - جلدی - تیزی - **غدیر** - حوض - **پہناور** - چوڑا - **آبگیر** - تالاب - **زبانگیری** - دشمن
کے لشکر کی خبرگیری - **قراول** - وہ فوج جو لشکر کے آگے آگے ہو۔
چپقلش - تلوار کی لڑائی - **دستبرد** - غلبہ کرنا۔

بود بمعاضدت این دو امیر گذاشته متوجه استلام اورنگ خلافت شدند و شیخ بایزید را به اوده تعین فرمودند و بنا بر آنکه عالم خان کالپی را داشت و تدارک مهم او بصلح یا به جنگ از ضروریات تدبیر ملک بود مرور عساکر منصوره بصوبهٔ کالپی انداختند و بمقدمات امید و بیم او را در مسلک بندگان در آورده در رکاب نصرت اعتصام خود بدرگاه گیتی پناه آوردند و در ساعت مسعود روز یکشنبه سوم شهر ربیع الثانی در چهار باغ دار الخلافه آگره که بهشت بهشت موسوم و بتازگی ترتیب یافته بهار دولت و اقبال بود بسعادت ملازمت حضرت گیتی ستانی مشرف شدند و درهمین روز خواجه دوست خاوند از کابل آمده بتلقی اکرام معزز گشت و درین ایام پیوسته از عهدهٔ خواجه که در بیانه بود عرائض می آمد و از شورش رانا سانکا و پای جرأت نهادن او به پیکار خبر میرسید۔

مصاف نمودن حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی برانا سانکا و رایات فتح افراختن

دولت مندی که خرد والا را که ایزد جهان آرا تاج سلطنت معنوی برفرق عزت او نهاده است بزرگ داشته در امتثال اوامر آن خدیو خدائی اهتمام نماید سرآئینه نقد آرزوی او در کنار نهند و کار او از اندیشه مختصر عادتیان روزگار برتر ساخته کامیاب دین و دنیا گردانند و نمونهٔ این امر بدیع حال نصرت قرین حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی ست که هر چند دولت افزود هوشمندی زیاده شد و هر چند اسباب مستی بسیار فراهم آمد فروغ هشیاری بیشتر تافت پیوسته بجناب کبریای احدیت ملتجی بوده در داد و دهش انتظام مهام ملک گیری و ملکداری سرموی از شاهراه عقل تجاوز نفرمودند و درینولا که رانا سانکا بجمعیت و شجاعت خود مغرور شده سودای نخوت در دماغ او پیچیده و بدمستی آغاز کرده پا از دائرهٔ اعتدال بیرون نهاده بمقام دلیری و دلاوری نزدیک آمد آن حضرت همعنان عنایت خاص ایزد را حصار ساخته از هجوم عام اندیشه بخود راه نداده متوجه دفع آن غنوده بخت پریشان روزگار شدند و روز دوشنبه نهم

معاضدت - مدد کرنا - ایک دوسرے کے بازو ہونا - استلام - چومنا - مرور - گزر - منصورہ فتحمند - تلقی ملنا - تلقی اکرام - ہاتھوں ہاتھ لینا - آؤ بھگت سے ملنا - ایام - جمع یوم - روز - خواجہ - مالک - خداوند - عرائض جمع عریضہ یعنی معروضہ - جرأت - دلیری - پیکار - لڑائی - دولت مندی - کہ الخ یعنی جو کوئی عقل کا مطیع ہو گا اپنی مراد پاویگا - امتثال - فرمانبرداری کرنا - اوامر - جمع امر بمعنی فرمان - خدیو - خدائی خدا کا بنایا ہوا بادشاہ - ہرآئینہ - ہر طرح - البتہ - بدیع - نادر - کمیاب - بدائع جمع - نصرت قرین - فتحمندی سے ملا ہوا - فروغ - روشنی - ملتجی - التجا کرنیوالا - [illegible] - نخوت - غرور - [illegible] - عنان - باگ - [illegible]

بخطاب خان جہانے ممتاز ساختہ بجاگیر رخصت فرمودند. و محمود خان پسرش بدوام ملازمت سرفرازی یافت و حضرت گیتی ستانی در دار الخلافۂ آگرہ بصورت و معنی کامگار و کام بخش بودند تا آنکہ در محرم نہ صد و سی و سہ از کابل خبر بہجت اثر رسید. کہ از ستر عظمی و مہد علیا ماہم بیگ والدۂ ماجدۂ حضرت جہانبانی فرزندی گرامی شرف ولادت یافتہ حضرت گیتی ستانی اورا محمد فاروق نام نہادند ولادتش در بست و سوم شوال سنہ نہ صد و سی و دو واقع شدہ بود و در نہ صد و سی و چہار پیش از انکہ بنظر عطوفت پیوند پادشاہی منظور گردد این جہان را بدرود کرد

ذکر بعضے از سوانح این سال سعادت اتصال و خبر طغیان رانا سانکا و وصول حضرت جہانبانی بحضرت گیتی ستانی

روز چہار شنبہ بست و چہارم صفر فرمان طلب بنام حضرت جہانبانی صادر شد. کہ جونپور را بہ بعضی امرا سپردہ خود بزودترین وقتی دریافت سعادت حضور نمایند. کہ رانا سانکا بالشکرے گران از ہندو و مسلمان فراہم آوردہ قدم جرات پیش نہادہ است و باین خدمت محمد علی ولد مہتر حیدر رکابدار تعین شد. و درین سال نظام خان حاکم بیانہ بوسیلۂ خدمت منبع البرکات امیر رفیع الدین صفوی آمدہ زمین بوسی نمود و قلعہ بیانہ را با اولیاے دولت قاہرہ سپرد و تاتار خان نیز گوالیار را پیشکش نمودہ شرف آستان بوسی دریافت و محمد زیتون نیز دھولپور را بملازمان عتبۂ جلالت سپردہ اختیار ملازمت نمود و ہر کدام فراخور اخلاص و عقیدت مشمول الطاف بادشاہی شدہ از صوادم حوادث بنعم گشتند. و شانزدہم ربیع الاول سال مذکور مادر سلطان ابراہیم بوسیلہ باورچیان قصدے کردہ بود بخیر گذشت و بدانہ بشان را این خیال خام ناگوار افتاد و بسزا رسیدند. چون فرمان عنایت بحضرت جہانبانی رسید. شاہ میر حسین و امیر سلطان جنید برلاس را بحکومت جونپور مقرر فرمودہ قاضی جیارا کہ از تربیت یافتگان حضرت گیتی ستانی

ممتاز - تمیز کیا گیا - (سب سے انتخاب) دوام ملازمت - ہمیشہ ساتھ رہنا - بہجت - شادمانی - تازگی - خوبی - مہد - گہوارہ - پالنا - مہود اسکی جمع - عطوفت - مہربانی - بدرود - رخصت - سوانح - جمع سانحہ - جو چیز نئی حادث ہو طغیان - حد سے گذرنا - بوسی - دست - منبع البرکات - برکتوں کا سرچشمہ (بہت متبرک) اولیا - جمع ولی - دوست مددگار - قرابت دار - مقرب خدا - عتبہ - چوکھٹ - جلالت - بزرگ ہونا - بزرگی - فراخور - لائق - سزاوار - الطاف - جمع لطف - مہربانی - نوازش - صوادم - جمع صادمہ - دھکا دینے والی - حوادث - جمع حادثہ -

و به شگفتگی روی وکشادگی پیشانی درجهٔ قبول یافت لاجرم بدولت واقبال حضرت جهانبانی بآئین لائق
نطاق همت باقدام خدمت بستند. وحکم گیتی مطاع شرف نفاذ یافت که عادل سلطان ومحمد کوکلتاش
وامیر شاه منصور برلاس وامیر قتلق قدم وامیر عبدالله وامیر ولی وامیر جان بیگ وپیر قلی وامیر شاه حسین
که بتسخیر دهولپور وآن حدود تعین شده اند که آن ولایت را از محمد زیتون گرفته وبه سلطان جنید برلاس
سپرده برسبیل یغما روند ودر رکاب ظفر قرین حضرت جهانبانی باشند. وکابلی احمد قاسم بقدغن مامور شد
که امرا را در قصبهٔ چندوار بمعسکر والای آن حضرت رسانند. وسید مهدی خواجه جاگیردار اٹاوه ومحمد سلطان
میرزا وسلطان محمد دولدی ومحمد علی جنگ جنگ وعبدالعلی میرآخور باسائر عساکر که بدفع قطب خان افغان
که در حدود اٹاوه علم مخالفت می افراخت متعین بودند نیز در ملازمت آن حضرت مقرر شدند روز پنجشنبه
سیزدهم ذی قعده به ساعت سعد قرین از دارالخلافت آگره برآمده در سه کروهی شهر نزول اقبال فرمودند
وازانجا کوچ بکوچ متوجه پیش شدند. ونفحات بهار فتح وفیروزی ونسائم مرغزار نصرت واقبال روز بروز
وزیدن گرفت نصیر خان که در جاجمو لشکرے فراهم آورده نشسته بود از پانزده کروهی رایات نصرت
اقتران فرار نمود واز آب گنگ گذشته بولایت خرید درآمد وموکب عالی نیز روی توجه بخرید آورد وآن
دیار را به لطف وقهر سرانجام نموده عنان عزیمت بجانب جونپور منعطف داشت وجونپور وآن حدود را
بداد ودهش معمور ومرفه گردانیده در لوازم ملک ستانی وملکداری بنور عقل پیر وقوت بخت جوان کوشش
فرمودند وهنگام مراجعت نزدیک دلکو فتح خان سروانی که از امرای بزرگ هندوستان بود وپدر او
از سلطان ابراهیم خطاب اعظم همایونی داشت بشرف ملازمت حضرت جهانبانی پیوست واورا برفاقت
سید مهدی خواجه ومحمد سلطان میرزا بدرگاه گیتی پناه روانه ساختند. واو بتبارک سعادت شتافته
بعنایات خسروانه خلعت افتخار دربرگرفت ومواجب پدرش بدو مقرر شد. ویک کرور وشش لک
تنگه زیاده از ان تنخواه یافت اگرچه از ساده لوحی آرزوی آن داشت که بخطاب پدر سرفراز شود اما

لاجرم - ضروری - لازمی - نطاق - پٹکا - مطاع - (لوگ جسکی اطاعت وفرمانبرداری کریں - لوگ جسکے مطیع ہوں -
قدغن - تاکید - تقید - معسکر - لشکرگاہ - عساکر - جمع عسکر - لشکر - نفحات - جمع نفحہ - ہوا - بوے خوش -
نسائم - جمع نسیم - نرم ہوا - خوشبودار - عزیمت - ارادہ - قصد -
منعطف - پھرنے والا - معمور - آباد - مرفہ - رفاہیت وآرام دیا گیا -
موکب - سواروں کا گروہ - لشکر - کروہ - کوس -

دواب بایلغار فرستادند جمعی کہ پیش لشکر ظفر قرین مبر قتند بدین بجانب پیش آمد و شکست خورد و چون آن حرام نمک شور بخت سعادت ملازمت دریافتہ از بانہادی پشت دادہ بود دیگر روئے بہبود ندید

کنگاش نمودن حضرت گیتی ستانی و گرفتن حضرت جہانبانی یورش شرقرویہ بر ذمہ اخلاص خود

چون حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی در دارالخلافت آگرہ کامیاب و کام بخش بودہ خاطر جہانکشا را از انتظام ممالک مفتوحہ پرداختند و موسم باران کہ بہار ہندوستان ست و زمان طراوت و نضارت و انبساط دوستان و نشاط باغ و بوستان گذشت و ہنگام جلوۂ کشورکشایان و جولان بادپایان درآمد با خردمندان آگاہ دل و دلاوران جلادت منش کہ در بساط حضور بودند حرف یورش شرقی بجہت دفع لوحانیان کہ قریب پنجاہ ہزار سوار از قنوج بیشتر آمدہ اندیشہای تباہ داشتند یا غرب رویہ بجانب رانا سانکا کہ استیصال او کہ بس قوی شدہ بود و بتازگی حصار کھندار را بقبض خود درآوردہ کلہ گوشۂ نخوت کج می نہاد و آہنگ فتنہ و فساد داشت درمیان آوردند و بعد از کنگاش با مرای عظام و امنای کرام رای دولت پیرای بران قرار گرفت کہ چون رانا سانکا ہمیشہ عرائض بہ کابل میفرستاد و لاف اطاعت را دست آویز خود ساختہ دم نیکو خدمتی میزد و از نیکہ چند گاہ عرضہ داشت او نیامد یا قلعہ کھندار را از حسن ولد مکن کہ ہنوز بہ سعادت زمین بوس مشرف نشدہ گرفتہ ناد و نخواہی او مشخص نمی شود بالفعل بجانب او بنابر شتافت و مردم کاردان فرستادہ بر چگونگی احوال او پیش ازین مطلع باید شد و تا ظہور حقیقت کار او دفع لوحانیان را تقدم داشتہ بجانب شرق نہضت کرد رای جہان آرائے چنان اقتضا فرمود کہ بنفس نفیس متوجہ این مہم عالی شوند درین اثنا حضرت جہانبانی کہ نہال اقبالش در ریاض آمال سربلند بود بموقف عرض رسانیدند کہ این خدمت اگر بعہدۂ من مقرر شود امید چنان ست کہ باعتضاد اقبال روز افزون بادشاہی این مہم چنانچہ پسند خاطر اقدس تواند بود بتقدیم رسد آن حضرت را این التماس بغایت پسندیدہ آمد

بہبود - بہتری - کنگاش - فکر کے وقت مشورہ کرنا - حضرت جہانبانی - شاہزادہ ہمایون - شرقرویہ - جانب شرق طراوت - تازگی - نضارت - تازگی - آبداری - انبساط - کشادہ ہونا - کشادگی - مجازاً خوشی - استیصال - جڑسے کھود ڈالنا - نخوت - ناز - تکبر - غرور - آہنگ - ارادہ - قصد - آواز - امنا - جمع امین - امانت دار - کرام - جمع کریم بزرگ - لاف - ڈینگ مارنا - چگونگی - کیفیت - نہضت - اٹھنا - قصد کرنا - (کوچ) ریاض - جمع روضہ - باغ - آمال - جمع امل - آرزو - امید - موقف - کھڑے ہونے کی جگہ - اعتضاد - قوت بازو -

در جاگیر او مقرر شد. و در هندوستان هم پرگنهٔ کهرام عنایت فرمودند و میر میران نیز رخصت کابل یافت.
و در روز پنجشنبه بیستم ذی الحجه خواجهٔ مذکور رخصت شد که رفته همانجا باشد. و از صحائف بینات پیداست
هر که نیکو اندیشه و اقبالمند است کار را به مشورت خرد خرده دان نماید هر آئینه نتیجه بهترین وجهی بمراتب علیه
رسیده کامیاب دولت شود و مرات این معنی احوال گرامی حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی است
که در چنین تذبذب خواطر سپاهی و فزونی مخالف توسل به همت کشورکشا جسته و توکل بعنایت خداوندی
کرده روی توجه برگشاد کار و حصول مراد گماشته شهر آگره را که مرکز ولایت هندوستان است مستقر سریر
خلافت فرمودند و به نیروی تدبیر و شجاعت و فروغ داد و دهش انتظام اشتتات این ولایت داد
چنانچه رفته رفته بسیارے از امرای هندوستان و سران و سروران این ممالک آمده شرف خدمت
دریافتند. از انجمله شیخ گهورن دولت ملازمت دریافت و تا سه هزار کس نامی را وسیله شده بعتبهٔ
علیه آورده هر کدام زیاده از حالت خود رعایتها یافت دیگر فیروز خان و شیخ بایزید و محمود خان لوحانی
و قاضی جیا که از سرداران نامور بودند شرف خدمت دریافته بمقصد فائز گشتند. به فیروز خان از جونپور
یک کرور تنگه و چیزے جاگیر مقرر شد. و به شیخ بایزید از ولایت اوده یک کرور نامزد گشت و محمود خان
از غازی پور نود لک تنگه و بقاضی جیا از جونپور بست لک تنگه تنخواه شد. در اندک فرصتی بواعث امن
و فراغت و دواعی عیش و عشرت پدید آمده و اسباب کامرانی چنانچه شایستهٔ دولت ابد پیوند باشد
آماده گشت و از عید شوالی چند روز گذشته بود که در دار الخلافت آگره در خانهاے سلطان ابراهیم
جشنے عظیم داشتند و داد خوشدلی داده گنجینهٔ انعام در دامن عامهٔ خلائق ریخته و ولایت سنبل در مواجب
حضرت جهانبانی مقرر داشته اضافه سرکار حصار فیروزه که سابقاً بجلدوی آنحضرت مقرر شده بود ساختند
و بوکالت آن حضرت امیر هندو بیگ بحکومت آن حدود نامزد شد. و چون هندو بیگ آمده محاصرهٔ قلعهٔ سنبل
نموده بود امیر مذکور و کته بیگ و ملک قاسم بابا قشقه با برادران و ملا اپاق و شیخ گهورن را با سپاهیان میان

بینات - جمع بینه - خوب ظاہر - گواہی - مرات - آئینہ تذبذب - متردد ہونا - لٹکی ہوئی چیز کا ہوا سے ہلنا -
اشتتات - جمع شت - پراگندہ - پریشان - فائز - پہونچنے والا - مراد پانے والا -
بواعث - جمع باعث - برانگیختہ کرنے والا - مجازاً سبب -
جشن - شادی - خوشی -
مواجب - جمع موجب - مقرر کیا ہوا - تنخواہ -

ترک این ممالک گفته بے رخصت رفتند. اگرچه اکثر امراے قدیم و کهنه سپاهیان سخنان غیر ملائم در حضور و غیبت میگفتند. و بعبارت و اشارت مقدماتی که مرضی خاطر مقدس نباشد بظهور می آوردند اما حضرت گیتی ستانی که بدوربینی و بردباری یگانه بودند تغافل فرموده بانتظام ممالک اشتغال داشتند. تا از مخصوصان تربیت کرده هاے آن حضرت که از ایشان چشمداشت دیگر بود حرکات بے مزه کهنه عمله روزگار بظهور آمدن گرفت علی الخصوص احمدی پروانچی و ولی خازن و عجب تر آنکه خواجه کلان بیگ که در جمیع معارک مراتب خصوصاً درین یورش هند و ستان سخنان مردانه عالی همتانه میگفت راے او برگشت و طرز او دیگرگون شد. از همه بیشتر چه بتصریح و چه بکنایت در ترک این مملکت مبالغه داشت عاقبت آن حضرت اعیان دولت و ارکان مملکت را طلبداشته انواع نصائح خردپسند که طغرای منشور سعادت تواند بود فرمودند و محظورات ایشان که متضمن چندین ممنوعات بود از پردهٔ خفا بیرون دادند و مکرر بر زبان اقدس راندند که اینچنین ملکی که بچندین سعی و اهتمام بدست آورده باشیم بانداک تعبی و کلفتی که رو دهد از دست دهیم نه رسم جهانگیران عالم و نه آئین سائر هوش پذیران دولتمند است شادی و غم و فراخی و تنگی باهم میباشد چون این همه محنت و صعوبت بنهایت انجامید و یقین که راحت بسهولت بمقد. از آن روے خواهد نمود باید که اعتصام بحبل متین توکل نموده دیگر ازین قسم سخنان شور انگیز و واهمه افزا نگویند و هر که میل رفتن ولایت داشته باشد. و خواهد که جوهر بے حقیقتی خود را ظاهر سازد مضائقه نیست برود و ما تکیه بر همت والا که مؤید بتائید ایزدی است کرده بودن هند را در خاطر مقدس مصمم ساخته ایم آخر کار همه ارکان دولت بعد از تامل و تدبر قبول و اذعان نمودند که حق سخن آن است که حضرت پادشاه فرمودند سخن پادشاه پادشاه سخنها است و از مغز دل و صمیم جان سر رضا بر زمین حکم و فرمان نهاده بر اقامت قرار دادند و خواجه کلان را که برفتن ولایت از دیگران گرم تر بود رخصت آن حدود فرمودند و ارمغانی و سوغات که بجهت شاهزادهاے کامگار و دیگر خاصان درگاه جدا کرده بودند همراه او گردانیدند و غزنین و گردیز و هزاره سلطان مسعودی

غیر ملائم - نامناسب - عمله - جمع عامل - کارکن - معارک - جمع معرکه - جاے جنگ - مجازاً لڑائی - ارکان - جمع رکن - ستون - طغرا - ایک قسم کے خط کا نام ہے - محظور - جو چیز منع ہو - منشور - شاہی فرمان - تعب - تکان - رنج - صعوبت - سختی - تکلیف - اعتصام - چنگل سے مضبوط پکڑنا - حبل - رسی - رگ -

متین - مضبوط - مصمم - استوار کیا ہوا - تدبر - غور کرنا - اذعان - فرمانبرداری - اطاعت -

صمیم - خالص - تہ دل -

خرد و کلان یک شاهرخی رسانند چنانچه جمیع طوائف خواص و عوام از خوان احسان آن حضرت بهره مند شدند شعر زر افشاندن دست گوهر نثار * نشاطی نوانگیخت در روزگار * خوش ست ارمغانی که آید ز دور * که مه بر زمین ریزد از چرخ نور * و مقررست که داور جهان آرا چون خواهد که نفاست جوهر یکی از برگزیدهای خود را ظاهر گرداند کارهاے غریب پیش آورد تا از روی قول و فعل در چنین حالت مرد آزمائی به ثبات پائی دوربینی در خواطر همگنان جلوه گر آید از ان جمله این سانحه غرابت انتماست که باوجود فتح چنان و بخشایش چنین قلت مجانست علت عدم موانست اهل هند گشت و سپاهی و رعیت از اختلاط اجتناب می نمود اگرچه دهلی و آگره در حیطهٔ تصرف در آمده بود اما اطراف و جوانب را مخالفان داشتند و قلعهای نواحی اکثر متمردان ضبط کرده بودند حصار سنبل قاسم سنبلی داشت و در قلعهٔ بیانه نظام خان کوس مخالفت میزد و میوات را حسن خان میواتی محکم ساخته علم مخاصمت می افراخت و دهولپور را محمد زیتون مستحکم نموده دم منازعت میزد و حصار گوالیار را تتار خان سارنگ خانی استحکام داده بود و راپری را حسین خان لوحانی و اتاوه را قطب خان و کالپی را عالم خان محافظت می نمود و مهاون را که متصل باگره است مرغوب نام غلام سلطان ابراهیم مضبوط میداشت و قنوج و سائر بلاد که آن طرف دریای گنگ واقع شده اند در دست افغانان بود بسرکردگی نصیر خان لوحانی و معروف فرملی که با سلطان ابراهیم نیز مخالفت و منازعت داشتند و بعد از واقعه سلطان ابراهیم بسیارے از ولایات دیگر را قابض شده یکدو کوچ پیش آمده و بهار خان پسر دریا خان را که بادشاه سلطان محمد لقب کرده بودند و درین سال که عرصهٔ آگره مخیم سرادقات اقبال شد افراط گرمی هوا و شائبه سموم و وبا ضمیمه کوته حوصلهای اردوی معلی گشت و جمعی کثیر از توهم ناخردمندانه فرار نمودند و از ظهور اسباب خلاف و ناسازگاری هوا و ناروانی راهها و دیر رسیدن سوداگران تنگی معیشت و فقدان اجناس پدید آمد و کار بر خلائق دشوار شد اکثر امرا قرار بانتقال از هندوستان بکابل و آن حدود دادند و یکه جوانان بسیارے

غرابت - نادر ہونا - انتما - نسبت ہونا - غرابت انتما - یعنی نادر - موانست - باہم محبت کرنا - قلت مجانست - ہمجنس ہونے کی کمی یعنی یہی ہنا بون کے مانوس نہونے کا سبب ہوئی - اجتناب - دور رہنا - پرہیز کرنا -
حیطہ - احاطہ - قدرت - متمردان - جمع متمرد - سرکش - نافرمان - حصار - گڑھی - قلعہ - مخیم - جاے خیمہ -
سرادقات - جمع سرادق - خیمہ - سراپردہ - سموم - گرم ہوا - لون - شائبہ - آمیزش و آلودگی - فقدان - گم ہونا - گم کرنا - انتقال - جگہ بدل لینا -

وخزائن خاصهٔ ایشان را بایشان مرحمت فرمودند و اضافهٔ آن هفت لک تنگه سیورغال از کمن اشفاق بوالدهٔ او مقرر شد و همچنین اقربای او برواتب و وظائف و ادرارات بادشاهانه کامیاب شدند و عالم پراگنده را جمعیتی تازه و آرامشی شایسته روی داد و حضرت جهانبانی جنت آشیانی که پیشتر بدارالسلطنة آگره نزول اجلال فرموده بودند الماسی که هشت مثقال وزن داشت و تخمین مبصران جوهرشناس بهای آن نصف خرج روزمرهٔ ربع مسکون بود و میگفتند که این الماس از خزانهٔ سلطان علاء الدین بود که از اولاد بکرماجیت راجهٔ گوالیار بدست او درآمده بود پیشکش کردند و حضرت گیتی ستانی بجهت خاطر گرامی ایشان قبول نموده باز بایشان عطا فرمودند روز شنبه بیست و نهم رجب ابتدای دیدن و بخشیدن خزاین و دفائن که گرد آوردهٔ چندین سلاطین بود نمودند هفتاد لک تنگه سکندری بحضرت جهانبانی مکرمت شد و یک خانهٔ خزینه بی آنکه تحقیق مخزونات او نمایند اضافه انعام فرمودند و بامرا بتفاوت مراتب و درجات مناصب از دو لک تا پنج لک تنگه نقد بخشیدند و تمامی یکه جوانان و سائر ملازمان زیاده از حالت و رتبت خود بصلات و انعامات اختصاص یافتند و جمیع اهل سعادت از خرد و بزرگ نوازشهای گرامی کامیاب گشتند و همچنین از اردوی معلی تا اردو بازارے از نصیبهٔ وافر بے بهره نماند و جهت دوحات ریاض کامگاری که در بدخشان و کابل و قندهار بودند بترتیب و تفصیل از نقد و جنس برسم ارمغانی جدا ساخته اند چنانچه بکامران میرزا هفده لک تنگه و به محمد زمان میرزا پانزده لک تنگه و همچنین بعسکری میرزا و هندال میرزا و تمامی مخدرات حرم عصمت و دراری آسمان خلافت و همگی امرا و ملازمان غائب از بساط حضور بقدر لیاقت از جواهر نفیسه و اقمشهٔ نادره و زر سرخ و سفید مقرر گردانیده اند و برای جمیع منتسبان و دودمان معلی و منتظران عواطف بادشاهی که در سمرقند و خراسان و کاشغر و عراق بودند انعامات گرامی فرستادند و بمشاهد قدسیه و مزارات متبرکهٔ خراسان و سمرقند و دیگر حدود نذور و هدایا ارسال داشتند و فرمان شد که بتمامی متوطنان کابل و صده دو رشک و خوست و بدخشان از مرد و زن د

سیورغال - معافی جاگیر - رواتب - جمع راتبه - جو وظیفه مقرری ہو - وظائف - جمع وظیفه - ادرار - جاری کرنا - روزینه یا وظیفه جاری - الماس - ہیرا - مجازاً تلوار و خنجر وغیرہ - تخمین - اٹکل و اندازہ - مبصر - نگاہ والا - مثقال - ساڑھے چار ماشہ وزن - مسکون - آباد - ربع مسکون - چہارم حصہ کرۂ زمین جو آباد ہے - مناصب - جمع منصب یعنی اسکے مرتبہ و منصب کے لائق دیا - تنگه - ایک سکہ چاندی کا اور سونے کا بھی ہوتا تھا - یکہ جوان - وہ بانکا جو اکیلا سیکڑوں ہزاروں پر بھاری ہوا - صلات - جمع صله - انعام - دوحات - جمع دوحه - پودھا - ارمغان - تحفه - سوغات -

مخدرات - پردہ نشین عورتیں - دراری - جمع دری - ستارہ روشن - اقمشه - جمع قماش - ادنی کپڑا - مشهد - جہاں حاضر ہونا چاہیے - بزرگ مقام - مزارات - جمع مزار - نذور - جمع نذر - ہدایا - جمع ہدیه

قاهره را در اطراف و اکناف ممالک بدستور شایسته روان ساختند. و کاری که بر همم عالیهٔ سلاطین کشورکشای
که به نیروی طالع بلند هندوستان را تسخیر نموده اند فزونی تواند کرد فتح حضرت جهانبانی جنت آشیانی ست که
ببرکت وجود سعادت پیوند حضرت شاهنشاهی در عرصهٔ سهرند واقع شده است چنانچه بشرح و بسط رقم زدهٔ
کلک بیان خواهد شد. که باسه هزار کس از تشل سلطان سکندر سور که از هشتاد هزار کس زیاده داشت استخلاص
هندوستان فرموده اند و ازین بدیع تر کارنامهٔ اقبال جهان آرای حضرت ظل الٰهی ست که بتائید ایزدی
هندوستان را با اندک مردمی از دست چندین سران گردن کش چنان بر آورده اند که زبان روزگار در چگونگی
بیان آن لال است چنانچه مجملی از ان در جای خود رقم پذیر خواهد شد. **شعر** گرم بخت امید واری دهد ٭ فلک
فرصت و وقت یاری دهد ٭ به گرمی هنگامهٔ راستان ٭ طرازم همه داستان داستان ٭ درین جا ول دیر
پاینده گان ٭ کشم نقشے از بهر آینده گان ٭ در همان روز فتح بموجب فرمان بادشاهی حضرت گیتی ستانی فردوس
مکانی و امیر خواجه کلان بیگ و امیر محمد کوکلتاش و امیر یونس علی و امیر شاه منصور برلاس و امیر عبدالله کتابدار
و امیر علی خازن بایلغار بصوب دار الملک آگره که پای تخت سلطان ابراهیم بود نهضت نمودند که محافظت
خزاین نمایند و اهل شهر را که از ودایع ایزدی اند باشاعت انوار معدلت اطمینان بخشند. و سید مهدی خواجه
و محمد سلطان میرزا و عادل سلطان و امیر جنید برلاس و امیر قتلق قدم بحضرت دهلی رخصت یافتند که
خزاین و دفائن آنجا را پاس داشته رعایا و سکنهٔ آن نواحی را بنوید عاطفت بادشاهی استمالت
نمایند. و هم دران روز فتحنامها نوشته مصحوب بریدان اقبال روانهٔ کابل و بدخشان و قندهار ساختند
و خود بدولت و سعادت روز چهارشنبه دوازدهم شهر مذکور در دار الملک دهلی نزول اجلال فرمودند
و آدینه بیست و یکم این ماه بر دار السلطنت آگره چتر اقبال برافراشته ظلمت زدای آن سواد و رونق
بخش آن فضا شدند. و جمیع خرد و بزرگ ممالک هندوستان از مراحم و عواطف بادشاهی نظر اختصاص
یافتند. و از شمول عطوفت والا والده و اولاد و اتباع سلطان ابراهیم را مشمول عنایت ساخته اموال

اکناف - کنارے - پناہیں - همم - ہمت کی جمع - ارادے - یعنی بعد اسکے ہمایون کا بھی اکبر کی برکت سے تین ہزار فوج
سے سکندر سوری پر فتح پانا سب شاہوں کی ہمت سے بلند کام ہوا - استخلاص - رہا کر لینا - ظل الٰہی - مراد بادشاہ اکبر -
سران - سرداران - لال - گنگ - یلغار - دھاوا کرنا - صوب - طرف - خزائن - جمع خزانہ - ودائع - جمع ودیعت
امانت - اشاعت - شایع کرنا - پھیلانا - معدلت - انصاف - حضرت - حاضر ہونا - دفائن - دفینہ کی جمع -
پاس - حفاظت - سکنہ - جمع ساکن - استمالت - میل دلانا - دلجمعی - مصحوب - ہمدست - برید - قاصد - شہر مینہ

او بیرون نبود و حضرت صاحبقرانی در هنگام فتح هندوستان در عرصهٔ سمانه بعرض سپاه فرمان داده بودند مولانا شرف الدین علی یزدی میگوید که طول یسال آنحضرت که جای ایستادن نوکران ست شش فرسخ بود و تخمین سپاهیان صاحب تجربه تشخیص یافته که هر فرسخی دوازده هزار سوار احاطه میکند پس نوکر نوکر هفتاد و دو هزار بوده باشد و در عرضش که محل ایستادن نوکر نوکر ست دو گروه بوده و مخالف ایشان ملو خان ده هزار سوار و صد و بیست فیل داشته است و باین حالت از اردوی ظفر قرین حضرت صاحبقرانی جمعی کثیر اندیشه ناک بوده اند و آنحضرت دغدغه در سپاه خود تفرس فرموده از بعضے کوته اندیشان کم همت حرفهای نامناسب شنیده اند و به نیروی همت خسروانه بجهت اطمینان خواطر شرائط احتیاط مرعی داشته فرمان دادند که از شاخهای درخت فرا روی لشکر منصور حصار ساختند و در پیش آن خندق کندند و از پس آن از قسم گاو و گاومیش بسیار بمقابل یکدیگر داشتند گردنهای ایشان بچرم گاو برهم بستند و خار خسک بسیار از آهن ساخته بودند مقرر شد که پیاده روان آنرا نگاه دارند تا هنگام حمله و در آمدن فیلان بسر راه اندازند و همراه حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی که چهارم گیتی نوازان هندوستانست درین فتح بزرگ که از جلائل عطیات و الای ایزدی ست از سپاهی و غیر آن از دوازده هزار زیاده نبود و غریب تر آنکه ولایت آنحضرت بدخشان و قندهار و کابل بود و باز از ان ولایت فائده معتد عائد نمی شد که مددخرج لشکر تواند بود بلکه محافظت بعضے از سرحدها بجهت دفع مخالفان و دیگر مصالح ملکی خرج از دخل زیاده میشد و با مثل سلطان ابراهیم که نزدیک یک لک سوار و هزار فیل جنگی داشت و از بهره تا بهار در تحت و تصرف او بود و حکومت خلاصهٔ ممالک هندوستان بے مخالفی و منازعی بر نهج استقلال می نمود بمحض توفیق غیبی و فرط تائید آسمانی این کار شگرف را پیش برده اند کارشناسان فراخ حوصله از تحسین و آفرین این کارنامهٔ ادوار عاجز اند آری ذات مقدس که حامل نور جهان افروز حضرت شاهنشاهی ست اگر مصدر این امور گردد چه دور باشد و بالجمله حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی از طلیع انوار فتح آئینه پیشانی را بخاک سجدهٔ شکر جلا بخشیدند و عالمیان را بانعام عام صلا دادند و اولیای دولت

یسال ۔ فرودگاہ لشکر و گرداگرد ۔ و بر ہ ٔ فوج ۔ نوکران ۔ یہان مراد امراؤ ہین جنکے ہمراہ ہر ایک کا لشکر تھا ۔ تخمین ۔ اندازہ کرنا ۔ تشخیص ۔ معین کرنا ۔ اجارہ لینا ۔ تفرس ۔ کسی چیز کو اِسکے علامت و نشان سے اول نگاہ مین دریافت کرنا ۔

نیروی ۔ قوت ۔ طاقت ۔ خواطر ۔ خاطر کی جمع ۔ یعنی دل ۔ مرعی ۔ نگاہ داشتہ ۔ خار خسک ۔ گوکھرو ۔ جلائل ۔ جمع جلیلہ ۔ بزرگیان ۔ عطیات ۔ جمع عطیہ ۔ بخششین ۔ معتد ۔ قابل شمار ۔ خرج ۔ خرچ ۔ دخل ۔ آمدنی ۔ الحاصل ملک بھی چھوٹا سا تھا بہ پھر اُسمین سے بھی کچھ آمد نہ تھی ۔ اور مقابلہ مین غنیم اُن سب سے زبردست تھا ۔ کارنامہ ادوار ۔ مدتون کے اندر عجیب واقعہ

حاصل ۔ مدّ نظر اعمام ۱۱۰ ۔ یعنی وقت میں شاہ اکبر کو منظور تھا ۔ صلا ۔ کسی چیز کے دینے کے لئے آواز دینا ۔

پیک و امیر محمد بخشی و دیگر بهادران نامی قرار یافتند. و هراول خسرو کوکلتاش و محمد علی جنگ جنگ بود و امیر عبد العزیز بخدمت طرح مقرر شد. و در اوج برانغار ولی شربل و ملک قاسم بابا قشقه با مغلانش تولقمه متعین گشتند. و در اوج جرانغار قراقوزی و ابو المحمد نیزه باز و شیخ علی و شیخ جمال و تنگری قلی مغول تولقمه قرار یافت. و چنانچه راه و رسم دلاوران کارزار و بهادران تیغ زن بود پای استقلال در عرصهٔ نبرد محکم ساخته در مقام ثبات ایستادند و بسهام جانستان و صمصام خون آشام داد شجاعت و شهامت دادند

شعر
دلیران ستادند پا کرده سخت * ستادن در آموخت زایشان درخت *

تا آنکه بعد از حملهای عظیم و صدمهای قوی تائیدات آسمانی همعنان قلب و جناح موکب عالی شد. و توفیقات ازلی باعث فتوحات سترگ گشته شکست بر مخالفان افتاد و فتح عظیم از جانب اولیای دولت ابدی اعتصام روی نمود سلطان ابراهیم نادانسته در یک گوشه بقتل رسید و جمعی کثیر از افغانان علف تیغ قهرمان اقبال شاهی شدند و این قوافل شهرستان عدم به بدرقهٔ سپاه منصور و مشعلهٔ تیغ جهانگشای بمنزل گاه فنا پیوستند و قریب بقالب سلطان ابراهیم در یک گوشهٔ پنج شش هزار کس کشته افتاده بودند آفتاب عالمتاب یک نیزه وار سمت ارتفاع گرفته بود که شعشعه رایات اقبال شعله افروز نبرد شده آغاز مصادمه و مقاتله اتفاق افتاد و نیم روز نسیم صبح نصرت و شمال بهار فیروزی وزیدن گرفت شرح این فتح بزرگ که کارنامهٔ اقبال است چگونه در حوصله بیان گنجد و خردمند قادر سخن بچه آئین از عهدهٔ تقریر برآید که از وسعت آباد اندیشه بیرون است در زمانے که سلطان محمود غزنوی به هندوستان آمد خراسان در تصرف داشت ملوک ممالک سمرقند و دار المرز و خوارزم فرمان پذیر او بودند و سپاه گران از یک لک بیش بود و هندوستان یک فرمانروای با استقلال نداشت رایان در اینجا جابجا پای ثبات افشرده با یکدیگر اتفاق نداشتند و سلطان شهاب الدین غوری با صد و بیست هزار سوار جوشن پوش برگستوان دار به تسخیر هند آمده در آنوقت نیز درین سواد اعظم یک فرمانروائی که مستقل توان گفت نبود و خراسان را اگرچه برادر او سلطان غیاث الدین داشت ازنقشه

تولقمہ - بر فوج باز دیر کمک کیواسطے تیار ہو - سہام - جمع سہم تیر - صمصام - تلوار - شہامت - چستی و توانائی - صدمہ - زور سے دھکا مارنا - قلب و جناح - یعنے بیچ کے لشکر و بازو نے فتح پائی - سترگ - بزرگ - ابدی اعتصام - جسنے ہمیشگی کو مضبوط پکڑ لیا ہے - قوافل - جمع قافلہ - بدرقہ - رہنما - ہادی - سمت - چال چلن - ارتفاع - بلندی - شعشعہ - روشنی آفتاب کی - مصادمہ - باہم صدمہ پہونچانا - مقاتلہ - باہم جنگ کرنا - نیم روز - دوپہر کو - نسیم - نرم ہوا - وہ چیز جسمیں خوشبو ہو - شمال - بروزن اکبر - وہ ہوا جو قطب کیطرف سے چلتی ہے - حوصلہ - پوٹا - سمائی - جوشن - زرہ جو لڑائی میں پہنتے ہیں - برگستوان - گھوڑے کی

جرانغار بخندق و درختان استحکام پذیرفت سلطان ابراهیم با لشکری گران در ششم کروهی شهر عرصهٔ نبرد آراسته بود و چون هفته در پانی پت اتفاق اقامت افتاد هر روز جوانان سپاه و پیران کارآگاه به کنار اردوی مخالف رفته با بسیاری از لشکریان غنیم به جنگ پیوسته غالب می آمدند تا آنکه جمعه هشتم رجب سلطان ابراهیم با لشکر گران و فیلان پرشکوه متوجه معسکر معلی شد. و حضرت گیتی ستانی نیز افواج قاهره ترتیب دادند. و میدان معرکه را بصفوف آنچنان پیراستند

محاربهٔ حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی با سلطان ابراهیم و ترتیب صفوف نبرد

چون مهیمن کارساز خواهد که تدارک شکستهای پیشین نماید و بکامروائی تلافی مشاق گذشته فرماید مقدمات آن را ترتیب دهد و اسباب آن را سرانجام نماید از انجمله آمدن سلطان ابراهیم بقصد پیکار و فوج آراستن حضرت گیتی ستانی ست که با وجود کثرت مخالف و قلت موافق چون تائید ایزدی همراه و اقبال روزافزون در پیش بود با خاطر مطمئن و دل آرمیده توسل بفتاح بی منت نموده بترتیب صفوف توجه عالی فرموده بودند. غول را بوجود ذات مقدس زینت بخشیدند بر دست راست غول که ترکان آن را اونغول نامند. چین تیمور سلطان و سلیمان میرزا و امیر محمدی کوکلتاش و امیر شاه منصور برلاس و امیر یونس علی و امیر درویش محمد ساربان و امیر عبدالله کتابدار قرار یافتند. و بر دست چپ غول که ترکان سول غول گویند امیر خلیفه و خواجه میر میران صدر و امیر احمدی پروانچی و امیر تردی بیگ برادر قوج بیگ و محب علی خلیفه و میرزا بیگ ترخان را مقرر فرمودند. برانغار بحسن تدبیر و بفر شکوه حضرت جهانبانی جنت آشیانی شایستگی پذیرفت و امیر خواجه کلان بیگ و سلطان محمد دولدی و امیر هندو بیگ و ولی خازن و پیر قلی سیستانی در رکاب دولت ایشان بوده آرایش بخش رای و شمشیر گشتند. و در جرانغار محمد سلطان میرزا و سید مهدی خواجه و عادل سلطان و سلطان جنید برلاس و خواجه شاه میر حسین و امیر قتلق قدم و امیر خان

نبرد۔ لڑائی۔ معسکر۔ لشکر کی جگہ۔ مہیمن۔ نگہبان۔ گواہ صادق۔ مہربان صادق۔ مشاق۔ جمع مشقت کی۔ سختیاں۔ پیکار۔ جنگ۔ لڑائی۔ توسل۔ وسیلہ گردانا۔ فتاح بے منت۔ بڑا فتح دینے والا بغیر احسان رکھے۔ فر و شکوہ۔ شان و شوکت۔ ہراول۔ وہ فوج جو سب سے آگے ہو۔ طرح۔ ایک حصہ فوج جو ہر طرف مدد کے لیے معین رہے۔ الگ کرنا۔ نکال ڈالنا۔ بنیاد۔ مکان۔ برانغار۔ بادشاہ کے دائیں طرف کی فوج۔ جرانغار۔ بادشاہ کے بائیں جانب کی فوج۔

را ملازم رکاب ظفر انتساب فرمودند بن که از اعیان امرای هندوستان بود درین روز بدولت آستان بوس مفتخر شد و حضرت جهانبانی بهمعنانی بخت عالی بیدار و همرکابی اقبال بلند باندک توجهی لوای فتح برافراشتند روز دوشنبه بیست و یکم همین ماه بمستقر موکب عالی شتافتند. آن حضرت حصار فیروزه را با نواح و لواحق که یک کرور باشد. و یک کرور نقد. دیگر در جلدوی این فتح که مقدمه فتوحات سبے اندازه بود به حضرت جهانبانی عنایت فرمودند و بطلیعه سعادت کوچ بکوچ پیشتر متوجه شدند و پیوسته خبر میرسید که سلطان ابراهیم بایک لک سوار و هزار فیل پیش می آید و نزدیک سرساده مخیم اقبال شده بود که حیدر علی ملازم خواجه کلان بیگ که بزبان گیری رفته بود آمده بعرض والا رسانید که داود خان و حاتم خان با پنج شش هزار سوار از اردوی سلطان ابراهیم جدا شده پیشتر می آیند بنابرآن روز یکشنبه هیژدهم جمادی الاخری چین تیمور سلطان و محمد سلطان میرزا و مهدی خواجه و عادل سلطان با تمام مردم جرانغار که سلطان جنید و شاه میر حسین و قتلق قدم بودند از غول هم یونس علی و عبدالله و احمدی و کته بیگ و جمعی دیگر را تعیین فرمودند که پامردی نموده دستبردی بآن جماعت خون گرفته نمایند. و این بهادران نبرد طلب و دلاوران معرکه جوی تند و تیز رفته بعد از آئین جنگ و روش پیکار بران فرقه مظفر و منصور شدند و جمعی کثیر را اسیر کردند و گروهی عظیم را ببرق شمشیر و باران تیر هلاک ساختند. حاتم خان را با هفتاد کس دستگیر کرده زنده بدرگاه عالی فرستادند. و در اردوی معلی بیاسا رسیدند. و حکم جهانگشای شرف نفاذ یافت که گردونها سامان نمایند و استاد علی قلی ماموره شد که بروش روم ارابها را بزنجیر و خام گاو که بصورت ارغمچی ساخته بودند بایکدیگر اتصال دهند. و درمیان هر دو ارابه شش و هفت توره تعبیه سازند تا تفنگ اندازان بفراغ خاطر تفنگ توانند انداخت و در پنج شش روز این معنی سامان یافت تا آنکه روز پنجشنبه سلخ جمادی الاخری بشهر پانی پت همای دولت با جنحه اقبال سایه گستر گشت و صفوف عساکر بآئین شایسته مرتب آمد برانغار لشکر منصور در شهر و محله واقع شد و ارابها و توره ها که ترتیب یافته بود در پیش قول استقرار گرفت

اعیان ۔ امرا ۔ جمع عین ۔ مفتخر ۔ فخر کرنیوالا ۔ جهانبانی ۔ مراد شاهزاده همایون ۔ مستقر ۔ ٹھہرنے کی جگہ ۔ نواح ۔ جمع ناحیه ۔ طرف ۔ لواحق جمع لاحقه ۔ جلدو ۔ انعام ۔ صله ۔ طلیعه ۔ وہ نوج جو لشکر کے آگے چلتی ہو خبرگیری کو ۔ سرساده ۔ نام ایک قصبه کا ہے سهارنپور کے قریب ۔ زبان گیر ۔ جاسوس ۔ جرانغار ۔ بادشاہ کے بائیں جانب کی فوج پامردی ۔ دوڑ کی دلیری و همت ۔ دستبرد ۔ غلبه و فتح ۔ خون گرفته ۔ جس پر موت کا خون سوار ہو ۔ گردون ۔ ارابه ۔ گاڑی ارابها ۔ جمع ارابه ۔ گاڑی ۔ خام گاو ۔ پوست گاو ۔ توره ۔ درخت کی لکڑیاں و تختے ۔ تعبیه ۔ ترتیب دینا ۔ اجنحه جمع جناح کی بازو ۔ صفوف ۔ جمع صف کی ۔ جماعت ۔ عساکر ۔ جمع عسکر کی ۔ لشکر ۔ قول ۔ قلب لشکر ۔ غول ۔ جس میں بادشاہ ہو ۔ استقرار ۔ قائم ہونا ۔ آرام لینا ۔

عالمی توانایش پای عزیمت در رکاب توکل و اعتصام آورده متوجه تسخیر هندوستان شدند میرزا کامران برادر تمهید مبانی سلم داشته خبرداری کابل نیز تفویض فرمودند و چون این یورش فتح بر فتح و اقبال بر اقبال روی داد لاهور و بعضی بلاد عظیمه هندوستان در تصرف اولیای دولت قاهره بود و هنوز هم صفر که باغ وفا مخیم سرادقات اقبال شده بود حضرت جهانبانی جنت آشیانی نصیر الدین محمد همایون از بدخشان با لشکر خود آمده و بفر بساط بوس مشرف شدند و خواجه کلان بیگ هم از غزنین درین روز سعادت آستان بوسی دریافت و غره ربیع الاول این سال از آب سند نزدیک کچه کوت عبور فرموده شان واجب دیدند دوازده هزار سوار ترک و تاجیک و سوداگر و غیر آن تعلم عرض درآمد و از بالای جیلم از آب بهت مرور واقع شد و نزدیک بهول پور از آب چناب عبور موکب عالی اتفاق افتاد و روز آدینه چهاردهم ربیع الاول در ساحت سیالکوت لوای ظفر شعاع افراشتند و بخاطر جهان پیرای قرار یافت که سیالکوت را ویران ساخته در بهلول پور آبادان سازند و درین ایام پیوسته از محال افغان خبر میرسید و چون آن حضرت بکلانور نزول اقبال داشتند محمد سلطان میرزا و عادل سلطان و سائر ملازمان درگاه که بحراست لاهور قیام داشتند بشرف زمین بوس کامیاب سعادت شدند روز شنبه بیست و چهارم ربیع الاول قلعه ملوت بدست اولیای دولت قاهره مفتوح شد و اموال و اسباب غنیمت گرفتند و کتابهای غازیخان که درین قلعه بود آوردند بعضی را بحضرت جهانبانی مکرمت فرمودند و برخی را به قندهار ارمغانی کامران میرزا ساختند چون بمسامع علیه رسید که حمید خان حاکم حصار فیروزه از انجا بقدم جرأت دو سه منزل پیشتر آمده یکشنبه سیزدهم جمادی الاولی که موکب والا از انباله کوچ کرده در کنار کولی فرود آمده بود حضرت جهانبانی نصیر الدین محمد همایون را برسر او رخصت فرمودند و امیر خواجه کلان بیگ و امیر سلطان محمد دولدی و امیر ولی خازن و امیر عبد العزیز و امیر محب علی خواجه خلیفه و از امرای دیگر که در هندوستان مانده بودند چون هندو بیگ و عبد العزیز و محمد علی جنگ جنگ و جمعی دیگر از خاصان درگاه

اعتصام - چنگل سے مضبوط پکڑنا - اپنے کو گناہ سے محفوظ رکھنا - سرادقات - جمع سرادق کی یعنی سراپردہ - شامیانہ
شان واجب دیدند - خدا تعالی کی شان نظر آئی - عرض - لشکر کا ملاحظہ - کیل کانٹے کی پریڈ - ساحت - میدان
کشادگی - صحن خانہ - لوای - فوج کا جھنڈا - ظفر شعاع - جسکی کرنین فتح وظفر ہین - حراست - نگہبانی کرنا -
دولت قاہرہ - سلطنت زبردست - برخی - برخ - ٹکڑا - حصہ - نصیبہ - ارمغان - تحفہ - سوغات - مسامع جمع
سمع کی یعنی کان - دولدی - بادولدائی - ایک قوم ہے مغلون کی - جنگ جنگ - بعض کتابون مین خنگ جنگ نظر آیا

با اسپ و شتر و پرتال از آب عبور کردہ اند و ہمی بازارے را بجالہ گزاردہ نزدیک کجہ کوت نزول اجلال فرمودند. از بہرہ ہفت کروہ جانب شمال کوہی ست کہ آنرا در ظفر نامہ وغیرہ کوہ جود نوشتہ اند. آن موضع مخیم عساکر اقبال گشت آن حضرت در کتاب واقعات نوشتہ اند. کہ تا این تاریخ وجہ تسمیہ این کوہ ظاہر نبود عاقبت معلوم شد. کہ درین کوہ از نسل یک پدر دو خیل مردم بودہ اند یک قبیلہ را جود میگفتند و دیگر را جنجوہہ و بجہت دلاسائے عبد الرحیم سقاولے را بہ بہرہ فرستادند کہ کسی دست تطاول دراز نہ کند. و آخرہاے روز خود بدولت و اقبال در شرقی بہرہ بر کنار آب بہت نزول فرمودند. و چہار صد شاہرخی مال آن از بہرہ گرفتہ بہند و بیگ عنایت فرمودند سربراہی این براے رزین او قرار گرفت و خوشاب بہ شاہ حسن سپردہ بہ کمک ہند و بیگ مقرر ساختند و ملا مرشد را برسالت پیش سلطان ابراہیم بن سلطان سکندر لودی کہ پنج شش ماہ شدہ بود کہ بجاے پدر فرماندہی ہند دستان میکرد فرستادند کہ نصائح ارجمند نماید. دولت خان حاکم لاہور ایلچی مذکور را نگاہداشتہ از کمال نادانی بی نیل مقصود باز فرستاد جمعہ دوم ربیع الاول خبر تولد فرزند سعادت پیوند آمد چون متوجہ تسخیر ہند وستان بودند تفاول گرفتہ بموجب الہام غیبی ہندال نام نہادند یکشنبہ یازدہم ربیع الاول بجہت مصالح ملکے ہندو بیگ را بسرانجام بہرہ وداع کردہ خود بصوب کابل مراجعت فرمودند. و پنجشنبہ سلخ ربیع الاول کابل مستقر سریر خلافت گشت و دوشنبہ بست و پنجم ربیع الآخر ہندو بیگ از بی پروائی بہرہ را گذاشتہ بکابل آمد و تاریخ توجہ نوبت چہارم بنظر نیامدہ ہمانا کہ دران یورش تسخیر لاہور فرمودہ مراجعت نمودہ اند و از تاریخ فتح دیبالپور کہ بتقریبی در قید سطور خواہد آمد معلوم میشود کہ در نہ صد و سی بودہ است چون ہر کاری در گرو وقت خود ست جمال این مطلب در جلباب توقف می بود و سست رائی امراو ہمپائی برادران سبب ظاہر میگشت تا آنکہ مرتبہ پنجم برہنمونی توفیق ایزدی و سپہ سالاری اقبال ازلی روز جمعہ غرہ صفر نہ صد و سی و دو کہ نیر اعظم در برج قوس رایات انوار افراختہ بود بطالعی کہ ظلمت شگاف سواد

مخیم ـ خیمہ کھڑا کرنے کی جگہ ـ عساکر ـ جمع عسکر کی یعنی لشکر ـ تطاول ـ دست درازی کرنا ـ باہم حملہ کرنا ـ
رزین ـ استوار ـ مستحکم ـ نصائح ـ نصیحت کی جمع ہے ـ ارجمند ـ قیمتی ـ بیش بہا
تفاول ـ شگون نیک لینا ـ وداع ـ رخصت کرنا ـ صوب ـ طرف ـ جانب ـ
ہمانا ـ یہی ـ یورش ـ چڑھائی ـ گرو وقت خود ـ اپنے وقت کا گرو ہے ـ اپنے وقت پر موقوف ہے ـ
جلباب ـ چادر ـ پردہ ـ

ذی الحجہ ساحت کابل بمقدم عالی رونق گرفت بار دوم موکب معلی در ماہ جمادی الاولی نہصد و سیزدہ
از راہ خورد کابل متوجہ فتح ہندوستان شدند. از نواحی مند. راول بعتر و شیوہ رفتہ از ناموافقی رای ہمراہان
مراجعت دست داد و از غرہ بکرہ و نورکل نیز عبور واقع شد و از کزو جالہ شنبہ باردوی ظفر قرین رسیدہ
براہ بادبج خلال افغانان بر ساحت کابل انداختہ و بر سنگی کہ بر بالای بادبج واقع شدہ تاریخ این
عبور را فرمودہ آن حضرت کندہ اند و ہنوز آن رقم علی ہست و تا این زمان اولاد عالی نژاد حضرت
صاحبقرانی را میرزا می گفتند. درین تاریخ فرمودند کہ آنحضرت را پادشاہ گویند. در سہ شنبہ چہارم
ماہ ذیقعدہ این سال ہمایون فال بر بالای ارک کابل ولادت با سعادت حضرت جہانبانی
جنت آشیانی اتفاق افتاد چنانچہ در جای خود بتفصیل رقم پذیر خواہد شد مرتبہ سوم روز دوشنبہ غرہ
محرم سال نہصد و بیست و پنج کہ جانب بجور متوجہ بودند در اثنای راہ زلزلہ عظیم شد امتداد آن
تا نیم ساعت نجومی کشید و سلطان علاء الدین سوادی کہ معارض سلطان ویس سوادی بود بسعادت
ملازمت مشرف شدہ باندک زمانی قلعہ بجور بتصرف در آوردہ بخواجہ کلان بیگ ولد مولانا محمد صدر
کہ از اعاظم ارکان دولت میرزا عمر شیخ بود عنایت فرمودند و خواجہ مذکور را نسبت غریبی با آنحضرت
بودہ است شش برادر او در نیکو خدمتی جان خود را در قدم رضا و خوشنودی آن حضرت نثار کردہ اند
و خواجہ خود از فرط عقل و فراست منظور نظر خاص حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بود چون آنحضرت
را یورش ولایت سواد و تسخیر یوسف زئی پیش نہاد ضمیر انور بود طاؤس خان برادر خرد شاہ منصور کہ
کلانتر خیل یوسف زئی بود دختر او را آوردہ زبان عجز و انکسار کشود و عسرت غلہ نیز دران مساکن جوش
روی دادہ بود و در اصل یورش ہندوستان نیز در ضمیر جہانگشای تصمیم داشت عنان عزیمت از
سواد باز گردانیدند ہر چند استعداد و سرانجام سفر ہندوستان نبود امرا ہم باین یورش راضی نبودند
شعلہ ہمت افروختہ بہ ظلمت زدای سواد ہندوستان متوجہ شدند صباح روز پنجشنبہ شانزدہم محرم

ساحت - میدان - کشادگی - ارک - وہ قلعہ جس میں بادشاہ رہتا ہو - امتداد - درازی - معارض - صلاح کار و مشورہ دینے والا - شاید حکومت کا مدعی مراد ہو -

اعاظم - جمع اعظم - بزرگ - فرط - زیادتی - بہتات - غلبہ -

فراست - دانائی - عقلمندی - یورش - چڑھائی - عسرت - دشواری - تنگی - مساکن - جمع مسکن کی - سکونت کی جگہ - تصمیم - خاص کرنا - مضبوط کرنا -

در سال نهصد و شانزده مسرعی فرستاده معروض داشت که شاهی بیگ را کشته اند مناسب آن است
که باین جانب نهضت فرمایند بنا بر آن در شوال این سال به نیروی توکل نهضت عالی فرمودند و با
اوزبکان مرایات تعظیم بوقوع پیوست و همواره فتح و نصرت همعنان موکب عالی بود تا بار سوم منتصف
شهر رجب نهصد و هفده به دولت و فیروزی سمرقند را تسخیر فرموده اند و هشت ماه بفرمانروائی آنجا سایه گستر
بوده اند و در صفر نهصد و نوزدهم در کول ملک بعبید الله خان جنگ عظیم در پیوست و با آنکه فتح شده بود
از نگاه به شعبده آسمانی چشم زخم رسید و عنان جنیبت جهان نورد بحصار منعطف ساختند. بار دیگر باتفاق
نجم بیگ در پای قلعه غجدوان با اوزبک نبرد قوی دست داد و نجم بیگ کشته شده آن حضرت متوجه
کابل شدند دیگر بالهام غیبی رفتن ماوراء النهر را برطرف کرده تسخیر ممالک هندوستان را پیش نهاد همت
والا ساختند و چهار نوبت به تسخیر هندوستان متوجه شده اند و به جهت سنوح دواعی مراجعت فرموده اند
بار اول در شعبان نهصد و ده از راه بادام چشمه و جگدلک از خیبر گذشته به جم نزول اجلال نموده اند
در واقعات بابری که کتابیست ترکی نگاشته خامه صدق نگار آن حضرت نوشته اند که چون از کابل
به شش منزل در راه کرده بادینه پور رسیده شد ولایت گرمسیر و نواحی هندوستان که هرگز دیده نشده بود
بنجر و رسیده شد عالم دیگر در نظر آمد گیاه و درخت بروش دیگر و وحوش و طیور آن بطرز دیگر راه و رسم
ایل و الوس بطرز دیگر حیرتی روی داد و فی الواقع جای حیرت بود ناصر میرزا از غزنین درین منزل بعز بساط
بوسی استسعاد یافت در منزل جم مجلس کنگش منعقد شد موکب عالی از دریای سند که مشهور به نیلاب است
بکنار گذر رسیده بگذرد بشومی باقی چغانیان گذشتن سند در توقف افتاد بجانب کهت توجه فرمودند
و بعد از تاختن کهت بنگش و بنو را تاختند و از آنجا عیسی خیل رفته بچند منزل در ظاهر تربیله که قصبه ایست
بر کنار آب سند از توابع ملتان رایات اقبال نزول فرمود و کنار دریا گرفته بچند منزل مخیم اقبال شد و
از آنجا بچاروودکی نزول اجلال روی نمود و پس از چند روز غزنین مقر موکب دولت گشت و در ماه

مسرع - تیز چلنے والا - نہضت - قصد کرنا - کوچ کرنا - جنیبت - کوتل گھوڑا جو بادشاہ کی سواری کے آگے چلے
سنوح - ظاہر ہونا - پیدا ہونا - حادثہ -
دواعی - جمع داعیہ کی مقتضی - باعث - سبب ایل - مطیع لوگ - الوس - اپنی نسل والے - تاختن کہت - یعنی
موضع کہت پر تاخت کرکے - استسعاد - نیک بختی چاہنا - کنگش - مشورہ -
مخیم - خیمہ کھڑا کرنے کی جگہ - مقر - ٹھہرنے کی جگہ -

بود در لوازم قلعه داری اهتمام دارند بمجرد استماع این واقعه پرتال و اسباب را به جهانگیر میرزا که قدری بیماری داشت سپرده با معدودے از عقبهٔ مند وکوه که پر برف بود بصعوبت تمام گذشته سحر بر سر کابل رسیده اند مخالفان هر یکی از صولت و هیبت قدوم موکب عالی بگوشهٔ اختفا خزیده اند حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی اول مرتبه پیش شاه بیگم مادر کلان سببے خود که باعث بر داشتن خان میرزا بودند آمده و زانوے ادب بر زمین نهاده ملاقات فرموده اند و از روے تمکین و وقار و بزرگ منشی از راه عرفان در آمده بحسن ادا و لطف سخن عرض نموده که اگر مادرے بفرزندی شفقت خود را خاص گردانده فرزند دیگر را چه گنجایش رنجیدن و چه جا سر از حکم پیچیدن باشد و فرموده اند که بیدار بوده ام و راه بسیار آمده سر در کنار بیگم نهاده بخواب رفتند و برائے تسلی بیگم که بس مضطرب و متوحش بود انواع مهربانیها بظهور آورده اند و هنوز بخواب نرفته بوده که مهر نگار خانم که خاله زادهٔ آن حضرت باشد آمدند آن حضرت بسرعت برخاسته ایشان را دریافتند محمد حسین میرزا را گرفته آوردند و آن حضرت از انجا که معدن مروت بودند جان بخشی فرموده رخصت خراسان دادند و بعد ازان خانم خان میرزا را همراه گرفته پیش آن حضرت آوردند و گفتند اے جان مادر برادر گناهگار ترا آورده ام اشارت چیست آنحضرت خان میرزا را به لطف در کنار گرفته انواع نوازش و پرسش نمودند و بعد ازان بودن و رفتن مخیر ساختند خان میرزا از نهایت شرمندگی بودن خود قرار نتوانست و او رخصت قندهار گرفت و این قضیه نیز در همان سال واقع شد و بعد از سال دیگر بقندهار متوجه شده اند و بحاکم آنجا شاه بیگ ولد ذوالنون ارغون و محمد مقیم برادر خرد او محاربهٔ عظیم واقع شد و خان میرزا سعادت ملازمت دریافت و آنحضرت قندهار را بناصر میرزا که برادر خرد جهانگیر میرزا بود عنایت فرموده بکابل نزول اجلال فرمودند و شاه بیگم و خان میرزا را ببدخشان رخصت دادند و او بعد از سرگذشت بسیار زبیرزاعی برگشته و حکومت بدخشان باستقلال بحوزهٔ تصرف او در آمد و همواره تارک سعادت بر زمین فرمانبرداری می سود تا آنکه (زوداعی)

استماع - سُننا - پرتال - بڑی جانور - صعوبت سختی - صولت - رعب - دبدبہ - هیبت - آوازه - ذکر خیر -
اختفا - پوشیده ہونا - پوشیدگی - سبب - علت - رستی - طرف - رشتہ داری - مادرِ کلان خالہ اور باپ کی زوجہ
اور شاید ساس مراد ہو - بیدار بوده ام - یعنے جاگتا رہا ہوں اور راه دراز طے کرکے تھکا بھی ہوں -
مضطرب - بیقرار - متوحش - وحشت ناک -
حوزه - احاطه - تارک - وسط سر -

تمام ازهم ریخت وسی و سه مرتبه در یک روز زمین جنبید تا یک ماه شب و روز یک دو مرتبه زمین در تزلزل بود و اساس عمر بسیارے از مردم فروریخت و درمیان پغمان و پیک توت پارچهٔ زمین که عرض او یک کته باش اند از باشد بریده یک تیر انداز پایان رفت و از جاے بریده چشمها پیدا شده و از استرغج تا میدان که قریب شش فرسنگ باشد زمین آنچنان شگافت که بعضے از اطراف او برابر فیل بلند شده بود و در آغاز زلزله از سر کوهها گرد باد ها برخاست و در همین سال در هندوستان نیز زلزلهٔ عظیم عام شده و از سوانح آنست که شیبک خان لشکر فراهم آورده ارادهٔ توجه خراسان نمود سلطان حسین میرزا جمیع فرزندان خود را جمع ساخته متوجه دفع او شد و سید افضل پسر میر سلطان علی خواب بین را باستدعاے قدوم گرامی حضرت فردوس مکانی فرستاد و آنحضرت در محرم نهصد و دوازده به کمک او متوجه شده عزیمت خراسان نمودند و در اثناے راه در حدود کهمرد خبر فوت سلطان حسین میرزا رسید حضرت فردوس مکانی رفتن حال را بهتر از سابق دانسته برخلاف کنگش اهل روزگار متوجه خراسان شدند و پیشتر از آنکه موکب عالی بخراسان رسد باتفاق کوته اندیشان ناعاقبت فهم از فرزندان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا را باتفاق بر تخت سلطنت نشانده بودند و دوشنبه هشتم ماه جمادی الاخری سال مذکور آن حضرت را در مرغاب بمیرزایان ملاقات واقع شد و بادشاه عالی الشان بهرات نزول سعادت فرمودند و در فرزندان میرزا آثار رشد و دولت مشاهده نفرموده و معاودت موکب عالی را لائق حال دانسته در هشتم شعبان این سال متوجه دار الملک کابل شدند و در کوههاي هزارجات خبر رسید که محمد حسین دغلت و سلطان سنجر برلاس جمعی از مغلان را که در کابل مانده بودند بطرف خود کشیده و خان میرزا را ابزرگی برداشته کابل را قبل دارند و درمیان مردم عوام این خبر را شائع کرده اند که پسران سلطان حسین میرزا نسبت بحضرت فردوس مکانی غدری اندیشیده اند ملا باباے بشاغری و امیر محب علی خلیفه و امیر محمد قاسم کوه بر و احمد یوسف و احمد قاسم که حراست کابل بایشان مفوض

عمارت ازهم ریخت یا فروریخت - گر پڑی - تزلزل جنبش و زلزله - اساس - بنیاد - کته باش - ترکی میں کته کے معنی کلان کے اور باش کے معنی سر کے ہیں اور شاید بقدر جلودار خادم کی لکڑی کے ہو - سوانح - جمع سانحه - حادثه - اور شیبک خان ہی محمد خان پدر عبد الله خان بادشاه اوزبک ہے - قدوم - سفر سے واپس آنا - کمک - مدد - کنگش - صلاح و مشوره کرنا - موکب - وه لشکر جو اپنے امیر کی سواری میں ساتھ رہے - مرغاب - ایک مقام مشہور ہے - آثار - نشانات جمع اثر کی - معاودت - واپس ہونا دغلت - دوغلات ایک قوم مشہور از ترک - قبل دارند - محاصره کیے ہیں - شایع - پھیلنے والا - غدری اندیشیده بدعہدی کر کے

بود و منجو است کہ اقلیم ہندوستان را کامیاب سازد و آنحضرت را در ملک غربت بمراتب کامرانی و کام بخشی رساند۔ در دیار خود و مواطن اصلی کہ مجمع ملازمان صادق ست ابواب کلفت بر روی روزگار آنحضرت کشادہ آنچنان ساخت کہ بہ ہیچ وجہ بودن آنجا لائق ناموس و دولت ندیدند ناگزیر باجمعی متوجہ بدخشان و کابل شدہ اند چون بہ بدخشان رسیدہ اند تمام مردم خسرو شاہ کہ والی آنجا بود بخدمت شتافتہ اند۔ خود نیز بیچارہ شدہ بملازمت پیوستہ باوجود آنکہ این بیدولت سرحلقۂ بی اعتمادان بود بایسنغر میرزا را شہید کردہ و میل در چشمان سلطان مسعود میرزا کشیدہ بود و این ہر دو میرزا عم زادہای آنحضرت میشدند و در ہنگام قزاقی کہ عبور موکب عالی در بدخشانات شدہ بود آثار بی آزرمی و نامردمی ازو بظہور آمدہ و رنیولا کہ چہرۂ اعمال در آئینہ مکافات دید و دولت ازان بی سعادت روی گردانید آنحضرت از کمال مردمی و فرط جوانمردی در مقام انتقام نیامدہ حکم فرمودند کہ از اموال خود آن مقدار کہ اختیار کند برگیرد و بخراسان رود او پنج شش قطار قچر و شتر از مرصع آلات و طلا آلات و دیگر نفایس اجناس بار کردہ بجانب خراسان رفت و حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی تنسیق ولایت بدخشان فرمودہ متوجہ کابل شدند و دران وقت محمد مقیم پسر ذوالنون ارغون کابل را از عبدالرزاق میرزا ابن الغ بیگ میرزا ابن سلطان ابوسعید میرزا کہ عم زادۂ حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی میشد گرفتہ بود طنطنۂ نہضت رایات اقبال شنودہ متحصن شد۔ و بعد از چند روز امان خواستہ با مال و اسباب بقندہار پیش برادر خود شاہ بیگ رخصت یافت کابل در اواخر ماہ ربیع الاول سنہ نہصد و دہ بدست اولیای دولت ابد پیوند در آمد بعد ازان آن حضرت در نہصد و یازدہ متوجہ تسخیر قندہار شدند۔ و قلات کہ از مضافات قندہارست مفتوح گشت و از انجا بجہت مصالح ملکی فسخ عزیمت قندہار نمودہ جانب جنوب آن توجہ نمودند۔ و قبائل افغانان سواشنک و الاتلغ تاختہ بکابل مراجعت فرمودند مبادی این سال زلزلۂ عظیم در حدود کابل واقع شد فصیلہای قلعہ و اکثر منازل بالای حصار و شہر افتاد و خانہای موضع پغمان

مواطن - جمع موطن - وطن - **کلفت** - رنج و غم - کدورت - اسوقت تک محمد خان بادشاہ اوزبک زندہ تھا برابر فتح کرتا جاتا تھا - قزاق دیدبان - قزق روکنا - قزائی مہمانی - آزرم - انصاف - نگاہداشت - حیا - شرم - **مکافات** - بدلا - سزا - برابر ہونا - انتقام - بدلہ لینا - بغض نکالنا - مرصع - وہ چیز جسمین جواہرات جڑے ہون - **تنسیق** - انتظام کرنا - ترتیب دینا - **طنطنہ** - آواز طنبورے کی - کر و فر - **نہضت** - اٹھنا - قصد کرنا - کوچ کرنا - **متحصن** - قلعہ نشین - قلعہ مین بیٹھنے والا - **فسخ** - قصد سے پھرنا - **تاختن** - دوڑنا - مبادی - ابتدای ایام - **فصیل** - قلعہ کی دیوار - منازل - جمع منزل - بالاحصار - نام قلعہ - ۴۰

آنحضرت فرستادند که دغدغهٔ توهمی که بخاطر اقدس راه یافته بود برآورد موکب عالی بنمازگاه رسیده بود
که خواجه محمد بر کاب بوس والا مشرف شد و بمقدمات معقوله آنحضرت را مطمئن باطن ساخته عنان عزیمت
را منعطف ساخت چون بارک اندجان نزول سعادت فرمودند جمیع امرا و ارکان دولت به شرف
ملازمت عالی مشرف شدند و بنوید انواع تربیت کامیاب گشتند. سابقاً ایراد یافته بود که سلطان احمد میرزا
و سلطان محمود خان اتفاق نموده بر سر عمر شیخ میرزا آمدند درینولا که بحسب سرنوشت آسمانی قضیهٔ ناگزیر
واقع شد. و بتوفیق ایزدی جمیع ارکان دولت از خرد و بزرگ که بر یک رنگی و یکجهتی اتفاق نموده بر نگاهبانی
قلعه لوازم جد و مراسم اهتمام بجای آوردن گرفتند سلطان احمد میرزا اوراتیپه و خجند و مرغینان که از
ولایت فرغانه است گرفته بچهار کروهی اندجان فرود آمد هرچند ایلچی فرستاده در صلح زدند قبول نکرد
چون تائید غیبی همواره قرین حال این دودمان ابد پیوند است در اندک فرصتی بسبب وفور استحکام قلعه
و یکجهتی امرا و سانحهٔ صاحب قدرت و سنوح وبا در اردوی میرزا و سقط شدن اسپان از نشستن تنگ آمده
و از داعیهای سابق مایوس شده در صلح گونه درمیان آورده بناکامی برگشت و از جانب شمال دریای خجند که
سلطان محمود خان متوجه شده بود آمده اخسی را قبل کرد جهانگیر میرزا برادر آنحضرت و جمعی کثیر از امرای
اخلاص اندیش آنجا بودند خان چند مرتبه جنگ انداخت امرای اخسی تردداتِ پسندیده کردند عاقبت خان
تیز کاری نساخته از بیماری که عارض او شده از ین خیال باطل عنان تاب شده بولایت خود باز گشت
و آنحضرت بقوت و همت بلند و طالع ارجمند مظفر و منصور شدند و آن گیتی ستان را مدت یازده سال
در ماوراء النهر با سلاطین چغتائی و اوزبک نبردهای عظیم روی داد سه نوبت بشعشعهٔ تیغ صاعقه آثار و مشعل
عقل جهانتاب فتح سمرقند فرموده اند یکی در سال نهصد و سه از بایسنغر میرزا پسر سلطان محمود میرزا که از اندجان
آمده به نیروی اقبال و لمعان شمشیر تسخیر فرمودند دوم از شیبک خان در سال نهصد و شش و سوم بعد از
کشته شدن شیبک خان در سال نهصد و هفده چون مشیت الهی در اظهار گوهر یکتای حضرت شاهنشاهی

نمازگاه - عیدگاه۔ مطمئن - آرام پانے والا۔ بے اندیشہ۔ عنان - باگ۔ لگام - عزیمت - قصد - ارادہ پختہ -
منعطف - پھرنے والا۔ مڑنے والا - ارک - قلعہ - نوید - خوشخبری - سرنوشت - قسمت - مقدر -
سنوح - ظاہر ہونا - پیدا ہونا - حادثہ - سقط شدن - چارپایوں کا مرنا -
قبل کرد - محاصرہ کیا۔ شعشعہ - روشنی - چمک دمک -
صاعقہ - وہ بجلی جو ابر سے زمین پر گرے -

اشرف گفته شعر چون در ششم محرم زاد آن شه کرم هم تاریخ مولدش هم آمد ششم محرم هرچند این تاریخ
از غرائب اتفاقات است و فکر را دوران گنجایش نیست اما غریب‌تر آنکه این تاریخ از شش حرف که نزد
اهل حساب عدد خیر است فراهم آمده و لفظ شش حرف و نقش عدد خیر نیز دو تاریخ ظهور این عنصر مقدس از
مکامن غیب میگردد دیگر از غرائب جوهر حروفش آنکه احاد و عشرات و میات آن در یک مرتبه واقع شده
در تسویت سلوک اطوار اشارت نموده بدیع ذاتی که چندین اسرار غیبی در وودیعت نهاده اند امثال این
بدائع در باب او روی میداده شاه ولی اولیای کبار ناصرالدین خواجه احرار بزبان فیض آثار خود اسم گرامی
این مسعود طالع بظهیرالدین محمد تسمیه فرموده اند و چون بر زبان ترکان این لقب گرامی از بزرگی قدر و رفعت
منزلت لفظی و معنوی باسانی جاری نمی شد بابر نیز نام نامی آنحضرت مقرر شد و آنحضرت اعظم و ارشد
فرزندان عمر شیخ میرزا اند در دوازده سالگی روز سه شنبه پنجم رمضان هشتصد و نود و نه در خطه دلکشای
اندجان بر سریر سلطنت و تخت خلافت نشستند و آن قدر مشقت و تردد که در مهام تسخیر ممالک آنحضرت
را پیش آمده کم پادشاهی را روی نموده باشد و آن مقدار دلیری و دلاوری و توکل و تحملی که آنحضرت
بنفس نفیس در معارک و مخاطر بر خود روا داشته اند مقدور بشر نیست در وقتی که واقعه ناگزیر حضرت عمر شیخ
میرزا در اخسی روی نمود حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی در چارباغ اندجان کامیاب عیش بوده اند
روز دوم این واقعه سه شنبه پنجم رمضان خبر جانکاه باندجان آمد در ساعت سوار شده متوجه قلعه اندجان
شدند در محل رسیدن بدروازه شیرم طغائی جلو آنحضرت را گرفته بجانب نمازگاه روان شد بعضی
اوزکن و آن دامن کوه ببرد بخیال آنکه سلطان احمد میرزا با قشون و شوکت تمام می آید مبادا امرا غدری
نسبت بآنحضرت اندیشیده ولایت باو مسلم دارند اگر از حرام نمکی آن مردم ولایت از دست رود وجود اقدس
آنحضرت ازین مهلکه نجات یافته بجانب طغائیان خود النجه خان یا سلطان محمد خان مقدم گرامی ارزانی
دارند امرا ازین معنی آگاه شده خواجه محمد درزی را که از بابریان و قدیمیان حضرت عمر شیخ میرزا بود پیش

مکامن - جمع مکمن - یعنی پوشیده جگه - آحاد - جمع احد اکائیان - عشرات - جمع عشره دہائیان - مائیات - جمع مائة سینکڑے -
تسویت - برابر کرنا - بدیع - نادر - قدوه - پیشوا - تسمیه - نام رکھنا - توکل - خدا پر بھروسہ کرنا - تحمل - بردباری کرنا -
نفیس - بیش قیمت - لطیف - معارک - جمع معرکه - لڑائی کی جگہ -
مخاطر - جمع مخاطره - خطرناک چیزون مین گھسنا - تغائی - ماموں اور مادری رشته دار -
جلو - رکاب - مہلکه - جاے ہلاکت -

کوکلناش روبرو در قیم بیگم و نزدیکان ایشان نشناختند ہر چند تصریح کردیم بعد از مدتے بجا آوردند دختر دیگر
مہر بانو بیگم خواہر عینی ناصر میرزا ہشت سال از حضرت فردوس مکانی خرد بود دیگر کارہ سلطان بیگم
مادرش آغا سلطان غنچہ چی بود دیگر رقیہ سلطان بیگم مادرش مخدومہ سلطان بیگم کہ قرا کوز بیگم میگویند
و این ہر دو دختر بعد از فوت میرزا عمر شیخ متولد شدہ بودند و از اُوس آغا دختر خواجہ حسین دخترے
شدہ بود و در صغر سن رحلت نمود

حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی ظہیر الدین محمد بابر بادشاہ

بادشاہ چار بالش ہفت منظر۔ شہریار سماوی سریر علوی افسر۔ بلندی بخش ہمت بلند۔ سعادت افزای طالع ارجمند۔ آسمان حوصلہ زمین وقار۔ شیر دل اقلیم شکار۔ عالی فر والا شکوہ بیدار مغز دانش پژوہ صفدر ہزبر صولت۔ رفیع قدر قوی دولت۔ دریا دل گوہر نژاد۔ بادشاہ درویش نہاد۔ مسند نشین سلطنت حقیقی و مجازی ظہیر الدین محمد بابر بادشاہ غازی گوہر عنصرش مورد آثار عظیمہ و ہمم عالیہ بود و بے تعینی و آزادگی با تقید علو شان و سطوت عظمت از لائحہ اطوار او پرتو ظہور میداد فقر و فنای جنیدی و بایزیدی با شکوہ و ہمت سکندری و فریدونی از ناصیۂ احوال او میتافت ولادت مقدس آنحضرت در ششم محرم ہشتصد و ہشتاد و ہشت از بطن مقدس و خدر مطہر افتخار عفائف گرامی نژاد قتلق نگار خانم شرف وقوع گرفت و این گوہر عمان دولت و دری آسمان اقبال از افق سعادت طلوع نمود و آن عصمت معجر عفت طیلسان دختر دوم یونس خان و خواہر بزرگ سلطان محمود خان بود و نسب عالی عصمت پیرایہ برین نمط است قتلق نگار خانم بنت یونس خان بن ویس خان بن شیر علی اوغلان بن محمد خان بن خضر خواجہ خان بن تغلق تیمور خان بن ایسنبوغا خان بن دوا خان بن براق خان بن میسون توا بن موآتکان بن جغتائی خان بن چنگیز خان و مولانا جامی قراکولی در تاریخ ولادت

ہفت منظر۔ ہفت آسمان۔ سماوی سریر۔ آسمانی تخت۔ علوی۔ علو کیجانب نسبت ہے جسکے معنی بلندی کے ہیں۔ افسر۔ تاج۔ صفدر۔ دشمن کی صفین پھاڑنے والا۔ ہزبر۔ شیر درندہ۔ صولت۔ رعب۔ دبدبہ۔ مورد۔ محل۔ ہمم۔ ہمت کی جمع۔ اراد سے۔ لائحہ۔ روشن۔ ناصیہ۔ پیشانی۔ خدر۔ مراد زدہ۔ مطہر۔ پاکیزہ۔ عفائف جمع عفیفہ کی۔ پارسا عورت۔ دری۔ بضم تشدید بدرار۔ ستارہ۔ معجر۔ عورتوں کی اوڑھنی۔ عفت۔ پارسائی۔
طیلسان۔ ایک قسم کی چادر ہے۔ یونس خان۔ بادشاہ مغولستان۔

که بر یکی از عمارات بلند نشسته تماشای کبوتران متوجه بودند که یکی از بنیادهای بارگاه حضور آگاهی یافته از گسستن پر خبر داد میرزا فی الحال برخاسته یکپای را در کفش آورده بودند و فرصت پای دیگر درآوردن نه شد که آن جرا از هم جدا شد و آن سطح از پای افتاد و میرزا بحسب صورت قدم در حضیض سفلی نهادند و نظر معنی ارتقا باوج علوی فرمودند سن گرامی آنحضرت سی و نه بود ولادت مسعود در سال هشت صد و شصت در سمرقند بوقوع پیوسته بود بماند که فرغانه از اقلیم پنجم است و در کنارهٔ معمورهٔ عالم واقع شرقی آن کاشغر و غربی آن سمرقند و جنوبی آن کوهستان سرحد بدخشان و شمالی آن اگرچه پیش ازین شهرها بود مثل المالغ و الماتو و یانگی که بانزار مشهور است اما الحال اثری از رسوم و اطلال آنها هم نمانده و غربی او که سمرقند و خجند است کوه ندارد و غیر ازین جانب گذار بیگانه صورت پذیر نیست و دریای سیحون که بآب خجند مشهور است از میان شرق و شمال این آمده بسمت غرب میرود و از جانب شمال خجند و جنوب فناکت که بشاهرخیه اشتهار دارد میگذرد و از انجا بطرف شمال میل کرده جانب ترکستان میرود و بهیچ دریائی همراه نمی شود و پایان ترکستان در ریگستان فرو رفته غائب میگردد و درین ولایت هفت قصبه واقع است پنج بجانب جنوب دریای سیحون و دو بطرف شمال او از قصبات جنوب اندجان و اوش و مرغینان و اسفره و خجند است و از قصبات شمال اخسی و کاسان و آن گوهر یکتای سلطنت را سه پسر و پنج دختر بود بزرگترین پسران گرامی حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی ظهیر الدین محمد بابر بادشاه بودند بعد ازان بدو سال خردتر جهانگیر میرزا بود از فاطمه سلطان از امرای تومان مغل دوم و سوم ناصر میرزا بدو سال خردتر جهانگیر میرزا مادر عصمت سرشتش از اندجان بود غنچه چی امید نام و از همه دختران عفت قباب کلانتر خانزاده بیگم همشیرهٔ عینی حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی پنج سال از ایشان کلان بودند دران هنگام که شاه اسمعیل صفوی اوزبک را در مرو زیر کرد آن پرده نشین محفهٔ عفت در مرو بودند شاه اسمعیل احترام نموده باعزاز بسیار در قندز پیش حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی فرستاد و بعد از ده سال ملاقات حضرت گیتی ستانی میسر بود که در وقت آمدن ایشان من و محمدی

حضیض - پستی نشیب - سفلی - منسوب بسفل یعنی پستی - ارتقا - اوپر چڑھنا - علوی - علو کی جانب منسوب ہے جو بمعنی بلندی کے ہے - انزار - بنون و زاے و آخر زاء نام شہر -

رسم - نشان - عادت - اطلال - جمع طل - کھنڈر - قباب - جمع قبہ کی یعنی کلس - اوزبک - مغل میں سے ایک قوم یہاں مراد محمد خان بادشاہ دشت قبچاق و ماوراء النہر و خراسان ہے آخر مرو میں مارا گیا -

محفہ - ڈولی جسمیں عورتیں سوار ہوتی ہیں - عفت - پرہیزگاری - پارسائی -

رعیت پروری و آداب فرمانروائی و معدلت گستری در ازمنه و اعصار معادل و مساهم نداشت سخاوت را با شجاعت همراز و همساز ساخته و همت را با قدرت همنشین گردانیده مسند آرای سلطنت بود چنانکه یکبار کاروان خطائی در طرف کوهستان شرقی اندجان فرود آمده بود برفی عظیم بارید و تمام کاروان را زیر کرد غیر از دو کس جان به سلامت نبردند چون این حادثه معلوم آن والاهمت عدالت منش گشت و از وفور جمعیت آن قافله آگاهی یافت با وجود احتیاج وقت مطلقاً التفات بدان اموال ننمود و ارباب دیانت تعیین فرموده آن مال فراوان را ضبط کرده باصحاب امانت و صیانت سپرده تا جمیع وارثان را از مواطن اصلی گرد آورده هر یک را بحق خود واصل گردانید و حقوق جمیع اشخاص و افراد بمرکز خود قرار یافت همواره آن بادشاه درویش منش به صحبت درویشان خدا شناس متوجه بود و دریوزهٔ همت از دلهای خدا آگاه میکرد علی الخصوص بولایت پناه هدایت انتباه ناصر الدین خواجه عبید الله که بخواجه احرار مشهور اند و بعد از پدر عالیمقدار در اندجان که پای تخت ولایت فرغانه است زینت بخش سریر سلطنت گشت و تاشکند و شاهرخیه و سیرام در تصرف آن والاشکوه بود چند نوبت بر سمرقند لشکر کشید و چند بار یونس خان را که در یورت چغتائی خان و الوس مغل خان بود و نسبت قرابت قریب داشت استمداد نموده آورد و در هر بار که می آورد ولایتی عطا می فرمود و باز بتقریبات بمغلستان میرفت و در نوبت آخر تاشکند را باو داد و تا ایام تاریخ نهصد و هشت ولایت تاشکند و شاهرخیه در تصرف فرمانروایان چغتائی بود و خانی الوس مغل بمحمود خان پسر کلان یونس خان تعلق داشت تا آنکه سلطان احمد میرزا برادر عمر شیخ میرزا والی سمرقند و سلطان محمود خان مذکور باهم سخن یکی کرده بر سر میرزا لشکر کشیدند از جانب جنوب آب خجند سلطان احمد میرزا و از طرف شمال سلطان محمود خان آمد و درین اثنا قضیهٔ ناگزیر بمیرزا از تکمن تقدیر بوقوع پیوست تفصیلش بطریق اجمال آنکه اخسیکت که باخسی مشهور است یکی از بلاد دهگانه ولایت فرغانه است و میرزا عمر شیخ آن را پایهٔ تخت خود ساخته بودند و این شهر بر جری عظیم واقع شده عمارات آن همه بر سر جر است بحسب سرنوشت بتاریخ روز دوشنبه چهارم رمضان هشتصد و نود و نه بحوالی کبوترخانه

اعصار - جمع عصر کی - زمانہ - معادل - برابر والا - مساہم - شریک - برابر -
وفور - بہت ہونا - صیانت - نگاہبانی کرنا - مواطن - جمع موطن کی - وطن کی جگہ -
دریوزہ - بھیک مانگنا - انتباہ - آگاہی -
یورت - مقام - احاطہ - الوس - قوم - طائفہ - خاندان -
تکمن - مقام پوشیدہ - جر - یعنی پہاڑی درازہ -

دولتسرای شاهرخ میرزا بود بدرجهٔ شهادت رسانید، و مقتل سلطان ابوسعید تاریخ این واقعه است
عمر شیخ میرزا پسر چهارم سلطان ابوسعید میرزاست از سلطان احمد میرزا و سلطان محمد میرزا و سلطان محمود
میرزا خردتر و از سلطان مراد میرزا و سلطان ولد میرزا و الغ بیگ میرزا و ابابکر میرزا و سلطان خلیل میرزا
و شاهرخ میرزا کلانتر ولادت آن والانژاد در سمرقند بتاریخ هشتصد و شصت بوده سلطان ابوسعید میرزا
اول کابل را بمیرزا داده باباے کابلی را اتالیغ کرده رخصت فرموده بودند بعد از آن بجهت طوی از دره گز
گردانیده بردند پس از انجام جشن ولایت اندجان و تخت آن فرغانه بایشان داده اند و امرا و نواب مقرر
ساخته تیمورتاش بیگ را اتالیغ گردانیده بولایت مذکور فرستادند و سبب آنکه این ناحیت بایشان که ارشد
فرزندان بودند عنایت شد فرط توجه در نگاهداشت ملک موروثی بود چون حضرت صاحبقرانی این ولایت
را بفرزند گرامی خود عمر شیخ میرزا که بکاردانی متفرد بود ارزانی داشته بودند حضرت گیتی ستانی نیز این ملک را
بمناسبت همنامی باین والاخرد عنایت کردند آورده اند که حضرت صاحبقرانی مکرر میفرمودند که ما تسخیر عالم
بقوت شمشیر عمر شیخ میرزا کردیم که او در اندجان نشست و در میان ولایت ما و دشت قبچاق سد سدید
شد و باهتمام او در حفظ ثغور و ضبط حدود اهل قبچاق نتوانستند که سر بغی و عناد بردارند و دست فتنه و فساد
بگشایند و با فراغ خاطر کمر همت در جهانگشائی بستیم و این شایسته تخت و تاج نیز آن ولایت را که حدود مغلستان
بود بنوعی ضبط فرمود که لشکر بیگانه را مجال عبور بآن حدود نشد و یونس خان هرچند تدبیر انگیخت بران دلا همت
دست نیافت و جمعیت آن ولایت خدشه آسیبی و تفرقه آشوبی نرسید آن فرخنده بخت بلند اختر نکته سنج
و سخن گستر بود و توجه تمام بارباب شعر داشت و طبعش در نظم موافق بود اما پرداے گفتن نداشت و غالب
اوقات بکتب نظم و تواریخ توجه میفرمود و در ملازمت او اکثرے شاهنامه میخواندند و بغایت خوش صحبت و
شگفته پیشانی و نیک محاوره بود و ابیات مناسب محل از کلام شعراے پیشین بر زبان گرامی او جاری میشد
همت بلند از لوحهٔ حال او میتافت و جمال اقبال از جبههٔ جاه و جلال او هویدا بود و در قواعد ملکدارے و

طوی — دعوت و جشن۔ ناحیت — جانب۔ طرف۔ فرط — زیادتی۔ بہتایت۔ غلبہ۔ سد سدید — دیوار مستحکم۔
ثغور — جمع ثغر کی۔ سرحد درمیان کفر و اسلام کے۔ بغی — بغاوت۔ سازش کرنا۔ عناد — دشمنی۔
خدشہ — یعنی خراش۔ کھٹک۔ تفرقہ — پراگندگی و آشوب شورش۔
محاورہ — برمحل جواب دینا۔ بات چیت کرنا۔
لوحہ — تختی۔

علیه او دریافته بود میرزا الغ بیگ گفته اند و جلائل قدر ایشان بیان کرده اند و همواره میرزا در اعزاز و احترام کوشیده باداب برادری سلوک میفرمود و آنحضرت را دو فرزند سعادتمند بود سلطان ابو سعید میرزا و منوچهر میرزا و در بیماری که عالم را پدرود خواهند فرمود میرزا الغ بیگ پرسیدن آمده اند میرزا فرزند خود سلطان ابو سعید را سفارش عظیم کرده اند لاجرم پیوسته سلطان در سایه سلطنت و عاطفت میرزا کامیاب عیش و طرب بود و بنظر تربیت و عطوفت هر روز بر مدارج دولت و معارج اقبال متصاعد می شود روزے یکی از مقربان بساط والا که راه سخن داشت بموقف عرض رسانید که این پسر عم شما عجب خدمت بجد میکند. میرزا در جواب فرمودند که او خدمت ما نمیکند آداب جهانبانی و گیتی ستانی از صحبت ما فرا میگیرد و الحق میرزا از روے کمال دید و دریافت بیان حال نموده اند سلطان ابو سعید میرزا سعادت ولادتش در هشتصد و سی بوده در بیست و پنج سالگی سریر آرای سلطنت شد و مدت هژده سال بفرمانروائی و کشورستانی باستقلال اشتغال فرمود و ترکستان و ماوراء النهر و بدخشان و کابل و غزنین و قندهار و حدود هندوستان تصرف در آورد و در آخر ها عراق نیز در حیطه تسخیر در آمد و با چنین دولت بزرگ و مملکت عظیم که سرمایه هزار گونه مستی تواند شد هشیار دل و بیدار مغز بوده از درویشان و گوشه نشینان همت می طلبیدند و در هشتصد و هفتاد و دو میرزا جهانشاه بن قرا یوسف حاکم آذربایجان که بدفع آذون حسن آق قویله رفته بود و از غایت بی پروائی و کمال بے تدبیری بدست او کشته شد. سلطان لشکر بر سر او کشید. آذون حسن هر چند در صلح زد فائده نکرد ناگزیر راهها را از آمد و شد غله نگاهبانی نمود تا در اردو قحط عظیم پدید آمد بمرتبه که چهارده شب اسپان خاصه جو نیافتند. بتقریب آن سپاهی پراگنده شد. و آذون حسن در میدان جنگ غالب آمد و بتاریخ بیست و دوم رجب هشتصد و هفتاد و سوم بتقدیر ایزدی سلطان بدست مردم آذون حسن در آمده اند و بعد از سه روز بدست یادگار محمد میرزا ابن سلطان محمد میرزا ابن بایسنغر میرزا ابن شاهرخ میرزا که همراه آذون حسن بود داده است و آن بے حقیقت کم سعادت آن بادشاه بزرگ قدر را به بهانه خون گوهر شاد بیگم که کدبانوے

جلائل - جمع جلیلہ - بزرگ۔ طرب - خوشی۔ عطوفت - مہربانی۔ مدارج - درجے۔ معارج - جمع معراج کی - سیڑھیاں۔
متصاعد - اوپر چڑھنے والا۔ بساط - فرش۔ راہ سخن داشت - بات کرنے کا مجاز تھا۔
موقف - کھڑے ہونے کی جگہ۔ پسر عم - چچا کا بیٹا۔ جد - کوشش - محنت۔ سریر - تخت۔
استقلال - خود کسی کام کو مستعد ہونا بلا شرکت کسی کے اور بلا لغزش۔
حیطہ - احاطہ۔ تسخیر - تابعدار کرنا - قبضہ میں لانا۔

در ربیع الاول هفت صد و نود و ششم در پای قلعهٔ خرما تو درگذشت فرزند سوم جلال الدین میرانشاه میرزا ست
که مجملاً احوال سعادت اشتمال او که درین سلسلهٔ علیه مقصود بالذات ست مذکور خواهد شد. فرزند چهارم
میرزا شاهرخ ست که ایالت خراسان داشت و در اکثر یورشها در رکاب پدر عالیقدر او بود و بعد از حضرت
صاحبقرانی باندک زمانی فرمانروای بالاستقلال شد و ایران و توران و آنچه در تحت تسخیر حضرت
صاحبقرانی بود در حیطهٔ تصرف در آورده چهل و سه سال در سلطنت کامرانی نمود. ولادت او در روز پنجشنبه چهاردهم
ربیع الآخر هفت صد و هفتاد و نهم ست و در صبح یکشنبه نوروز سلطانی بیست و پنجم ذیحجه هشتصد و پنجاه بعالم
بقا شتافت جلال الدین میرانشاه جد ششم حضرت شاهنشاهیست ولادت گرامی او در هفت صد
و شصت و نهم بود در زمان حضرت صاحبقرانی حکومت عراق عرب و عجم و آذربایجان و دیار بکر و شام داشت
و چون حضرت صاحبقرانی به هند متوجه شدند این ممالک بالکل بعهدهٔ اهتمام همت عالی او بود چنانچه
در لوازم معدلت و مبانی سلطنت دقیقه نامرعی نگذاشت روزی در شکار سر قوچ صحرائی را در تاختن
گرفته بر داشته بود که اسپ رم خورد و میرزا از سر زین بزمین آمد و آسیبی عظیم در سر و روی رسید. اطبا
و جراحان حاذق تدابیر و معالجات موافق بکار بردند و مزاج شریف به صحت گرائید لیکن غباری ازان
گرد راه بر مرکز اعتدال طبیعی ماند بعد از سنقار شدن حضرت صاحبقرانی ابابکر میرزا که پسر کلان میرانشاه بود
خطبه و سکه بنام پدر عالیقدر کرد حضرت میرزا اکثر اوقات در تبریز میگذراند و جمیع مهمات سلطنت را میرزا
ابابکر سرانجام می نمود و در بیست و چهارم ذیقعده هشتصد و دهم در محاربهٔ قرا یوسف ترکمان که در حوالی تبریز
واقع شد شهادت یافت و آنحضرت را هشت پسر بوده است ابابکر میرزا النگر میرزا عثمان چلبی میرزا عمر
خلیل سلطان محمد میرزا ایجل میرزا سیورغتمش سلطان محمد میرزا فرزند دولت پیوند میرانشاه است
والدهٔ ماجدهٔ اش مهرنوش نام داشت از قوم فولاد قیا میرزا همواره با برادر خود میرزا خلیل در سمرقند
می بوده اند و چون میرزا خلیل بجانب عراق متوجه شده اند میرزا شاهرخ آنچه از مکارم اخلاق و شمائل

مبانی - جمع مبنی - بنانے کی جگه - بنیاد - رم خوردن - بدکنا - قوچ - بارہ سنگھا - حاذق - دانا - استاد کار - سنقار شدن
مرجانا سلاطین چغتائی کا - محاربه - جنگ کی جگه - کارزار - این محاربه بعد تباهی برادر اصغر میرزا ابابکر بود که میرزا عمر نام داشت
و با پدر و برادر موافق نبود - بدانکه میرزا خلیل فرصت یافته دار السلطنت سمرقند و خزائن گرفته بر اوباش پاشید. و سلطان شاهرخ اغماض
کرده تا خود ویران شد و سلطان او را بعراق فرستاده فرزند خود الغ میرزا را سمرقند داد -
شمائل - جمع شمال بمعنی خصلت - فارسی میں وضع وغیرہ کے معنی میں لاتے ہیں -

از اطراف بخدمت پیوستند حاکم مصر نقود فراوان از سرخ و سفید بنام نامی سکه زده بدرگاه گیتی پناه ارسال
داشت و سائر فرمانروایان آنجا و اعلام هواخواهی در میان اطاعت بر افراشتند و بر منابر حرمین
شریفین و دیگر اماکن شریفه و مشاعر قدسیه خطبه فرمانروائی بنام آنحضرت خوانده شد و در ذیقعده هشتصد
و ششم رایات ظفر پیرای بجانب فیروزه کوه نهضت داد و بی توقف و اهمال در همان روز فتح فرموده
عنان مراجعت بسمت خراسان مصروف داشت و در غره شهر محرم هشتصد و هفتم از راه نیشاپور بماوراء النهر
ظلال اقبال گستر و دران موطن مالوف طرح جشنی عظیم نموده طوی بزرگ که حیرت فزای ارباب همت
و سماح باشد ترتیب داد و جهان بصلای انعام و احسان کامیاب ساخته بتسخیر ممالک ختای متوجه شده
و در شب چهارشنبه هفدهم شعبان هشتصد و هفتم در مواضع اترار که از سمرقند تا آنجا هفتاد و شش فرسخ ست
بفرمان قهرمان ایزد بیچون روی بجانب دار الملک بقا آورده رخش حیات بفسحت سرای جهان باقی تاخت
و نعش عرش پایه آنحضرت بخطه سمرقند بشکوهی که شایسته آن بزرگوار باشد رسانیدند و در تاریخ غبطه سنین احوال
آن جهان آرا اینسے گفته اند شعر سلطان تمر آنکه مثل او شاه نبود * در هفتصد و سی و شش در آمد بوجود * در
هفتصد و هفتاد و یکی کرد جلوس * در هشتصد و هفت کرد عالم بدرود * آن صاحبقران سعادت قرین را چهار پسر
والاقدر بود اول غیاث الدین جهانگیر میرزا او در اوائل سلطنت پدر بزرگوار خود در هفتصد و هفتاد و شش در
سمرقند رحلت نمود از وی دو پسر ماند اول محمد سلطان که امیر صاحبقران او را ولیعهد خود کرده بود بعد از فتح روم
در هفدهم شعبان هشتصد و پنجم در سوری حصار روم کوس رحلت زد دوم پیر محمد که بعد از رحلت برادر گرامی
طغرای ولیعهدے بنام او سربلندی یافت و حضرت صاحبقرانی در آخر عمر باطاعت و سلطنت او وصیت
فرمود و دران زمان او حاکم غزنه و قندهار بود چهاردهم رمضان هشتصد و نه بر دست پیر علی تاز که یکے
از امرائے او بود در جبهه شهادت یافت و داغ لعنت ابد بر پیشانی عمل آن حرام نمک گذاشت فرزند
دوم حضرت صاحبقرانی میرزا عمر شیخ ست که حکومت فارس داشت و او هم در ایام حیات صاحبقرانی

اعلام - جمع علم - لشکر کا جھنڈا - منابر - جمع منبر - اماکن - مکان کی جمع الجمع ہے - مشاعر - جمع مشعر - عبادت کی جگہیں -
اہمال - کسی چیز کو اسکے حال پر چھوڑ دینا - موطن - مقام - وطن - مالوف - جس سے الفت ہو - طوی - شادی - نکاح -
سماح - جوانمردی - بخشش - صلای - آوازه طعام و انعام -
رخش - گھوڑا جس میں سپیدی سرخی ہو - گھوڑا - فسحت - فراخی -
رحلت - کوچ کرنا - ایالت - رعیت پر حکومت کرنا -

او شد و سر از گریبان انقیاد بیرون آورده کشتن نشیباشگاه قهرمان عدالت رسیده خارستان نتایج
اعمال در کنار خود دید. و در نوزدهم شهر ذی قعده هفت صد و هشتاد و نهم بواسطهٔ فتنه و فسادی که از مردم اصفهان
واقع شده بود آن شهر را قتل عام فرمود و از آنجا عنان عزیمت بجانب دار الملک فارس منعطف ساخت و آل
مظفر بخدمتش پیوستند و چون خبر مخالفت توقتمش خان که فرمانروای دشت قبچاق و از تربیت یافتگان آنحضرت
بود شنیدند دو نوبت لشکر بر سر او برده لوای فتح بر افراخته مراجعت نمود و دشت قبچاق را که طولش هزار فرسنگ
و عرضش ششصد فرسنگ است بنفس نفیس سیر فرموده از خس و خاشاک فتنه پاک ساخت و نوبت دیگر بایران
نهضت فرموده در هفت صد و نود و پنجم شاه منصور را که کلاه گردنکشی کج می نهاد در شیراز به قتل آورد و آل مظفر را
برانداخت و بهمت والا کارهای عظیم که ناسخ کارنامهای رستم و افراسیاب باشد در آن مرز و بوم بوقوع آورد و
ممالک فارس را بجهت آسایش اولیای دولت قاهره گلزار بهار ساخت و بعد از آن به نیروی دولت و
اقبال فتح بغداد کرد و چند نوبت بگرجستان در آمد و همعنان فتح و نصرت بر آمد و در دوازدهم محرم هشتصد و یکم دریای
سند را بجسر عالی بسته عبور فرموده بدولت و اقبال فتح هندوستان کرد و در هشتصد و سوم بعزم شام و عراق امر فرموده
صبح اقبال بر دمید و از فتوحات آسمانی بر روزگار آن جهانگیر عالم پیرای تافت آنکه شهر حلب مفتوح شد
و از آنجا لشکر بدمشق کشید و امرای شام را که در ذل قید اسیر بودند خون آنها هدر فرموده در سال دیگر بعزم تسخیر
روم رایات جهانتاب نهضت داده در جمعه نوزدهم ذی الحجه هشتصد و چهارم در حدود انگوریه معرکه مصاف آراسته
و لوای نبرد در ابهجه فتح حلی بسته با ایلدرم قیصر روم جنگ شگرف نمود و از تائیدات غیبی که همواره همعنان آن
شاهسوار میدان شکوه بود جنود مجنده فتح و فیروزی ملازم رکاب معلی گشته طغرای فتحنامه بنام نامی آن خدیو
ممالک کشورستانی خوانده شد و ایلدرم بایزید بدست سپاه نصرت اعتصام گرفتار آمد و چون او را بپایهٔ اورنگ
عالی حاضر ساختند از کمال عاطفت و اعزاز در زیر دست شاهزادها رخصت نشستن یافت و از آنجا بآذربایجان
مراجعت فرموده یکسال و شش ماه در آن حدود بعدل پیرائی مشغول بود و سلاطین و سلاطین نژادان

انقیاد - فرمانبرداری - قهرمان - کارفرما - عنان - لگام - منعطف - پھرنے والا - لوای - لشکر کا جھنڈا - نفیس - بیش
قیمت - نهضت - قصد کرنا - کوچ کرنا - برانداخت - برباد کیا - ناسخ - نیست کرنیوالا - مرز و بوم - مرز - زمین آباد قابل
زراعت - بوم - غیر قابل زراعت یعنی مطلق جگہ و مقام مستعمل ہے - نیروی - زور - جسر - پل - ذل - یعنی خواری - هدر -
باطل اور ناچیز ہونا - خون کا مباح ہونا - معرکه - لڑائی کی جگہ - مصاف - جمع مصف - صف بندی کی جگہ - جنگ - مهجه - جان -
روح - شگرف - زیبا و نیک - جنود - جمع جند یعنی لشکر - سپاه - مجنده - جمع کیے ہوئے جھنڈے - اعتصام - چنگل مارنا محفوظ رکھنا

جدی در ظاهر خطه کش که شهر سبز مشهور است از بلاد ایران از خدر مطهر و ستر مصفای حضرت عفت و برکت
مرتبت صفوت و طهارت منقبت عصمة الدنیا والدین تگینه خاتون در انجمن وجود قدم سعادت توام نهاده
جهان افروز گشت و این قطب دائرهٔ خلافت عظمی و مرکز محیط سلطنت کبری کوکب اقبالیست که از بطن هشتم
قاچولی بهادر در مطلع سعادت و اجلال طلوع نموده و بقول یکی از مورخین رویای صادقهٔ قاچولی بهادر بظهور
پیوست و به ریافت والای خردمند دوربین امروز آغاز طلوع کوکب اول و درخشیدن ستارهٔ نخستین بست
چنانچه سابقاً پرتو اشارت بر تمعنی تافت و درین زمان مسعود که حضرت صاحبقرانی سعادت ولادت یافتند در
ماوراء النهر ترمشیرین خان بن دوا خان بن براق خان بن مسوتن بن ابن مسوکان بن جغتائی خان فرمانروائی
داشت و در مملکت ایران زمین چهار ماه از وفات سلطان ابوسعید گذشته و بدین واسطه هرج و مرج
تمام دران سرزمین بظهور آمده بود و امیر صاحب قران از صغر سن تا عنفوان شباب همواره با داب شکار و
آئین رزم و پیکار اشتغال میفرمود و در سیچقان ئیل هفتصد و شصت و دوم امیر طراغائی ازین مرحله رحلت
فرمود و ازو چهار پسر و دو دختر بود صاحبقران و عالم شیخ و سیور غتمش و جوکی قتلغ و ترکان آغا و شیرین بیکی آغا
و چون عمر گرامی صاحب قرانی بسی و چهار سال شمسی رسید بطالع خجسته و بخت بلند بمشورت عقل خداداد که مورد
الهام ربانی ست در روز چهارشنبه دوازدهم رمضان هفتصد و هفتاد و یکم سال ایت ئیل در بلخ افسر فرماندهی
و اکلیل کشورکشائی و کامگاری بر سر نهاده اورنگ سلطنت و جهانبانی را پایهٔ بلند بخشید و مدت سی و شش
سال که ایام سلطنت و جهان آرائی او بود ولایت ماوراء النهر و خوارزم و ترکستان و خراسان و عراقین
و آذربایجان و فارس و مازندران و کرمان و دیار بکر و خوزستان و مصر و شام و روم و غیر آن بهمت بلند
کشورکشائی و دانش فراخ حوصله در حیطهٔ تصرف و قبضهٔ اقتدار در آورد و درایات استیلا و استقلال
را در ساحت ربع مسکون و عرصهٔ هفت اقلیم سربلندی داد و هر که بسلامت حال رفیق روزگار دولتش بود و بقدم
اطاعت پیش آمد گل سعادت از فرق بخت او شگفت و هر که شامت کردار و وخامت عاقبت دامنگیر

خدر - پردہ - مجاز از زوجہ - استطرح ستر - مطہر - پاکیزہ جیسے مصفا - عفت - پرہیزگاری - پارسائی - صفوت - خلاصہ - منقبت - اوصاف
عمدہ و بیان کرنا - عصمت - پاکی - توام - ملا ہوا - مرکز - دائرہ کے وسط کا نقطہ - محیط - دائرہ کا حلقہ - گھیرنے والا - رویای صادقہ
خواب سچا - ہرج و مرج - ہرج پریشانی - مرج تباہی - مراد کام ابتر ہونا - عنفوان - آغاز جوانی کا - یعنی اول ہر شئے - مورد - اترنے کی
جگہ - الہام - خدا کیطرف سے کوئی بات دل میں آنا - ایت ئیل - ترکی میں ایت - کتے کو کہتے ہیں ئیل یعنی سال یعنی کتے کا سال -
حوصلہ ہونا - حیطہ - احاطہ - استیلا - غلبہ کرنا - ساحت - کشادگی - میدان صحن خانہ - شامت - بدشگونی - وخامت - ناموافقت

خرد ہیبت نام در حق شناسی و حقیقت طلبی کامل اما قرعۂ بزرگی صوری و معنوی بنام برادر بزرگ افتادہ بود
چون والد بزرگوار ہموارہ روی نیاز بر آستانہ ارباب ریاضت مید اشت و منظور مقربان عتبۂ صمدیت بود
خصوصاً قدوۂ اصحاب وجد و حال شیخ شمس الدین کلال کہ امیر را بغایت حرمت میداشت و بنظر تعظیم
میدید و خدمت شیخ آن بزرگ دوران را از صفای باطن بظہور کوکبہ صاحبقرانی نوید سعادت جاوید بشارت نمودہ بود

صاحبقران اعظم ثالث القطبین قطب الدنیا والدین امیر تیمور گورگان

ارادۂ ازلی و مشیت لم یزلی ہزاران حکمت در ہر چیز ودیعت نہادہ جہان آراست و لہذا درین پنجاہ
و دو تن کہ سلسلۂ علیۂ شاہنشاہی بآن انتظام دارد عبرت بخش ہوشمند ان ست ایزد متعال ریاست
و حکمت و سلطنت و ہدایت و عطوفت و رافت و چندین جلائل نعوت و شرائف صفات را امانت سپردہ
سرانجام گوہر یکتای خلافت شاہنشاہی نمود مگر از قاچولی بہادر ہفت شخص بزرگ را ازین سلسلۂ قدسیہ
از نظام سلطنت صوری فرود آوردہ رتبۂ سپہ سالاری و شاہنشاہی داد تا این مرتبہ تابعیت را در لباس
متبوعیت در بافتہ سامان کارخانۂ جامعیت بروجہ دلخواہ صورت دہد و آن بزرگان والا شکوہ کہ در
ارکنہ قون بسر بردند اگرچہ احوال آنہا معلوم نیست اما ہمان طور پایہ بر پایہ بزرگی داشتند اگرچہ اسم سلطنت
نبود اما معنی سلطنت ظہور داشت و آنہم بجہت حراستِ عزت بیرون از سکنۂ عالم بظہور آوردہ اکنون کہ
مراتب تجرد و تعلق سامان یافت و استعداد او قریب بفعل مہیا شدہ کہ گوہر یکتای حضرت شاہنشاہی
بظہور آید خلعت مستعار تابعیت کہ برای تومنہ خان بظاہر درین سلسلہ درآمدہ بود خدای جہان آفرین
آن خلعت را برگرفتہ بزرگی را بظہور آورد کہ قابل و لائق سلطنت عظمی تواند بود و مصداق اینمعنی ظہور
حضرت صاحبقران طرازندۂ ہفت اقلیم و فرازندۂ تخت و دیہیم قطب الدنیا والدین امیر تیمور گورگان ست
و آن والا نژاد عالی قدر در شب سہ شنبہ بست و پنجم شعبان سال ہفتصد و سی و ششم سیچقان ئیل بطالع

قرعہ۔ پانسہ۔ ریاضت۔ رنج اٹھانا نفس کشی کرنا۔ عبادت مین مشقت کرنا۔ عتبہ۔ چوکھٹ۔ دہلیز۔ قدوہ۔ پیشوا۔ نوید۔
خبر خوش۔ مشیت۔ ارادہ الٰہی۔ عبرت۔ نصیحت حاصل کرنا۔ اندیشہ۔ رافت۔ مہربانی۔ نعوت۔ جمع نعت۔ وصف تعریف
تابع۔ پیروی کرنے والا۔ متبوع۔ جسکی کوئی پیروی کرے۔ حراست۔ نگہبانی کرنا۔ سکنہ۔ جمع ساکن کی۔ رہنے والا۔
مراتب۔ جمع مرتبہ کی۔ تجرد۔ دنیا ترک کرنا۔ تنہا۔ بے علائق ہونا۔ خلعت۔ لباس۔ مستعار۔ مانگی ہوئی چیز۔ طرازندہ۔
نقش و نگار کرنے والا۔ فرازندہ۔ بلند کرنیوالا۔ نژاد۔ اصل۔ خاندان۔ سیچقان ئیل۔ موش کا سال۔ سیچقان ترکی موش۔ و ئیل بمعنی سال ہے

جهان سراب نمانز دیک ست فرزندان گرامی و قراچار نویان سپه سالار و دیگر اعیان دولت وارکان را طلب داشته نصایحی که انتظام جهانیان از نتایج آن باشد. درمیان آورده خاستنی را یاوکداسے مقرر ساخت وعهدنامهٔ قاچولی وقبل خان که بآل تمغاے تومنه خان رسیده بود واسلاف بزرگ نهاد بتزئیب نامهای گرامی خود را رقم کرده بودند. از خزانه طلب فرموده برحاضران مجمع عالی خواند فرمود که بقراچار نویان باین وثیقت نامه پیمان بسته بودم شما نیز باین یوسون بسر برید و وثیقت نامهٔ دیگر میان اوکدای و فرزندان وخویشان نوشته یادگار اسپرد و دیار ماوراءالنهر و ترکستان و بعضے از حدود خوارزم و بلاد الغور و کاشغر و بدخشان و بلخ و غزنین تاآب سند بجغتائی خان مقرر ساخت و پیمان نامهٔ قبل خان و قاچولی بهادر بجغتائی حواله کرد و گفت از استصواب قراچار نویان تجاوز جائز نداری و در ملک و مال شریک خود دانی و میان ایشان عقد پدر و فرزندے بست بهمین ملاحظه این سلسلهٔ علیه قدسیه را جغتائی گفتند. والاجغتائی را بآباے کرام او نسبت بحضرت شاهنشاهی باعث افتخار و مباهات نسبت قرابت و مصاهات و خانزادهاے و نوئینان بموجب وصیت عمل نمودند سبحان الله از مثل چنگیز خان بزرگی و داناے چنین نقض عهد شود بایستے که آن پیمان نامه که بآل تمغاے تومنه خان قرین بود با وکتاے قاآن میداد و تربیت و معاونت او را برای رزین قراچار نویان می سپرد تا مطابق آن عهدنامه عمل میشد یا آن وثیقت نامه را حاضر نمی ساختند تا بر نسیان که همزاد انسانست محمول میگشت و دیدبه نامی در دفتر دانش او ملتبس بخط سهو میشد و عجب از سخن گزینان باستانی که درین باب باشره حرف سرائے و حرص نکته گیری و دوزبانی بسر وقت این نرسیده اند. وهمانا که چون ایزد جهان آرا میخواست که این لباس مستعار سپه سالاری که تومنه خان قرار داده بود و در معنی کارگران ابداع نشاهٔ جامعیت حضرت شاهنشاهی سرانجام داده بودند از قامت این سلسلهٔ علیه بردارد چنین سهوے و خطائی رفت که بر هنزا. ان قصد صواب شرف دارد و چون حراست ایزدی همواره نگاهبان این گروه والاشکوه بود فتوری در عهد و پیمان از جانب

سراب - باوجود دور سے پانی کیطرح معلوم ہو - مجازاً دھوکا - فریب - اسلاف - جمع سلف - گذرے ہوئے لوگ - وثیقت مضبوطی - پیمان - عہد - اقرار - یوسون - دستور - مباہات - فخر کرنا - مصاہات - مانند ہونا - نقض - توڑنا - نسیان - بھول جانا - بھول - ہمزاد - ساتھ پیدا ہونے والا - ملتبس مشتبہ - پوشیدہ - ہمشکل - شرہ - لالچ - حرص یعنے ہرچند ان مورخوں کو نکتہ چینی کی حرص تھی تب بھی اس اعتراض تک نہ پہونچے - مستعار - مانگی چیز -

در شکارگاہ جہت تربت خویش خوش کردہ بودند مدفون ساختند و در اندک روزگار از اشجار گوناگون چندان
انبوہی روے داد کہ مرقد در تراکم اشجار پنہان گشت تا آنکہ ہیچکس پے بآن سرزمین نتوانست بردد
ہمانا درین معنی سریست بدیع کہ جز دانا ے ہوشمند و دوربین پے بآن نتواند بردیعنی چنانچہ در زندگانی
در حراست ایزدی بود بعد ازان ہم درکنف نگاہباشت الہی درآمد تا کوتہ اندیشی بآن مقام دست
بے ادبی دراز نتواند کرد اگرچہ بتربت چنین اندیشہ کردن خود را مسخرہٴ جہانیان ساختن ست لیکن چون
فرمانروایان را بیشتر معاملہ باظاہر بینان باشد چنین صیانتی از مواہب عظمی ست و چرا حراست ایزدی
نگاہبانی اینچنین بزرگی نہ کند کہ عالمی در سایہٴ پاس او بود اگرچہ این بزرگ پیش عوام و در نظر اولی خواص
از مظاہر عظیمہٴ قہر الہی بود اما در نظر دوربین ہوشمند ان اخص خواص از مجالی الطاف ایزدی ست چہ در
محکمہ عدالت الہی کہ فرمانروائی خلائق پرتویست ازان مبدا ادی نرو دو ستمی بظہور نیاید و ہر امریکہ
در عالم کون و فساد متکون شود مبتنی بر چندین مصالح معنوی ست کہ دیدہٴ ظاہر بینان را بکنہ حقیقتش راہ
نیست و جز ضمائر بیدار دلان دوربین بر حقیقت آن آگاہ نے عمرش ہفتاد و دو سال تمام شدہ بود و از
سال ہفتاد و سوم اکثرے سپرے گشتہ ازان جملہ بیست و پنج سال بفرمانروائی و کشورکشائی منقضی
گشتہ و بملاحظہٴ تاریخ ولادت و وفات او کہ در تواریخ مذکور ست مدت عمرش ہفتاد و چہار سالی و سہ
ماہ بودہ باشد و ہمانا کہ خلاف باعتبار شہور و سنین شمسی و قمری تواند بود یا بوجہی دیگر از وجوہ مشہورہ
درین مدت ہموارہ انتظام مہمات ملکی و مالی باستصواب راے جہان آراے قراچار نویان رونق
داشت و والا شکوہی را کہ چنین برادرے بجان و جہان برابری رہنمون دولت و اقبال باشد چگونہ
بآن ہمہ کشورستانی و سلطنت آراے تارک عظمت باوج علیین نساید شعر قراچار و چنگیز ابن عمم اند
بہ کشورکشائی قرین ہم اند و ہنگام نواختن کوس رحیل سریر خانی را بادکدای مسلم داشت و مجمل این قصہ
دلشکن آنکہ در بور شمس خطای شبے بر پیشگاہ خیال او بصورت مثالی چنان جلوہ دادند کہ پدر وود کردن این

تربت - خاک - مجازاً قبر - خوش کردن - پسند کرنا - مدفون - دفین - گاڑا ہوا -
مرقد - خوابگاہ - مجازاً قبر - تراکم - ایک دوسرے پر اکٹھا ہونا - جمع ہونا - مجازاً ہجوم - اشجار - جمع شجر - درخت - ہمانا - تحقیق -
بدیع - نادر - بدائع جمع - حراست - حفاظت - سخرہ - تسخر کرنا - مسخرہ - بیگار - صیانت - حفاظت - نگہبانی - مواہب
جمع موہبت - بخشش - مظاہر - جمع مظہر - جاے ظہور - یعنی قہر ان کا ظہور اسکی ذات سے ہوا - مجالی - جمع مجلا - روشنی کی جگہ -
کون و فساد - ہونا و ٹوٹنا - سکون - موجود - ولادت - پیدا ہونا - سپری - تمام - شہور - جمع شہر - مہینہ - سنین - جمع سن - سال

علیین - جمع علیہ - بہشت کی کھڑکیاں - کوس رحیل - کوچ کا نقارہ - دنشت مرگ سپدرود - رخصت - رخصت کرنا -

وجهانبانی اوگذشت جنت تنگری که از مبشران عالم غیب و فرود رسانان درگاه کبریا بود بالهام ربانی تموچین را بخطاب چنگیز خان مخاطب ساخت یعنی شاه شاهان روز بروز نجم سعادتش فروزان تر میشد. وسال بسال برق دولتش سوزان تر میگشت بر تمام خطاے و ختن و چین وماچین و دشت قبچاق و سقسین و بلغار و روس و ردس والان و غیر آن سرورے یافت او را چهار فرزند بود جوجی و چغتائی اوکدای و تولی ترتیب بزم و شکار تعلق بجوجی داشت و یرغو رسیدن و سیاسات تقدیم رسانیدن که نظام ممالک ارائی بآن منوط است براے رزین چغتائی مفوض بود و تدبیرات جهانبانی و ترتیب امور ملکی با وکدای اختصاص داشت و سرانجام مهام سپاه و محافظت اردو بتولی متعلق بود در شهور سنه ستمائه و پانزده بقصد سلطان محمد خوارزم شاه بجانب ماوراءالنهر توجه نمود و اهل آن دیار بسطوت قهر بیاسا رسیدند و چون از کار ماوراءالنهر پرداخته از آب آمویه عبور نموده عنان کشورکشائی بجانب بلخ معروف داشت و تولی خان را با لشکرے گران بولایت خراسان روانه ساخت و بعد از تسخیر ممالک ایران و توران از بلخ بطالقان آمد و از انجا متوجه دفع سلطان جلال الدین منکبرنی شد. و در ماه رمضان ستمائه و بیست و چهارم سال هلالی سلطان جلال الدین را بر کنار آب سند هزیمت داد و از انجا بماوراءالنهر شتافته بجانب یورت اصلی استقرار گرفت و در تنگوزئیل مطابق چهارم صفر ستمائه و بیست و چهارم که هم سال ولادت و هم سال جلوس سلطنت بود در حدود ولایت تنگقوت ودیعت حیات سپرد و پیشتر از ان وصیت کرده بود که چون قضیه ناگزیر درین یورش روے نماید پنهان دارند تا کار اهل تنگقوت بانجام رسد و در ممالک دور دست فتورے نرود و فرزندان و امرا بموجب وصیت عمل نموده در اخفای این حال کوشش نمودند تا آن که اهل تنگقوت بیرون آمدند و علف تیغ شدند و بعد از ان صندوق نعش او را برداشته روی براه اوردند و هر آفریده را که در راه میدیدند از بیم میلغار میرانیدند تا خبر باطراف و اکناف بزودی نرسد و چهاردهم رمضان همین سال نعش او را باردوی بزرگ آورده اظهار واقعه ناگزیر نمودند و در پاے درخت که بزدری

تنگری - کاف اور گاف دونون طرح ترکی مین خدا کا نام ہے - مبشر - خوشخبری پہونچانے والا - چنگیز خان شاه شاهان یا یعنی شاه جهان - الهام - جو نیک بات دلمین آوے - سقسین - صحیح سقسین ہے - بلغار جسکو بلگیر یا کہتے ہین - اوکدای مشہور اوکتائی ہے - یرغو - تحقیقات - جرم پرسیدن - یعنی مجرم سے پوچھنا - سطوت قهر - سخت گیری - قهر - یاسا - در حقیقت مغلی قانون سیاست ہے جسکا ایک قاعده یہ تھا کہ جو قوم لڑے بعد فتح اُسکو بدریغ قتل کرد - هزیمت شکست - علف - بیلون کا چارا - اعلاف جمع - از بیم گذرانیدن - مار ڈالنا - اکناف - جمع کنف - کناره - دامن -

و نظرات سعود آسمانی چنان استدلال میتوان نمود که این همان ستاره دولت است که در نوبت چهارم
از جیب قبلخان برآمده بود اگرچه در سلسله علیه حضرت شاهنشاهی که درین محمدت نامه ایزدی سخن از آن
میرود احتیاج بذکر تومنهٔ نیست که از شعب این شجره قدسیه است لیکن چون پرتوی از نور متقدس
النقوائی بود مجملی از ذکر آن ناگزیر افتاد طالع مسعود تومنه میزان بود و هفت ستاره در طالع بودند در اس
درسوم و ذنب در نهم و بعضی برآنند که در سال پانصد و هشتاد و یک که بسرداری الوس و قوم بیرون سبعه
سبعه سیاره در میزان فراهم آمده بودند قراجار نویان فرزند گرامی سوغوجیجن ست بادشاه منش
شهریار نشان بود چون در سال تنکوزئیل پانصد و شصت و دو یسوکا بهادر درگذشت و درین سال
تومنه سیزده ساله بود و سوغوجیجن که مدار ملک سلطنت و گیرودار لشکر و سپاه برو بود همه را ان
چند روز بار دو سی فنا کوچ نمود قراجار نویان ایام صغر داشت قوم بیرون از تومنه روی گردان
شده به قوم تایجوت پیوستند و تومنه تنها گشته در بند و بلا افتاد و عنایت تائید آسمانی از آن
ورطه‌های مخاطرهای سهمناک نجات یافت و با قوم جاموقه و تایجوت و قنقرات و جلائر و غیر آن کارزارها
کرد و قتیکه سال عمر شش از سی درگذشته بود سردار ایل و الوس خود شده بنابر مخالفت بعضی از فرمانروایان
ترکستان در چهل سالگی برهنمونی قراجار نویان پیش اونک خان حاکم قوم کرائیت که با یسوکا بهادر نسبت
محبت داشت رفت و کارهای پسندیده برای او بجا آورد و دستبرد نمایان نمود و در رتبه قرب منزلت و غلو
او به سرحدی رسید که مشام حسن اخلاصش از شمامهٔ اتحاد معطر گشت خونچه امرای نظام و خویشان بر حسد بر دند چنانچه که سنقر
ایجاجرات بود سنالو پسر اونک خان را با خود متفق کرده در باب او سخنان ناشایسته و تقریرهای ناپسندیده بسمع بسته خیالات
اونگ خان را از راه راستی برده در خیال فاسد انداختند و تومنه اندیشه مند گشته با سعی و جد قراجار نویان تدبیرات درست
او از آن مهلکه برآمده و دو مرتبه در میان ایشان محاربات عظیم در پیوست و تومنه ظفر یافت و در چهل و نه سالگی و تنقیح
در پنجاه سالگی در رمضان پانصد و نود و نهم بدولت سلطنت و جهانداری کامران شد و چون مدت سه سال از فرمانروایی

استدلال - دلیل لانا - گواہی چاہنا - شہریار - بادشاہ - اردو - لشکرگاہ بادشاہی - تائید - قوت دینا - ورطہ - ہلاکی کی جگہ
مجازاً بھنور - مخاطر - جمع خطر - سہمناک - خوفناک - ایل - بیل کے وزن پر ترکی میں سال اور ئیل کے وزن پر بمعنی تابع و
مطیع بھی مراد ہے - الوس - واو پڑھا نہ جاوے بلکہ ترکی میں ضمہ (پیش) کی نشانی ہے بمعنی کنبہ و برادری - دستبرد - پیش پانا -
غالب ہونا - مشام - سونگھنے کا مقام جو ناک سے اوپر شروع دماغ سے ملا ہے - شمامہ - بوے خوش - خوشبو کی چیز -
تقریرہا - بعضوں نے سخت بات کے معنے لکھے ہیں - مہلکہ - جاے ہلاک - محاربات - جمع محاربہ - آپس میں لڑنا - ظفر - فیروزمندی - فتحمندی

همت گماشته متوجه الناخان شد و نبرد عظیم درپیوست و شکست غریب خطائیان را داده اسباب و
اموال ایشان را بتاراج برد و چون نوبت تاخت سپاه اجل دررسید برتان بهادر برادر گرامی او بمشاورت
اعیان مملکت بر سریر خانی متمکن گشت و یاساق پدر و برادر خود را تازه گردانید و چون در عهد او هیچکسی
را یارای آن نبود که با او دعوی مبارزت و سپه کشی کند. لاجرم لقب خانی او در افواه به لفظ بهادری
زبان زد و شهرت گشت و نقد شجاعت او را باین نام مهابت فزا مسکوک ساختند و درین زمان قاچولی
بهادر که هم برادر جانسپار و هم بهادر سپه سالار متوجه عالم بقا شد ایردمجی برلاس پسر ارشد قاچولی
بهادر است که در مسالک فرهنگ و معارک جنگ مغز هوش بلند و بخت بیدار داشت بعد از پدر
طغرای سپه سالاری بنام او سربلندی گرفت و او بآئینی که پدر بزرگوار رونق داده بود در تنسیق مهام
ممالک و تدبیر عظام امور کوشش می نمود و اول کسیکه به لقب برلاس اختصاص یافت او بود و معنی
این لفظ مغلی شجاع است نسب تمام الوس برلاس باو میرسد. و چون زندگانی برتان بهادر
بسر آمد از چهار پسر او سومین یسوکای بهادر که پدر چنگیز خان است و بجوشن فرزانگی و مغفر مردانگی
آراسته بود تاج خانی بر سر نهاده زینت بخش سریر جهانبانی گشت و درین هنگام ایردمجی برلاس
بشهرستان بقا اساس اقامت نهاده از وی بیست و نه پسر یادگار ماند سوغوچیچن در میان فرزندان
گرامی ایردمجی برلاس بدل دلاور و رای جهاندار و خرد کارساز و عطوفت نظام بخش سربلندی داشت
و از روی سال نیز بزرگترین اولاد بود و جای پدر عالی قدر گرفت یعنی شهریار و بصورت سپه سالار
بود و یسوکای بهادر برای جهان آرای سوغوچیچن لشکر بر سر تاتار کشید و خان و مان و دولت ایشان را
بی سپر غارت ساخت و بیاری یزدان و نیروی بخت فیروز بر تاتار غالب آمده بدولت و اقبال متوجه
دیلون بلداق شدند و چون بران موضع سعادت افزا رسیدند در بستم ذیقعده تنگوزئیل سال پانصد و چهل
و نه هلالی خاتون دهی اولون آنکه که آبستن بود فرزند گرامی نژاد یسوکای بهادر گفت که از رموز حساب دانی

اموال - جمع مال - روپیہ پیسہ - اسباب - تاراج - لوٹنا - لوٹ مار کرنا - یاساق - (ترکی لفظ ہے) شریعت مغلان - یارا - قوت
توانائی - طاقت - مبارزت - لڑائی - جنگ - لاجرم - ناگزیر - بالضرور - لاعلاج - مسکوک - سکہ زدہ -
معارک - جمع معرکہ - جائے جنگ - مجازاً لڑائی - تنسیق - انتظام کرنا - ترتیب دینا - جوشن - سینہ زرہ - ایک قسم کا
لڑائی کا لباس - مغفر - لوہے کی ٹوپی - خود - عطوفت - مہربانی - توجہ -
خان ومان - گھربار - فیروز - کامیاب - فتحمند -

انتقام برادر خود از التانخان حاکم خطای کشید و جنگهای بزرگ که کارنامهٔ مردان کار تواند بود کرده بر لشکر
خطائی شکست عظیم انداخت و مجملی ازین سرگذشت آنکه فرمانروایان خطا پیوسته ازین طبقهٔ والا شکوه
دغدغه داشتند و همواره محرک سلسلهٔ دوستی بوده روزگار میگذرانیدند چون دارائی خطا با التانخان استقرار
یافت از استماع شجاعت و تدبیر قبل خان بیشتر هراسان گشت بوسیلهٔ فرستادهای کاردان اساس
موافقت محکم ساخت بمرتبهٔ که قبل خان را استدعای آمدن خطا نمود خان به مقتضای راستی و درستی
که طبیعی این دودمان والانژاد است وارد گیر ملک را بقاچولی بهادر سپرده بخطا رفت و بنقش صحبت دلپذیر
نشست و از انجاکه کامیاب عیش و عشرت به یورت خود متوجه شد بعضی از اعیان دولت التانخان
که تنگ حوصله و فرومایه بودند سخنان ناشایسته گفته التانخان را متغیر گردانیدند التانخان از وداع پشیمان
شد و کس فرستاده طلب داشت قبلخان از سواد پیشانی روزگار نقش ناراستی التانخان خوانده جواب
فرستاد که چون به ساعت فرخنده توجه نموده ام برگشتن را لائق نمیدانم خان خطا جوشیده لشکری نامزد کرد
که بهر وضع که ممکن باشد خان را بگیرد آرند قبل خان بخانهٔ دوستی سالجوتی نام که در سر راه ماوای داشت
سردار لشکر خطا را فرود آورد و قرار داد که بر میگردم سالجوتی پنهانی گفت که معاودت را مصلحت نمیدانم
من اسپی دارم تیزگرد و دوررو که هیچکس بان نتواند رسید همعنان احتیاط شدن و بران اسپ سوار شده ازین
مخاطره به در رفتن صلاح وقت است قبلخان برین رای عمل نموده بران اسپ سوار دولت شده به یورت خود
شتافت و فرستادهای خطائی چون آگاه شدند چابکدستان تیزپای از عقب در آمدند و جز در یورت خان
بجای دیگر نه پیوستند قبلخان این بداندیشان را گرفته از هم گذرانید درین اثنا پسر کلان او اوقین برقان که
که بحسن صورت بی همتای روزگار بود در حوالی دشت هم تگی غزالان داشت ناگاه قوم تاتار دوچار شده
دستگیرش کردند و او را گرفته پیش التانخان بردند و خان با انتقام آن سگ جانان گرگ منش تیغ بیداد برین
غزال شیرنژاد راند قوبله خان که پسر دوم بود چون تخت آرای سلطنت شد بجهت انتقام برادر خود تجمیع لشکر

انتقام - برابری کرنا - بدلہ لینا - کارنامہ - تصویروں کا مرقع - جنگنامہ - کتاب تواریخ - کتاب قوانین ریاست وعدالت
مجمل - برخلاف مفصل کے بہت سے امور تھوڑی عبارت میں - دغدغہ - خوف - دہشت - تشویش - محرک - حرکت دینے والا
بلانے والا - استقرار - آرام کرنا - جم جانا - استماع - سننا - شجاعت - دلیری - بہادری - استدعا - چاہنا - درخواست کرنا -
دودمان - خاندان - کنبہ - والانژاد - بزرگ اصل ونسب - یورت - گھر - منزل - فرومایہ - کمینہ - بداصل - بے ہنر -
فرومایگان جمع - سواد - سیاہی - مسودہ - اطراف شہر - فرخندہ - مبارک - ماوا - جائے قیام - مراد گھر - غزال - ہرن کا بچہ -

فارغ شد برادران بفرمودهٔ پدر بایکدیگر عهد و پیمان بستند که سریر خانی قبل خان مسلم باشد و قاچولی
سپه سالار و صف آرای و مدار کل و تیغ زن باشد و مقرر شد که فرزندان یکدیگر بطن به بطن همین
طریقهٔ منظور و مسلوک دارند و عهد نامه بخط ایغوری درین باب قلمی فرمودند و هر دو برادران خط مهر
نهادند و بآل تمغای تومنه خان رسانیدند از آدم تا تومنه خان آبای کبار حضرت شاهنشاهی که مقصود
از جنس این سلسله ایشانند بریاست مطلقه و سلطنت مستقله ممتاز گشته ثبات بخش سریر معدلت بودند
و طائفه ازین گروه والا شکوه مقتدائی ملک معنی نیز یافته کامیاب ظاهر و باطن گشتند چنانچه پاستانی
نامها ازان آگاهی می بخشد و حکمت الٰهی که در ظهور نشاهٔ جامعیهٔ مراتب کونی و الٰهی بخیدن میانجی کارفرمایان
ملک صورت و معنی اهتمام دارد و منتظر زمان ولادت حضرت شاهنشاهی که نقادهٔ کائنات بودن طراز
خلعت فاخرهٔ اوست بوده روز بروز اسباب آن را سرانجام میداد و برای جامعیت و شناسای قدر
خدمت و لذت سربرای شایسته قاچولی بهادر را لباس وکالت مستعار پوشاند تا مراتب این حالت
تیر برای العین این سلسلهٔ علیه درآید و سرمایهٔ جمعیت مراتب برای حضرت شاهنشاهی حاصل گردد و
با وجود رشد و کاردانی و بزرگی و بزرگ منشی قاچولی بهادر قبل خان ولیعهد شد اگرچه بظاهر مراعات کلانی
سن شد که منظور دانشوران نیست اما در معنی کارفرمای قدرت الٰهی نشاه جامعیت را سرانجام داد چون
تومنه خان را ستارهٔ حیات در مغرب فوات متواری شد قبل خان بر تخت فرمانروائی متمکن گشت و قاچولی
بهادر بموجب وفا بالعهد که سرمایهٔ دولت سرمدیست در مقام یکجهتی و موافقت درآمده بآئین دوستداری و
شاه نشانی متصدی انتظام مهام سلطنت گشت و چون قبل خان از دار الفتن مبتی بدار الامان نیستی خرامید
قوبله خان که در میان شش پسر او شایستهٔ تاج و تخت بود به سلطنت نشست و قاچولی بهادر بهمان منصب
والای سپه سالاری مشغول بوده پاس پیمان خود میداشت و بدستیاری فرزانگی و مردانگی سرانجام کارگاه
ملک و دولت می نمود و قوبله خان به پشت گرمی همچنین مهربانی که هم عقل خداداتی داشت و هم تیغ کشورستانی

کبار – جمع کبیر – بزرگ – بڑا – مستقل – یعنی خودمختاری کی بادشاہت بدون لغزش یا تابع ہونے کے – سریر – تخت – سرر جمع –
معدلت – عدل – انصاف – طائفہ – گروہ – جماعت – طوائف جمع – پاستان – قدیم – گذرا ہوا – نقادہ – چنا ہوا
منتخب شدہ – کائنات – تمام دنیا – مخلوقات – طراز – نقش و نگار – نقش جامہ – رای العین – آنکھ سے دیکھنا
پیش چشم – فوات – مبتی – مرجانا – متواری – پوشیدہ ہونے والا – چھپنے والا – سرمدی – ہمیشگی – دار الفتن –
فتنوں کا گھر – مراد دنیا – منصب – عہدہ – مناصب جمع – فرزانگی – عقلمندی –

فروغ یافت با مردانگی و خردمندی زینت بخش حال او بود و با بزرگ منشی بردباری رونق فزای روزگار
او بسیاری از مملکت مغلستان و ترکستان را به نیروی تدبیر و نیرومندی سرپنجۂ اقبال بر ملک موروثی
افزودن ساخت و تمام ترکستان در هیبت و عظمت ممائل او نداشت او را دو خاتون بود از یکی هفت پسر
آمد و از دیگری دو پسر بیک شکم متولد شد. ازین توامان یکی را قبل نام بود که جد سوم چنگیز خان ست و
و دیگری را قاچولی نام داشت قاچولی بہادر جد ہشتم حضرت صاحبقرانی ست مظہر انوار دولت
و مولد آثار سعادت بود فر بزرگی از چہرۂ او هویدا و شکوہ بختیاری از پیشانی او پیدا شبی بخواب
دید که از جیب قبلخان ستارۂ رخشان بر آمد و باوج فلک رسیده تاریک گشت و همچنین پے در پے
سه بار واقع شد و در نوبت چهارم ستارۂ بغایت نورانی از گریبان دولتش طلوع کرد که آفاق را نور او
فرو گرفت و پرتو نور او بچند ستارۂ دیگر رسید که بهر یک از آنها ناحیتی روشنائی پذیرفت و چون آن کوکب
نورانی ناپدید شد اطراف جهان همچنان روشن بود از خواب بیدار شد و در تعبیر این نمود از غیبی طائر اندیشه
را پرواز نیسه او ناگهان باز خوابش در ربود و همچنان مشاهده کرد که از گریبان او هفت بار ستارۂ روشن پدید
آمد و غروب کرد و نوبت هشتم ستارۂ بزرگ طلوع نمود و تمام جهان را ضیا و رونق بخشید و از وی چند ستارۂ
دیگر خرد منشعب شد که هر یک گوشه از عالم را روشن ساختند و چون آن ستارۂ بزرگ ناپدید شد عالم همان
طور روشن ماند و ستارہای دیگر همچنان روشنائی داشتند صبحدم صورت واقعه را قاچولی بہادر به پدر بزرگوار
خود تومنه خان عرض کرد پدر تعبیر فرمود که از قبلخان سه شاہزادہ بر تخت خانی نشینند و در مملکت حاکم شوند اما
مرتبۂ چهارم آن باشد که از عقب ایشان پادشاہی ظہور کند که اکثر عالم را در تحت تصرف خود در آورد و او را
فرزندان پدید آیند و هر یکی حکومت ناحیتی داشته باشد و از قاچولی هفت فرزند دولتمند که افسر پیشوائی و تاج
فرمانروائی بر سر داشته باشند بظہور آیند و نوبت ہشتم فرزندی پدید آید که جہانگیری نماید و بر عالمیان سروری
و مہتری کند و از وی فرزندان بوجود آیند که ہر یکے حاکم جانبی باشد و والی مملکتی شود و چون تومنه خان از تعبیر

فروغ - روشنی - نیرو - قوت - زور - مماثل - کسی چیز کے مثل - برابر - توامان - وہ دو لڑکے جو ایک ساتھ پیدا ہوئے ہوں
جوڑیا بچے - مظہر - ظاہر ہونے کی جگہ - مورد - اترنے کی جگہ - فرّ - دبدبہ - شان - اوج - بلندی -
طلوع - ستارہ کا نکلنا - آفاق - جمع افق - کنارہ آسمان - مجازاً تمام دنیا -
پرتو - سایہ - ناحیت - طرف - سمت - نواحی جمع - تعبیر - خواب کے معنی بیان کرنا -
ضیا - روشنی - سروری - سرداری -

د جد بیست و دوم حضرت شاهنشاهی ست چون بسن تمیز رسید مسر یر سلطنت توران زمین را زینت
داد و سرداران قبائل از ترک و تاتار و غیر آن که بطریق ملوک طوائف زندگانی میکردند کمر خدمتگاری
بمیان جان بستند و او به نیروی تدبیر پریشانیهای روزگار فراهم آورده داد عدالت و احسان داد و زمانی
دراز بمردانگی و فرزانگی روزگار را آرایش و آسایش بخشیده و با ابومسلم مروزی معاصر بود چون رخت هستی بر بست
از و دو پسر ماند بوقا و توقا **بوقا خان** پسر مهین اوست که جد هشتم چنگیز خان و قراچار نویان بموجب وصیت
بجای پدر نشست و مسند پادشاهی را بعدل و داد آراسته کرد و قاعدهای در جهانداری و گیتی ستانی اختراع
نموده دستور العمل خواقین روزگار ساخت و با زیردستان چنان زیست کرد که خواص و عوام از و خوشوقت
شدند **دومنن خان** پسر رشید اوست پدر چون باگاه و لی زمان گذشتن دریافت او را ولیعهد و جانشین
خود کرد او در لوازم دارائی و ملک افزائی کوشش نمود او را نه پسر بود بعد از گذشتن او منولون زاله فرزندان
که بعقل و تدبیر یکتا بود بگوشه رفته بتربیت فرزندان مشغول گشت روزی جلایر که از قوم در لکین اند کمین گرفته
منولون و هشت فرزند او را به قتل رسانیدند قائدو خان که پسر نهم بود نجو استگاری یکی از خویشان پسر عم خود
ماچین رفته بود نجات یافت و بدستیاری و مددگاری ماچین جلایر بر نادانی خود معترف شده هفتاد تن را
که در کشتن شریک بودند بخون منولون و پسرانش کشتند و عیال و اطفال ایشان را بسته پیش قائدو خان فرستادند
خان داغ بندگی بر جبین آنها نهاده گذاشت و فرزندان ایشان زمانی دراز در قید بندگی بودند **قائدو خان**
بعد از چندین وقائع به سعی ماچین بر سریر سلطنت نشست و در آبادانی عالم اهتمام نمود قصبها آبادان ساخت
و خیل و حشم او بسیار پدید آمد و با جلایر او را کارزارها بوقوع پیوست ملک رانی و جهانبانی باستقلال کرد و
چون از عالم در گذشت از و سه پسر ماند **بایسنغر خان** بزرگترین فرزندان او بود بکاردانی و سربراهی
رعیت و سپاهی یگانه روزگار بود بوصیت پدر تخت آرای فرمانروائی گشت **تومنه خان** پسر گرامی اوست
پدر در هنگام گذشتن ازین جهان گذران ملک و دولت با و سپرد و مسند شهریاری و جهانگیری بوجود او

ملوک طوائف - ہر گروہ پر ایک بادشاہ - فرزانگی - دانشمندی - عقلمندی - رخت - اسباب - پہننے کے کپڑے - خواقین -
جمع خاقان - بادشاہ بزرگ - لقب شاہان ترکستان - تربیت - نیک تعلیم دینا - پرورش کرنا - معترف - اقرار کرنیوالا
منفر - عیال - لڑکے بالے - وقائع - جمع واقعہ - حادثہ - لڑائی کی خبر - خیل - سوار - آدمیوں کا گروہ - گھوڑوں کا گلہ
جمع خیول - حشم - نوکر چاکر - خدمتگار -
گرامی - بزرگ - ہنگام - وقت - گذران - گذرنے والا -

بنابرآن پیوسته ظلمت با نور و نحوست با سعادت و ادبار با اقبال همقران میباشد. و همواره بید دلان
تیره راے سنگ تفرقه در پیش می اندازند. و بر وادی شرمسار صوری و معنوی گشته بکوی عدم می شتابند.
و مصداق آن حال این سانحهٔ نورانی ست که چون چنین امر بدیع بظهور آمد جمعی از کوته نظران ناقص خرد
ظاهر پرست که از دولت حقیقی بی نصیب اند و از نعمت معرفت بعید اندیشهای نادرست بخاطر آوردند
و آن بستر نشین عفت از کمال مهربانی نخواست که این نابینایان بے سعادت در وبال این خیال
گرفتار مانند. اعیان مملکت خود را از واقعه آگاه ساخت و فرمود که اگر ساده لوحے ناقص عقلی که از
بدایع قدرتهاے الٰهی و صنوف تقدیرات ازلی خبردار نموده در بلیهٔ سوءظن افتد و آئینهٔ دل را
بزنگ خیالات فاسده تیره رنگ سازد هرآئینه از عقوبت آن ابدالآباد در خسران و نکال ماند بهتر آن ست
که ساحت اندیشه ایشان را ازین دغدغه واپردازم و نظر برین مقام ضرورست که بیداردلان حقیقت
شناس و معتمدان اخلاص پیوند در حوالی خرگاه بحراست شب زنده دارند تا تاریکی شک و ریب از
از سویدای دل ایشان بنور دارادات الٰهی و مشاهده انوار غیبی بروشنی گراید و مظنهٔ اوهام از درون
این تیره جانان بیرون رود بنابرآن چند گاه پاسبانان بیداردل و خرد پروران دوربین حوالے
خوابگاه بوده چون اختران شب زنده دار دیده برهم نزدند ناگاه در دل شب که وقت نزول رحمت الٰهی ست
نوری فروزنده چون ماه تابان بدستوریکه بانوی سراپردهٔ عفت فرموده بود از فراز به نشیب روی کرده
بخرگاه درآمد غریو از حاضران آگاه برخاست لختی در مقام حیرت بوده اندیشهای باطل از دلهاي دشمن
خیز فرونشست و چون ایام آبستن سپرے شد سه فرزند گرامی سعادت ولادت یافت یکی بوقون قنقی
و نمامت توم قنقین از نسل او پدید آمده و دوم بوسقی سالجی که قبیله سالجیوت از وے منشعب گشت سوم
بوزنجر قاآن ست و اولاد این گرامی نژادان را نیرون گویند یعنی پدید آمده از نور و ایشان را بزرگترین
اقوام دانند. **بوزنجر قاآن** جد نهم چنگیز خان و قراچار نویان جد چهاردهم حضرت صاحبقرانے

ظلمت - تاریکی - اندھیری - **ادبار** - دولت کا زائل ہونا - بدبختی - **همواره** - ہمیشہ - **اعیان** - جمع عین - بزرگان
مراد امراے سلطنت - **صنوف** - جمع صنف - طرح قسم - **ظن** - گمان - ظنون جمع -
عقوبت - عذاب - سختی - **خسران** - نقصان - زیان - **نکال** - عقوبت - رنج - **ساحت** - کشادگی - فضاے
مکان - **حوالی** - گرداگرد - اطراف - **ریب** - شک - **بانو** - شریف عورت - **نزول** - اُترنا - **فراز** - بلند و
پست دونوں معنی جیسے بمعنی کھلا و بند - کشاده - **نشیب** - پستی - **غریو** - شور - **آبستن** - حاملہ ہونا -

دو هزار سال در آن کوهستان هم تصفیه بخشیده آشنای ملک تقدس می ساختند و هم مرتبهٔ انسانی را
جامع مراتب کونی و الهی میگردانیدند چون پرورش معنوی سرانجام یافت بمقتضای حکمت بالغه ایلیدوزخان
را از کوه به شهر آورده سریر آرای گردانیدند تا نوبت این سلسلهٔ مقدسه بحضرت آلنقوا رسید آن نور
الهی بمیانجی چندین بزرگان دین و دولت بواسطهٔ بشری در عالم ظاهر جلوه گر آمد آغاز ظهور حضرت شاهنشاهی
آن روز بود که بعد از سیر در مدارج مختلفه از خدر مقدس حضرت مریم مکانی برای سرانجام نشاه صورت
و معنی بعالم برزخ شتافت افلاطون تجردی باید که این سخنان بگوش هوش شنود که خدیو زنان در پرده
آرائی و زمانیان باور چشم و زجیر باطن پرده درست و بالجمله بر سر سخن رفته باز گویم که همواره در اوقات
فرخنده و ساعات خجسته سرای مقدس آن عفت قباب بفروغ آن نور روشن شد و زمان زمان ظاهر
و باطن آن قدسی نژاد اضاءت می یافت آنانکه از بال همت بلند پروازی فرموده از اسباب پرستی گذشته
مسبب بین اند امثال این امور در وسعت آباد قدرت الهی بدیع و بعید نمی دانند و مستبعد شمارندگان
پرستان ظاهربین و بیش حساب ایشان معتبر نیست و آنانکه در سبب مانده پیشتر قدم ننهاده اند لیکن لقا دیده
نخست بیده از مصاحبهٔ ظاهری گزیر ندارند آنها نیز در مبادی حال توقفی نمیکنند خصوصاً فرزند بی مادر و پدر
که آدم اول باشد قبول کرده اند و فرزند بی مادر که حوا است پذیرفته اند و فرزند بی پدر تنها را چگونه
قبول نکنند فکیف که مثل این واقعه در قصهٔ عیسی و مریم متیقن آنها باشد بیت حکایات مریم اگر بشنوی
با آلنقوا همچنان بگروی ۔ لیکن مبدع جهان آرا که از عنفوان ابداع کارخانهٔ ایجاد را سرانجام میدهد
بمقتضای تضاد و تباین اسمای جمالی و جلالی چنانچه گروه آدمیان را به انس والا و تدبیر درست و فطرت
عالی و تصرف عظیم و اندیشهٔ صواب مخصوص ساخته روز بروز در افزایش حال آنها میکوشد همان طور گروه
انبوه آدم صورتان را کم بینی و کوته یابی و کج اندیشی و بدگمانی و فتنه انگیزی و بی تصرفی اختصاص داده سرگرم
کار میدارد اگرچه در هر دو طور پیمانهٔ استعداد او پر میشود اما بسا حکمتها که درین کار شگرف اندراج دارد

خدر ۔ پردہ ۔ صورت کا پردہ مین ہونا ۔ زجیر ۔ پیچش ۔ مجازاً ناخوش ۔ آزردہ ۔ خجسۃ ۔ مبارک ۔ نژاد ۔ اصل نسب ۔
اضاءت ۔ روشن کرنا ۔ قلاوزی ۔ رہبری ۔ پیشروی ۔
مبادی ۔ جمع مبداء ۔ شروع کی چیز و جگہ و وقت ۔ عنفوان ۔ اول ہر چیز ۔ آغاز جوانی ۔
تباین ۔ باہم جدائی ہونا ۔ فرق ہونا ۔ انبوہ ۔ بھیڑ ۔
شگرف ۔ نادر ۔ کمیاب ۔ اندراج ۔ داخل ہونا ۔ مندرج ہونا ۔

از نظر جهانیان می پوشد و بقدر احتیاج که یکبارگی از تماشای غرائب مقدرات الٰهی محروم نمانید پردهٔ چند از روی مقدسات مکامن غیب برمیدارد و باز از دید بسیار از غفلتی که در سرشت ایشان ودیعت نهاده تقدیر سست همان دید را پردهٔ شناسای میگرداند و پس ازان رافت عامهٔ الٰهی برای هزار گونه حکمت که یکی ازان آگاهی غفلت زدهای این جهانست آفرینش دیگر بظهور می آرد و نقاب واحتجاب را اندکی برداشته رنگ آمیز تعجب میگرداند ازانجمله احوال بدائع طراز حضرت النقوا است واد دختر قدسی اختر جوبینه بهادر ست از قوم قیات از نسل برلاس از زمان خردی تا بسن بزرگی حسن صوری و معنوی او در افزایش بود تا آنکه بفطرت عالی و همت والا یگانهٔ روزگار گشت و باتفاق دوست و دشمن و خویش و بیگانه بزرگ منش خرد پرور خدا پرست بود انوار خدا شناسی از چهره اش پیدا اسرار الٰهی بر پیشانی او هویدا پرده نشین سرادقات عفت خلوت گزین مراقبات احدیت مظهر تجلیات قدسی مهبط فیوضات قدسی بود چون بحد کمال رسید اورا چنانچه آئین سلاطین و رسم بزرگان دنیا و دین است به ذو بون بیان که فرمان فرمای مغلستان و بسر عم او بود پیوند کردند و آن گوهر یکتای قدسی را قرین فرمانروائی انبی ساختند ازانجا که او همسر نه بود بملک نیستی شتافت حضرت النقوا که آسایش عالم معنی بود آرایش ملک دنیا نیز گشت و بضرورت بظاهر امور پرداخته بسروری و سربرآرائی الوس خود متوجه شد شبی آن نور پرورد الٰهی بر بستر استراحت پهلو نهاده و بر چار بالش استراحت تکیه زده بود که ناگاه نوری شگرف در خرگاه پرتو انداخت و آن نور در کام و دهان آن سرچشمهٔ عرفان و حضور در آمد و آن عفت قباب بر منوال حضرت مریم بنت عمران ازان نور آبستن شد. سبحان الله نقوش قدسیهٔ انسانی را از آدم تا این نور پرورد در نعمت و محبت و فراخی و تنگی و فتح و هزیمت و لطف و غضب و سائر صفات متضاده مرتبه بمرتبه پرورش داده مستعد فیضان نور مقدس میساختند و بیشتر ازانکه این نور اقدس از آسمان تقدس نزول اقبال نماید قیان را از تعلق آباد شهر و اقلیم برآورده در صحرای تجرد پرورش بخشیده چندین آبا و اجداد او را البطن به البطن در مدت

سرشت - خصلت - طینت - خمیر - رافت - مہربانی - اسرار - جمع سر - بھید - چھپی ہوئی بات -
ہویدا - ظاہر - سرادقات - جمع سرادق - سراپردہ - خیمہ -
تجلیات - جمع تجلی - روشنی - چمک - مہبط - اترنے کی جگہ - ہبوط - اترنا گرنا -
چار بالش - تکیہ - خرگاہ - بڑا خیمہ - ہزیمت - شکست -
تجرد - ننگا ہونا - دنیا سے تعلق چھوڑ دینا -

اندیشہار اکار فرمودہ از چرم گوزن دمہا اختراع نمودند و آن کوہ آہنین را گداختہ گذر پیدا کردند و ملک
خود را بزور شمشیر و نیروے تدبیر از دست تاتار و غیر او بر آوردند و بر سریر کامرانی و جہانبانی متمکن گشتند
و تخمین کیشان درست اندیش از چہار ہزار سال پیش از آنکہ اجداد عالی بیست و ہشت تن بودہ اند
دو ہزار سال بعد از ان کہ آبای کرام بیست و پنج نفس بودہ اند چنان قیاس کنند کہ درین دو ہزار سال
بیست و پنج کس باشند پوشیدہ نماند کہ زمین مغول در طرف مشرق ست و از آبادانی دور دور آن
ہفت ہشت ماہہ راہ ست سرحد شرقیش تا سرحد خطای و غربی آن تا زمین ایغور و شمالی او پیوستہ
با قرغز و تلنگان ست و جنوبی آن متصل با تبت خورش ایشان گوشت شکار و پوشش ایشان پوست
بہائم و سباع است **تیمور تاش** از نسل سعادت اصل قیان است بسروری و فرماندہی
سربلند بود **منگلی خواجہ** گرامی فرزند تیمور تاش ست سرفراز تاج دولت و سعادت بود و مسند ایالت
و عدالت داشت **یلدوز خان** خلف بزرگ منش منگلی خواجہ است کہ درین آمدن قیات و دور
لکین با امانت و سرداری سرفراز بود و بعد از قیان فرزندان ایشان بطناً بعد بطن در ارکنہ قون سروری
قبائل داشتند یلدوز خان بمددگاری بخت کوکب دولتش رفتہ رفتہ از افق سعادت طلوع نمود و
او اولوس مغل را آبادان ساخت و فرمانروا و والا شکوہ شد و نزد قوم مغل آن کس درست نسبت
نسب و شایستہ خانی باشد کہ نسب خود را بیلدوز خان رساند **چو منیہ بہادر** پسر رشید یلدوز خان
بعد از پدر بپیمانہ عمر پدر بر تخت جہانبانی کامیاب گشت **حضرت عصمت قباب**
قدسی نقاب آلنقوا دادار بدائع آفرین ہر چہ از مکمن خفا بمجلای ظہور آرد بسیارے از
عجائب امور بر اشتمل باشد لیکن آدمی زاد بموجب عقلی کہ درفشاں کثرت و لباس تعلق ستون
این بنای عالی اساس ست از دریافت آن باز میماند چہ اگر این طور نہ شدی او را از نظارگی
بودن فرصت نبودی و بہیچ کارے نپرداختی مبدع جہان آرا اکثرے از عجائب قدرت خود را

گوزن - بارہ سنگھا - دَم - لوہار کی چمڑے کی دھونکنی - تخمین - اٹکل - گمان - اجداد - جمع جد - دادا - بہائم - جمع
بہیمہ - چوپایہ - مویشی - سباع - جمع سبع - درندہ - ایالت - سیاست - نگاہ رکھنا - قبائل - جمع قبیلہ - ایک دادا کی
اولاد میں - خاندان - کنبہ - شکوہ - حشمت - بزرگی - مہابت - شان و شوکت -
عصمت - پارسائی - جملہ گناہ سے پرہیز کرنا خاصکر شہوت حرام سے -
قباب - جمع قبہ - کلس - مبادع - بے نمونہ کسی چیز کو پیدا کرنیوالا -

و اغوز و تاتار درین نبرد کشته شدند و در اثنای جنگ طور و تاتار مقاومت نه کرده فرار اختیار نمودند و به مکر و حیلت دست زده از راه روباه بازی روی بگریز نهادند و پارهٔ از راه رفته در نشیبی فرود آمدند و آخر های شب ناگهانی بر سر لشکر ایلخان شبخون آوردند و چندان کشش شد که از مردم ایلخان جز پسر او قیان و پسر خال او نکوز و دو حرم ایشان که خود را در میان کشتگان پنهان ساخته بودند هیچ کس جان به سلامت بیرون نتوانست برد و چون شب در آمد آن چهار کس خود را به کوه کشیدند و بزحمت و مشقت بسیار چون از کریوه ها و تنگیهای کوتاه گذشتند مرغزاری که در و چشمهای خوشگوار و میوه های فراوان بود بنظر در آمد ناچار آن مواضع نزه را به مقتضای وقت غنیمت دانسته طرح اقامت انداختند و ترکان این جای را ارکنه قون نامند و گویند این واقعه هایله بعد از هزار سال بود از گذشتن اغوز خان دانا داند که درین قضیهٔ بدیع تدبیر ابداع گوهر جامع حضرت شاهنشاهی بود تا هم نسبت فدائیت بجای آید و هم مراتب غربت و عزلت و مشقت باین طرز بدیع فراهم شود تا گوهر یکتای حضرت شاهنشاهی که مقصود اصلی از آفرینش این طبقهٔ گرامی اوست و هم مطرح پایهٔ این محمدت نامهٔ ایزدی ست جامع مدارج اطوار کونیه شده و قدردان طبقات انام که باین حالت باشند گذشته کامروای صورت و معنی گردد و باین طرز گردی از نامردی پیرامون حال مقدس او نگردد و بالجمله چون قیان با همراهان دران سرزمین بسر برد از ایشان اولاد شده قبائل پدید آمد و جماعه را که از قیان بوجود آمدند قیات نام نهادند و طائفه که از نکوز بظهور رسیدند به دَرلکین ملقب گشتند و احوال فرزندان قیان تا زمانی که در ارکنه قون بودند که دو هزار سال تقریبی باشد بنظر در نیامده و همانا که دران زمان و مکان رسم نوشتن و خواندن نبوده باشد و بعد از سپری شدن دو هزار سال تخمینا در آخرهای زمان انوشیروان قیات و درلکین بجهت آنکه زمین ارکنه قون را گنجایش این مردم نمانده بود ارادهٔ بر آمدن کردند و سر راه ایشان را کوهیکه معدن آهن بود مسدود داشت دانایان

مقاومت - کسی کے ساتھ برابری کرنا - روباہ بازی - مکاری - شبخون - رات کے وقت دشمن پر حملہ کرنا - حرم - احاطہ خانہ کعبہ - مجازاً زنانخانہ - بیابان - زحمت - تکلیف - مشقت - کریوہ - پشتہ - ٹیلہ - مرغزار - سبزہ زار - نزہ - عیب سے پاک - مجازاً تازہ - خوب - بدیع - نادر - کمیاب - بدائع جمع - ابداع - بے نمونہ کے پیدا کرنا - محمدت - تعریف - ستایش - محامد جمع - انام - جملہ مخلوقات - انام و انیم جمع -
پیرامون - اردگرد - آس پاس - سپری شدن - آخر ہونا -

فرقه یک نیمه با دست راست تعلق دارد و یک نیمه با دست چپ هفتاد و سه سال یا دو سال بوازم جهانبانی
بجای آورده این جهان را وداع کرد کن خان بموجب وصیت بجاے پدر نشست و در فرماندهی
و جهانداری باخرد و دوربین خود و تدبیرات صائبه قبل خواجه که وزیر اغور خان بود کامروا شد. و با برادران
و فرزندان و برادرزادها که بیست و چهار کس بودند چه هر یکے ازین شش برادر را چهار فرزند شده بود
آنچنان سلوک نمود که هر کدام اندازه و حالت خود دانسته در گیر و دار سلطنت مددگار هم بودند و هفتاد
سال کامیاب دولت شده آی خان را ولیعهد خود ساخته در گذشت آی خان به نیروے
بخت بیدار و دولت پائدار آئین پدر بزرگوار خود داشت و عدالت را با خوی خوش آراسته بود
و دانش را با کردار نیک فراهم آورده یلدوز خان پسر مهین و جانشین او بود در آداب جهانداری
و دادگستری پایهٔ بلند یافت منگلی خان پسر دوستدار او بود بعد ازو بر سریر فرماندهی نشست و بنظر
عنایت یزدانی و ستایش ایزد شناسان امتیاز یافت تنگز خان بعد از رحلت پدر گرامی متصدی
انتظام امور سلطنت شده صد و ده سال در مغولستان تاج دولت بر سر داشت ایلخان پدر
در هنگام پیری و ناتوانی سر انجام مهام جهانبانی باو ارزانی داشت و خود بعذر خواهی ایام کثرت
گذشته وحدت نشست قیان فرزند دلنشین ایلخان است که به مقتضاے غوامض حکمت ایزدی مورد
شداید احوال شد چون ایزد دانا جوهر انسانی را بکمال معنوی رساند اول مرادی چند در ضمن
نامرادی جلوه گر آرد و چندین بزرگان پاک طینت را فداے آن بزرگ ساخته او را خلعت
ظهور دهد مصداق این حال قصه ایلخان است که چون نوبت سریر آرائی باو رسید بآئینی که عالم صوری
از ان نظام گیرد و ملک معنوی مراعات پذیرد زیست میکرد و دلهاے پراگنده را فراهم می آورد
تا آنکه طور بن فریدون بترکستان و ماوراء النهر استیلا یافت و باتفاق سونج خان ملک تاتار دانغور
با ایلخان نبرد عظیم کرد و زمرهٔ مغل از حسن معاشرت ایلخان فدائیانه جنگ کردند و بسیاری از ترکان

صائب - ٹھیک بات کو پہونچنے والا - گیر و دار - پکڑ دھکڑ - جنگ - لڑائی - نیرو - قوت - زور - کردار - کام - عادت -
سریر - تخت - سرائر جمع - متصدی - پیش آنے والا - پیشکار - منتظم - غوامض - جمع غامضہ - پوشیدگی کلام -
باریک معانی - طینت - خصلت - عادت - صوری - ظاہری - نظام - بندوبست -
معنوی - پوشیدہ - مراعات - نگاہ رکھنا - مجازاً سلوک - استیلا - قدرت پانا -
نبرد - لڑائی - جنگ - زمرہ - گروہ - جماعت -

میگفتند جہت یورت ییلاق وقشلاق معین ساخت اغور خان فرزند گرامی قراخان ست کہ در ہنگام فرمانروائی از خاتون بزرگ ولادت یافت و در نام نہادن و در راہ خدا پرستی گام زدن افسانہ گزاران سخن چند باو نسبت میکنند کہ خرد انصاف گزین بقبول این چندانی اقبال نمی نماید و او بالاتفاق فرمانروائے خرد دوست و خدا پرستی معدلت گستر بود بایستہاے نیک و آئینہای خجستہ کہ باعث انتظام احوال عالم گوناگون و موجب التیام اختلافات روزگار رنگارنگ بود در میان جہانیان نہاد و او در میان ملوک ترک مثل جمشید بود در ملوک عجم بفرہنگ درست و ہمت بلند و بخت ارجمند و شجاعت ذاتی ملک ایران و توران و روم و مصر و شام و افرنج و دیگر ولایتہا را در حیطۂ تصرف در آورد و اکثر اہل عالم در سایہ عاطفت او در آمدند و ترکان را بنسبتہاے مناسب لقبہا نہاد کہ تا امروز زبان زد مردم ست مثل ایغور و قنقلی و قبچاق و قارلغ و خلج و غیر آن و او را شش پسر شد کن آی یولدوز گوک طاق تنگز سہ بزرگ را بوزوق میگویند و سہ دیگر را اوچوق و فرزند زادہاے او بہ بست و چہار شعبہ منشعب گشتند و تمامی ترکان از نسل این بزرگان اند و لفظ ترکمان در قدیم نبودہ است چون اولاد ایشان بایران در آمدند و دران سرزمین توالد و تناسل شد بتدریج صورتہاے ایشان مانند تاجیک شد و چون تاجیک نبودند تاجکان ایشان را ترکمان گفتند یعنی ترک مانند و بعضی برانند کہ ترکمانان قومی علیحدہ اند و بترکان نسبت قرابت ندارند و منقول ست کہ اغور خان بعد از انکہ تسخیر عالم نمودہ بیورت اصلی خود باز گشتہ برسند دولت نشست بزمی خسروانہ ترتیب نمودہ ہر کدام از فرزندان دولتمند و امراے اخلاص اندیش و سائر ملازمان را بنوازشہاے پادشاہانہ بنواخت و نصیحتہاے بلند و وصیتہاے ارجمند کہ بر ثبات دولت رہنمون باشد فرمود و مقرر ساخت کہ دست راست کہ ترکمان برانغار گویند و ولیعہدے بہ پسر بزرگ و اولاد او مقرر باشد و دست چپ کہ جوانغار باشد و کالت بفرزندان خرد داد و قرار داد کہ ہموارہ بطن بر بطن برین آئین ثابت باشند و اکنون ازین بیست و چہار

یورت - منزل - ییلاق - مقامات سرد - قشلاق - مقامات گرم جہان جاکر سردی کے ایام مین رہین - این چندانی اقبال نمی نماید - یعنی کچھ اچھی طرح قبول نہین کرتی - خجستہ - مبارک - التیام - آپس مین ملنا - یعنی لوگون کے طرح طرح کے اختلافات باہم ملکر متحد ہوگئے - تاجیک - اہل فارس - تسخیر - مطیع کرنا - خسرو - بادشاہ - اور ایک خاص بادشاہ فارس کا نام -

سائر - باقی - سب - وصیت - وقت موت کے نصیحت -

ارجمند - قیمتی - مجازاً بزرگ مرتبہ - بطن بر بطن - نسلاً بعد نسل -

درزمان او ظاهر شده در آئین او آن بود که پسر را جز شمشیرے میراث ندهند و تمام خواسته دختر را باشد
وگویند که معاصر او کیومرث است چنانچه کیومرث اول ملوک عجم ست او اول سلاطین ترکستان ست
و عمر او دو بیست و چهل سال بود **النجه خان** بهترین فرزندان ترک بود چون پیمانهٔ زندگی ترک پرشد ان
گرفت او را بمشورت بزرگان بر تخت سلطنت نشاندند او خرد دوربین را پیشوائے خود ساخته در
عدالت گستری روزگار گذرانده و چون پیرشده عزلت اختیار فرموده **دیب باقوی** بعد از عزلت
پدر و با شارت عالیش فرمانروا شد **کیوک خان** فرزند رشید او ست پدرش در هنگام پدرود
کردن جهان سریر خانی باو عنایت فرموده او قدر سلطنت را دانسته در لوازم آن اهتمام بجاے آورد
النجه خان پسر اوست در آخر عمر پدر ولیعهد شده و او داد و دهش را از اندازه بیرون برد ترکان
درزمان دولت او مست دنیا شده از راه خردمندی عدول نمودند و چون مدتے بران بگذشت
او را دو پسر بیک شکم آمد یکی را مغل نام کرد و دیگرے را تاتار و چون بحد کاردانی رسیدند ملک خود را
بدو حصه تخش کرد یک نصف را بمغل داد و نصف دیگر را بتاتار و چون پدر بزرگوار ایشان ودیعت
حیات سپرد فرزندان بایکدیگر موافقت نموده هرکدام در ولایت خود دارائی میکردند و چون این سلسله
علیه را بتاتار و شعب هشتگانهٔ او نسبت نیست ذکر او را مطوی ساخته بشرح احوال مغل و فرزندان
گرامی او میپردازد **مغل خان** فرمانروائے دانا بود در ولایت خود آنجنان سلوک فرمود که دلهای
رعایا در سلک بندگی و رضاجوئی او در آمده و همه در نیکو خدمتیها کوشش میکردند و شعب مغل نه نفر
بودند اول ایشان مغل خان و آخر انها ایل خان ست و مغولان تقوز را ازین گرفته اند این عدد را
در جمیع اشیا فرخنده دانسته اند و او را جهان آفرین چهار پسر داد قراخان اورخان کرخان اذرخان
قراخان هم در سال بزرگترین فرزندان مغل بود و هم در شغل جهانداری رشد و امتیاز تمام داشت
بعد از پدر بزرگ منش بر اورنگ فرمانروائی نشست و در قراقرم بجد و دو کوه که آنرا ازتاق کرتاق

خواسته ـ مال متاع ـ پرشدن پیمانهٔ عمر ـ زندگی تمام ہونا ـ پدرود ـ رخصت ـ اہتمام ـ غور و فکر سے کام کرنا
عدول ـ روگردانی ـ بیک شکم ـ جوڑیا ـ مغل ـ کبھی غین کا پیش ظاہر کرنے کو مغول لکھتے ہین جیسے ترکوز بر ظاہر
کرنے کے لیے تاتار ـ ودیعت ـ امانت ـ ودائع جمع ـ شعب ـ جمع شعبہ ـ شاخ ـ مطوی ـ لپٹا ہوا ـ تقوز ـ سلاطین
مغل کے نزدیک ہدیہ و پیشکش دہ مقبول ہے جنمین ہر چیز نو عدد ہو ـ
منش ـ طبیعت ـ خو ـ

تنبال اند وارم کہ قوم عاد از جملہ احفاد اوئند۔ و بوذر کہ آذربیجان واران وارمن و فرغان پسران اوئند۔
بعضے سام را ہم شش پسر میگویند کیومرث و بورج دلاوز را ذکر کردہ اند و بالجملہ در فرزندان این دو گروہ
بسیار اختلاف ست **یافث** ارشد اولاد نوح ست سلسلۂ علیۂ حضرت شاہنشاہی باو می پیوندد
و نسبت تمامی خانان بلاد مشرق و ترکستان باو میرسد۔ و اورا ابوالترک گویند۔ و بعضے مورخان اورا
ابونجہ خان میگفتہ اند در ہنگامیکہ یافث از سوق الثمانین با اہل و عیال رخصت دیار شرقی و شمال
کہ نامزد او شدہ یافث از پدر التماس نمود کہ اورا دعائے آموزد کہ ہرگاہ خواہد باران بارد نوح
سنگے را کہ خاصیت او آوردن باران بود باو داد چنان نمود کہ اسم اعظم بروخواندہ ام بجہت این مصلحت
کہ سادہ لوحان پے بآن نبردہ از صواب دید او بیرون نروند یا واقع اسم اعظم بروخواند و اکنون آن سنگ
درمیان ترکان بسیار ست آنرا جدہ تاش گویند فارسیان سنگ یدہ خوانند۔ و عرب حجر المطر گویند۔
و او بآن حدود در رفتہ صحرا نشینی اختیار کرد و ہرگاہ میخواست بوسیلہ آن سنگ و بعنایت ایزدی در باریدن
می آمد و اورا بمرور ایام فرزندان پدید آمدند و آئینہاے شایستہ کہ ہم تسلی بخش کوتہ اندیشان تواند شد
و ہم مسرت افزای خاطر بلند ہمتان والا فطرت تواند گشت درمیان آورد دوازدہ یا یازدہ پسر ماند ترک و
چین و صقلاب و منسج کہ اورا منسک گویند و کمارے کہ اورا کیمال نیز خوانند و خلج و خزر و روس
و سدسان و غز و یارج و در بعضے کتب ہشت پسر ند گر رست خلج و سدسان و غز را یاد نہ کردہ اند
ترک بزرگترین فرزندان یافث بود ترکان اورا یافث اوغلان گویند و بہ ہوشیاری دلی و کارگزاری
و رعیت پروری از ہمہ برادران امتیاز داشت بعد از رحلت پدر بر تخت فرمانروائی نشست و
داد مردی و مردانگی و مظلوم پرسی داد و در جائیکہ ترکان اورا اسیلول یا سلیکاے میگفتند و چشمہاے
آب روان سرد خوشگوار و گرم عافیت بخش و مرغزارہاے دلکش داشت اقامت فرمود و از چوب
و گیاہ خانہا اختراع کرد و خرگاہ پدید آورد و از پوست بہائم و سباع لباس پوشیدنی دوخت و نمک

سادہ لوح - احمق - بے شعور - یا واقع - یعنی یا در واقع اسم اعظم خواندہ باشد - اسم اعظم - خدا کا سب سے بزرگ نام
کہ اُسکے واسطہ سے ہر دعا قبول ہوتی ہے مگر شاذ و نادر کسی کو میسر ہوتا ہے - سنگ یدہ - حرف اول یائے تحتیہ - جس پتھر کے
رگڑنے سے بہ کثرت بارش ہوا کرتی ہے - مرور - گذرنا - آئینہا - جمع آئین - قاعدہ - دستور - صقلاب - نام شہر سین سے
چاہیے جیسا کہ لغت میں ہے - فطرت - پیدائش - مرغزار - سبزہ زار - اقامت - ٹھہرنا - اختراع - ایجاد کرنا -
خرگاہ - بڑا خیمہ - بہائم - جمع بہیمہ چوپایہ - سباع - جمع سبع - درندہ -

نوح بود که آغاز آن در کوفه شد. از تنور سرای نوح و تا شش ماه بود و هشتاد کس در کشتی بودند و هم از بنیان
سبب بعد از برآمدن جائیکه اینها مقام ساختند سوق الثمانین نام نهاده شد. و سوم طوفان زمان
موسی که خاص باهل مصر بود اگرچه نقل پرستان روزگار که در نقل طوفانی میکنند. آن دو طوفان را هم
به همه عالم نسبت میدهند ظاهراً نه چنان باشد چه در هند و ستان که کتب چندین هزار ساله موجود است
ازان دو طوفان نیز نشانی پیدا نیست القصه در اندک فرصتی آن هشتاد تن کشتی نشین همه ودیعت
حیات سپردند الا هفت کس نوح و سه پسرش یافث و سام و حام و زنان ایشان نوح شام و جزیره
و عراق و خراسان را بسام داد و دیار مغرب و حبشه و هندوستان و اراضی سودان را بحام عطا فرمود
و چین و سقلاب و ترکستان را بیافث کرامت کرد و اکنون بزعم مورخان سکان اصلی این مواضع
از اولاد ایشانند. و انتساب بنی آدم بعد از طوفان باین سه تن است عمرش چون بهزار و شش
صد سال رسید. یا هزار و سه صد سال درگذشت و در عمر او اقوال دیگر هم داستان طرازان ایراد
نموده اند و گویند بعد از طوفان دویست و پنجاه سال یا سی صد و پنجاه سال بزیست و بالجمله
بعد از فوت آدم بصد و بیست و شش سال یا در اواخر عهد آدم متولد شد. و چون پنجاه ساله
شد یا صد و پنجاه ساله یا دویست و پنجاه ساله یا سی صد و پنجاه ساله بر مسند رهنمونی خلائق
نشست و مدت نه صد و پنجاه سال در راهبری جهانیان بود اما حام را نه پسر بود هند و سند و زنج و نوبه
و کنعان و کوش و قبط و بربر و حبش و بعضی حام را شش پسر نوشته اند سند و کنعان را ذکر نمی کنند و نوبه را
پسر حبش میگویند و سام را نیز نه پسر شد ارفخشد و کیومرث که پدر ملوک عجم است و اسود که مدائن و غیره
از بناهای اوست و اهواز و پهلو پسران اویند. و فارس پسر پهلو ست و لقین که شام و روم پسران
اویند و بورج که درمیان مورخان از وی جز نامی نمانده و لاوذ که فراعنه مصر از نسل اویند. و عیلم که عمارت
خوزستان کرد خراسان و تنبال پسران اویند. و عراق پسر خراسان است و کرمان و مکران پسران

سوق الثمانین - مرکب ہے - سوق بازار - ثمانین - اسی - حضرت نوح کے بعد طوفان جس جگہ جمع ہوئے اسکا یہ عربی نام ہے
در نقل طوفانی میکنند - اندھا دھند نقل کرتے ہیں - ظاہراً نه چنان - بظاہر ایسا نہیں ہزاروں برسوں کی کتابیں
موجود ہیں لیکن اسکے ثبوت میں شک ہے - دیار مغرب - یہ لفظ مصر زیر بر وانس بہ آتا تھا تب حام کا حصہ عجب
بے ترتیب ہے شاید رنگت سے یہ خیال لگایا گیا ہو - مدائن - بغداد کے قریب ایک شہر تھا -
فراعنه - جمع فرعون لقب بادشاہ مصر -

بلخی آورده که هرامسه بسیار ست اما افضل ایشان سه تن اند اول هرمس هرامسه که آن ادریس ست اہل فرس
برانند که نبیرۀ کیومرث ست و دوم هرمس بابلی ست که بعد از طوفان بناے شهر بابل از آثار او ست و
فیثاغورس از شاگردان او و به سعی این هرمس بابلے انچه از علوم در طوفان نوح مندرس شده بود از سر نو
رونق گرفت وطن او مدینه کلدانیین بود که او را مدینه فلاسفه مشرق گفتندی سوم هرمس مصری استاد اسقلینوس
و نیز در جمیع علوم خصوصاً در طب و کیمیا ید طولے داشت اکثر اوقات بسفر گذرانیدی و مولد هرمس
الهرامسه مدینه منیف که الحال بمنافت اشتهار دارد از دیار مصر بود و آن مدینه را پیش از بناے اسکندریه مدینة
الحکما گفتندے و بعد از ان که اسکندر این را بنا کرد جمیع حکمای منیف و غیر آن را باسکندریه آورد از سخنان
او ست که بهترین نکوئیها سه چیز ست راستی در وقت غضب و بخشش در زمان تنگدستی و عفو در هنگام قدرت
و در رفتن او ازین سراے غم پیراے در تواریخ حکایتے بدیع آورده اند که خردمندان در قبول آن می استفند
بروایتے در ان وقت هشت صد و شصت و پنج ساله و بقولے چهار صد و پنج ساله و نزد گروهی سی صد
و شصت و پنج ساله بود متوشلخ بن اخنوخ او را فرزند بسیار بود چنانکه با شیوارچ به شمار مے آمد (اخنوخ)
بعد از پدر بزرگوار بزرگ قوم شد و خلائق را بیزدان پرستی دعوت کرد چون عمر او بنهصد رسید
او را پسرے آمد لمک نام کرد و بعد از ان دو بیست و نود سال دیگر بزیست لمک در علو مرتبت و
سمو منقبت یگانه عهد بود و بعد از پدر مسند سرورے بدو ثبات یافت و مدت زندگانی او هفت صد و
هشتاد سال بود و گروهے او را الملکان و لامک و لانخ نیز گویند نوح بن لمک بعد از وفات آدم بصد و
بیست و شش سال بطالع اسد متولد شد و او مجدد رسوم عبادت و مشید اساس دادار پرستی
گشت و قضیۀ دعوت خلائق بر خدا پرستی و نافرمانبرداری قوم او و سنوح طوفان و غیر آن مشهور ست
و ارباب تواریخ سه طوفان نشان داده اند اول طوفان که پیش ازین آدم مشهور به ظهور آمده بود چنانچه
علامۀ سهروردی میگوید که آدم در دور اول بود بعد از خرابی عالم بطوفان اول و طوفان دوم در زمان

نبیره - پوتا - نواسه - مندرس - مٹنے والا - پھٹا پرانا کپڑا - ید طولی - ہاتھ بہت لمبا - یعنی کامل قدرت - عفو - خطا بخشنا - معنا - می ایستند - ٹھہر جاتے ہین - رکتے ہین -
دعوت - بلانا کھانے وغیرہ کے لیے - علو و سمو - بلندی - منقبت - تعریف - مناقب جمع - مجدد - نیا کرنے والا نئے سرے درست کرنیوالا - مشید - گچ و چونہ سے مضبوط کرنے والا - مجازاً مضبوط و مستحکم -
سنوح - ظاہر ہونے کے معنی مین آتا ہے -

وزانے از ہمہ بزرگ و بہ نجبت و دانش از ہمہ بیش بود بعد از شیث کسیکہ تجدید نوامیس نمود اوست و بعضے گفتہ اند کہ ادریس در وقت آدم صد سالہ بود و برخی سی صد و شصت سالہ گفتہ اند در مراسم سلطنت و دقائق حکمت یگانہ بود و اگرچہ بعضے جا جمیع علوم و صنائع را بآدم نسبت میدہند اما بقول اشہر علم اختر شناسی و نوشتن و رشتن و بافتن و دوختن او در میان آورد و او از غاریمون مصری کہ او را اوریاے ثانی میگویند دانش آموخت و از القاب گرامی او ہرمس الہرامسہ است و اوریاے سوم نیز میگویند و او را پایۂ بلند در خدا شناسی میسر شد و بہ ہفتاد و دو نوع زبان خلق را بیزدان پرستی دعوت فرمود و صد شہر آبادان ساخت و کوچکترین آن شہرہا مدینہ رہا ست کہ از شہرہاے جزائرست بعضے آنرا داخل حجاز میدانند و این شہر تا زمان ہلاکو خان آبادان بود و گویند خان مذکور آنرا بجہت مصالح ملکی و صلاح رعیت ویران ساخت و ہر گروہی از مردم و ہر طبقہ از آدمیان را بروشی خاص باندازۂ حوصلۂ دریافت آنہا ہدایت نمود آوردہ اند کہ در تعظیم نیر اعظم عطیہ بخش عالم کہ بیشترے آز دریافت فیوض انفسے و آفاقے او محروم بودہ آداب شکرگزاری آن نور الانوار بجاے نمی آوردند رہنمونی کرد و آن را سرمایۂ دولت صوری و معنوی میدانست و در ہنگام نزول اجلال و تحویل اقبال از برجے بہ برجے کہ ہنگام ظہور فیض خاص ست علی الخصوص در تحویل حمل جشنی بزرگ ترتیب میداد و چون کواکب سیارہ کہ فیض پذیران خوان انوار اویند ہرگاہ در خانۂ خود یا شرفگاہ خود میرسند آنرا گرامی شمردہ شکر بدائع آفرینش ایزدی بجاے می آورد و آن ازمنہ را مواقیت و مظاہر نعم و آلاے حق میدانست و ہمگی روزگار او بخدمت ارواح علویہ و اجرام مقدسہ میگذشت و گنبد ہاے اہرام مصری کہ بہ گنبد ہرمان مشہور ست بنا کردۂ اوست و در ان بناے عالی جمیع صنائع و آلات آنرا تصویر کردہ است تا اگر از دل رود باز آوردہ شود مرقوم ست کہ یکے از عظماے دولت رابران داشت کہ گنبد ہاے مذکور را اساس نہاد و سیر تمام عالم فرمودہ مراجعت بہ مصر نمود و ابومعشر

تجدید۔ نیا کرنا۔ نوامیس۔ جمع ناموس۔ احکام الٰہی و شریعت۔ برخی۔ تھوڑا۔ ہرمس الہرامسہ۔ حکیموں کا حکیم۔ رہا۔ بالضم فرات کے کنارے مشہور شہر تھے۔ جزائر۔ جمع جزیرہ۔ مصنف کو چاہیے تھا کہ شہرہاے جزیرہ کہتا۔ جس سے مراد دریاے فرات و دجلہ کے درمیان ٹاپو ہے جسکو جزیرہ ابن عمر کہتے ہیں۔ روش۔ طریقہ۔ مصنف نے حضرت ادریسؑ کیطرف تعظیم آفتاب کا حکم منسوب کیا تاکہ مذاق اکبری کے لیے دستاویز ہو اگرچہ محض غلط ہے۔ انفس۔ جمع نفس۔ جان۔ آفاق۔ جمع افق مراد زیر آسمان ہے۔ تحویل۔ ایک جگہ سے دوسری جگہ لانا۔ صفت بدلنا۔ مواقیت۔ جمع میقات۔ مقرری وقت یا جگہ۔ مظاہر۔ جمع مظہر۔ ظہور کی جگہ۔ نعم۔ جمع نعمت۔

وچون از عمر گرامی او نهصد و دوازده سال گذشت جهان را پدرود کرد و بعضے برانند که او نبیره آدم است
پدر او صلحا بود و همانا که این قول از فروغ صحت ضیائے ندارد انوش در شش صد سالگی شیث
از خلوتسرائے عدم به جلوه گاه وجود آمده بود گروهی از گزارندگان سخن برانند که مادر او قدسی نژادی
بود که مثل آدم بے پدر و مادر خلعت هستی پوشیده بود و بعد از پدر بموجب وصیت مسند آرائے
خلافت شد و اول کسیکه درین دور اساس فرمانروائی نهاد او بود گویند ششصد سال کامروائی سریر
اقبال داشت و بروایت یهود و نصاری نهصد و شصت و پنج سال و بقول ابن جوزی نهصد و پنجاه
سال بطور قاضی بیضاوی شش صد سال عمر یافت و او را فرزند بسیار شد قینان از جمیع فرزندان انوش
روشن ضمیر و بیدار بخت و فراخ حوصله تر بود این بزرگ نهاد بعد از رحلت پدر بنا بر تمهید وصیت با نتظام
مهام جهانبانی مشغول گشت و بر شاهراه متابعت و اقتفاے آباے کرام سلوک نمود عمارت بابل
و شهر سوس بنای اوست ابداع بساتین و عمارات هم باو نسبت میدهند و در عهد او آدمی زاد بسیار
شد بکاردانی خود همه را متفرق ساخت و خود با اولاد شیث در حدود بابل اقامت فرمود و نهصد و
بیست و شش سال زندگانی کرد و بعضے برانند که شش صد و چهل سال آب زندگانی بخورد و طائفه
برانند که قریب صد سال فراهم آور پریشانیهاے روزگار بود مهلائیل بهترین فرزندان قینان بود
چون عمرش به نهصد سال رسید او را بجاے خود مسند نشین ساخت و او سی صد سال فرمانروائے
گیتی یافت عمر او نهصد و بیست و شش سال بود یا هشت صد و چهل یا هشت صد و نود و پنج سال
بردو رشید ترین اولاد مهلائیل بود به حکم پدر گرامی انتظام بخش جهان گشت رودها و جویها او پدید
آورد و نهصد و دو سال و بقولے نهصد و شصت و هفت سال عمر یافت و این گرامی نژادان خانواده
اقبال همه در زمان حیات آدم از بطون نیستی به ظهور هستی آمده بودند اخنوخ که با دریس مشهور است
فرزند گرامی بردو است که بعد از گذشتن آدم متولد شد اگرچه کوچک ترین اولاد ست امّا بفرهنگ

فروغ - چمک - روشنی - ضیاء - تیز روشنی - اساس - بنیاد - مهام - جمع مهم جس امر کا اهتمام کیا جاوے - اقتفار
- کسی کی پیروی کرنا - آباء - جمع اب - باپ - سلوک - راه چلنا - ابداع - نئی چیز پیدا کرنا - بساتین جمع بستان
پھلواری - فراهم آور - جمع کرنے والا - عمرش - یعنی قینان کی عمر - رشید - نیک چلن - رود - دریا - جوے - نهر
این گرامی نژادان - الخ - یعنی یه سب بزرگ زادے حضرت آدم ع کی زندگی مین پیدا هوے -
فرهنگ ... - ادب -

قامت این ابوالآبا را حسب نقل کرده اند بیشتری برانند که شصت گز بوده و ایزد تعالی از ضلع الیسار حوا را بوجود آورده با او ازدواج داد و از دو فرزندان پدید آمد و در احوال این بزرگ ارباب تواریخ غرائب و عجائب فراوان آورده اند که اگرچه نظر بر وسعت قدرت ایزدی مستبعد نیست اما در معامله فهم مزاج روزگار دانسته کار آزموده نظر بر عادات جهان از روے حساب در قبول آن بقدری می ایستد منقول است که در زمان انتقال او چهل هزار فرزند و فرزندزاده با هم رسیده بود و فرزندان بے واسطه او چهل و یک تن بودند بیست و یک پسر و بیست دختر و بقولے نوزده دختر و شیث از همه بزرگتر بود و بعضی گفته اند او را در تصنیفات و غیر آن از علوم غریبه تصانیف ست چنانچه علامه سهروردی در تاریخ الحکما نقل میکنند گویند وفات او در هندوستان افتاده بر سر کوه سرانديپ که بر سمت قطب جنوبی واقع شده مدفون گشت و اکنون بقدمگاه آدم مشهور ست بیست و یک روز بیمار بود و حوا بعد از و یک سال و بقولی هفت سال دیرتر بزیست پس از سه روز وفات کرد و شیث که خلیفه و وصی بود او را در جوار آدم دفن کرد و نقل است که نوح در زمان طوفان تابوت ایشان را به کشتی در آورده بود از آن در کوه ابوقبیس و بروایتی در بیت المقدس و بقولے در نجف کوفه دفن کردند شیث اشرف فرزندان بے واسطه آدم است بعد از سانحه هابیل سعادت ولادت یافت آورده اند که هرگاه حوا حامله گشتی پسری و دختری آوردی مگر شیث که او را تنها زاد و اقلیما خواهر قابیل در عقد ازدواج او در آمد چون عمر آدم بهزار سال رسید او را ولیعهد خود ساخت و همگنان را بمتابعت و مطاوعت او امر فرمود بعد از آدم انتظام عالم صورت و معنی بر رای رزین او استقرار گرفت همواره در جمعیت ظاهر و معموری باطن همت مصروف میداشت در طوفان نوح جز اولاد او کسی نماند و او را اوریا و اول گویند و او را بزبان سریانی معلم باشد همواره بعلوم طبیعی و ریاضی و الٰهی اشتغال میفرمود و اکثر اوقات در دیار شام اقامت میداشت و بسیارے از فرزندان او ترک اسباب نموده در گوشه عزلت بریاضت مشغول شدند

ضلع الیسر - بائیں پسلی - ازدواج - باہم جفت ہونا - نکاح کرنا - بقدری ایستد - اندازہ پر ٹھہر جاتا ہے -
وصی - مرنے والا جسکو اپنے گھر کے متعلق قائم مقام کر جائے - جوار - ہمسائگی - بے واسطہ - یعنی خاص آدم کی پشت سے - مطاوعت - فرمانبرداری کرنا - متابعت - پیروی کرنا - رزین - مضبوط - آہستہ - گران قیمت -
جمعیت ظاہر - یعنی ظاہر میں پراگندہ نہ ہونا - معموری باطن - خدا کی یاد سے دل آباد کرنا -
عزلت - گوشہ نشینی - ریاضت - نفس کو مارنا -

چنان ست که از ابتداء عهد آدم ابو البشر تا این زمان که هفت صد و سی و پنج هجری ست هشت لک
و شصت و سه هزار و نه هزار و هشت صد سال ست و هر دون پیش ایشان ده هزار سال ست و اشتمال
این روایات و حکایات گوناگون در وسعت آباد قدرت الهی دور نیست که صورت صحیح داشته باشد.
و آدم بسیار بظهور آمده باشد. چنانچه از امام جعفر صادق علیه السلام منقول ست که پیشتر از آدم که پدر
ماست هزار هزار آدم بوده اند. و شیخ ابن عربی میفرماید که دور نیست که بعد هفته ربانی که هفت هزار سال
باشد. و مدت دور سلطنت سیارات سبعه است نسل یکے منقطع شود و آدم دیگر خلعت وجود پوشد.
و پس از درازی سخن و کوتاهی کلام انموذجی از احوال برکت اشتمال این پنجاه و دو تن که از آدم تا حضرت
شاهنشاهی ست اکتفا به کتب و تواریخ مبسوط نکرده درین شگرفنامه در آرم تا باعث مزید آگاهی شود
و این فروغ شناسائی را از متممات احوال حضرت شاهنشاهی دانسته برسم اجمالی که شیوهٔ راقم ست گزارش
کنم ذکر احوال آدم علیه السلام مشهور چنان ست که پیش ازین به هفت هزار سال و کسری
بمحض قدرت کامله ربانی بے رابطهٔ صلب پدر و رحم مادر از عناصر اربعه مرکبی معتدل پدید آمد و بقدر
استعداد و قابلیت جسم روح از مبداء فیاض فائض گشت و به لقب انسان و موسوم بآدم شد. درهنگامیکه
اول درجه جدی بر افق شرقی منطبق بود زحل در انجا و مشتری در حوت و مریخ در حمل و قمر در اسد و شمس
و عطارد در سنبله و زهره در میزان و بعضے گفته اند که دران هنگام جمیع کواکب در درجات شرف بوده اند.
و ظاهر این کلام بضابطهٔ اهل هیأت و نجوم درست نباشد. چرا که در عطارد مشکل میشود چه شرف حضرت
نیر اعظم در حمل و شرف عطارد در سنبله هست و عطارد از نیر اعظم بیش از بیست و هفت درجه دور نباشد پس در حین شرف نیر اعظم
شرف او چگونه صورت بندد و همچنین در هنگام شرف عطارد شرف نیر اعظم واقع نه شود و همانا که نظر این گوینده بر مقرر
منجمین افتاده باشد. که عطارد با هر که پیوندد حال او گیرد پس می تواند بود که عطارد با یکے ازین کواکب که در
شرف بودند نسبت اتصال داشته باشد. و او دراز بالا گندم گون مجعد موی زیبا روے بود و در زانی

سیارات سبعه - سات ستارے چلنے والے - آفتاب - قمر - مریخ - مشتری - زہرہ - زحل - عطارد - انموذج - نمونہ - اکتفا - بس کرنا -
مبسوط - دراز - متممات - جمع متممه پوری کرنیوالی - اجمال - گول بات - شیوہ - طریقہ - صلب - پشت - مبداء - جہان
سے ظہور ہو - فیاض - بے شمار فیض بخش - اہل ہیات - جو لوگ افلاک و ستارون کی صورت و شکل بیان کرتے ہین
نحوست و سعادت سے کلام نہین کرتے برخلاف نجومیون کے جو زائچہ بناتے ہین -
مقرر منجمین - یعنی منجمون کے قاعدہ مقررہ - مجعد موی - گھونگر والے بال -

فرداً فرداً بر صلاح است وضیع و شریف و غنی و مسکین و صغیر و کبیر راستی و درستی را شعار خود ساخته در مرضیات الٰہی سلوک می نماید و عمر طبیعی مردم این دور یک لک سال ست و در دور دوم که مسمے به ترتیا ست بقاے آن دوازده لک و نود و شش ہزار سال عرفیست درین زمانہ سه حصه از چہار حصه اوضاع آدمیان به مقتضاے رضای الٰہی ست و عمر طبیعی مردمان درین دور ده ہزار سال ست و دور سوم که بنام دواپر اشتہار دارد امتداد آن ہشت لک و شصت و چہار ہزار سال ست و درین ہنگام دو حصه از چہار حصه روش جہانیان راست گفتاری و درست کرداری ست و عمر طبیعی آدمیان این زمان ہزار سال ست و دور چہارم که به کلجگ شہرت دارد و مدت آن چہار لک و سی و دو ہزار سال ست ازین دور سه حصه از چہار حصه اطوار جہانیان بر ناراستی و نادرستی ست و عمر طبیعی مردم این روزگار صد سال ست و این گروه جزم دارند که ہر یک چندی حضرت ہستی بخش جہانیان دیدید آرنده عالمیان تجرد نہادی و دانش نژادی را از مکمن سر و خفا بموطن بروز و جلا میدارد و از ساحت غیب و عدم به جلوه گاه شہادت و وجود می آرد و او را وسیلۂ آفرینش عالم میسازد و این بزرگ را برہما نام باشد و اعتقاد ایشان آن ست که این برہما صد سال عمر دارد که ہر سالے از آن سی صد و شصت روز ست و ہر روزے مشتمل بر چہار دور ند کور و ہر شبی بدستور روز متضمن ہزار دوار مسطور ست و بزعم ایشان چندین برہما که بوجود آمده اند علم بشرے احاطۂ آن نمی کند و میگویند که انچه از ثقات شرح احوال برہما رسیده آست برہماے حال ہزار و یکم ست و از عمر این شخص بدیع امروز پنجاه سال و نیم روز گذشته است و راقم این کارنامۂ ایزدی این دور روایت را خود بترجمانے مردم دانشور راست گوے نکوکار ہند از روی کتب معتبرۂ ایشان نوشته و انچه در تصانیف شیخ ابن عربی و شیخ سعد الدین حمویه که از کبار اولیا و اعاظم اہل کشف و وجد اند در شرح روزہای الٰہی و روزہای ربّانی منقول ست ازین عالم ست چه ہر روز ربّانی متضمن ہزار سال ست و ہر روز الٰہی مشتمل بر پنجاه ہزار سال و مؤلف نفائس الفنون آورده که در تاریخ خطائے

وضیع - کمینه - نالائق - شعار - وه کپڑا جو بدن سے لگا ہو - امتداد - درازی - جزم - یقین -
تجرد - دنیا ترک کرنا - موطن - وطن کی جگہ - بروز - ظاہر ہونا -
ساحت - کشادگی - صحن خانه - زعم - خیال - قول - ثقات - جمع ثقه - معتبر آدمی - بدیع - انوکھا - نادر -
ترجمانی - ایک زبان کو دوسری زبان مین بیان کرنا -
اعاظم - جمع اعظم - بہت بڑا -

کسری سپرده شد. و اسست پوشیده نماند که محاسبان هندوستان صد هزار را یک لکه خوانند و ده لکه
را پریوت گویند و ده پریوت را ایک کرور نامند و صد کرور را یک ارب خوانند و ده ارب را یک
کهرب و ده کهرب را یک نکهرب گویند و ده نکهرب را مهاسروج و پدم می خوانند و ده پدم سنکه باشد
و ده سنکه را سمند گویند و کور را گور نامند و مخفی نماند که زعم ایشان آن ست که در زبان پیش در یک
جاے مخصوص از هر شکمی یک پسر و یک دختر بوجود می آمد چنانچه در میان عوام باهم اشتهار دارد و گمان
این گروه آن ست که از موے سر انها که به چنگلی موسوم اند چهار هزار و نود و شش مقدار موی های
خردان دیار دهلی سطبر ست و می گویند که موے طفل چنگلی هفت روزه که بغایت باریک ست تجزیه
بمثابه باید کرد که دیگر قسمت نپذیرد و از جنس اجزاے موی مذکور چاهے را که طول و عرض و عمق آن
چاه کروه باشد پر ساخته و بعد از گذشتن صد هزار سال یک جزو از اجزاے مذکوره را از ان
چاه برآورد تا زمانے که آن چاه خالی شود این مقدار زمان را که آن چاه بر شش مذکور خالی شود
پلیم گویند و هر گاه ده سمدر که شرح آن گفته شد از پلیم گذرد یک ساگر شود و کمیت دوازده کوزه باعتقاد
این مردم از حیطهٔ بیان و احاطهٔ تبیان افزون ست و گمان این جماعت آن ست که بجهت انتظام عالم
صورت و معنی در هر شش آره بیست و چهار آدم گرامی از دار الملک کمون بعالم ظهور می آیند و پیرو
می شوند که نام اول آدنات ست و رکهوناتهه هم میگویند و در روایتی دستور العمل این برگزیده ایزدی
پنجاه کرور لک ساگر ست و نام آخرین مهاویر ست و مدت رواج احکام او بیست هزار سال ست
که از ان دو هزار سال از وی گذشته است و اعتقاد این جماعه آن ست که چندین بار این بیست و چهار
کس از کتم عدم بوجود آمده اند و چندین بار خواهند آمد و براهمهٔ هندوستان که جمهور اهل هند تابع
اقوال و اعمال ایشان اند بر انند که از گردش روزگار بوقلمون بر چهار دور ست دور اول را که مدت
او هفده لک و بیست و هشت هزار سال متعارف ست ست جگ گویند در این دور اوضاع جهانیان

سطبر - گنده و غلیظ - تجزیه - تقسیم کرنا - جزو جزو جدا کرنا - مثابه - مانند -
حیطه - نگاه داشت - احاطه - گھیر لینا - گھیرا - تبیان - ظاهر کرنا -
کمون - پوشیدگی - مکمن - پوشیدگی کا مقام -
کتم - پردگی - پوشیدگی - براهمه - جمع برهمن -
اوضاع - جمع وضع - بمعنی طریقه -

مضمون مانده و بنا سے قواعد نجوم و احکام ارصاد وغیر آن بر آنست و شواهد صدق و سداد از نتایج آن پیدا و از ضبط تواریخ متواتره حکماے این اقالیم و آثار تلاحق افکار این طبقه مرتاض مفهوم میشود که این عالم و عالمیان را ابتدا است و این مظاهر اسمائی و صفاتی را ابتدائی پدید نیست یا به معنی قدم چنانکه اکثرے حکمائی متقدمین بر آنند یا بمعنی کمال طول امتداد که بهلو بقاء هم مینر نه گرده سیو رها که بریاضت و تجرد و حکمت در کل ممالک هند و ستان امتیاز دارند زمانه را که بزبان هندی کال گویند بر دو قسم منقسم ساخته اند یکے از هر بلنی یعنی زمانیکه آغازش بشادمانی گذرد و آخرش باندوه انجامد دوم اوت سربنی یعنی بر عکس اول و هر کدام ازین دو قسم را به شش حصه جدا ساخته اند و هر حصه را آره می نامند و هر یک ازین آرها را نامی مخصوص نهاده اند بمناسبت خواص آن زمانه چنانچه آره قسم اول را سکهمان سکهمان تبکه از این لفظ می گویند یعنی زمانه ایست که مسرت بر مسرت و فرح بر فرح مے آرد و امتداد این زمان فرحت بخش چهار کور اکور ساگر است و نام آره دوم سکهمانست یعنی زمان خوشحالی و فارغبالی و مدت او سه کور اکور ساگر است و آره سوم به سکهم دکهمان اشتهار دارد یعنی در موسم خوشحالی اندوه و بد حالے طاری شود و امتداد این آره دو کور اکور ساگر ست و آره چهارم به دکهمان سکهمان مشهور ست یعنی در اوقات اندوه و غم خرمی و خوشی زروے دهد و درازی این آره یک کور اکور بجهل و دو هزار سال کم ست و آره پنجم دکهمان ست برخلاف آره دوم که سکهمان بوده طول مدت این آره بیست و یک هزار سال ست و آره ششم دکهمان دکهمان ست برخلاف آره اول و مدت او نیز بیست و یک هزار سال ست و آسامی آرهاے قسم دوم بعینه همین آسامی ست لیکن آره اول قسم دوم در نام و مدت متحد ست با آره ششم قسم اول و آره دوم قسم دوم نیز متحد است با آره پنجم قسم اول و سوم دوم بچهارم اول مطابق ست و چهارم دوم به سوم اول موافق ست و پنجم دوم عین دوم اول ست و ششم دوم عین اول اول ست والحال بزعم ایشان از آره پنجم قسم اولی دو هزار و

مضمون - محفوظ - ارصاد - جمع رصد - سداد - راستی - متواتره - پے در پے - اقالیم - جمع اقلیم - ملک -
تلاحق - ایک دوسرے سے ملنا - افکار - جمع فکر -
مرتاض - صاحب ریاضت - مظاهر - جمع مظهر ظاہر ہونے کی جگہ -
قدم - دیرینہ ہونا اور جسکی ابتدا نہ ہو -
تجرد - تنہا ہونا - دنیا ترک کرنا -

بن صاحبقران قطب الدنیا والدین امیر تیمور گورکان بن امیر طراغای بن امیر برکل بن ایلنگیز بهادر
بن ایجل نویان بن قراچار نویان بن سوغوچیجن بن ایردمچی برلاس بن قاچولی بهادر بن تومنه خان
بن بایسنقر خان بن قایدو خان بن دوتومین خان بن بوقا خان بن بوذنجر قاآن بن النقوا ابنت جوبینه
بهادر بن یلدوز بن منگلی خواجه بن تیمور تاش و او از نسل قیان بن ایلخان بن تنگز خان بن منگلی خواجه
بن یلدوز خان بن آی خان بن کین خان بن اغوز خان بن قراخان بن مغل بن النجه خان بن
آلینچه خان بن دیب باقوی بن النجه خان بن ترک بن یافث بن نوح بن لمک بن متوشلخ بن اخنوخ
بن برد بن مهلائیل بن قینان بن انوش بن شیث بن آدم علیهم السلام پوشیده نماند که تا یلدوز
که جد بست و نهم حضرت شاهنشاهیست احوال سعادت مآل این عالی نژادان در صحف صدور
گذارندگان سخن مضبوط و مسطور و بر السنه مستحفظان ارقام دهور محفوظ و مذکورست و از منگلی خواجه
تا ایلخان که احوال دو هزار ساله بطریق تخمین توانند بود منطوی و مندرج چنانچه سبب این مذکور خواهد شد
و از ایلخان تا آدم که بست و پنج تن اند و ارباب تواریخ ذکر کرده اند نیز لکابسته کلک اجمال خواهد
گشت نه دخردمندان دوربین که بادل انصاف گزین و دانش خداداد تتبع اخبار گذشتها نموده
بلکه شناسای سخنان راست را سرمایه دیانت و پیرایه امانت خود ساخته نکاپوی در سنجیدگی کرده اند
درست می نمایند پوشیده نیست که انچه بر صفحات مسامع و الواح اخبار رقم اشتهار دارد که اعمار
آدمیان را هفت هزار سال میگویند اصلی که شایستگی قبول عقول و انکار دانایان که تماشائیان
بهار و خزان این چهارچمن و پرده شناسان زیرو بم این نغمت انجمن اند داشته باشند ندارد و در امثال
این امور عقل دوراندیش و دوربین از راستیهای دریافته گاه انکار میکند و گاه از احتیاط که موجب
اطمینان و مجلس آرای است در دو قبول آن توقف مینماید و باستبصاری فروغ جهان افروز بنده در
دگاری نقلهای معتبر و خبرهای معتمد روزگار مثل کتب قدیمه هندی و خطائی و غیر آنکه از جولان حوادث

مآل - انجام - صحف - جمع صحیفہ - کتاب - صدور - جمع صدر - سینہ - مضبوط - محفوظ - السنہ - جمع لسان - زبان -
ارقام - جمع رقم - خط نشان - دہور - جمع دہر - زمانہ - تخمین - اٹکل لگانا -
تتبع - پیچھے پڑنا - مسامع - جمع مسمع کان - الواح - جمع لوح - تختہ -
نیرد ایم - بجانے کا باجا تھا - اصلی کہ الخ مبتدا اور اسکی خبر ہے -
از جولان حوادث - حادثات کے پاؤں تلے روندے جانے سے -

فراتر ست دریافته پرستار قدرت ایزدی بود و بعد الحمد ثم بعد الحمد که مثل امام الکلام حسان العجم لسان الحقیقة حکیم خاقانی در حسرت صاحب وقت که انتظام سلسلهٔ صورت و معنی را ازان گزیر نمی باشد نیست چنانچه نگاشتهٔ قلم حقائق رقم اوست شعر گویند که هر هزار سال از عالم * آید بوجود اهل وفاے محرم * آمد زین پیش و مانزاده ز عدم * آیا پس ازین و ما فرو رفته بغم * بطرزے دیگر میگوید رباعی هر یک چندی از حسان جهان سیر آید * روشن جانی ز آسمان زیر آید * خاقانی ازین خسیس درین دهر مجوی * بر ره منشین که کاروان دیر آید * و باقبال سعادت کامیاب ملازمت این فرمان فرمای کل و عقده گشاے سبل گشته از دولت توجه و التفات عالی مزاج زمانه عشوه ده دانا فریب را فهمیده خاطر را که سرگردان بادیهٔ اسباب بود فراهم آورده در نشاه تعلق جز تحصیل خشنودی او که عین رضای ایزدی ست بهیچ چیز سرگرمی ندارد و دل را از قیود تعلقات و تقیدات ذهنی آزاد ساخته نه در حسرت گذشته و نه در آرزوی آینده دلخراش ست چنانچه شرح احوال خود را از استسعاد ملازمت و استظلال بظلال رافت و عاطفت و سربلندی از اوج عزت و ارجمندی بغرفهٔ معرفت در محل خود رقم زدهٔ کلک عرض خواهد گردانید

ترتیب انساب معالی القاب و تنسیق اسامی گرامی آبای کرام حضرت شاهنشاهی

تعداد القاب مستطاب آسمانی انتساب آبای کرام و اجداد گرامی حضرت شاهنشاهی که در مدارج رفعت و مراتب عظمت با آباے علوی توامانند همه شاه و شاهنشاه و پادشاهی بخش و پادشاه نشان آمده اند و بدانش خداداد و بینش حق بین چنانچه مقتضای عدالت و انصاف ست در انتظام عالم و عالمیان بوده طنطنهٔ نام نیکو را که عمر ثانیست بلکه حیات جاودانی درین بساط گذاشته اند به این ترتیب و منوال ست ابو المظفر جلال الدین محمد اکبر پادشاه بن نصیر الدین محمد همایون پادشاه بن ظهیر الدین محمد بابر بادشاه بن عمر شیخ میرزا ابن سلطان ابوسعید میرزا ابن سلطان محمد میرزا ابن میرانشاه

حسان العجم - لقب خاقانی یعنی عجم مین مثل حسان بن ثابت رض کے پیغمبر صلعم کی تعریف کرنے والا -
لسان - زبان - گزیر - علاج - چاره - سُبُل - جمع سبیل راه -
بادیه - جنگل - نام دوزخ کے ایک طبقه کا - استظلال - سایه مین بیٹھنا - ظلال - جمع ظل - سایه -
توامان - باہم پیوسته - جوڑیا بچے -
طنطنه - بربط کی آواز - منوال - طور - دستور -

دیدند نقشی که هرگز ٭ ندیدند در جداول آفرینش ٭ ز حیرت بگفتند خیرے و گفتند ٭ زهی نور دانش زهی چشم بینش ٭ انوار پادشاهی از ناصیهٔ غرایش لامع ارقام ظل اللهی از خطوط دست والایش ساطع شواهد عقل از ترکیب وجودش ظاهر دلائل خدا شناسی از مجموعهٔ هستیش باهر براهین عدالت از اعتدال مزاجش پیدا سواطع کرامت از جوهر ذاتش هویدا ارقوم صاحبقرانی از جداول اجبین تقویمش روشن علوم غیب دانی از بیاض نهادش مبرهن رموز دوربینی از تیز بینیش واضح اطوار دور اندیشی از نگاه بلندش لائح ٭ **ذکر بعضے از تواریخ بدیعه ولادت سعادت پیرائے حضرت شاهنشاهی**

بجهت ولادت سعادت پیرای حضرت شاهنشاهی نکته پردازان نظم و نثر تواریخ مناسب یافتند و قصائد تهنیت گفتند و همه بعرض قبول مجلس نشینان بارگاه حضرت جهانبانی که عیارگاه جوهر انسانی بود رسانیده کامیاب جائزهای گرامی گشتند. ازانجمله این تاریخ را مولانا نور الدین ترخان یافته بتحسین و احسان ممتاز شده بود رباعی چون کلک قضا نشان تقدیر نوشت ٭ آیات ابد را همه تفسیر نوشت ٭ از بهر ولادت شهنشاه جهان ٭ تاریخ شهنشه جهانگیر نوشت ٭ و این تاریخ نیز از غرائب اتفاقات ست که یکے از فضلای عصر یافته بود شعر بعد الحمد که آمد بوجود ٭ آنکه از کون و مکان منتخب ست ٭ بادشاهی که ز شاهان جهان ٭ اکبرش نام و جلالش لقب ست ٭ شب و روز و مه و سال میلاد ٭ شب یکشنبه پنج رجب ست ٭ **شکرگزاری مؤلف این شگرفنامه ابو الفضل بر دریافت زمان سلطنت و دوام ملازمت حضرت شاهنشاهی** در هنگام طلوع این نیر اقبال اگرچه راقم این شگرفنامه در نهانخانهٔ عدم بے پایهٔ هستی و پیرایهٔ ایزد پرستی گرانبار حسرت بود اما شکر این موهبت عظمی چگونه گذارد که زمان ظهور این بزرگ حقیقی و مجازی پیشوائے صوری و معنوی دریافته از نظر کردهاے چشم التفات و تربیت ست و صد شکر دیگر آنکه بیشتر ازانکه زائچهٔ قدسی بنظر درآید و دقائق شرائف و بدائع جلائل ارقام آن اطلاع یابد کمال ایزد شناسی و ملک آرائی که از پایهٔ شناخت منجم

ناصیہ - پیشانی - غرّا - روشن - لامع - چمکنے والا - ارقام - بالفتح جمع رقم - نشان - ساطع - بلند -
شواہد - جمع شاہد - گواہ - باہر - روشن - براہین - جمع برہان - دلیل -
جداول - جمع جدول - نہریں - مبرہن - جس امر پر دلیل قائم کی گئی ہو -
لائح - چمکنے والا - ظاہر ہونے والا -
جائزہ - صلہ و انعام - نہانخانہ - تہ خانہ - جلائل - جمع جلیلہ - بزرگ - بڑا

گرامی زمان زمان میرسانیدند. بیت میرسد موکب شاه دو جهان دنبالش * میرود قافلهٔ شوق باستقبالش
و در آخر شعبان که روز نزول اجلال بدو یک منزل از معسکر اقبال فرمود که همانا فرزند سعادت پیوند
صاحب طالع قوی ست و سعادت دارین در ذات او مطوی که هرچند نزدیک تر میشود در شهرستان
وجود جمعیتی دیگر معائنه میگردد و مسرتی تازه مشاهده می افتد از صفای باطن و نور فراست حضرت جهانبانی
جنت آشیانی ادراک دقائق رموز الٰهی و دریافت حقائق کنوز آسمانی چه عجب و از کمال ظهور آثار
حضرت شاهنشاهی ظل الٰهی که نسخهٔ دیباجهای بدائع عالم و مجموعهٔ فهرستهای کمالات بنی آدم ست انجلای
انوار راچه غرابت و در ساعتی که سعادت قران سعدین و میمنت اقتران نیرین داشت به دولت و اقبال
بسراوقات عظمت و اجلال نزول فرمودند و بحضور مورد النور مستسعد گشتند. و در سایهٔ همای دولت ابدی
آرامگاه گرفتند. و تارک مبارک حضرت شاهنشاهی بمساس پای سریر فرسای حضرت جهانبانی به نیت
برخورداری و وصول بکمال پیری سعادت پذیر شد. و از کمال عطوفت و فرط عاطفت در بر گرفته
بر پیشانی نورانی آنحضرت که لوح سعادت دو جهانی و دیباجهٔ دولت جاودانی ست بوسه دادند و گاه
گاه بر لب گاه بر دل گاه برسر داشتند. * بعد از مشاهدهٔ این نور اقدس زبان الهامی بادای شکرگزاری
حضرت باری عز شانه و جل برهانه مقرون ساختند. و فرق فرقد سای را به سجدات نیازمندی بر درگاه
بی نیاز فرود آوردند. شعر نه تنها سجدهٔ سر دمبدم بود * که هر مو بر تنش در سجده خم بود. * حافظان عنایت
الٰهی و خازنان سعادت نامتناهی آن ودیعت ازلی و امانت ابدی را در کنف عاطفت بادشاهی
سپرده باین زمزمهٔ شادی و ترانهٔ آزادی مترنم گشتند. شعر اینست امانت الٰهی * زین گنج بخواه هرچه
خواهی * اینست که در دلش نهادند * ماهیت کنه حق کماهی * اینست که کعبهٔ درش را * گیرند شهان
به قبله گاهی * اینست که پای دولت او * رونق ده تخت بادشاهی * صفحه خوانان هیأت بشره
بچشم تعمق و تفکر نظاره کردند. و قیافه شناسان هیکل انسانی بنظر تامل و تدبیر مطالعه نمودند قطعه چه دیدند

دنبال ۔ پیچھا ۔ مطوی ۔ لپٹا ہوا ۔ رموز ۔ جمع رمز ۔ باریکی ۔ اشارہ ۔ کنوز ۔ جمع کنز ۔ خزانہ ۔ دیباجہ ۔ کتاب کا خطبہ ۔
چہرہ ۔ بدائع ۔ جمع بدیع ۔ نادر ۔ انجلا ۔ روشنی ۔ قران سعدین ۔ دو نیکوں کا ملنا ۔ نجوم میں آفتاب و زہرہ کا ملنا ۔
مورد النور ۔ نور کے اُترنے کی جگہ ۔ تارک ۔ وسط سر ۔ مانگ ۔ مساس ۔ چھونا ۔ فرق ۔ سر ۔ فرقد ۔ دو ستارہ جو
قطب شمالی کے گرد گھومتا ہے ۔ کنف پناہ ۔ ترانہ ۔ راگ ۔ مترنم ۔ گانے والا ۔
کماہی ۔ جیساکہ ہے ۔ تعمق ۔ کسی چیز کی تہ کو پہونچنا ۔

داده به ملایمت ورفق نرم نرم بجنبش درآورند وجهت انس وآرام تمام آن خجسته آغاز شایسته فرجام
خالق ذوالجلال والاکرام موافق تالیفات موسیقی سرائیدند عاکفان صوامع قدس وساکنان مجامع
انس که منتظمان سلسلهٔ زمین وزمان وفراهم آرندگان دائرهٔ کون ومکان اند کام روا شده بر عالم
وعالمیان منت نهادند وبآن جگرگوشهٔ آسمانی باین تهنیت بلند آوازه گشتند شعر کای شرف عقل مسلم ترا
دور شهنشاهی عالم ترا ٭ روی زمین همچو تو باغی نداشت ٭ طاق فلک چون تو چراغی نداشت ٭
قلزم ابداع بسی موج داد ٭ تا گهری چون تو به ساحل فتاد ٭ خامهٔ تقدیر بسی نقش بست ٭ تا ز قضا
همچو تو نقشی نشست ٭ نسخهٔ کون آیت تلمیح تست ٭ جلد فلک دفتر تشریح تست ٭ ذکر قدوم حضرت
شاهنشاهی بموجب فرمان گیتی نورد حضرت جهانبانی جنت آشیانی از حصار امرکوٹ
وقران سعدین چون چشم جهان بین ودیدهٔ سعادت قرین حضرت جهانبانی جنت آشیانی بمشاهدهٔ
دیدار گرامی حضرت شاهنشاهی نگران بود فرمان عاطفت نشان شرف اصدار یافت که در خدمت
حضرت مریم مکانی متوجه سرادق عزت ومخیم اقبال شوند وخواجه معظم وندیم کوکلتاش وشمس الدین
محمد غزنوی را فرستادند که در راه ملازم موکب سعادت باشند لاجرم حضرت شاهنشاهی در کنف دولت
وکنار تربیت حضرت مریم مکانی یازدهم شهر شعبان بساعت مسعود از حصار امرکوٹ سراپردهٔ اجلال
بیرون زدند وبه سعادت واقبال بر تخت روان روان شدند شعر عهد گهواره ناگذشته هنوز ٭
بخت والاش کرده تخت نشین ٭ چشم نکشوده وبدیدهٔ دل ٭ دیده در انتظام دنیی ودین ٭ دست
نگشاده ودلش خواهان ٭ که جهان را کند بزیر نگین ٭ ناشگفته گلش یکی ز هزار ٭ عالم از باغ دولتش
گلچین ٭ چون تخت روان حضرت شاهنشاهی که گنج روان معرفت الهی بود قریب رسید ومسافت
دو منزل ماند حکم جهان مطاع شد که اعیان سلطنت وارکان دولت وسائر اکابر واهالی متوجه قبلهٔ
اقبال ومستقبل کعبهٔ آمال شوند قاصدان بشارت ساعت بساعت میرسیدند واخبار قرب مقدم

عاکف - کسی جگہ مقیم ہونے والا - صوامع - جمع صومعہ - عبادتخانہ - مجامع - جمع مجمع - جمع ہونے کی جگہ - تہنیت
مبارکبادی - قلزم - دریا - تلمیح - اشارہ کرنا - سرادق سراپردہ - شامیانہ - مخیم - خیمہ کھڑا کرنے کی جگہ -
کنف - کنارہ - پناہ - اعیان - جمع عین - امرا - آنکھیں -
گنج رواں - مراد ذات اکبر اور کنایہ ہے گنج قارون سے - ارکان - جمع رکن - کسی چیز کی قوی جانب -
سائر - باقی - تمام - سیر کرنے والا - اہالی - جمع اہل - سردار اور اشراف لوگ -

مسعود به کنار امید ایستاده بود بعفت مآب دایه
بهادل که خدمتگار خاص حضرت جهانبانی بود و به عصمت و طهارت امتیاز داشت فرمودند که اول او
شیر داد و تحقیق آنست که اول بشیر والدهٔ ماجدهٔ قدسیه میل فرمودند پس ازان فخر نسا انگه کوچ ندیم کوکه
باین شرافت کامیاب شد پس آن بهادل آنکه دریافت این سعادت نمود بعد ازان کوچ خواجهٔ
غازی باین دولت بلند عزت یافت ازان پس حکیمه باین عطیهٔ کبری مخصوص گشت ازان پس
عصمت مآب جیجی آنکه به آرزوی خود دولتمند صورت و معنی شد و ازپس او کوکی آنکه کوچ توغ بیگی
وازلشت او بی بی روپا گردآوری این خدمت شایسته نمود و آنگاه خالدار انگه مادر سعادت یار کوکه
باین موهبت کبری اختصاص یافت و در آخر آن عفت قباب پیجه خان آنکه والدهٔ شریفهٔ زین خان
کوکه باین دولت بزرگ استسعاد یافته سرمایهٔ بزرگی جاودانی سرانجام داد و جمعی دیگر از عفت قبابان
نجت در شرافت این خدمت سربلند شدند و همانا که حکمت ایزدی در اختلاف این طبقات و دیعت
نهادن مشارب مختلفه است تا وجود مقدس به مدارج متنوعه رسید و شناسای اطوار گوناگون تجلیات
الٰهی گردد یا برای آنست که بر متبصران هوشمند ظاهر شود که این نونهال اقبال از زلال جویبار فیض
ایزدی سنت نه ازان باب که تربیت صوری بر مدارج معنوی ارتفاع یافته چه حالت معنوی این
گروه بر همگنان پیدا اگرچه پایه ستایش و بلندی رتبه قدسی منزلت این برگزیده در چه مرتبه و از غرائب
آثار آنکه حضرت شاهنشاهی در بدو حال و اول چشم کشودن در ملک وجود بخلاف عادت دیگر اطفال
بتمکین تبسم دلهای دانا را گل شگفته ساختند متفرسان زیرک طبع تبسم را فاتحه تفاول ابتسام
بهار دولت و اقبال شناختند و مقدمهٔ انفتاح غنچهٔ امانی و آمال دانستند بعد ازان به گهوارهٔ سبکتر
از پیکر خیال که نجاران سریر سلطنت از صندل و عود ساخته بودند و چون شاخ و برگ گل بیکدگر
پیوند کرده و لآلی و یواقیت گرانمایه از گوشه و کنار آن گوهر یکتای نه صدف را انجو بترین وضعی آرام

قباب - جمع قبہ - کلس - استسعاد - نیکبختی حاصل کرنا - مشارب - جمع مشرب - پانی پینے کی جگہ - جوبار - ندی -
متفرس - علامت ونشان سے جان لینے والا - تفاول - شگون نیک لینا - ابتسام - مسکرانا - مجازاً پھول کا کھلنا -
امانی - جمع امنیہ - مرادین - آمال - جمع امل - امیدین -
لآلی - جمع لولو - موتی کلان -
یواقیت - جمع یاقوت - نہ صدف - مراد نو آسمان -

بیت ای صفات تو زبانها از بیان انداخته ٭ عزت ذاتت یقین را در گمان انداخته

تصویر اسامی دایہ ہاے سعادت پیراے و قوابل روحانی قوالب حضرت شاہنشاہی

ہمان زمان کہ آسمان بفر ولادت عالیشش بر زمین حسد بر دو زمین بہ مقصد گرائیش بر آسمان تخر جست روز آفرینش نورانی شد پایۂ دانش و بینش بلند گشت و بدست سایہ پروردان سعادت پرتو و نسرین بدنان پاک دامن عنصر قدسی و گوہر قدوسی آن حضرت کہ بسر چشمۂ نور الٰہی و دریاے معرفت ازلی شست و شو یافتہ بود و انوار قبول و اقبال بر وجود پاکش تافتہ برسم عادت کہ شیوۂ متصدیان تربیت ترکیب ظاہر عنصریست اغتسال و اصطفا یافت دایہ ہای معتدل مزاج روح امتزاج بقماط سعادت ارتباط کہ از پردہاے پاکان پاکیزہ بو دبیچیدہ آن ہیکل ربانی و ہیکل آسمانی را بحسن ادب و بکمال احترام بر کنار و کتف قدسی بان پاک ذیل نہادند و پستان مہربانی نوشین لبش دادہ بشیرۂ جان پرور شیرین کام ساختند۔ شعر شیرہ زہر لبش انگیختند ٭ شیر و شکر را بہم آمیختند ٭ شیر نہ از دایۂ امید خورد ٭ کاب ز سر چشمۂ خورشید خورد ٭ چون از نقاوۂ دودمان سعادت شمس الدین محمد غزنوی در قنوج خدمتی شایستہ بتقدیم رسیدہ بود حضرت جہانبانی جنت آشیانی در قرب ایام طلوع این نیر اقبال از شرائف مجازات آن خدمت بوعدۂ این موہبت عظمیٰ امیدوار دولت جاودانی ساختہ بودند کہ کوچ دولت منش عصمت سرشت او کہ امروز بہ جی جی انگہ بلند خطاب ست بہ سعادت خدمت دائگی آن نوباوۂ بہارستان خلافت و اقبال و دولت حضانت آن گلدستۂ سرابستان عظمت و جلال معجر افتخار و طیلسان امتیاز پوشد۔ بنا بر آن حضرت مریم مکانی قدسی ارکانی آن مائدہ ساز آسمانی را طلب داشتہ آن مولود فیض ورود را در ساعت

قوابل۔ جمع قابلہ۔ دایہ۔ قوالب۔ جمع قالب۔ نسرین۔ چنبیلی۔ قماط۔ وہ کپڑا جس میں دایہ وقت ولادت بچہ کو لپیٹتی ہے۔ ارتباط۔ ربط ہو جانا۔ ہیکل۔ ڈھانچہ۔ نقاوہ۔ پاکیزہ۔ دودمان۔ خاندان۔ شرائف۔ جمع شریفہ۔ بزرگ قدر۔ مجازات۔ بدلا دینا۔ انعام۔ کوچ۔ یعنی عورت۔ انگہ۔ یعنی دایہ۔ نوباوہ۔ نیا پودا۔ حضانت۔ بچہ کو دودھ پلانا۔ پرورش کرنا۔ معجر۔ اوڑھنی۔ طیلسان۔ ایک قسم کی چادر ہے۔
مائدہ۔ خوان نعمت۔

خاص دستہا بستہ از کمال شوق برقص می در آمدند و از غایت شوق جنبش دوری می نمودند آری محفل نشینان بارگاہ ذوق حقیقی و چاشنی گیران خوان معرفت سرمدی کہ از حلاوت وجدان و عرفان الٰہی لذت پذیر باشند چرا بہ شکر دریافت این لذات بجدہ می نہ کنند و از فرط طرب و انشراح زمزمہ وجد و حال نہ کنند چہ صعود بر مدارج علیاے این کمالات علین معرفت الٰہی ست و حضرت جہانبانی جنت آشیانی را از کمال دریافت ذاتی بوارق واردات و حالات آیندہ و کمالات و سعادات مستقبلہ ذات اقدس شاہنشاہی بہ مشاعر ادراک میتافت و جمیع آن انوار قبل از حصول در مراتب فعلیہ از مرآت زائچہ بدیعہ معاینہ می شد و بارہا بہ مستعدان خطاب بیان میفرمودند کہ طالع این نیر اقبال از طالع حضرت صاحبقرانی در بعضے امور عالیہ بچند درجہ زیادہ است چنانچہ بر تیز بینان جا اول احکام بوضوح می پیوندد و چون این دو سعادت نامۂ گرامی مقابلہ نمودہ عطیات کواکب و سعادات علویات را بمیزان تامل بر سنجند دریابند کہ زائچہ صاحبقرانی چہ خبر میدہد و این زائچہ ہاے قدسیہ از چہ آگاہ میسازند سبحان اللہ باوجود تباعد مستخرجین از روی زمان و مکان و حال تخالف ضوابط ہر یکے از صحائف طالع فرخندہ مطالع کہ صورت گزارش یافت توافق دارند کہ این مولود بپایۂ اعلیٰ مراتب کونی و الٰہی رسد و ذات مقدس او مجموعۂ مکارم صوری و معنوی گردد و از اقسام کمالات و ملکات قدسی و کامروائی صورت و معنی و سلطنت ظاہر و باطن و انواع حالات جہانبانی و درجات فرمانروائی و مدارج علیای حق پرستی و محمد اشناسی و درویش پرستی و غریب نوازی و درازی عمر و صحت بدن و اعتدال مزاج و ممدوح عوام و خواص بودن و مشکور صغیر و کبیر شدن و کمال آگاہی و خبرداری از احوال عالم و ضبط ممالک و حفظ مسالک و سائر امور ملک رانی و جہانداری و از غرائب آنکہ جملگی این حالات کہ رموز دانان تنجیم بہ فکر و تامل بآن پے بردہ اند سادہ لوحان نقوش ستارہ شناسی از فروغ دوربینی خود از صفحۂ پیشانی احوال آن حضرت میخوانند اما قوت ناطقہ از اداے بیان مراتب بعجز و قصور اعتراف مینماید

جنبش دوری۔ چکر کی گردش۔ سرمدی۔ ہمیشگی۔ وجد۔ دلی کیفیت لذت ہو یا غصہ۔ صعود۔ چڑھنا۔ بوارق۔ جمع بارقہ چمکنے والی روشن۔ چمک۔ آیندہ۔ آیندہ آنے والی۔ مشاعر۔ جمع مشعر جس سے شعور ہو۔ حصول در مراتب فعلیہ۔ یعنی واقع ہو جانے کے مرتبہ میں آنا۔ صاحبقران۔ لقب امیر تیمور گورگان۔ میزان۔ ترازو۔ اسی شکل کا ایک برج۔ تباعد۔ باہم دوری ہونا۔ مستخرجین۔ نکالنے والے۔ تخالف۔ باہم خلاف کرنا۔ مکارم۔ جمع مکرمت۔ بزرگی۔ مسالک جمع مسلک۔ راستہ۔ پے۔ سراغ۔ قدم۔

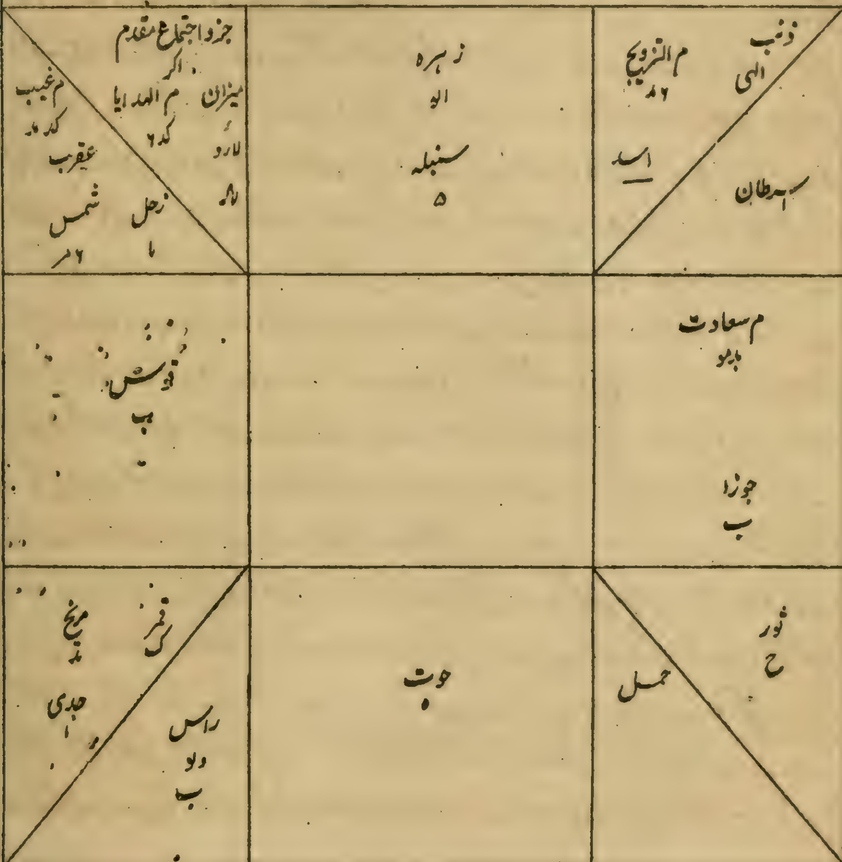
هفتاد و هفده و بقول بطلیموس که در صد سال قطع یک درجه باشد فاصله در میان رصدین یک هزار و هفتصد سال بود و باریک بینان حقائق معانی و دقائق شناسان رموز آسمانی ازین مواقع خلاف و موارد اختلاف در وادی حیرت می افتند و اکنون که قدوهٔ حکمای روزگار عضد الدوله امیر فتح الله شیرازی بقوانین یونانی و ضوابط فارسی با استنباط طالع همایون حضرت شاهنشاهی نموده اسد قرار داد چنانچه نموده آمد بوضوح می پیوندد که منشاء اختلاف نه آن ست که گمان برده می شد خاصه که حکمای هندوستان بوجود افلاک قائل نباشند چنانچه در آخرین دفتر مشروح ست بلکه حکمت الهی و غیرت ایزدی چنین اقتضا فرمود که احوال این فارس میدان عظمت و محرم خلوتسرای کبریا هم از نظر اندیشه بالغ نظران خرده دان باریک بین مخفی ماند و هم از چشم بد اندیشان کور باطن مستور و محتجب باشد و ازین سبب ست که حضرت جهانبانی جنت آشیانی که در تدقیقات اصطرلابی و تحقیقات زیجی در عهدی سرآمد تخت نشینان نکته دانی ثانی اسکندر یونانی بودند با وجود کمال جهد و اجتهاد در طالع خاص زمان چنانچه باید تصریح نفرموده اند و همچنین سائر رموز شناسیان علم تنجیم در پرده اختلاف مانده سر بسرے ازین امر شگرف بر نیاورده اند و با وجود اتقان قوانین حسابی و تحقیق محاسبان درست اندیشه که دانایان روزگار در اعمال این امور کمتر اختلاف نمایند به مقتضای غیرت الهی حقیقت زائچه مقدسه در نقاب احتجاب ماند و در پردهٔ اختلاف مستتر گشته و بالجمله هر یکی از زائچهای طالع را که انموذجی در هر کدام گفته آمد اگر بنظر انصاف دیده شود ظاهر گردد که در جلالت خدادانی و ایزد شناسی و در جلالت قدر و منزلت و رفعت صوری و معنوی او را ثانی نتواند بود اگرچه زائچهای باهم اختلافی دارند اما در دولت ارائی ظاهر و باطن متفق بوده صاحب طالع را به مقتدائے صوری و معنوی تهنیت می نمایند و از نزدیکان حضرت جهانبانی جنت آشیانی که ظاهر و باطن ایشان براستی و درستی آراسته بود شنیده شد که حضرت جهانبانی جنت آشیانی چون زائچه طالع سعادت مطالع را در پیش نظر داشته تأمل میفرمودند بارها چنین واقع شده که در خلوتگاه

رموز - جمع رمز - باریکی - اشاره - نموده آمد - دکھلا دیا گیا - بیان ہو چکا - فارس - سوار اسپ - محتجب - چھپا ہوا -
اصطرلاب - یونانی لفظ مرکب ہے - اصطر بمعنی ترازو و لاب بمعنی آفتاب - آفتاب کی ترازو کیونکہ اس آلہ سے آفتاب و سیاروں کے احوال دریافت کرتے ہیں - سرآمد - سردار - سائر - باقی - تمام -
شگرف - نادر - مستتر - چھپا ہوا - انموذج - نمونہ - رفعت - بلندی - صوری - ظاہری -
مقتدائے - پیشوا ہونا - تہنیت - مبارکبادی -

بیان حکمت در اختلاف میان حکمای یونان و منجمان هندوستان در طالع
مسعود حضرت شاهنشاهی گروهی از دانش نشان روزگار را گمان میشد که این اختلاف
میان اخترشناسان هندوستان و فلک پیمایان یونان واقعست که یکی طالع آنحضرت را اسد میگویند
و دیگری سنبله قرار میدهد بنا بر آنست که حکما را در حرکت فلک البروج اختلاف است جمهور حکمای
متقدمین و ارسطو برانند که فلک هشتم را حرکت نیست و ابرخس حکیم قائل شده بحرکت اما تعیین
مقدار نکرده و بطلیموس گفته که حرکت او در صد سال یک درجه است و در سی و شش هزار سال
یک دوره تمام کند و اکثر حکما برانند که در هفتاد سال یک درجه قطع کند و در بیست و پنج هزار و
دویست سال دور تمام سازد و طائفه از حکما میگویند که در شصت و سه سال یک درجه قطع کند
و تمامی دوره در بیست و دو هزار و شش صد و هشتاد سال باشد و سبب چندین اختلاف
اختلاف اسباب و آلات رصدی و تفاوت غموض و دقت انظار است و تحقیق آن است
که حکمای متقدمین بحرکت ثوابت از جهت کمال بطوء مستشعر نشده اند و بسبب آنکه مدت عمر
وفا نکرده زمانی که مقدار حرکات ثوابت را احساس توان نمود نیافته اند پس در وقت
تعیین بروج صورت اسد که از اجتماع چند کوکب ثابت متوهم میشود محاذی و مقابل جزئی از فلک الافلاک بود
که الان بحرکت فلک البروج از ان جزء انتقال نموده بموضعیکه صورت سنبله دران زمان دران موضع بود استقرار
یافته و همچنین سنبله بموضع میزان در مکان عقرب تا آخر بروج پس حساب منجمان هند بر وفق رصد حکمای
متقدمین است که مبتنی است بر عدم حرکت ثوابت و حساب رصد جدید بر اعتبار حرکت فلک البروج که مستلزم
انتقال صورت اسد است بموضع سنبله و مقدار مابه التفاوت درمیان این دو حساب هفده درجه که هر یک
هفده درجه از مکان خود انتقال نموده و از انجا میتوان دانست که از رصدی که حکمای هند بسته اند تا رصد
جدید یکهزار و یک صد و نود سال گذشته بقولیکه در هفتاد سال یک درجه قطع کند چنانچه اکثر حکما برانند بقرب

اخترشناس - منجم - فلک پیمایان - مراد منجمین - سنبله - گیہون کی بالی - اسی شکل کا ایک برج - فلک البروج - آٹھواں آسمان
جسپر سب بروج ہین - بطلیموس - ایک یونانی حکیم جسنے کتاب مجسطی بنائی - غموض - کوئی بات سمجھ سے دشوار ہونا - دقت - باریک
ہونا - بطوء - آہستگی - مستشعر - ہوشیار - احساس - حس سے پہچاننا - فلک الافلاک - سب سے اوپر نوان آسمان -
محاذی - مقابل - آلان - اب - مبتنی - ابتدا سے بنیاد رکھا گیا -
مابه التفاوت - جس قدر سے باہم فرق معلوم ہو -

نحریرِ عہد مولانا الیاس اردبیلی کہ در علوم ریاضی پایۂ بلند داشت و از صدر نشینان بارگاہ قبول حضرت جہانبانی جنت آشیانی بود بنظر در آمد آن زائچہ نیز بجنس منقول گشت مجرد از بیان آثار بیوت و احکام چہ بجہت اعتبار مستخرج و چہ باعتبار آن کہ این زائچہ برخلاف زائچہای دیگر مبتنی بر زیج ایلخانی ست



نحریر - بکسر نون بڑا عقلمند - ہوشیار -
پایہ - درجہ - صدر نشین - اونچے درجہ والا -
جنت آشیانی - مراد ہمایون شاہ - زائچہ - جنم پترہ - مجرد - خالی - آثار - جمع اثر -
بیوت - جمع بیت - خانہ - گھر -
مستخرج - نکالا گیا - مبتنی - بنا کیا گیا -

سهم عواقب امور درین خانه است دلیل ست برآنکه عاقبت آمال و آمانی او همواره بخیر و سعادت زاید احکام خانهٔ دوازدهم چون مرکز این خانه از سرطان ست و صاحبش قمر در وبال و تُرح دلیل ست برآنکه اعدای دولت پیوسته در نکبت و وبال باشند بر وجهیکه صاحب طالع ازان رضامند شود و بودن ذنب دران خانه در درجهٔ اول مقوی این معنی ست و چون سهم العلم و الحلم درین خانه است دلیل ست برآنکه صاحب طالع بوجود علم بر احوال کوته اندیشان تیره رای در مقام حلم و عفو باشد و بردباری و فراخ حوصلگی و عموم مهربانی از صفات لازمه او باشد ایزد تعالی آن خدیو اقبال را بقرون و دهور ممتد دارد که صفات خلق عظیم که اصل خلاصهٔ امور جهانداری و ملک آرائی و سبب صید خاطر دوست و دشمن و رابطهٔ جذب قلوب و انتظام ضمائر خواص و عوام است بحمد الله و المنة در مجموعهٔ اخلاق مهذب این مودب دبستان کبریای احدیت بروجه اتم و نهج کمال مشاهد و معاینست و از اصل فطرت و مبدء طینت باین عطیهٔ والا و موهبت خاص اختصاص یافته و از روی تحقیق آن همه شمائل و سجایای پسندیده بی تکلف و تصلف بلکه آن ذات سماوی برکات گشته ازین سرچشمهٔ معدلت بجداول بساتین استعداد ارباب استفاضه جاری و ساریست شعر همیشه تاکه بر افلاک انجم پدید ۞ همیشه تاکه بر ارواح قائم اند اجسام ۞ مباد جز بهوای تو گردش گردون ۞ مباد جز برضای تو جنبش اجرام ۞ اینست انموذجی از احکام زائچهٔ طالع اقبال مطالع و اگر عطیات کواکب و سعادات نظرات و خواص بیوت و غیر آن بتمام و کمال ایراد کرده شود هر آئینه دفاتر بهم رسد و صحائف ساخته گردد شعر نمی رسد ز شمار و قائق شرفش ۞ مهندسان رصد بند را بجز تخمین ۞

صورت زائچه اقدس منقولی از خط مولانا الیاس اردبیلی موافق زیچ ایلخانی

در وقت تحریر این گرامی صحیفه که محل استکشاف احوال سعادت قرین بود زائچه بخط افادت و افاضت پناه

آمال - جمع امل - امید - آمانی - جمع امنیه - آرزو - نکبت - خواری - رنج خستگی - ذنب - دم - اذناب جمع - حلم - بردباری - برداشت کرنا - عفو - خطا معاف کرنا باوجود قدرت کے - دهور - جمع دهر - زمانه - قلوب - جمع قلب - دل - ضمائر - جمع ضمیر اندیشه خاطر - مجازاً دل - مهذب - آراسته - عیبون سے پاک کیا ہوا - دبستان - ادب سکھلانے کی جگہ - مکتب - نہج - سیدها راسته - طینت - خلقت - عادت - شمائل - خصلتین - عادتین - فارسی مین بمعنی صورت مستعمل ہے - سجایا - جمع سجیه - خصلت - تصلف - شیخی مارنا - جداول - جمع جدول نالیان - بساتین - جمع بستان - باغ - پهلواری - انجم - جمع نجم - ستاره - گردون - آسمان - گاڑی - انموذج - معرب نمونه - مجازاً تهوڑا -

چون صاحب مرکز خانهٔ هفتم زحل و در شرف ست صاحب طالع را و در اوائل جوانی پردگیان سه پردهٔ ازدواج از خانهٔ ان فرمان‌دهان هند باشند. و چون زحل در بیت دوم ست دلیل باشد بر آنکه این عصمتیان شادروان عفت از احکام مالگزار و خزانهٔ معمور ساز او باشند. و چون سهم الالفة و المحبة درین خانه است دلالت بر مزید التذاذ در الفت و مودت کند خصوص که سهم الالفة در حوت ست که خانهٔ مشتری و شرف زهره است **احکام خانهٔ هشتم** چون مرکز این خانه از حوت ست و صاحب او مشتری در دوم ست در حد و مثلثهٔ خود و سهم الشرف درین خانه است و مستولی برین خانه زهره است بشرکت مریخ که در شرف ست دلیل ست بر عدم خوف و خطره و بحفظ و صیانت ایزدی مامون بودن **احکام خانهٔ نهم** چون مرکز این خانه در برج حمل ست و خداوند او که مریخ ست در شرف و فرح و مستولی برین خانه مولود مسعود از سفر کامیاب بود و سفرهاے دورش متضمن تسخیر ولایتے باشد. **احکام خانهٔ دهم** چون مرکز این خانه از ثور ست که خانهٔ زهره است و مستولی برین خانه و در طالع ست دلالت کند بر سعادت تامه و ریاست عامه که عبارت از پادشاهی عظیم ست و آنکه این منصب والا در قبضهٔ قدرت صاحب طالع است. او نیز خصوص که این خانهٔ شرف قمر ست و قمر ناظر باو و بطالع بانظر تمام دوستی. و چون سهم السعادت بقول جمهور درین خانه است دلیلست بر کمال سعادت و ازدیاد دولت و آنکه اکثر اوقات در سرانجام و انتظام مهام ملک و ملت باشد. و چون سهم العقل و النطق درین خانه است دلیل ست بر آنکه بعقل و سخن او پادشاه عقلها و سر دفتر سخنان باشد. و به منسوبات زهره که ارباب عیش و نشاط اند عنایت او فراوان باشد. **احکام خانهٔ یازدهم** چون مرکز این خانه جوزا است و صاحبش در دوم که بیت المال ست دلالت کند بر آن که امیدهای او تب بیر اتے که در مال و ملک خود کند. بر حسب دلخواه صورت یابد و نیز دلیل ست بر آنکه اورا دوستان یک دل باشند. و ارباب علم و دانش در خدمت او بمرتبهٔ ارجمند رسند. و چون

اوائل - جمع اول - شروع - پردگیان - بیبیان - شادروان - شامیانہ - پردہ - سائبان - عفت - پارسائی، حرام چیزون سے بچنا - التذاذ - مزہ پانا - حوت - مچھلی وایک برج - تامہ - پوری - جمہور - گروہ - اکثر جماعت - مہام - جمع مہم مشکل کام - جنگ - ملت - دین - ملل جمع - نطق - گویائی - ارباب جمع رب پالنے والا - شریف - نشاط - خوشی شادمانی بیت المال - جس مکان مین اسلامی ملک کی آمدنی جمع ہو -
ارجمند - قیمتی - صاحب مرتبہ -

خانۂ سوم ست و این در طوالع کمتر افتد. دلالت قوی میکند بر آنکه پیوسته از عالم غیب سعادت بر سعادت روی دهد. و هر آئنه دلیلی مبین ست بر اطلاع بر خفایای امور و آنکه ضمیر منیرش مورد مغیبات باشد. احکام خانۂ چهارم چون صاحب مرکز این خانه مریخ ست و در شرف و وجه و مثلثه خود و حد مشتری ست و او مستولی است برین خانه دلیل است بر آنکه در اول مرتبه ملک بسعی لشکریان در تصرف در آید. و چون این خانه برج ثابت است و صاحبش در شرف ناظر بنظر مودت همیشه ملک در تصرف اولیاے دولت باشد. و هر چه در تصرف او در آید پاینده بود و چون هشتم چهارم باعتبار این درجات که از اول عقرب ست جزو است که صاحبش در تحت شعاع نیر اعظم مختفی ست دلالت کند بر آنکه چون صاحب طالع بسن تمیز رسد سلطان عقلش ظهور کند. و والد ماجد مولود مسعود درین هنگام رو بکمون و بطون آورده اقدام بشهرستان جاودانی نماید و چون اکثر این خانه از برج قوس ست و صاحب حد در دوم طالع مولود دوستدار و حق گذار پدر باشد. و از ملک پدر روز بروز مزید گردد. احکام خانۂ پنجم چون صاحب اکثر خانۂ سوم که تعلق بمحبان و مخلصان و معاونان دارد یعنی مریخ در پنجم و در شرف ست دلیلست بر جلائل احوال فرزندان مولود و اخلاص و ارتباط ایشان و چون مستولے برین خانه زحل ست که در شرف و مثلثه خود کدخداه است و مشتری که در وجه و مثلثه خود است و شریک باکدخداه و صاحب مرکز این خانه است دلالت کند بر آنکه فرزندان مولود سعادت پذیر و معدن دولت گردند و تارک ادب از زمین رضامندی بر نگیرند. و نسر طائر که بر مزاج مریخ و مشتری و منقار الدجاجه که بر مزاج مشتری و زهره است درین خانه است دلیل قوی بر فراوانی صید مسرت و سعادت ست احکام خانۂ ششم چون صاحب این خانه که زحل ست در شرف خود ست و در است درین خانه دلالت کند. بر دوام سرور مولود و حصول مال و منال فراوان و استدامت صحت عنصر و اعتدال مزاج و اگر احیاناً اندک عارضه پیرامون مزاج قدسی گردد بے شائبه امتداد بصحت کامل انجامد. و چون مستولے برین خانه مریخ ست بشرکت زحل و هر دو در شرف اند خدمتگاران و ملازمان سعادتمند فراهم آیند. احکام خانۂ هفتم

خفایا۔ جمع خفی۔ پوشیدہ۔ مغیبات۔ جمع مغیبہ۔ جو نظر سے پوشیدہ ہو۔ سعی۔ کوشش۔ مودت۔ پیار کرنا۔ مجازاً دوستی۔ تحت الشعاع بودن۔ کسی بڑے ستارے کی روشنی میں دب جانا۔ ماجد۔ بزرگ۔ بڑا۔ کمون و بطون یعنی پوشیدگی۔ پوشیدہ ہونا۔ قوس۔ کمان۔ ایک برج کا نام۔ اقواس جمع۔ معاونان۔ جمع معاون۔ مددگار۔ جلائل۔ جمع جلیلہ۔ بزرگی۔ ارتباط۔ ربط ہونا۔ مجازاً دوستی۔ منال۔ مال و اسباب۔ استدامت۔ ہمیشگی۔
احیاناً۔ جمع حین۔ وقت یعنی کبھی کبھی۔ شائبہ۔ آمیزش۔

چون در دوم ست و در شرف هرگز نقصانی به خزاین معموره او نرسد. و هیلاج که جزو اجتماع مقدم ست درین خانه است مقوی این معنیست و کدخداه که زحل ست در شرف خود و شریکش که مشتری ست درینجا آمده عطیه عمر مقدس از قمر و کدخداه و سوم که مریخ ست از عمر طبعی که صد و بیست سال ست متجاوز باشد. و بودن قمر مستولی برین خانه مویدی دیگرست براے اساس این سعادت احکام خانهٔ سوم چون صاحب طالع در سوم ست دلالت کند بر کمال حلم و آهستگی و وقار و اعزاز و امداد اقربا و این گروه از کوته بینی در مقام یکجهتی نباشد. اما چون آن مرکزے که صاحب طالع در وست خانهٔ مریخ و شلثه و حد و وجه و ادرجان و وریجان اوست و او در نهجیم طالع ست که خانهٔ فرح و شرف اوست و در مثلثه و وجه مشتری و ادرجان صاحب طالع ست اندیشهاے نادرست این طبقه موجب زیادتی جاه و سبب مزید دولت صاحب طالع گردد و چون اوائل سوم که تعلق به برادران دارد مورد سطوت نیر اعظم ست دلیل ست بر آنکه برادران در جنب شکوه ذات اقدس در حساب نباشند و از پیمانه غصه شربت دابسپین درکشند. و اواسط و اواخر سوم که تعلق باخوان و انصار دارد محل سهم السعادت بقول بطلیموس و نیز وجه نیر اعظم ست و او شریک کدخداه ست دلیل است بر آنکه دوستان و مخلصان بر بساط یکرنگی و جانسپاری بوده در آداب دولتخواهی ثابت قدم باشند و از طرف صاحب طالع بسعادت و دولت رسند و چون این محل از خانهٔ سوم تعلق بمریخ دارد که در شرف خود است و آن خانهٔ فرح و خانهٔ زحل که کدخداه مقدم ست و آن نیز در شرف خود ست دوستان همه باشکوه و شوکت باشند. و بودن زحل مستولے برین خانه که کدخداه است و واقع در شرف دلالت تام برین امور دارد و بودن صاحب سوم در نهجیم دلیل ست بر انتظام احوال فرزندان گرامی و آنکه نقل و حرکت نزدیک بسیار روی نماید که موجب انبساط خاطر گردد و از غرائب آنکه سهم الغیب باتفاق و سهم السعادة بر قول بطلیموس و محی الدین مغربی در یکجا جمع شده که درجهٔ هیجدهم عقرب ست که داخل

هیلاج - زائچه جس سے نجومی عمر کو پہچانتے ہین - وجه ادرجان وریجان - اشکال نجومی مین - وجه کی قوت سب سے قوی ہے اسکے بعد وریجان پھر ادرجان ہے - مورد - اُترنے کا مقام - سطوت - دبالینا - سخت پکڑنا - جنب - پہلو - جنوب جمع - شربت دابسپین نهم نوشیدن - مرجانا - اواسط - جمع اوسط - درمیانی -

اخوان - جمع اخ - بھائی -

انصار - جمع ناصر - مددگار - باتفاق - یعنی سب نجومیون کے نزدیک -

احکام خانهٔ اوّل چون مرکز طالع از اسد ست که خانهٔ نیر اعظم ست دلالت میکند بر علو فطرت و بها و بودن هیکل مقدس قوی و توانا و بزرگی سر و فراخی پیشانی و کشادگی سینه و قدرت و بسطت و شهامت و عظمت و مهابت و حسن منظر و قوت دماغ و چون اکثر درجات طالع از برج سنبله است که خانه و شرف عطاردست که در خانهٔ زهره در دوم طالع ست و متصل به مشتری و در حد و مثلثه خود است باید که در همه امور مالی و ملکی بنفس نفیس خود باز رسد و به تدبیرات درست سرانجام مهام خود نماید و چون مستولی برین طالع شریف نیر اعظم ست بشارکت زحل سلطنت تمامی ممالک هندوستان و بعضی از اقلیم چهارم بصاحب طالع تعلق گیرد و چون بحسب مقام نیر اعظم بعد زحل ست بادشاهی هندوستان مقدم باشد بر اقلیم رابع و چون صاحب مرکز دوم که عطاردست متصل بصاحب طالع شده دلالت کند بر آنکه مال و ملک بآسانی دست دهد و بودن طالع و سهم السعادة و جزو اجتماع مقدم از بروج کثیرة المطالع دلیل قوی بر درازی عمر و امتداد سلطنت باشد۔

احکام خانهٔ دوم چون مرکز خانهٔ دوم از سنبله است که خانهٔ عطاردست متصل به شمس و اکثر از میزان که خانهٔ زهره است و او در طالع است که خانه و شرف عطاردست دلالت کند بر آنکه مال و ملک از ممر حسن تدبیر و عقل کامل حاصل شود و یابنده منصب بزرگ بادشاهی باشد و بودن مشتری درین خانه در حد خود و اتصال عطارد با و مقوی این معنی ست و بر آنکه وزرا بقوت عقل وافر این صاحب طالع در انتظام امور ملک و مال کوشند نه بتدبیر خود بلکه اندیشهای ایشان پیش تدبیر خدیو زمان ننماید و چون صاحب دوم در طالع ست خزائن بحساب او را جمع شود و چون مشتری درینخانه است مال را در مسالک رضای ایزدی صرف کند و در مرضیات خدای نگاه دارد و نظام احوالش روز بروز دولت افزاتر باشد و بودن مشتری در حد خود دلیل طول عمر گرامی ست چنانچه فرزندزادهای گرامی را دریابد این سعادت منشان بنظر تربیت او بزرگ حال شوند و زحل

علو - بلندی - فطرت - پیدایش - بہا - فارسی مین قیمت اور عربی مین خوبی - زیبائی - مقدس - پاکیزہ - بسطت کشایش - شہامت - دلیری - مہابت - ہیبت ناکی - حسن منظر - دیدار - مہام - جمع مہم - بڑا کام فکر کی چیز جیسے مہم جنگ وغیرہ - ممر - راستہ - سبب -
مقوی - قوی کرنے والا - وافر - بہت - ننماید - یعنی گویا نبود ہوگی -
خدیو - بادشاہ - مسالک - جمع مسلک - راستہ - نظام - آراستگی بند و بست -

محی الدین مغربی در نہ درجہ و بیست و دو دقیقہ جوزا است و سہم العقل والنطق در نہ درجہ و پنجاہ و یک دقیقہ جوزا است و سہم المرض در بیست و پنج درجہ و بیست و ہفت دقیقہ جوزا است و سہم الولد المذکر بقولے در بیست و نہ درجہ و چہل دقیقہ ثور ست و سہم الورع در چہار درجہ و صفر دقیقہ و سہم الاملاک در نوزدہ درجہ و سی و شش دقیقہ و سہم الاعدا بقولے در بیست و پنج درجہ و بیست و ہفت دقیقہ جوزا است مرکز خانہ یازدہم بست و ہفت درجہ و یازدہ دقیقہ جوزا است خانہ و نہ بہر عطارد و رب مثلثہ اش اوست بشرکت زحل و خادمت مشتری و شرف راس و حاء و در یجان زحل و وجہ شمس و ادرجان مشتری و اثنا عشریہ و ہفت بہر زہرہ است و این درجہ مونث و قیمہ و خالی از سعادت و نحوست ست سہم عواقب الامور و سہم التزویج در چہاردہ درجہ سرطان ست مستولی برین خانہ عطارد ست بشرکت زحل مرکز خانہ دوازدہم بیست و شش درجہ و چہل و شش دقیقہ سرطان ست خانہ و وجہ قمر و شرف و نہ بہر و دریجان مشتری و حاء و وبال زحل ست و رب مثلثہ اش مریخ ست بشرکت زہرہ و خدمت قمر و درجان و اثنا عشریہ و ہفت بہر و ہبوط مریخ ست مستولی برین خانہ قمر ست بشرکت مشتری و مریخ و زہرہ و زحل و این درجہ مونث و تیرہ و خالی از سعادت و نحوست است و ذنب در بیست و ہفت درجہ و بیست و نہ دقیقہ و سیزدہ ثانیہ اسد ست و سہم العلم و الحلم و الغلبۃ و النصرۃ در ہیجدہ درجہ و بیست و دو دقیقہ و سہم الولد بقولی در دو درجہ و چہل و نہ دقیقہ و سہم الحزم والشدۃ در بیست و دو درجہ و پانزدہ دقیقہ و سہم الحیاۃ در دو درجہ و چہل و نہ دقیقہ و سہم الاب در ہزدہ درجہ و بیست و دو دقیقہ اسد ست و درین زائچہ ہیلاج اول جزو اجتماع مقدم ست پس سہم السعادت پس درجۂ طالع و کدخدا و از ہمہ ہیلاج اول زحل ست پس مشتری و از ہمہ سہم السعادۃ اول مشتری ست پس زحل و از ہمہ درجۂ طالع اول شمس است پس مریخ

شرح احکام این زائچہ بدیعہ کہ ہیکل بازوی انجم و افلاک و تعویذ تارک قرون و ادوار ست

چون اساس زائچہ قدسیہ استحکام یافت شرح اندکی از بسیار احکام بدائع انتظام این زائچہ مقدسہ ناگزیر ست

سہم العقل و النطق ۔ عقل و گویائی و دریافت کا حصہ اور حکما کے نزدیک عقل ایک نورانی چیز خود قائم ہے اور نطق انکے نزدیک دریافت کرنے اور حواس کے موافق نتیجہ سمجھنے کو شامل ہے ۔ سہم المرض ۔ بیماری کا حصہ ۔ املاک ۔ جمع ملک مشہور ہے ۔ اعدا ۔ جمع عدو ۔ دشمن ۔ عواقب ۔ جمع عاقبت ۔ انجام ۔ تزویج ۔ نکاح کرنا ۔ ہبوط ۔ نیچے آنا ۔ گرنا ۔ مستولی ۔ غالب ۔ تیرہ ۔ تاریک ۔ سیاہ ۔ ذنب ۔ دم ۔ اذناب جمع ۔ علم ۔ دانش ۔ حلم ۔ بردباری ۔ دربرین غصہ ہونا ۔ نصرت ۔ مدد کرنا ۔ شدت ۔ سختی ۔ سہم الحیات ۔ حصہ زندگی ۔ عمر ۔ رہگذر ۔ بدیعہ نادرہ ۔ ہیکل ۔ تعویذ ۔ ڈیل ڈول ۔ تارک ۔ تصغیر تار کی بمعنی سر و مانگ ۔ قرون ۔ جمع قرن تیس یا سو سال یا کم و بیش ۔ ادوار ۔ جمع دور

زائچہ ۔ دو روزنامچہ ۔ اساس ۔ جڑ ۔ قدسیہ ۔ پاک ۔ استحکام ۔ مضبوط ہونا ۔ بدائع ۔ جمع بدیعہ ۔ نادر ۔

در بیست و چهار درجه و چهل و چهار دقیقه جدی ست و سهم موت الاخوه در دو درجه و یک دقیقه دلو ست مرکز خانهٔ هفتم بیست و هشت درجه و سی و شش دقیقه دلو ست خانهٔ اعداء و اثنا عشریهٔ زحل و رب مثلثهٔ الشمس عطارد است بشرکت زحل و خدمت مشتری و در درجهٔ قمر و در ریحان زهره و ادرجان و نهبهر عطارد و هفت بهر مشتری و وبال شمس ست مستولی برین خانهٔ زحل ست بشرکت عطارد و نحو شرکتی از مشتری و این درجه مذکر و مظلمه و خالی از نحوست و سعادت ست سهم الالفة و البقاء و الثبات و المحبة در بیست درجه و هشت دقیقه حوت ست مرکز خانهٔ هشتم بیست و هشت درجه و چهل و سه دقیقه حوت ست خانه و نهبهر مشتری و شرف زهره و حد و وجه و دریجان و ادرجان و رب مثلثهٔ الشمس مریخ ست بشرکت زهره و خدمت قمر و حد و هفت بهر اثنا عشریهٔ زحل و هبوط عطارد ست مستولی برین خانهٔ زهره است بشرکت مریخ و نحو شرکتی از قمر و این درجه مذکر و قیمه خالی از نحوست و سعادت ست و سهم الشرف در بیست درجه و هشت دقیقه حمل است و سهم الشجاعة در دو درجه و پنجاه و سه دقیقه حمل ست مرکز خانهٔ نهم بیست و هشت درجه و یک دقیقه حمل ست خانهٔ مریخ و شرف نیر اعظم و حد زحل و هبوط و ادرجان و وجه و وبال زهره است و رب مثلثهٔ الشمس مشتری ست بشرکت نیر اعظم و خدمت زحل و دریجان و نهبهر و اثنا عشریه و هفت بهر مشتری ست مستولی برین خانهٔ مریخ است بشرکت مشتری و نحو شرکتی از زحل و این درجه مذکر ست و تیره و از درجات آبار ست سهم الولد المذکر بقولی در بیست و سه درجه و چهل و نه دقیقه ثور ست و سهم سفر البحر در دو درجه و سی و شش دقیقه و سهم الام در پنج درجه و صفر دقیقه ثور ست مرکز خانهٔ دهم بیست و هفت درجه و بیست و یک دقیقه ثور ست خانه و ادرجان زهره و شرف و رب مثلثهٔ الشمس قمر ست بشرکت زهره و خدمت مریخ و دریجان زحل و نهبهر و هفت بهر عطارد و اثنا عشریه و حد و وبال مریخ ست مستولی برین خانهٔ زهره است بشرکت تام و قمر و شرکتی از مریخ و این درجه مذکر و تیره و خالی از نحوست و سعادت است سهم السعادة بر قول غیر بطلیموس و

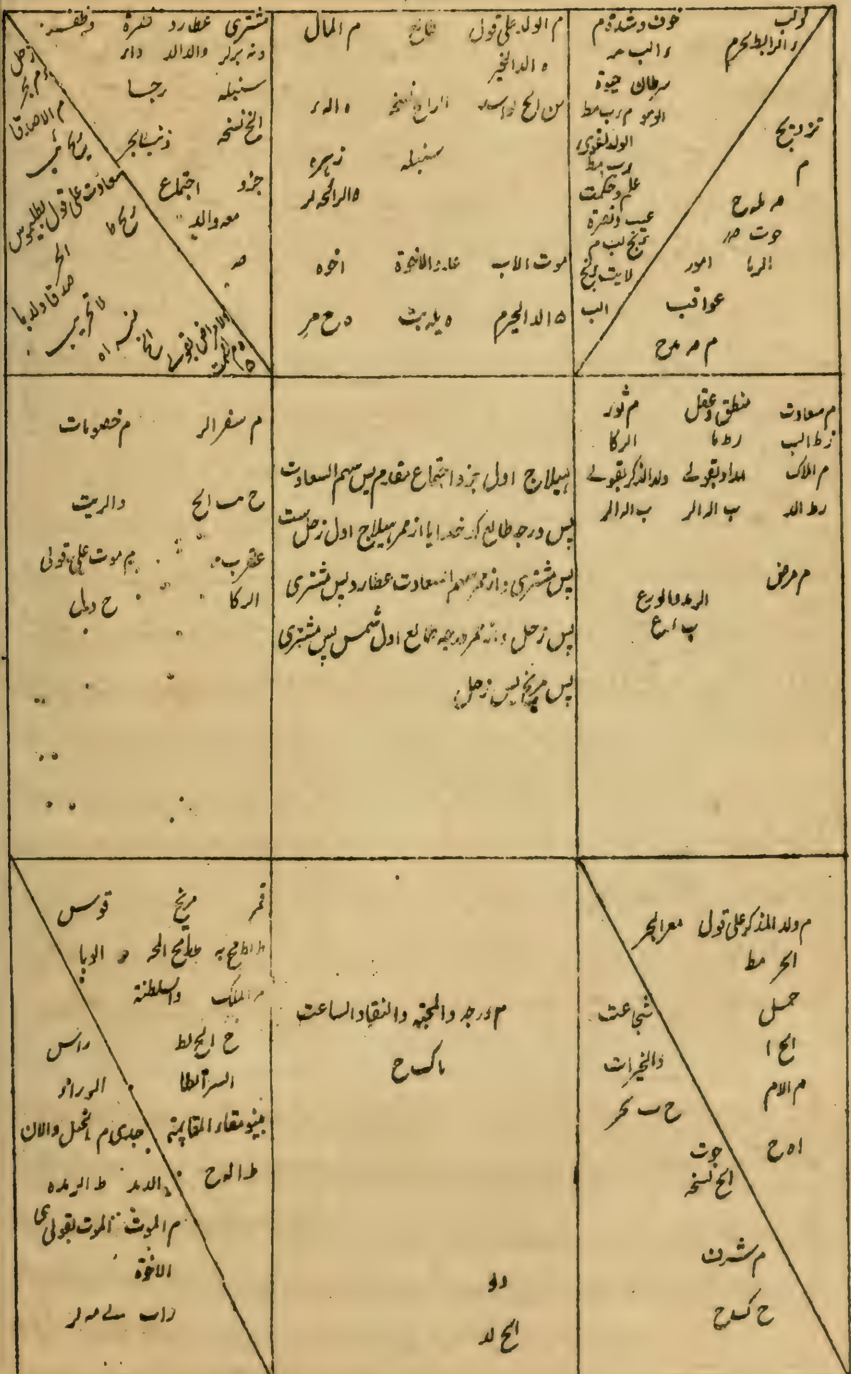
جدی - بکری کا بچہ - اسی شکل کا ایک برج - موت الاخوة - بھائیوں کی موت - دلو - ڈول - ایک برج کا نام - مظلمہ - تاریک - سہم الالفة - الفت کا حصہ - الفت میل جول - البقاء - باقی رہنا - ثبات - برقرار رہنا -
ہبوط - اُترنا - گرنا اسکا مقابل شرف ہے - سہم الشجاعة - جوانمردی کا حصہ -
تیرہ - سیاہ - سہم الولد المذکر - نرینہ اولاد کا حصہ -
سہم سفر البحر - سمندر کا حصہ - ثور - بیل اور اسی شکل کا برج -

وزحل درده درجه وچهل دقیقه وسی وسه ثانیه عقرب ست وسهم الغیب درهفده درجه وپنجاه دقیقه ونه د
سهم السعادت برقول بطلیموس ومحی الدین مغربی درهیجده درجه ونه دقیقه وسهم الاصدقا والنجبه
وسهم العبید بقولے دربیست وسه درجه ودوازده دقیقه وسهم الامراض بقولے درهفده درجه وبیست و
یک دقیقه ونیراعظم درصفر درجه وچهل وپنج دقیقه وپنجاه وهفت ثانیه عقرب ست ذکر خانهٔ چهارم
بیست وهفت درجه وبیست ویک دقیقه عقرب ست واین وتد قائم ست وخانهٔ مریخ وحد زحل ودجه
واثنا عشریه ووبال زهره ورب مثلثه مریخ است بشرکت زهره وخدمت قمر ودر یجان عطارد ونه
بهر وهفت بهر مشتری ومستولی برین خانهٔ مریخ ست واین درجه مذکر وقیمه وخالی از نحوست وسعادت
است وسهم سفرالبر در دوازده درجه وبیست وهشت دقیقه قوس ست وسهم الخصومات دربیست وهفت
درجه وسی ودو دقیقه عقرب ست مرکز خانهٔ پنجم بیست وهفت درجه ویازده دقیقه قوس است
خانه ونه بهر مشتری وشرف ذنب وحد مریخ ووجه زحل ورب مثلثه اش مشتری بشرکت شمس وخدمت
زحل ست ودریجان شمس واودرجان زهره واثنا عشریه مریخ ونه بهر مشتری وهفت بهر زحل وهبوط
راس ووبال عطارد است مستولی برین خانهٔ مشتری ست نجو شرکتے از زحل واین درجه مذکر ست
وقیمه واز نحوست وسعادت خالی سهم السلطنة والملک دربیست وهشت درجه وسی ونه دقیقه قوس
است منقار الدجاجه ونسر الطائر دربیست وپنج درجه ومریخ درده درجه وچهل وهشت دقیقه وبیست
وسه ثانیه وقمر درنوزده درجه وچهل وهشت دقیقه وچهارده ثانیه جدی ست مرکز خانهٔ ششم بیست
وشش درجه وچهل وهشت دقیقهٔ جدی ست خانهٔ زحل ست وشرف وحد مریخ ووجه شمس ورب
مثلثه اش قمر ست بشرکت زهره وخدمت مریخ ودریجان ونه بهر عطارد واودرجان واثنا عشریه وهبوط
مشتری وهفت بهر ووبال قمر ست مستولی برین خانه مریخ ست بشرکت زحل وقمر واین درجه مذکر وتیره
ونحس ست وراس دربیست وهفت درجه وبیست ونه دقیقه وسیزده ثانیه دلو ست وسهم الحبس والاساری

اصدقاء - جمع صدیق بمعنی دوست - عبید - جمع عبد - غلام - امراض - جمع مرض - عقرب - نام برج - بچھو - عقارب جمع - سہم الرجاء
امید کا حصہ - سہم النصرة - حصہ فتحمندی وکامیابی - سہم البر - نیکی کا حصہ جیسے حج وغیرہ - ہبوط - نیچے گرنا - لاغری - منقار - چونچ مناقیر
جمع - دجاجہ - مرغی - دجاج جمع - منقار الدجاجہ - اسی شکل کا ستارہ - نسر - کرگس یعنی گدھ نسر طائر اڑتا گدھ اسی شکل کا ستارہ
ہے اسکے مقابل نسر واقع اترنے گدھ کی شکل ہے - بہر حصہ - وبال - سختی ومصیبت - حبس - قید ہونا کسی مکان میں بند ہونا -
اساری - جمع اسری جو جمع اسیر کی ہے قیدی -

مرکز طالع اشرف درین زائچه اقدس که کارنامه ادوار ثوابت و سیارست بیست وهشت
درجه وسی وشش دقیقه اسد است و قائم الاوتاد اتفاقی افتاده و چون مرکز طالع سعادت مطالع
از خانه نیر اعظم ست میخ کوکبی صاحب شرف خانه او نیست و حد مریخست و رب مثلثه اش سعد اکبر
است به شرکت نیر اعظم و خدمت زحل و درجه و دریجان مریخ و نه بهر مشتری و آدرجان وهفت بهر
مریخ و اثنا عشریه قمر و وبال زحل ست و این درجه مذکرست و نیره و از نحوست خالی و مستولی برین
طالع نیر اعظم ست بنحوی از شرکت زحل و زهره و در برج سنبله در بیست وشش درجه و بیست وسه
دقیقه و سی وهفت ثانیه و سهم الولد بقولی در بیست وچهار درجه و بیست وسه دقیقه و سهم المال در بیست
وپنج درجه و هفده دقیقه و سهم موت الاب در بیست وچهار درجه و بیست وسه دقیقه و سهم الاخوة در هشت
درجه وچهل وهفت دقیقه و سهم عدد الاخوة در چهارده درجه و دوازده سنبله است مرکز خانه دوم بیست
وهشت درجه وچهل وسه دقیقه سنبله است خانه وشرف عطارد است و حد زحل و رب مثلثه اش
قمرست بشرکت زهره و خدمت مریخ و درجه عطارد و دریجان زهره و نه بهر عطارد و دادرجان قمر و اثنا
عشریه نیر اعظم ست بهر وهبوط زهره و وبال مشتری ست و مستولی برین خانه قمرست و این درجه مذکرست
خالی از ظلمت و نور و نحوست و سعادت و مشتری در پانزده درجه و سیزده دقیقه و سی وهفت ثانیه و
عطارد در بیست وپنج درجه و بیست وچهار دقیقه میزانست و سهم الرجا در دوازده درجه وپنجاه وسه
دقیقه و سهم النصرة والظفر در یک درجه و هفده دقیقه میزان ست و جزو اجتماع در بیست درجه و
چهار دقیقه میزان ست مرکز خانه سوم بیست وهشت درجه و یک دقیقه میزان ست و خانه
زهره است و شرف زحل و حد مریخ و رب مثلثه اش عطارد ست بشرکت زحل و خدمت مشتری
و درجه مشتری و دریجان و نه بهر و اثنا عشریه و هفت بهر عطارد و دادرجان و هبوط نیر اعظم و وبال مریخ
است و مستولی برین خانه زحل ست و این درجه مونث است و هیفه و خالی از نحوست و سعادت

کارنامه - روزنامچه - ادوار - جمع دور گردش - ثوابت - جمع ثابت - جو ستارے اپنی جگہ سے نہیں ہلتے بخلاف سیار - اوتاد - جمع وتد
میخ - رب - خداوند - ارباب جمع - نیره - بہت روشن - مستولی - چھایا ہوا - غالب - نحو - طریقہ - طرف - مثال سہم الولد -
یعنی صاحب طالع کی قسمت میں کتنے لڑکے ہیں -
سہم المال - مال کا حصہ -
الاخوة - جمع اخ بھائی -



خوف و شدة
سرطان
علم و حکمت
عواقب
م معادت
منطق و عقل
م ثور
م مرض
م الولد علی قول
م المال
سنبله
زهره
موت الاب
اخوه
مشتری
عطارد
سنبله
اجتماع
م سفر
م خصومات
عقرب
م موت علی قول
هیلاج اول جزو اجتماع
قمر
مریخ
قوس
م الملک
والسلطنة
راس
م الموت
الاخوة
م درجه والمحبه والنقاد الساعت
دلو
م ولد المذکر علی قول
حمل
م الام
حوت
م شرف

مولود محمود باشد - و اطراف ممالک او بدریاے شور منتهی شود و ایام سلطنت سعادت انتظام او امتداد یابد و نیز مقررست که چون در زائچۀ ولادت زحل در شرف باشد مولود اشرف به بادشاهی بزرگ و عمر دراز کامیاب گردد و این همه ضوابط و دلائل درین زائچۀ مسعود رقم ظهور دارد

ذکر زائچه سعادت ارقام که علامة الزمان عضد الدوله امیر فتح الله شیرازی استخراج نموده

در سالیکه قدوۀ علماے روزگار و نقاوۀ دانش اندوزان آموزگار قسطاس دقائق علوم اقلید مغالق فهوم مرتقی مدارج علیا مبین حقائق اشیا نقاد جواهر معانی حلال غوامض یونانی پرده شگاف روابط نور و ظلام نکته طراز حرکت و سکون اجرام و اجسام عنقاے اوج بلند پروازی علامة الدهر عضد الدوله امیر فتح الله شیرازی برهنمونی حجت بیدار بپایۀ سریر ارفع اعلی مشرف شده بمراتب رفیع و مدارج عالی خلعت امتیاز یافت روزے راقم این شگرفنامه مذکور ساخت که زائچه طالع مسعود مختلف بنظر میرسد اصول آنست که ایشان نیز بمدار صحیح غور تمام کرده بمیزان تحقیق بسنجند خدمت میرزا کمال از تدقیق بضوابط فارسی و قوانین یونانی استنباط طالع اشرف نموده اسد قرار دادند چون باعتماد مهره معتمد ترین زائچهاست صورت آنرا بانموذجی از احکام ایراد می نماید

دائره ئه بهرکه بهندی نواسا گویند

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۳	۶	۱۰	۱۳	۱۶	۲۰	۲۳	۲۶	۳۰
۲۲	۴۰	۰۰	۲۰	۴۰	۰۰	۲۰	۴۰	۰۰

قدوه - پیشوا - نقاوه - پاکیزه - صاف - قسطاس - ترازو یا ترازو عدل - اقلید - کنجی - اقالید جمع - مغالق - جمع مغلاق کھٹکے کی کنجی - مرتقی - اوپر چڑھنے والا - مدارج - جمع مدرج - زینہ - مبین - خوب ظاہر کرنے والا - نقاد - پرکھنے والا - جواہر جمع جوہر معرب گوہر اور جو چیز خود موجود ہو ورنہ عرض ہے جیسے رنگ - حلال - بہت کھولنے والا - غوامض - جمع غامض پوشیدہ کلام وغیرہ - ظلام - بالفتح اندھیری شروع رات کی - مراتب رفیع بلند مرتبے - تدقیق - باریک کرنا - خوب کوٹنا - استنباط - نکالنا پانی وغیرہ - اسد - نام برج - شیر - معتمد - جسپر اعتماد و بھروسہ ہو -

سعد اکبرست ہر آئینہ دلالت دارد بر خلافت کبری و ایالت عظمی و صاحب چہارم کہ مریخ ست در پنجم جاگرفتہ پدر والاقدر از وجود اشرف او مؤید بتائیدات غیبی گردد و فرزندان عالی نژاد او دراز عمر باشند و با دولت و اقبال بزرگ و نامدار شوند و صاحب پنجم کہ مشتری ست در دوم ست خزائنش فراوان شود و ممالک عظیمہ در تحت تصرف آورد و چون زہرہ نیز در دوم است نکات موسیقی و دقائق ادوار و رموز نغمات باریک بین و موے شگاف باشد و صاحب ششم زحل در سوم ست بعضے از ملازمان درگاہش اندیشہای ناشایستہ پیش گیرند و پایمال قہرمان اقبال شوند و صاحب ہفتم زحل در سوم ست امور شوکت و ابہت تدبیر صائب خود انتظام دہد و در خاطر او این آرزو جاے کند کہ مرا برادرے نشد کہ در خدمت من سربلند بشدی و صاحب ہشتم مشتری در دوم ست بتدبیر والاے خود اموال فراوان و خزاین بے اندازہ را متصرف باشد و تواند بود کہ میراث نیز بدست او فتد و صاحب نہم مریخ در پنجم در خانۂ مشتری ست دلالت بر قوت حافظہ کند و یاد داشت قوی داشتہ باشد و ہرچہ با خلق کند شایستہ کند و پرستش خالق پسندیدہ نماید و بہ آئین نیکو در رعیت پروری و معدلت گستری بسر برد و او را فرزندان دولتمند حق پرست شوند و متادب بآداب اطاعت و رضا جوئی باشند صاحب دہم زہرہ در دوم ست بوالدین و بزرگ سالان خویش با دب و رضا طلب باشد و صاحب یازدہم عطارد در سوم ست خدمتگاران و ملازمان درگاہ را او دست دارد و پناہ جہانیان باشد و دشمنان او بے محنت و مشقت او نیست و نابود گردند و صاحب دوازدہم قمر در ششم مخالفان و منافقان او فراوان باشند و از صدمہ صداے کوس دولت و غلغلہ ہیجاے عظمت او سراسیمہ و پراگندہ گردند و خائب و خاسر روے بفرامشخانۂ فنا نہند و اگر مشتری با زحل در دوم واقع شود مولود مسعود بادشاہ بزرگ گردد و بر دشمنان چیرہ دست شود و نیز ہرگاہ قمر در جاے کہ خانۂ زحل ست وقوع یابد و در نہم زحل جاے گیرد دلالت کند کہ اکثر عالم فرمانبردار

ایالت - سیاست - مؤید - قوت دیا گیا - نژاد - اصل - نسب - نکات - جمع نکتہ باریکی - دقائق - جمع دقیقہ باریکی - ادوار - جمع دور - چکر اور راگ کی قسمیں - رموز - جمع رمز - اشارہ -
نغمات - جمع نغمہ راگ - قہرمان - صاحب حکومت - ابہت - بزرگی -
صائب - پہونچنے والا - درست - صحیح - متادب - ادب سیکھے ہوے - ہیجا - لڑائی -
خائب - بے بہرہ ناامید ہونے والا - خاسر - نقصان اٹھانے والا -

د دشمن فگن باشد و بر هر کس نظر خشم انداز دگداخته سطوت جلال او گردد و چون دوازدهم نیر اعظم
کوکبی مسعود واقع شود مولود گرامی بادشاه سلیم طبع سخن گزار دانش پذیر قوی حال صاحب
اقبال بود و در جائیکه دلیران نبرد و مردان مرد متوهم شوند صاحب این سعادت هرگز متزلزل نگردد
و پای وقار در دامن تمکین و بر دست کشیده دارد و در انچه توهم و شائبه تغیر بساحت احتیاط او راه
نیابد و درین زائچه مقدس ورود سعدین در دوازدهم اتفاق افتاد افاضه سعادت می نماید
چون صاحب طالع نیر اعظم باشد. در سوم واقع مولود اشرف را بمرتبه سلطنت عظمی رساند
چنانچه درین دیباچه پرتو سعادت ظهور دارد و چون مشتری و عطارد و زهره هر سه ناظر باشند بر
کشورکشائی و فرمانروائی مولود مسعود آگاهی بخشند چنانچه درین لوحه نگارین چراغ دولت می افروزند
و اگر جزو طالع یا قمر در نه بهر برج باشد و چهار کوکب یا زیاده بقمر ناظر بسیت و دو سلطنت بصاحب
طالع متعلق شود و ممالک فراوان در حیطه تصرف و قبضه اقتدارش استمرار پذیرد و درین طالع
با وجود بودن نه بر طالع و بودن قمر در نه بهر خود قمر را پنج کوکب ناظر ند نیر اعظم سعد اکبر سعد اصغر
زحل عطارد و درین زائچه قدسی صاحب طالع در خانه سوم ست مولود اقدس را اگر برادری
باشد دیر نماند و دوستان جانسپار بهم رسند و نیکو کار و بخشنده و قوی حال باشد و به سلطنت
بی گزند و سعادت بی منتها بهره مند شود و صاحب دوم در سوم واقع است کارهای عظیم کند و
شغلهای شگرف بوجود آورد و اختراع قوانین دولت و حکمت کند و بداندیشان را تنبیه فرماید
و ازین اندیشه پیرامون ضمیر والایش نگردد و صاحب سوم در دوم ست بیچارهای از پا افتاده
را دستگیری کند و با خویشاوند سعادت پیوند بمهربانی پیش آید و سائر نیک اندیشان را از فیض
انعام و احسان او بهره مند گرداند و از حدائق افضال و اکرام او ثمرات برچینند و مقرر است که
اگر صاحب سوم سعد باشد مولود گرامی به سلطنت علیه رسد. چنانچه در زائچه مقدس صاحب سوم

سطوت - قہر - سخت پکڑنا - حملہ کرنا - متزلزل - کانپنے والا - شائبہ - میل - شوائب جمع - ساحت - میدان - صحن خانہ
افاضہ - زیادہ کرنا - بہانا - نیر - روشن -
دیباچہ - خطبہ کتاب - چہرہ - فروغ - روشنی - شگرف - زیبا - عجیب - اختراع - بے نمونہ پیدا کرنا - بنانا -
قوانین - جمع قانون - قاعدہ - خویشاوند - قرابتی - رشتہ دار -
حدائق - جمع حدیقہ - باغ - ثمرات - جمع ثمرہ - پھل -

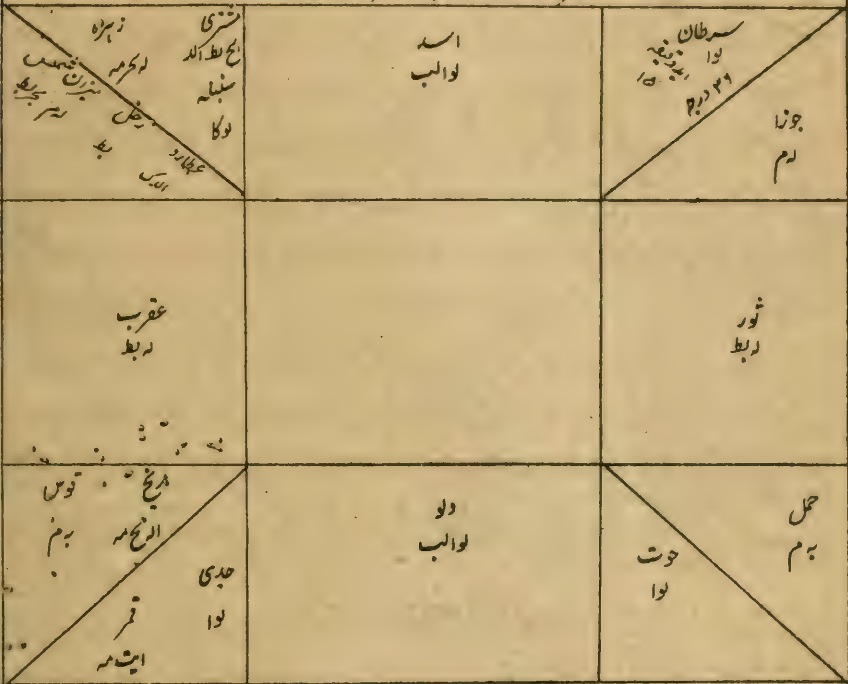
جهانیان او راستایش کنند چه در مثلثه طالع در بیت دوست خود ست دوستی قوی حال که آن سعد اکبرست اندیشها و غمهاے طوائف عالم دور کند و خوشدل و کامروا باشد. و بقوت صوری و معنوی و ذاتی و عرضی بزرگ بزرگان و بادشاه بادشاهان و پرتو شهرتش عالمگیر گردد و صیت عظمتش از کران تا کران برسد. بسیاری از سلاطین و حکام در تحت حکم او باشند. و از و اندیشه ناک بوده مطیع و منقاد گردند و چون در خانه مشتری ست و نیر اعظم نظر بر و دارد سروران جهان سر بر خط فرمان او باشند. و خاک آستانش سجده گاه اطاعت خود سازند و قمر در ششم ست دشمنان او بزرگان باشند. اما باو نرسند و تاب بارقهٔ قهر و عظمت او نیارند. و همیشه دوستی او را ترتیب دهند تا باقتباس انوار وفاق او از آفات سلامت بمانند. و چون در جدی ست و بال دلالت بر ضعف حال دشمنان کند و خداوند طالع را موافق مزاج آید که فصل خصومات موافق عدل و مطابق نفس امر کند و تحقیق ادیان مختلف و مشارب متفاوت نموده هر طائفه را به نیکوکاری راهبری نماید. و خواهد که عالمیان از نشیب آباد تقلید بر آمده بجادهٔ قویم تحقیق گرایند. و چون مشتری برو نظر میکند قدرت و قوت بادشاهی او زیاده از اندازهٔ قیاس باشد و صاحب فرزندان شایسته گردد و چون زهره ناظر ست عفائف بزرگ نفس خجسته کردار در خدمت او بعمرهاے دراز باشند و از رضاجوئے فرزندان نیک نهاد کامران شود و ضابطهٔ چند از کتب حکماے هندوستان که دلالت بر جلالت قدر این زائچهٔ قدسی میکنند نیز ایراد می یابد. چون دوازدهم قمر یکے از کواکب سیاره واقع می شود مولود بعمر دراز کامیاب عیش باشد و غبار عارضهٔ بدامن عافیت او کمتر رسد چون در عین قوت بوده سهم دولت بتراز و سعادت شرف داشته باشد بادشاهے بزرگ یابد و بطول حیات و وفور برکات در منازل عالی اساس و اماکن والا بنیان مسرت آراے گردد و چون درین زائچه دوازدهم قمر مریخ ست حصول این معنی بر وجه کمال رو دهد. و صاحب عساکر منصوره گشته در معارک رزم صف شکن

صیت - آوازہ - منقاد فرمانبردار - بارقہ - روشن و چمکدار - اقتباس - روشنی حاصل کرنا - وفاق - موافقت کرنا - فصل - فیصلہ کرنا - ایک موسم - فصول جمع - خصومات - جمع خصومت جھگڑا - مشارب - جمع مشرب - گھاٹ - شریعت جادہ - پگڈنڈی - قویم - درست - مضبوط - عفائف - جمع عفیفہ - پرہیزگار عورت - نفس - طبیعت - سیارۂ - چلنے والا منازل - جمع منزل - پڑاو - مسکن - اماکن - جمع امکنہ جمع مکان - بنیان - عمارت - عساکر - جمع عسکر لشکر - معارک معرکہ جنگ گاہ - رزم - لڑائی -

متین خود سرانجام نماید و به سفر مائل بوده از سفر بهره مند باشد و صاحب فرزندان ارجمند رضا جوے شود و مشتری و زهره در خانهٔ دوم فراهم آمده صاحب طالع را بفنون هنرمندی و انواع دانشوری رهنمون گشته و چون سعد اکبر در خانهٔ عطارد دست بعطیهٔ حسن صورت و تناسب ترکیب عنصرے و سنجیدگی سخن و آراستگی مجلس و خرد عالی و اندیشهٔ بلند در خدا شناسی و یزدان پرستی و نیکو کارے و انتظام هر کارے از روی شایستگی ممتاز ساخته و زهره در سنبله بآرایش مخدرات سرادقات اقبال و افزایش پیرایهٔ حسن و جمال اهتمام نموده و نیر اعظم در سوم ست هر چه خواهد از کارهاے بزرگ بے ملاحظهٔ کسے بجا آورد و توانا باشد و برادران بپایهٔ او نرسند بلکه نجم طالع اخوان محترق گردد و جهانیان بر هوادارے او متحد و متفق باشند و چون عطارد در سوم ست هنرمند و کاردان بوده به بیکاری خوش نداشته باشد مشقت کش و دشمن کش گردد و در الٰهیات و دیگر فنون حکمت فکرهاے دقیقش در مرتبهٔ ذوق و وجدان باشد و چون در میزان ست مشهور آفاق گردد و کارهاے پسندیده فراوان ازو البته باشد و در ازمنهٔ ممتده جهانستانی و جهانبانی کند و تدبیرات صائبه و افکار دقیقه نماید و زحل چون در سوم ست آسایش و آسودگی فراوان بیند و خدمتگاران رضامند بیحساب داشته باشد و با شجاعت ذاتی بعقل کامل خود کار کند و چون در میزان شرف ست صاحب خزاین عالم شود و چون در سایهٔ گرانمایه آفتاب جهانتاب ست خزاین بیکرانش مدتهاے مدید و عهدهای دراز بر قرار بماند و سفرهاے دل خواه بکامرانی و کامرانی کند و از وے بزرگترے در روی زمین نباشد و جانوران سیاه رنگ عظیم جثه بر درگاه او باشند هر چند سن و سال بزرگ گردد قدر او بزرگتر شود و کثرت سپاه و کمال دولت و جاه بے مشقت و تردد او حاصل آید و بدولت و اقبال دیرگاه بماند چه ازین کُلی تر کوکبی نیست بسط سعادت و استدامت سلطنت و امتداد زمان از عطیه هاے اوست و نیر اعظم و زحل و عطارد در یک برج اند دوست پرور و دشمن کاه باشد و آئین دوستی و دشمنی نیکو داند و مریخ در قوس ست

متین ـ مضبوط و پختہ ـ ارجمند ـ یعنی صاحب قیمت و لیاقت مجازاً بلند مرتبہ ـ تناسب ـ باہم مناسب ہونا ـ سرادقات جمع سرادق ـ سراپردہ ـ محترق ـ جلا ہوا ـ متحد ـ متفق ـ اتحاد ـ یکدل ہونا ـ الٰہیات ـ معرفت حق کے متعلق با یکیان ـ وجدان ـ دل میں پایا جانا ـ ازمنہ جمع زمانہ ـ ممتدہ ـ دراز پھیلے ہوئے جیسے مدید ـ
صائبہ ـ یعنی درست ـ ٹھیک ـ دقیقہ ـ باریک دقائق جمع ـ جثہ جسم ـ کلی ـ سست ـ بسط ـ پھیلاؤ ـ استدامت ـ ہمیشگی ـ دشمن کاہ ـ دشمن کو کاہیدہ کرنے والا کاہیدن گھٹانا ـ

نبردش زہرۂ صفدران شیرمرد را آب سازد صورت زائچہ قدسی بموجب تحریر عمدۂ منجمان ہند بوتان جوتگرای کہ از ملتزمان عتبۂ شاہی بود رقمزدۂ کلک تصریح مے شود



باوجود کمال بے تعینی وبے تکلفی حضرت شاہنشاہی چندین شعشعۂ عظمت وجبروت کہ از پیشانی سطوتش پیدا بود دلالت میکند کہ قول منجمان ہندوستان کہ طالع اشرف اسد میگویند نزدیک بواقع باشد۔ در کتب احکام این طبقہ مقررست کہ صاحب این طالع بسیار مال وغالب بردشمنان وبخشانیدۂ برگناہگاران باشد۔ وبہ آئین عدل وانصاف گراید وکارہا را العقل قوی دراسے

زہرہ- پتہ- قوت دل- صفدر- بہادر- جوتگراے- ایک برہمن کا لقب ہے جو جنم پتر بنانے مین ماہر تھا- ملتزم- ملازم تصریح- صاف بیان کرنا- عتبہ- چوکھٹ- علم رمل کی ایک شکل- شعشعہ- آفتاب کی روشنی- جبروت- تکبر وبزرگی سطوت- غلبہ وحکومت یعنی باوجودیکہ بادشاہ اپنے لیے کوئی امتیازی تعین نہین رکھتا محض بے تکلف ملتا جلتا ہے پھر بھی اُسکی پیشانی سے ایسا سطوت وجبروت کا اثر پڑتا ہے کہ شیر کی کچھ حقیقت نہین اِس سے معلوم ہوتا ہے کہ اِنکا زائچہ طالع برج اسد ہے-

دور آماده میدارد و موجب ازدیاد ملک میگردد و سهم السعادت در و تد عاشر ست که خانهٔ دولت و اقبال است و صاحبش مسعود و ناظر تثلیث و همچنین سعد اکبر ناظر بنظر تثلیث بر سلطنت عظمی و کمال عقل و عدل دلالت کرده و خزائن روزگار را در حیطهٔ تصرف و قبضهٔ اقتدار او در آورده خانهٔ یازدهم که خانهٔ امیدست صاحبش قمر زائد النور در تجسیم طالع بواسطهٔ نظر تثلیث بطالع سبب حصول امانی و آمال شده و در خانهٔ دوازدهم که خانهٔ دشمنان ست ذنب جای گرفته در خواری و نگونساری اعدای دولت ابد پیوند اهتمام دارد هر بد دلتی را که از قبلهٔ اطاعت رو گردان شده ببادیهٔ فنا سرگردان ساخته صاحبش که نیر اعظم ست در خانهٔ سوم که جای اعوان و انصار ست جای گرفته بسیاری از مخالفان را پشیمان ساخته در سلک بندگی و جانسپاری در آورده و از غرائب این طالع آنکه عاشر که خانهٔ دولت و سلطنت است جوزا است که خانهٔ اوناش صاحب طالع ست و مقرر که هر صاحب طالع میخواهد که منسوب خود را به رتبهٔ بلند رساند لیکن بواسطهٔ موانع از قوت بفعل نمی آید و درین طالع مسعود آن خانه جای دولت و سلطنت واقع است هرگاه که دولت در خانهٔ خود داشته باشد چگونه از منسوب خود دریغ دارد

تصویر زائچهٔ طالع آسمان پیرای حضرت شاهنشاهی و مجملی از احکام به طرز اخترشناسان هندوستان

طالع سعادت مطالع آنحضرت بموجب حساب منجمان هند اسد قرار یافته که برج ثابت ست و کمال غلبه و استیلا و صولت و استعلا دارد و نیر اعظم که از جمیع افراد عالم نظر تربیتش به سلاطین بیشتر ست صاحب طالع واقع شده و این نشانیست روشن که صاحب طالع بر شهریاران نامور و فرماندهان بزرگ قدر غالب و مستولی باشد و روز بروز قوائم سلطنت و ایالتش استحکام و استقامت پذیرد و قواعد رفعت و شوکتش باستقرار و استدامت انجامد پنجهٔ قهرش دست گردنکشان بدسگال تاب دهد و اوازه کوس

خزائن - خزینه کی جمع ہے - ذنب - بفتح ذال ذنون - دُم اور دمدار ستاره اذناب جمع - اعدا - جمع عدو کی دشمن - جوزا - ایک برج کا نام ہے - موانع - جمع مانع - روکنے والا - مطالع - جمع مطلع یعنی طلوع ہونے کی جگہ اور طلوع ہونا -
اسد - شیر اور اسی شکل کا ایک برج ہے - استیلا - غلبہ مستولی غالب - استعلا - بلند ہونا -
قوائم - جمع قائمہ آدمی وغیرہ کے پانون - ستون - ایالت - سیاست ونگاہ رکھنا - استدامت - ہمیشگی و پائداری -
بدسگال - دشمن - پنجہ تاب دادن - پنجہ مروڑ دینا - کوس - نقارہ -

است بعطارد مسعود و در حاجه و مثلثه خود است در هر کارے که توجه فرماید بآسان ترین روشنی انصرام
یابد و عاقبت کارش بکامروائی باشد. و خانه پنجم که خانه فرزندان ست جدی است و آن بیت
بسیار فرزندی و مریخ که کواکب سیاره است در انجاست و کدخدای طالعست که مدار قانون عمر بر وست
و از جلائل امور آنکه این کوکب انجیش در بیت الشرف ست در درجه و مثلثه و در حیان و دارجان و اثنی
عشریه خود از عمر دراز برومند گرداند و از بسیارے اولاد و احفاد بهره مند سازد و از فرزندان برخوردار کامگار
اعتضاد بخشد و سپاه گیتی پوی را کامیاب ظفر و نصرت دارد و از جمله اتفاقات حسنه آنکه در زائچه طالع حضرت
صاحبقرانی نیز مریخ در پنجم بود چنانچه در ظفرنامه ایما دریافته و حکمت پروران تجربه کار در طالع سلاطین قوت
مریخ اعتبار کرده اند و درین زائچه قوی حال قدسی مثال زیادتی از طالع صاحبقران ست که این
کوکب والا در بیت الشرف ست با قوت هاے که گزارش یافت چنانچه انمعنی از جلالت قدر و
بزرگی شان و بلندی رتبت در فتح و نصرت و تسخیر ممالک آگاه میسازد و ایما مینماید. از نیکه صاحب طالع هر چند در
عمر شود جاه او بیشتر و بهتر از ایام شباب باشد. و ماه که واسطه تاثیر علویات و سفلیات ست زائد النور
آمده پایه دولت روز افزون رهنمونے مینماید. و هیلاج هم اوست که بمثابه روح ست و مربی بدن در خانه
پنجم ست متصرف از مریخ بتثلیث زهره و واسطه دوام صحت و تندرستی مزاج و قوت بدن گشته
و خانه ششم دلو ست منسوب به لشکر و صاحبش که زحل ست در سوم واقع شده که خانه اعوان و انصار ست
و راس در وست لشکریان را از خیل مخلصان و فدائیان داشته و تا سابع حوت ست با رجه هفتم که
حد زهره است و از مثلثه و ادرجان اوست مخدرات حریم عصمت را در لوازم رعناجوئی و آداب
خدمتگاری ثابت قدمی عطیه نموده و از نیکو خدمتی کامیاب دولت و سعادت ساخته و خانه هشتم حمل ست
صاحبش مریخ که سعادات مذکوره دارد و ناظر بطالع بنظر تثلیث ست اشارت بر حمایت الهی نموده در مواقف
خوف و مکامن خطره خانه نهم خانه سفر ست صاحبش زهره در طالع قرار گرفته مواد سرور و جمعیت در سفرهاے

بیت الشرف - بزرگی کا گھر - علم نجوم مین ساتون سیارون مین جسکو برج مین شرف ہو اسکا بیت الشرف ہے - احفاد - جمع
حافد - پوتا - غلام - اعتضاد - قوت بازو بنانا - تسخیر - تابع کرنا - ہیلاج - دلیل جسم اور کدخدا دلیل روح ہے انکو ملاکر دلیل عمر ہے -
تثلیث - دو ستارون مین سوم حصہ فلک کا فرق ہونا - دلو - ڈول ایک برج ہے - اعوان - جمع عون - مددگار - انصار - جمع
ناصر - مددگار - خیل - گروہ - سابع - ساتوان - حوت - ایک برج یعنی مچھلی - حریم گرداگرد - عصمت - اپنے کو گناہ کبیرہ خصوصا
زنا سے بچانا - مکامن - جمع مکمن پوشیدہ ہونے کی جگہ - سہم - تیر - حصہ - سہام جمع -

سعادت ذاتی و عرضی دارند و ایام زندگانی را با عیش و کامرانی انتظام می بخشند. و مشتری که سعد اکبر ست
و منسوب بعدل و دیانت و علو ہمت و استقامت طبع و تعمیر عالم نیز در خانۂ دوم ست ناظر بخانۂ چہارم
که خانۂ عاقبت است اسباب عشرت و کامرانی بروجہ اتم تا عاقبۃ العاقبۃ مقارن حال فرخندہ مآل آنحضرت
مید اردو عطارد ممتزج المزاج بسبب مقارنہ با سعد اکبر سعادت کبریٰ یافتہ و سعادت بر سعادت افزودہ
و دلالت کردہ بر آنکہ صاحب طالع بعلو ہمت و سمو منزلت بر ہمہ فائق باشد. و با ارباب عقل و دانش
و اصحاب فطانت و ذکا مجالست نماید. و دانشوران روزگار و دانایان ہر فریق ملازم درگاہ دانش پناہ
او باشند. و ہنرمندان روی زمین ترک اوطان نمودہ احرام طواف آستان رفیع او بندند و آنچہ
در ضمیر الہام ورود او پرتو حضور اندازد موافق عقل و مطابق نفس امر باشد. و ابواب نصفت و معدلت
بر روی عالمیان کشادہ در جمیع امور حفظ مراتب دیانت و صیانت نماید. و در اختراع مبانی عمارات عالی
که ملوک گذشتہ را کمتر دست دادہ باشد ہمت بگمارد و در ان عمارات دلپسند. بانواع خوشحالی و خرمی و
اصناف آزادگی و بیغمی بگذرانند و از جملۂ غرائب آنکہ زہرہ در خانۂ عطارد ست و عطارد در خانۂ زہرہ و سہ
سعادت جمع شد. یکی سعادت مشتری و دوم سعادت زہرہ سوم سعادت عطارد که از سعدین کسب کردہ
و این بغایت نادر افتد. و نیر اعظم عطیہ بخش عالم که نظام بخش امور جہانبانیست علی الخصوص کرامت فرمای
جلالت و اقتدار و شوکت و اعتبار در خانۂ سوم در برج ثابت واقع رفعت و جلالت و عظمت و شوکت
موہبت نمودہ و چون از ہبوط برآمدہ رو بشرف دارد شرافتش روز افزون ساختہ و چون ناظر ست بخانۂ
نہم که خانۂ سفر ست ہموارہ در سفر رایات فتح و ظفرش سربلند بودہ از آسیب و آشوب زمان در
کنف حفظ و حراست روشنی بخش جہان باشد و خانۂ سوم که باقربا نسبت یافتہ عقرب ست از اقارب
عقارب خبر دادہ و زحل در آنجا آن نزدیکان دور را نحوست و نکابت بہاویۂ ضلالت و ہلاکت رسانیدہ
و قوس و تد رابع ست و آن خانۂ عواقب کارہا و مشتری که صاحب او ست نظر تسدیس دارد و متصل

استقامت - راستی - تعمیر - آباد کرنا - عاقبۃ العاقبۃ - انجام خاتمہ - مقارنہ - باہم نزدیک ہونا - ممتزج - ملا ہوا - سمو - بلندی
طواف - گرد پھرنا - رفیع - بلند - صیانت - حفاظت کرنا - اختراع بے نمونہ کے پیدا کرنا - مبانی - جمع مبنی نیو - ہبوط
نیچے گرنا - کنف - سایہ - جانب پناہ - اکناف جمع - عقرب - بچھو - عقارب و عقاریب جمع نام برج - نکابت و نکبت - بدبختی
سختی و آفت - ہاویہ - گڑھا طبقۂ دوزخ - وتد - میخ اوتاد جمع - عواقب - جمع عاقبت - نظر تسدیس - دو ستاروں میں
بقدر چھٹے حصہ فلک کے فرق ہونا - انصرام - ختم ہونا -

نقشه برای استخراج زائچه بشکل دیگر تحریر رسید تا بر مبتدی و منتهی بآسانی تمام وسهلترین وجه بی دقت نظر و بدون کوشش فکر واضح شود

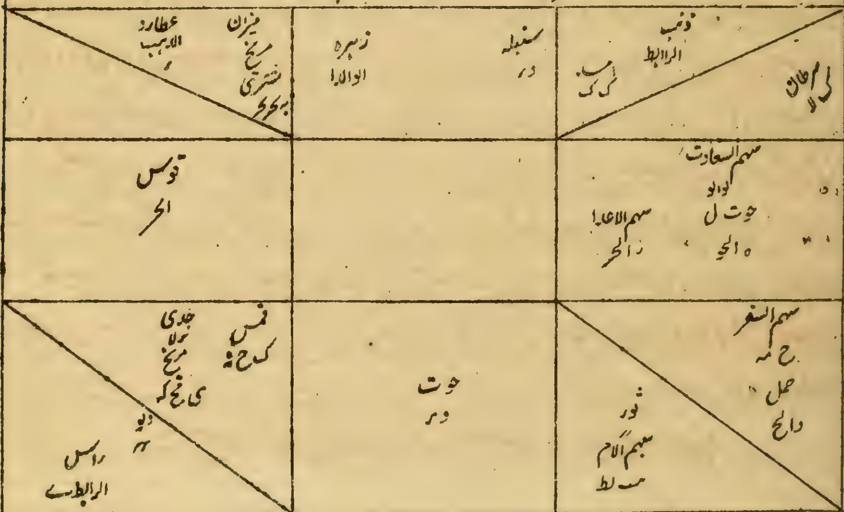


اگرچه سنبله برج ذوجسدین ست مرکب از ثبات و انقلاب اما درین دیباچه اقبال ثبات طالع بامعان نظر و لمعان تامل بدو وجه محقق شده یکی آنکه جزو طالع درجهٔ هفتم است از مثلث اولی برج و آن باتفاق اهل تنجیم ثبات دارد و دوم آنکه برج ارضی ست و ثبات در عناصر بارض منسوب و این ذو دلیل است بر ثبات سریر سلطنت و استقرار مسند خلافت و صاحب طالع عطارد درین زائچه اشرف بمنزله سعد اکبر است چه مشتری که سعد اکبر ست با او ست و عطارد که کبی ست که باسعد سعید تر گردد و زهره که سعد اصغر است در خانهٔ او ست چنانچه عطارد در خانه زهره است که میزان باشد و منسوبست بعقل و دانش و فراست و کیاست و آن هم بحسب تسویه و هم بحسب برجیت در خانهٔ دوم است که تعلق باسباب معاش و قوام زندگانی دارد و افاضهٔ کمال عقل و دانش برخداوند طالع کرده که در امور معاش و معاد عالم را به نیروی عقل بیاراید و عقدهای دین و دولت را بسر انگشت خود بگشاید و زهره که به سعادت و میمنت مشهور و بعیش و طرب منسوبست درین طالع آمده همواره اسباب شوق و سرور و مواد ذوق و حضور آماده میدارد و از نوادر غرائب آنکه صاحب طالع در خانهٔ معاش نشسته و صاحب خانه معاش در طالع و هر دو

ذوجسدین - دو بدن والا یعنی ثبات بھی اور انقلاب بھی - امعان - غور کرنا - لمعان چمک و روشنی - محقق - ثابت و برقرار -
خلاصه یہ کہ ایسا خیال نہ کرنا کہ اگر طالع برج سنبلہ ہو تو سعادت پر بھروسا نہیں ہو سکتا کیونکہ یہ ثبات اور انقلاب دونوں سے مرکب ہے
کیونکہ یہاں انقلاب مٹانے کے دو ناظر موجود ہیں تو ثبات ہی باقی رہگیا جو تخت و تاج برقرار رہنے کی دلیل ہے۔
تسویہ - برابر کرنا - قوام - بفتحہ اول بمعنی اصل و درستی و بکسرۂ اول بمعنی اصل و نظام۔
مواد - مادہ کی جمع بمعنی اصل شے - غرائب - غریب کی جمع - نادر -

ذکر صورت زائچہ مسعود کہ در وقت ولادت اشرف بموجب ارتفاع اصطرلاب یونانی ثبت یافتہ بود

بیا اے آسمان سنج رصد بند ٭ نگاہے کن بعقل چرخ پیوند ٭ ببین طالع صاحب قران بین ٭ سعادت نامۂ ہر دو جہان بین ٭ تماشا کن درین فرخندہ منشور ٭ سعادت بر سعادت نور بر نور ٭ در وقت نہضت رایات نصرت اعتصام از حصار امرکوت مولانا چاند منجم را کہ در معرفت اصطرلاب و تدقیق زیج و استخراج تقویم و تخریج احکام مہارتے عظیم و ممارستی تمام داشت بجہت تشخیص زمان سعادت و تحقیق وقت ولادت ملازم درگاہ عفت قباب ساختہ بودند و او چنان بعسکر والا نوشتہ معروض داشت کہ بارتفاع اصطرلاب یونانی و حساب زیج گورگانی طالع سعادت مطالع سنبلہ استخراج نمودہ شد و صورت زائچہ اقدس اینست



سنج - سنجیدن کا صیغہ امر جو آسمان سے ملکر اسم فاعل ہوا جیسے رصد بند - قران - نزدیک ہونا صاحبقران جسکی پیدایش کے وقت سعدین کا قران ہو - منشور - فرمان - نہضت - اٹھنا اور فارسی مین روانگی کے معنی لیتے ہین - اعتصام - ہاتھ سے مضبوط پکڑنا - ممارست - مشاقی - عادت - قباب - جمع قبہ یعنی گنبد - مراد بادشاہ بیگم جو عفت دیانت کے قبون مین تھی - مطالع جمع مطلع جاے طلوع - گورگان بڑا بادشاہ اور صحیح یہ کہ چنگیز خان کے خاندان مین داماد کا لقب ہے یہان تیمور کے پوتے الغ بیگ کی زیج مراد ہے -

صوری و معنوی ملک الشعرا شیخ ابوالفیض فیضی در بعضی تحریرات بدیعهٔ خود ایراد نموده اند که از غرائب مناسبت اسرار حروف که کلمات عالیات اند و در عالم تجرد و ترکیب آثار آن بر وجه اتم بحسب تفاوت مدارج و مصاعد ارتباط و انتساب ظهوری یابد آنست که بینات حروف آفتاب که دویست و بیست و سه عدد داست موافق است بعدد حروف اکبر رجاعی نورے که زهره عالم آرا پایه است و از جبهه شاهنشه والا پایه است ❊ اکبر که به آفتاب دارد نسبت ❊ این نکته ز بینات اسما پیدا است ❊ انتهی کلامه و دیگر از لطائف این اسم جلیل آنست که واقفان رموز جفر و تکسیر و عارفان آثار و تراکیب حروف و طبائع شناسان الفاظ و کلمات که از مقامات بطون هویت و ظهور تنزلات خبر دارند و از عالم نورانیت و ظلمانیت حروف باعتبار تجرد از لفظ و امتزاج بالفاظ آگاهند. ازین حروف بیست و هشتگانه ابجد هفت هفت حرف بهر عنصرے از عناصر اربعه منسوب داشته اند و حروف عدد الف امتزاج این اسم گرامی جامع مراتب چهارگانه بوده از جامعیت مدارج جمال و جلال و سائر نعوت فضل و کمال آگاه می سازد چنانچه الف آتشی و کاف آبی و با بادی و را خاکی است و هرگاه اسمی بطریق سویت در عنصریت از حروف فراهم آید که عنصرے دران ناقص نبود و عنصرے مکرر نیاید هر آئنه آن اسم در حد ذات خود در کمال اعتدال باشد و اعتدال نشاة الیست که اورا در حسن سیرت و صحت بدن و طول عمر و ارتقاے دولت و دوام مسرت خداوند آن نام مدخلی تمام است و در ضمن این نکتهٔ دیگر بر دریچهٔ ادراک جلوه گر شده که این سعادت اکبر با هر چند اعدا از اطراف پیدا شوند نابود و پراگنده گردند چه در ترکیب و نظم حروف این اسم دو حرف میانگی که آن کاف و باست کاف آبی ست دشمن بالاے خود را که آتش ست برمیدارد و با که بادیست دشمن پایان را که خاک ست پراگنده میکند و عارفان نقاط اسرار را باید که از رموز نکات عالی اشارات این اسم بدیع خبردار گشته از فیض سعادات و کرامات مسمی بهره مند گردند

بینات خوب ظاہر۔ علم بدیع مین لفظ کا سر حرف دور کرکے باقی کے اعداد سے ممدوح کا نام موافق کرنا جیسے اکبر کو افتاب سے۔
جفر ایک فن ہے جس سے آئندہ حالات نکالتے ہین۔ تکسیر توڑنا اور نقش بھرنا طالب و مطلوب کے نام موافق کرنے ہ
ہویت خالص مرتبہ ذات حق پھر صفات و ظہور سے تنزلات (اترنے) کے مراتب ہین۔
نعوت جمع نعت صفت۔ سویت برابری۔
ادراک۔ علم دریافت کرنا۔

داوند قانونیسان از زلف مراد تار بر بستند نایبان گرم نفس نفسهاے راست آهنگ بر کشیدند عجکیان دلها را به زلف مطلوب در آویختند. دائره دستان آئینه اقبال در پیش رو نهادند. ظریفان شنگرف از رنگ آمیزی ظرافت نکته سنجان سحر پرداز رازبان سخن آفرین بستند. ندیمان نادره حرف در بذله گوئی لبهاے مجلسیان را در قهقهه شوق در آوردند. سپه سالاران جهانگشاے و سرداران صف آراے فوج فوج تسلیم مبارکبادی بتقدیم رسانیدند. و طوائف اعاظم و اهالی و افاضل و موالی مراسم تهنیت و تعظیم بجا آوردند و دانش نشان اسکندر ریپت. و اصطرلاب داران رصد بند که علیه الدوام از همنشینان محفل نهانی و همرازان اسرار آسمانی بودند زائچه طالع مولود دولت مسعود را مرآت ضمیر اشراق پذیر ساخته از نظرات کواکب و اتصالات کلی و تفاصیل احکام و عواقب آثار از طول بقا و علو ارتقا بمدارج سلطنت و معارج خلافت چنانچه رقمی ازان بجا. اول بر صفحه اجمال کشیده می آید معروض داشتند و آنچه حضرت جهانبانی جنت آشیانی که در علوم ریاضی پایه بلند و فکرے فلک پیوند داشتند و ضمیر باریک بین آنحضرت آئینه دلگشاے اسکندرے و جام گیتی نماے جمشیدے بود بدریافت والاے خود استنباط عجائب و استخراج مآثر طالع این کارنامه ایزدی فرموده بودند با آنچه دانایان دیگر از تاثیرات بسائط افلاک و نتائج اجسام و اجرام پے برموز غیبی برده بودند مقابله فرمودند همه موافق و معاضد یکدیگر یافتند. و بعد از فراغ ازین جشن عالی مطابق بشارت غیبی و اشارت ربانی چنانچه گزارش یافته آن گوهر قدسی را بهمان لقب ارفع و اسم اعظم ملقب و موسوم ساختند و در صحائف سعادت و صفائح دولت مثبت و مرقوم گردانیدند و بعد از دو سال و چهار ماه تعبیر رویاے صادق پیراے بظهور پیوست تبارک الله زهی اسم سامی و طلسم گرامی که از آسمان کبریا و سپهر نور و ضیا فرود آمد و از مشرق تا مغرب فروغ این اسم و پرتو این مسمی فرو گرفت و از شرائف این نام بدائع انتظام یکے آنست که خدمه اخوی اعظمی جامع الکمالات

عجک کمانچه ایک باجا. نادره حرف جنکی باتین نادر تهین. بذله لطیفه جیسے بهاند کہتے ہین. طوائف جمع طائفه گروه. اصطرلاب نجومی پیشین گوئی کا آله. رصد بلند مقام سیارون کے دیکھنے کو بناتے ہین. نظرات کواکب تارون کی نظرین. زائچه کے بیت جو سیارے باہم ناظر ہون انکی سعادت و نحوست پر بچه کے حق مین خوبی و بدی کا حکم لگاتے ہین اصطلاح اتصال (ملان) بہی ملحوظ ہوتا ہے. عواقب جمع عاقبت انجام. ارتقا چڑهنا مدارج جمع مدرجه زینه. معارج. جمع معراج سیڑهی وغیره. استنباط کوشش سے نکالنا بسائط جمع بسیط. حکما جرم فلک کو بسیط غیر مرکب جانتے ہین. معاضد قوت بازو. صحائف جمع صحیفه کتاب. صفائح جمع صفحه.

به بزم نواے فراغ ٭ ناگاه از عقب سوارے گرم رفتار سیاهی کرد مهتر سنبل که غلام قدیم حضرت
جهانبانی بود از الطاف حضرت شاهنشاهی بعد ازان به خطاب صفدرخانی بلند نامی داشت
ازین سیاهی که ره سپیدی کونین در ضمیر بود آگاه گشته بعرض اقدس رسانید حضرت فرمودند که اگر
این سوار نوید رسان ولادت نور دیده سلطنت باشد ترا امیر هزار سازیم ٭بیت٭ بادشاهان جهان
دادمی از رهنت اقلیم ٭ مژدگانی چنین مژدۀ اقبال دهند ٭ ازین جانب انیز چابک روان باد رفتار
از نهایت شادی عنانها از دست داده پیش دویدند و آن سوار رخش سعادت هم نزدیک رسیده
از نهایت شوق به آوازهاے بلند شهریار جهان و جهانیان را به شادمانی جاوید مژده دادند و به طلوع
نیر جلال از افق امید نوید رسانیدند که سپیده دم صبح مراد بر حسب آرزو دمید و سرو بن بهار اقبال
بر طبق امید سر برزد همان لحظه آنحضرت سر به سجده شکر بدرگاه خداوندگارے ماندند و جبین نیاز
بر خاک خاکسارے مالیدند ٭بیت٭ تاج رفعت بر سپهر وری طاعت بر زمین ٭ پیمانی دولت بر سر
ترنی منت و سجود ٭ بعد از اداے وظائف شکر معسکر والا شتافته به بارگاه سپهر کار نگاه در آمدند
جهان را جشن عشرت و آئین دولت تازه شد و نقارۀ عیش و شادی بآئین نشاط کیقبادی بلند آوازه
گشت بارگاهے ترتیب یافته به آئین همایونے دلکش ترانۀ جشن کیومرثے و بزم فریدونی ٭ رباعی ٭ اے
دیده بیا قدرت بیچون بنگر ٭ وین بزمگه از درون و بیرون بنگر ٭ گر ذوق تماشاے دو عالم داری
آرایش این جشن همایون بنگر ٭ جهان پیر برگ و نواے جوانی از سر گرفت و عالم دلگیر عشرت فراموش
کرده را بیاد آورد ٭ رباعی ٭ ساقیان دست بجام مے بخشش کردند ٭ خضر را تشنه این چشمۀ آتش کردند
این چه بزم بود که ساقی بقدح ریخت فرو ٭ که مسیح و خضر از رشک کشاکش کردند ٭ مطربان
دستان سرا و مغنیان جادو نوا سازهاے گوناگون نواختن بنیاد نهادند و پردهاے رنگارنگ
ساختن آغاز نمودند چنگیان دست برشتۀ مقصود درزدند عود نوازان غمهاے جهان را گوشمال

نوا - آواز - فراغ - بیفکری - سیاہی کرد - نمودار ہوا - امیر ہزار - جس سردار کو ہزار سوار رکھنے کی جاگیر عطا ہو - طبق - موافق - کیومرث
اول بادشاہ ایران کہا گیا کہ آخر مین ث چاہیے کیونکہ ث زبان عرب سے مختص ہے - فرہنگ جہانگیری والے کا اس سے انکار کرنا قابل
اعتماد نہین ہوسکتا -
برگ و نوا - ساز و سامان - خضر اور خضر دونون طرح اسی رباعی مین ہے ایک ولی کا نام -
جادو نوا - جادو بھری آواز - پردہاے یعنی راگ کے پردے - چنگ - عود - قانون اور نامے باجے ہین -

جادوے بیخودی بنیاد کردند و ترانہ زنان نغمہ پرداز افسون بیہوشی در دمیدند **شعر** ہم از ہندی
زنان نازک آواز * چو طاؤسان ہندی جلوہ پرداز * ہم از چینی نوازان سبک دست * ز ساغرہای
بی مے گشتہ سرمست * ہم از قانون نوازان خراسان * دل مشکل پسندان بردہ آسان *
ہم از دستان سرایان عراقی * نوا ساز نوید عمر باقی * الحق مجلسی شد چون عالم قدسیان تجرد نہاد
در غایت قرار و آرام و محفلی چون بزم روحانیان تقدس نژاد مستغنی از بادہ و جام تماشائیان ملا اعلی
بی واسطہ حس بصر تفرج کنان گذشتند و نظارگیان عالم بالا بزبان بیزبانی باین ترانہ تر زبان گشتند
بیت این چہ مستی ست کہ بی بادہ جام ست اینجا * بادہ کز جام ننوشند حرام ست اینجا * خوانہای
میوہ رنگارنگ کشیدند و مائدہای نعمت گوناگون فرو چیدند و تشریفہای رنگ رنگ بخشش فرمودند
و خلعتہای تنگ تنگ انعام کردند ازین شگفتگی و خوشحالی چگویم کہ حاجت شرح و ابلاغ نیست اگر
توانم از بر آمد مقصود قدسیان عالم بالا شمہ باز گویم کہ پس از چندین تگاپوی و جست و جوی نظام بخش
ملک معنی و انتظام افزائی کن عالم صورت را خلعت گرامی وجود پوشانیدند و از مہد بطون صنائع و خلوات
قدسی بمنصہ ظہور بدائع و جلوات انسی آوردند اما شرح ابتہاج ملا اعلی و کامروائی روحانیان تجرد نژاد
از اندازہ گویائی بیرون ست ہمان زمان کہ نیر جلال از مشرق اقبال طلوع فرمود قاصدان تیز گام و سواران
چابک خرام بجانب مخیم اقبال و معسکر اجلال کہ مسافت چہار فرسخ درمیان داشت برسانیدن این
مژدہ جان افزا و نوید دلکشا شتافتند و فردای آن شب کہ حامل روز سعادت بود وقت صبح صادق
از آن منزل بدولت کوچ شدہ بود و قریب نیمروز نزدیک بہ منزل در سرزمینی کہ بغایت دلکشا
و خوش ہوا بود و آبہای بغیش و درختان دلکش داشت حضرت جہانبانی جنت آشیانی بسعادت
تکیہ فرمودہ بودند و معدودی از مقربان سراپرده عظمی بخدمت حضور قیام داشتند شقوق
تازہ درختان بہ فلک چتر سای * سایہ فگن بر سر ظل ہمای * غلغل مرغولہ مرغان راغ * ریختہ

ترانہ زنان ترانہ راگ سے گانے والیان - چینی و قانون باجون کے نام - ملا اعلی فرشتے - تفرج سیر کرنا - تشریف بھاری خلعت - تنگ
گٹھری اور دوبارے بنہایت مراد ہے - مہد گہوارہ - پالنا - مہود امہاد جمع - بطن پیٹ - بطون جمع - جلوہ ظہور مطلب یہ کہ ملائکہ نے اس شخص
کو جو صنع قدرت کے پردہ اور قدس کے خلوت مین مخفی تھا نکال کر ایسی چوکی پر لاکر بٹھایا جہان بالخصوص انسانی مظہر کا ظہور ہے -
بغیش بغیر میل کے - ظل سایہ -
مرغولہ پیچ دار گنجی ہوئی - راغ - سبزہ زار -

چنانچه منجم که بجهت تشخیص و تعیین طالع سعادت مطالع بموجب حکم بادشاهی برعقبهٔ عفت بود در اضطراب در آمد که الحال وقت نحوست دارد بعد از زمانی ساعتی فرخنده که بهزاران سال پدید آید میسر خواهد شد که تولد در توقف افتد. حاضران مجلس استخفاف نمودند که این اضطراب چه گنجایش دارد امثال این امور اختیاری نیست مقارن این حال آن اقتضا برطرف شد و خاطر او از گذشتن ساعت نحوست بقراری فراهم آمد و سبب ظاهری این عطیهٔ عظمی آن بود که دران هنگام دایه از ان دیار آوردند که متکفل این خدمت شود چون کریه منظر بود خاطر مقدس حضرت مریم مکانی از دیدن آن نفرت نمود و مزاج اعتدال سرشت منضجر شد و آن اقتضا در طبیعت نماند. و چون ساعت مختار رسید از رهگذر آنکه ساعت نگذرد مولانا در قلق بود محرمان حرم قدس گفتند که الحال حضرت مهد علیا بعد از محنت بسیار آسایش یافته غنوده اند بیدار ساختن لائق نیست انچه ایزد بیچون در مشیت خویش مقرر ساخته بوقوع خواهد پیوست درهمین حرف و حکایت بودند که حضرت مریم مکانی را شدت وجع بیدار ساخت و دران ساعت مسعود آن گوهر یکتای خلافت باجنت بیدار بظهور آمد در سراپردهٔ عصمت و سرادق عزت بساط نشاط گسترند. و جشن شوق و انبساط ترتیب دادند پردگیان خرگاهی عصمتیان حریم بادشاهی دیدهٔ امید بسرمهٔ شوق کحل کردند ابروی هوس را وسمهٔ طرب دادند گوش بشارت به گوشوارهٔ مراد برآراستند چهرهٔ آرزو را گلگونه عشرت زدند ساعد تمنا را یارهٔ مقصود بستند پای رقص بخلخال جلوه در آورده بجولانگاه عشرت و شادی در آمدند. و زمزمهٔ مبارکی و مبارکبادی برکشیدند. مروحه جنبانان صندلی ساعد بعطرآمیزی هوا تیز گشتند نخلخه سایان عنبرین موی زمین را تازه رویی دادند پرستاران گلچهره بگلاب افشانی شوق را آبروی تازه دادند ارغوانی لباسان نوشش خند بزعفران پاشی سیمبران را در زر گرفتند گلبویان سمن عارض بصندل کافور آمیز گرم رفتاران جلوه را اعتدال بخشیدند مجمرهای زرین در حواشی بساط بخور انگیز کردند. از عود و سارهای عنبر آگین سرپوش برداشتند غنیاگران پرده ساز

استخفاف ہلکا و نادان سمجھنا - کریہ منظر دیکھنے مین ناگوار - منضجر - دل بجھا تنگدلی - اقتضا خواہش - مشیت چاہنا - وجع درد - سرادق سراپردہ بساط نشاط فرش خوشی - خرگاہ شاہی خیمہ - پردگیان یعنی سراپردہ شاہی کے اندر پردہ مین رہنے والیان - عصمتی اپنی آبرو کو بچانیوالی - حریم احاطہ - کحل سرمہ لگائی ہوئی - کحل سرمہ - گلگونہ رنگین ہونا - ساعد کلائی یارہ کنگن - مروحہ پنکھا - تیز گشتن مستعد ہونین - در زر گرفتن سونے سے منڈھنا - مجمرہ خوشبو جلانے کی انگیٹھی - حواشی جمع حاشیہ کنارہ - بخور خوشبو کا دھوان - عود سار جہان عود بہت ہو جیسے نمکسار وغیرہ غنیاگر گانے والی -

انجلاے نور غیب و شہادت، وسیلۂ انکشاف صبح دولت و سعادت، پردہ نشین سرادقات آسمانی۔
حضرت مریم مکانی، عصمة الدنیا والدین حمیدہ بانو بیگم ادام الله ظلال جلالها نقاوۂ پاک قدوۂ اولیاے
کرام، قطب اقطاب عظام، سیاح بیداے ناسوت، سیاح دریاے لاہوت، مصباح مکامن روح،
مفتاح خزاین فتوح، گلچین بساتین تجلی، نخلبند ریاحین معنی، امام صومعۂ ریاضت، ساقی میکدۂ افاضت
دریادل مرحلۂ تجرید، دریانوش مصطبۂ توحید، مستغرق بحار مجاہدہ، مستہلک بوارق مشاہدہ، مشعله دار شبستان
طریقت، قافله سالار شاہراہ حقیقت، اکمل مظاہر تجلیات ذاتی، اجلی مجالی انوار صفاتی، صراف سرائر
اصحاب کشف و شہود، نقاد ضمائر ارباب وجد و وجود، سیاح مشاہد قلوب و ارواح، نظار بواطن قوالب
و اشباح، واسطۂ انجلاے غمام ظلام، وسیلۂ انمحاے ارقام آثام، عارف روابط امتزاج ظہور و بطون
کاشف لوائح اسرار بروز و کمون قطعه قطبے که بقطبین فلک داشت پیام ۔ شیران ہوس را به ادب
کرده لجام ۔ در بیشۂ دل ہزبر سرمست خرام ۔ دریاکش عشق زنده پیل احمد جام ۔ قدس سره اتفاق
افتاده بحسب ارتفاع شعرے شامیه سی و شش درجه بود بعد از گذشتن ہشت ساعت و بیست دقیقه
از اول شب ہشتم آبان ماه جلالے سال چہار صد و شصت و چہارم موافق نوزدہم اسفندارمذ ماه قدیم از
سال نہصد و یازدہم مطابق شب یکشنبه چہاردہم رجب سال نہصد و چہل و نہم ہلالی ششم ماه کاتک سال
ہزار و پانصد و نود و نہم ہندی شانزدہم تشرین الاول رومی سال ہزار و ہشتصد و پنجاه و چہارم چہار ساعت
و بیست و دو دقیقه از شب مذکور مانده بود در شہر کرامت بہر حصار سعادت انحصار امرکوت که از اقلیم
دوم است و عرضش از خط استوا بیست و پنج درجه و طول آن از جزائر خالدات صد و پنج درجه است
در ہنگامی که کوکب عالی روے توجه به تسخیر ولایت ته داشت و ہودج اقبال در ان حصن دولت حصار
سعادت بجہت قرب زمان اشراق این نور گیتی آراے توقف فرموده بود و از غرائب امور که قریب بزمان
ظہور نیر اقبال سانح شد آنست که پیش از ساعت مسعود طبیعت را اقتضاے ولادت شد مولانا

بیداء بیابان - سیاح پھرنے والا - افاضہ فیض دینا - مصطبہ شرابخانہ - اجلی بہت ظاہر و روشن - مجالی جمع مجلی ظہور کی جگہ - نقاد پرکھنے والا - قوالب جمع قالب سانچا - ڈھانچا - اشباح جمع شبح خاکہ - انجلاء روشن ہونا - انمحاء مٹنا - غمام بادل - ارقام جمع رقم نشان و خط
آثام جمع اثم گناہ - روابط جمع ربط بندش - لوائح جمع لائح ظاہر - چمکتا ہوا - کمون پوشیدگی بروز کا الٹا - ارتفاع آفتاب و ستاروں کا موقع دیکھکر بچہ کا زائچہ لینا - شامیہ شامی طرف والا - شعری تارہ - اسفندارمذ قدیم ایرانی شمار سے بارھواں مہینہ -
جزائر خالدات سے طول کا شمار ہے کیونکہ پہلے اس سے آگے آبادی معلوم نہ تھی - عرض کا شمار خط استوا سے - امرکوٹ اور تتہ یعنی ٹھٹھہ صوبہ سندھ میں ہیں -

جائزهٔ عظمی ازین گزیده ترجیه باشد که دل اخلاص گزین من مصدر نکات حقانی شده است وخرد نکته دان من مهبط این دقائق ربانی گشته ازین جواهر شب تاب گوشوار هاى گرامی بجهت آرایش گوش هوش سعادتمندان دانش پسند یادگار رسمے گزارم

ذکر طلوع نور اعظم و سطوع سعد اکبر یعنی سعادت ولادت حضرت شاهنشاهی ظل الهی

ظهور نتیجهٔ آمال از مشیمهٔ ارادت و طلوع نیر اقبال از مطلع سعادت یعنی ولادت اقدس حضرت شاهنشاهی از خدر معلی و ستر مقدس حضرت عصمت قباب عفت نقاب تقدس احتجاب تجرد انتساب ولیه عصر بارعهٔ دهر صاحبهٔ روزگار کاملهٔ آموزگار قدوهٔ طاهرات اسوهٔ زاهرات صفیهٔ صافی نیت وفیه وافی طویت ملکه قدسی ملکات مالکهٔ سماوے برکات صفوت زمین وزمان برکت کون و مکان موجهٔ دریاے قدم صدف محیط کرم چشم و چراغ خاندان ولایت فروغ دودمان هدایت سراج حطیم عبادت مشکوة حریم سعادت ناصیهٔ طاعت ایزدی باصرهٔ سلطنت سرمدی قائمه سریر سمو قاعدهٔ کرسی علو خاتون منصهٔ رفعت بانوے حجلهٔ دولت نقاب گزین هودج عزت رفعت بخش طیلسان عصمت عطیه والاے عالم بالا خزینهٔ رحمت ایزد تعالے نعمت کبراے مائدهٔ ربانی دولت عظمی موهبت آسمانی نقطهٔ دائرهٔ فضل و افضال درهٔ فاخرهٔ دولت و اقبال شگوفهٔ بهارستان عدالت لوحهٔ نگارستان جلالت بارقهٔ انوار ولایت نائرهٔ نیر عظمت و اعتلا زبدهٔ میامن کسبے دهنی نخبه مکامن سرسے قلبی واسطهٔ عقد دانش و آگاهی رابطهٔ انتظام سلسلهٔ کونے والهی شجرهٔ طیبهٔ صفوت و صفا ثمرهٔ مکرمهٔ کرامت و اصطفا مرآت حقیقت نماے وجه الیقین مرقات اعتلاے مصاعد دولت و دین اصل اصول دوحه برومندی نخله شریفهٔ روضهٔ ارجمندی مستورهٔ معجر حلم و حیا مخدرهٔ مقنعهٔ عزت و کبریا ذریعه

مهبط اترنے یا اُترنے کی جگہ۔ امال جمع امل۔ امید۔ مشیمه انول جس جھلی میں بچہ ہوتا ہے۔ خدر پرده مجازاً پردہ والی مخدره۔ ستر پرده مجازاً مستوره۔ تجرد تنهائی و بے ماده ہونا جیسے فرشتہ۔ بارعه خوبی مین ہمسرون سے بڑھی ہوئی۔ قدوه پیشوا۔ زاهرات جمع زاهره۔ خوبصورت تر و تازه۔ طویت طبیعت۔ حطیم خانہ کعبہ مین سے ایک ٹکڑا جدا کیا ہوا حطم توڑنا۔ حریم گرداگرد۔ سمو بلندی۔ منصه دلهن کے جلوه کی چوکی۔ درّه بڑا موتی۔ بارقه چمکدار روشن۔ نائره چمک۔ اعتلا بلندی لینا۔ میامن جمع میمنه برکت دهنی طرف۔ کسب حاصل کرنا۔ نخبه انتخاب کرده چنی ہوئی۔ کون ہونا۔ مرآة آئینه۔ مرقاة سیڑھی۔ روضه باغ۔

ظلمت سوز و بر دریافتہاے دولت دوام ملازمت این خدیو جہان کہ بر جلائل شمائلش واقف باشند ظہور امثال این امور جای ایستادنیست و بر نکتہ دانایان باریک بین پوشیدہ نماند کہ اگرچہ مولانا شرف الدین علی یزدی در ظفر نامہ رویاے قاچولی بہادر و تعبیر تومنہ خان را از روے ظاہر بر وجود حضرت صاحب قرانی فرود آوردہ از ہشتم کوکب نورانی کہ جہان از پرتو آن روشن شدہ و از جیب قاچولی بہادر بدر آمدہ اشارت بر وجود حضرت صاحبقرانی کردہ کہ چہارہشتم آنحضرت ست اما بر باطن نور مواطن دوربینان علم تعبیر و فرزانان عالم مثال ظاہر ست کہ از ہفت کوکب ہفت تن تعبیر نمودن کہ باکلیل فرمانروائی سربلندی یافتہ باشند و بہ متکای دولت آرائی ارجمندی ندیدہ از وادی تعبیر و اشارت مثالے دور ست بلکہ آن ہفت کوکب ہفت جہان آراے والاقدر اند و مقصود از آن لمعۂ جہانتاب ذات مقدس حضرت شاہنشاہی ست کہ نور انیت وجود ارفع عالم و عالمیان را روشن گردانیدہ و آن نور ساطع این سعد اکبر است کہ از جیب آن برجیس سعادت سرزدہ بود اگرچہ او چہارشانزدہم آن حضرت ست از روے شمارہ اما درین میان ہفت کوکب برج عظمت اند کہ نور این شہنشاہ گیتی افروز در جبہہ حال آنہا کمال ظہور کردہ و این ہفت تن درمیان این شہر دہ کس بزرگی و گیتی آراے امتیاز تمام داشتہ اند و ہشتم این گروہ والا شکوہ ذات اقدس حضرت شاہنشاہی ست کہ نور معدلت ایشان آفاق را منور دارد و در سلسلۂ علیۂ این ہژدہ بزرگ این مظہر کمال قدرت ایزدی را خلعت گرانمایۂ سلطنت صوری و معنوی ارزانی داشتہ نور بخش عالم باطن و ظاہر ساختہ اند و بر متفحصان فائق آثار صدق این معنی مختفی نیست چنانچہ مجملی از کمالات این گروہ والا درین شگرفنامہ گزارش خواہد یافت و بر ہوشمندان بیدار بخت حقیقت این سخن بظہور خواہد رسید و ہر کہ امروز گرامی احوال این بزرگان فرخندہ مآل را بنظر دقت و خبرت مطالعہ نمودہ عہد خلیفۂ زمان را دریابد و بر مراتب درجات عالی خدیو جہان مطلع گردد آفرین برین دریافت کند ہیہات ہیہات سخن فروش نیستم کہ چشم تحسین از مردم داشتہ باشم

جلائل جمع جلیلہ بزرگ۔ شمائل جمع شمیلہ خصلت۔ بر دریافتہاے یعنی بر دریافتگان (جنکو ہر وقت حضوری حاصل ہے)
شگفت عجیب و تعجب۔ ظفرنامہ سلطان ابراہیم بن شاہرخ بن تیمور کے حکم سے قوم تاتار کی تاریخ ہے روضۃ الصفا دیکھو۔
متکا۔ تکیہ گاہ۔ لمعہ نور۔ برجیس مشتری واصل سعد اکبر وہ اور آفتاب ہے مراد بادشاہ۔
جبہہ پیشانی۔ متفحص۔ تلاش کرنے والا۔
مآل انجام۔ خبرت ہوشیاری۔ ہیہات بہت دور ہے۔

نزدیکان درگاه که دولت حضور یافته بودند از خرد و بزرگ برین نور جهانتاب آگاه شدند جمعی که راه سخن داشتند استکشاف این معنی از حضرت جهانبانی کردند. فرمودند. همانا که درین زودے از گلبن خلافت تازه گلی خواهد شگفت. و از نهانخانۂ جاه و جلال و نگارین سرائے عزت و اقبال نوری بر در وے بخت روشن سازی قدم در دائره وجود خواهد نهاد که از کوکبۂ عظمتش دلہائے اعدای دولت در بوتۂ اضمحلال بگدازد و این خانوادۂ والا و دودمان عالی را از سرفری و روشنئے پدید آید بل شبستان عالم را از پرتو جہان افروزش ضیائے و بہائے تازه روئے نماید دیگر میر عبدالحی صدر که از پاک نژادان عالی قدر بود نقل میکرد که سحرے حضرت جهانبانی جنت آشیانی در مراقبه بودند و گمان برده می شد که چشم مبارک ایشان گرم شده باشد بعد از زمانے سر برداشته بودند که الحمد لله و المنۃ که چراغ خانوادۂ سلطنت ما بتازگی روشن شد. من سراین شکرانه پرسیدم فرمودند. که درین نشا خواب دیدم. اری چنان نمودند که ستاره نورانے از فلان جانب در اشارت به معموره که مولد اشرف بود فرمودند طلوع کرد و ساعت بساعت بلند میشد و در بلند شدن هم نور او زیاده می شد. و هم جرم او افزون میگشت تا آنکه اکثر عالم را نور او فرو گرفت من از روشن ضمیرے می پرسیدم که این جرم نورانی چیست او جواب داد که این نور مجسم خلف صدق تست و هر قدر که از سطح غبرا که این نور جهان افروز پرتو بر ساحت آن انداخته در تحت و تصرف و تسخیر او درآید. و آن ملک از انوار معدلت آن گرامی نژاد معمور گردد و دورترین بشارت غیبی گذشته بود که خبر طلوع نجم سعادت از افق امید. رسید چون از روے ملاحظه بوقت آن معائنه روحانی و رویائے صالح مقابله کردند ظاهر شد که حصول سعادت ولادت و شهود بشارت کرامت در یک وقت بود بزرگے را که چنین فرخنده مولودے نصیب باشد. نمود آگاهی چرا کرامت نکنند و آنجا که چنین موهبتی از دنبال آن بود امثال این مراقبه و انکشاف چگونه رو ندهد و بر ظاهر بینان نقد پرست اگر امثال این سوانح شگفت نماید دور نیست اما پاک سیرتان دوربین پیش از قبل از وقوع و به یقین بعد از حصول متحقق شده که این پرتوان نجم عالم افروز ست و آن مژدۂ این نیر

کوکبہ شاہی سواری کا ہجوم یا اصل کوکبہ وہ علم جسپر جیکدار لٹو ہو جو آگے ہوتا ہے بوتہ سنار کی گھریا اضمحلال سست ہونا فرد ہا. بہ مراقبہ بدخیال سے دل بچانا- آنکھ بند کر کے دل پر توجہ کرنا- چشم گرم شدن سونا نشا جیـ. ایش- معموره آبادی جرم آسمانی چیزون کے لیے جیسے جسم زمینی چیزون مین بولتے مین -
سطح غبرا روئے زمین- ساحت میدان - رویا خواب -
نقد پرست فقط ظاہری محسوسات پر اعتقاد کرنے والا-

که در نظرش پرتو ناصیه فروغ بخش ایشان بآئینه اشتباه یافته پرسیده است که شما بر پیشانی خود آئینه بسته اید فرمودند که من آئینه نه بسته ام از کجا می گویند خواجه چون نیک ملاحظه میکند پیشانی نورانی آن حضرت را بنور ایزدی تابان می یابد تعجب نموده حیران آن نور ازلی میگردد و به بعضے از محرمان درگاه الٰهی این را نقل میکند و این استفسار خواجه بجهت آن بود که شعشعه انوار الٰهی که از جبهه انور می تافت خواجه را یارای نگاه کردن تمامی آن نبود دیگر از والدهٔ ماجدهٔ خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش که بشرف انگگی آن حضرت مشرف ست شنیده شد که بیشتر ازان که باین دولت کبری سعادتمند شوم سحرے بود که ناگاه نورے عظیم بر من روے آورد و درمیان کنارم درآمد پنداشتم آفتاب عالمتاب در کنار من افتاد غریب حالتے روے نمود و عظیم حیرتے دست داد که از لذت وجد و شوق تمام اعضا و اجزاے بدنم در حرکت و اهتزاز آمد و چاشنی آن لذت هنوز مو بمویم را فرو گرفته است و ازان وقت تباشیر آن صبح جلال و جمال و گل این شگوفه دولت و اقبال را چشم براه بودم که یارب نتیجه این شگرف حالت چه تواند بود تا آنکه باین خدمت والا که سرمایه دولت دین و دنیاست سرفراز گشتم و به سجدهٔ شکر این نعمت جاودانی سربلندی یافتم مصرع دولت آن ست که بے خون دل آید بکنار ٭ سبحان الله چه سعادت بود که در کنار من آمد و چه اقبال که در بر گرفتم اگرچه در ظاهر نسبت پرورش آن گوهر گرامی نژاد پیوست قوی شدم ولیکن در معنی دولت روے بمن آورده مرا با قبیله من همے پرورد هرگاه آن حضرت را بردوش می گرفتم سعادت مرا از خاک بر میکشید چنانچه ببرکت این خدمت که سرنوشت من بود طالع قوی و سعادت عظیم منت بر من نهاد و با قبیله خود روشناس هفت اقلیم شدم دیگر از مولانا نورالدین ترخان و جمعے دیگر که ملازم رکاب سعادت اعتصام بوده شنیده شد که در نزدیکے ظهور نیر اقبال حضرت جهانبانی در خانهٔ مسقف که دریچهاے مشبک داشت عشرت پیراے بودند و حرف نمودار ولادت اشرف درمیان بود ناگاه از شبکهٔ آن دولت خانه اشعه نور الٰهی تابیدن گرفت چنانکه

شعشعہ- نور آفتاب۔ چمک دمک کوکلتاش جسکی ماں کا دودھ پیا ہو انکہ دایہ انگگی دایہ ہونا وجد دل مین کیفیت پانا اہتزاز جنبش کرنا- لہرانا مو بمویم را میرے بال بال کو تباشیر ہر چیز کا اول

چشم براہ منتظر شگرف عمدہ عجیب-

قبیلہ ایک دادا کی اولاد-

ترخان جسکو بادشاہ نے نسل در نسل قدیم دیا ہو مشبک جالدار-

شعشعۂ عظمت از ناصیہ اقبال او تابد و بارقہ ابہت از جبہۂ احوال او فروغ دہد از نور ہدایتش ظلمت آباد عقول و اوہام روشنی پذیرد و از فروغ معدلتش صفحۂ لیالی و ایام اضارت یابد و بعد از انکہ بشارت دہندگان عالم غیب از احوال سعادت مآل آن حضرت آگاہی بخشیدند نام جلالت انتظام آن کارنامہ ایزدی را چنانچہ امروز منابر و مناشیر بہ آن سربلند ست و وجوہ دراہم و دنانیر بآن شگفتہ بیان فرمودند و چون حضرت جہانبانی بدولت بیدار شدند ازین بشارت عظمے و نعمت حسنے سجدات شکر الٰہی تقدیم رسانیدہ کیفیت آن را بمحرمان حریم خاص و ملازمان آستان اخلاص درمیان آوردند بیت این خواب کہ از دیدۂ جہان پردہ گسل بود ٭ خوابش نتوان گفت کہ بیدارے دل بود ٭ از شریف خان برادر محمد خان انکہ شنیدہ شد کہ شمس الدین محمد خان در بیست و دو سالگی در غزنین بخواب دیدہ اند کہ ماہ در بغل ایشان درآمدہ صورت واقعہ را بہ پدر گرامی خود میر یار محمد غزنوی کہ کدخدائے درویش منش بود گفتہ اند پدر گرامی از سنوح این واقعۂ سعادت افزا خوشوقت شدہ چنین تعبیر نمودہ اند کہ ایزد تعالے دولتے عظیم بتو روزیے خواہد کرد کہ باعث رفعت خاندان ما بودہ باشد و ہمچنان شد کہ از برکات انوار این بار آسمان قدر پایۂ عزت این سلسلہ از حضیض خاک باوج افلاک تصاعد نمود دیگر از راستکیشان درست اندیش معلوم شدہ کہ در زمانیکہ حضرت مریم مکانی خلدت ظلال اجلالہا بعنصر مقدس آنحضرت حاملہ بودند روشنی غریب از جبین مبین ایشان ہویدا بود بسا اوقات برناظران این منظرۂ ربانی مشتبہ بآئینہ می شد چنانچہ دستور حلی پوشان سرادق عفت بیت کہ نزدیک پیشانی آئینہ می بندند و کوکب اقبال بزبان حال این ترانہ می سرائید بیت براہ بخت نہادم جبین ظلمانی ٭ ہزار آئینہ آویختم بہ پیشانی ٭ روزے در نزدیکی ایام ولادت باسعادت حضرت مریم مکانی برہودجے سیر فتند در اثنائے راہ نظر ایشان بہ باغ انبہ افتادہ است از انجاکہ طبیعت درین حال بہ ثمر ہائے میخوش و میوہ ہائے شیرین و ترش راغب می باشد بخواجہ معظم کہ برادر مادرے ایشان بود فرمودہ اند کہ ازان باغ انبہ چند بیارد خواجہ انبہ چند آوردہ بدست مبارک ایشان میداد

شعشعہ روشنی آفتاب ناصیہ پیشانی - نواصی جمع بارقہ روشن چمکتا ہوا ابہت بزرگی جبہہ پیشانی اضارت روشن کرنا منابر جمع منبر مناشیر جمع منشور فرمان شاہی وجوہ جمع وجہ منہ دراہم جمع درہم ایک چاندی کا سکہ ہے جو تقریباً سوا چار آنہ کا ہوتا ہے دنانیر جمع دینار سونے کا سکہ ہے حسنے عمدہ و خوبصورت منش طبیعت حضیض پستی اوج بلندی افلاک جمع فلک آسمان تصاعد اوپر چڑھنا جبین پیشانی مبین ظاہر منظرہ جگہ نظر کی حلی زیور سرادق سراپردہ عفت پرہیزگاری خلدت ظلال اجلالہا ہمیشہ رہے سایہ اُسکی بزرگی کا ترانہ باریک راگ آئینہ زیور ہے پہننے میں لگ پیشانی پر چمکتا ہے مریم مکانی اکبر کی والدہ کا لقب ہے۔

نجم مسعود باشند چه انتظار شوق افزا لیست وشوق دولت آرای وهر انچه بعد از کشش وخواهش طالب
وخود دیگیر دو بعد از انتظار در طلب حصول پذیرد آنرا لذتها ست که در غیر این معنی صورت نه بندد ومصداق
این معنی آنکه حضرت جهانبانی جنت آشیانی از ظهور آن حضرت آگاه شده همواره بر خاک خاکساری
تارک انکسار غبار آلود میداشتند وفرق نیاز بر آستان کعبهٔ حاجات نهاده وروی امید بسمت قبلهٔ مناجات
آورده بنعت تضرع وخشوع استدعای این دولت تازه که فی الحقیقت طالع همایون وعمر افزون
عبارت آرای است می فرمودند که **مثنوی** خداوندا بنور شمع ذاتت ٭ بگوهرهای دریای صفاتت ٭ بآن
پاکان که چون گل پاک رستند ٭ درون از چشمهٔ خورشید شستند ٭ که تاج دولتم را گوهری بخش ٭ سپهر رفعتم
را اختری بخش ٭ زماهی ده شبستان مرا نور ٭ که ظلمتهای عالم را کند دور ٭ زخورشیدی برافروزان
وجودم ٭ که افتد نه سپهر اندر سجودم ٭ بقای ده بجان غم پذیرم ٭ که گر صد ره اجل آید نمیرم ٭ الحق
چیزیکه حیات بی بدل را بدل تواند شد وعمر گذرنده را عوض تواند گشت فرزند خلف وجانشین مسند
شرف است که میوهٔ حدیقهٔ زندگانی ومصباح زجاجهٔ آسمانی است که از زیب عنایت ایزدی
مستضی گشته وچراغ خاندان آبا واجداد طبقاً عن طبق روشن ساخته بر تخت بخت متمکن گردد وظلال عدالت
وجلالت بر مفارق عالمیان ممدود ومبسوط گرداند خصوصاً چنین نادرهٔ ذاتی کامل وحق شناسی مکمل
که اگر سر دفتر اقطاب اولیا گویند لایق است واگر عقد سلسلهٔ عظمی را اب الآبا وجد اعلی نامند بنفس
امر موافق وبر آئینه چنین بادشاهی که سلسله بر سلسله بر مسند فرماندهی وفرمانروای وجهانگیری وعالم آرای
ثابت ومطمئن باشد بخلف گرامی سزاوار تر است ودر طلب این مطلب عالی از همه بیقرار تر تا آنکه چهارم
ربیع الاول سال نهصد وچهل وهفتم هلالی حضرت جهانبانی جنت آشیانی بعد از توجه بمبدا فیاض زمانی
سر ببالین راحت نهاده وتن به بستر استراحت درداده بودند ناگهان در پردهٔ خواب سعادت احتجاب
که خلوت خانهٔ غیب عبارت از آنست مشاهده فرمودند که حق سبحانه خلفی نامدار کرامت می فرماید که

مسعود نیک بخت تارک سر فرق مانگ **تضرع وخشوع** عاجزی وخاکساری **طالع** برج - درجه **همایون** مبارک۔
شبستان محل **حدیقه** باغ - حدایق جمع **مصباح** چراغ - مصابیح جمع **زجاجه** شیشه -
مستضی روشنی لینے والا **آبا** جمع اب - باپ **اجداد** جمع جد - دادا **متمکن** جگه پکڑنے والا -
ظلال جمع ظل - سایه **جلالت** بزرگی **مفارق** جمع مفرق - مانگ **ممدود ومبسوط** پھیلا ہوا - بچھا ہوا -
عظمی کلان تر **مبدا** شروع کرنے کی جگه **فیاض** فیض دینے والا **احتجاب** پرده مین ہونا -

حکمت بالغهٔ کارفرمای حقیقی خواهد که نظام صورت و معنی و آبادانی ظاهر و باطن در دست فردے از افراد انسانی نهد مدت تربیت این بزرگ حوصله بلند دریافت در اندیشهٔ بشری و دائرهٔ امکانے کجا گنجائش پذیرد چنانچه روشندلان کارآگاه زمان ما این عطیهٔ کبری از سواد پیشانی نورانی این خدیو جهان بیبایند و از کمال انصاف از شرح مناقب او بعجز میگرایند و این طائفه را همین دولت بس که بمساعدت توفیق پذیرای این دریافت گشته اند که ادراک رتبهٔ چنین خدیوی اندازهٔ طاقت بشری نیست و در احترام این بزرگ والاقدر تعظیم قدرت الٰهی دانسته پرستش خدای خود می نمایند و همگی همت در تحصیل رضای او که هر آئینه مشتمل بر گرد آوری رضای ایزد بیچون است مصروف دارند کدام سعادت ازین نعمت بزرگ تر هست و کدام دولت ازین موهبت گزیده تر و روشنضمیر دوربین که چشم بصیرتش توتیای انصاف کشیده باشد برهنمونی ستارهٔ سعادت داند که چندین هزار سال بطنا بعد بطن در مهد تربیت درآورده حضرت آنقوا را طرازهٔ هستی بخشیدتا شایان آن نور عالم افروز که شرح آن شمسهٔ میشطاق داستانهای پاستان و کتابهٔ پیشانی تواریخ راستانست گردید و شناسد که همان نور که بی وسیلهٔ بشری در رابطهٔ صلبی در مشیمهٔ باطن قدسی موطن حضرت آنقوا ظهور یافته بود بعد از تربیت چندین قرن دیگر که در ملابس قدسی مظاهر برای استکمال دیگران سیر می فرمود امروز در عنصر پاک این یگانهٔ یزدان شناس دادار پرست ظهور میکند شعر

چندین زمان بگرد چندین قران برآید ٭ کاین اختر سعادت از آسمان برآید رسمیست قدیم و عادتیست معهود که مبشران دارالملک قدم و منهیان فتح الباب کرم در هر زمان پیش از ظهور چنین برگزیده که پس از هزاران سال یکی بوجود آید دولتمندان بخت بیدار را بنوید قدوم هدایت اقدام او مسرور سازند چه امری در تتق دقتی مرصود و عقدهٔ زمانی مخصوص محتجب و مکنونست لاجرم پیش از تحقیق این امر دریچه از عالم غیب مقابل مشاعر افهام میکشایند و مواجه روزنهای شبکهٔ ادراکات میدارند گاه در عالم شهود می نمایند و گاه در عالم مثال که تمثالیست از عالم ناسوت جلوه می دهند تا بر شاهراه شوق امیدوار بوده منتظر ظهور نیر مقصود و مترصد طلوع

خدیو بادشاہ - صاحب مناقب جمع منقبت - عمدہ وصف مساعدت موافقت کرنا موہبت بخشش - مواہب جمع شمسۂ میشطاق کلس کے اوپر جو شکل آفتاب بناتے ہیں - شاہی دروازہ کی محراب کتابہ وہ تحریر جو عمارتوں پر لکھتے ہیں مشیمہ ایک جھلی جو بچہ کے پیدا ہونیکے وقت اُس پر ہوتی ہے مواطن جمع موطن - وطن کی جگہ قرن ۳۰ - ۸۰ - ۱۰۰ سال تقردن جمع ملابس جمع ملبس - لباس مبشران جمع مبشر خوشخبری دینے والا منهیان منہی کی جمع خبر دینے والا - منع کرنے والا باب دروازہ جمع ابواب تتق سراپردہ مرصود امید رکھا گیا محتجب و مکنون پوشیدہ مشاعر جمع مشعر شعور کی جگہ افہام جمع فہم - سمجھ شبکہ جال ناسوت عالم دنیا - جہان مترصد امیدوار -

ذکر بعضے بشاراتِ غیبی و اشارات قدسی که پیش از اوان ولادت باسعادت حضرت شاهنشاهی ظهور یافته

بر ضمائر مرآت نظائر دیده وران دوربین و رازداران مکامن یقین که غیب نمایان استار الهام پرده کشایان اسرار عناصر و اجرام اند مختفی و مستتر نیست که بدایع حکمت غامضه و غرائب قدرت کامله آفریدگار جل جلاله اقتضای آن میکنند که بواسطهٔ ازدواج آبای علوی و امهات سفلی بعد از چندین ادوار امتزاج و اتصال و اجتماع و استقلال و قرانات علوی و سفلی و طلوع و غروب و ظهور و خفای کواکب و خسوفات و کسوفات و خواص شرف و هبوط و تاثیرات اوج و حضیض و امثال آن که طراحان کارگاه ایجاد و ابداع و نقشبندان نگارخانه تکوین و اختراع اندیگانه از خلوتیان پرده سرای بطون ببارگاه ظهور روی نماید و یکتاے از پردگیان نهانخانهٔ عدم بر ملاء اعلیٰ وجود جلوه فرماید که موجب نظام سلسلهٔ کون و فساد و باعث تمیز بازار ستم و داد گردد چه سامان عالمی و سرانجام جهانی از تن واحد چگونه تمشیت نپذیرد که بنیاد نهاد هر فردی مبتنی بر جمع اضداد و انانیت عظمے در هر سر و انصاف نایاب و محبت ناپدید و خواهش در فربهی و شهوت در روز افزونی خردمند دوربین داند که در هر چند مدتی از وجود فرمانروای که بتائیدات ایزدی مؤید و بسعادات سرمدی مستسعد باشد گزیر نیست و هوشمند خبیر شناسد که این دولت به نیروی بازوی معنوی است و مرد معامله فهم معلوم کند هرگاه چندین سال تربیت باید که لعل در مشیمهٔ معادن ببلوغ رسد که لائق افسر شاهی تواند شد این چنین گوهر بے بها و جوهر یکتا که هیچ چیز بدان نماند چندین امتداد قرون و دهور باید که پروردهٔ تربیت خاص شود تا بمدارج ترقیات باستعداد خود فائز گردد دقیقه شناسان معامله دانی دریابند که مقدار مدت تائید باندازهٔ کثرت رعایا تواند بود چه هر چند کثرت بیشتر اختلاف و تباین در افزایش عظمت دیوان زمان ظاهر ترکه بار عالم و عالمیان را بدستیاری تائید آلهی بر فرق همت گرفته فرق عالمیان را از فساد نگاه میدارد و کار جهان و جهانیان را بیاوری آگاهی سامان و سرانجام میدهد و هرگاه بمقتضای

مکامن جمع مکمن ـ چھپنے کی جگہ غامضہ پوشیدہ ـ باریک ازدواج باہم اتصال ہونا آبای علوی آسمان امہات سفلی زمینیں ادوار گردشیں زمانہ کی قرانات جمع قران ـ نزدیک ہونا خسوفات جمع خسوف ـ چاند گرہن ـ زمین میں اُترنا کسوفات جمع کسوف سورج گرہن ہبوط نیچے اترنا حضیض پستی طراحان جمع طراح ـ نقاش ـ بنیاد رکھنے والا تکوین پیدا کرنا اختراع نئی چیز کا پیدا کرنا کہ اُسکے پہلے اُسکا شکل نہو تمشیت چلانا انانیت غرور مؤید مدد دیا گیا مشیمہ بار یک جھلی جو بچہ پر وقت پیدا ہونیکے لپٹی رہتی ہو قرون جمع قرن ۳۲ ـ ۸۰ ـ ۱۰۰ سال دہور جمع دہر ـ زمانہ مدارج جمع مدرج راہ درجہ فائز مقصود کو پہونچنے والا ـ کامیاب تباین تفاوت ـ جدائی ہونا ـ

وتفصیل صوادر اکناف ولایت معروض داشته بودند ضمیمہ گنجینهٔ معانی شد و از اسباب تشخیص و تحقیق خاطر مشکل پسند گشت و همت گماشتم که مسودات و بیاضهای هوشمندان خبرت گزین روزگار فراهم آمده و آن نیز ذخیره برای شادابی و سیرابی این گلشن دولت برگرفتم و با اینهمه اسباب گنجوری خزاین مطالب چون از دیرگاه خانهٔ نقل خراب است و اختلاف و تناقض در اخبار و آثار شایع آن پسند نکرده از حضرت شاهنشاهی که بقوت حافظه کامله جزئیات و کلیات وقایع و سوانح را که از یک سالگی که عقل هیولانی دراهتزاز بود تا امروز که ببالائی خرد قبلهٔ بالغ نظران حقیقت بین اند بخاطر اقدس مرتسم دارند التماس تصحیح شنودهای خویش نموده در مجالس متعدد بسمعت رسانیدم و شبهات و شکوک را بگزلک تحقیق و ایقان محو کردم و چون باطن را اطمینانی پدید آمد خاطر اخلاصمند را ببذل مجهود کار فرمای این مطلب عالی گردانیدم امید که بتائید اخلاص این خدمت بانجام رسانم و آنچه از عجائب این نوباوه چمن کائنات و فهرست کارنامهٔ مکنونات درخور استعداد خود دریافته باشم ظاهر کنم تا تاریک دلان را شمع بصیرت برسر راه خرد نهاده آید و روشن ضمیران را سرمایهٔ مزید آگاهی شود سبحان الله چه دولتست که عبادت الهی را در پردهٔ خدمت پادشاهی بجای می آوردم و دستور العمل صوری و معنوی و آداب پادشاهی و بندگی را برای کافهٔ خلائق از پادشاه تا گدا ترتیب داده سرمایهٔ دولت ابدی خود میگردانم و چون درین کتاب که محمدت نامهٔ ایزد بیست هر زمان نام والا شکوه این پادشاه آفاق بصریح بردن از ادب دور دیدم لاجرم بحضرت شاهنشاهی عبارت گرامی میسازم و از پادشاه غفران قباب والد بزرگوار آن حضرت بحضرت جهانبانی جنت آشیانی اکتفا نموده سخن درازی نکنم و حضرت والدهٔ ماجدهٔ آن قدسی نژاد را بحضرت مریم مکانی که حضرت شاهنشاهی را این خطاب مستطاب در ضمیر انور گذشته اشارت مینمایم و از جد گرامی این خداوند جهان بحضرت گیتی ستانی فردوس مکانی تعبیر نموده عبارت را کوتاه میگردانم

صوادر جمع صادر۔ آنے والے اکناف جمع کنف ۔ کنارے خبرت امتحان ۔ دانستگی۔
تناقض ایک دوسرے کا ضد ہونا شایع ظاہر۔ آشکارا عقل ہیولانی عقل منسوب بمادہ ذہنی بچپن کی عقل۔
اہتزاز جنبش کرنا۔ خوشی مرتسم نقش کی ہوئی گزلک چھوٹا چاقو بذل مجہود۔ کمال درجہ کی کوشش کرنا۔
نوباوہ نیا تازہ ابتدا کا پکا ہوا میوہ کافہ تمام۔ سب ۔
محمدت تعریف قباب قبہ کی جمع کلس ۔

یافت که سوانح احوالِ اقبال قرین و وقایع فتوحات دولت افزای ما را بخامهٔ صدق نگارش نماید چگویم
که این حکم نوشتن سرگذشت بود یا بخشیدن همت نگاشتن را اجازت فرمود یا دل را سعادت بخشید واقعه نویس
جلائل آثار ساخت یا زبانِ اعجمی را فصاحتِ گفتار کرامت کرد نی نی سخن را بال و قلم را قدم بخشید
سروش غیب بود که از عالم بالا مژدهٔ جان بخش رسانید یا ناموس اکبر که از پیشگاه جبروت تنزیل وحی نمود
لاجرم غایت تکاپوی و نهایت جست و جوی در جمع کردن جرائد احوال و صفائح واقعات حضرت شاهنشاهی
بجای آوردن گرفتم و مدتی از ملازمان درگاه و قدیمان این دودمان دولت از پیران هوشمند
راست گفتار و جوانان بیدار مغز درست کردار می پرسیدم و بقید کتابت می در آوردم و باطراف ممالک
بجمعی که با خدمت قدیم درستی و راستی متیقن بعضی و مظنون برخی بود مناشیر عالی شرف صدور یافت
که نقل مسودات و یادداشتهای خود را بپایگاه حضور فرستادند هرچند این داعیه سعادت افزا بتمام انجاح
نیافته بود و این آرزو بکمال انصرام نگرفته که حکم مجدد از پیشگاه مقدس لمعان ظهور داد که فراهم آورده هایی که
بتسوید رسیده باشد به بیاض برده بمسامع اجلال رسانند و آنچه بعد ازین رقم پذیر شود ضمیمهٔ این کتاب
گرامی سازد و آنچنان بتفصیل که از دقایق حقایق احوال و جزئیات امور هیچ فرو گذاشت نشود آنرا
بهنگام فرصت حواله کند بنا بر حکم بادشاهی که ترجمان فرمان الهیست از اندیشه که مکنون ضمیر بود
باز مانده مسودات را ساده از آرایش نقش و نگار عبارت در قید تحریر کشیدن آغاز نمود و از سال
نوزدهم الهی که قانون واقعه نویسی از فروغ رای جهان آرای شاهنشاهی پرتو ظهور یافته بود دفتر وقعات
بدست آوردم و از ان صحائف دولت تحقیق تواریخ بسی از سوانح نمودم گرامی و نیز جدّی فراوان
رفت تا اکثری از مناشیر معلی که از ابتدای اورنگ نشینی تا حال که آغاز صبح اقبال است بحدود اقطاع شرف
نفاذ یافته بود چه بجنس و چه بنقل بدست در آمد و لب مضامین مقدسه او سرمایهٔ این شگرف نامه گشت و کوشش
بلیغ بجا آوردم تا بسیاری از عرائض که اعیان دولت و منتسبان عتبهٔ سعادت بشرح سوانح اطراف مملکت

جلائل جمع جلیله - بزرگیان بال بازو ناموس اکبر لقب جبرئیل فرشته کا جبروت عالم بزرگی و جلال اسماء صفات الٰہی اور مرتبہ وحدت
کو کہتے ہین تنزیل اُتارنا نازل کرنا وحی خدا کا پیغام غایت انتہا جرائد جمع جریدہ دفتر لکھنے والونکا صفائح جمع صفحہ متیقن
یقینی مظنون ظنی جسکا غالب گمان ہو برخی حصہ بعض ٹکڑا بہرہ کا مناشیر جمع منشور کی فرمان شاہی داعیہ قصد - خواہش -
انجاح مراد پوری کرنا مجدد از سر نو پیدا کیا ہوا لمعان چمک - روشنی تسوید مسودہ کرنا مسامع جمع مسمع - کان ترجمان
ایک زبان کو دوسری زبان مین سمجھانے والا مکنون پوشیدہ صحائف جمع صحیفہ - کتاب رسالہ شگرف نادر - زیبا عتبہ چوکھٹ

که اگر آشفته رائی در بارگاه سلطنت راه یافته سفارش سپه سالاران معرکه نماید و بوسیلهٔ خود خواهد که بگلربگی
آن دولت را رحمت پذیر فرمان روای زمان گرداند هر آئینه بسفاهت یا جنون منسوب گردانند شعر
چه یارا سها را که رخشنده مهر را ٭ سفارش بخورشید انور نویسد ٭ همین رفعت قدر او بس که خود را ٭ دران
حضرت از ذره کمتر نویسد ٭ در حضرتی که بزرگان نوازش یافته آن درگاه را رخصت خواهش نه بخشیده اند
و قدرت سفارش مور چه نداده از چون منی بدر مانده بل راه نیافته کجا سزد که برای برگزیدهای آن
درگاه استدعای رحمت و تحیت نماید و التماس مغفرت و اگر از نافهمیدگی زبان جرأت دراز سازد در
عدالت گاه تمیز بچه نام نامزد شود و در بازپرس انصاف بچه طعن مطعون گردد بنا برین خاطر را ازین
اندیشه باز آورده خود را آمادهٔ آن ساختم که اگر همت دستگیری کند و توفیق یاوری نماید احوال سعادت مآل
بادشاه صورت و معنی پیشوای دین و دنیی را نگاشتهٔ کلک بیان گردانم و صفات جمال و جلال و نعوت
عظمت و کمال و بدایع بزم و غرائب رزم و شرائف عبادات و لطائف عادات این برگزیدهٔ الٰهی را
بی شائبهٔ تکلفات نثر پردازان نظم گستر فراهم آورده تا حق عبودیت و ارادت و نعمت گزارده باشم و هم
تحفه برنورسان عالم شهود و آیندگان قوافل وجود ثابت گردانیده هر چند یکی ازین چهار چیز باعث قوی
بود بر اقدام این امر رفیع قدر اما ازانجا که مقصد بلند و همت کوتاه بود این دولت میسر نگشید و این امنیت
بحصول نمی پیوست تا آنکه بر پیشگاه خاطر اخلاص مظاهر چنین جلوه دادند که درین شغل شگرف همچنانکه حق
مخلوق می گزاری حق خالق نیز بجا می آری اگر چه لوازم آداب ارادت و حقوق نعمت رسیدگی ادا مکینی
در ستی بحمد خدای جهان آفرین قیام می نمائی روز بروز این عزم مصمم می شد و اسباب نیکبختی آماده می گشت
تا آنکه از بارگاه افضال بخصوص تربیت این نظر کرده عموم مهربانی مستعدان سعادت برترین قدم سالکان
شاهراه ارادت نظر باخلاص و والسترین قوافل ارباب سعادت نظر بعزم مراد ابو الفضل بن مبارک که کلاه
چهار ترکی ارادت بر تارک دل مانده و آستین همت طراز عقیدت بر هژده هزار عالم افشانده پرتو اشارت

بگلربیگی امیروں کا امیر سفاہت کم عقلی - نادانی یارا طاقت رفعت بلندی مطعون طعنہ کیا گیا یاوری مدد
نعوت جمع نعت کی صفتیں بدایع جمع بدیع کی نئی پیدا ہوئی چیزیں - مراد خوبیاں شرائف جمع شریفہ - بزرگ قدر
بڑے رتبے کی چیزیں قوافل جمع قافلہ کی امنیت آرزو - مراد مظاہر جمع مظہر کی ظاہر ہونے کی جگہ شگرف
بزرگ - زیبا ارادت خواہش - عقیدہ مصمم مضبوط مستعد نیکبختی ڈھونڈھنے والا - مددگاری چاہنے والا کلاہ چہار ترک
مراد ترک دنیا و عقبے و ترک خویش و ترک ترک تارک درمیان سر -

رسیده + صلای عطایش از اقصای شش جهت گذشته + درگاه والایش موطن منتخبان هفت اقلیم گشته + دولت
روز افزونش کارنامهٔ ازمان وادوار شده + طالع همایونش دیباچهٔ سعادت ثابت و سیار نموده **مثنوی**
آن شهنشاهِ آسمان پایه + چتر اقبالش آسمان سایه + چمن آرای دانش و فرهنگ + پایه افزای افسر و اورنگ +
تخت قدرش بدولت ارزانی + شخص بختش کشاده پیشانی + حضرتش قبله گاه حق طلبان + رفعتش چشمه سار تشنه لبان +
زیر پا کرده از یک اندیشی + تخت شاهی و نطع درویشی + نه فلک بر مراد او دوار + هفت اختر بکار او سیار +
بزم ساز جهان بهشیاری + پاسبان جهان به بیداری + مهر و کینش به بزم و رزم درون + جام لبریز ده بباده و خون +
بیم خاقان ز گرمی خویش + وهم قیصر ز چین ابرویش + آسمان جاه زمین تمکین + صاحب عقل کل جلال الدین +
نور خورشید ذات ظل اله + گوهر تاج و تخت اکبر شاه + این جهان کهن از و نوباد + کوکبش آفتاب پرتو باد +
این تمهیدیست که از بی سرمایگی ستودن نه جای نشست و نه پای ایستادن داشت بهمین این نیت درست
و عزم جزم یکبارگی گنجور خزائن آفرین آفریننده شد بوالعجب خزینه داری که از خرج نقد جمع افزاید و از جمع
نقصان پذیرد بدولت اخلاص کیمیا گر شدم و خاطر مفلس را توانگر ساختم دست نوال کشودم و در خزینه کشادم
نیکبخت بودم دولتمند شدم حرف سرا بودم ثناخوان گشتم بر آستانهٔ مجاز در حقیقت کشودم سادهٔ لوح بودم نکته نگار
شدم در مرادی که بر روی من فراز بود از کشایش ایزدی باز شد سر افگندی بسر فرازی بدل گشت ناکردهٔ من
کرده مجری شد و ناگفتهٔ من گفته مودی گشت از بار عام بدولتسرای خاص آورده سخن بی زبان را زبان
سخن سرائی بخشیده رخصت سخن فرمودند خواستم پیش از شروع در مقصود چنانچه رسم پیشینیان هر طائفه از طوائف
عالم است که عنوان کتاب را بعد از سپاس ایزدی بدعای والانژادان قدسی و صاحب نوامیس الهی که در
شبستان عالم شمع هدایت و افاضت افروخته بنهانخانهٔ عدم فرو رفته اند چه بطریق عموم و چه بآئین خصوص
مزین گردانند این مجموعهٔ محامد ایزدی را نیز بران نمط پردازم و دعای گروهی که در پیشگاه دریافت این کس
به بزرگی و خداشناسی جا دارند بعبارتیکه دل خواهد ادا نمایم لیکن چون این پی برده حقیقت از راه مجاز میداند

اقصا جمع قصا - کناره - دوری (طرف) ادوار جمع دور - زمانه همایون مبارک نطع وه چمڑا جو درویش لوگ بچھاتے
هین دوّار بہت گھومنے والا خوے پسینہ کوکبہ سوارون کا گروه جو بادشاه کی سواری مین هو مین برکت -
نوال بخشش مجری جاری هونے کی جگہ مودی ادا کیا هوا - مطالب عنوان دیباچہ - اول هر چیز کا -
نوامیس جمع ناموس کی - احکام الٰهی - صاحب را از افاضت فیض پهونچانا محامد جمع محمدت کی تعریفین
نمط دستور طریقہ -

عدو بند کشور کشای + صاعد اریکۂ عظمت و جلال + رافع وسایدِ حشمت و اقبال + پاسبانِ دولت و دین
نگاهدارِ تخت و نگین + طرازندهٔ هفت اقلیم + برآرندهٔ تخت و دیهیم + شهسوارِ صف شکن + شاهبازِ شیرافگن
مجاهدِ میدانِ جهادِ اکبر + مبارزِ جولانِ هفت کشور + مشیدِ بنیانِ سلطنت و ریاست + مؤسسِ ارکانِ تربیت و سیاست
معتصمِ عروهٔ وثقیٰ عقلِ کامل + مستوثقِ حبلِ متینِ عدلِ شامل + در روی بزمگاه تمام نظر + در دلِ رزمگاه تمام جگر +
در بزمِ عشرت ابرِ دریا بار + در رزمِ نصرت دریای خونخوار + در میدانِ جرأت سیفِ مسلول + در جولانِ
جلادت رمحِ مصقول + دریاے موج انگیزِ عالمِ عطا + سحابِ آتش بارِ نیسانِ وغا + انفاسِ مسکش
مجمره گردانِ بزمِ روح + الطافش مروحه جنبانِ صبحِ فتوح + عدلش براعتدالِ فروردین از طبع خورده انگیز +
خلقش نسیمِ اردی بهشت از خندهٔ لب ریز + عنصرِ وجودش در فتحِ مغلقاتِ مرتاض و ممتحن عقلِ سلیمش
در کشفِ معضلات مستشار مؤتمن + ظاهرش فرِ جمشیدی و شکوهِ فریدونی + باطنش دانشِ سقراطی و بینشِ
فلاطونی + ظاهر و باطنش مرتاض چشم و دلش با مبداءِ فیاض + دل را با زبان دمساز ساخته +
وحدت را با کثرت انباز کرده + بیداریش در پاسِ نفس گذشته + همتش پای بر هوا و هوس مانده +
صدقِ معامله اش دکانچهٔ تلبیس و تدلیس برانداخته + عیارِ دانشش قلب زراندود از زرِ گوهر آمود
جدا ساخته + ⊙ جلبابِ تحریر بر مفارقِ عزائم دریده + طیلسانِ عفو بر تارکِ جرائم کشیده + شعشعهٔ جبروت
از پیشانیِ عاطفتش لمعهٔ ظهور بیرون داده + بارقهٔ لطف از نوائرِ قهرش زبانهٔ نور بر کشیده + صولتش
جگرِ سنگین جانان گداخته + هیبتش زهرهٔ آهنین جگران آب ساخته + دلتنگیِ روزگار را ثمرے از
گره ابرویش + کشادگیِ زمانه پرتوی از شگفتگیِ خویش + دعای بقایش بر زبانِ خرد و بزرگ مقام گرفته +
مهر و وفایش بر دلِ برنا و پیر آرام یافته + بلندیِ نامش نامورانِ اکناف را پست کرده + تمکینِ دولتش
سرانِ اقطاع را از دست برده + طنطنهٔ اقبالش گوشِ هوشِ سلاطینِ آفاق بازه کرده + کوکبهٔ جلالش
اندیشهٔ ملوکِ طوائف فراز نموده + صیتِ بلندش در گنبدِ گردون پیچیده + آوازهٔ شکوهش کران تا کران

⊙ جلبابِ تحریر بر مفارقِ عزائم دریده — he tears the screen of writing from the face of his intent

صاعد چڑھنے والا اریکہ تخت آراستہ وسائد جمع وساده تکیہ دیہیم تاج مجاہد کافروں سے لڑنیوالا جہاد اکبر عبادت
کی مشقت نفس کشی مشید مضبوط کرنیوالا مؤسس بنیاد رکھنے والا معتصم چنگل مارنیوالا عروہ وثقیٰ مضبوط دستہ مستوثق مضبوط پکڑنیوالا
حبل متین مضبوط رسی رمح نیزہ مروحہ پنکھا مغلق بند دروازہ مشکل مضمون کا کلام مرتاض ریاضت کرنیوالا معضلات معضل کی جمع مشکل ۔ دشوار
مستشار جس سے مشورہ لیں مؤتمن امانت دار تلبیس و تدلیس مکر و فریب جلباب چادر جبروت بزرگی تکبر بارقہ چمکنے والی چیز زبانہ شعلہ
برنا جوان اکناف جمع کنف ۔ کنارہ طنطنہ آواز نقارہ کوکبہ سواروں کا گروہ صیت و صلا آوازہ ۔

از مکمن بطون بمامن ظهور آمده باشد هیچ میدانی که این شعشعهٔ عالمگیر نفس نورانی کیست و قدم میمنت سرای
کراین سعادت بخشیده این بدولت نورانیت و حقانیت بادشاه عالم پناه زمان ماست یعنی آن
شهنشاه معارف سپاه مظهر قدرت الٰهی مورد کرامت نامتناهی یگانهٔ درگاه صمدیت مقرب بساط احدیت
گوهر معدن شاهنشاهی فص خاتم ید اللّٰهی فروغ خاندان گورگانی چراغ دودمان صاحبقرانی صاحب ستر
بیچونی وارث سریر همایونی + مبدع قوانین جهانبانی مخترع قواعد کشورستانی + غرهٔ ناصیهٔ صبح هدایت
قرهٔ باصرهٔ آفتاب ولایت + گرامی ساز گوهر آدم + ولیعهد نیر اعظم + انتخاب مجموعهٔ قضا و قدر + مقدمهٔ جنود
فتح و ظفر + لب لباب امتزاج لیالی و ایام + زبدهٔ نتائج عناصر و اجرام + چشم جهان جود و افضال +
خال رخسار سلطنت و اقبال + قوة الظهر شخص خلافت + منشرح الصدر عدل و رأفت + فروزندهٔ گوهر بخت
بختیاری + فرازندهٔ پایهٔ تخت تاجداری + قدردان جوهر خردمندان + قیمت شناس گوهر همت بلندان +
گره کشای کار فروبستگان + مرهم بند ناسور داغ شدگان + صاحبدل روشن رای + جان بخش جهان پیرای
روح مصور عقل مجسم + عالم جان و جان عالم + روشن ضمیر حق بین + طریقت پسند حق گزین + هشیار خرام
دوام آگاهی + بیدار نشین تخت صبحگاهی + یکتای خلوتکدهٔ نور + نورافزای نهانخانهٔ حضور + عارف
اطوار دل + کامیاب صلح کل + مورد غرائب کرامات + صاحب اعالی مقامات + محرم اسرار
سفیدی و سیاهی + مظهر حقایق کونی و الٰهی + بینای روابط تقییدی و اطلاقی + دانای رموز انفسی و
آفاقی + منهل متعطشان زلال وصال + مقصد متحیران طریق کمال + مظهر نکات شگرف و معارف
گرامی + مورد علوم لدنی و رموز الهامی + محفل آرای سفر در وطن + شمع افروز خلوت در انجمن +
زودبین دیرگیر + بسیار بخش اندک پذیر + دیده بان سفینهٔ کن مکن + سفینهٔ دریای بی سر و بن +
دقیقه شناس حفظ مراتب + موی شگاف تقسیم رواتب + فرخنده رای خجسته منظر + فرخ طالع بلند اختر +
بردبار گران سنگ + صاحب فر عالی فرهنگ + خرد آرای تجرد نواز + دوست پرور دشمن گداز + ملک گیر عالم آرای

مکمن چھپنے کی جگہ۔ مامن امن کی جگہ شعشعہ روشنی آفتاب کی چمک آہٹ میمنت برکت نامتناہی بے انتہا
فص نگینہ خاتم انگوٹھی۔ خواتم جمع مبدع ایجاد کرنے والا مخترع نئی چیز بنانے والا غرہ سفیدی ناصیہ پیشانی
قرہ ٹھنڈک لیالی جمع لیل۔ رات زبدہ خلاصہ ہر چیز جود بخشش رافت مہربانی فروبستہ عاجز بسمل جمع بسیل
راستہ منہل سرچشمہ متعطش پیاسا زلال آب صاف و شیریں سفینہ کشتی۔ بیاض فرد بدیہ فرہنگ
عقل۔ ادب۔

دادار پاک برای زیور کتاب می آرند و درینجا کتاب را برای ثنای ایزد جان آفرین می آرایند در
صحائف جهانیان حمد را بطفیل مقصود بر زبان میرانند و درین شگرف نامه مقصود را بطفیل ستایش می نگارند
در روش قدیم ستایش حضرت معبود گفتار بود و درین تازه بارگاه خرد شاهراه ثنا خوانی کردار است بسوابق
در محامد الٰهی بسخن التجا می بردند و درین دیباچه بدیع رقم بانسانِ کامل که بادشاه حق پرست است پناه
می برند یعنی آن خدیو جهان که بدولتِ خدا جوئی و خدا یابی او نقاب از میان ظاهر و باطن برخاست
و در فرقهٔ ارباب تجرد و اصحاب تعلق محبت پدید آمده و حجاب از پیش صورت و معنی مرتفع گشت غفلت که
راه مخالفت هشیاری میرفت باز آمده از ملازمان شعور است تقلید که از اقلیم تحقیق برآمده شورانگیزی
میکرد امروز طیلسان تحقیق بر دوش گرفته از مسترشدان درگاه است خود پرستیِ کور باطن که خدا پرستی گذشته
خلق پرستی کردی چشم مبینا یافته سرافگنده و شرمنده بعبادتگاه ایزد پرستی در آمده است و ناتوان بینی که
باد مالیخولیا در سر و سودای جنون در دماغ داشته با دادار دانای توانا دم منازعت و مسارعت میزد
خرد رهنمائی حاصل کرده از گروه مستغفران درگاه عظمت و طبقهٔ مساعدان جنود دولت است در طلب که صحبت ابد
همان تواند بود از لنگی به پیکی آمده هم مقصودی و هم قاصدی می نماید و چرا چنین نباشد که درین زمان
دانش افزا چراغ شبستان عالم فروغ دودمان آدم پرده برانداز اسرار غیبی چهره کشای ضمیر علیمی است
و چگونه این در نظر هوشمندان دور بین بعید باشد که ناظم آداب شهنشاهی قاسم ارزاق بندگان الٰهی
باریک بین دقایق موشگافی صاحب عیار جواهر صرافیست تا در عالم وجود پیشوای ارباب تجرد که دلایش خواهند
و مقتدای اصحاب تعلق که سلطنتش نامند جدا جدا بوده میان نوع کشاکشِ اختلاف بود و طن را بسر اسیمه
داشت امروز که از بلند یابی پیش بینی فراخ حوصلگی و شمول مهربانی و عموم قدردانی و کمال ایزد شناسی
این دو منصب گرانمایه که سررشتهٔ انتظام صورت و معنی است باین گره کشای کنوز خردمندی و
کلید دار خزائن خداوندی عنایت شده اگر وجود مقدس او این خاصیت بخشد هر آئینه اندکی از بسیاره

صحائف جمع صحیفه - کتاب - رساله محامد جمع محمدت - تعریف خدیو بادشاه ارباب جمع رب - پالنے والا - صاحب
تجرد تنہا رہنا تقلید مراد پیروی کرنا طیلسان چادر مسترشد رہنمائی چاہنے والا منازعت
باہم جلدی کرنا مستغفر بخشش چاہنے والا مساعد - مددگار جنود جمع جند - لشکر دودمان خاندان
عیار کسوٹی سراسیمه پریشان کنوز جمع کنز - خزانه -

نه دماغ خموشیدن که ناگاه از خرد که فروغ هستی از وست دری از روشنائی کشودند و دل هرزه گرد را
گردن امید بکمند مقصود لبسته آمد پیام آگهی بگوش توفیق رسید که ای نقش طراز نگارستان معنی کتاب
تصنیف نمیکنی که دیباچه را بحمد آرایش دهی حال فرمانروای زمین و زمان گوهر تاج بادشاهان می نویسی
وسپاس ایزدی تحریر میرود و نیایش خدای تصویر می آید حمد را حمد نمی باید چه مصنوعات صانع به کمال
حمد لیست از دادار پاک که بزبان بیزبانی ادا شد و آگاه دلان آباد باطن را بدریافت این پذیرائی
نور مطلق میگرداند و بسایه بلند پایه حامدیت که بالذات منصب والای بزرگ نهاد وجوب وجود دست
می رساند و پیداست که در عالم عنصر عظیم تر اثری و شریف تر گوهری از وجود گرامی پادشاهان والاشکوه
که سرانجام نظام ظاهر عالم وابسته بدستیاری همت قدسی اعتصام ایشانست نشان نداده اند
و یقین که کار جهانی به تنی سپردن و مهم عالمی بشخصی گذاشتن جهان معنی درو نهاد لست بلکه جان جهان
معنی ساختن خصوصا گیتی آرائی که آهنگ دریافت شمائم نسائم بهارستان معنوی داشته به
سرپر کامروائی سربلند باشد سیما خدیو زمانی که با این دو حالت شگرف از سرچشمه باطن سیراب دل
و شاداب خاطر شود خاصه آن قبله گاه خدا آگاهان که بتائید ایزدی ازین مراتب فراتر شده
رنگ آمیز نگارین خانه معانی و بزم افروز شبستان حقایق شده محرم خلوت کدهٔ شهود و انیس صفوت
سرای وحدت گشته بخت بیدار بر تخت اقبال نشیند و فرمانروائی صورت و معنی و عقده کشائی ظاهر و باطن
بد و تفویض یابد چنانچه طراز نده اورنگ شاهی و فرازندهٔ لوای ظل اللهی زمان مسعود ماست که مجموعه
نقشبندان فهم و خرد بل کارنامهٔ صنعتگران ازل و ابد است با چنین اسباب فراوان حمد حقیقی که تو داری
چگونه درین تگاپو سرگردان مانده از شنیدن این پیام روح پرور صبح دولت دمید سرمایهٔ سعادت جاوید
میسر شد و دیدهٔ امید روشن گشت عالم صورت رواج گرفت ملک معنی ابتهاج یافت دامن مقصود
بدست افتاده چهرهٔ مطلوب در نظر آمد سبحان الله اینچه سرلیست بدیع که در کتابهای روزگار سپاس

هرزه بیهوده نقش طراز نقش بنانے والا تصویر نقش کرنا یعنے حال بادشاہ خود حمد خداہی وجوب وجود جسکا ہونا واجب ہو۔ خدا
اعتصام مضبوط پکڑنا شمایم شمیمه کی جمع خوشبو کی چیزین اور خوشبو کو بھی کہتے ہین نسایم نسیم کی جمع خوشبودار ہوا۔ نرم ہوا سیما
خصوصًا شگرف بزرگ۔ زیبا شبستان رات کے رہنے کا مکان صفوت برگزیدگی تفویض سونپنا اورنگ تخت
لوا جھنڈا کارنامه تصویرون کا مرقع جنگنامه کتاب تواریخ فراوان بہت ابتہاج خوش ہونا بدیع نادر۔
بدایع جمع۔

بیرون متخلق و متحقق گردد چون میان من و دل سخن باینجا رسید عقل سرگردان و منزل در دور نمود اندیشه را
وقت بقدر خوش شد خاطر حیرت زده اگرچه از دشواری و درازی راه آزردگی داشت اما از آهنگ
ساز راه و نوید وصول خوشوقت گشته بود که ناگاه دل دوربین را باز پای اندیشه بسنگ آمد که مقصود از
ستایش الهی نه آنست که صفات کمال او را دریابد و آنرا بدرگاه او نسبت دهد یا نعمتهای بی انتهای قدم
را در شمار آورد و در برابر آن متاع ستودگی حدوث آلود خود را پیش کشد تا این بار از حوصلهٔ بشری برتر داند
و از پس ماندگان پیشگاه سپاسگذاری باشد یا آنکه خویشتن آرائی خود را ثنا خوانی الهی نام نهد و از تاریکی
راه و باریکی مقصود دانگار خاطر گردد و طبع حیله جوئی این را غنیمت دانسته از حمد باز ماند و آغاز درانچه
حیله ساز وقت آنرا مقصود وانموده است نماید بلکه مراد از حمد آنست که این نفس سپاس دوست
خودآرای خودفروش را بر آستان بندگی در پایهٔ نیاز و سرافگندگی داشته از طاق نظر خودبینی خویش افگند
تا معنی بیچارگی او بصورت نیازمندی آراسته شود و ظاهر و باطن او بفروتنی و بی مایگی پیرایه گیرد
تا شایستگی کنار مقصود دریابد و بجهد دادار جان آفرین گراید و چون این متاع سپاسگذاری در نگاه بشری
فراوان علی الخصوص در معامله جای این راقم بی اندازه است چرا از حمد ایزدی باز مانم و از شکر
سرمدی تقاعد کنم همان بهتر که از آفت مکر اندوزی این خودسرائی بر آمده خود را آماده سپاس بلند اساس
گردانم از انجا که مقصد بلند بود و مطلب ارجمند زبان سخن ساز را دل رخصت نمی داد و دل معامله فهم
از حیرت سر بر نمی آورد نه فطرت میگذاشت که شغل نادانان هنگامهٔ تقلید بدستیاری حرف و صوت
در پیشگاه ثنا خوانی خداوندی جل جلاله در آمده باستعارات مستعار و عبارات مبتذل خرسند گردد
و نه همت سپاس دوست راضی می شد که شغل دانایان کم حوصله دل از جست وجوی او باز داشته
لب از گفتگوی او بر بندد و بیک اقرار ناقص که در معامله بخلاف آن طریق مستمر دارد عجز وانموده خود را
از نیک اندیشان راست گوی ظاهر کند زمانی دراز درین اندیشه ماندم نه سرخروشیدن بود

متخلق خوگر متحقق ٹھیک درست پای بسنگ آمد ٹھوکر لگی پیرایہ زیور سارایش کی چیز متاع جس چیز سے نفع لے بنگاه خیمه و اسباب و قیامگاہ معاملہ جای خدا سے تعالی کی بندگی کرنیکی جگہ سرمدی دائمی جو کبھی ختم نہ ہو تقاعد بیٹھ رہنا اساس بنیاد ارجمند قیمتی عزت والا فطرت پیدائشی جوہر تقلید بے تحقیق و بے دلیل مان لینا - ہنگامہ گرمی میں ڈالنا دستیاری مددگاری صوت آواز یعنی فقط زبانی باتوں سے استعارہ مانگ لینا مستعار مانگی چیز مبتذل خوار کی ہوئی مستمر برابر جاری سرخروشیدن خیال شور کرنیکا ہو یعنی جب دل سے میری گفتگو یہاں تک پہونچی عقل کی سرگردانی گئی اور منزل دور نظر پڑی ۔

با بحر زخار و ابر مدرار بجز لاف خشک با چه نسبت هیهات اگر ذره از ان فروغ بخش انجمن هستی گوید اگرچه او را
نمی شناسد و او را نمی گوید اما از و میگوید و او را می جوید لیکن تنگنای ظلمت را با ساحت نور چه نسبت و
عدم مطلق را با وجود بحت چه مناسبت آفریده هرگاه از آفریده کامیاب شناسائی نتواند شد تا می چند در هوای
ثنای بدایع مکنونات او زند یا قدمی چند در صحرای ادراک مخزونات او نهد او را در معرض ستایش آفریدگار
درآمدن چگونه سزد بار نایافته را از خلوتسرای سلطان سخن گفتن خود را در مضحکه انام انداختن و سخره هنگامه عوام
ساختن است **شعر** پای سخن را که دراز ست دست ✤ سنگ سراپردهٔ تو سر شکست ✤ گرچه سخن فربه و
جان پرور است ✤ چونکه بخوان تو رسد لاغر است ✤ ای برتر از کریمی عقول و اوهام و ای والاتر از ساحت
عناصر و اجرام چون معرفت ذات و صفات نبخشیدی معلوم شد که سپاسداری بر همت ما لازم نکردی چون
نعمت بی منتها عنایت نکردی مفهوم شد که بر ذمت ما شکرگذاری واجب نفرمودی چون در گفتار
بسته دیدم درگاه کردار کشوده یافتم بخود بیخود گفتم که اگر توانای سخن سرائی نداری ره بادیه پیمائی نمی توانی کرد
آزرده مباش که این طریق چرب زبانان تهیدست است که لفظ را بفریب دلالگی بهای معنی فروشند
حمدی که از روی فرمان جهان مطاع سلطان خرد بر ذمت گرامی خانوادهٔ امکانی واجب شمرند آنست
که گوهر شب تاب خرد را که از بخششهای مهین مبدء فیاض است چراغ روشنائی ساخته در رفت و
روب عرصهٔ باطن و ظاهر کوشند اگر منتظمان کارگاه قضا و قدر فردی از افراد بنی آدم را در لباس تجرد
و تنهائی داشته اند نخستین کمر همت در اصلاح خود بندد آنگاه در فلاح دیگران کوشش نماید و اگر بجانب
جمعیت آباد تعلق و تاهل که در سلسلهٔ انتظام کون و فساد از ان هم گزیر نیست آورده اند اگر فرمانروا ست
اصلاح دیگرانرا بر صلاح خود مقدم دارد که مقصود از شبانی پاسبانی رمه است و غرض از سلطانی
نگاهبانی همه و اگر فرمان بردار است نخستین بما دام من له الامر اقدام نماید پس نهانخانهٔ دل خود را از غبار
خواهش گرانپای و خشم سبک سر پاک سازد تا باین زیست در قطار ستایش دادار بیچون و پروردگار درون و

زخار پانی سے بھرا ہوا مدرار جھڑی سے برسنے والا لاف گپ مارنا هیهات ذاہی مین بہت بعید و ناممکن ساحت
کشادہ میدان بحت خالص یعنی جس مین نیستی کا لگاؤ نہ ہو - بدایع عجائبات جو نئی پیدا ہون بدیع کی جمع ادراک
پا جانا مخزونہ جو چیز خزانہ کر لی گئی مضحکہ ہنسی کی چیز یا جگہ انام لوگ سخرہ ٹھٹول کرنا اجرام آسمانی چیزین جیسے جسم زمین کی
چیزین ہوتے ہین مطاع جسکی اطاعت کیجائے مہین بہت بڑی مبدء آغاز ان سے شروع ہو عرصہ میدان فلاح مطلب پانا تاہل
بہتایت جو کون وفساد ہونا دٹنا گزیر چارہ رمہ گلہ من لہ الامر جس کا حکم ہو گرانپای بھاری پاؤن کہ اٹھنے نہ دے خواہش کی صفت

دیده و دریافت خود چنانچه سپه‌سالار انجمن معنی بل خلف صدق دل دانستند موبد موبدان دانش آتشکدهٔ خاطر
بل ابوالآبای ضمیر انگاشتند خاصه سخنی که زیب فهرست نسخهٔ مفاخر و زینت دیباچهٔ مجموعهٔ معالی باشد یعنی
مدح کدخدای آسمان و زمین و حمد دادار جان و تن آفرین هم آغاز را پایهٔ سرفرازی و هم انجام را پیرایهٔ دلنوازی
هم قافله سالار سخنوران و هم شهریار سخنوری چراغ کلبهٔ تاریک نشینان انیس وحدت‌سرای خلوت گزینان
دردافزای باطن مشتاقان گوی خداجوئی هم بند ناسور خسته درونان گنج ناشکیبائی نوشداروی شوابه نوشان
اشک حسرت مومیائی شکسته دلان زاویهٔ خاموشی بزم آرای دلاوران هنگامهٔ عشق بزم افروز معشوق مزاجان
بارگاه اطمینان تشنه لبان دریافت را آب استسقا بخش گرسنه دلان بادیهٔ جویای را جوع افزا ازینجاست
که خرد پروران بیدار دل با همه سراسیمگی شوق و بی آرامی شغف دست فکرت از دامن هودج کبریائی
کوتاه داشته تشنه لب و آبله پای هزاران جوش و خروش فرو خورده مهر خموشی بر لب نهاده اند و بسیاری
انصاف پای ادب در دامن عجز پیچیده در آنچه ثنایانی آنرا از عطیهٔ خانهٔ تقدیر نداده باشند شروع نکرده اند
بیت راه کمال ترا حرف و نقطه ریگ و دشت ✤ عالم علم ترا شهر سخن روستا ✤ بر درت اندیشه
را شحنه غیرت زند ✤ لطمهٔ حیرت بروی و سیلی جهل از قفا ✤ یعنی سپاس ایزد بیچون از احاطهٔ امکان بیرون است
و ستایش خداوند بیهمال از احصای اکوان افزون شهر حدیث آنجا که از یزدان شناسیست سپاس اندیشه
ما ناسپاسیست ✤ تو جرأت بین که همت میزند جوش ✤ که گیرد قطره دریا را در آغوش ✤ نه پنداری
که حرفش در کتاب است ✤ که این حرف کتان و ماهتاب است ✤ سخن را چند باشی محمل آرای ✤
بدست آویز عجز اینجا بنه پای ✤ هرگاه زمینیان را با آسمانیان رابطهٔ مناسبت مفقود و خاکیان را
با افلاکیان راه سخن مسدود باشد مکانیان را به لامکانیان چه نسبت خواهد بود تا حصهٔ من ذرهٔ خاک‌نشین
با نسبت آفتاب عالمتاب قدس چه باشد محبوس مطمورهٔ امکان و حدوث را بادیه پیمائی عرصهٔ وجوب
و قدم چه حد و کدام یارا ذرهٔ سرگشته بی سروپا را در شعشعهٔ نیر جهان افروز بجز هواداری چه بهره و قطرهٔ شبنم را

موبد موبدان قاضیوں کا افسر ابوالآبا جد اعلیٰ مفاخر مفخر کی جمع ناز کرنے کی چیزیں دیباچہ سرنامہ معالی معلاۃ کی جمع
قدر و منزلت کی بلندی کلبہ جھونپڑا گنج کونا شوراب کھاری پانی استسقا پانی مانگنا۔ ایک مرض جگر جلنا جس کی پیاس نہ بجھے
جوع بھوک شغف عشق سے آشفتگی سخت محبت ثنایانی لیاقت شحنہ کوتوال لطمہ تھپڑ سیلی قفا گدی [illegible]
ضرب احصا شمار کرنا اکوان موجودات کون کی جمع مفقود گم مطمورہ تہخانہ قدم جس کی ابتدا نہ ہو یا ما
توت شعشعہ کرنوں کی جگمگاہٹ بہرہ حصہ ۔

بسم اللہ الرحمن الرحیم

اللہ اکبر چہ دریافتیست ژرف و شناختی شگرف کہ حقیقت پذیرانِ دقیقہ رس و روشن ضمیرانِ صبح نفس کہ باریک بینان جداولِ آفرینش و پرگار کشایانِ لوحہ دانش و بینش اند در ترکیبِ عنصری و پیکرِ ہیولانی نقدی گرانمایہ و گوہری فوق الطبع کہ بہ کالبد قیمت نگنجد و بمیزانِ قیاس نسنجد و بمکیالِ گفت درنیاید و از مقیاسِ اندیشہ بیرون باشد غیر از سخن کہ نسیمیست متحرک و ہوائی متموج نیافتہ اند و چرا چنین نباشد کہ سرانجامِ دار الملکِ معنی بی دستیاری آن امکان نپذیرد و معموریِ خراب آبادِ صورت بی مددگاریِ آن در اندیشہ نگذرد مثنوی این چہ سخن بود کہ شد آشکار * پردہ برانداخت زہژدہ ہزار * نیست درین بزم لبسرستیش * نیست حریفے بزبردستیش * کارکشا اوست درین کارگاہ صدرنشین اوست درین بارگاہ * ہرچہ درآمد بدلِ اہلِ ہوش * دل بزبان گفت زبان زد بگوش * اندر دلِ ہم بدرِ دل رہش * ناطقہ و سامعہ جولانگہش * ماہِ سخن را برصدگاہِ ہوش * مشرق و مغرب ز زبانست و گوش * چنانچہ بپایۂ والائی آن نردبانِ آسمان توان رسید بپای بادیہ پیمای خرد در بیدای ناپیدای طبیعتِ آن قدم نتوان زد آتشے مزاجیست بادنہاد و خاکی طبیعتے است آب نما منتعش آتشکدہ دل اوجِ پروازش بزمگاہ ہوا گرمیِ بازارش باآب آرامگاہش صفحۂ خاک مرتبہ شناسانِ صنوف عزت فراخور

اللہ اکبر کسی چیز کی خوبی پر تعجب سے بولتے ہیں ژرف گہرائی شگرف نادر دقیقہ باریکی نفس سانس جداول جمع جدول - نہر کی نالی لوحہ تختہ عنصری مادی پیکر صورت ہیولانی مادی کالبد جسم مکیال ناپ کا پیمانہ مقیاس قیاس کا پیمانہ متحرک و متموج حرکت کرنے والا موج مارنیوالا حریف کام یا پیشہ کا ساتھی جولانگاہ جہان آمد و رفت ہو۔ رصدگاہ ستاروں کا حال دریافت کرنیکا مکان بادیہ پیمای بیہودہ کار بیدا و بیابان منبع پانی نکلنے کی جگہ اوج بلندی صنوف قسمہا صنف کی جمع

سبحان اللہ ہم کو کیسی باریک بات دریافت ہوگئی کہ حکماء و اولیاء کے نزدیک موجودات عالم میں کوئی گوہر بیمثل و بے بہا اس سخن کے علاوہ نہیں ہے

Abū al-Fazl ibn Mubārak

Akbar nāmah

اکبرنامہ

از

ابوالفضل

حصہ اوّل

طبع نولکشور پریس
لکھنؤ
۱۹۱۳ء